

یادداشت‌های سیاسی

و

رویدادهای تاریخی

خاطرات شخصی

بایر هه هائی از:

تاریخ سیاسی معاصر افغانستان

نویسنده: سلطان علی کشتمند

(جلد اول و جلد دوم)

تذکری بعنوان حسن مقدمه: در این اثر، تلاش بعمل آمده است تا اصول عمده فرهنگ سیاسی رعایت گردد و این مطلب چنین بازگشائی میگردد:

ای این اثر، رشته ای محسوس، مرئی و ناگسستی را میتوان
مر و گردانی از خشونت گرایی، کینه ورزی، انتقام جوئی،
و از سوی دیگر رو آوردن به مصالحه، گذشت، برده باری،
مردانیک، صلح جوئی و عدالت پسندی است. نویسنده بگونه ای

آشکارا ی خویش را در برابر بی انصافیها، بیعدالتیها، خطاها و جنگ طلبیها ابراز
کرده و از انصاف و عدالت، از صلح و امنیت، از آزادی و حقوق انسانی و از ترقی و
دموکراسی پشتیبانی کرده است.

نویسنده در این اثر پیام روشنی دارد و آن این حقیقت که در هر مرحله ای،
دیر بازود، راستی بر نادرستی، حق بر باطل و صداقت بر توطئه پیروز میگردد؛ نرمش و
قاطعیت دموکراتیک بر خشونت و توسل به زور چیره میشود؛ شکیبائی بر ستاب،
انعطاف پذیری بر تعصب گرایی، دوراندیشی بر کوتاه فکری و واقعنگری بر ذهنیگری
غلبه می یابد.

یکی از ویژگیهای متباز دیگر این اثر، زبان مهذبانه و ارانه مطالب در آن
بگونه عینی و احتراز از پشداوریاها است. بدین ترتیب، در این اثر کوشش شده که
در رابطه به اشخاص از کاربرد کلمات منفی و ناهنجار احتراز بعمل آید؛ مگر آنکه نقل
قول مطرح باشد. انتقادات وارده از سوی نویسنده، خصصت مشخص و عینی دارد
و عاری از برخورد های ذهنیگرانه است. به همینسان، در مورد شخصتهای قابل بحث
در اثر، اصطلاحات و جملات تشریفاتی، مبالغه آمیز و تعارفی بکار گرفته نشده است.

نگارش و تألیف این اثر یک سال و نیم (بهار ۲۰۰۰-بائیز ۲۰۰۱) و چاپ آن
بخطار حل مسائل مالی و فنی، زمان زیادی - یکسال را احتوا نمود. در چاپ اثر، اهتمام
ناشر - نجیب کبیر، فرزند خانواده ای باوقف دارای پیشینه ای همسوئی و همفکری با
کشتمند، درخور یادآوری است.

بنا بر کمبودی در فتاوری رایانه ای، چند جا در متن اثر اشتباه (گسست میان
دوسطر و دو حرف) رخ داده است. در ویرایش بعدی، انشاء الله افزون بر آنها،
اصلاحات لازم دیگر وارد خواهد شد.

یادداشتهای سیاسی

و

رویدادهای تاریخی

XXXXXX



خاطرات شخصی

بابر هه هائی از:

تاریخ سیاسی معاصر افغانستان

نویسنده: س. ع. کستمند

شناسنامه کتاب:

نام: یادداشتهای سیاسی و رویدادهای تاریخی
خاطرات شخصی با برده هائی از: تاریخ سیاسی معاصر افغانستان
نویسنده: سلطان علی گشتمند

تایپ کامپیوتری و صفحه بندی از: نویسنده (سرخ گشتمند)

طرح نقاشی روی و پشت جلد از: کیکاؤس علی

طرح دیجیتال متون و تصاویر از: اسپارتک گشتمند

ناشر: نجیب کبیر

نوبت چاپ: اول

سال چاپ: ۲۰۰۲

حق تألیف و چاپ:

تمام حقوق برای نویسنده محفوظ است. این اثر و هیچ بخشی از آن نمیتواند بدون اجازه نویسنده بار دیگر چاپ و نشر گردد؛ ثبت. ذخیره یا در یک سیستم بازیافت سپرده شود. هر شخصی، هرگاه به چنین عمل غیر مجوز در رابطه با این یادداشتهای و خاطرات دست یازد، با برخورد قانونی و مطالبه برای جبران خسارات، مواجه خواهد شد. البته نقل قول ها در حدود لازم با حفظ صحت و صداقت مطبوعاتی. شامل این ممنوعیت نیست.

پیشگفتار

نگارش خاطرات و شرح زندگی
درپرتو رویدادهای تاریخی



گزینه ای نمادین از متن این بخش:

« خاطرات دوران کودکی و جوانی توأم با حوادث سیاسی سالهای ۱۹۵۰ تا ۲۰۰۰، یعنی نیم قرن اخیر سده بیستم میلادی، چون تصاویر متحرک روی پرده از خاطرم میگذرند. به پندار من، هر شخصی در زندگی خویش خاطراتی برای گفتن و نوشتن دارد. همانگونه که اورگانیزم و صورتهای انسانیها باهم تفاوتهای مشخص دارند، نحوه زندگی، خاطرات و سرنوشت آنها نیز رنگارنگ و متفاوت اند. همچنان روش، شیوه و پرداخت نگارش نیز نمیتواند هم رنگ باشد. شباهت ها وجود دارد، ولی یکسانی و تکرار نباید مطرح باشد. دردنیای تنوع ها و بغرنجیها، خاطرات زندگی هرگاه با رویدادهای سیاسی و تاریخی مشهود آمیخته باشد، جالب خواهد بود.»

« آنچه بمثابة خاطرات در این اثر یادداشت گردیده است حاوی واقعیتهای و حقایق است و من در اینمورد با وسواس سعی کرده ام تا از هرگونه گداز گویی احتراز گردد... من تلاش کرده ام تا در یادداشتها و نگارشها، حتی الامکان خوشبینیها و بدبینیهای شخصی را راه ندهم، از ذهنیگریها و کج اندیشیها احتراز بجویم، قصد اهانت و بداندیشی به هیچ شخص و گروه را نداشته باشم و صداقت در اظهار حقایق را بطور عینی رعایت نمایم... ولی بیطرفی کامل را من از خود نیز انتظار ندارم.»

(ص ۱۱-۱۲ و ۲۲-۲۳)

به نام خداوند بخشاینده مهربان

اهداء:

به آنانی که پاک و پرافتخار زیستند و بخاطر حقیقت و عدالت اجتماعی رزمیدند!
به آن همرزمانی که با کار و پیکار عادلانه خویش مخالفت و خصومت استبداد و
ارتجاع را بجان خریدند!

به رفقای ارجمندی که تن شان در خاک خفته، ولی اندیشه های انسانی ایشان
نمرده و کارنامه های شان از خاطره ها زدوده نشده!
به آن یاران همیشه یاد که جان های عزیز خویش را در راه بهروزی انسانهای
رنجیده میهن قربان کردند!

روان ایشان شاد!

به خاطره گرامی:

پدرم - الحاج نجف علی و مادرم - آمنه بی بی حاجی که با رنج و محنت، ولی با
وقار و حیثیت زیستند و تلاشهای انسانی خویش را وقف فرزندان خود کردند و
به رحمت حق پیوستند!

روان ایشان شاد!

12

خدایا چنان کن که پایان کار
تو خوشنود باشی و ما رستگار

پیشگفتار

درست در شصت و پنجمین سالگرد تولد خویش (بهار سال ۲۰۰۰) تصمیم گرفتم تا یادداشتهای پراکنده سالهای اخیر خویش را جمعبندی نمایم. این یادداشتهای تاریخی توأم با خاطرات شخصی برای آن نوشته شده است تا در شرایط مهاجرت و درحالیکه بسوی کهنوت میروم، لااقل بخاطر آرامش وجدانی خودم و پاسخ به تشویق دوستان، کاری انجام داده باشم. با این، بدرجه اول هدف ارائه معلومات و آگاهی به هموطنان و دوستانی است که از کشور یا رویداد های نیم قرن اخیر دور مانده اند.

در این یادداشتها و خاطرات در رابطه به اوضاع کشور و از جمله درباره زندگی و کار من تذکراتی بعمل آمده است. ولی، محتوای آنرا شرایط مشخص اجتماعی جامعه ما در مراحل مختلف رشد تاریخی آن تشکیل میدهد. برای نوشتن خاطرات، افزون بر اعضای خانواده، شماری از دوستان خبیر و آگاه مرا ترغیب کرده اند که از ایشان مصیمانه سپاسگذار هستم.

خاطرات دوران کودکی و جوانی توأم با حوادث سیاسی سالهای ۱۹۵۰ تا ۲۰۰۰، یعنی نیم قرن اخیر سده بیستم میلادی، چون تصاویر متحرک روی پرده از

خاطرهم میگذرند. به پندار من، هر شخصی در زندگی خویش خاطراتی برای گفتن و نوشتن دارد. همانگونه که اورگانیزم و صورتهای انسانها باهم تفاوتهای مشخص دارند، نحوه زندگی، خاطرات و سرنوشت انسانها نیز رنگارنگ و متفاوت اند. همچنان روش، شیوه و پرداخت نگارش نیز نمیتواند هم رنگ باشد. شباهت ها وجود دارد، ولی یکسانی و تکرار را نباید بکار گرفت. دردنیای تنوع ها و بفرنبهها، خاطرات زندگی هر گاه همراه با رویدادهای سیاسی و تاریخی مشهود آمیخته ارائه گردد، جالب خواهد بود.

قابل تذکار میدانم که از لحاظ اصول، خاطرات توضیح رویدادهای تاریخی است که از یادداشتها، مشاهدات و تجارب شخصی ناشی میشود. خاطرات با اتوبیوگرافی (شرح حال شخص بوسیله خود وی) ارتباط خیلی نزدیک دارد واکثراً یکی بجای دیگر قرار میگیرد و در برخی موارد مکمل یکدیگر هستند. ولی تفاوت در اینجا است که نگارنده خاطرات باتذکر تجارب و مشاهدات شخصی، خود معمولاً بر رویدادهای عینی تأکید و تکیه مینماید و در حالیکه اتوبیوگرافی بیشتر متکی بر شرح حال شخصی نگارنده است. ترکیب هر دو، شیوه دقیقتر برای روشن ساختن قضایا و رویدادها شمرده میشود. زیرا نگارندگان خاطرات معمولاً اشخاصی اند که در رویدادهای تاریخی، خود نقش ایفاء کرده اند یا نظاره کنندگان نزدیک بوده اند و باید قبل از توضیح رویدادها، خود و نقش ایشان شناخته شود. بنابراین، هدف عمده خاطره نویسی توضیح یا تفسیر رویدادها بر پایه مشاهدات و تجارب شخصی نگارنده است.

بقرار تعاریف بالا، این اثر دارای سه مشخصه میباشد که در یک کُل جمع شده اند: بخشی از آنرا خاطرات تشکیل میدهد که ضمناً حاوی اتوبیوگرافی این نگارنده، بمثابة مشخصه دوم، نیز است. مشخصه سوم آن استفاده از یادداشتها بمنظور تألیف آن بخش هائی از این اثر میباشد که ضرورت به ارائه مدارک و اسناد قابل اعتبار تاریخی و رسمی احساس گردیده است.

محتویات

یادداشتها و خاطرات:

این یادداشتهای تاریخی و خاطرات به بخش ها و هربخش به فصول و غالباً به عناوین سرخطی دیگر تقسیم بندی گردیده است. هربخش باحفظ تسلسل تاریخی مطالب معینی را که خصلت بالنسبه مستقلانه دارند، احتوا مینماید. در آغاز هربخش بغرض سهولت در ورود به آنها مقدمه ای تحت عنوان "بجای پیشگفتار" پیشینی گردیده است که حاوی کلی ترین مسایل مطروحه درفصول بعدی همان بخش میباشد. همچنان در پایان هر یک بمنظور جمع بندی کردن مطالب گفته شده درفصول قبلی، یکی - دوفصل تحت عنوان "نتیجه گیریها و تحلیلات" گنجانیده شده است. شایان تذکر میدانم که تلاش بخرج داده شده است تا متون نگاشته شده درپیشگفتارها درفصول اصلی تکرار نشود و متون متذکره درفصول اصلی یکباردیگردرنتیجه گیریها و تحلیلات تکرار نگردد. معهذ، یک امرطبیعی تلقی خواهدشد از آنجا که موضوعات چه درپیشگفتار، چه درمتن اصلی و چه درنتیجه گیریها یکسان اند، ناگزیر اصطلاحات عمومی، نامها و تاریخ ها مکرر به نظر خواهند آمد. البته این بمعنی تکرار مطالب نیست، بلکه گسترش وادامه گفته ها با ژرفای بیشتر درخصوص آنها است.

این یادداشتها و خاطرات مرکب از یک رساله (کتابواره) و یک کتاب است.

رساله مشتمل است بر:

خاطرات دوران کودکی و جوانی

کتاب حاوی یادداشتها و خاطرات سیاسی است، تحت عنوان:

"یادداشتهای سیاسی و رویدادهای تاریخی" مشتمل بر ۳ جلد در ۹

بخش:

جلد اول: از مشروطیت سلطنتی تا حکومت جمهوری

و تاریخچه تشکیل و تکامل حزب دموکراتیک خلق افغانستان

(در سه بخش: از ۱ تا ۳)

جلد دوم: قیام نظامی اپریل و پیامدهای آن

(در سه بخش: از ۴ تا ۶)

جلد سوم: دهه هشتاد: تلاش برای عادی ساختن اوضاع سیاسی و

پیشرفت اجتماعی - اقتصادی افغانستان

(در سه بخش: از ۷ تا ۹)

رساله: پس از یک مقدمه کوتاه درباره ریشه و منشأ خانوادگی، عبارت است از خاطرات دوران کودکی و جوانی من در یکی از دهکده های افغانستان. سعی بعمل آمده است تا در این بخش خاطرات، تصویر روشن و نمونه واری از وضع زندگی دهاتی خانوادگی من مصادف به دهه های سوم و چهارم قرن بیستم میلادی در یکی از دهات کشور ترسیم گردد.

محتویات خاطرات در این جزوه شامل مطالب عادی زندگی اجتماعی و خانوادگی من در روستا، در نظر نخست شاید پیش پا افتاده و بیگانه از متون اصلی تلقی گردد. ولی به نظر من ضروری است که همه چیز به نام خود آنها همانگونه که بوده اند یا نامیده میشده اند، یاد گردد. معلوم است که در سنین کودکی، خاطرات من نمیتوانست سیاسی باشد و خاطرات همانگونه که بود، در اینجا آمده است.

به نظر من، ثبت نامهای معمول، عنعنات، خصوصیات و شرایط مادی و معنوی زندگی اهالی و خانواده ما بعنوان یک نمونه در یک دهکده، از لحاظ جامعه شناسی در یک مقطع زمان و در یک مکان معین، شاید بتواند مفید شمرده شود؛ به ویژه اینکه وجوه مشترک و مشابهات فراوان با زندگی اجتماعی بخشهای دیگر دهات کشور بطور کلی و با روستاهای حومه کابل بگونه خاص در دورانیهای مورد بحث در این خاطرات داشته است. نامهای معمول برخی از اشیا و اسباب در ده همانگونه که نامیده میشده اند، برای آن ذکر گردیده است تا احتمالاً در گنجینه لغات عامیانه افزود گردد.

برخی از دوستان بمن مشوره داده اند که درج مطالب عادی زندگی دهاتی در این یادداشتها و خاطرات، از وزن اثر میکاهد و شاید سبک جلوه نماید. ولی من شخصا باین عقیده باقی مانده ام که چون من نه وزیر و نه صدراعظم و نه در کدام خانواده اشرافی با اصطلاح با نام و نشان زاده شده بودم، بهتر است همه چیز همانطور که بوده اند، ثبت گردد و این عیب شمرده نمیشود.

هرگاه خواننده مایل باشد میتواند این رساله، یعنی خاطرات دوران کودکی و جوانی را بعنوان خاطرات غیرسیاسی، بمنابه مقدمه ای برای اتوبیوگرافی و خاطرات سیاسی مجزا از بخشهای دیگر این اثر در نظر بگیرد که صرف در یک مجموعه (در یک مجلد با جلد اول) به چاپ رسیده است.

من در واقع در پی آن نبوده ام که مسایل نا آشنا را بطور غیر آلی باهم پیوند بدهم یا محتویات این رساله را گویا جبراً با اصطلاح وارد تاریخ بسازم. مع هذا، شاید منطقی باشد که اتوبیوگرافی در ارتباط به رویداد های تاریخی در کشور و پیوست با آنها، در چنین اثری که بخش مهمی از آن مشتمل بر خاطرات شخصی و سیاسی است، بالنسبه به تفصیل، بیان گردد.

اصل کتاب یا اثر، دورانهای کامل و تاحدودی مجزا از هم را در یک کل مورد بررسی قرار میدهد. البته مشخصه محتویات اثر را فشردگی مطالب در بخشهای نخستین تا گستردگی آنها در بخشهای بعدی، تشکیل میدهد.

بمنظور معرفی بخش ها، به توضیحات مختصر زیرین، پیرامون هر یک میردازم:

بخش اول:

این بخش دربرگیرنده تغییرات سریعی است که در زندگی سیاسی و اجتماعی در افغانستان بوقوع پیوست. این دوران مشتمل بر سالهای ۱۹۶۳-۱۹۷۳، معروف به دهه قانون اساسی است که با حکومت انتقالی دوکتور محمد یوسف آغاز گردید. ممیزه عمده این دوران عبارت از تعویض سلطنت مطلقه به پادشاهی مشروطه و اعلام دموکراسی سیاسی در کشور، البته نه بمفهوم کامل این

اصطلاحات، میباشد. هسته اصلی تحولات این دهه را، برای نخستین بار در تاریخ معاصر افغانستان، جایگزینی حکومتهای غیر خاندانی بجای حکومتهای خاندانی در عین سلطنت، ولی با انداز نوین، تشکیل میدهد.

موضوع اصلی که نمایانگر اندک تحول دموکراسی از جانب هیأت حاکمه شمرده میشود، شکل احزاب، سازمانها و جریانات سیاسی مخالف دولت در کشور، برغم موکول کردن آنها به قانون احزاب و عدم توشیح آن قانون، بود. نقش عمده را در تحول سیاسی این دوران، حزب دموکراتیک خلق افغانستان و بویژه جناح پرچمی آن، ایفاء نمود که بمثابة وارث سنن پرافتخار مبارزات آزادیخواهانه در کشور شناخته میشد. با وجود اینکه دموکراسی ظاهراً از بالا "اعطاء" گردید و خصلت نیم بند داشت

و با وجود اینکه در اثر تغییر پیهم حکومتها ثبات سیاسی در کشور بوجود نیامد، ولی آن سالها از لحاظ پیدایش امکانات برای اعتلای سطح آگاهی سیاسی و اجتماعی مردم و شرکت افشارمعین روشنفکری در شکل گیری تغییرات سیاسی، از اهمیت ویژه ای در تاریخ معاصر کشور برخوردار میباشد.

بخش دوم:

در این بخش از تشکل و مبارزات حزب دموکراتیک خلق افغانستان و بخصوص نقش برجسته بخش پرچمیهای آن، یادآوریهائی بعمل آمده است. تشکل و فعالیتهای رزمجویانه و مردمی حزب دموکراتیک خلق افغانستان در شرایط دموکراسی محدود که در عین حال برای دموکراسی متذکره اعتبار و آبرو شمرده میشد، بمثابة جنبشی که ادامه دهنده عنعنه پرافتخار مبارزات آزادیخواهانه در کشور بود، مورد ارزیابی این بخش قرار گرفته است. توضیحات ارائه شده در این بخش مشتمل بر رویدادهای مستند است و ضمناً خاطرات و نقش شخصی من نیز در مواردی که محسوس و مشهود بوده است، درج این بخش گردیده است.

بخش سوم:

این بخش از وقوع تغییری کیفی در حیات سیاسی کشور آغاز مینماید و تحولاتی را که پس از آن بوجود آمد، پیگیری میکند. در این بخش توضیح گردیده است که اعلام دولت جمهوری، در اثر یک کودتای نظامی بوسیله محمد داؤد، از لحاظ شکل دولت یک گام به پیش شمرده میشود. ولی پنجال دولت جمهوری (۱۹۷۳-۱۹۷۸)، سالهای حاکمیت فردی در واقع فاقد پایه های اجتماعی و طبقاتی بانیات در کشور تلقی میگردد و فعالیتهای آن مبتنی بر اصول معین سیاسی وایدئولوژیک نبود. اصالت اراده رهبر و کیش شخصیت، مشخصه آن دوران شمرده میشود. ولی در آن سالها یکبار دیگر بر پایه همان سیاست گذشته محمد داؤد، هنگامیکه صدراعظم افغانستان بود، یعنی اقتصاد رهبری شده، گامهای معینی در جهت رشد اقتصادی و اجتماعی در کشور به پیش گذاشته شد و سیاست عدم انسلاک دنبال گردید.

در سیاستها و شخصیت محمد داؤد دو مشخصه عمده متبارز بود: یکی آرزومندی وی برای رشد سریع اقتصادی و اجتماعی که خصلت مهنپرستانه داشت و شاید نه چندان شهرت طلبانه و دیگری گرایش وی بسوی استبداد فردی که از اندیشه های برتری جوئی ملی او ریشه میگرفت. شایان یادآوری است که وی در زندگی شخصی خویش از تقوا و عدم آلودگی به فساد برخوردار بود، ولی برخی افراد استفاده جو میتوانستند برای مدتی تحت حمایت او خود را پنهان نمایند.

در دوران جمهوری محمد داؤد با آنکه سیاستهای خود کامه برای رشد جنبش دموکراتیک در کشور مجال زیاد باقی نگذاشته بود، ولی حزب دموکراتیک خلق افغانستان از تمامی فرجه ها و امکانات برای بقای خود استفاده نمود. وارد کردن نفوذ سیاسی در میان گروه هائی از کادرهای افسری در ارتش، شیوه جدید مبارزه سیاسی به تأسی از کودتای جولای ۱۹۷۳ تلقی میگردد که راه را برای برانداختن نظامی حکومتها باز کرده بود.

حزب دموکراتیک خلق افغانستان و بویژه بخش خلیفهای آن از این شیوه مبارزه نیز بهره جست. این حزب یکسال قبل از ساقط کردن دولت جمهوری محمد داود، به وحدت مجدد خود، دست یافت. حزب و بویژه بخش پرچمی آن، نقش قابل توجهی را بخاطر زنده نگهداشتن روند مبارزه سیاسی با اتخاذ تکتیکهای متناسب در دوران جمهوریت در افغانستان، ایفاء کرد. در این بخش، رویدادهای تاریخی مستند مورد ارزیابی و تحلیل قرار گرفته است و ضمناً خاطرات و نقش شخصی من نیز در ارتباط به مبارزات سیاسی حزب، بازتاب یافته است.

بخش چهارم:

این بخش از وقوع حادثه بزرگ سیاسی در کشور، یعنی چگونگی قیام نظامی اپریل ۱۹۷۸ حکایت مینماید. در این بخش آمده است که به دنبال پیروزی قیام، استبداد و حاکمیت خودکامه گروهی و شخصی در کشور بشیوه جدیدی آغاز گردید. سیاستهای حاکمیت خلقیها با ادعای ناوارد نمایندگی کردن از منافع طبقه کارگر و کلیه زحمتکشان کشور و اعمال حکومت پرولتری در واقع در تضاد با منافع مردم افغانستان قرار گرفت. این حاکمیت به سرآغاز بیرحمیها و جنگهای خونین در کشور مبدل گردید.

در این بخش، چشم‌پدیده‌ها، تجارب، برداشتها، یادداشتها و تحلیل‌ات شخصی من بعنوان پسادآوری خاطرات آن دوران نگارش یافته است. اگرچه ازلحاظ زمانی مدت مورد بررسی در این بخش خیلی کوتاه است، ولی ازلحاظ کثرت حوادث ناگوار به دست حادّه آفرینان رژیم، ضرورت احساس گردید که خاطرات خویش را به تفصیل بیشتر درج این بخش نمایم.

بخش پنجم:

این بخش متشکل از یادداشتها و خاطرات شخصی من است. در این بخش چگونگی بازداشت، بازجوییها و شکنجه های من بدست رژیم برپایه خاطرات

شخصی توضیح گردیده است و به دنبال آن از خاطرات دوران هفده ماهه زندان بمثابه زندانی مجرد، یادآوریهائی بعمل آمده است. بمنظور ترسیم کردن روشن وضع در برخی موارد، جزئیات گفتگوها و برخورد ها نیز حین بازجوییها، شکنجه ها و دوران زندان، یادداشت گردیده است. سرگذشت و داستان واقعی بازداشت، بازجویی، شکنجه دادن، زندانی ساختن، محکوم به اعدام کردن من، نمونه ای از هزاران سرگذشت واقعی هزاران تن زندانی دیگر، علاوه بر ناپدیدشده ها و سربسته نیست شده ها میباشد که بعضاً گفته شده و غالباً ناگفته باقی مانده است.

بخش ششم:

این بخش تحلیلی از سیاستهای نادرست و ناصواب رژیم و نقش گرداننده فعال آن، حفیظ الله امین در طی سالهای ۱۹۷۸ و ۱۹۷۹ میباشد. در این بخش، از سالهای متذکره بعنوان سالهای ناهنجار در تاریخ سیاسی افغانستان، یادآوری گردیده است. محتویات این بخش عمدتاً متکی بر استنتاج های تاریخی بوسیله برخی از تاریخ نگاران و سیاستمداران افغانی و خارجی و نقل قولهای مشخص از آثار ایشان، میباشد. ارزیابیها و تحلیلات من از سیاستهای رژیم توأم با دنباله خاطرات زندان مبنی بر صدور حکم اعدام درباره من بوسیله رژیم، تخفیف بعدی آن و سرانجام رهائی از زندان، در این بخش نگارش یافته است. همچنان در رابطه به ورود قوای شوروی به افغانستان و پس منظر آن، وضع بحرانی رژیم و مبارزه بخاطر برانداختن حاکمیت رژیم حفیظ الله امین، توضیحات لازم ارائه گردیده است. این دوران اگرچه از لحاظ زمانی صرف بیست ماه را احتوا مینماید، ولی بررسیها در این بخش بنابر تراکم حوادث، وسیعتر انجام گردیده است.

بخش هفتم:

این بخش مرحله دشواری در سیاست و حاکمیت جدید را از آخرین روزهای سال ۱۹۷۹ تا نوامبر سال ۱۹۸۶، هنگامیکه ببرک کارمل از تمام پستهای حزبی و دولتی سبکدوش گردید، مورد بررسی قرار میدهد. در این بخش درباره

ورود قوای نظامی شوروی به افغانستان بحث بعمل آمده است. ضرورت ایجاد حاکمیت نوین سیاسی؛ تکامل سیستم دولتی، اداره و حکومت؛ و اقدامات بخاطر عادی ساختن وضع در کشور، درشرایطی که ببرک کارمل در رأس حزب، دولت و حکومت قرار داشت، دراین بخش ارزیابی گردیده است. سپس از آغاز مذاکرات سیاسی برای حل سیاسی مسأله افغانستان تذکرات لازم بعمل آمده است. دراین بخش صرف به اشارات آمده است که چگونه برخی از نیروهای مسلح مخالف دولت دردهه هشتاد موضع سختی داشتند و مبارزه منفی را به پیش میبردند.

تشکیل پلنوم هجدهم جنجال برانگیز حزب دموکراتیک خلق افغانستان و کسب قدرت بوسیله نجیب الله دراین بخش به بررسی گرفته شده است. دراین بخش، خاطرات و نقش شخصی من از نخستین ساعات و روزهای اینمرحله و تفسیرا تبیکه درموقف رسمی من در جریان آن رخ داد، یادداشت گردیده است.

بخش هشتم:

این بخش به بررسی کار شورای وزیران بمثابة حکومت نوین افغانستان دردهه هشتاد قرن بیستم میلادی، اختصاص دارد. دراین بخش پیرامون شیوه های جدید اداره دولتی، اصلاحات درسیستم کار شورای وزیران و ایجاد شوراهای نمایندگان مردم در ۲۹

ولایت کشور، توضیحات لازم ارائه گردیده است. نتایج کار حکومت و دراین میان و ازجمله، نقش این نگارنده بعنوان صدراعظم افغانستان دردهه هشتاد در رابطه به رشد اقتصادی و اجتماعی در کشور؛ توسعه بنیادها و نهادهای فرهنگی، علمی و حقوقی؛ حمایت و پرورش کودکان و برآورده ساختن نیازهای اولیه مردم از لحاظ مواد غذایی، مواد سوخت، البسه و تاحدودی مسکن، ارزیابی گردیده است.

دراین بخش، برخورد واقعیتانه نسبت به مسأله ملی در افغانستان، خدمت و احترام به اعتقادات و مقدسات مذهبی مردم و رعایت عنعنات، سنن و رسوم

پسندیده ایشان در سالهای ۱۹۸۰ بوسیله حکومت، توضیح شده است. این بخش بطور کلی درباره تغییرات مثبتی که در زندگی مردم و در اقتصاد و فرهنگ کشور در دهه هشتاد رخ داده بود، پرداخته است.

بخش نهم:

این بخش شامل مطالبی مخلوط از مواضع آشتی ناپذیر نیروهای مسلح مخالف دولت، عدم پیشرفت سیاست مصالحه ملی و وضع دولت نجیب الله در سالهای اخیر حاکمیت وی میباشد.

خروج قوای نظامی شوروی از افغانستان مورد بحث این بخش است و بروز اختلافات شدید در میان حزب بشمول کودتای نظامی نافرجام شهنواز تنی، به بررسی گرفته شده است. تضعیف روزافزون رژیم، وضع وخیم اقتصاد و بحران در شمال کشور، در این بخش بررسی گردیده است. نقش کشورهای خارجی، مساعی سازمان ملل متحد و مذاکرات سیاسی برای حل مسأله افغانستان، برخی از مطالب عمده مورد بحث را در این بخش تشکیل میدهد و در آن، لغزشهای رهبری حزب وطن در اوضاع بحرانی در اوایل سال ۱۹۹۲ بسوی گرایشهای ملی و قومی، بازتاب یافته است. در این بخش، خاطرات شخصی و نقش من بعنوان عضو هیأت اجرایی حزب وطن، تغییرات در موضعگیریها، استعفا من از عضویت هیأت اجراییه و در مجموع از حزب مذکوره و سوء قصد تروریستی برضد من نگارش یافته است. اشاره به عطش نیروهای مخالف برای رسیدن به قدرت، آخرین مطلب این بحث میباشد.

در جریان بحث پیرامون بخشهای نه گانه این اثر بعنوان خاطرات و یادداشتها، نقش حزب دموکراتیک خلق افغانستان به بررسی گرفته شده است. تحولاتی را که این حزب در طی سالها، از ۱۹۶۵ تا ۱۹۹۰، از سرگذراند و خدمات بزرگی را که در راستای حفظ منافع اقشار زحمتکش جامعه افغانستان به انجام رساند، مطرح بحث این یادداشتها میباشد. در یادداشتها به تاریخچه مختصر

این حزب بمثابة وارث بالاستحقاق نهضت آزادیخواهانه و وطنپرستانه در کشور، اشاره گردیده است و از مبارزات ازجان گسیخته رزمجویان حزب، فداکاریها، ازخود گذیریها، قربانیا، سنگر نشینیها و پیروزیهای ایشان یادآوریهائی بعمل آمده است. ضمن تحلیلات، سهم بزرگ حزب، سازمانها و اعضای آن در امر بهبود کار در عرصه های مختلف اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی طی دهه ۱۹۸۰ و خدمات برجسته ای که از این طریق به مردم انجام داده اند، به بررسی گرفته شده است. این امر، فصل درخشان را در تاریخ معاصر افغانستان تشکیل میدهد. همچنان نقش سازمانهای اجتماعی و توده ای وابسته به حزب دموکراتیک خلق افغانستان در جریان مبارزه و کار طی این دهه یکی از فصول برجسته دیگر و از افتخارات این حزب شمرده میشود. نقش ح د خ ا در همکاری با احزاب و سازمانهای دموکراتیک و مترقی در دهه مذکور فصل مهم دیگری در تاریخ جنبش ترقیخواهانه کشور است. در پایان میتوان نتیجه گیری کرد که تهی شدن حزب از محتوای مترقی و تبدیل آن به یک نهاد بوروکراتیک تحت نام حزب وطن، چگونه منجر به برافتادن یک نظام مترقی و جاگزینی آن بوسیله عقب گرانی سیاسی گردید.

ویژگیهای معینی در یادداشتها و خاطرات:

طوری که بملاحظه میرسد، در این اثر مطالب و مسایل گونه گون مطرح گردیده است، ولی تسلسل تاریخی در آن بمنظور جلوگیری از گسست موضوع از یکسو و بغاطر ارائه محمل یابایه ای برای نگارشها و خاطرات از سوی دیگر، بگونه ای مشخص، رعایت گردیده است.

آنچه بمثابة خاطرات یادداشت گردیده است، به پندار من حاوی واقعیتها و حقایق است و من در این مورد با وسواس سعی کرده ام تا از هر گونه گداز گوئی احتراز گردد. بخشهایی از یادداشتها متضمن حقایق و پندارهایی است که ناگزیر به اشخاص، گروه ها و دسته بندیهای معینی منسوب خواهد شد

و ممکن است گنه برخی از آنان و علاقمندان ایشان، از این بابت رنجیده خاطر شوند. زیرا من میدانم که برخی از نیروها و جریانات سیاسی چنان غرق در اندیشه های دیرین خویش اند که برغم آشکار شدن اشتباهات جبران ناپذیر ایشان نه تنها از خود انتقاد نمی نمایند، بلکه انتقاد دیگران را نیز نمی پذیرند. ولی برای ابراز حقایق راه دیگری وجود ندارد. زیرا هرگاه ضرورت به نام بردن از اشخاص و گروه ها باشد، نمیتوان طفره رفت و یا واقعیتها را نادیده گرفت. در هر حال، من تلاش کرده ام تا در یادداشتها و نگارشها، حتی الامکان خوشبینیها و بدبینیهای شخصی را راه ندهم، از ذهنگیریها و کج اندیشیها احتراز بجویم، قصد اهانت و بداندیشی به هیچ شخص و گروه را نداشته باشم و صداقت در اظهار حقایق را بطور عینی رعایت نمایم.

در این اثر عمدتاً برخی نظریات انتقادی ضمن توضیح رویدادها به خلقیهای پیشین مربوط میگردد. هدف از خلقیهای پیشین در این اثر، گروهی از مدافعان و فعالان سیاستهای ضد دموکراتیک رژیم است که عمدتاً بدست حفیظ الله امین اداره میگردد، نه تمام خلقیها که بخشی از ایشان در برانداختن رژیم وی سهم مستقیم اداء کردند و پس از آن در مبارزه با اندیشه ها و نتایج اعمال ناهنجار آن دوران، شرکت ورزیدند. ولی باید در نظر گرفت که تذکرات انتقادی متذکره کاملاً دارای خلصت عینی اند و میرا از هر گونه کنش و کینه شخصی است و در این میان، عمد و اتهام قطعاً مطرح نیست.

شایان یاد آوری میدانم که من در رابطه به اعمال حفیظ الله امین و همکاران نزدیک وی صرف گوشه هایی از حقایق را بازگو کرده ام و همچنان در مورد بعضی از پرچمیهای خویش نیز برخی نظریات انتقادی را اظهار کرده ام؛ ولی نه اینکه بر آنان یا هیچ شخص دیگری اتهام وارد نمایم و تحت نام "افشاگری" که بعضاً در مواردی مترادف با بدطینتی و توطئه گری است، مطالبی خلاف کرامت و اخلاق انسانی بنویسم و عفت قلم، پاکیزگی عقیده و آزادی بیان را آلوده بسازم. مع هذا، تنی چند از "نویسندگان" خلقی در برابر پرچمیها و بویژه در مورد رهبران انقلاب، سرک کارمل و دوکتور نجیب الله، چنان اصطلاحات و



کلمات زشت بکار برده و اتهامات ناروا وارد کرده اند که با هیچ معیاری و با هیچیک از موازین زندگی مدنی و ادبیات سیاسی سازگاری ندارد.

همچنان هدف از تذکر گروه های مسلح مخالف در دهه هشتاد، برخی از دسته های تفنگ بدست است که برپایه منافع و انگیزه های مختلف شخصی و گروهی عمل میکردند، نه الزاماً تمام گروه های مسلح و تنظیمهای "مجاهدین" در آن دهه و دهه نود. رویدادهای این دهه "اخیر اصلاً" مورد بررسی این اثر نمیشد.

قاعدتاً جانبداران دسته بندی های پیشین، بایستی در شرایط کنونی، از روی وجدان کارهای ناصواب گذشته را خود انتقاد نمایند، نه اینکه کورکورانه به دفاع برخیزند، خود را شریک نادرستیها و نارواها سازند یا از انتقاد دیگران بیجا برنجند. اکنون آن دورانها گذشته است و از آنها صرف خاطره ها باقیست و بخاطر آن نباید کینه به دل گرفت. پذیرش انتقاد وارد، نشانه "خرد مندی، واقعبینی، تحمل و شکیبائی" است که این صفات از مشخصات انسان متقدم در دنیای امروزی شمرده میشوند. در هر حال این امر شاید حایز اهمیت نباشد که من یا دیگران انتقاد نمائیم یا نه، دیگران به دفاع برخیزند یا نه، ولی تاریخ بگونه عینی قضاوت مینماید.

با آن، شاید شماری از خوانندگان و صاحب نظران با منایل مطروحه در این یادداشتها و خاطرات، مانند هزائیر تاریخی و پژوهشی دیگری، موافق نباشند. ولی من نمیتوانستم غیر از آنچه هستم بگونه دیگر باندیشم. به عقیده من هرگاه کسانی در این یا آن مورد ناخوشتند باشند، بهتر است که بجای برانگیخته شدن، کینه ورزیدن و اتهام بستن، قلم بدست بگیرند و انتقاد بمورد بنویسند تا هم نویسنده در صورت اشتباه خود را تصحیح نماید و هم خوانندگان از حقایق آگاهی یابند. در دنیای متقدم امروزی، برخورد دموکراتیک در قبال قضایا بهترین راه برای حل معضلات شمرده میشود و هرچه بیشتر تحمل و نرمش در برابر نظریات مخالف و دگراندیشی، توأم با انتقادات سالم و سازنده، توصیه و رعایت میگردد.

خاصاً ضرورت به توضیح میدانم که در میان بخشهایی از مردم بخصوص در خارج از کشور، از اوضاع واقعی سالهای پیشین و بویژه دهه هشتاد قرن بیستم در افغانستان و از جریان وقایع و حوادث این سالها آگاهی لازم، اطلاعات کافی و بیطرفانه و برداشت بالنسبه یکسان وجود ندارد. زیرا در شرایط تشدید جنگ سرد بمقیاس جهانی و در یکی از محراقهای حساس عملکرد آن، یعنی در افغانستان درگیر جنگ، بسیاری از حقایق عمدتاً در غرب با معکوسا انعکاس یافت و یا در پرده ابهام باقی ماند.

در سالهای متذکره در رابطه بمسائل افغانستان بویژه در خارج از کشور، چه از جانب رسانه های گروهی و تحلیلگران غربی و چه از جانب افغانهای مقیم در خارج، ارزیابیها و برخوردهای جانبدارانه و یکجانبه منفی صورت گرفته است. بخصوص بخاطر این پیشداوری ها و پندار نادرست که حکومتهای افغانستان گویا جز وسیله ای باصطلاح بدست اشغالگران شوروی نبوده اند، از حقایق بسیاری عمدتاً چشم پوشی بعمل آمده است. برپایه این قضاوتهای از قبل معلوم و سبلی از اطلاعات یکجانبه دردنیای غرب، در پیجوخه جنگ سرد، شماری از هموطنان ما در خارج، آگاهانه یا غیر آگاهانه، تصویر سیاهی از مجموعه کارهای دولت در طی دهه هشتاد در افغانستان، در اذهان خویش ترسیم کردند و آتش خصومت ناروایی را علیه مسئولین، کارمندان و همکاران حزب و دولت در سالهای متذکره، دامن زدند.

اینگونه برخوردها و قضاوتها تا هنوز در رابطه به سالهای مورد نظر نه تنها وجود دارد، بلکه عملاً دامن زده میشود. هستند عده زیادی که باصطلاح مردم ما، بخاطر عوازه و قافیه بیت، تاکنون در کنار یادآوری از پندادگریها و عقب گرائیهای آنانیکه میخواستند به زور جرخ تاریخ را به عقب برگردانند، حتی چند دشنام بدون تفریق نیز نثار مجموع گردانندگان دولت در طی دهه ۱۹۸۰، مینمایند و بدون شواهد و دلایل محکم به همه اتهام مینندند. ایشان برای یکمرتبه بخود زحمت نمیدهند که واقعیتهای را ببینند و از کارهای بزرگی که بود فرهنگ و اقتصاد کشور طی سالهای متذکره انجام گردیده است، لااقل یادآوری

نمایند. قابل تذکار است که بنابر تسلط روان و "ذهنیت" دوران جنگ سرد، برخیها نتوانسته اند که نظریات خویش را بازنگاری و بازسازی کنند و اوضاع امروز را درمقایسه با دیروز، مورد ارزیابی قرار بدهند.

عقل سلیم حکم مینماید که بجای ساده ساختن قضایا و حکم عام صادر کردن بر همه وبدون تمایز، باید مقایسه ها، تناسبات و واقعتهای عینی بنحو مشخص درنظر گرفته شود. چنانکه درسالهای هشتاد نه تنها ویرانیهای ناشی از ادامه جنگ درکشور، مستمرا بازسازی میگردید، بلکه گامهای استواری، بمقیاسها و تناسبات اقتصاد افغانستان، درجهت توسعه اقتصادی و رشد فرهنگ به پیش گذاشته میشد. همچنان با مشاهده سیر حوادث منفی درسالهای نود، تلاش بعمل میآید که از کارهای مثبت و بزرگی که در طی دهه هشتاد انجام گردیده است، اصلا یادآوری نگردد یا آنها در پرده ابهام باقی بمانند. بدینگونه شیوه های معینی از "توطئه سکوت" درزمینه بکار گرفته میشود.

تا اینجا روی سخن با انسانی بود که غیر آگاهانه باصطلاح به داوری میگذرند، ولی هستند کسانی که خود از لحاظ فردی وسازمانی مرتکب خطاهای بزرگ شده اند و اکنون برای پوشاندن آنها برف بام خود را بالای بام دیگران میاندازند. در این میان هستند کسانی که خود از ریزه خواران، خوان گسترده حزب و دولت درده هشتاد بودند، ولی اکنون بخاطر کسب کدام مقام و موقف سیاسی احتمالی، جلب توجه اربابان قدرت و نشان دادن "استقلالیت" خویش، به جعل حقایق میپردازند.

بنابر آن، در این خاطرات ونگارشها من سعی خواهم کرد تا گوشه هایی از برخی حقایق عینی مربوط به دهه هشتاد سده بیستم میلادی را درافغانستان مورد بررسی غیرجانبدارانه، تاجائیکه مقدور است، قرار بدهم. البته بیطرفی مطلق را من از خویشتن نیز انتظار ندارم.

در این اثر، من بخاطر رعایت شخصیت کلیه اشخاصی که از ایشان اسم گرفته شده است، از تذکر القابی تشریفاتی چون: آقا، رفیق، صاحب، محترم، جناب، پروفیسور، استاد، پوهاند، جنرال، سردار، پیر، حضرت، شیخ، مرحوم،

شادروان، فقید، خان و امثالهم در اول و اخیر اسماء اشخاص، عمداً احتراز کرده ام (مگر اینکه در اقتباس مستقیم از گفته ها یا نوشته های دیگران یا در متن تذکار یافته باشد). در ارتباط به این مطلب، ضرورت به یادآوری میدانم که در افغانستان کمتر معمول بوده است تا تخلص یا اسم فامیلی از جانب همه پذیرفته شود و این امر موجب شده است که بعضاً یادکردن اشخاص به اسم اول ایشان اندکی بی وزن جلوه نماید. البته، نبود تکرار القاب تشریفاتی در این یادداشتها به هیچوجه بمعنی بی احترامی به کدام شخصیتی، به هیچکسی نیست، بلکه هدف حفظ بیطرفی میباشد. هرگاه خوانندگان محترم آنرا نقص بشمارند، معذرت مرا بپذیرند.

همچنان در این یادداشتها و خاطرات، خوانندگان در موارد زیادی به کلمه "من" که منظور نویسنده است، برخورد خواهند خورد. البته این یک ناگزیری است. زیرا این اثر عمدتاً مشتمل بر خاطرات شخصی و سیاسی من میباشد. همچنان، نخواسته ام که کلمه ما و افعال جمع را در موارد مشخص بجای مفرد بکار گیرم و یا آنچه را ضمن بر رسیها به من تعلق میگیرد، ناگفته بگذارم. باصراحت ابراز میدارم که نیت و هدف بهیچوجه خودخواهی و "منیت" نیست، بلکه افاده مطلب است.

قابل تذکار میدانم که در شرایط آواره گی و دوری از وطن، من نتوانستم به آثار، مصوبات، فیصله ها، احصائیه ها، بیانیه ها و نشرات و اطلاعات رسمی کشوری دسترسی کافی داشته باشم. باینلحاظ آنچه در این یادداشتها به رشته تحریر درآمده است متکی بر خاطرات شخصی خویش و در مواردی که بررسی تاریخی مطرح باشد، متکی به آثار تاریخی و پژوهشی، نشرات و اسناد چندی بوده ام که به دسترس من قرار گرفته اند. در اینجا لازم به تذکر میدانم که شماری از دوستان، مأخذی در اختیارم گذاشتند که از ایشان صمیمانه سپاسگزارم. در این راستا، کمکهایی که از سوی دوست گرامی حبیب الله مهنیار انجام گردیده است، درخور قدردانی است. بخاطر آماده ساختن این یادداشتها و

خاطرات برای نشر و پخش، پشتیبانی همسرم کریمه کشتمند، برادرم اسدالله کشتمند و فرزندانم شایان یادآوری است.

در هر حال، باید اذعان کرد که در رابطه به یادآوری از رخدادهای تاریخی، من خود را خوشه چین مزرع پر بار مؤرخین و محققین بزرگ کشور خودمان افغانستان و برخی از تاریخنگاران و تحلیلگران خارجی، می‌شمارم که مطالب مطروحه را با شیوه های نگارش، نتیجه گیریها و تحلیل‌ات مشخص خوشتن، ارائه کرده ام. با این، من ادعائی ندارم که این اثر کامل و یا بی نقص باشد.

تنظیم این یادداشتها و خاطرات در لندن، بریتانیا انجام گرفته است. سعی کرده ام، تاجائیکه در سالهای معین در حوادث کم و بیش شخصاً شرکت داشته ام، مطالب بعنوان خاطرات و تذکرات و در مواردیکه حضور نداشته ام بحیث تحلیلها و یادداشتهای مستند، بمنظور جلوگیری از گسست رویدادهای سیاسی، ارائه گردد.

شایان یادآوری میدانم که من تلاش ورزیده ام تا در این یادداشتها و خاطرات بگونه مشخص برخورد نمایم و ارزیابیها، بررسیها، گزارشها، تحلیل‌ات و قضاوتهای من بر وقایع و حوادث عینی متکی باشد.

خیلیها آرزو مندند که این اثر مورد پذیرش دوستانی قرار بگیرد که در پی دستیابی به اطلاعات آزدیدگاه مترقی درباره برخی جهات تحولات سیاسی، بخصوص طی نیم قرن اخیر، (پس از نیمه سده بیستم میلادی) در کشورمان افغانستان، هستند.

رسالہ

خاطرات دوران کودکی و جوانی

گزیده ای نمادین از متن این بخش:

« با آنکه زندگی شخصی من مشغول از حوادث گوناگون است. ولی، سالهای زندگی کودکی و بخشی از جوانی من که مصادف به دهه های ۳۰ و ۴۰ سده بیستم میلادی میباشد، برای من سالهای کودکی و بیخبری بود که در یکی از دهات حومه کابل سپری گردید. در اینجا نیز، دهقانان و سایر زحمتکشان فشار و سختی های کار اجباری (بیگار)، را بدوش میکشیدند و مالیات کمر شکن به جنس و انواع محصولات و عوارض ناروای دیگر را از درآمد ناچیز خویش میبردافتند و دم برنمی آوردند.

موجودیت حکومت را در دهات مظلوم خوانین، اربابان، ملکها، قریه داران، سودخواران و زمینداران، حواله داران (تحصیلداران) و محتبان به نمایندگی از نائب الحکومه ها، والی ها، حکمرانان، حاکمان و علاقه داران ستمگر، کوتوال ها (پولیس و زاندارم)، قاضی ها و مفتی ها تمثیل میکردند. مردم که بنحو طاقت فرسا زحمت میکشیدند، باین شیوه زندگی عادت کرده و اجباراً به سختی های آن تن در داده بودند. قریه ما و خانواده دهقانی ما نیز یکی از چنین قریه ها و خانواده ها بود.»

« خاطرات بام خوابهای شبهای تابستان» تصورات شیرین شبهای مهتابی، نشستن زیر سایه های گوارای بید و چنار کنار جوی های آب روان را تاکنون فراموش نکرده ام. من هنوز نرمی بستر سبزه های نورسته بهاری را از یاد نبرده ام. گوی آوای ملایم شرشر گندم های قد برافراشته در مسیر نسیم جانبخش صبحگاهی هنوز در گوشه های طنین انداز اند و برگهای درختان سپیدارهای بلند قامت، شلشل کنان در زیر تابش نور خیره کننده آفتاب نیم چاشت در برابر چشمانم میدرخشند.»

« من شاهد زحمتکشها و عرق ریزیهای دهقانان و مزدوران زراعتی از یکسو و شاهد حرص و آز صاحبان اراضی و سودخواران از سوی دیگر بوده ام. آبله ها و گره های دستها و پاها، چروکها و شیاره های سیمای آفتاب زده دهقانان، لباسهای کرباسی باره باره و پینه خورده دهاتیان، هنوز پیش دیده ام مجسم اند من با ده و روستا، با قلعه خودما و با مردم شرافتمند و زحمتکش آن، وابستگی اخلاقی دارم. نمیتوانم همه بی اینهارا جزء خاطرات خویش بشمارم.» (ص ۳۵ و ۳۶)

	بجای پیشگفتار:
۳۳	منشأ خانوادگی:
۳۳	ریشه و پیشینه زندگی خانوادگی:
۳۵	وضع زندگی خانوادگی:
	نمونه ای از یک برخورد
۳۶	استبدادی در رابطه به خانواده ما:
۳۸	فرزند یک دهقان زحمتکش:
	گوشه هایی از خاطرات
	دوران کودکی و جوانی من
۳۹	در قلعه سلطان جان:
۴۰	بقایای اشرافیت فئودالی:
۴۷	خانواده ما در قلعه سلطان جان:
۴۹	شرایط مادی زندگی در قلعه:
۵۲	عنعنات و رواجهای اهالی ده:
۵۳	بازیها و سرگرمیهای کودکان و جوانان:
۵۵	استقبال از نوروز:
۵۸	برخی رسوم و عادات مردم:
۶۳	برخی خاطره ها از زندگی دهاتی و از شهر کابل:
۶۴	انتباهات من از زندگی در ده:
۶۷	ترک قلعه سلطان جان:
۶۸	مرحله دیگری از زندگی خانوادگی ما:

	بجای پیشگفتار:
	شاعه اندیشه های دموکراتیک
۸۳	وفعالتهاى شبه سازمانى درمیان جوانان:
	خاطره آموزش درلیسه غازى،
۸۵	فراگیرى نخستین درسهای سیاسى:
۸۷	شرکت درمحافل مباحثه و فعالتهاى سیاسى:
	سالهای کارمن دروزارت معادن و صنایع،
۹۰	آغاز مبارزه سیاسى و علاقمندى به نویسندگى:
	فصل اول:
۹۴	امکانات برای تشکیل حزب سیاسى:
۹۷	سیاسى شدن حلقات مطالعه:
	فصل دوم:
	عوامل سقوط حکومت محمد داؤد
۹۹	و ضرورت اعلام دموکراسى:
۱۰۰	اعلام استعفاى محمد داؤد:
	فصل سوم:
	حکومت دوکتورمحمد یوسف
۱۰۲	واعلام طرح قانون اساسى جدید:
۱۰۴	یادى از مسافرتها به ولایات جنوبى و به هزارستان:
۱۰۷	اعلام خط مشى حکومت:
۱۰۸	ماهیت و محتوى قانون اساسى:

فصل چهارم:

اقدامات سیاسی و اقتصادی حکومت دوكتور محمد يوسف:

۱۱۰

۱۱۲

حادثه ۳ عقرب:

۱۱۸

ميونوال بعنوان صدر اعظم و حادثه ۳ عقرب:

فصل پنجم:

تحليلي مختصر درباره اصلاحات

حکومت دوكتور محمد يوسف:

۱۲۱

پیوست به رساله:

تحلیلی کوتاه از اوضاع

اجتماعی و اقتصادی در روستاهای افغانستان:

بجای پیشگفتار

منشأ خانوادگی

از آنجا که زندگی خصوصی و خانوادگی من بمثابة نویسنده این یادداشتها و خاطرات ضمن بررسی عمومی از رویدادهای تاریخی همزمان در کشور (سالهای ۱۹۳۰-۱۹۹۰) توضیح گردیده است، لازم می بینم که قبلاً در اینجا به خوانندگان گرامی، خود را مختصراً معرفی نمایم. منظور اینست که هرگاه خواننده مایل باشد که زحمت خواندن این اثر را بر خود هموار بسازد یا صرف صفحات آنرا ورق بزند، اندیشه قبلی درباره نگارنده آن داشته باشد. هدف من نه خود ستائی و نه خودخواهی، نه تلقین خواننده برای قضاوت قبلی و نه برانگیختن احساسات گویا برای تحسین میباشد. البته احتمال برانگیخته شدن تعصبات معین علیه من، از سوی برخی منفی بافها منتفی نیست. منظور از نوشتن این یادداشتها و خاطرات ساده بوده و آن آشنائی به زندگینامه شخصی توأم با سهم من در امور کشوری دربره ای از تاریخ افغانستان است که بوسیله خودم نگارش مییابد.

ریشه و پیشینه زندگی خانوادگی:

البته هیچکسی نمیداند یا بیاد ندارد که نسلهای گذشته او چگونه زیسته اند یا نخستین سالهای دوران کودکی وی چگونه سپری گردیده است. ولی بعقیده من توجه به گفته ها و قصه های بزرگان و پیشینان منبع خوب اطلاعات برای نسلهای بعدی شمرده میشود. همچنان مطالعه آثار تاریخی توأم با کنکاش و جستجوی واقعیتها از میان آنها شیوه اصلی دریافت حقایق است. افزون بر آن،

استنباطات منطقی نگارنده یا مؤلف نقش بزرگی در تشکل اندیشه و نوشته ایفاء مینماید و اما من تلاش کرده ام تا تلفیقی منطقی و مناسب از این شیوه ها را در این بخش یادداشتها و خاطرات بکار گیرم.

اگرچه داستان زندگی هریک از اشخاص و خانواده ها بمقیاس حیات ملتها پشیزی بیش نیستند ولی جزء آن هستند و باید پیوست با آن مورد بحث قرار گیرند و من سعی کرده ام که این شیوه را در جریان توضیح زندگی شخصی، خانوادگی و سیاسی خویش، در نظر بگیرم.

گذشته زندگی خانوادگی من نیز به داستان دریه دری هزاره ها، بیجا شدن و مهاجرت های ایشان در داخل و خارج افغانستان رابطه دارد. بنابر آن، بیان کوتاهی را در اینجا در ارتباط به ریشه و پیشینه خانوادگی خویش میآورم.

طی سالهای زیادی، هزاره ها در مجموع و خانواده های پدری و مادری من نیز، فرود و فراز های گوناگون را از سر گذرانده اند. در دهه هشتم سده نهم میلادی، در پی حوادث بزرگی که در سرتاسر هزارستان (هزاره جات) بوقوع پیوست، خانواده پدری ام مجبور به ترک خانه و کاشانه خود گردیدند، راهی بخشهای مختلف سرزمینهای نزدیکتر شدند تا اینکه، سالها بعد از پایان جنگ خانه برانداز امیر عبدالرحمن بسا هزاره ها (۱۸۸۱ - ۱۸۸۳)، در حوالی کابل اقامت گزیدند. اصلاً ایشان منسوب به هزاره های دایه و فولادی هستند که در سرزمینهای اجرستان (هجرستان) متوطن بودند. در این سرزمینها هفتصد قلعه مربوط به هزاره ها وجود داشته است که در جریان جنگها، باشندگان اصلی آنها کشته یا رانده شده اند و آن منطقه اکنون عمدتاً در تصرف قبایل ملاخیل و اکاخیل و تا حدودی در دست افراد قبایل دیگر قرار دارد.

در جریان مقاومتها، قیامها و جنگهای خونین و پس از آن، شمار زیادی از خانواده های بیجاشده و آواره شده از سرزمینهای اصلی خویش در هزارستان به مناطق دیگر و از جمله به کابل و حومه آن مهاجرت کردند. از زمره این عده، خانواده پدر کلان پدری من، شیرعلی نیز بود که وی با پدر خویش محمد علی

یکجا با اعضای دیگر خانواده از هزارستان راهی کابل گردید. آنان که مجبور به ترک سرزمینهای اصلی خویش در اجرمستان شده بودند، برای مدتی در دایمیرداد هزارستان در کنار خانواده مادری ام، رحل اقامت گزیدند تا اینکه به قریه دوغ آباد چهاردهی در کناره غربی دشت برچی مدتی را سپری کردند و سپس در قلعه سلطانبان چهاردهی در کناره شرقی آن دشت در حومه کابل متوطن شدند. پدر کلان مادری من سالها قبل به قلعه شهاده ولایت کابل اقامت گزید و برخی از اعضای خانواده مادرم هنوز در منطقه قرقنک دایمیرداد بسر میبردند.

وضع زندگی خانوادگی:

با آنکه زندگی شخصی من مشحون از حوادث گوناگون است. ولی، سالهای زندگی کودکی و بخشی از جوانی من که مصادف به دهه های ۳۰ و ۴۰ سده بیستم میلادی میباشد، برای من سالهای کودکی و پیکری بود که در یکی از دهات حومه کابل سپری گردید. در اینجا نیز، دهقانان و سایر زحمتکشان فشار و سختی های کار اجباری (بیگار)، را بدوش میکشیدند و مالیات کمرشکن به جنس و انواع محصولات و عوارض ناروای دیگر را از درآمد ناچیز خویش میپرداختند و دم برنمی آوردند.

موجودیت حکومت را در دهات مظالم خوانین، اربابان، ملکها، قریه داران، سودخواران و زمینداران، حواله داران (تحصیلداران) و محتسبان به نمایندگی از نائب الحکومه ها، والی ها، حکمرانان، حاکمان و علاقه داران ستمگر، کوتوال ها (پولیس و ژاندارم)، قاضی ها و مفتی ها تمثیل میکردند. مردم که بنحو طاقت فرما زحمت میکشیدند، باین شیوه زندگی عادت کرده و اجباراً به سختی های آن تن در داده بودند. قریه ما و خانواده دهقانی ما نیز یکی از چنین قریه ها و خانواده ها بود.

یکی از نمونه های ظلم و بیعدالتی آن دوران را که در مورد خانواده ما انجام گرفته است و در ذهن و خاطره من از دوران کودکی نقش بسته است، در اینجا بازگو مینمایم.

نمونه ای از یک برخورد استبدادی در رابطه به خانوادۀ ما:

روزی از خزان سالهای ۱۹۳۰ بود که مأموران حکومتی چهاردهمی کابل به قریه ما (قلعه سلطانجان) ریختند و چند تن از مردان ده و از جمله پدرم را مورد اتهام و بازجویی قرار دادند. آنان که بجرم مرتکب نشده اعتراف نکردند، زیر چوب قرار گرفتند. ایشان را در کنار جوی پیش روی قلعه سلطانجان چهاردهمی توسط دسته هائی از خمچه های (شاخه های) نوبریده درختهای بید، آلوپالو و گرد آلو چنان بیرحمانه زدند که از حال رفتند. مأموران ظالم که از آمر یا قوماندان کوتوالی (رئیس پولیس کابل) بنام طره باز دستور گرفته بودند، دسته های بیشمار چوب را قبلاً در آب جوی گذاشته بودند که خیس، سخت و سنگین شوند و پس از چوب زنی باریگر آنها را در آب غوطه میکردند (در آب فرو میبردند) و خونهای پاک متهمین، آب شفاف جوی را رنگین میساخت. برغم این قساوت و برخورد ظالمانه، جوانان ده و از جمله پدرم به کاری که نکرده بودند اعتراف نکردند. البته معلوم نشد که هدف تنها گرفتن اعتراف بود و یا زهرچشم نشان دادن به اهالی قریه، که باترس و انزجار عمل و حشیانه مأموران حکومت را تماشا میکردند، و یا هر دو.

اصل قضیه از این قرار بود که شخصی از میان قبیله اتمان زائی در یک شب تاریک و طولانی پائیز دریای درختهای بید، کنار جوی آب بقتل رسید. کوچی های اتمان زائی همه ساله دومرتبه برای چند روزی - در بهار و خزان - هنگام عبور از پاکستان بسوی هزارستان (هزاره جات) و از هزارستان بسوی پاکستان در حوالی قریه ما غزدی (خیمه) میزدند و اقامت اختیار میکردند. در شبی که شخص مذکره بقتل رسید، عده ای از دهقانان و از جمله پدرم به کار

خرمن کوبی و پوست کنی جواری، حفاظت خرمنهای جواری و کاه گندم و آبیاری زمینهای زراعتی برای کشت پائیزی در برون از خانه های خویش مصروف کار بودند. ایشان از جانب مأموران حکومت مورد اتهام قرار گرفتند. مأموران میخواستند برای نشان دادن فعالیت خویش به هرطریقی که امکانپذیر باشد، برخی از متهمین را وادار به اعتراف نمایند و باینجهت به بیرحمانه ترین شیوه ها متوسل شدند.

هرگاه قاتل که از میان خود قبیله اتمانزائی بود، به زودی کشف نمیگردید، سرنوشت دردناک تری درانتظار متهمین واز جمله پدرم بود. درواقع خانواده مقتول، شخص قاتل را که یکتن از اعضای قبیله و ازدربازی دراندیشه گرفتن انتقام بود به حکومت معرفی نمود. باینقرار ماجرای گرفتن اعتراف به زور از پدرم و چند تن دیگر پایان یافت. ولی پدرم که بسختی ضرب دیده بود تا التیام جراحات بدن خویش رنج کشید و بیشتر از آن، این حادثه صدمه روانی وصف ناپذیری تا پایان بر ذهن و روان پدرم و فرزندان او بجا گذاشت.

دراین بخش وضع نمونه وار مستولی در روستای افغانستان بگونه سمبولیک، تحت عنوان خاطرات دوران کودکی و جوانی، طی دهه های ۳۰، ۴۰ و ۵۰ سده بیستم میلادی ترسیم میگردد. ضمناً باید گفت که برخی خاطرات شخصی من نیز درجریان این سالها شکل گرفته است. درآن روزگاران از لحاظ سیاسی واجتماعی شرایطی بس دشوار درافغانستان حکمفرما بود.

این سالها، سالهای دشوار برای خانواده ما نیز بود، ولی دشوارتر برای صدها هزار خانواده دیگر کشور ما که با فقر و گرسنگی دست و گریبان بودند و برای هزاران خانواده داغدیده وطن که عزیزان شان قربانی استبدادشده و درزندانها و سیاه چالها شکنجه میشدند و رنج میکشیدند. این سالها درمقیاس سراسری کشور ما به درجات، گذشت سالهای بیشتر شدت کمتر، با خصوصیات زیرین مشخص میگردد: سالهای تشدید فقر عمومی مردم، سالهای استثمار بیرحمانه توده های زحمتکش، سالهای بیداد استبداد خشن آسیائی، سالهای پامال

کردن حقوق و آزادیهای مردم، سالهای نقض حقوق بشر، سالهای نارضایتی جدی کتله های عظیم و سالهای سرکوب ظالمانه هرگونه اعتراض مردم و خفه کردن آوازه حق طلبی و آزادیخواهی در حلقوم آنان.

فرزند یک دهقان زحمتکش:

من در بهار سال ۱۹۳۵ میلادی در یک خانواده زحمتکش دهقانی در قلعه بی موسوم به "سلطان جان" در چهاردهی کابل متولد شده ام. اسم مرا پدر و مادرم به شگون نیک "سلطان" گذاشتند و اسم "علی" که از چندین نسل در خاندان پدری ام مروج بود بطور طبیعی به آن پیوست. چنانکه اسم پدرم نجف علی و پدر کلانم شیرعلی بود. نیکه هایم تا چندین نسل دیگر محمدعلی، نورعلی، قربان علی، حسین علی، قمبرعلی، نام داشتند. من که دهقان زاده واقعی بودم و در آغاز سروکارم با کشت و کار دهقانی بود، در جوانی که تازه چیزهایی یادداشت میکردم، تخلص "کشمند" را پذیرفتم و این به نام خانوادگی ما مبدل گردید.

پدر کلان پدری من، شیرعلی مردی پرهیزکار ولی خیلی زحمتکش بود. او که استطاعت خریداری قلمه و وسایل شخم زنی را از خود نداشت، بالای زمینهای دیگران تمام عمر دهقانی کرد و وی از کار توانفرسای خویش صرف یک پنجم محصول را دریافت میداشت. ولی او چنان زحمت کشید و به سختی کار کرد که در اواخر عمر خویش موفق گردید تا چند جریب زمین در قلعه سلطانجان خریداری نماید و برای دوسر و یک دختر خویش به ارث بگذارد.

گوشه هائی از خاطرات دوران کودکی و جوانی من در قلعه سلطان جان

قلعه سلطان جان، قلعه یی یکه وقدیسی بود که در حدود بیست کیلومتری غرب شهر کابل روی تپه یی نه چندان بلندی قرار داشت و اکنون نیز این قلعه وجود دارد. چهل - پنجاه سال قبل در اطراف قلعه تا چهار - پنج کیلومتری آن هیچ قریه، خانه و آبادی دیگری وجود نداشت. قلعه که دارای شش برج بلند و خیلی قطور میباشد در سالهای پیشین، از دور مانند کوه بچه ای خاکستری رنگ در وسط یک جزیره سبز به نظر میآمد. قلعه را از چهارسو باغهای میوه و درختان توت، پید و چنار دربر گرفته بود و کشتزارهای سرسبز گندم، جو و جواری، شرمش و باقلی، رشقه و شبدر، ترکاری و سبزیجات، پیرامون آن دامن گسترده بود.

قلعه سلطان جان بنای کهنی است و شاید توسط سلطان احمد، یکتن از سرداران محمد زائبا ساخته شده بود یا بوسیله وی به ارث گرفته شده بود و یا از دیگران تصاحب و به اسم او معروف گردیده بود. ضخامت دیوار قلعه و برجهای آن به دو و دومترو نیم میرسید. در طول دیوارها و برجها تیرکشا در یک ردیف صف کشیده بودند و در قسمتهای بالائی آنها سنگ تیغه ها جاگذاری شده بود. در ورودی قلعه خیلی ضخیم و سنگین و آهن کوب شده بود که در میان دو برج بلند، محکم فشرده میشد. شبانه دروازه قلعه را خادم مسجد می بست و در عقب آن چوبی از چهارسو تراشیده را که تنبه نامیده میشد، در میان دوگیری محکم آهنی جا میداد.

قلعه با کار و زحمات بزرگ دهقانان زحمتکش و مزدوران محل چنان محکم بنیافته بود که از ده ها سال باینسو نیمه یی از دیوارهای برجها از پائین سائیده شده و فرو ریخته، ولی برجها و دیوارها همچنان پابرجا باقیمانده اند. تا سالهای اخیر حتی از گل کنه یی که در تهاداب دیوار بخش شمالی آن وجود دارد برای ساختن تنور، دیگدان، اجاق، کسندو، کنگینه، پاتله و اشیای گلین دیگر استفاده مینموده اند.

قلعه سلطانجان خود نمایانگر یک دوره فتودالی بوده است. چنانکه خصوصیات و مناسبات فتودالی و نیمه فتودالی تا سالهای اخیر در آنجا حکمفرما بود. از لحاظ زمینداری و مناسبات اجتماعی طی سالها تغییرات معینی در آنجا متدرجاً رخ میداد. گفته میشد که زمانی تمام زمینهای اطراف قلعه متعلق به سلطان احمد، معروف به سلطانجان بوده است و سپس بخشهایی از آنرا دیگران خریده اند. ولی بهترین قسمتهای زمینها، متصل به قلعه، هنوز (تا سالهای ۱۹۵۰)، بدست یکن از نواسه های وی موسوم به شیر احمد که خیلی به نیکه و نیاکان خود میبایلد، باقی مانده بود.

بخش دیگر زمینهای مرغوب قلعه سلطانجان را یکن از نظامیان دربار محمد نادر شاه موسوم به جرنیل عبدالغفار خریداری نموده بود. همچنان در بخشی از زمینهای موروثی از میان خانواده امیر حبیب الله، وارثین خانمی معروف به شاه بوبو جان سهم داشتند که از خویشاوندان نزدیک شیر احمد شمرده میشدند.

بقایای اشرافیت فتودالی در قلعه:

شیر احمد معروف به سردار از نواسه های سلطان احمد مربوط به خانواده امیر حبیب الله بود. زمینهای وی مرغوب و حاصلخیز و نزدیک به قلعه قرار داشت و در جریان نوبت آب کاریز، سهم بزرگ از آن وی شمرده میشد. باغ وی وسیع و پر از درختان میوه چون: سیب، زردآلو، قیسی، آلبالو، گردآلو، آلبخارا، ناک و بهی بود. سیبهای این باغ خیلی باکیفیت، خوشمزه و متنوع بود

وینامهای سیب جورس، سیب نازک بدن، سیب ترشک، کدوسیب و سیب تیرماهی یاد میشد. از قسمت مرکزی باغ جوی عمومی پر آب کاریز میگذشت. در وسط باغ شرشره بی ساخته شده بود که از میان آن، آب در آبیگری که معروف به حوض مجنون بیدها بود میریخت و از میان جویهای باریک دیگر بیرون میشد و به کردها و چمن های باغ وصل میگردد. در کنار حوض و جویچه های اطراف آن زنبقهای بزرگ برگ با گلهای رنگارنگ و در کردهای متصل به خیابانهای پیرامون حوض گلابهای صدفبرگ، کینا و گلهای پتونی چه پر کاشته میشد. در قسمت بالائی حوض وجود پنجه چنار بزرگ که میگفتند شاید بیش از چند صدسال عمر داشته است و در چهار سوی آن، درختهای بزرگ بید و مجنون بید منظره زیبایی را ایجاد کرده بود و ریشه های باریک قرمز رنگ بیدها در میان حوض شنا میکردند.

در زیر سایه گوارای بیدها در اطراف حوض و در زیر سایه پنجه چنار، صفا های با صفائی ساخته شده بود که هرروز در تابستانها آب پاشی میشدند. در سمت غربی قلعه در ورودی بالنسه کوچک ولی ضخیم و میخکوبشده مشرف به باغ باز میشد و از روی تپه در پای دیوار قلعه، بازینه های سنگی از یکسو با باغ و از سوی دیگر با خانه شیر احمد وصل میگردد.

خانه شیر احمد یک چهارم ساحه قلعه را دربر میگرفت. خانه ها در سه طبقه با اورسپهای چوبین دقیقاً کنده کاری شده گه معروف به کلکینهای یکدانه، سه دانه و پنج دانه بود در دورسته بطور متناظر مشرف به حویلی ساخته شده بود و در وسط، زینه ای چوبین کنده کاری شده و کوشکتهای وسیع اتاقها را باهم وصل میکرد. بامهای عمارت یکسان بود و با سنجها احاطه شده و تحت بام نامیده میشد که برای شبنبینی ها و بام خوابیها در تابستانها مورد استفاده قرار میگرفت. در انتهای تخت بام، پلکان سربو شیده با پله های قالبین گرفته منتهی به نشیسه خانه بزرگی میگردد.

این نشیسه خانه که دارای کلکینهای وسیع از سطح تاسقف اتاق بود، بالای یکی از چهار برج شش گوش بزرگ و بلند قلعه اعمار شده بود که خود

چهار گوش داشت و یکی از هنرهای خوب معماری آنزمان شمرده میشد. از اینجا منظره زیبای باغهای میوه و زمینهای سرسبز اطراف بخوبی به نظر میرسید و در واقع این اتاق روشن و وسیع مفروش با نفیس ترین قالیتهای ساخت شمال کشور، مهمانخانه یا عشرتکده شیراحمد بود.

شیراحمد را که اعضای خانواده و دوستان وی "شیر آغا" و دیگران "مردار صاحب" مینامیدند، مردی عیاش مشرب، خوشگذران و ظاهراً شیرین زبان بود و دوستان شهری زیادی از میان خانواده های محمد زائیاها و افراد ثروتمند معروف به خاندانیها داشت. آنان اغلباً درابتداء درباغ علیمردان شهرکهنه و سپس درشهرنو و کارته چهار دارای خانه های مجلل آنزمان بودند و در اطراف کابل و ولایات باغها و زمینهای مزروعی داشتند. شیراحمد نیز چند حویلی بزرگ بر دربر در باغ علیمردان و شهرنو خریده بود و بعضاً زمستانها را در آنجاها میگذشتاند.

در قلعه سلطانبان، نزد وی خانواده های شیک پوش با گادی های مجلل در بهار و تابستان، بخصوص شامهای پنجشنبه و روزهای جمعه میآمدند و بیاباک درباغ بساط عیش و نوش میگستردند. شیراحمد در ساختن بنگ آب دست بالا داشت و قمارباز خوش طالع و چالاک بود. او در موسیقی نیز اندکی سر رشته داشت و گاهگاهی باخواهرزاده خویش حکیم آذر که آوازخوان، آرایشگر، خیاط و طراح البسه (دیزاینر) چیره دستی بود، برخی تصنیف ها را زمزمه میکرد. وی همچنان با همسایگان ثروتمند اطراف قلعه سلطانبان مناسبات خوبی داشت. ولی آنان از نگاه او بنابر عقیده اندکی فرهنگی شریک خوشگذرانیهای وی نبودند.

بجانب شرق قلعه سلطانبان، قلعه میرمحبوب قرار داشت و تمام اراضی آنرا دو برادر از اهالی لغمان که یکتن مشهور به مدیر بودجه و برادر دیگر معروف به مستوفی بود، خریده بودند. برادر ارشد، محمد انور سالها مدیر بودجه وزارت مالیه بود و پس از تقاعد وی، درحالیکه این پست به ریاست ارتقا

یافته بود، پسر موصوف عبدالرحمان که محاسب خوبی بود، عهده دازاین وظیفه گردید. شیر احمد با هردو برادر روابط خوبی تأمین کرده بود.

در جنوب قلعه سلطانجان، فاصله چند فرسخی در همواریهای دامنه های کوه قروغ، زمینهای حاصلخیزی در چهارسوی "قلعه جبارخان" وجود داشت. دوبرادر که قبلاً در وردک ملای مساجد بودند به نامهای مولوی عبدالرب و مولوی عبدالرحیم به کابل آمدند و سرانجام یکتا بیعت رئیس تمیز و دیگری بیعت معین وزارت عدلیه مقرر گردیدند و خیلی به زودی ثروت بزرگی بدست آوردند. آنان تمامی دوازده قله زمین و خود قلعه جبارخان را خریداری کردند و در باغ سیب کنار قلعه به تقلید از سردار و حتی بهتر از وی کوئی آهن پوش شده ای، اعمار نمودند. راه گادی رو و سپس موتررو آنان از برابر قلعه سلطانجان میگذشت. هنگامیکه، روزهای پنجشنبه و جمعه موترهای برادران مولوی از برابر قلعه عبور میکردند، کودکان ده تا فاصله های زیادی از عقب آنها در میان انبوهی از گرد و خاک میدویدند.

همسایه غربی قلعه سلطانجان، قلعه کوچکی بود که در حاشیه شرقی دشت وسیع برچی قرار داشت. در این قلعه علاوه بر چند خانواده زحمتکش دیگر، محمد ایوب کلان با خانواده خود زندگی میکرد. وی کلان با سابقه بود و دستهای هنر آفرین داشت. او بهترین آفتابه ها، صراحی ها، کوزه ها، کاسه ها، جام ها، دیگ ها، پاتله ها، تفره های خمیری و کالاشوئی و قزوت سائی و اشپای دیگر گلین کلالی و تیکری را میساخت. باشندگان قلعه ما و قریه های همجوار ساخته های با کیفیت و ارزان قیمت وی را میخریدند.

حرف روی زندگی بخش فتودالی، اشرافی قلعه یعنی زندگی شیر احمد بود. وی اصلاً یک مرد نظامی بحساب میرفت که تارتیه کندک مشری ارتقا یافته بود و در دوران جوانی در بخشهایی از شمال کشور و از جمله در شیرخان سالهای زیادی در امور باصلاح امنیتی در چهارچوب مقامات حکومتی محلی وظایفی داشته است. او چندین پیکال زمین در ولایت جوزجان که در گذشته ها

حکومت اعلیٰ شبرغان نامیده میشد، خریده و ثروت زیادی اندوخته بود. میگویند که او هرچند بار در سال با دستهای پر و قالینهای مرغوب به کابل میآمد. با وصف آن وی آرامش شخصی خود را بیشتر دوست داشت و خیلی قبل از سن تقاعد در رتبه کندک مشری کار را ترک کرد.

او غالباً لباس انگلیسی؛ موزه بلند، کرتی گل‌سنگ کمر باریک جاکبردار با آرنجهای چرمین، برجس و کلاه کارک میپوشید و باجوب دست کوتاهی بازی میکرد. او هنگام خدمت نظامی، یکن از نفر خدمتهای مطیع را که از لحاظ ملیت ترکمن بود و ایشان نامیده میشد با خود به کابل آورده بود و نامبرده تا اخیر عمر نزد وی باقی ماند. او همچنان چندین اسب بر غه و خوش قامت و چندین وصله سگ بلند قامت دم بریده را از شمال باخود آورده بود. او در اسب سواری ماهر بود و در سگ جنگی ها، سگهای معروف به ترکستانی او بر د داشتند.

شیر احمد تمام خصوصیات نمونه یک اریستوکرات نظامی و فئودال را دارا بود. خصوصیات زندگی شخصی وی، همسر و فرزندان او را برانگیخته و خوشگذرانیهای وی آنرا بسته آورده بود. او یکبار دیگر با خانم معروفی بنام فاتوجان ازدواج کرد و همسر و هشت تن فرزندان خویش را در حال تنگدستی، بیرحمانه رها کرد و آنان با زحمات زیاد و قبول دشواریها، زندگی خویش را به پیش بردند.

میگویند که فاتوجان در آغاز یکی از زنان مشهور اشرافی بوده است و بعداً وی به زنی برادر حبیب الله کلکانی معروف به سردار آغا درآمد. او سپس با شخص دیگری و سرانجام با شیر احمد موصوف ازدواج کرد.

فاتوجان که در قلعه به نامهای بی بی جان و شیرین گل معروف گردید، خانمی زرتنگ و خیلی مؤثر بر شوهران خود بود. وی از شوهر سابق خویش میراث بزرگی اعم از بهترین اراضی و تاکستانها در کوه‌دامن، خانه هادر کابل و پول نقد و جواهرات در دست داشت. او ارثیه دیگری را نیز باخود به خانه

شوهر آورد. اسم او مستوره و دختر یکن از دهقانان وی درشکرده کوهدامن بود. شیراحمد نیز از گذشته تنها ایشان، نفر خدمت با سابقه را با خود نگهداشت. ایشان، مردی چهارشانه و دارای زور فراوان بود. از صبح تا شام از وی کار بمعنی شیر جان میکشیدند. چه کاری هر قدر سخت و توانفرسا نبود که وی انجام میداد. او بعیت آشپز، پیشخدمت، جاروگر، هیزم شکن، باغبان، تیمارگر اسبهای گادی و سواری "مردار"، مورد استفاده قرار میگرفت. او برده وار کار میکرد و فقط در زندگی کار کردن را خیلی خوب میدانست. او تا اخیر عمر فرصت نیافت که حتی حرف زدن به زبان فارسی را به خوبی بیاموزد و تنها تعدادی از کلمات و جملات را با لهجه غلیظ ترکمنی اداء میکرد. بآداران او علاوه بر استثمار شدید وی، به نامهای: ایشان کله کته، غول بیابان و کلمات ناجور دیگر او را صدا میزدند.

زمان زیادی نگذشته بود که چین و چروک و شیاره های برجسته یی بر روی ویشائی ایشان پدید آمد و کفیدگی پاهای وی که هرگز با پوش نیافت از دور نمایان بود. شیراحمد و همسر جدید وی (شیرآغا و شیرین گل) بفکر زن دادن ایشان و به شوهر رساندن مستوره افتادند و این برای آنان یک ضرورت بود. زیرا از یکسو ایشان بسوی پیری زود رس میرفت و توان کار را بطور فزاینده یی از دست میداد و از سوی دیگر آنان به یکن خدمتگار زن شدیداً نیاز داشتند، برای اینکه مهمانداریهای آنان یکبار دیگر شدیداً بالا گرفته بود و این کار زیادی میطلبید.

مستوره از همان آغاز باین ازدواج راضی نبود، ولی اجباراً بآن تن درداد. پس از هرگز زودرس ایشان که با حسرت و تلخکامی، گمنام و مرموز چشم از این جهان پوشید، مستوره بیش از پیش ناراضی نشان میداد و میخواست که از اینوضع رهایی یابد و به منزل خویش بازگردد. ولی به زودی دختری به دنیا آورد. دخترک از آوان تولد به فرزندی شیرین گل و شیرآغا قبول گردید. مستوره خانم مکرراً تقاضا نمود که اجازه داده شود تا با کودک خویش به زادگاه خود بازگردد، ولی اجازه نیافت. او به ناچار چندین بار بفرار

دست زد، ولی بازهم موفق نگردید. یکبار اقاارش از ترس از دست دادن کار و روزگار خویش او را باز فرستادند و بار دیگر حاکم چهاردهی وی را جبراً به منزل شیرآغا و شیرین گل بازگرداند. باری او مجبور گردید که برای رهائی خویش فرق مر خویش را با کازد بشگافد و با سر و روی پر خون نزد حاکم چهاردهی رفت، ولی حاکم وی را بازهم به دست شیرآغا سپرد. یکبار دیگر او با استفاده از غیبت شیرین گل و شیرآغا، درحالی که راه به برون از منزل بر وی قفل گردیده بود، در تاریکی شب با بهم گره زدن چندین چادرشب و رویجانی و بستن یکسر آن به یکی از میله های آهنی ضخیم و محکم که برای جلوگیری از خطر سقوط دربخشهایی از کلکینهای اتاق نصب گردیده بود، خود را به پائین رسانید. البته این کار خیلی خطرناکی بود، زیرا طوریکه وصف آن اتاق وسیع دارای کلکینهای بلند بالای برج جنوبی قلعه در بالا رفت، از آنجا تا سطح زمین بشمول بلندی گوشه ای از تپه که برج بر آن اعمار گردیده بود، بلندی بالنسبه زیادی بود و به پنج منزل یعنی نزدیک به پانزده متر میرسید و پائین جستن از آن با وسایل غیر قابل اطمینان و آنهم توسط یک خانم بسی تجربه نمایانگر به تنگ آمدن از زندگی بود. مستوره خانم با بفرار گذاشت و درحوالی صبح بسوی منزل پدری شتافت. ولی یکبار دیگر از نزد خانواده اش از شکر دره باز گشته اند. چند سال دیگر گذشت و مستوره خانم سرانجام از اندیشه فرار دست کشید. میگویند (ما از قلعه سلطانجان سالها قبل کوچیده بودیم) که مستوره خانم باری به عقد نکاح شیرآغا درآمد و دلیلش شاید اینکه: شیرین گل نمیخواست که حتی پس از مرگ، میراث آنان به خانم اسبق و هشت تن از فرزندان شیرآغا برسد و خود وی هیچ فرزندی یا میراث خوار نزدیک نداشت.

شیر احمد گاهی چهره مغرور و گاهی خوش برخورد داشت. خیلی خوب بیاد دارم که باری وی به من در قلعه گفته بود که: « هزاره را مانده و درس خواندن! ». او بار دیگر پس از قیام سال ۱۹۷۸ که من وزیر پلان بودم گفت: « جای خوشی و خوشبختی بزرگ است که فرزند قلعه خود مانرا به این مقام مسی

بینم». او یکبار دیگر پس از آنکه من از زندان حفیظ الله امین جان به سلامت برده و صدراعظم بودم، درحالیکه خیلی شکسته و تقریباً نایبنا شده بود، نزد آمد و خیلیها اظهار خوشی کرد. من خیلی به گرمی از وی استقبال کردم. وی دعای نیک کرد و رفت و گفت: «اگر کارم بند شد بار دیگر می‌آیم». ولی دیگر نیامد و پس از چندی وفات کرد.

خانواده ما در قلعه سلطان جان:

علاوه بر خانواده شیراحمد که ذکر آن دربالارفت، درحدود بیست خانواده دیگر درقلعه سلطانجان بسر میبردند که اکثراً دهقانان بیزمین و کمزمین بودند. اغلب این خانواده ها از لحاظ ملیت هزاره بودند و صرف دو خانواده تاجیک در آنجا بسر میبردند. مناسبات میان باشندگان بسیار حسنه بود و در روابط هیچگونه تبعیض و مخالفتی موجود نبود.

از جمله، خانواده پدری من از دونسل بانسو در آنجا متوطن بود. پدرم مانند پدر کلان ونیکه هایم دهقان پیشه بود. پدر و مادرمان خیلی علاقمند بودند که علیرغم دشواریهای مالی و دوری راه، فرزندان ایشان تحصیل نمایند. چنانکه، به همت ایشان امکانپذیر گردید که من، برادران و خواهرانم همه تا درجه لیسانس و بالاتر از آن تحصیل نمائیم. باینقرار هریک به درجات ذیل تحصیلات خویش را تکمیل کرده اند:

برادرانم: حسن علی طیب ماستری در رشته انجسیری ساختمانهای زیربنائی؛ عبدالله کشتمند دوکتورا در فلسفه و ادبیات؛ اسدالله کشتمند ماستری در اقتصاد زراعتی؛ حمیدالله کشتمند ماستری در ژورنالیزم؛ وحیدالله کشتمند دوکتورا در اقتصاد. خواهرانم: جمیله بدخشی لیسانس در اقتصاد و لطیفه علی لیسانس در ادبیات. همسرم کریمه کشتمند لیسانس در اقتصاد افعله.

قابل تذکار میدانم که در امر تشویق و ترغیب مان برای تحصیل پدر کلان مادری ما، میرزا غلام حیدر و یکتا از دوستان خانواده‌گی ما بنام معلم

پاینده محمد، معروف به هزاره نیز نقش دوستانه و کمک کننده با اهمیتی ایفاء کرده اند.

پدر کلان مادری ما مردی روشنفکر و شرافتمند بود. اوسختیا و تلخی های روزگار را از همان آوان کودکی احساس کرده بود و بعدها میکوشید که همیشه برای رفع مشکل به دیگران کمک نماید. وی دوران کودکی خویش را در زندان امیر حبیب الله گذشتاند و در آنجا از ملائی که او نیز زندانی بود، سواد خواندن و نوشتن آموخت.

پدر کلانم که در دایمیرداد هزاره جات متولد گردیده بود، سالهای زیادی را برای آن در زندان سپری کرد که سرپرستی در برون از زندان نداشت و دردرون زندان به پدر بیمار خویش خدمت میکرد. پدر وی، نائب غلام محمد که در دایمیرداد نگهداری اسبهای سرکاری را به اجاره گرفته بود به اتهام اینکه چند تا از اسبها مرده بود، برای سالهای متوالی در زندان محبوس ماند تا آنجا که پدرود حیات گفت. پس از آن پدر کلانم در حالیکه جوان و باسواد خوش نویسی شده بود، از زندان برآمد. او برای امرار معیشت کارهای گوناگونی را پیشه کرد تا اینکه بکمک یکن از دوستان خویش برای چندی در یکی از ادارات دولتی بهیث میرزا استخدام شد و سپس کارهای منشی گری را در ادارات دیگر انجام داد. او قلم دست ماهر و منشی چیره دستی بود و بساین مناسبت به منشی غلام حیدر معروف گردید.

پدر کلانم عمر طولانی داشت و سالهای زیادی کار کرد، ولی هنگام وفات هیچ چیزی از مال و ثروت برای بازماندگان خویش به ارث نماند.

پدرم نجف علی انسانی زحمتکش، مؤمن، صادق و با مناعت بود و در تقوی و صداقت در میان اهالی قلعه و دوستان شهرت داشت. وی دهقانی کمزمین شمرده میشد و صرف پنج و نیم جریب زمین آبی و هشت جریب زمین دشتی (المنی) از خویشان داشت. وی سالهای زیادی برای تأمین معیشت بالای

دوازده جریب زمین یکنفر تاجر که در چوک چهارچته شهر کابل دکان بزازی داشت، زحمت میکشید و چهاریک حاصلات را دریافت میداشت. تاجر موصوف اراضی حاصل خیز دیگری را علاوه بر آن درقلعه سرخ گلباغ چهارآسیاب و بخشی از آن قلعه را نیز خریداری کرده بود.

با کار طاقت فرسای پدر و مادرم چرخ زندگی خانوادگی ما به کندی میچرخید. مادرم بانوئی متواضع، خوش قلب و خیرخواه بود و زحمات توانفرسایی را همراه با پدرم برای تأمین معیشت و تربیت فرزندان خویش متحمل گردید.

من کودکی خویش را با کاردهقانی آغاز کردم و درنوجوانی نیز سالهائیرا روی زمین درهمراهی با پدرم کار میکردم. من در نگهداری گاوها، درامور آبیاری، دروگری، جمع آوری محصولات و خرمن کوبی شرکت میورزیدم. چه روزها و شبهارا که یکجا با پدرم هنگام نوبت آب کاریز برای آبیاری زمینها و در بهارها برای به جوی برگرداندن بخشی از آب دریای چمچه مست که از بالاهای کوه های پغمان سرچشمه میگرفت، با قبول دشواریها سپری میکردم.

بخصوص درشبهای نوبت آب، دهقانان هیجانی و نگران بودند که مبادا پلوانکهای ساخته شده از چم ها در دهنه جویها فرو افتند و آب ضایع یا دزدی شود. آب چیزی قیمتی شمرده میشد. چه بسا که جنگهای خونین برادرکشی میان دهقانان غالباً بخاطر منافع زمینداران برسر آب، صورت میگرفت.

شرایط مادی زندگی درقلعه:

در قلعه ما آب براساس پار که پیمانه یی کهن عنعنوی برای تقسیم بندی بود، توزیع میگردد. قیمت زمین براساس مقدار پار آب، پائین آب و بالا آب و فاصله آن از قلعه تعیین میشد. خرید و فروش سهم آب نیز معمول بود. همه ساله جویها و کاریزها پاک کاری ولای کشی میشد و این امر با کار حشر صورت میگرفت یا با انداز دسته جمعی براساس سهم آب. در حالت دومی

کاریزکن این کار را انجام میداد. کاریزکنی حرفه ای پرمخاطره بود و چه بسا که کاریزکنها جان خود را در برابر عاید ناچیزی از دست میدادند. هریک از جویهای آب برای خود نام داشتند، بطور مثال: جوی پشت قلعه، جوی پیش قلعه، شاه جوی، جوی کلان، بالاجوی، پایان جوی و غیره که در آنهاهم آب کاریز وهم آب دریا جریان مییافت.

درقریه ما درکشت و کاردهقانی: اجاره داری، نصفه کاری یا چهاریک و پنجیک کاری، معمول بود. اجاره زمین در برابر پول و عمدتاً در برابر جنس صورت میگرفت. اجاره بصورت بالمقطع عقد میگردد و چه بسا که درخشکالی ها، در صورت وقوع آفات طبیعی و پیدایش ملخ و سایر حشرات مضره و کم حاصلی ها گلیم اجاره دار جمع میگردد. اجاره داران غالباً از کار مزدوری استفاده میکردند.

مزدورها در برابر یک مبلغ معین پول و غالباً در برابر یکمقدار معین غله و یکی - دودست لباس در سال استخدام و شدیدا استمار میشدند. بعضاً صاحبان زمین نیز مستقیماً از زمینهای خود با استفاده از کار مزدوری بهره برداری مینمودند. نصفه کاری در صورتی انجام مییافت که تخم بذری، گاوهای قله بی، کود که بارو گفته میشد و تمام وسایل دهقانی و مصارف روی زمین از جانب دهقان تأمین میشد. چهاریک و پنجیک در صورتی معمول بود که در حالت اولی گاو قله ای از سوی دهقان و مصارف دیگر از سوی صاحب زمین و در حالت دومی کلیه مصارف از جانب زمیندار تأمین میگردد.

پدرم در کار دهقانی چهاریک کاری میکرد، زیرا او در هر حال برای کشت زمین محدود خوشتن به نگهداشت یکجوره گاو قله ای ضرورت داشت.

انجام آنهمه کار ثقیل دهقانی به تنهایی برای پدرم خیلی دشوار بود. باینجهت من و برادرانم مجبور بودیم تا در کارها پدر را تا حدودی یاری برسانیم. من در کار نهالستانی، جویچه کشی، ناغه گیری، پلوان کشی، شخم زنی و راکول کاری همکاری میکردم. شبهای تابستان و ماه های اول خزان را برای نگهداری

خرمنهای گندم و جواری روی خرمنهای کاه میخوابیدم. من همچنان در کار بیده کردن همکاری میکردم. بیده عبارت از رشفه و شبدر تائیده شده و خشک شده بود که در ترنگنهای بافته شده از چرمینه یا ریسمن منجی درماه های خزان به کاه دان انتقال و ذخیره میگردید و در زمستانها با کاه گندم، جو یا جواری مخلوط و درشته نامیده میشد و خوراکی خوب حیوانی بود.

همچنان در خوراکی گاوها در زمستانها سبوس، نان قاق و کنجاره نیز اضافه میگردید. در چهاردهی کنجاره را از تیل شرشم بدست میآوردند. طوریکه در جوازخانه ها، دانه های شفاف شرشم از میان دوله چوبین پائین میفلطید و درلای دوسنگ بزرگ و سنگین آسیاب که توسط گاومیش، یابو یا قاطر بوغ به شانه گرداگرد چرخانده میشد، خورد و خمیر میگردید. تیل از نوله فلزی فرومیریخت و بقایا که یکنوع کیک حیوانی بود کنجاره نامیده میشد.

در سالهای پیشین ما تیل شرشم را برای روشن کردن چراغ تیلی با فلیته پخته ای درخانه استفاده میکردیم و سپس جای آنرا تیل خاک گرفت که در چراغک بسیار ابتدائی موسوم به موشک، دراریکین و در چراغ موسوم به لمبه با دود غلیظ گلوگیر میسوخت. چراغ گازی را که گیس مینامیدند صرف خانواده های ثروتمند در منازل خویش و در محافل عروسی و در شبنینی ها مورد استفاده قرار میدادند. روشنی اینگونه چراغها زیاد بود و در آنها پترول میسوخت.

آثار و علائم تمدن درده ما و در مجموع دردهات کشور کمتر به چشم میخورد. ولی محیط زیست پاک و باصفا بود و آلودگی خبری نبود. آب و هوای منطقه بالعموم پاک و گوارا بود. مردم آب آشامیدنی خویش را از دهنه کاریز تهیه میکردند. من همراه با دیگرچه های ده بوسیله کوزه های گلین آویخته به دوانجام بانگی چوبین از کاریز هرروز به خانه آب میبرد. این خود برای ما یکنوع تفریح و سرگرمی روزانه شمرده میشد.

آب کاریز خیلی خنک، شفاف و بری از هرگونه آلودگی بود. دهنه این کاریز در میان درختزاری غلو متشکل از درختان بید و چنار و سپیدار باز میگردید. این درختزار بخاطر فروش چوب با ارزش آن دردو جناح یک قول

پر از تشیب و فراز بفاصله های طولانی بوسیله محمد انور مدیر بودجه ایجاد گردیده بود. خیزش مداوم آب در جویچه های باریک میان درختزارها و نشیبه های پوشیده از سبزه های نازک نورسته و ریزش پیهم آب از شرشره ها نشاط برانگیز و خوش آیند بود.

عنعنات و رواجهای اهالی ده:

تربیب میله های بهاری بوسیله زنان قلعه کنار جویهای آب روان که بنام میله بی بی نوروزی یاد میگردید، مخصوصاً برای کودکان خیلها جالب بود. من هنوز خاطرات دوران کودکی از این میله های بهاری، جشن پوست کندن جواری و گردآوری کچالو در فصل برگ ریزان، قصه خوانی و چیستان گوئیهای شبهای دراز زمستان را بخوبی یاد دارم.

در شبهای زمستان پس از ادای نماز خفتن، جوانان در مسجد که تاوه خانه داشت و گرم بود، گرد هم میشستند و به بحث و صحبت میپرداختند. غالباً در این نشستها مسافرین جهان دیده نیز که سر راه خویش اطراق میکردند یا مهمانان اهل قلعه شرکت میکردند و از افسانه های دیو و پری و افسانه های کوه های قاف (کوه های قفقاز) گرفته تا کارنامه های امیر حمزه عم حضرت رسول (ص) و حماسه های حضرت علی (ع) نقل میگردید. بعضاً آنانیکه پایان ها یعنی به نیمقاره هند یا بالاها یعنی به ایران یا از طریق آن به ترکیه، اروپا و کشورهای عربی مسافرت کرده و بخصوص آنانیکه بوسیله آبگوت یعنی کشتی به حج رفته حاجی، کربلائی و زوار شده بودند، قصه های خیلی جالب نقل میکردند.

همچنان در این شبهای سرد و طولانی، اعضای خانواده ها اعم از مردان و زنان و غالباً با مهمانان و همسایه ها در اطراف صندلی گرد هم می نشستند و چیستان گوئی میکردند. در چنین شب نشینی ها نهج البلاغه، شاهنامه فردوسی، لیلی و مجنون، خسرو و شیرین و یوسف زلیخای نظامی و جامی، بوستان و گلستان سعدی، قصه های دلپذیر کلیله و دمنه، نهمان خاکی و هزارویکشب

توسط یکتن باسواد با آواز بلند قرائت میشد و حاضران با دقت بآن گوش فرا میدادند و از روی دیوان غزلیات خواهی حافظ شیرازی فال میدیدند.

صندلی چون میز چوبین مربع شکل دارای چهارپایه بود که روی تنور یا روی چهارخشتی و یا منقل پر از خروح گذاشته میشد. بالای صندلی لحاف بزرگ معمولاً قورمه‌یی یعنی رنگارنگ پهن میگردید. در وسط بالای صندلی چراغ تیلی بل بل کنان میسوخت. توت و تلخان و چو کیده (توت و چهارمغز کوبیده شده بوسیله اوغر یا هاونگ)، جلفوزه، خسته، پسته، بادام، کشمش و نخود روی سر صندلی یا در یک مجمع مسی و یا برنجی حکاکی شده ریخته میشد. در چهار سوی صندلی دوشکها و بالشهای پخته‌ای و رختخواب‌های پیچیده در چادرشها برای تکیه زدن و لمیدن در پته‌های صندلی جابجا میگردید.

فرش اتاقها گلیم سیاه و سفید یا رنگه بود و یا نمده که بعضاً بوسیله زنان ده بافته یا مالیده میشد، ولی غالباً محصولات صنایع دستی هزارستان بودند. دیوارهای داخل اتاقها سیم گل میشد و یا ماها گاه گل. اتاقها دارای تاقچه‌ها و رف‌ها بودند که معمولاً پیاله و چاینگ گردنر و نیکلانی، سناوار و پتنوس روسی، جام و کاسه، گیلان و پتنوس حکاکی شده برنجی یا مسی و طنی زینتبخش آنها میگردید. در برخی از خانه‌ها سراجچه وجود داشت که مخصوص پزیرانی از مهمانان مرد بود. غالب خانه‌ها پس‌خانه داشتند که در آنها بوغیندهای اضافی برای مهمانان شب‌پا، صندوقها، کندوها و چوب و چخت اضافی نگهداری میشد. بعضی خانه‌ها دارای برنده و یا مچه بودند که مخصوصاً خانمها در ماه‌های زمستان برای آفتاب گرفتن در آنجا می‌نشستند و مردها پشت قلعه پیتاو میکرند.

بازیها و سرگرمیهای کودکان و جوانان:

کودکان و جوانان در زمستانها در پیتاو پشت قلعه و در بهار و تابستان معمولاً زیر توت کلان به بازیهای متنوعی چون: جوزبازی، سانه بازی، تشله بازی، بجل بازی، دنده کلک و توپ دنده میپرداختند و خانه بندنک، دوازده بزه،

جربازی، چشم پتکان، شدمکان و کشتی گیری می نمودند. در اوایل بهار پفک بازی، غولک زنی، فلغمان اندازی، تیر و کمان زنی و شرکت در دام نشانی برای گرفتن جل و گنجشک و همچنان توراندازی برای پودنه گیری، سرگرمی خوب کودکان و جوانان بود.

از میان همه "این سرگرمیها، بازی توپ دنده خیلی جالب و مورد پسند همه بی جوانان قلعه مابود. این بازی شباهت زیاد به کریکت انگلیسی و بیس بال آمریکائی داشت و در واقع بگونه ای یکنوع ورزش مرکب از هردو بود. در این بازی توپ تینس و دنده های خردای شده چوبین مورد استفاده قرار میگرفت. دو تیم و هریک از پنج تا هفت تن در برابر هم تشکیل میشد. اینکه در آغاز بازی کدام یک از تیمها دنده را صاحب شود با قرعه و معمولاً از طریق شیر و خط با سکه یا تر و خشک با یک پارچه تیکر، تعیین میگردد.

بازی از اینجا آغاز میشد که یکن از اعضای تیم که بده نامیده میشد توپ را برای گفتان یا کپتان تیم پاس میداد یعنی بالامیانداخت. اعضای تیم رقیب در میدان بازی پراکنده میشدند و مترصد بودند تا توپ را که دنده باز تیم متقابل با ضربت با دنده کوبیده است بقاءند و با آن یکن از اعضای آن تیم را که میخواهد خود را در گول آنطرف میدان بازی برساند، بگوید. در صورتیکه توپ به بدن وی اصابت میکرد، تیم نوبت را از دست میداد و تیم رقیب جای آنرا اشغال و دنده را به کف میگرفت و در صورتیکه اصابت نمیکرد یک یا چند تن از فرصت استفاده نموده و خود را به نقطه مقابل میرسانیدند. البته این پایان یک حرکت نبود. باید یک یا چند تن از اعضای یک تیم خود را بار دیگر به محل اولی برسانند. در اینصورت او یا آنان نیز حق گرفتن دنده و ضربت زدن به توپ را بدست میآوردند. هر قدر تعداد بیشتر اعضاء باصطلاح زنده میشدند یعنی حق دنده گرفتن را می یافتند، بازی به نفع آنان تمام میگردد. علاوه بر آن، چانس در دست داشتن بازی را به نفع خویش بیشتر می ساختند. زیرا هرگاه عضو اولی در

زدن دقیق توپ یا دور راندن آن مؤفق نمیگردید، عضو یا اعضای دیگر تیم فوراً جای او را میگرفتند.

بدیهی است که هردو تیم سعی میکردند تا تعداد بیشتر اعضای خود را زنده سازند و متقابلاً هردو تیم تلاش میکردند که از این امر متقابلاً جلوگیری نمایند. در مؤفقیت هر تیم چند عنصر مؤثر بود: یکی اینکه، ضربت بر توپ دقیق و قوی باشد و توپ هر چه دورتر از دسترس اعضای تیم مقابل پرتاب گردد. دوم اینکه، در قاپیدن توپ از هوا مهارت کافی و در غیر آن سرعت عمل برای اخذ آن وجود داشته باشد. سوم اینکه، گیرنده توپ بتواند با آن بازیکن دهنده را بزند، در غیر آن توپ از میدان خارج خواهد شد و در این صورت اعضای تیم مقابل فرصت خواهند یافت تا تعداد هر چه بیشتر اعضای خویش را زنده سازند. چهارم اینکه، دهنده ها موقع شناس و دقیق باشند و فاصله و زمان را برای رفتن به هدف مقابل میدان بازی یا آمدن بی خطر از آنجا دقیقاً و آناً محاسبه نمایند.

البته در مجموع بازیکنان این ورزش باید مهارتهای کافی کسب میکردند. تیم برنده از روی تعداد بیشتر ضربتها طی یکزمان معین تشخیص میگرفتند. زمان را غالباً از روی حرکت سایه یک جسم ثابت تعیین میکردند. باینقرار که در آغاز بازی، هردو تیم به توافق میرسیدند که مثلاً سایه یک پارچه چوب غرض شده در زمین از یک خط فرضی به خط فرضی دیگری برسد. البته این در صورتیکه روز آفتابیی باشد و در شرایط کشور ما آفتابیی بودن مشکلی نیست.

ریزری بازی غالباً مرد میان سالی انتخاب میشد که او خود در جوانی توپ دهنده باز بوده است یا علاقمند پروپا قرص این بازی. بازی توپ دهنده در واقع یک مبارزه بود برای اینکه چگونه "زنده" ماند و پیروز شد.

استقبال از نوروز:

در پایان زمستان که روزها هوا گرمتر میشد و شبها هنوز سرد بود، سطح برفهای آب شده، آبنامته یا تیر برف در ماه حوت یخ بسته میگرفتند و سرجه میشد.

یخمالک روی سرجه یا لغزش بوسیله تخته‌های چوبین از نشیبی‌ها برای کودکان خیلی جالب بود. در آن سالها در زمستانها برف زیاد میبارید و تا پایان زمستان باقی میماند.

دهقانان، پس از گذشت چله کلان و چله خورد که آنرا چله خشک و چله تر نیز مینامیدند، میگفتند که شصت و شکست فرا میرسد و باید برای کشت بهاری خودرا آماده سازند. برای ذوب شدن سریعتر برف و آماده ساختن زمین برای کشت، روی برفها خاک میپاشیدند که گرد زدن نامیده میشد. غالباً تا نوروز زمین وتر میشد یعنی آماده کشت میگردد.

اهالی قلعه‌ها برای استقبال از نوروز با عقیدتمندی و با علاقمندی فراوان آمادگی میگرفتند و مقدم آنرا گرمی میداشتند. جشن یا میله نوروزی خیلی جالب و دیدنی بود. دهقانان نرگاوها، جوانه‌ها و گوساله‌ها را که در زمستان چاق و مست میشدند به رنگهای مختلف درمیآوردند و بر آنها پوزبندها و افسارهای چرمین و رنگین می بستند و در پیش روی قلعه به نمایش میگذاشتند.

در این روز قله کشی عنعنوی یکی از مراسم جالب و حتمی شناخته میشد. دهقانان جوهره گاوهای قله بی را به بوغ میبستند و مسابقه قله کردن را به راه میانداختند. برنده که در این مسابقه شخم زنی پیشی میگرفت خیلی افتخار میکرد و دیگران برای او کف میزدند و تقدیرش میکردند.

این سرگرمیها در اول صبح نوروز انجام میشد و بعد پدران دست فرزندان را بدست میگرفتند و برای تماشای میله نوروزی به سعی جان میرفتند. آنان حین برافراشتن جهنده سعی دعا مینمودند و برآوردن آرزوها و نیازهای خویش را از خداوند متعال تمنا میکردند. بعد ماهی و جلبی میخوردند و اندکی برای مادر اولادها با خود به خانه میبردند. درواقع فصل ماهی و جلبی خوری زمستانها بود و در نوروز ختم میگردد، زیرا هوا دگر گرم میشد و نگهداری آن دشوار بود.

تهیه مینوه نوروزی و گلچه نوروزی در هر خانواده معمول بود و به همسایگان نیز تعارف میگردید. معمولاً تبادلۀ کاسه همسایگی نیز میان همسایه های دربه دیوار رواج داشت.

تهیه لباس جدید برای تمام اعضای خانواده ها در نوروز یک امر لازمی شمرده میشد. با آمد آمد نوروز آمادگیها برای تدارک لباس های نو، آغاز میگردید. هرگاه کسانی بهیچصورت امکانات برای خرید لباسهای جدید را نداشتند، حتماً لباسهای بهتر و تمیز خویش را در این روز به تن میکردند. غالب خانواده ها، هرگاه امکانات داشتند مفرشات لوازم و وسایل خانه های خویش را جدید میساختند و در غیر آن پاک کاری، خانه تکانی و گلیم تکانی بخاطر مقدم نوروز در هر خانه امری لایذی بود.

نوروز از اعیاد، جشنها و از ماندگارهای تاریخی پیشینان ماست که بمثابة یک میراث باارزش معنوی یا عنعنه خیلی گرانبهاء از نسلهای بسیار پیشین به نسلهای بعدی مردم ما نیز تاکنون بجا مانده است.

نوروز در کشور همسایه ما، ایران از روزگاران خیلی قدیم، از امپراتوری ساسانیان و هخامنشیان باینسو، بمثابة بزرگترین عید و جشن ملی برگذار میشود. در تاجیکستان، تاجیکها با احساسات سرشار از روان همپیوندی با زبان زیبای فارسی از نوروز استقبال مینمایند. در کشور های دیگر آسیای میانه: ترکمنستان، ازبکستان، قرغزستان، قزاقستان و همچنان آذربایجان بخصوص در سالهای اخیر، از نوروز بعنوان یک سنت دیرین بشایستگی یادآوری میگردد. فارسی زبانان در هر جای دنیا که هستند نوروز پرفروغ را جشن میگیرند.

در جامعه کهن ما، نوروز باستان ریشه های عمیق دارد. تاریخ برگزاری نوروز در سرتاسر تاریخ خراسان زمین قدیم که سرزمینهای مان نیز بخشی از آن بوده است، بمثابة یک جشن بزرگ به ادوار پیشین قبل از ظهور اسلام میرسد. این روز خجسته در آن روزگاران قدیم با شکوهمندی خاصی برگزار میگردید.

بلخ بومی که پیوسته مهد پرورش بهترین یادگارها و موارث پرغنای فرهنگی مان بوده است، سنت گرایی تجلیل از نوروز را بعنوان یکی از اعیاد

درخشان، در طول سده ها همچنان حفظ کرده است. میله های گل سرخ، این عنعنه عالی که در مزار شریف از نوروز آغاز میگردد و تا چهل روز ادامه مییابد و در عین زمان جهنده شاه ولایتآب نیز با مراسم با شکوهی در این روز بر فراز روضه مبارک برافراشته میشود و تا چهل روز در اهتزاز مییابد، یکی از درخشانترین یادگارهای شکوهمند دوران باستان است که تا روزگاران کنونی همیشه از شهرت بزرگی برخوردار بوده است. در واقع وجود روضه مبارک در مرکز بلخ باستان، مزار شریف که اسم با مسمی است، گواه بر پیوند نام بزرگ مولای متقیان حضرت علی (ع) با نوروز مییابد.

نوروز که نخستین روز سال است و شب و روز آن برابر باهم، بر اساس تقویم خاورزمین، در عین حال آغازگر فصل نوین؛ بهار و آغاز نخستین ماه سال؛ حمل، مییابد. تقویم شمسی یا خورشیدی بهتر از هر تقویم دیگری بشمول تقویم میلادی، تقسیم بندی میان روزها و شبها، ماه ها و فصول سال را بطور منطقی در نظر گرفته است. بر اساس این تقویم، هر تغییر متناوب از یک وضعیت به وضعیت دیگر، در طول شب و روز مصادف میگردد به پایان ماه قبل و شروع ماه جدید که در عین حال پایان یک فصل و آغاز فصل دیگر مییابد. تقویم خورشیدی حایز اهمیت بزرگ علمی در نجوم شناسی و منطق نیرومند عینی در عمل است. افتخار و شرف بردانشمردان و فرهنگ آفرینان خراسانزمین باستان که یکی از موارث غنی هزار ساله آنان هم اکنون مورد استفاده شیاری مییابد.

برخی رسوم و عادات مردم:

در روزهای دهم عاشورا و مولود شریف خانواده ها: شله نذری، شله شیرین، شله زرد، دلده، گندم بریان یا حلوا میپختند. غذاهای نذری همراه با نان برکی و شیریت معطر با عطر گلاب پس از ادای نماز شام در مسجد میان نمازگذاران و در پیشروی قلعه میان کودکان و بخصوص به فقراء توزیع میگردد.

نذر ها، صدقات و خیرات ها در میان مردم مروج بود و انجام آنها صنواب شمرده میشد. غالباً زنان بنام نذرانه ها باهم دیدار میکردند و در اینگونه مراسم همسایگان و خویشاوندان دعوت میشدند. در خانواده ها، نذرانه ها بنامهای گوناگون و به شیوه های مختلف و با تشریفات بخصوص تهیه میکردید. نذرهای معمول عبارت بودند از: نذر مشکل کشاء، نذر دسترخوان سخی، نذر مالیده، نذر دیگچه، نذر حلوا، نذر شوله شیرین، نذر لب اوی (نذر کنار آب روان) و غیره.

در قلعه ما نذرانه های کوچکتر معمولاً در زیارت شاه یاقوت حیدر ولی که بقاصله یک کیلومتری از قلعه قرار داشت و دارای چشمه آب سبزگون شفا بخش بود و در زیارت خواجه سبزپوش ولی که پیوست با خانه ما واقع بود، صورت میگرفت. ولی نذرهای بزرگتر سالانه پس از برداشت محصولات خوب در زیارت سخی شاه اولیاء و در زیارت حضرت عباس (ع) انجام میگرفت.

در قلعه ما که اکثریت اهالی آن شیعه مذهب بودند در ماه محرم و روزهای مذهبی دیگر، زنان و مردان به تکیه خانه های نزدیک برای ادای مراسم سوگواری میرفتند.

در ده، تهیه غذای ملا به نوبت از جانب خانواده ها از یک صبح تا صبح دیگر برعهده گرفته میشد. کودکان با مدادها در مسجد حاضر میشدند، چهار زانو می نشستند و سر روی کتاب خم میکردند. دروس برای آنان از جانب ملای مسجد از الفبا آغاز میگردد و به قرائت قرآن مجید، پنج کتاب، دیوان حافظ شیرازی، بوستان و گلستان سعدی، ارتقاء مییافت. کودکان همچنان نوشتن را با قلم نی و سفیده بر روی تخته مشق میآموختند.

غذای مردم عادی رادر ده در موسم گرما معمولاً سبزیجات و میوه جات تازه به مقادیر زیاد، شیر، ماست، قروت و در هفته یکی - دو بار شوربای گوشت گوسفند و در زمستان سبزیجات و میوه جات خشک، قروتی، کچری قروت، شیر روغن و گوشت قاق تشکیل میکرد. پلو و چلو معمولاً برای مهمانان

پخته میشد. کله و پاچه گوسفند جشن غذائی تلقی میگردید و بولانی از گندنه، کچالو، کدو، ارغزک، گندمک و ترشک تازه و خشک غذای لذیذ شمرده میشد. کودکان خود، در کشتزارها کچالوی داسی با چیدن و کوبیدن کلوخ های داغ، جواری بریان و کوجه جواری، درست میکردند.

غذاهای خوب و بامزه مخصوصاً در ماه رمضان برای روزه افطاری و پس شبی تهیه میگردید. شبهای ماه رمضان با سحرخیزیهای آن همیشه جالب بود. در شب برات که در شب چهاردهم ماه قبل از رمضان یعنی در نیمه ماه شعبان برگزار میگردید و فضا مهتابی و روشن بود، آتشبازی با پتافیهای رنگارنگ، گلریزها و دیگکهای گلین مملو از باروت و رنگهای متنوع انجام میشد و مغلط ها به زیر بغلی ها مینواختند و خرسک بازی میکردند. خرسک را لباس چند رنگ به تن میکردند و گوش کلاه های رنگین که دارای گوشهای بزرگ بود بر سر او میگذاشتند. این گروه هنرمندان محلی و عنعنوی به هنرنمایی میپرداختند و در پایان پول جمع آوری مینمودند.

عید رمضان و عید قربان هردو خیلی باشکوه به تناسب امکانات ده برگزار میگردید. نماز عید، نظر به فصل سال در مسجد تاوه خانه دار زمستانی یا در مسجد سرباز تابستانی انجام میشد. سپس مردان، جوانان و کودکان با خلوص نیت بهم عید مبارکی میگفتند و بغل کشی میکردند. در قلعه ما، مردها در روزهای اول عید، در تابستانها در صفا های زیر سایه درختان پنجه چنار و در زمستانها در مسجد گردهم میآمدند. هر خانواده بهترین و بیشترین امکانات خویش را برای تهیه غذاهای عید بکار میگرفتند. در روی یک دسترخوان بزرگ چنبیری یا استالفی انواع غذاها، از قبیل: پلو، چلو، قبابی، شله، کچری قروت، کباب ها و سالنهای گوناگون، فرنی ها و شیرینیها چیده میشد و دسته جمعی تناول میگردید.

سمنک اندازی، سمنک پزی و دیگچه پزی از عنعنات فرهنگی خوب پیشینان بود که در قلعه ما بقوت خود باقیمانده بود.

برخی باورهای مردم به عادات گذشته از عقب ماندگی اجتماعی و فرهنگی آنان وعدم دسترسی به وسایل، تسهیلات و امکانات معاصر، نمایندگی میکرد. بعنوان مثال: از آنجائیکه در صورت وقوع بیماری دسترسی به طبیب ودوا امکانپذیر نبود، اهالی ده از ادویه مروج معروف به یونانی که از جانب حکیم باشی توصیه شده بود استفاده میکردند. ادویه از قبیل: جوانی، بادیان، زوف، خاکشیر، فلوس، کستریل، مرخم زبان سگ، پوست انار و بهی و برگ بید جوش داده شده و غیره از عطاریهای سرچوک خریداری و بدون تشخیص به بیمار خورانده یا مالیده میشد.

برای باصطلاح پاک کردن خون، جوک ها که از جبه زارها و دلدلزارها بدست میآمد، بجان انسان چسبانده میشد. جوکها آنقدر خون می مکیدند که میافتادند و می مردند. معمولاََ جوک نشانی، کاردک زنی، کدوگک نشانی وشاخک نشانی بدون تشخیص، بجان بیمار بوسیله زنان جت انجام میگرفت. آنان درعین زمان جوری فروشی نیز میکردند و به خرید و فروش اشیای گوناگون میپرداختند.

اجرای چنین کار درعین زمان دربرخی موارد معمول بود. چنانکه، سلمانی که دلاک نامیده میشد، علاوه بر اصلاح ریش و سبوت و تراشیدن سر، دندان نیز میکشید. او همچنان بچه ها را سنت (ختنه) میکرد وهم در طوی ها(عروسی ها) دهل یا سرنی مینواخت. همزمان به آن، وی بنشابه جارجی و قاصد (خبررسان و پیک) ایفای وظیفه میکرد.

مراسم و معافل عروسی در ده خیلی جالب بود. غالباََ ازدواجها در میان خوشاوندان واهالی قلمه صورت میگرفت. ازدواج یا بیگانه ها کمتر انجام میشد و بعضاًََ ازدواجها شکل بدل را بنحود میگرفت. در صورت اخیر طویانه مطرح بحث فرار نمیگرفت، درحالیکه درغیر آن بالعموم طویانه مطرح میگردید. نخست از جانب خانواده پسر (داماد) طلبکاری که خیلی طول میکشید و تکرار میشد، بعمل میآمد. سپس در مورد طویانه موافقت میگردید و بعد آمادگیهای دیگر.

برای عروس خانم باید چندین دست لباس از پارچه های گرانقیمت زربفت آن زمان مانند کیمخواب، قنایز، اتلس، گاج بخل، پرچه گل، زری گل، تهیه میکردید. برای استفاده روزمره یا خانه پوشی او از پارچه های معمولی چون جیت، الوان، تسر، کریپ یا چادر از ململ، داکه، پاج یا جارجت، لباس درست میشد. شال بنامهای کشمیری، شاه پسندی یا خامک دوزی خریداری و بعضاً کلاه بنام عرقچین زردوزی شده با گللاتون از جانب خانواده داماد و همچنین از جانب خانواده عروس بخت جهبیزه، تهیه میکردید.

برای داماد نیز لباس: معمولاً پیراهن و تنبان از پارچه هایی بنامهای کتان، صحن، جیم، تسر، کشمیره و مرینه؛ دستار از تکه سرگز چون ساتن، ململ، پاج یا لنگیهای قبلا بافته شده پشاور، مشهدی و چنداولی سندی، مکس و ابریشمی خریداری میکردید.

برای نزدیکترین خویشاوندان خانواده عروس نیز تهیه یکی - دو جوره لباس که جوره نامیده میشد، پیوسته در نظر بود و در این میان تهیه لباس جدید برای شاه بالا که پسر بچه بی پنج تا ده ساله از میان خانواده داماد انتخاب میکردید و در مراسم عروسی در کنار عروس و داماد مینشست، فراموش نمیشد. البته محافل عروسی زنانه و مردانه مجزا از هم ولی هر دو در منزل خانواده عروس برپا میکردید. در محافل عروسی مردانه معمولاً دسته های موسیقی محلی ولوگری و در محفل زنانه هنرمندان زن که به ساز زنانه معروف بود، هنر نمائی میکردند.

در پایان، در حالیکه آهنگ دلنشین "آهسته برو" فضای محفل را آکنده از نشاط میساخت، مراسم آئینه مصحف و خینه گزاری در محفل زنانه، در حالیکه داماد و عروس کنار هم روی تخت می نشستند، انجام میگرفت. عروس را خیلی با دبدبه، در حالیکه داماد نیز وی را همراهی میکرد، نشسته در دولی، سوار بر اسب تزئین شده یا بوسیله گادی به منزل داماد میبردند و در حالیکه موکب او از میان دهات و کوچه باغی ها میگذشت مردم محل سر راه وی به تماشا میایستادند.

قبل و بعد از مراسم عروسی، محافل خوشی دیگری بنامهای طوی ببری، پیش خوری، خویش خوری، تخت جمعی، پای وازی و غیره برگزار میشد. ازدواجها، معمولاً در ماه های خزان انجام میگرفت. زیرا در این ماه ها بود که دهقانان از کار جمع آوری محصولات، کشت خزانی و آماده کردن زمین برای کشت بهاری فارغ میشدند. در این فصل سال، آنان برخی محصولات مازاد و مواشی خود را میفروختند و یکمقدار پول بدست میآوردند.

برخی خاطره ها از زندگی دهاتی و از شهر کابل:

بناظر دارم که چگونه گندم و جواری در پائیز آرد و برای زمستان ذخیره میگردید. برای آرد کردن گندم در آسیابهای آبی قریه های سرآسیاب و چهار آسیاب چهاردهمی غالباً من با پدرم همراهی میکردم. بعداً آرد در کندوهای بزرگ گلین درخانه جایجا میگردید. بیاد دارم که چگونه مادرم در تنور داغ، نانهای پنجه کش و ضمناً برای من و برادران و خواهرانم کلهچه نانهای روغنی میپخت. وی درحالیکه آستینچه ضعیفی را در دست میپوشید و نان گنک را در دست داشت نانهای بریان را از دیواره های تنور میکند و روی رفته میگذاشت.

مادرم در برابر دیدگان ما زحمات بزرگی را در زندگی دهاتی متحمل میشد. او علاوه بر کار پر مشقت خانه؛ مسکه و قیماق، البسه و کلاه های بخیه دوزی و گلابتون دوزی شده را برای عرضه به بازار آماده میکرد و پدرم هفته یکبار خود را از کار در ده فارغ میساخت و برای فروش آنها و خرید وسایل و مواد مورد ضرورت زندگی به شهر میرفت. پدرم گاه گاهی مرا نیز باخود به شهر کابل میبرد. من دکانهای پر زرق و برق سرچوک و بخشی از چهارچته کابل را بیاد دارم. از چوک یا چهارسو که در زیر سقف چهارچته قرار داشت رسته های بزازان، سیمساران، زرگران، مسگران، سراجان و در اخیر آهنگران جدا میشدند. ولی متأسفانه نه تنها بخش باقی مانده از چهارچته بلکه محله ها و

ساختمانهای کم نظیر و تاریخی دیگری از قبیل: تقاره خانه، کوتوالی، کوتی لندن، کوته سنگی، بخشی از بالا حصار و برخی جاهای قدیمی دیگر را مسئولان شهرداری در سالهای پیشین، در دهه های چهل و پنجاه، بيموجب تخریب کردند. بخاطر دارم هنگام بازدید شهر، با پدرم فالوده و زاله معطر با شربت گلاب و پوشیده با قیماق یا شیر یخ قالبی به رنگهای طبیعی میوه ها، آب ولایتی رنگارنگ خنک در فالوده پزی شاه پسند پنجشیری میخوردیم و مینوشیدیم. این فالوده پزی بشکل یک آئینه خانه وسیع و قشنگ روبروی مسجد شاه دوشمشیره ولی در کنار دریا برون از محوطه لیسه نجات یا لیسه اهانی قرار داشت و آنهم در سالهای متذکره در بالا، بدون دلیل تخریب گردید و محل آن مانند محل کوتی لندن در کنار پل آرتل بالای دریای کابل، بدون استفاده باقی ماند.

همچنان من هنوز مزه خاص جاینکی، کله پاچه و زبان بره، کرائی، کباب تندوری، کباب سیخی، کباب چوپان، قبابی، منتو، حلیم، حلوا و پراته بازارهای سابقه کابل را در رستورانها و سماوارچیهای سرچوک، مرادخانی، خیابان، دروازه لاهوری، مارکیت پل باغ عمومی، چنداول، شور بازار، ده افغانان، دهمزنگ و کوته سنگی، فراموش نکرده ام.

انتباهات من از زندگی در ده:

من در آوان جوانی بودم که خانواده ما، قلعه سلطان جان را ترک گفت. ولی خاطره های دوران کودکی و جوانی از آن زندگی ساده دهاتی در ذهنم نقش بسته است.

در بالا درباره عادات، عنعنات، خصوصیات و سرگرمیهای اهالی ده اشاراتی بعمل آوردم. ولی، باید یادآور شد که شادی ها و خوشیهای مردم اندک بود ورنجهای ایشان فراوان. زندگی فقیرانه و کار پرمشقت، بیگار و اجبارهای زندگی، قروض و مالیات جای زیادی برای نشاط انسانها و خانواده ها باقی نمیگذاشت. دهقانان به تنگدستی و تهیدستی دایمی دچار بودند، بخشی استثمار

میشدند و رنج میکشیدند. علاوه بر آن مظالم کوتوال، ملک، تحصیلدار، سپاهی، محتسب، حاکم، مفتی، قاضی و والی دمار از روزگار آنان بر میآورد. هرگاه کوچکترین شک و تردیدی در مورد این یا آن شخص بوجود میآمد یا به ارتکاب کار کرده یا ناکرده کسی متهم میشد، سرو کار وی با بندیخانه، چوب زدن و اقرار گرفتن، قین وفانه و زنجیر و زولانه، میافتاد.

مطالبیکه در بالا آمد بمثابة برخی از یادداشتها و خاطرات با زندگی من پیوند ناگسستنی دارد. در چنین شرایطی بود که توأم با خوشیها و رنجهای زندگی در میان خانواده^۱ تهیدست ولی آزاد اندیش خویش، در میان دوستان، همسالان، خوشاوندان، همسایه ها و هم روستائی های خویش دیده گشودم و رشد کردم. تاکنون سیمای آفتاب خورده بعضا^۲ شاد و بعضا^۳ غمزه هریک ایشان را بخاطر دارم. تصورات و اندیشه های دوران کودکی و جوانی هنوز در خاطره ام زنده باقی مانده اند.

بوی نان گرم تنوری و عطرشیدر و شرشم، گلها و بوته های خوشبو هنوز در مشام آشنا هست. مزه قیماق خانگی و دوغ جکی هنوز در ذایقه ام وجود دارد. بیاد دارم که چگونه از درختها توت شصتی و ابراهیمی، شاه توت و سنجد، قیسی و زردآلو، آلبالو و گردآلو را میچیدیم و جابجا میخوردیم. در صبحگاه بهاران، گلهای لاله آتشین را از دشت برچی، رواش و سمارق را از دامنه های کوه های قوروغ، گندمک و ارغزک را از میان کردهای گندم نورسته جمع آوری میکردیم.

خاطرات بام خوابیهای شبهای تابستان، تصورات شیرین شبهای مهتابی، نشستن زیر سایه های گوارای بید و چنار کنار جوی های آب روان را تاکنون فراموش نکرده ام. من هنوز نرمی بستر سبزه های نورسته بهاری را از یاد نبرده ام. گوئی آوای ملایم شرشر گندم های قد برافراشته در مسیر نسیم جانبخش

صبحگاهی هنوز در گوشه‌های طین انداز اند و برگهای درختان سپیدارهای بلند قامت، شلش کنان در زیر تابش نور خیره کننده آفتاب نیم چاشت در برابر چشمانم می‌درخشند.

من شاهد زحمتکشها و عرق ریزیهای دهقانان و مزدوران زراعتی از یکسو و شاهد حرص و آز صاحبان اراضی و سودخواران از سوی دیگر بوده‌ام. آبله‌ها و گره‌های دستها و پاها، چروکها و شیاره‌های سیمای آفتاب زده دهقانان، لباسهای کرباسی پاره پاره و پینه خورده دهاتیان، هنوز پیش دیده‌ام مجسم اند.

بیاد دارم که من حتی در دوران نوجوانی، هنگامیکه خرمن گندم چون اهرم طلائی گون آراسته و آماده برداشت می‌گردید و پدرم سه قسمت آنرا به وزن در جوالهای صاحب زمین میریخت و صرف یک بخش را برای خود برمیداشت، سخت افسرده خاطر میشدم.

من شاهد بوده‌ام که چگونه پس از طفولیت و نوجوانی، دوران جوانی کوتاه میشد و جوانان در اثر کار پرمشقت و شرایط دشوار زندگی بسرعت به پیری زودرس می‌گراییدند و مرگ و میر میان کودکان خیلیها بالا بود. خانواده‌ها میتوانست بحیث یکی از نمونه‌ها در رابطه به بقای کودکان ذکر گردد: والدینم هشت طفل خویش را در سنین کم‌تر از دوسالگی از دست دادند و هشت تن دیگر: شش پسر و دو دختر که عبارت از برادران و خواهرانم و من باشم، زنده ماندند.

من رنجها و پندبختیهای روستاییان زحمتکش را با قلب و وجدان خود احساس کرده‌ام و این منبع الهام برای کار و مبارزه بعدی‌ام بوده است. باینقرار، من با ده و روستا، با قلعه خودما و با مردم شرافتمند و زحمتکش آن، وابستگی اخلاقی دارم. نمیتوانم همه بی اینها را جزء خاطرات خویش بشمارم.

ترک قلعه سلطان جان:

در این سالها زندگی خانوادگی ما، مانند ملیونها خانواده دیگر در وطن، در مضيقه بود. پدرم پس از فروش قطعات کوچکی از زمین مزروعی، مواشی و وسایل دهقانی، سرانجام مجبور گردید تا آخرین قطعه زمین خویش را نیز به کوچیهای اتمان زائی، در برابر قرضه و سود سنگین آن، به فروش برساند و ما ناگزیر به ترک قلعه سلطان جان شدیم.

اتمان زائیها هر سال دومرتبه در اطراف قلعه ما اطراق میکردند: یکی در بهار، هنگام آمدن از پاکستان و پس رفتن بسوی هزارستان (هزاره جات) و دیگری در خزان، هنگام آمدن از هزارستان و رفتن به پاکستان. آنان علاوه بر مالداري و گله داری به تجارت نیز میپرداختند، باینگونه که اموال مورد ضرورت، چون: پارچه باب، نمک، چای و دیگر امتعه را از پاکستان باخود میآوردند. یکمقدار این اموال را در حومه کابل و غزنی و جاهای دیگر میفروختند و یکمقدار دیگر را با خود به هزارستان میبردند و بفروش میرساندند. در بازگشت: روغن زرد، برک، گلیم، نمک و قروت از هزارستان باخود میآوردند و آنرا در پائیز، در کابل و جاهای دیگر میفروختند.

ایشان نه تنها از خرید و فروش امتعه نفع میگرفتند، بلکه منافع بیشتر آنان از خرید براساس قرضه با سلم و فروش بر اساس قرضه با سود سنگین بود. باینقرار هزاران خانواده خانه خراب میشدند و به زودی تمام مایملک خود را از دست میدادند. غالباً کوچیها در عوض قروض خویش زمین یا مواشی مقروضین را میگرفتند. آنان برای این امر به زور نیز متوسل میشدند و همیشه فیصله بنفع ایشان انجام میگرفت. در مورد بفروش رساندن زمین موروثی پدرم نیز عین عملیه انجام گرفت.

مرحله دیگری در زندگی خانوادگی ما:

سالهای بعدی در زندگی خانوادگی ما از لحاظ نداشتن خانه وامرار معیشت خیلی دشوار بود. ولی با توصیه پدر و تشویق مادرم نه من و نه برادران و خواهرانم ترک تحصیل نکردیم. همه برادران و خواهرانم و من به تحصیلات خویش در داخل و خارج کشور ادامه دادیم. خانواده ما برای زندگی، نخست به شهر کهنه، بعداً در قلعه خمدان، واقع در میانه راه بینی حصار و شاه شهید و سپس در حوالی کوه سنگی اقامت گزید.

سرنوشت ما را برای بیست سال تمام در بیست و هشت خانه کرائی در کوچه های کوه سنگی و دهبوری و باغ بالاسرگردان ساخت تا اینکه در اپارتمانهای مکروریان استقرار یافتیم.

پدرم دکان کوچکی داشت که از درآمد آن حد اقل مخارج زندگی تأمین میگردید. من در جریان تحصیل در لیسه غازی و سپس در فاکولته حقوق و اقتصاد، از طریق دریافت حق الزحمه از طریق نوشتن مقاله ها و انتشار ترجمه ها در مطبوعات آن زمان و اجرای وظیفه معلمی (از جمله معلم خسانگی) تا حدی با خانواده کمک میکردم.

به رغم اینکه ارتباط مادی خانواده من از ده قطع گردید، ولی علایق معنوی به زادگاهم، به نخستین یادگارهای تشکل و تبلور خاطراتم و به انبوه تجارب ناشی از دلخوشیها و دشواریهای دوران کودکی و جوانی ام، در ذهن و قلبم پابرجا مانده است. برای اینکه تصویری کلی از وضع و مناسبات در روستاهای کشور در طی سالهای مورد بحث در این بخش ترسیم شده باشد، تحلیل مختصر زیرین را ارائه میدهم.

(پیوست به رساله)

تحلیلی کوتاه از اوضاع اجتماعی و اقتصادی
در روستاهای افغانستان

سرگذشت زندگی خانوادگی ما درده، نمونه ای از صدها هزار داستان زندگی دشوار و اندوهبار خانواده های دهقانی مشابه دیگر دردهات افغانستان، در سالهای میان دو جنگ جهانی بوده است. در آن سالها، دسترسی به تحصیل برای فرزندان خانواده های فقیر روستائی از روی تصادف و خیلی نادر امکانپذیر میگردد و چنین تصادفی برای من نیز اتفاق افتاد که تاحدودی منجر به تغییر سرنوشت من گردید.

در آن دورانها بخصوص دردهات افغانستان فقر عظیم مادی و تبعیض، روان اکثریت مردم را سختی میفشرد. جامعه روستائی بطور کلی به دو قطب دارا و نادار، به مالکان صاحب امتیاز مادی و معنوی و به دهقانان زحمتکش فاقد زمین و وسایل کار، منقسم شده بود. در این میان، اقشار ولایه های متوسط دردهات از لحاظ مادی و اجتماعی بگونه روزافزون در مواضع ضعیفتر قرار میگرفتند.

زمین عمدتاً در تصرف زمینداران بزرگ بود که بوسیله دهقانان به دهقانی یا اجاره داری کشت میگردد. در حدود ۷۰ درصد اراضی قابل کشت و بخش اعظم تسهیلات آبیاری به زمینداران تعلق داشت. دهقانان که تخمیناً ۹۰ درصد جمعیت کشور را تشکیل میکردند، صرف یک پنجم اراضی مزروعی را در اختیار داشتند و آنها منقسم به بخشهای خیلی کوچک در میان صدها هزار خانواده دهقانی.

دهقانان بیزمین و کمزمین در تحت نظام مسلط نیمه فئودالی در روستاهای افغانستان، تشنه و گرسنه زمین بودند. در حدود ۳۰ فیصد دهقانان از خود زمین

نداشتند و بقیه باقطعات کوچک زمین خویش نمیتوانستند و سایل معیشت خانواده های خویش را فراهم سازند و باینجهت روی زمین ملاکان به دهقانی یا اجاره داری، کار میکردند.

باینقرار، تقسیم محصولات به جنس میان صاحبان زمین و دهقانان بیزمین یا کمزمین و اخذ مالیات دولتی و محلی به جنس (غله) از دهقانان و زمینداران، شکل عمده مناسبات تولیدی را در زراعت در شرایط نیمه فئودالی ماقبل سرمایه داری در سالهای ۱۹۳۰، مشخص میساخت. این مشخصه مانع گسترش سریع مناسبات بورژوائی در روستاهای افغانستان میگردد و روند عرضه محصولات زراعتی را در دوران تجارت کند میساخت. ولی در سالهای بعد، متدرجاً سرمایه های خصوصی به حمایت دولت در شیوه های تولید در دهات کشور نفوذ کرد. باینسان متدرجاً، مالکیت خصوصی بر وسایل تولید، بدرجه اول بر زمین و سپس بر اسباب و آلات زراعتی، جای اشکال متروک زمینداری فئودالی را گرفت. این امر موجب گردید تا تسهیلات معین بخاطر رشد تولید در کشاورزی و دامپروری برای فروش، پدید آید و بازار داخلی مصرف گسترش یابد.

در تحت این شرایط، در شیوه های دهقانی و زمینداری تغییرات معین رخ داد، تولید زراعتی و محصولات حیوانی بخاطر فروش در بازار رشد کرد و مناسبات کالائی - پولی در دهات کشور به پیدایش و گسترش خود، آغاز نمود. ولی از این امر، صاحبان اراضی بیشتر نفع بردند و استثمار دهقانان تشدید گردید. زیرا ملاکان از نیازمندی شدید اقشار دهقانی برای کار روی زمین، استفاده میکردند و درجرات بهره کشی از آنانرا بخاطر افزایش محصولات قابل فروش در بازار، بالا میبردند. بخصوص فقدان قوانین که امور دهقانی و اجاره داری را بر پایه تقسیم محصولات میان دهقانان و زمینداران تنظیم نماید از یکسو و انحصار زمین بدست ملاکان از سوی دیگر، اجازه میداد که دهقانان کماکان تحت استثمار شدید قرار بگیرند. دهقانان مجبور میشدند که نه تنها سیستمهای آبیاری را پاک کاری و ترمیم نمایند، بلکه برخی کارهای معین را برای مالکین ارضی نیز انجام بدهند. معمولترین اشکال دهقانی آنهایی بودند که زمینداران علاوه بر

زمین وآب، گاوهای قلبه ای، تخمیان و بعضاً تمام وسایل زراعتی را تأمین میکردند و دهقانان صرف کار خویش را عرضه مینمودند و سهم محدودی بدست میآوردند. باینقرار خانواده های دهقانی بسوی فقر تشدید رانده میشدند. پرداخت یک نهم تا یک چهارم محصولات زراعتی از جانب زمینداران به دهقانان در روستاهای کشور معمول بود و مزدوران زراعتی صرف یکمقدار معین غله با یکی - دوجوره لباس در سال در برابر کار شاق خویش از ملاکان دریافت میداشتند و به سختی استعمار میشدند.

شرایط مشابه در عرصه دامپروری نیز حکمفرما بود. دامپروران، بخش بزرگ علفچرها و گله های مواشی را در اختیار داشتند. بخاطر تولید دامپروری عمدتاً برای فروش در بازار و از جمله بطور خاص در رابطه به پرورش گوسفند قره قل، چوپانان در برابر کار دشوار و پر مسئولیت خویش، سهم ناچیزی دریافت میداشتند.

بقایای ماقبل سرمایه داری همچنان در سیستم مالیاتی در کشور متبازر بود. بردهقانان افزون بر مالیات اراضی و مواشی، عوارض دیگری از سهم ملاها و میر آنها گرفته تا اربابان و قریه داران، تحمیل میگردد. ایشان مجبور بودند که همه ساله یکمقدار غله را به قیمت های ثابت به دولت تحویل نمایند و کار اجباری بنام پیگار در سرک سازی و سیستم های آبیاری، انجام بدهند. شکل دیگری از استعمار دهقانان، معمول در همه جا در روستاهای افغانستان، رنج بلندی بود که به سودخواران و سلم دهندگان تادیه میگردد.

صاحبان زمین که اکنون با تجارت و سوداگری سروکار داشتند، از لحاظ اقتصادی و سیاسی مواضع مسلط خود را در جامعه حفظ میکردند. ایشان بخصوص از سالهای ۳۰ به بعد همراه با قشری از روحانیون مذهبی، در اداره دولت نفوذ قابل ملاحظه ای بدست آوردند. در این راستا، قانون اساسی سال ۱۹۳۱، بخاطر تحکیم مواضع لایه های بالائی طبقات حاکمه نیمه فئودالی که در عین حال به سرمایه تجاری دسترسی و وابستگی یافته بودند، پایه قانونی لازم را برای حفظ سلطه ایشان از لحاظ سیاسی، فراهم آورده بود.

مسأله ارضی، مناسبات تولید در زراعت و تحولات دردهات افغانستان در سالهای بعدی و در شرایط گوناگون جدیداً پدید آمده، دستخوش تغییرات و دگرگونیهای عظیم گردید که در بخشهای بعدی این یادداشتها و خاطرات به توضیح و تحلیل آنها پرداخته خواهد شد.

یادداشتهای سیاسی ورویدادهای تاریخی

جلد اول

از مشروطیت سلطنتی تا حکومت جمهوری

و تشکیل و تکامل

حزب دموکراتیک خلق افغانستان

جلد دوم

قیام نظامی اپریل و پیآمدهای آن

جلد سوم

دهه هشتاد: تلاش برای عادی ساختن
اوضاع سیاسی و پیشرفت اجتماعی - اقتصادی افغانستان

یادداشت:

در بخشهای "نه گانه" این اثرنامه‌های زیادی از برخی رفقا، دوستان، همکاران و همقطاران و شخصیت‌های سیاسی و اجتماعی در رابطه به عرصه‌های کاری و فعالیت‌های اقتصادی و فرهنگی در زمانهای مختلف، نمونه وار تذکار یافته است و همچنان از برخی از اشخاص جداگانه و بگونه خاص نام برده شده است. ولی باید اذعان نمایم که حافظه یاری نکرده است که فهرستهای نامها در هر مورد و در هر بخشی فراگیر یا کامل باشند. بنابراین آرزو مندیم: (۱) آنانی که از تذکار بازمانده اند، این کمبود را به دیده "اغماض بنگرند و معذرت را بپذیرند و (۲) هرگاه ممکن باشد و لازم ببینند؛ آنان خود یا دوستان ایشان، آگاهان و صاحب نظران، در جهت تکمیل فهرستواره "نامها همکاری نمایند و ممنون سازند.

جلد اول

از مشروطیت سلطنتی

تا حکومت جمهوری

و

تشکیل و تکامل

حزب دموکراتیک خلق افغانستان

تاریخهای عمده از رویدادهای سیاسی مورد بحث در این جلد کتاب:

- اعلام استعفاء محمد داؤد از مقام صدارت ۱۰ مارچ ۱۹۶۳
- تعیین دو کتور محمد یوسف بعنوان صدراعظم ۱۱ مارچ ۱۹۶۳
- تعیین اعضای کابینه حکومت دو کتور محمد یوسف ۱۳ مارچ ۱۹۶۳
- اعلام خط مشی حکومت دو کتور محمد یوسف و اعلام آمادگی برای طرح قانون اساسی جدید ۱۶ مارچ ۱۹۶۳
- تشکیل کمیته تسوید قانون اساسی جدید ۲۸ مارچ ۱۹۶۳
- تشکیل کمیته تدارک برای تشکیل حزب مترقی ۱۹۶۳
- تصویب قانون اساسی بوسیله لویه جرگه ۹ سپتمبر ۱۹۶۴
- توشیح قانون اساسی از سوی محمد ظاهر شاه اول اکتوبر ۱۹۶۴
- پایان دور اول حکومت دو کتور محمد یوسف و تعیین وی بعنوان صدراعظم دوره انتقالی اول اکتوبر ۱۹۶۴
- برگزاری کنگره مؤسس حزب دموکراتیک خلق افغانستان اول جنوری ۱۹۶۵
- آغاز مبارزات انتخاباتی برای دوره دوازدهم شورا ۲۶ اگست ۱۹۶۵
- گشایش پارلمان جدید (دوره دوازدهم شورا) ۱۴ اکتوبر ۱۹۶۵
- تشکیل فراکسیون پارلمانی ح د خ ۱ پائیز ۱۹۶۵
- حادثه ۳ عقرب و تظاهرات بزرگ خیابانی ۲۵ اکتوبر ۱۹۶۵
- بازداشت ۴ تن از شرکت کنندگان حادثه ۳ عقرب ۲۶ اکتوبر ۱۹۶۵
- آغاز اعتصابات و تظاهرات در دانشگاه کابل ۲۶ اکتوبر ۱۹۶۵
- استعفاء دو کتور محمد یوسف از مقام صدارت ۲۹ اکتوبر ۱۹۶۵
- تعیین محمد هاشم میوندوال به مقام صدراعظم ۲ نومبر ۱۹۶۵
- اعلام آزادی ۴ تن زندانی شده حادثه ۳ عقرب ۴ نومبر ۱۹۶۵
- اعلام قانون مطبوعات دسمبر ۱۹۶۵

- انتشار جریده "خلق" بعنوان ناشراندیشه های ح د خ ۱
- ۱۱ اپریل ۱۹۶۶
- حمله بر فراکسیون پارلمانی حزب درشورا
- ۲۹ نومبر ۱۹۶۶
- اشعاب ح د خ ۱ به دوجناح پرچمی و خلقی
- ۴ می ۱۹۶۷
- استعفاء محمد هاشم میوندوال
- ۱۱ اکتوبر ۱۹۶۷
- تعیین نوراحمد اعتمادی بعنوان صدراعظم
- ۱۵ نومبر ۱۹۶۷
- آغاز انتشارات جریده "پرچم" بعنوان ارگان
- ۱۴ فیبروری ۱۹۶۸
- نشراتی حزب دموکراتیک خلق افغانستان (پرچمبها)
- اوج نهضت کارگری و روشنفکری و
- اعتصابات، اجتماعات سیاسی و تظاهرات خیابانی
- ۱۹۶۸-۱۹۶۹
- مبارزات انتخاباتی (و سپس پارلمانی)
- ح د خ ۱ (پرچمبها) در دوره سیزدهم شورا
- سپتمبر ۱۹۶۹
- مصادره جریده پرچم
- ۲۲ اپریل ۱۹۷۰
- استعفاء نوراحمد اعتمادی از مقام صدارت
- ۱۶ می ۱۹۷۱
- تعیین دوکتور عبدالظاهر بعنوان صدراعظم
- ۶ جولای ۱۹۷۱
- استعفاء دوکتور عبدالظاهر از مقام صدارت
- ۲۵ سپتمبر ۱۹۷۲
- تعیین محمد موسی شفیق در مقام صدراعظم
- ۷ دسمبر ۱۹۷۲
- امضای معاهده توزیع آب
- رود هلمند میان افغانستان و ایران
- ۱۳ مارچ ۱۹۷۳
- کودتای محمد داؤد،
- برانداختن سلطنت و اعلام جمهوری
- ۱۷ جولای ۱۹۷۳
- اعلام محمد داؤد از سوی
- کمیته مرکزی - بعنوان رئیس دولت
- ۱۸ جولای ۱۹۷۳
- اعلام استعفاء محمد ظاهرشاه از سلطنت
- ۱۲ اگست ۱۹۷۳

- اعلام - خطاب به مردم افغانستان
- بعنوان خط مشی دولت جمهوری
- مسافرت محمد داؤد به ایران
- تدویر کنفرانس حزبی (پرچمها)
- تعیین کمیسیون برای بحث روی
- طرح قانون اساسی نظام جمهوری
- ارائه یک طرح برای قانون اساسی
- از سوی ح د خ ۱ (پرچمها) مبتنی بر
- دموکراسی پارلمانی و تشکیل دولت متحده فدرالی
- اعلام قانون جدید جزا از سوی رژیم محمد داؤد
- اعلام قانون اساسی نظام جمهوری و
- انتخاب محمد داؤد بعنوان رئیس جمهور
- برگزاری کنفرانس وحدت حزبی
- (وحدت مجدد جناحهای پرچم و خلق ح د خ ۱)
- شهادت میر اکبر خیبر
- بازداشت رهبران ح د خ ۱ از سوی رژیم محمد داؤد
- قیام نظامی نور
- ۲۲ اگست ۱۹۷۳
- ۱۷ اپریل ۱۹۷۵
- ۲۵ دسمبر ۱۹۷۵
- ۱۹ مارچ ۱۹۷۶
- مارچ ۱۹۷۶
- دسمبر ۱۹۷۶
- ۱۵ فیبروری ۱۹۷۷
- ۳ جولای ۱۹۷۷
- ۱۷ اپریل ۱۹۷۸
- ۲۶ اپریل ۱۹۷۸
- ۲۷ اپریل ۱۹۷۸

بخش اول

اعلام دموکراسی

و

حکومت دوکتور محمد یوسف

گزینه ای نمادین از این بخش:

« به رغم اینکه تغییر حکومت و تعیین دوکتور محمد یوسف به حیث صدراعظم، در بنیاد طبقاتی قدرت دولتی کدام تغییر اساسی بمیان نیاورد، ولی در حیات سیاسی کشور نهادهای جدیدی را بنیاد گذاشت که در راستای حرکت تدریجی بسوی ساختار بورژوائی روبنای سیاسی در کشور انجام میگرفت...

سمی بعمل آمده بود تا در قانون اساسی جدید افغانستان، اصول دموکراتیک معاصر در جامعه عنعنوی با خصوصیات محافظه کارانه آن، وفق داده شود و البته این کار دشواری بود. در قانون متذکره ارزشهای دموکراتیک عام تاحدودی درج و ثبت گردید، ولی غلاهایی از لحاظ اصول دموکراتیک و مشروطیت در آن باقی ماند. از جمله میتوان از موقوف کردن تشکیل احزاب سیاسی و برخی از آزادیهای دموکراتیک و فعالیتهای سیاسی دیگر به قوانین جداگانه، یادآوری کرد. همچنان عدم رعایت تقسیم دقیق میان صلاحیتهای پادشاه و پارلمان موجب آن گردید که نه پارلمان به یک نیروی واقعی مبدل گردد و نه اینکه سیستم سیاسی کشور واقعا به پادشاهی مشروطه با تمام خصوصیات آن تغییر نماید. با آن، قانون اساسی جدید اعضای خانواده سلطنتی را از مداخله در امور دولتی ممنوع میساخت.

	بجای پیشگفتار:
	شاعه اندیشه های دموکراتیک
۸۳	و فعالیتهای شبه سازمانی در میان جوانان:
	خاطره آموزش درلیسه غازی،
۸۵	فراگیری نخستین درسهای سیاسی:
۸۷	شرکت در محافل مباحثه و فعالیتهای سیاسی:
	سالهای کارمن دروزارت معادن و صنایع،
۹۰	آغاز مبارزه سیاسی و علاقمندی به نویسندگی:
	فصل اول:
۹۴	امکانات برای تشکیل حزب سیاسی:
۹۷	سیاسی شدن حلقات مطالعه:
	فصل دوم:
	عوامل سقوط حکومت محمد داؤد
۹۹	و ضرورت اعلام دموکراسی:
۱۰۰	اعلام استعفای محمد داؤد:
	فصل سوم:
	حکومت دو کتور محمد یوسف
۱۰۲	واعلام طرح قانون اساسی جدید:
۱۰۴	یادی از مسافرتها به ولایات جنوبی و به هزارستان:
۱۰۷	اعلام خط مشی حکومت:
۱۰۸	ماهیت و محتوی قانون اساسی:

فصل چہارم:

۱۱۰ اقدامات سیاسی و اقتصادی حکومت دوكتور محمد يوسف:

۱۱۲ حادثہ ۳ عقرب:

۱۱۸ مینوال بعنوان صدر اعظم و حادثہ ۳ عقرب:

فصل پنجم:

تحلیلی مختصر دوبارہ اصلاحات

۱۲۱ حکومت دوكتور محمد يوسف:

بجای پیشگفتار

اشاعه اندیشه های دموکراتیک و فعالیت های شبه سازمانی در میان جوانان

در سالهای حکومت محمد داؤد (۱۹۵۳-۱۹۶۳) گرایشهای محسوسی برای فراگیری و اشاعه اندیشه ها و ادبیات سیاسی دموکراتیک و مترقی در میان روشنفکران پدید گردیده بود و آثار مترقی با اشتیاق شدید مورد مطالعه قرار میگرفت. بحث های داغ پیرامون سایل تئوریک وایدئولوژیک میان محصلان که دارای میراث و عنقه غنی مبارزه همزمان در وجود اتحادیه محصلان با دوره هفتم شورای ملی بودند و در مجموع میان روشنفکران و جوانان صورت میگرفت. محافل مطالعه "آلومندرجا" خصوصیت سیاسی کسب مینمود. در این محافل درباره وضع در کشور و ضرورت مبارزه سیاسی صحبت بعمل میآمد.

آثاری که مورد مطالعه جوانان قرار میگرفت محدود بود و بدین لحاظ دسب بدست میگشت، دستنویس و نسخه برداری میشد. خوانش ادبیات سیاسی تازه رواج یافته بود و از خارج کشور به شیوه های مختلف، آشکار و مخفی وارد میگردد. شمار اینگونه آثار به زبان فارسی زیاد نبود. ولی شماری چند در مطبوعات رسمی ایران به زبان فارسی برگردان شده و به چاپ میرسید یا در نتیجه تلاشهای فرهنگی حزب توده ایران آماده میگردد. در اینجا از برخی از آثار متذکره، اعم از ادبیات داستانی یا سیاسی که جهات ترقیخواهانه و در افغانستان آن زمان خوانندگان زیاد داشتند، در زیر نام میبرم:

داستان "پاشنه آهنین" اثر جیک لندن و آثار دیگر وی.

داستان "مادر" از گورکی و چند اثر دیگر از وی، مانند: "دانشکده های من"، "در جستجوی نان"، "دوران کودکی" و غیره.

«خرمگس» اثر اقل لیلیان ونیچ.

«فلاد چگونه آبدیده میشود» از استروفسکی.

«روزفرانس» و «برگردیم گل نسرین بهچشم» آثار ژان لافیت از مبارزین دوران نهضت مقاومت فرانسه و چند اثر دیگر وی.

«مسه‌ها و حماسه‌ها»، «نامه‌های سرگردان»، «شکست سکوت» و آثار دیگری از کارو.

«یادداشت‌ها و نوشته‌های فلسفی» از احسان طبری.

«یادنامه شهیدان» از رحیم نامور.

«دفاعیه خسرو روزبه».

«اصول مخفی‌کاری» از نشرات حزب توده.

«اصول مقدماتی فلسفه» اثر ژورژ پولیتسر فرانسوی.

نشرات حزب توده ایران.

مجلات «ذبیح»، «مسائل بین‌المللی» و ماهنامه «مردم» از حزب توده.

داستانهای صادق هدایت، «نینوایان» و «یکتورهوگو»، «اسپار تا کوس» هوارد فاست،

آثار ارنست همینگوی امریکائی، آثار چارلس دیکنز انگلیسی، آثار لئو تولستوی

و آنتوان چخوف و داستایوفسکی روسی و شماری دیگر از آثار مترقی که

در ایران نوشته، ترجمه و به چاپ رسیده بود.

و کتابهایی چند به زبان انگلیسی که مورد استفاده محدود قرار میگرفت.

محمد داؤد دربرابر بخش و اشاعه ادبیات سیاسی که بطور محدود و نیمه

معلی انجام میگرفت کدام حساسیت بخصوص نشان نمیداد. این امر شاید ناشی

از کم اهمیت دادن به اینگونه بحثها بوده باشد که در آغاز خطرات آکادمیک داشت

یا شاید اعتقادات محدود وی به برخی از مسائل مکتوحه. در هر حال او

بگذار عمل خشونت آمیز در برابر روشنگران دست نبرد و هرگاه اینگونه

فعالیتها که بیشتر جنبه عقیدتی داشت، خطرات سازمانی و تشکیلاتی بخود

میگرفت مسلماً تحت پیگرد شدید قرار میگرفت.

خاطره آموزش در لیسه غازی، فراگیری نخستین درس‌های سیاسی:

من در سن نه - ده سالگی به صنف چهارم مکتب ابتداییه چهارقلعه چهاردهی شامل شدم و تحصیلات متوسطه و ثانوی را در لیسه غازی شهر کابل که لیسه متذکره از سال ۱۹۴۴ به بعد با برتش کونسل بریتانیا توأمیت داشت، به پایان رساندم. لیسه غازی برای من مدرسه سیاسی نیز بود. عمارت این مکتب در آن زمان در به دیوار صدارت قرار داشت و کلکینهای ملاقی اتاقهای صنفی دولای آن بسوی راهرو و باغ صدارت باز میگردیدند. بعدها جایگاه آن به انستیتوت اداره صنعت واگذار گردید. سپس در آخرین سالهای حکومت محمد داؤد بنوان صدراعظم، عمارات تاریخی و زیبای مکتب بدون موجب تخریب و با معوطه صدارت ملحق گردید. این مکتب متشکل از ساختمانهای قدیمی ولی استوار، باسقفها و رواقهای بلند تزئین شده با گچ بود. در درون مکتب معوطه وسیع مشجر، خیابانها و چمنهای سبز وجود داشت. در چهارسوی باغ مکتب، شمار زیادی اتاقهای درسی دؤمنزله و دولای صف بنه بودند.

من که در سالهای ۱۹۸۰ بهیث صدراعظم کار میکردم در برخی لمحات، خاطرات دوران آموزش در لیسه غازی را که صنوف درسی قبلی آن در چند متری پیش چشم قرار داشت، یادم میآمد و چگونگی ماجراهای آن دوران که من و چند تن از همصنفانم از لحاظ سیاسی سری پرشور و قلبی پرازایش داشتیم، در ذهنم زنده میشد.

من آگاهی سیاسی و نخستین درسها و تجارب سیاسی را در صنوف اخیر لیسه غازی کسب کردم. در آن سالها، درخته خفاصا و از جمله در مکتب ما نیز، در پی رویدادهای سیاسی دوره های هفتم و هشتم شورای ملی و جنبش مخلصان از سیاست، توأم با دگرانی سخن در میان بود. در مکتب ما نیز برخی از معلمان و شاگردان صنوف بالائی پیرامون رخدادهای آن سالها صحبت میکردند. یکس از آموزگاران آگاه، معروف به قاضی عبدالظاهر که معلم مضامین عقاید و منطق ما

بود به شاگردان احساس وطن‌دوستی، دانش سیاسی و اعتقاد به دموکراسی را تلقین میکرد.

قاضی ظاهر شخصیتی متدین و وارسته دموکرات و آزادیخواه بود که مدتی را بهیشت زندانی سیاسی در زندان سپری کرده بود. وی یکی از مدافعان جدی و پر شور اتحادیه محصلان دوران پیشین بود. او حتی تدریس در لایسه غازی، همچنان اشعار و پارچه‌های بامعنی سیاسی مینوشت و بدون هراس آنها را برای شاگردان علاقمند میخواند. او راه حل برای مشکل مردم افغانستان را استقرار دموکراسی و نظام جمهوری میدانست. وی چندین بار بعنوان قاضی و معلم از کارسبکدوش گردیده بود؛ ولی تا پایان

متعهد به اندیشه‌های آزادیخواهانه باقی ماند. درسهای سیاسی او اثرات ژرف در ذهن و روان بسیاری از شاگردان بجا میگذاشت.

در میان برخی از شاگردان مکتب ما نیز جنب و جوش سیاسی وجود داشت. در آن سالها صرف امکانات برای ابراز نظرهای محدود درست بود. من و شماری از هم صنفی‌هایم پیوسته در پی آن بودیم که چیزهای بیشتر و بیشتری از گذشته و حال از لحاظ سیاسی بشنویم و بدانیم. مادر سالهای اخیر در لایسه غازی، کنفرانسها و نمایشنامه‌های نیمه سیاسی برگزار میکردیم و در بزورن از مکتب با شخصیت‌های سیاسی دیدار مینمودیم و از ایشان درس مبارزه را میآموختیم. در اینجا از چند تن از هم دوره‌های خویش که با هم یک حلقه کوچک مطالعه، آموزش و فعالیت سیاسی را بوجود آورده بودیم، نام میبرم: عبدالصمد اظهر، شاه ولی (دوکتور)، مهرالعق قطره، غلام مصطفی و عبدالواسع آشنا. محمد حسین نگهبان (سابق) از لایسه باختر مزار شریف به لایسه غازی آمده بود و در کار نمایشنامه نویسی و ترتیب کنفرانسهای مکتبی با ما همکاری میکرد و نقش فعالی ایفاء مینود.

بدینقرار برای من، آن مکتب در عین حال نخستین مدرسه آموزش مقدماتی سیاسی بود و در آنجا بابت کار شخصی، زبان انگلیسی را نیز آموختم که در طول زندگی کمک کننده بود. در چنین اوضاع و احوال، من نیز همراه با

شماری از همصنفان و دوستان در برخی از محافل مترقی جوانان شرکت میکردم، آثار و ادبیات میاسی را با اشتیاق مطالعه و در محافل جوانان که بمناسبت‌های مختلف پریا میگردیده در میتنگها و کنفرانسهای محلی، فعالانه شرکت مینمودم.

شرکت در محافل

مباحثه و فعالیتهای سیاسی:

محافل مطالعه و مباحثه میاسی بطور فزاینده بی وسعت مییافت، ولی راه ها و امکانات برای تشکّل و مبارزه سیاسی تا آنگاه مشخص نشده بود. هنوز شرایط برای ایجاد احزاب و سازمانهای سیاسی که در اوضاع نوین وظیفه انجام مبارزه آزادی طلبانه و ترقیخواهانه را بهعهده میگرفتند، به پختگی لازم نرسیده بود.

من هنوز در محکب بودم که با چند تن از همصنفان خویش گروه کوچکی را تشکیل کردیم، ولی به زودی دریافتیم که باید قبل از همه پیاموزی و تجربه کسب

نمائیم. تجربه و زندگی به ما آموخت که کمتر احساساتی عمل نمائیم و با تعمق بیشتر بیاندیشیم. باینقرار متدرجا بر خوردهای هیجانی دوران جوانی ما فروکش کرد و وادار شدیم که در صحنه سیاست سنجیده تر گام بگذاریم.

پس در جریان سالهای تحصیل در دانشکده های حقوق و اقتصاد دانشگاه کابل، در قطار دیگران ضمناً برای من نیز امکانات آموزش ادبیات مترقی در حلقات مطالعه و مباحثه علمی، آشنائی با شیوه های مبارزه سیاسی و آغاز به نوشتن، پدید گردید. در این مولود بنابر اهمیت و ارتباط آنها، در بخشهای بعدی توضیحات بیشتر ارائه خواهد شد.

من برای نخستین بار با بیرک کارمل پس از رهایی وی از زندان ملاقات کردم. او برای تعداد کثیری از جوانان و روشنفکران مرجع قابل اعتمادی برای طرح مسائل روز سیاسی بود. وی با اطمینان و باخوشبینی نسبت به آینده صحبت میکرد. او معتقد به دموکراسی سیاسی و تشکّل روشنفکران در یک حزب دموکراتیک بود. در آنگاه هنوز مسائل مارکسیستی در صحبت‌های وی انعکاس

نداشت. در دوران زندان، او آثار زیادی مطالعه کرده و زبان انگلیسی را فراگرفته بود. صحنه‌های سیاسی وی گهرا، آموزنده و مستبد بود و خیلی به زودی مؤلفی به جلب شماری از جوانان پیرامون خویش گردید. آشنائی و دوستی من با بیرک کارمل برپایه درکهای مشترک من از مسائل سیاسی ماندگار شد و با تشکیل حزب دموکراتیک خلق افغانستان تحکیم یافت.

بیرک کارمل مدتی پس از رهائی از زندان اجازه بیافیه که تحصیلات نا تکمیل خویش را در دانشکده حقوق و علوم سیاسی دنبال نماید او بعنوان یک تن از فعالان برجسته اتحادیه معروف محصلان درس‌الهای حکومت شاه محمود از صنف دوم دانشکده در تظاهرات خیابانی خرسی انتخابات برای دوره هشتم شورای ملی در سال ۱۹۵۱ زلفانی شده بود.

بیرک کارمل در دانشکده حقوق و علوم سیاسی در دور دوم در مباحثات سیاسی با شاگردان و استادان شرکت میکرد. در آن سالها من نیز، در فاکولته حقوق و علوم سیاسی تحصیل میکردم که در عین زمان بخش اقتصاد نیز جزء آن فاکولته بود و هنگامیکه در سال ۱۹۵۸ دانشکده اقتصاد جداگانه تشکیل گردید من از صنف سوم به آن لیت نام کردم.

در همین سالها، شماری از استادان که غالب آنان بعداً به پست‌های صدارت، معاون صدارت، وزارت و پستهای با اهمیت دیگر ارتقاء یافتند در دانشکده حقوق و اقتصاد تدریس میکردند که معروفترین ایشان عبارت بودند از: محمد موسی شفیق، دو کتور عبدالصمد حامد، حمیدالله علی، دو کتور عبدالوحد سربانی، دو کتور سید شریف شریف، دو کتور محمد احسان تره کی، محمد عارف غوثی، دو کتور محمد انور ارغند پوال و دیگران. همچنان شماری از محصلان که بعدها به شخصیت‌های معروف مبدل شدند چون: محمد ظاهر بخشی، نور احمد نور، محمد اکرم عثمان، میر محمد امین فرهنگ (دو کتور)، محمد اسماعیل قاسمیار، شهرالله شهیر و شمار دیگری که من هم همصنف و هم دوره ایشان بودم. شماری از فرزندان خانواده‌های بالائی که شهرت نیک داشتند

در سالهای متذکره در دانشکده های حقوق و اقتصاد تحصیل میکردند چون: محمد عزیز نعيم، فضل احمد نینواز، محمد عمر پسر ارشد محمد داؤد و دیگران. در سالهای متذکره، دانشکده های حقوق و اقتصاد در محیط فرهنگی کشور از شهرت خوبی برخوردار بودند و محل آنها یک بنای بزرگ و تاریخی بجامانده از دوران سلطنت امیران الله بود. این عمارت با شکوه در عقب زیارت شاه دوشمشیره موقعیت داشت و دارای چمنها و درختهای پر برگ و شاخ بود. غالباً محصلان در ساعات فراغت در زیر سایه این درختهای کهنسال گرد میآمدند و به بحث و تبادل نظر میپرداختند. فضای دانشکده های متذکره مشحون از مباحثات و صحبتهای سیاسی و علمی بود و آزادی نسبی برای اظهار نظریات سیاسی گوناگون وجود داشت.

در همین سالها، محمد داؤد از دانشکده های متذکره بازدید بعمل آورد، بیانیه ای ایراد کرد و خویشان را در معرض سوالهای گوناگون محصلان قرار داد. او در صحبتهای خویش از اصلاحات اقتصادی و اجتماعی حکومت سخن راند و در ضمن صحبت از دشواری پدید آمده در برابر اقدامات حکومت خویش برای برانداختن چادری (رفع حجاب) در قندهار شکایت کرد و همچنان بسوی قلعه جواد، اقامتگاه حضرات مجددی اشاره نمود و اظهار داشت که آنان و امثال ایشان در برابر برنامه های اصلاحات حکومت وی کارشکنی مینمایند.

در این سالها، فعالیتهای سیاسی من مشخصتر و درک و باور سیاسی ام روشتر شده بود. اکنون همراه با همدریفان، روزها و شبها به بحث پیرامون راه های رشد آینده افغانستان و مسایل سازمانی میپرداختیم. در نتیجه همین مطالعات و فعالیتهای سیاسی بود که نخستین هسته های حزب دموکراتیک خلق افغانستان در تحت رهبری ببرک کارمل بوجود آمد.

سالهای کار من در وزارت معادن و صنایع آغاز مبارزه سیاسی و علاقمندی به نویسندگی؛ من مدت دوازده سال در بخشهای اداره صنعتی کشور در چهار چوب وزارت معادن و صنایع کار کردم و تجارب گرانبهایی از لحاظ آموزش و پرورش در کار اداری و اجرایی، اندوختم. در جریان این سالها از دواج نمودم و در عین زمان مسئولیت ادامه تحصیل برادران و خواهران کوچکترم را بر عهده خویش گرفتم. در این سالها، من صدها مقاله و مضمون سیاسی و اقتصادی را برای روزنامه‌ها و مجلات معروف آن زمان چون: اصلاح، انیس، اقتصاد، ثروت، ژوندون، پشتون، زغ، میرغن و غیره، از زبان انگلیسی ترجمه کردم و به فارسی نوشتم که در آنها به چاپ رسیده‌اند.

به رغم سختگیرهای معین محمد داؤد در طی ده سال حکومت وی، گروهی از روشنفکران، فرهنگیان، انجیران، متخصصان، تکنوکراتها و کارمندان ورزیده دولت در داخل و خارج کشور و در جریان کار آموزش و پرورش دیدند و در عرصه‌های گوناگون زندگی اقتصادی و اجتماعی کشور نفوذ کردند. در واقع همین‌ها بودند که برای ده سال آینده چرخ حکومتهای دوران دهه نیمه دموکراسی را در کشور به پیش بردند.

از ملاحظات شخصی من است که بطور نمونه در وزارت معادن و صنایع شماری از بهترین متخصصان فنی، بیعت رؤسای ادارات، مؤسسات و پروژه‌های متعدد پیرامون دکتر محمد یوسف گرد آمده بودند و ایشان عبارت بودند از: انجیر محمد حسین هسا، انجیر عبدالقدوس مجید، انجیر عبدالصمد سلیم، انجیر سید هاشم منیرزاد، انجیر غلام دستگیر عزیزی، انجیر احسان الله مایار، انجیر گلجان، انجیر حمید الله، حفیظ الله کار و دیگران. پیش از آنکه دو کشور محمد یوسف در سال ۱۹۶۳ موظف به تشکیل حکومت گردد، برای تمام ده سال دوران حکومت محمد داؤد بیعت وزیر معادن و صنایع کار کرد.

وزارت معادن و صنایع یکی از وزارتخانه‌های کلیدی در حکومت محمد داؤد بود. در تحت اداره این وزارت طی پلانهای پنجساله انکشاف اقتصادی بزرگترین سرمایه‌گذارهای دولتی صورت گرفت و بیشترین قسمت امدادها و قرضه‌های اتحاد شوروی و چکوسلواکی جلب گردید. کارهای عمده تفحص نفت و گاز در شمال کشور، استخراج و انتقال گاز طبیعی، مدرنیزه کردن معادن ذغال سنگ، سروی و مطالعه معادن جامد افغانستان، ایجاد دستگاه‌های برق آبی نغلو و غوری، ساختمان کارخانجات جنگلک و فابریکات بزرگ کود کیمیای و سمنت سازی، تأسیس فابریکات متعدد صنعتی دولتی، مختلط و خصوصی از طریق این وزارتخانه انجام گرفت. البته، اداره، سرپرستی و پیشبرد اینهمه کارها نیاز به متخصصان کارآزموده داشت که بطور دوامدار در داخل و خارج کشور پرورش مییافتند.

محمد ظاهر بدخشی و من، پس از فراغت از فاکولته اقتصاد بنا به مشوره میر محمد صدیق فرهنگ که خود سمت مشاوریت دوکتور محمد یوسف را داشت، به وزارت معادن و صنایع معرفی و به کار گمارده شدیم. قبل از آنکه پیرامون سالهای کارخوش در آن وزارت به توضیح مختصر بگذرم، لازم به یاد آوری میدانم که من در سال ۱۹۶۱ از دانشکده اقتصاد دانشگاه کابل به درجه دوم فارغ گردیدم. در آن زمان معمول بود که فارغان درجات یکم، دوم و سوم را در کادر علمی دانشکده مربوط بحیث استادان آینده می پذیرفتند و من خیلها مایل بودم که باین موقف پذیرفته شوم و این حق طبیعی من نیز شمرده میشد. ولی دوکتور عبدالواحد سرائی در آن هنگام رئیس دانشکده متذکره بود و ندرتاً امکانپذیر میشد که یک تن هزاره به چنین مقاماتی دست یابد. او شاید به دستور بالاها، از پذیرش من ابا و رزید و صرف اول نمره صنف، میر محمد امین فرهنگ و همچنان با جهش از نمره دوم، سوم نمره را که انسانی شریف ولی غیر سیاسی بنام عنایت الله بود، بعنوان استادان آینده دانشکده، پذیرفت. بنابراین، من مجبور شدم که برغم علاقمندی شدید به کار علمی و تدریسی، کار اداری را اختیار نمایم.

با آن، سالهای کار من در وزارت معادن و صنایع در عین حال، سالهای آموزشی و پرورشی و گسب تجارت بود. برای چندین سال من با تیم متخصصین ملل متحد در آن وزارت در رشته منجمنت صنعتی همکاری و مشترکاً کار مینمودم.

کار در این عرصه واقعاً برای من یک مکتب بود و برای تصدیقها و مؤسسات صنعتی خیلی جالب و مفید. زیرا هدف: آشنائی، تشویق و راهنمایی صنایع عمدتاً نوپای کشور با اساسات و مقتضیات سیستم اداره صنعتی بود که برای صنایع کشور ما جدید تلقی میگردد. در آن اداره حسابات عواید و مصارف، تقو و ضرر و داراییها و بدهیهای مؤسسات صنعتی دولتی، مختلط و خصوصی مورد بررسی و کنترل سیستماتیک قرار میگرفت. برای این منظور لازم بود که مؤسسات از لحاظ پلان مالی و سیالیت پولی، از لحاظ مسائل بانکی و سرمایه گذاریهای جدید و از لحاظ تناسب سرمایه های ثابت و متغیر کنترل گردد؛ فعالیتهای، مقیاسها و معیولنهای اقتصادی مورد بررسی قرار گیرد؛ اداره کار، تقسیم و بازده کار، مسائل استخدام و مزدها ارزیابی شود؛ ظرفیتهای، مهارها و مؤثریت تولیدی مطالعه گردد؛ پرابلهای اقتصادی تولید، عوامل تولید، مسائل مربوط به معاینه قیمتتهای تمام شد، اشتهازات، عرضه و تقاضای رقابتی، بازاریابی، فروشات، استهلاکات و مسائل اساسی دیگر نظارت گردد. غالباً مؤسسات اقتصادی از راهنماییهای این اداره استقبال میکردند و مشوره ها و رهنمودهای آنرا بکار می بستند.

بنظر من بررسی مسائل مطروحه در بالا و در مجموع به خاطر ارزیابی فعالیتهای تولیدی و خدماتی مؤسسات، من بعضاً همراه با همکاران افغانی و بعضاً با متخصصین ملل متحد به ولایات کشور مسافرت مینمودم. در نتیجه این مسافرتها و مسافرتها متعددی که بطور جداگانه انجام دادم در رابطه به مجموع کشور از لحاظ جغرافیائی، تقسیمات ملکی، پیدوار طبیعی، شیوه های زندگی، خصوصیات و عفتنات مردم عملاً آشنائی وسیع حاصل کردم.

در سالهای اخیر حکومت محمد داؤد، گروه قابل توجهی از روشنفکران، فرهنگیان و همچنان کارگران فنی و متخصصین حرفه‌های گوناگون بوجود آمده و در حال رشد بود. من با شماری از نمایندگان سیاسی و آگاه این اقشار، چه شخصا و چه از طریق ببرک کارمل، محمد طاهر بدخشی و میر اکبر خیبر آشنائی حاصل کرده بودم. همچنان سالهای زیاد گذاردیم بخش صنایع کشور، امکانات و مجال شناخت و آشنائی با خصوصیات و روحیات کارگران را برای من میسر ساخت. این سالها در واقع سالهای تدارک برای مبارزه آگاهانه و متشکل بود.

(فصل اول)

امکانات برای تشکیل حزب سیاسی

از آغاز نیمه دوم قرن بیستم میلادی تغییرات مهمی در ساختار اجتماعی جامعه محتوی افغانستان پدیدار گردید. اقدامات در راستای رشد اقتصاد و سپس اصلاحات اقتصادی با تطبیق پلانهای پنجساله در دوران حکومت‌های محمد داؤد و دوکتور محمد یوسف، مناسبات تولید را در کشور دچار دگرگونی ساخت. اگرچه تدابیر اتخاذ شده از جانب محافل حاکمه در سمت رشد مناسبات سرمایه داری در کشور میر میگرد، ولی محدودیت آن در چهارچوب اقتصاد رهبری شده بیشتر معجربه رشد سرمایه داری دولتی گردید. احداث پروژه‌های ساختمانی و سرمایه گذاریهای وسیع دولتی با استفاده از منابع داخلی و خارجی در عرصه‌های تولید صنعتی و زراعتی موجب شد تا طبقه کارگر افغانستان از لحاظ کمیت رشد نماید. بر طبق ارقام دست داشته در سال ۱۹۶۳ در پروژه‌های عمده ساختمانی، پنجاه هزار تن از کارگران دارای تخصص اشتغال داشتند و مجموع کارگران صنعتی، ساختمانی و ترانسپورتی به ۱۸۰ هزار تن بالغ میگردد.

افزایش کمی طبقه کارگر، مسایل جدید اجتماعی را بخاطر تنظیم مناسبات میان کارگران و صاحبان کار، رسیدگی به مسایل دستمزدها و حقوق کارگران و تأمین کاربرای کارگران را به میان آورد. در عین زمان رجوع دهقانان و مزدوران مازاد زراعتی به شهرها و پایان یافتن کار ساختمانی پروژه‌های بزرگ و عدم جاگزینی آنها با پروژه‌های جدید، پائین آمدن سطح دستمزدها و بیکاریهای کتلوی وضع اقتصادی طبقه کارگر را وخیم میساخت.

در پایان حکومت شاه محمود و سالهای حکومت محمد داؤد عهده‌ی بی‌بقایای آزادیخواهان نهضت دوره هفتم شورای ملی، معروف به مشروطه سوم، در اثر اعمال فشار و اختناق سیاسی در زندان و خارج آن مضمحل شدند و درگذشتند. عده‌ی دیگری از شرکت کنندگان و هواخواهان این نهضت در اثر کبر سن و سختیهای روزگار عملاً امکانات اشتراک فعال در مبارزه سیاسی را از دست دادند. معیناً، عده‌ی در مخالفت با سیاستهای استبدادی به مبارزات متفردانه و خاموشانه ادامه دادند ولی در هر حال ایله هاه اندیشه هاه آرمانها و اهداف دموکراتیک آزادیخواهانه و مشروطه خواهانه نهضت دموکراتیک در آلمان و قلوب جوانان مبارز و روشن اندیش وسیعاً رخنه وریشه کرده بود.

محمد داؤد طی ده سال حکومت خویش در برابر هر گونه سلطه‌ی سیاسی و حتی اجتماعی و فرهنگی و در برابر هر گونه عمل مبارزه طلبانه سیاسی، بسختی حساسیت نشان میداد. برای روشن ساختن بهتر موضوع، در اینجا یک نکته باریک قابل تذکار است: یکی از خصوصیات بارز دوران حکومت محمد داؤد، علم اعتناء شخص او به تشکل فکری و ذهنی جوانان و روشنفکران، ولی حساسیت وی در برابر تشکل سازمانی بود. او شخصاً خود را مرکز و مرجع سیاست و قانونیت مینداشت. او سیاستهای تبعیضی ملی و قومی را اعمال میکرد، به توده های مردم و نقش سازنده ایشان در جامعه معتقد نبود و به این امر احترام نمیکشید. با آن، محمد داؤد بعنوان رهبر دولتی که جانبدار جلدی ترقی و پیشرفت اقتصادی و اجتماعی افغانستان بود، شناخته میشود. وی در طول دوران ده سال کار خویش بعنوان صدراعظم افغانستان در راستای ایجاد زیربنای توسعه اقتصادی کشور و ایجاد پایه های آموزش فنی، فرهنگ و بهداشت پیگیرانه کار نمود و جایگاه افغانستان را بمثابة یک کشور غیر منسلک با اتحاد سیاست بیطرفی فعال در عرصه بین المللی ارتقا بخشید.

ولی، برغم خواست و اراده وی که طرفدار دموکراسی، تشکل و مبارزه سیاسی نبود، در اثر تحولات اجتماعی و اقتصادی در کشور، بگونه روزافزون

صفوف روشنفکران فشرده تر، تعداد زحمتکشان فروتر و در مجموع سطح آگاهی توده های مردم بیشتر میگردد.

در نتیجه تطبیق پلانهای رشد اقتصادی و اجتماعی که از جهات مثبت سیاستهای حکومت محمد داؤد شمرده میشود، نسل جدیدی از روشنفکران پا بر سر وجود نهاد و در زندگی مادی و اجتماعی مردم تغییرات قابل ملاحظه یی پدید آمد. یکی از جهات دیگر مثبت دوران حکومت وی توجه نسبی به مسأله آموزش و پرورش جوانان بود. همچنان برای نخستین بار پس از نهضت امانی مسأله حقوق زنان مطرح گردید و به سیاست اجبار پوشیدن حجاب بوسیله زنان پایان بخشیده شد. این امر موجب گردید که شماری از زنان روشنفکر و تحصیلکرده بطور فعال در امور اجتماعی و فرهنگی کشور سهم بگیرند.

در سالهای ۱۹۵۰ مؤسسات آموزش عالی افغانستان در چهارچوب یگانه دانشگاه کشور (پوهنتون کابل) و بخصوصی دانشکده های حقوق و علوم سیاسی و اقتصاد به مرکز تجمع جوانان و روشنفکران مبدل شده بود. در ستهای اخیر این دهه و سالهای نخستین دهه ۶۰ میاحضات داغ اندیشه یی و سیاسی در میان محصلان و استادان، انجام میگرفت. آثار و کتب اجتماعی و سیاسی از هر قماش و هر مکتب سیاسی در میان جوانان دست بدست میگردد و مورد مطالعه قرار میگرفت. آثار مشخص مارکسیستی بجز چند جزوه کوچک ترجمه و چاپ ایران و از نشرات حزب توده ایران هنوز در افغانستان وارد نگردیده و نا شناخته بود، ولی به زبانهای انگلیسی و فرانسوی وجود داشت که بنابر ندانستن وسیع این زبانها مورد استفاده اندک قرار میگرفتند. آثار تحقیقی، فلسفی، تاریخی و داستانهای سیاسی و رادیکال که به زبان فارسی متعلق به مکاتب گوناگون فکری، از ایران وارد میگردد، علاقمندان و خوانندگان فراوان داشت که در اینباره در پیشگفتار این بخش، تذکرات مختصر بعمل آمده است.

سیاسی شدن حلقات مطالعه:

در همین سالها، حلقات مطالعه که در میان گروه‌هایی از جوانان ایجاد گردیده بود بیش از پیش خصصت سیاسی کسب میکرد. علاقمندی به مباحثات سیاسی و تبادل آثار و کتب سیاسی از محیط مؤسسات تعلیمی و تحصیلی مندرجاً به خانه‌ها نیز راه یافت. اکنون دیگر بازدیدها و بحثها در محیط‌های مطمئن‌تر و بیشتر با همفکران انجام میگرفت. به ابتکار شماری از جوانان، آثار سیاسی دستنویس میگردد یا برای توریید و پخش آنها کارهایی سازماندهی میشد. برای تشویق و جلب علاقمندان مطالعه و ترغیب آنان به مباحثات سیاسی فعالیتهای معینی صورت میگرفت. جوانان علاقمندی روزافزون به دیدار با مبارزان و شخصیتهای سیاسی و استماع نظریات ایشان، ابراز میداشتند.

در عرصه ایجاد حلقات مطالعه و گرایشها برای گسترش آنها عمدتاً ببرک کارمل به فعالیتهای مبتکرانه‌ی میپرداخت. او شناخت و مناسبات و سیمي با روشنفکران و پیوند های دیرین با مبارزان و آزادیخواهان داشت. در حلقاتی که عمدتاً به ابتکار ببرک کارمل بوجود آمده بودند، علاوه بر تبادل آثار سیاسی و مباحثه پیرامون محتویات آنها، بحثهای جدی درباره اوضاع سیاسی و اجتماعی کشور انجام میگرفت. ولی، از هرگونه تذکر مشخصی درباره تشکیلات سیاسی احتراز بعمل میآمد. من نیز شامل یکی از این حلقات بودم و ببرک کارمل نیز در آن شرکت میکرد، ولی او هرگز اظهار نمیداشت که حلقه مربوطه را وی ایجاد کرده، اداره و سرپرستی مینماید. در آغاز من میدانستم که حلقات مشابه دیگری نیز وجود دارد. ولی پس از چندی از وجود آنها اطلاع یافتم و بعضاً در حلقات دیگر نیز شرکت میکردم.

ببرک کارمل در چندین حلقه مطالعاتی بطور متناوب شرکت میورزید. او دربرخوردها و صحبتهای خیلی با احتیاط و متواضع بود، ولی عملاً نظریات سیاسی وی به جانبداری جدی از دموکراسی که خیلی گیرا و مجاب‌کننده بود، سر تا پای مباحثات جلسات را احتوا میکرد. او بمثابة پلی میان بقایای مبارزان آزادیخواه گذشته و جوانان و روشنفکران تازه پیا خاسته، بنابر شناختهایش

از هر دو جانب، سن و استعداد سیاسی خویش، نقش ایفاء مینمود. وی زمینه‌های باز دیده‌ها و صحبت‌های متداول را با شخصیتهای سیاسی دوره هفتم شورای ملی برای بسیاری از جوانان بوجود آورده بود که عمدتاً عبارت بودند از: شخصیتهای خانواده دوکتور عبدالرحمن محمودی و شخصیتهای دیگر حزب خلق، میر غلام محمد غبار شخصیت برجسته سیاسی ومؤرخ کشور، میر محمد صدیق فرهنگ شخصیت بارز و نویسنده سیاسی، فتح محمد میرزاد معروف به فرقه مشر و براتعلی تاج و سایر رهبران سیاسی هزاره‌ها و دیگر شخصیتهای حزب وطن، رهبران حزب ویش زلمیان و از جمله نور محمد تره کی، عبدالرؤف پینوا و بقایای اتحادیه محصلان دوره هفتم که همقطاران وی بودند و شخصیتهای مستقل و منفرد مانند میر اکبر خیبر و دیگران.

در چنین دیدارها با شخصیتهای سیاسی تجارب قبلی مبارزات آزادیخواهانه و مشروطه طلبانه مورد بحث و بررسیهای معین قرار میگرفت و با استفاده از آن تجارب در آینده سیاسی کشور مشوره‌های مفیدی ارائه میگردد. باینسان، سیاستهای اجتماعی و اقتصادی بالنسبه مثبت سالهای ۱۹۵۰، جمع گذشت زمان و تأثیر تحولات عمیق سیاسی در عرصه جهانی، در آخرین سالهای حکومت محمد داؤد، موجب پرورش فکری و پیدایش اندیشه‌هایی در جهت تشکل سیاسی در میان مبارزان و جوانان روشنفکر کشور گردید.

اعلام دموکراسی بوسیله حکومت دوکتور محمد یوسف زمینه‌های مساعدی را برای تبارز این اندیشه‌ها در عمل، پدید آورد. چنانکه ایده‌ها و هسته‌های فکری برای تشکل نخستین سازمان سیاسی طراز جدید که بعداً بنام حزب دموکراتیک خلق افغانستان مسمی شد، در سالهای اخیر حکومت محمد داؤد بوجود آمد و با اعلام دموکراسی در عمل تبارز یافت.

(فصل دوم)

عوامل سقوط حکومت محمد داؤد و ضرورت اعلام دموکراسی

در ماه مارچ ۱۹۶۳ تغییر مهم و بیسابقه‌ای در شیوه اداره حکومت در افغانستان بوجود آمد. محمد داؤد، پسر عموی شاه، خلاف انتظار پس از ده سال حکومت، استعفاي خویش را از مقام صدارت افغانستان اعلام کرد.

با اینقرار، سرانجام پادشاه تصمیم گرفت که صرف نظر از دردهای آن، از ارتباطات خانوادگی در کار حکومت صرف نظر نماید و خود شخصاً در اداره امور کشور فعال گردد. از جمله، وی در سال ۱۹۶۲ به مسافرتی طولانی در داخل کشور بمنظور ایجاد روابط مستقیم با رهبران قومی و قبیله‌ای پرداخت و پس از آن، از محمد داؤد خواست که استعفاء بدهد.

دلایل زیادی میتواند برای آن تغییر غیرمترقبه وجود داشته باشد و عمده ترین آنها از این قرار اند: نخست اینکه: شیوه حکومت ده ساله استبدادی محمد داؤد، به رغم بهبود نسبی در زندگی مردم ناشی از اقدامات اقتصادی وی، نارضایتی شدید اهالی و بخصوص اقشار روشنفکری جامعه را بسیار آورده بود. دوم اینکه: اوضاع در جهان بطور قابل ملاحظه‌ای تغییر نموده و خواسته‌های محافل روشنفکری کشور برای تحول در جهت دموکراسی یکبار دیگر بالا گرفته بود. سوم اینکه: در شرایط نوین، حکومت کردن به شیوه کهن برای ادامه نظام سلطنتی مفید شمرده نمیشد. چهارم اینکه: شکل دیگری از حکومت کردن یکبار دیگر متناوباً مورد آزمایش قرار میگرفت. پنجم اینکه: سیاستهای محمد داؤد در رابطه به مسأله پشتونستان که از لحاظ اقتصادی کمرشکن شده بود و دوبار افغانستان را در لبه پرتگاه جنگ با پاکستان قرار داد، اشکالاتی را در سیاست

خارجی کشور بخصوص با کشور همسایه و حامیان غربی آن بوجود آورده بود. ششم و مهمتر از همه اینکه: سرانجام محمدظاهرشاه خواست تا خود در اداره دولت نقش مستقیم ایفاء نماید.

اعلام استعفای محمد داؤد:

با این اقدام، شاید دوهدف مطمح نظر بود. یکی اینکه: مسئولیتهای سنگین و سهمگین گذشته به حکومتهای گذشته خاندانی واگذار شود و پادشاه خود پس از آن در سطح قانون اساسی غیر مسئول اعلام گردد. دو، دیگر اینکه: از نارضایتی شدید مردم، ناشی از ناهنجاریهای حکومتهای خانوادگی کاسته شود و عمر سلطنت طولانی گردد.

بدینقرار، تغییر حکومت در اینبار جاگزینی ساده و براساس نوبت در میان خانواده، مانند دفعات پیشین نبود، بلکه این سؤال با ضرورت تحول و یکپاردهی دیگر با آزمایش دموکراسی در کشور توأم گردید. از قرار معلوم شاید محمدظاهرشاه شخصاً ضرورت چنین تغییری را برای محمد داؤد نیز قبلاً حوالی ساخته باشد. زیرا محمد داؤد، طرح یک قانون اساسی را به پادشاه ارائه نمود که حاوی پیشنهادات چندی در جهت پذیرش دموکراسی محدود در کشور بود. ولی دموکراسی سیاسی از یکسو با طبیعت محمد داؤد در عمل مطابقت نداشت و از سوی دیگر پیشنهادات متذکره که از لحاظ محتوی خویش فاقد اصول قبولشده دموکراتیک بود، ناقص و غیر عملی شمرده میشد. افزون بر آن، محمد داؤد بحیث رهبر یگانه حزب سیاسی پیشنهادی خویش، ادامه حکومت خود را برای تحقق پیشنهادات، مشروط میساخت. پیشنهادات مشخص محمد داؤد طی پیامی از جانب وی یکروز پس از استعفایش به تاریخ ۱۱ مارچ ۱۹۶۳ اعلام گردید. محمد داؤد از تعدیل قانون اساسی و از دموکراسی واقعی و باثبات و از تقسیم قدرت میان قوای سه گانه دولت در پیام خویش سخن گفته بود.

خبر استعفای محمد داؤد در میان مردم نخست با تعجب و سپس با خوشحالی مواجه شد. بسیاری از مردم به کوچه ها و جاده ها ریختند و فضای نیمه

جشنی در شهر حکمفرما گردید. سؤالات زیادی در اذهان مردم خطور میکرد و بازار شایعات گرم بود. بعضیها میپرسیدند که مبادا در عقب پرده دستهای دیگری، دستهای غربی‌ها در کار باشد!

معهدا، اقشار مختلف مردم از این تغییر باخوressندی استقبال کردند. جوانان و روشنفکران امیدوار شدند که سرانجام فضای مساعد تری برای تنفس سیاسی در کشور فراهم خواهد شد و بخاطر دفاع از حقوق پایمال شده مردم امکانات برای مبارزه متشکل دموکراتیک بوجود خواهد آمد. حتی نمایندگان ارتجاع سیاسی که در دوران حکومت محمد داؤد تحت فشارهای معینی قرار داشتند، از این تغییر برای انجام فعالیتهای آزاد علاقمند شدند. تاجران و بازاریان از اینکه راه ترانزیتی باردیگر از طریق پاکستان باز گردیده و مناسبات بازرگانی از سر گرفته خواهد شد، اظهار خوشی مینمودند. اگرچه تبادل اموال میان افغانستان و پاکستان در طول مدتیکه سرحدات بسته بود، بطور قاچاق انجام میگرفت ولی منفعت اساسی را نه تاجران بلکه قاچاقچیان سرحدی بدست میآوردند. کوچیها نیز ابراز خوressندی مینمودند که پس از آن خواهند توانست آزادانه به پاکستان و از آنجا به افغانستان رفت و آمد نمایند و به داد و ستد و معاملات دیرینه خویش بپردازند.

(فصل سوم)

حکومت دوکتور محمد یوسف و اعلام طرح قانون اساسی جدید

محمد ظاهر، پادشاه افغانستان در ماه مارچ ۱۹۶۳ دوکتور محمد یوسف را موظف به تشکیل حکومت ساخت. دوکتور محمد یوسف که از یک خانواده متوسط الحال تاجیک کابل برخاسته و در آلمان غرب تحصیلات خویش را در رشته فزیک به پایان رسانیده بود، در تمام دوران حکومت محمد داؤد به سمت وزیر معادن و صنایع کار میکرد. وی اصلاً یک روشنفکر بدون سابقه مبارزه سیاسی و در واقع یک تکنوکرات بود، ولی بخاطر اعاده دموکراسی محدود در کشور با محمد ظاهر شاه اظهار آمادگی و عملاً همکاری نمود.

دوکتور محمد یوسف وزارت معادن و صنایع کشور را طی ده سال به یکی از وزارتهای موفق مبدل ساخته بود که در حیات اقتصادی افغانستان نقش بزرگی ایفاء نمود. دوکتور محمد یوسف به تجربه خود اهمیت و مفیدیت کمکهای اقتصادی اتحاد شوروی را درک نموده و نسبت به ادامه آنها خوشبین بود. یکی از دلایلی که وی مورد اعتماد پادشاه قرار گرفت شاید مؤثریت این عامل نیز بوده است. چنانکه حکومت جدید نیز به همان روحیه و مقیاسهای قبلی همکاریهای متقابل را با آن کشور ادامه داد. همچنان وی فضای همکاری و تفاهم را میان متخصصین افغانی و مشاورین و متخصصین شوروی که شمار قابل ملاحظه‌ای ایشان در آن وزارت کار میکردند، ایجاد نموده بود.

دوکتور محمد یوسف به تاریخ ۱۳ مارچ ۱۹۶۳ اعضای چهارده گانه کابینه خویش را اعلام نمود. وزرای وی عمدتاً متشکل از تکنوکراتها و بوروکراتهای سابق و مورد اعتماد پادشاه بودند. معهذاً از نخستین روزهای

تشکیل حکومت، گرایشها برای تطبیق دموکراسی محدود و رعایت آزادی‌های شخصی در کشور، در میان اعضای حکومت متدرجا نیرومیکرفت و در میان روشنفکران و آزادیخواهان امید برای بوجود آمدن فضا و روحیه دموکراتیک در کشور، تقویت میگردد.

در نخستین ماه‌های حکومت جدید، شور و شوق فراوانی برای بوجود آوردن برخی نوآوریها و ابتکارات در میان اعضای کابینه مشاهده می‌رسید. کمیسیونها، کمیته‌ها و هیأت‌های گوناگون برای بحث و تصمیم‌گیری روی این یا آن مسأله بوجود می‌آمد.

وزراء و کارمندان بالار تبه در اینجا و آنجا سخنرانی میکردند و درباره سودمندیهای نظام دموکراسی تبلیغ مینمودند. ایشان بطور نوبتی به ولایات کشور مسافرت مینمودند و مسایل گوناگون و بویژه ضرورت تحولات سیاسی را در جهت تطبیق دموکراسی در کشور، بامردم در میان میگذاشتند. حکومت تصمیم گرفت که هیأت‌های متشکل از کارمندان بالار تبه دولتی و متخصصین بگونه دسته جمعی به مناطق مختلف افغانستان مسافرت نمایند و از نزدیک بامردم در تماس شوند تا از نظریات و خواسته‌های ایشان آگاهی حاصل گردد. نخستین بازدید باین سلسله از سمت جنوبی، یعنی ولایات لوگر، پکتیا، پکتیکا و لوی ولسوالی خوست صورت گرفت. سپس هیأت از مناطق مختلف هزارستان بازدید بعمل آورد. بازدید از ولایت بدخشان از لحاظ کوهستانی بودن آن، در ردیف سوم قرار داشت و بهمین سلسله نوبت به مناطق و ولایات دیگر می‌رسید. ولی پس از انجام دومسافرت اولی، از ادامه مسافرت‌های دسته جمعی صرف نظر بعمل آمد. دلیل برای قطع آن شاید مرگ ناپهنگام وزیر پلان، عبدالحی عزیز بوده است که او مبتکر این نظریه بود یا شاید درک این مطلب که ارائه پاسخ مقتضی به خواسته‌های مردم از جانب حکومت دشوار تلقی میگردد. در آن دومسافرت بر آوازه، من نیز بحیث نماینده بخش صنایع کشور، جزء هیأت بودم.

یادی از مسافرتها

به ولایات جنوبی و به هزارستان:

هیأت بزرگی در حدود یکصد تن، متشکل از شماری متخصصین داخلی و خارجی، کارمندان بالارته دولتی بشمول چند تن از وزراء و معینان وزارتخانه‌ها در تحت ریاست عبدالحی عزیز، وزیر پلان در تابستان سال ۱۹۶۳ عازم ولایات جنوبی کشور گردید. کاروان طولانی موترهای معروف به جیب روسی و لندروور انگلیسی حامل اعضای هیأت و درپیش آنها موترهای زیل روسی حامل خیمه‌ها، بسترهای سفری و وسایل آشپزخانه متعلق به وزارت دربار شاهی بسوی جنوب در حرکت افتاد. نخستین اقامت هیأت در محمدآغه و پل علم در ولایت لوگر و سپس از گردیز، جاجی، زدران، منگل، جاجی میدان و خوست بازدید بعمل آمد. هیأت در بازگشت راه دیگری را در پیش گرفت که از یعقوبی، صبری، اورگون، زرمت، شرن مرکز ولایت پکتیکا میگذشت و از طریق غزنی به کابل میانجامید.

هیأت متذکره در هر جا که أطراق میکرد، مورد استقبال هزاران تن از اهالی قرار میگرفت. وزراء و برخی از رؤسا برای مردم سخنرانی میکردند و دموکراسی را به ایشان نوید میدادند و معرفی مینمودند و متخصصین به مصاحبه‌ها و جمع آوری معلومات از مردم میپرداختند. مردم حیرت زده و بی باور بسوی سخنرانان میدیدند و بعضیها سوالاتی بعمل میآوردند. باری یکن از موسپیدان در برابر سخنان تند انتقادی عبدالحی عزیز در ارتباط به برخوردهای مستبدانه نائب الحکومه‌ها، والیها و حکام، باخوړسندی اظهار داشت که آیا واقعا پس از این چنین اشخاص مورد بازخواست قرار خواهند گرفت؟ قبل از آنکه وی جواب بدهد، فیض محمد والی پکتیا که روبروی مستمعین ایستاده بود، انگشت به اشاره تهدید بسوی وی بلند کرد و به زبان پشتو گفت: «گمشو! دهانت را تا گوشهایت باز کرده ای! باز من به تو میفهمانم!»

فیض محمد والی که اختیارات زیادی کسب نموده بود، در طول مسافرت با هیأت همراه بود و از کارنامه‌های خویش زیاد سخن میگفت. او اظهار میداشت که از قطع کامل جنگلات پکتیا جلوگیری بعمل آورده است، کشت بادنجان رومی و سبزیجات دیگر را برای نخستین بار در پکتیا رواج داده است و کارهای مفید دیگری. هرگاه مردم از وی شکایت مینمایند، برای آنست که او به رغم مخالفت سران قبایل، در ولایت پکتیا مکتب و سرک احداث نموده است. در هر حال، او از مجموع هیأت خیلی خوب پذیرائی کرد و مهمانیهای بزرگ برپا نمود و میله‌های شاهانه در خواشی جنگلات زیبای شهیدان جاجی و مندھیر و درسته کندو ترتیب کرد.

مسافرت دومی در ماه‌های تابستان سال ۱۹۶۳، در هزارستان انجام گرفت. ترکیب هیأت اندکی کم و بیش بسان هیأت اولی بود. ترتیبات مسافرت، مانند مرتبه اولی، در سطح بالائی پیشینی شده بود. در زمره هیأت متذکره محمد ناصر کشاورز و وزیر زراعت، تعداد کشیری از کارمندان عالی‌رتبه دولتی اعم از معینان و رؤسای وزارتخانه‌های متعدد، شمار زیادی از متخصصین و کارمندان ملل متحد و متخصصین خارجی که در افغانستان کار میکردند، شامل بود.

در مرحله اول، هیأت از سرخ و بارسا و لولنج مرکز آن، دره ترکمن، شیخ علی و غوربند بازدید بعمل آورد. در مرحله دوم هیأت متذکره عازم بخشهای مرکزی هزارستان گردید و آغاز از میدان به تکانه و سیاه خاک، دایمیرداد، حصه اول بهسود، حصه دوم بهسود، دایزنکی، یکاولنگ، بامیان، شهرستان، گیزاب، بخشهایی از ارزگان، دایکندی، لعل و سرچنگل مسافرت کرد. مرحله سوم که شامل مناطقی چون: جاغوری، جغتو، نساور، اجرستان و مالستان میگردید بنابر وفات عبدالحی عزیز نادیده باقی ماند.

من خود شخصاً شاهد بودم که از همان نخستین لحظات ورود هیأت به سرزمینهای هزاره‌ها، از تکانه و سیاه خاک تا پنجاب مرکز دایزنکی، هزاران قطعه عریضه از جانب مردم به رئیس هیأت، عبدالحی عزیز، و وزیر پلان حکومت دوکتور محمد یوسف ارائه گردید. در این عریضه از مظالم حکام، مأموران

مالیاتی، قضات، تحصیلداران، محتسبان، عساکر دولتی و بخصوص از زورگوئیهای کوچی ها در موارد مشخص و مشهود شکایت شده بود. رئیس هیأت از اینوضع چنان گیج شد که نشاط مسافرت وصحبتهای شیرین درباره دموکراسی را از دست داد. پس از آن، او خیلی به صراحت در رابطه به فساد اداری، بیدادگریهای حکام و کارمندان دولت موظف در هزارستان در سخنرانیهای خود اشاره میکرد. او میگفت که مشت نمونه خروار، وضع در مجموع هزاره جات به شهادت اینجا معلوم است. او هنگام ورود به مرکز دایزنگی حاکم کلان را موظف ساخت که شماری از مسئولین دولتی را در دایمیرداد و بهسود از کار میکدوش نماید. ولی طرفه اینکه: هنگام بازگشت هیأت از دایکندی به دایزنگی او دریافت که جناب خود حاکم کلان قبلاً از اهالی منطقه، پولهای گدافی بنام مصارف هیأت جمع آوری کرده و بچیپ زده بود. این امر وزیر پلان را خیلی بر آشفته ساخت و بخصوص اینکه چنین عملی به حیثیت هیأت عالیرتبه دولتی برخورد کرده بود، درحالیکه مصارف ایشان به حساب دولتی انجام میگردد. اگرچه حاکم متذکره فوراً برکنار ساخته شد. ولی، جراحات هزاره ها ناشی از استبداد دیرین و اختناق خونین خیلی عمیقتر از آن بود که بتوان آنها را با مرحم گذاری سطحی التیام بخشید. درهرحال این یک گام بود با وصف اینکه درعمل کدام اقدام قابل توجه در جهت تغییر سیاست درقبال هزاره ها برداشته نشد. ولی دست کم، احساسات برانگیخته گردید و حرف مردم ناشنیده نماند.

در حالیکه، قبل برآن محمد داؤد صدراعظم در سالهای ۱۹۵۰، در رأس یک هیأت هنگام مسافرت به هزارستان، در حصه اول بهسود راه خود را قطع کرد و به کابل بازگشت. توضیح ازاینقرارکه: هزاره ها از ظلم حکام وخصوص پایمال شدن کشت ووزراعت ایشان بوسیله گله ها ورمه های کوچیها عرایضی تقدیم کردند. میگویند که محمد داؤد از این امر برآشفته شده و گفته بود که: "کوچیها حق دارند، این سرزمین مربوط به آنهاست!"

عبدالحی عزیز که شخصی با احساس و از مبارزین سابق دوره هفتم شورای ملی بود، پس از مسافرت مفصل و طولانی در هزارستان که شرح آن در بالا گذشت و مشاهده آنهمه وضع ناهنجار، از لحاظ شخصی خیلی متأثر گردید. میگویند یکی از علل مرگ نا بهنگام وی در اثر سکته قلبی اندکی پس از بازگشت از این مسافرت شاید همین تأثر بوده باشد.

من نیز بحیث نماینده بخش صنایع و یکتن از نمایندگان ملیت هزاره جزء این هیأت بودم و در هر دو مرحله به هزارستان مسافرت کردم. من در آن زمان در وزارت معادن و صنایع کار میکردم و دوکتور محمد یوسف صدراعظم سرپرستی آن وزارت را نیز بر عهده داشت. همچنان برات علی تاج، فرقه مشرفی محمد، دوکتور عبدالواحد سرابی و غلام علی معین معادن نیز بحیث نمایندگان ملیت هزاره و تشیع جزء اعضای هیأت بودند.

ولی متأسفانه برات علی تاج که یکتن از بزرگان و رهبران هزاره و یکتن از بنیادگذاران حزب وطن، مبارز، دموکرات و آزادیخواه معروف بود در نیمه راه مسافرت، در بهسود داعی اجل را لبیک گفت. براتعلی تاج به تازگیها از زندان پرمشقت و طولانی رها گردیده و بیمار بود. این یک نمونه دیگر تبعیض آشکار در برابر هزاره ها و تشیع بود که شخصیت‌های سیاسی ایشان درحالیکه به عین "اتهام" با دیگران زندانی میشدند، ولی چند مرتبه بیشتر از میعاد زندانی بودن دیگران در زندان باقی میماندند.

اعلام خط مشی حکومت:

دوکتور محمد یوسف خط مشی حکومت خویش را بتاريخ ۱۶ مارچ ۱۹۶۳ اعلام. در اعلامیه حکومت جدید، اصول اساسی فورمولبندی شده قبلی دوران حکومت محمد داؤد بخصوص در رابطه به سیاست خارجی و سیاستهای اقتصادی، مورد تأیید قرار گرفت. در خط مشی حکومت دوکتور محمد یوسف آمده بود که سیاست اقتصادی کشور بر پایه اقتصاد رهبری شده و پلانیهای

انکشاف اقتصادی ادامه خواهد یافت و در عین زمان تشبثات خصوصی و سرمایه‌گذاریه‌های خارجی تشویق و حمایت خواهد شد. در سیاست خارجی حکومت در ارتباط به سیاست بیطرفی و عدم انسلاک تأکیدات جدی بعمل آمده و پشتیبانی از مسأله پشتونستان تأیید شده بود. ولی همه میدانستند که حکومت جدید نمیتواند در عمل مانند گذشته در رابطه به مسأله پشتونستان متعهد باقی بماند و یا این مسأله منجر به وخامت مجدد روابط با پاکستان گردد.

در خط مشی، آنچه تعهدات جدید و جالب بود اینکه: قانون اساسی کشور تجدید گردیده، قوای ثلاثه دولت اعم از اجرائیه، تقنینیه و قضائیه از هم مجزا خواهند شد و به جدائی حکومت از سلطنت در چهارچوب قانون اساسی رسیت داده خواهد شد تا اینکه هریک از این قوا بدون مداخله در امور همدیگر وظایف محوله را انجام بدهند و همچنان باید مسئولیت‌های هریک به صراحت تعیین گردد. خط مشی از جنبش ارتقائی و تسریع رشد کشور در جهت تقویت سیستم دموکراتیک سخن میگفت، ولی عملاً دموکراسی دچار لنگشهایی شد و بنا بر عوامل چندی محدود و آسیب پذیر باقی ماند.

کمیته هفت عضوی تسوید قانون اساسی به تاریخ ۲۸ مارچ از جانب صدراعظم تعیین گردید و پس از تسوید بخاطر بررسی مزید به یک کمیسیون مشورتی بیست و هشت عضوی محول شد. لویه جرگه از تاریخ ۹ سپتمبر ۱۹۶۴ دایر گردید و در جلسات بحث برانگیز و جنجالی آن، قانون اساسی مورد تصویب قرار گرفت و به تاریخ اول اکتوبر ۱۹۶۴ از جانب پادشاه توشیح شد.

دوران یکسال میان اعلام قانون اساسی جدید و افتتاح پارلمان (شورا) در ۱۳ اکتوبر ۱۹۶۵ دوران انتقال یاد گردید و دوکتور محمد یوسف از جانب پادشاه بار دیگر مؤظف به تشکیل حکومت دوران انتقالی شد.

ماهیت و محتوی قانون اساسی:

سعی بعمل آمده بود تا در قانون اساسی جدید افغانستان اصول دموکراتیک معاصر در جامعه غنعنوی با خصوصیات محافظه کارانه آن، وفق

داده شود و البته این کار دشواری بود. در قانون متذکره ارزشهای دموکراتیک عام تا حدودی درج و ثبت گردید، ولی خلاهای زیادی از لحاظ اصول دموکراتیک و مشروطیت در آن باقی ماند. از جمله میتوان از موقوف کردن تشکیل احزاب سیاسی و برخی از آزادیهای دموکراتیک و فعالیتهای سیاسی دیگر به قوانین جداگانه، یادآوری کرد. همچنان عدم رعایت تقسیم دقیق میان صلاحیتهای شاه و پارلمان موجب آن گردید که نه پارلمان به یک نیروی واقعی مبدل گردد و نه اینکه سیستم سیاسی کشور واقعا به پادشاهی مشروطه با تمام خصوصیات آن تغییر نماید.

این نواقص قانون اساسی و جمع این حقیقت که بسیاری از ارزشهای آن در عمل از جانب حکومتها نقض گردید، دموکراسی اعلام شده را خصلت محدود بخشید. چنانکه، احزاب سیاسی برای فعالیتهای سیاسی بر اساس قانون اساسی در تئوری اجازه تشکیل یافتند، ولی قانون احزاب تا پایان توشیح نگردید.

با آن، قانون اساسی جدید اعضای خانواده سلطنتی را از مداخله در امور دولتی ممنوع میساخت. با وصف اینکه در این مورد شاید یک عامل ذهنی نیز نقش داشته است و هدف آن محمد داؤد بوده است، ولی در هر حال گامی به پیش سوی دموکراسی و مشروطیت شمرده میشد. بطور کلی تصویب و اعلام قانون اساسی یک اقدام بزرگ و با اهمیت بود و تا حدود معینی خواستههای آزادیخواهان و مبارزان مشروطه خواه را برای آزادی فعالیتهای سیاسی و جدائی نسبی حکومت و سلطنت که جانهای شیرین خویش را در این راه قربان کرده بودند، برآورده میساخت.

(فصل چهارم)

اقدامات سیاسی و اقتصادی حکومت دوکتور محمد یوسف

از اقدامات قابل توجه و یکی از مؤلفیه‌های حکومت دوکتور محمد یوسف عادی ساختن نسبی مناسبات با پاکستان بود. به تاریخ ۷ جولای ۱۹۶۳ اعلام شد که در نتیجه مذاکرات هیأت‌های افغانستان و پاکستان در تهران، مناسبات دیپلماتیک، قونلی و تجارتی میان دو کشور از سر گرفته خواهد شد.

حکومت دوکتور محمد یوسف از نخستین روزهای آغاز بکار، به یکسلسله اقدامات اقتصادی و عقد موافقتنامه‌های جدید همکاری با اتحاد شوروی و ایالات متحده امریکا بالنسبه در یک توازن، بخصوص در ساحه ساختمانی و سرکسازی، دست زد. حکومت به زودی، اصلاحات در نرخهای اسعاری را اعلام کرد و کمک مالی صندوق وجهی بین المللی را دریافت نمود. این اقدامات اولیه در جهت معتقد ساختن روشنفکران مبنی بر اینکه حکومت توانائی انجام کار را دارد، تاحدودی کمک نمود.

حکومت دوکتور محمد یوسف به تطبیق پلان پنجساله دوم، که هنگام آغاز بکار در سال دوم آن قرار داشت، به تطبیق اقتصاد مختلط و رهبری شده و توسعه بخش خصوصی اقتصاد، همانگونه که متعهد شده بود، ادامه داد. در دوران این حکومت کار یکتعداد پروژه‌های مهم زیربنائی چون: جاده میان کابل و پلخمیری و تونل سالنگ، پروژه آبیاری ننگرهار، فابریکه خانه سازی کابل، میدانهای هوائی مزارشریف و قندز و برخی پروژه‌های مهم دیگر بکمک مالی و فنی اتحاد شوروی به پایه تکمیل رسید. همچنان بکمک آنکشور کار پروژه‌های بزرگی چون: تمدید بایب لایتهای گاز شیرغان - مزارشریف و شیرغان -

کلفت، جاده های پلخمری - حیرتان، مزار شریف - شبرغان و هرات - اسلام قلعه و یکمرداد پروژه های متوسط آغاز گردید.

حکومت اگرچه به جلب سرمایه گذاریهای بزرگ داخلی و خارجی در عرصه رشد صنعتی کشور به موفقیت قابل توجهی دست نیافت، ولی شماری از متشبثین داخلی برای ایجاد برخی مؤسسات متوسط و کوچک صنعتی خصوصی و مختلط اقدام کردند.

طی زمان حکومت انتقالی در رابطه به تجدید تشکیلات کشور اقداماتی سطحی انجام گرفت، باینمندی که بدون ملاحظه تراکم نفوس، ساحه و خصوصیات ملی و قومی مردم، کشور به بیست و هفت ولایت تقسیم بندی گردید. بطور مثال: سه ولایت پشتون نشین قندهار، شرقی و جنوبی به ۹ ولایت تجدید تقسیم شدند، در حالیکه حتی یک ولایت جدید برای مجموع سرزمین وسیع هزارستان ایجاد نگردید و تمام مناطق هزاره نشین کمافی السابق به ولایات دیگر همجوار تقسیم بندی مجدد شد. مثال دیگر: در ساحه صحرائی ولایت سابق جنوبی، ولایت جدیدی بنام پکیکا ساخته شد که در بهترین اوضاع و احوال نفوس آن کمتر از سی - چهل هزار تن بود و در سالهای اخیر به گزارش ملل متحد خالی از سکنه شده و باصطلاح به منطقه ارواح مبدل گردیده بود، ولی تعدادی از ولسوالیها در افغانستان مرکزی و شمالی هریک نفوس بیشتر از ولایت مذکوره داشتند.

همچنان قانون انتخابات نیز مسأله نفوس را در نظر نگرفت و مانند گذشته انتخاب یک وکیل را برای شورا از هر ولسوالی پیشبینی نمود، در حالیکه تفاوت‌های زیادی از لحاظ شمار نفوس میان آنها وجود داشت. در پیش گرفتن چنین روشی غیر عادلانه موجب آن گردید که حقوقی حقه برخی از ملیتها تلف گردد. افزون بر آن، عدم توشیح قانون احزاب و فقدان رسمی احزاب سیاسی از اعتبار انتخابات آزاد و دموکراتیک و قانون انتخابات در عمل کاست. اینوضع زمینه را برای اعمال نفوذ و تقلب در انتخابات و از جمله، خریداری آراء عده ای از اهالی بوسیله ملاکان و صاحبان ثروت، بوجود آورد.

طی دوران حکومت انتقالی دوکتور محمد یوسف، شماری قوانین دیگر که در قانون اساسی پیشبینی شده بود و از جمله مهمترین آن: قانون مطبوعات، بوسیله فرمانهای تقنینی نافذ گردید. طرح قانون مطبوعات در حالیکه قبل از قانون اساسی آماده گردیده بود و تطبیق آن در عمل بخاطر ارائه آزاد افکار و اندیشه های افشار مشخص مردم در یک جامعه دموکراتیک خیلیها ضروری تلقی میگردید، صرف در آخرین روزهای دوره انتقال امکان توشیح یافت.

دوکتور محمد یوسف طی دو سال و هفت ماه حکومت خویش (از ۱۰ مارچ ۱۹۶۳ تا ۲۵ اکتوبر ۱۹۶۵)، اگرچه برخی از بنیادها را برای تطبیق عملی نظام نیمه دموکراسی در کشور ایجاد نمود، ولی در عمل برای فعالیتهای آزاد و دموکراتیک، محل زیادی نگذاشت. او اصلاً از مبارزات رودر رو، انتقادات آزاد و آزادی فعالیتهای سیاسی چه در پارلمان و چه در بیرون از آن تا حدودی بیم داشت. باینجهت در دوران متذکره، احزاب سیاسی رسمی و نشرات آزاد و غیر دولتی اجازه فعالیت نیافتند. بعقیده من چنان احتیاط و محافظه کاری بی لزوم در پارلمان و دستپاچگی ها در بیرون از آن، موجب سقوط حکومت وی در حادثه سوم عقرب گردید.

حادثه ۳ عقرب:

در اکتوبر ۱۹۶۵، رویدادی مهم سیاسی در کشور رخداد که معروف به حادثه سوم عقرب است. در این روز (۲۵ اکتوبر)، تظاهرات مسالمت آمیزی پیرامون پارلمان نو تأسیس به راه افتاد، ولی حکومت دچار دستپاچگی شد و نیروهای معینی از محافل حاکمه با اعمال خشونت بیجا آنرا به حادثه خونینی مبدل ساختند. در این روز حکومت، بدون هیچگونه مجوز قانونی وبدون موجب، صرف برپایه یک انگیزه نادرست سیاسی وبدون ملاحظات و سنجشهای قبلی عواقب آن، شماری را که من نیز در آن میان بودم، بازداشت کرد. در حالیکه دوکتور محمد یوسف صرف بانندک نرمش میاسی ودلجوئی محصلان، میتوانست بسادگی از سقوط حکومت خود جلوگیری نماید. ولی محمد هاشم

می‌بندوال که مترصد اوضاع بود، بجای وی از آن وضع خیلی خوب بهره برداری نمود. در هر حال، پس از چند روز محدود، در نتیجه مقاومت شدید محصلان و خواست عمده ایشان برای آزادی زندانیان و تغییر حکومت، من همراه بادیگران از زندان آزاد شدم.

توضیح بیشتر پیرامون این مسأله را ضروری می‌شمارم:

برغم توجیهات گوناگون صاحب نظران و تلقیات متناقض دربررسیهای متعدد، مظاهره سوم عقرب هنگامه جوئی نه، بلکه یک اجتماع مسالمت آمیز بود که بدون سازماندهی قبلی در صبح سوم عقرب، ۲۵ اکتوبر ۱۹۶۵، بطور خود بخودی بوجود آمد. این حقیقتی است که من شاهد آن و خود یکن از شرکت کنندگان اولی آن بودم.

مسأله اساسی در پدید آمدن حادثه ۳ عقرب یک موضوع ساده بود که در هر نظام دموکراتیک، قبول شده تلقی میشود. این موضوع عبارت بود از طرح مسأله رأی اعتماد بر حکومت بطور علنی یا سری. اصلاً شورای نو تشکیل بر اساس قانون اساسی جدید، شور و شوق و هیجانات زیادی را میان اقشاری از جوانان که هواخواه جدی بسط و گسترش دموکراسی در کشور بودند، ایجاد نمود. ایشان علاقمندی شدیدی برای جریانات درون مجلس ابراز میکردند و برای استماع مباحث آن پیرامون مجلس گرد می‌آمدند و عده بی، تاجائیکه امکان پذیر بود، در محل معین اختصاص داده شده برای مستمعین، مینشستند و دیگران از طریق بلند گوها که خارج از تالار نصب گردیده بود، گوش فرا میدادند.

این امر از نخستین روزهای جلسات مجلس معمول شده بود. دلایل آن از اینقرار بود: نخست، تشنگی شدید جوانان بخاطر دموکراسی که از مردم بارها باز گرفته شده بود. دوم، علاقمندی جدی اهل سیاست به کسب اطلاعات سیاسی. سوم، مشاهده تجارب عملی آزادیهای سیاسی در عمل در وجود پارلمان. چهارم، حصول اطمینان از اینکه حکومت آیا در عمل آزادیهای دموکراتیک متعهد شده خود را در برابر نمایندگان مردم رعایت مینماید؟ پنجم، کسب اطمینان از اینکه

آیا و کلا در پارلمان بر طبق تعهدات انتخاباتی خویش با استفاده از دموکراسی اعلام شده عمل مینمایند؟

بطور کلی مباحث پارلمانی در کشور بخصوص برای جوانان علاقمند به امور سیاسی یک مسأله تازه و برانگیزنده بود. باینجهت در شرایط فقدان قانون احزاب و عدم موجودیت احزاب رسمی سیاسی در کشور، در طی چند روز نخستین افتتاح جلسات پارلمانی، شور و شوق زیادی برای حضور در جلسات شورا و استماع بیانیه‌های و کلاء از جانب گروه‌ها و اقشار مختلف جوانان و بخصوص محصلان ابراز میگردد. هرگاه درایت، صبر و تحمل سیاسی از جانب حکومت وجود میداشت به زودی اینگونه علاقمندیهای احساساتی فروکش میکرد و جای آنرا متدرجا تعقل سیاسی میگرفت و حوادث ناگواریز بروز نمیکرد.

جلسات شورا بر مبنای قانون اساسی به تاریخ ۱۴ اکتوبر افتتاح گردید و قرار بود که بتاريخ ۲۴ اکتوبر، جلسه رأی اعتماد بر حکومت در مجلس مطرح گردد. از صبح اول وقت تعداد کثیری از جوانان، علاقمندان و محصلان پیرامون تالار گرد آمدند. عده‌ای در داخل مجلس بر طبق معمول روزهای پیشین در جایگاه مستمعین که محل جداگانه‌ای در بخش بالائی تالار بود جابجا شدند و شمار بیشتری برون از تالار اجتماع کردند و مترصد بودند تا جریان مجلس را از طریق بلندگوها بشنوند. در موعد معین هیأت وزرا وارد مجلس شدند و از آنجائیکه هنوز به اجتماع مسالمت آمیز مردم عادت نکرده بودند بعضی اینکه از آن استقبال نمایند، این وضع را منافی حیثیت خویش پنداشتند و به رسم اعتراض مجلس را ترک گفتند. این حرکت عجولانه موجب بروز اعتراضات در درون و برون مجلس گردید.

هیأت اداری شورا که در آغاز، خود مشوق و مسبب تجمع استماع کنندگان در مجلس شده بود، پیشنهاد نمود که جلسه رأی اعتماد بر حکومت سری انجام گیرد. وضع معشوشی در داخل مجلس پدید آمد و درگیر و داران، تشکیل جلسه بخاطر بحث بر مسأله رأی اعتماد بر حکومت برای فردای آنروز سری اعلام گردید.

بتاریخ ۲۵ اکتوبر (۳ عقرب)، در حالیکه تصمیم بر سریت جلسه با اطلاع مردم رسانیده نشده بود بر طبق معمول یکبار دیگر شمارز یادی پیرامون مجلس تجمع نمودند، ولی پوئیس مبانع وزود آنان در درون محوطه پارلمان گردیدند. اجتماع کنندگان در حوالی کارته ۳ در کنار سرک دارالامان اجتماع نمودند و به ایراد بیانیه‌ها پرداختند. من نیز در اجتماع حضور داشتم. اجتماع و بیانیه‌ها هر دو مسالمت آمیز بود. از دموکراسی و ضرورت تحمل دموکراتیک در برابر انتقادات وارده و از اهمیت اصل علنیت در نظام دموکراسی صحبت بعمل می‌آمد. در پایان اجتماع قطعنامه‌ای مختصر که حاوی تقاضاهای معینی از حکومت بخاطر رعایت اصول دموکراسی بود، صادر گردید. در این میان، ببرک کارمل بعنوان نماینده مردم دپارلمان سخنرانی پرشوری به دفاع از آزادی‌های دموکراتیک مردم و به دفاع از علنیت مجلس حین بحث بر موضوع با اهمیتی چون جلسه رأی اعتماد ایراد نمود. اینکه گفته می‌شود، وی مستقیماً جوانان را برای مظاهره برانگیخت درست نیست و هرگاه چنین چیزی گفته باشد باز هم بایستی در شرایط صحبت از دموکراسی طبیعی تلقی می‌گردید. در هر حال تشکیل اجتماع با آن شور و هیجانی که فرمیان جوانان وجود داشت، امر ناگزیر شمرده می‌شد.

اجتماع در مقابل فابریکه حجاری و نجاری پراکنده گردیدند. شماری مستقیماً در جاده دارالامان بطور متفرق بسوی شهر حرکت کردند و شماری دیگر بطور جمعی بسوی کارته چهار رهسپار شدند. من در زمره جمعیت اخیر نبودم، ولی گفتند که ایشان بطور ناگهانی بوسیله افراد مسلح با مسلسل‌ها که بوسیله خودروهای زرهپوش حمایت می‌شدند، در حوالی کارته چهار، مورد حمله قرار گرفتند.

در مورد اینکه دستور آتش گشودن بر تظاهر کنندگان از سوی کدام مقامی صادر شده باشد، میر محمد صدیق فرهنگ در اثر خویش "افغانستان در پنج قرن اخیر"، جلد اول، قسمت دوم، ص ۷۴۳، چنین مینویسد: "معلوم نیست که به امر کدام شخص کدام قطعات اردو وارد صحنه شد، زیرا نتیجه تحقیقاتی که در این باره صورت گرفته، هیچگاه انتشار نیافت. اما قدر مسلم این است که بعد

از ظهر هنگامی که با پایان یافتن روز امکان ختم تظاهرات مشاهده میشد، در یک نقطه واقع در نزدیکی خانه صدر اعظم و ساموریت پولیس افراد مسلح اردو به تظاهر کنندگان آتش کردند. براساس شایعه محیط امر آتش از جانب سردار عبدالولی صادر گردید و در نتیجه آن سه نفر که یک تن محصل و دوتن غیر محصل بودند به قتل رسیده عده ای زخم برداشتند. "همین صبح الدین کشکی در اثر خویش بنام "ده قانون اساسی"، ص ۶۷ چنین اظهار میدارد: "عبدالولی قوماندان قوای مرکز مواظبت امور را در مناطق اطراف عبارت شوری شخصاً به عهده گرفته بود. او در آنجا با یک تعداد تانکها حضور داشت. به اساس همه شواهد دست داشته عبدالولی بود که غیر را اجازه داد."

بدینقراء، فواید تیر اندازی افراد مسلح بر یک اجتماع که در مرحله کاملاً پایانی محمود رسیده بود، شماری از شرکت کنندگان در تظاهر بقتل رسیدند و شماری دیگر زخمی شدند. با وقوع این حادثه، اجتماع کنندگان در کوچه های کارته چهار پراکنده شدند. ولی خیلی به زودی محصلان دانشگاه کابل اطلاع یافتند و متدرجاً در یک اجتماع مزرگی در محوطه بنای یادگاری سید جمال الدین افغانی، پیوست با دانشگاه مذکوره، گرد آمدند. اکنون دیگر اجتماع کنندگان و سخنرانان، پس از وقوع حادثه، خیلی پر آشفتگی شده بودند. در اجتماع فیصله بعمل آمد که تظاهرات اعتراضیه بسوی شهر گشایند خواهد شد. با اطلاع از این تصمیم محصلان، دانشگاه از سه جهت از سوی گروه های کثیری از افراد مسلح محاصره گردید و راه ها بسوی شهر بسته شد. ولی تظاهر کنندگان به ماجرای پیشینی ناشده ای دست زدند. آنان بسوی راه چهارمی، یعنی کوه آسمانی روی آوردند و از گردنه های بلند آف با حمل سختیهای زیادی عبور کردند و پس از چند ساعتی دوحوالی شام در کارته پروان سرازیر شدند. تظاهر کنندگان در نزدیکیهای شهر کابل اجتماع نمودند و فیصله بعمل آوردند که به اجتماعات خویش ادامه خواهند داد.

از فردای آنروز محصلان در محوطه دانشگاه دست به اعتصاب و اجتماع زدند. در عین زمان حکومت به دستگیری چند تن از اشتراک کنندگان اجتماع

اقدام نمود. از جمله، صبح روز ۲۶ اکتوبر پولیس، محمد طاهر بدخشی و مرا که در وزارت معادن و صنایع کار میکردیم، دو وزارت متذکره دستگیر نمود و در نظارتخانه ولایت کابل توقیف کرد. دلیل اینکه چرا ما دوتن را دستگیر نمودند معلوم نگردید، زیرا ما نه محصل بودیم و نه از اشتراک کنندگان فعال تظاهرات. ولی شاید به دلیل اینکه اعضای کمیته مرکزی حزب جدید تشکیل دموکراتیک خلق بودیم و همچنان شخصا دوکتور محمد یوسف و انجنیر محمد حسین مساء (قبلاً مهندس و برای مدتی وزیر معادن و صنایع و اخیراً در آن زمان، وزیر امور داخله) ما را میشناختند. همچنان در عین زمان بدون دلایل موجه یک تن محصل - عبدالصیر رنجبر و یکتا استاد - انجنیر محمد عثمان را نیز زندانی ساختند. در هر حال معلوم بود که باین اقدام نیز، بطور نامتجیده، عجولانه و بدون کسب اطلاعات مؤثق قبلی دست زدند. هر گاه اندکی توجه مینمودند، درمییافتند که حزب دموکراتیک خلق افغانستان مخالف ادامه حکومت دوکتور محمد یوسف نبود. ولی اتخاذ موضع مخالف در پارلمان در رابطه به یکسلسله مسائل اساسی، از سوی نماینده حزب امری معمول و قبول شده دموکراتیک تلقی میگردد و شرکت در اجتماعات یا تظاهرات مسالمت آمیز از بدهیات یک نظام دموکراتیک شمرده میشد.

پس از دستگیری ما، بیرک کارمل این حقیقت را به مقامات مربوط حالی ساخت که هنوز زمان موجود است و برای جلوگیری از وخامت وضع، حکومت باید انتظاف و نرغش لازم از خود نشان بدهد، زندانیان را آزاد نماید و صدراعظم شخصا از محصلان دلهوئی بعمل آورد. ولی حکومت بآن مشوره ها توجه نه نمود.

طوریکه گفته شد، ما را به زندان متذکره انتقال دادند و طی ۱۰ روز دیگر که در زندان بودیم هیچگونه بازجوئی از ما بعمل نیامد. ولی در عین زمان آزادی زندانیان ۳ عقب در سرلوحه خواستهای محصلان قرار گرفت. با آنکه برای حکومت دوکتور محمد یوسف زمان کافی وجود داشت تا با یک ابتکار یا یک اقدام موجه وضع را بحالت عادی برگرداند. اکنون دیگر خواست اساسی

محصلان برای پایان دادن به اعتصابات، صرف آزادی زندانیان متذکره بود و عذر خواهی هام از حادثه تیراندازی. ولی حکومت از جاننویسنده و به پاسیفیرم خویش ادامه داد.

در نتیجه، پادشاه از دوکتور محمد یوسف خواست تا وی از مقام صدارت استعفا بدهد و بتاريخ ۲۹ اکتوبر ۱۹۶۵ محمد هاشم میوندوال را بهیث صدراعظم، مؤظف به تشکیل حکومت ساخت.

به قول کشککی در "دهه قانون اساسی" (ص ۴۴)، میوندوال از قبل خوشتن را صدراعظم در حال انتظار میدانست. او (ص ۴۵) می نویسد: «محمد یوسف واضحا میوندوال را بهیث رقیب خود برای پست صدارت می شناختند میوندوال یک ژورنالیست و دیپلمات زرنگ بود. طی سالیان متعددی در سفارت افغانستان در واشنگتن و لندن در دهه های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ با دقت احراز قدرت را از طرف مطبوعات و سیاستمداران مشاهده کرده بود».

با اینمناست میان او و دوکتور محمد یوسف پیوسته اختلاف و رقابت شدید شخصی وجود داشت و میوندوال برای گرفتن قدرت، با اصطلاح سردوشست پا بود. دوکتور محمد یوسف از این امر کاملاً مطلع بود و شاید هر گونه تعلل را در برابر تقاضا برای اینکه فوراً باید استعفا بدهد زاید میدانست. در اینباره کشککی در "دهه قانون اساسی" ابراز میدارد: «محمد یوسف توسط همکارانش متهم گردید که در برابر فشار تسلیم شد و بدون مجادله واقعی برای بقای خود استعفا کرد، طوریکه بکتن از اعضای کابینه او گفت: "محمد یوسف بسیار خوش بود که در عرض بهیث سفیر مقرر نشود". با اینقرار او کنار رفت و از جمله مسئولیت حادثه تیراندازی بر تظاهر کنندگان مسالمت جو را عملاً بر عهده گرفت.

میوندوال بعنوان صدراعظم و حادثه ۳ عقرب:

میوندوال به تاریخ ۲ نومبر، خط مشی حکومت و اعضای کابینه خویش را به شورا ارائه نمود. او به ابتکار تازه ای دست زد و اجازه داد که نه تنها جریان

جلسه بحث بر رأی اعتماد بر حکومت و بیانیه های و کلا از طریق بلند گوها در صحنه پارلمان بلکه از طریق رادیو در سرتاسر کشور پخش گردد. این اقدام وی تا حدود زیادی رضایت و کلا را که میخواستند مردم و مخصوص در حوزه های انتخاباتی ایشان، آواز و خواسته های آنان را بشنوند، جلب نمود.

ببرکت کارمل بر پایه مشی و مرام حزب دموکراتیک خلق افغانستان بیانیه تاریخی - انقلابی پر محتوایی را به دفاع از نظام دموکراسی و حقوق و آزادیهای سیاسی، اجتماعی و ملی مردم ایراد نمود که در سرتاسر کشور در میان مردم واکنشهای مثبت بزرگی را بوجود آورد. عده ای از وکلای آزادپخواه دیگر نیز مایل عمده و حیاتی کشوری را دریانیه های خویش مطرح ساختند، ولی غالب آنان به طرح مسایل و مشکلات محلی اکتفا نمودند. در هر حال، حکومت محمد هاشم میوندوال با اکثریت آراء از مجلس رأی اعتماد حاصل نمود.

محمد هاشم میوندوال به ابتکار دیگری دست زد. وی بتاريخ ۴ نومبر، باردیگر به پارلمان آمد و مسأله عذرخواهی از حادثه ۳ عقرب را مطرح کرد. او در همان روز همراه با شماری از وکلا، در حالیکه بازو بند سیاهی را برسم سوگواری بسته بود، به دانشگاه کابل حاضر شد و در اجتماع محصلان شرکت نمود. وی در برابر محصلان از وقوع حادثه ۳ عقرب که منجر به شهادت و جراحت عده ای شده بود، تأسف و تسلیت خود و شخص پادشاه را ابراز داشت و تعهد نمود که زندانیان را بصورت فوری آزاد مینماید و عاملین حادثه نیز اندازی را مورد شناسائی قرار خواهد داد و مجازات خواهد کرد. با این رُست میوندوال، محصلان راضی شدند و اظهار داشتند که بمجرد کسب اطلاع از رهائی زندانیان، دست از اعتصاب خواهند کشید.

حوالی ساعت ۲ بعد از ظهر بود که ما چهار تن زندانی ۳ عقرب را عبدالستار شالیزی، وزیر امور داخله جدید پذیرفت و از اقدام نادرست و غیر مزجه زندانی ساختن ما ابراز تأسف نمود و باین مناسبت از نام حکومت معذرت خواست.

با استقرار، اولین حکومت دوران دموکراسی محدود جزء تاریخ گردید
و طی هفت سال و نیم دیگر، پنج حکومت دیگر تشکیل و ساقط شد تا اینکه محمد
داؤد، به دوران سلطنت در افغانستان، پایان داد.
حادثه ۳۰ عقرب بعین روز جوانان از جانب حزب دموکراتیک خلق
افغانستان و برخی از نیروهای دیگر تا پایان، همه ساله برگزار میگردید
و تظاهرات وسیع و محافل یاد و بود در این روز در کابل و برخی شهرهای دیگر
برپا میشد.

(فصل پنجم)

تحلیلی مختصر درباره اصلاحات حکومت دوکتور محمد یوسف

به رغم اینکه تغییر حکومت و تعیین دوکتور محمد یوسف بحیث صدراعظم، در بنیاد طبقاتی قدرت دولتی کدام تغییر اساسی پدید نیاورد، ولی در حیات سیاسی کشور نهادهای جدیدی را بنیاد گذاشت که در راستای حرکت تدریجی بسوی ساختار بورژوازی روبنای سیاسی در کشور انجام میگرفت.

با وجود اینکه، دوکتور محمد یوسف عضو خانواده سلطنتی نبود، ولی عضو وفادار محافل حاکمه مربوط به سلطنت شمرده میشد و بنا تعیین وی بحیث صدراعظم، قدرت پادشاه با امتیازات ویژه اش بهیچوجه متأثر نگردید، بلکه عملاً پیش از پیش توسعه و تقویت یافت. با آن، این تحول گام مهمی بود در راستای خواستهای عمده مردم که یکی از اجزای مهم آنرا اصلاحات در جهت جلوگیری از مداخله مستقیم خاندان سلطنتی در امور اساسی کشور، تشکیل میکرد.

حکومت جدید اعلام داشت که تغییرات معینی را در سیستم اداره دولت بوجود خواهد آورد. قانون اساسی جدید بادر نظر داشت برخی از جهات حقوق مدنی مورد تصویب قرار گرفت، قانون جدید انتخابات اعلام گردید و تأسیس احزاب سیاسی در سطح قانون اساسی مجاز شمرده شد و تشکیل آنها موکول به قانون خاص احزاب گردید.

ضرورت تأکید بر اصلاحات سیاسی در نخستین اقدامات حکومت و بویژه در قانون اساسی جدید تجلی یافت. یکی از اهداف عمده اصلاحات در قانون اساسی را مجزا کردن صلاحیتهای قوای سه گانه دولت؛ قوه مقننه، قوه اجراییه

وقوه قضائیه، تشکیل میکرد. این هدف بعنوان یکی از خواستههای دیرین مردم و بمثابة آوازی بود که از نخستین سالهای ۱۹۵۰ در گلوای مردم افغانستان خفه شده باقی مانده بود. همچنان اصلاحات متذکره نشانه ای از تمایل بسوی توسعه نهادهای بورژوازی دولت تلقی میگردد.

شایان تذکر است که تقسیم صلاحیتهای قوای سه گانه دولت در عین زمان نقطه پایانی بود برای جدائی حکومت از تحت تأثیر همانندان سلطنتی که در عوض مستقیماً شخص پادشاه را در رأس قوای ثلاثه متذکره قرار داد.

در رابطه به اعلام حق تأسیس سازمانهای سیاسی در نظر بود که دو حزب مربوط به طبقات حاکمه که یکی حکومت نماید و دیگری نقش اپوزیسیون را ایفا کند، اجازه فعالیت یابند. ولی در عمل ابتکار تشکیل احزاب سیاسی را طبقات حاکمه و محافل مربوط به آن، از دست دادند. باینجهت نمایان قانون احزاب توشیح نگردید و این امر وضع را در عوض بهبود، پیچیده ساخت. هرگاه این قانون رسماً اعلام میگردد، لاقلاً بر طبق برنامه حکومت، بر پایه آن به دو یا چند حزب اعتدالی اجازه فعالیت داده میشد و با اصطلاح از هرج و مرج سیاسی که مقام سلطنت و محافل وابسته به آن خیلها نگران بودند، جلوگیری بعمل میآمد. آنچه در عمل رخداد اینکه، هر جریان و گروهی اجازه فعالیت نیمه علنی و نیمه قانونی داشتند و در برابر فعالیتهای ایشان محدودیتهای قانونی وضع نگردیده بود. در نتیجه: احزاب، سازمانها و جریانات سیاسی گوناگون از راست افراطی تا چپ افراطی بوجود آمد.

چشم انداز سیاسی کشور بدون وجود احزاب سیاسی بر اساس قانون، خیره گردید و یکی از دلایل عدم ثبات سیاسی در کشور همین مسأله بود. هرگاه به احزاب ملی بمثابة اپوزیسیون قدرتمند قانونی خارج از ساختار حکومتی اجازه فعالیت داده میشد، علاوه بر اینکه عمده ترین جزء یک نظام واقعی و مؤثر دموکراتیک رعایت میگردد، از فساد اداری و لغزیدن به سیاستهای غیر ملی، تعصب گرایانه و بی نظمی جلوگیری بعمل میآمد. در عین زمانیکه آزادی برای تبارز جهات گوناگون نظریات سیاسی و مبارزه سیاسی با این نظریات وجود

بداشت، از بی نظمیها جلوگیری بعمل می‌آمد و صرف راه رسیدن به حکومت از طریق کسب اکثریت در پارلمان کشور باز گذاشته میشد. دو حالیکه احزاب مخالف حکومت بشمول احزاب چپ بنابر ساختار معین

اجتماعی کشور هنوز سیاهای زیادی از رسیدن به حکومت و کسب اکثریت پارلمانی فاصله داشتند، ولی محافل حاکمه از وجود آنها بیموجب هراسیدند و خود ثبات سیاسی را در کشور بمخاطره افکندند. حادثه ۳۰ عقرب نمونه‌ای از چنین دست یابگی و شتاب بی‌مورد تلقی شده میتواند.

حکومت دکتر محمد یوسف همانگونه که در بیانیه‌های برنامه‌گونه و بویژه در خط مشی خویش اعلام داشته بوده عملاً در عرصه اقتصاد مشی مرعی الاجرا در سئالهای پیشین را، ادامه و توسعه داد. بخش عمده پلان پنجساله انکشاف اقتصادی و اجتماعی برای سالهای ۱۹۶۲-۱۹۶۷ در سئالهای حکومت دکتر محمد یوسف مورد تطبیق قرار گرفت. اهداف اساسی پلان مذکوره را موازین معینی تشکیل میکرد که عبارت بودند از: نخست، توسعه کشاورزی با توجه بیشتر به افزایش تولید پخته خام بمنظور صادرات و بدست آوردن اسعار خارجی. دوم، انکشاف صنایع گاز و نفت، صنایع کیمیای و توسعه ظرفیتهای صنایع سبک. سوم، پرورش کادرهای فنی، متخصصین و کارگران ماهر بمنظور تأمین نیروی کار برای تحقق دو هدف فوق، گسترش سوادآموزی و بهبود خدمات صحی برای مردم.

در عین زمان، حکومت جدید در نظر و عمل تلاش نمود تا ابتکارات و سرمایه‌های خصوصی را مبتنی بر سیاستهای اقتصاد رهبری شده تشویق و حمایت نماید. ولی بنا بر عدم تراکم سرمایه کافی در بخش خصوصی، عدم انتقال سرمایه‌های خصوصی از بخشهای تجارت و خدمات به صنایع و تولید داخلی و عدم ابتکار برای جلب اعتماد سرمایه‌گذاران داخلی و خارجی، مؤلفیتهای لازم در این عرصه بمشاهده نرسید.

امکانات تحقق مؤفقاته پلان پنجساله دوم، مانند پلان پنجساله اول، بر پایه جلب کمکهای خارجی اقتصادی و همکاریهای فنی استوار بود. زیرا منابع داخلی

نمی‌توانست ظرفیتها و امکانات لازم را برای رشد فزاینده تولیدات داخلی، فراهم آورد. پیشینی گردیده بود که نزدیک به ۶۰ درصد وجوه لازم برای تحقق پلان از منابع خارجی تأمین گردد. یگانه منبع قابل اطمینان برای دسترسی حکومت‌های افغانستان به اخذ کمک‌های اقتصادی و فنی عبارت بود عمدتاً از اتحاد شوروی و برخی کشورهای سوسیالیستی دیگر. حکومت دو کشور محمد یوسف علاقمندی خویش را برای استفاده از کمک‌های شوروی ابراز داشت و حکومت اتحاد شوروی نیز نشان داد که کماکان مایل به همکاری با افغانستان بر پایه همان برنامه‌های درازمدت متقابلاً موافقت شده برای کمک‌های مادی و فنی با شرایط مساعد می‌باشد. این همکاری‌ها امکانات احداث پروژه‌های عمده ساختمانی را بدرجه اول برای اهداف تولیدی، بوجود آورد. در جریان سال‌های حکومت دو کشور محمد یوسف بخاطر تحقق پلان پنج‌ساله دوم، کمک‌های اقتصادی اتحاد شوروی بالغ بر تخمین پنجاه فیصد تمام سرمایه‌گذاری‌ها در اقتصاد افغانستان و تخمیناً ۷۵ درصد کمک‌های خارجی گردید. چکوسلواکی و برخی از کشورهای دیگر سوسیالیستی برای تحقق پلان سهم قابل ملاحظه‌ای ایفا کردند.

در حالیکه برنامه‌های درازمدت مناسبات اقتصادی میان افغانستان و کشورهای سوسیالیستی به پایه استواری برای تحقق پلان پنج‌ساله دوم مبدل گردیده بود، اخذ کمک‌های اقتصادی بشکل قرضه‌ها و امدادها از برخی کشورهای سرمایه‌داری چون ایالات متحده آمریکا و آلمان غرب و از برخی سازمان‌های بین‌المللی مانند بانک جهانی و بانک آسیائی تاحدود معینی در عمل تحقق یافت. حکومت دو کشور محمد یوسف تلاش نمود تا در عین زمان از طریق توسعه مناسبات اقتصادی با کشورهای غربی و بهبود مناسبات با پاکستان، مناسبات سیاسی با کشورهای متذکره را گسترش بدهد، ولی تاحدود معینی باین امر توفیق یافت.

گرایش و محتوی عمده برنامه‌های اقتصادی حکومت را در مجموع تشکل سرمایه‌داری در افغانستان تشکیل می‌کرد، ولی این روند در جامعه در حال رشد ما توأم با تضادهای پیچیده اجتماعی بود. پایه اساسی سیاست اقتصادی

حکومت را کماکان اقتصاد رهبری شده در چهارچوب سرمایه داری دولتی مشخص میساخت.

در عین زمان در جریان ارتقای سطح آگاهی و فعالیت بخشهای وسیعی از توده های مردم و در پی اعلام آزادی و برنامه های حکومت مبنی بر نوآوریها، خواستهای آنان نیز متبازل میگردد. مردم ابراز میداشتند که خطرناکترین پدیده های زشت در مسایل اجتماعی افغانستان عبارت اند از: فساد اداری، تبارگماری، سوء استفاده از دارائیهای عامه، رشوه ستانی و زدو بندهای مالی. این پدیده ها به چنان مقیاسهایی در اداره دولتی شیوع یافته بود که هرگونه کوششی را بخاطر ایجاد یک اداره مؤثر خنثی میساخت. شرایط بگونه ای بود که بخشهایی از کارمندان دولتی بشمول شماری از کارمندان بالا رتبه برای ثروت اندوزی وسوسه میشدند.

حکومت نمیتوانست که تدابیر کنترل کننده و جلوگیری کننده مؤثر را برای ازمیان برداشتن فساد اداری اتخاذ نماید و مطبوعات آزاد وجود نداشت که به مبارزه افشاگرانه در برابر زشتیها و پلیدیها برخیزد. روح آزادی در وجود مطبوعات دولتی نه دمیده بود که متقدین بتوانند احساس مصئونیت شخصی نمایند و آشکارا و مشخص درباره نواقص و فساد چیز بنویسند. مطالبی که در این ارتباط در صفحات روزنامه ها ابراز میگردد غالباً بگونه غیر مستقیم و به اشارات گنگ افاده میشد. باینقرار، سیستم اداره غیر دموکراتیک، فساد، رشوه ستانی و نواقص بودن نظام قضائی در کشور نادرا" مورد انتقاد علنی قرار میگرفت. همچنان مطبوعات، هرگز امتیازات طبقاتی را در کشور که برای قرن ها مروج بود بر ملا نمیساختند و انتقاد نمیکردند. گویا پذیرفته شده تلقی میگردد که این امتیازات از یکسو و محرومیت توده های مردم از سوی دیگر یک امر طبیعی و لابدی است.

سیستم انتخاباتی در مجموع و بخصوص فراروند انتخابات برای شورا دارای خصلت غیر دموکراتیک بود. حتی بر اساس قانون جدید انتخابات: خوانین و ملاکین، قریه داران و اربابان، سران قبایل و بزرگان اقوام، متنفذین و حکام

محلی، مانند گذشته، امکانات فرماندن مردم و اعمال فشار بر جریان انتخابات و دست اندازی به حق رأی دیگران را داشتند. آنان حق انتخاب آزادانه نمایندگان خویش را از مردم سلب میکردند. در نتیجه، امکانات انتخاب نمایندگان واقعی مردم به پارلمان محدود میگردد. نمایندگان که از مشکلات مردم آگاهی داشتند، آرزو مندیهای ایشان را عیدانستند و از حقوق و منافع آنان قادر به دفاع بودند، نمیتوانستند به پارلمان راه یابند. مع هذا، قایل شدن حقوق قانونی برای زنان در امر انتخاب کردن و انتخاب شدن به پارلمان در میان اقشار روشنفکری کشور با واکنش مثبت مواجه شد و از اهمیت ویژه‌ای برخوردار گردید. به رغم اینکه شرایط اجتماعی در کشور، شرکت وسیع زنان را در روند انتخابات تسهیل نمیکرد، ولی حضور نسبی آنان در این روند، گامی مرفی، امیدوار کننده و دموکراتیک شمرده میشد.

بخش دوم

تشکیل و تکامل

حزب دموکراتیک خلق افغانستان

و

حکومت‌های دهه دموکراسی محدود

گزیده ای نمادین از این بخش:

« تأسیس ح د خ، از اهمیت ویژه ای در تاریخ افغانستان برخوردار گردید. این نخستین سازمان سیاسی با انضباط و دارای تشکیلات منظم چپ و مترقی و دارای برنامه وایدئوژی روشن بود که بمثابة بیانگر منافع طبقات و اقشار زحمتکش کشور و روشنفکران و وطنپرست ترقیخواه پا به عرصه وجود نهاد و انجام تحولات انقلابی را در کشور در برابر خویش قرار داد.

با تأسیس ح د خ، سطح آگاهی سیاسی و اجتماعی مردم ارتقا یافت و برای نخستین بار سیاستهای ترقیخواهانه از سطح روشنفکری پا فراتر نهاد و درازدهان اقشار کارگری و زحمتکشان کشور نفوذ نمود...

درست بنابر درک همین اهمیت بزرگ ح د خ بود که در داخل کشور طیف وسیعی از نیروهای ارتجاع افراطی در برابر آن صف آرائی کردند و در بُعد خارجی نیز نیروهای دست راستی به تحریکات شدید درباره ماهیت و هویت طبقاتی وایدئولوژیک آن پرداختند.

مبارزه بنحاطر بهبود شرایط کار و استخدام، حکومتها را در دهه دموکراسی وادار میساخت تا این مسایل را بگونه جدی در نظر بگیرند و باینجهت از یکسو به برخی از خواستهای عمده کارگران تن در دهند و از سوی دیگر برای کاهش بیکاری و حل مسایل مبرم وحاد اجتماعی و اقتصادی در کشور به طرح و تحقق پلاتهای پنجاله بنحاطر ایجاد و گسترش تأسیسات صنعتی، ترانسپورتی، ساختمانی و آبیاری بپردازند.

« من درکنگره مؤسس حزب دموکراتیک خلق افغانستان (منمقده کابل، اول جنیوری ۱۹۶۵) شرکت کردم و بعنوان یک عضو از هفت تن اعضاء اصلی کمیته مرکزی انتخاب شدم... به تأسی از فیصله حزب، من در جریان سال ۱۹۶۵ در مبارزات انتخاباتی برای دوره دوازدهم شوراهای فعالانه شرکت کردم. ولی قاعدتا در شرایط تسلط فئودالیزم و عقب ماندگی شدید اجتماعی و نفوذ ژرف نهادهای کهن دردهات و تأثیر بزرگ مالکیت و پول و موقف اجتماعی، مانع آن میشد که آراء کافی بدست بیاورم.» (ص ۱۴۶، ۱۵۰ و ۲۲۹)

	بجای پیشگفتار:
	شرایط و امکانات برای تشکیل
۱۳۱	حزب دموکراتیک خلق افغانستان (ح د خ ا):
۱۳۱	کمیته تدارک:
	فصل اول:
۱۳۶	آمادگیها برای تشکیل ح د خ ا:
	فصل دوم:
۱۴۰	کنگره مؤسس ح د خ ا:
	فصل سوم:
۱۴۷	مبارزات انتخاباتی ح د خ ا:
۱۵۰	شرکت من نیز در مبارزات انتخاباتی:
	فصل چهارم:
۱۵۴	جریده "خلق" و مرام دموکراتیک خلق:
	فصل پنجم:
۱۶۵	مبارزات پارلمانی ح د خ ا:
۱۶۷	حمله به فراکسیون پارلمانی حزب درشورا:
	فصل ششم:
۱۷۰	اختلافات در رهبری ح د خ ا:
۱۷۱	انگیزه پافشاری بر توسعه کمیته مرکزی ح د خ ا:
۱۷۴	اساسنامه ح د خ ا و در پی آن، انشعاب:
	فصل هفتم:
۱۸۰	ح د خ ا پس از انشعاب:
۱۸۱	کار تشکیلاتی و تئوریک در حزب:
۱۸۳	اشتغال من در عرصه ایدئولوژیک و ادبیات سیاسی:

انجام کار ایدئولوژیک

و تئوریک در حزب پس از انشعاب: ۱۸۴

فصل هشتم:

جریده "پرچم" بعنوان ارگان نشراتی حزب: ۱۸۶

فصل نهم:

حکومت‌های دوران دموکراسی

و جریان‌ات سیاسی در کشور: ۱۹۴

تأسیس جراید آزاد و جریان‌ات راست و چپ: ۱۹۶

فصل دهم:

تظاهرات خیابانی و نهضت روشنفکری و کارگری کشور: ۱۹۹

مارش کارگران تأسیسات نفت و گاز شمال: ۲۰۴

فصل یازدهم:

مبارزات انتخاباتی و پارلمانی پرچمها در دوره سیزدهم شورا: ۲۱۲

فصل دوازدهم:

برخورد پرچمها در ارتباط به سایر سازمانها و جریان‌ات سیاسی: ۲۱۵

فصل سیزدهم:

حکومت‌های دهه دموکراسی و رابطه آنها با جریان‌ات سیاسی: ۲۱۸

حکومت میوندوال و مطبوعات آزاد: ۲۱۸

حکومت نوراحمد اعتمادی: ۲۲۰

حکومت دوکتور عبدالظاهر: ۲۲۲

حکومت محمد موسی شفیق: ۲۲۳

فصل چهاردهم:

تحلیلی از اوضاع اقتصادی و اجتماعی

کشور در تحت اداره حکومت‌های دوران دهه دموکراسی: ۲۲۶

بجای پیشگفتار

شرایط و امکانات برای تشکیل حزب دموکراتیک خلق افغانستان (ح د خ ا)

با اعلام دموکراسی از طریق تشکیل حکومت دوکتور محمد یوسف در بهار ۱۹۶۳، مبارزین آزادیخواه که استبداد و اختناق سیاسی دست و پای ایشان را بسته بود، پر و بال گشودند. جوانان مبارز، از این تحول با خورسندی توأم با احتیاط لازم استقبال کردند. از جمله، حلقات مخفی و نیمه مخفی مطالعه که در بخش پیشین مورد بررسی قرار گرفت، بدون اعلام علنی، متدرجا به حوزه های سیاسی تغییر کرد، وسعت یافت و جدیداً شکل گرفت.

کمیته تدارک:

بمنظور انجام کار سیاسی در حوزه ها، جلب اعضای جدید و آمادگی برای تشکیل حزب سیاسی، کمیته تدارک بوجود آمد. در تأسیس این کمیته بویژه ببرک کارمل نقش عمده ایفاء نمود. وی با استفاده از شناختها، در کجا و مناسبات وسیع سیاسی خویش ضرورت و امکان ایجاد و رشد آنرا به حزب سیاسی مستدل ساخت.

کمیته تدارک در آغاز متشکل از شش تن در پائیز ۱۹۶۳ ایجاد گردید و اعضای آن عبارت بودند از: ببرک کارمل، میر غلام محمد غبار، میر اکبر خیبر، نور محمد تره کی، علی محمد زهما و صدیق الله روحی. محمد طاهر بدخشی اندکی بعد بآن پیوست. دوکتور هادی محمودی در چند جلسه اولی کمیته تدارک شرکت کرد و بعداً با آن مقاطعه نمود. میر محمد صدیق فرهنگ که با عضویت نور محمد تره کی در کمیته متذکره اختلاف نظر داشت، پس از

چند جلسه، از شرکت در آن عملاً ابا ورزید، ولی مناسبات نزدیک خویش را با ببرک کارمل حفظ کرد.

با تشکیل کمیته تدارک هریک از اعضای آن حلقه‌ها، دوستان و علاقمندان خویش را در حوزه‌ها مشکل ساختند و در آغاز سرپرستی از آنها را خود برعهده گرفتند و متدرجاً اعضای برجسته این حوزه‌ها باهمدیگر شناسائی حاصل کردند و اعضای کمیته تدارک متناوباً با ایشان دیدار بعمل می‌آوردند.

هر عضو کمیته تدارک مسئولیت جلب عناصر دموکراتیک و مترقی الفکر را به حلقه‌ها و سپس به حوزه‌های سیاسی که برپایه محل زیست تشکیل میشدند، برعهده داشتند. شمار اعضای حلقه‌ها که به معیار ۷ تا ۱۰ تن میرسیدند، حوزه‌های سیاسی شناخته میشدند و منشی برای هریک آنها تعیین میگردد. جلسات حلقه‌ها و حوزه‌ها غالباً در منزل منشی‌ها و بعضاً بطور نوبتی در منازل اعضاء برگزار میگردد. بخاطر تأمین ارتباط میان حوزه‌ها و کمیته تدارک، منشی‌های چندین حوزه، در هفته یکبار با هریک از اعضای معین کمیته تدارک ملاقات میکردند و ضمن تبادل نظر پیرامون مسایل عمده جاری، منشی‌ها پس از گزارشدهی از فعالیت حوزه‌ها، دست‌آورد لازم سازمانی را دریافت میداشتند. اشخاصی که بوسیله میر غلام محمد غبار به کمیته معرفی شده بودند تحت سرپرستی حشمت خلیل غبار، پسرانشان کار میکرد.

بیشترین حوزه‌ها و اعضاء را ببرک کارمل از میان جوانان روشنفکر آزاد اندیش مربوط به ملیتهای مختلف افغانستان، بوجود آورده بود. برای هریک از حوزه‌ها، یکتی به صفت منشی بحیث سرپرست تعیین گردیده بود و من نیز اینچنین وظیفه ایرا در یکی از حوزه‌هاییکه دارای بیشترین اعضاء بود، برعهده داشتم.

اعضای حوزه‌های مربوط به میر اکبر خیبر مشتمل بر شماری از روشنفکران با استعداد از میان خانواده‌های نیمه مرفه و متوسط الحال شهری، با ببرک کارمل نیز از همان ابتداء شناخت و همکاری نزدیک داشتند.

نورمحمد تره کی با شماری از جوانان و محصلان که غالباً ریشه های توده یی و دهاتی داشتند و عمدتاً پشتون بودند و با عده ای از اشخاص مسن که با وی دارای شناخت‌های قبلی شخصی بودند، دید و بازدید داشت. افراد دسته دومی مانند آدم خان، عظامحمد شیرزی، وکیل عبدالله و چند تن دیگر اهل حرفه و تجارت پیشه بودند.

اعضای نزدیک به محمد طاهر بدخشی را عمدتاً جوانان بادر د روشنفکر و عده ای از کارگران مربوط به ملیت‌های تاجیک و ازبک، اصلاً منسوب به بدخشان و ولایات شمال کشور، تشکیل میکرد.

صدیق الله روحی و علی محمد زهراء پس از مدتی یکی یکی پی دیگر بالترتیب راهی کشورهای لبنان (یونوورستی بیروت) و یکی از کشورهای اسکاندوینائی با استفاده از فیلوشپهای آموزشی، شدند. برغم آنکه اعضای کمیته با عزیمت ایشان بخارجه بغرض ادامه تحصیل و تجربه اندوزی مخالف بودند، ولی ایشان نپذیرفتند و رفتند. باینطریق عضویت ایشان در کمیته تدارک معوق ماند و عملاً پایان یافت.

در واقع تا جائیکه ممکن بود، کمیته تدارک از مسافرت حتی اعضای بالقوه حزب، یعنی اعضای حوزه ها بخارج از کشور، جلوگیری مینمود. برپایه چنین سیاستی اتفاق افتاد، من که جوان و تا حدی احساساتی بودم، دومرتبه بورسهای آموزشی را برای ادامه تحصیل و کسب تجارب در رشته مینیجمنت صنعتی که از جانب سازمان ملل متحد بساری در بریتانیا و مرتبه دوم در فرانسه حتی همراه با همسرم پیشبینی شده بود، رد نمودم.

میر غلام محمد غبار پس از چندی کمیته تدارک را ترک گفت. علت آن تاجائیکه توضیح گردید، پدید آمدن اختلاف نظر در رابطه به مسأله رهبری درحزبیکه باید تشکیل میگرددید و ماهیت برنامه یی آن بود. واقعیت اینست که بطور مفهوم شده رهبر آینده حزب میر غلام محمد غبار تلقی میگرددید و ببرک کارمل نیز باین امر اذعان داشت. ولی پس از چندی برملا گردید که نور محمد تره کی به هرقیمتی در پی آن بود تا بحیث رهبر حزب شناخته شود. وی

خویشتن را در کمیته تدارک شخصاً متمایل به موسیالیزم نشان داده بود، در حالیکه مشی رسمی قطعاً چنین نبود. با آشکار شدن چنین گرایش‌هایی میر غلام محمد غبار از عضویت در کمیته استعفاء نمود و همچنان از همینجا اختلاف جدی میان ببرک کارمل و نورمحمد تره کی از یکسو و میان ببرک کارمل و میر غلام محمد غبار از سوی دیگر، بوجود آمد.

کمیته تدارک با بقیه اعضای آن که متشکل از چهارتن بودند، به کار خویش تا تصویب و توشیح قانون اساسی جدید ادامه داد و حوزه های سیاسی را رهبری نمود. اعضای حوزه ها در واقع متشکل از همفکرانی بودند که در مسایل کلی سیاسی وایدئولوژیک غالباً توافق نظر داشتند. جلسات حوزه ها در هفته یکبار بگونه منظم و غیر علنی دایر میگردید. دراجندای جلسات حوزه ها، افزون بر جدول و بحث درباره مسایل ایدئولوژیک، مطالب زیرین شامل و مطرح میگردید:

• چگونگی مبارزه بخاطر امحای بقایای فئودالیزم و باز یافت راه های رشد سریع اقتصادی و اجتماعی کشور.

• مبارزه برای دموکراتیک ساختن نظام دولتی در چهارچوب سلطنت مشروطه و مبارزه علیه فساد اداری.

• مبارزه در راه تحقق دموکراسی در کشور و تأمین آزادیهای فردی اعم از آزادی بیان و قلم، آزادی شرکت در سازمانهای سیاسی و اجتماعی، در اجتماعات و انتخابات، آزادی اقامت و مسافرت، عدم تعرض به محرمیت منزل و مالکیت شخصی، حفظ محرمیت مخابرات و مراسلات، برائت ذمه در برابر اتهامات قبل از حکم محاکم دموکراتیک.

• فراهم ساختن امکانات و شرایط برای تأمین آزادیهای اجتماعی مردم اعم از حقوق ملی ملیتهای مسکون در افغانستان، آزادی برگزاری اجتماعات (بویژه تظاهرات و اعتصابات) و فعالیت اتحادیه های صنفی و مسلکی کارگری و روشنفکری و اتحادیه های دهقانان کشور.

- برابری همه افراد در برابر قانون، برابری زنان با مردان از لحاظ قانونی و رفع هر گونه تبعیض از لحاظ ملی، نژادی، زبانی و منطقوی در عرصه های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی.
- مبارزه بخاطر طرح و تصویب قوانین دموکراتیک و بویژه قانون مطبوعات و قانون انتخابات که آزادی کامل انتشارات و شرکت آزادانه توده های مردم را برای انتخاب کردن و انتخاب شدن، تضمین نماید.
- مبارزه بخاطر طرح و تصویب قانون مترقی کار و تأمینات اجتماعی کارگران از لحاظ بیمه ها و حقوق دوران بیکاری.
- مبارزه بخاطر توسعه آموزش و پرورش همگانی و تخصصی، رشد فرهنگ و هنر و ایجاد تسهیلات برای تداوی و وقایه مردم در برابر بیماریهای واگیر.
- مبارزه در راه ادامه سیاست فعال عدم انسلاک با قضاوت آزاد و پشتیبانی از جنبشهای رهاییبخش ملی علیه استعمار و جهانخوااری و دفاع از صلح جهانی.

مبارزه عملی سیاسی برای من از هنگامی آغاز گردید که درسالهای (۱۹۶۳-۱۹۶۴) در یکی از حوزه های سیاسی - آموزشی ماقبل حزبی، که در تحت رهبری "کمیته تدارک" کار میکرد، شرکت کردم. من رهبری یکی از آن "حوزه ها" را برعهده داشتم تا به انتخاب و نمایندگی از آن درکنسره مؤسس حزب دموکراتیک خلق افغانستان (منعده کابل، اول جنیوری ۱۹۶۵) شرکت کردم و بعنوان یک عضو از هفت تن اعضاء اصلی کمیته مرکزی انتخاب شدم.

(فصل اول)

آمادگیها برای تشکیل ح د خ ا

رشد نسبی اقتصاد و فرهنگ در کشور و در پی آن اعتلاء سطح آگاهی افشار روشنفکری و کارگری جامعه ضرورت تحولات دموکراتیک را بصورت عینی پدید آورد. آمادگیهای ذهنی برای ایجاد تغییرات در ساختار سیاسی کشور از سوی محافل حاکمه سلطنتی ضرورت تشکیل سیاسی را در کشور تسریع نمود. اعلام دموکراسی و طرح قانون اساسی جدید و مجاز شمردن تشکیل و فعالیت سازمانهای سیاسی در کشور، مبارزان و هواداران دیرین راه آزادی، ترقی و عدالت اجتماعی را به وجد آورد و فضای جدید تنفس را برای ایشان ایجاد نمود. نیروها و گروه‌هایی که بدرجه اول خود را وارث و ادامه دهنده راه مبارزات دوران دموکراسی نیم بند حکومت شاه محمود صدراعظم در دوره هفتم شورای ملی می پنداشتند، به فعالیت جدی سیاسی پرداختند.

به تاریخ اول اکتوبر ۱۹۶۴ قانون اساسی که ماده ۳۲ آن ایجاد احزاب سیاسی را بر طبق قانون احزاب مجاز می‌شمرد، نافذ گردید. این امر برای تشدید فعالیتها بخاطر تشکیل حزب سیاسی در افغانستان بمثابة چراغ سبز و تکانه نیرومندی تلقی گردید. از فردای همانروز آزادی طلبان بیش از پیش پروبال گشودند و باز دیده‌ها میان افراد و گروه‌های گوناگون طرفدار پیشرفت کشور و بهبود شرایط زندگی زحمتکشان افغانستان علنی تر و بیشتر گردید. طی این ملاقاتها، پیرامون ضرورت ایجاد حزب مترقی، اهداف و وظایف آن و درباره وضع کشور، منطقه و جهان تحلیلها و بحثهای جدی صورت میگرفت. کمیته تدارک از آنروز به بعد به ستاد واقعی برای تشکیل کنگره مؤسس حزب مبدل

گردید و وظیفه نخستین خود، تعیین روز و محل برگزاری، تهیه اسناد کنگره و طرز العمل انتخاب نمایندگان را در دستور روز خویش قرار داد.

تأسیس حزب دموکراتیک خلق افغانستان در تاریخ سیاسی کشور، از اهمیت بزرگ سیاسی برخوردار می‌باشد. قبل از آنکه درباره چگونگی پدید آمدن این حادثه مهم تاریخی - کشوری و مراحل مختلف رشد و تکامل آن در اینجا سخن گفته شود، لازم است که شرایط عینی و ذهنی برای پیدایش آن در مرحله معینی از تاریخ کشور مورد بررسی قرار گیرد.

شرایط عینی در کشور برای تغییر در نظام اداره حکومت از استبداد به دموکراسی صوری و تدارک برای تشکیل حزب دموکراتیک خلق افغانستان تقریباً یکسان بوده است. باین معنی که این دو پدیده، کم و بیش همزمان بوجود آمدند و رشد کردند. محافل حاکمه خلیفه تلاش کردند تا احزاب محافظه کار دلخواه خویش را ایجاد نمایند و دست کم دو حزب از این قماش را برای انتقال حکومت به یکدیگر در کشور به تأسی از نمونه بریتانیا، ایالات متحده امریکا و سایر کشورهای غربی مسلط سازند، ولی توفیق نیافتند. زیرا روان اجتماعی در کشور هیچ شکل و سازمانی را نمی پذیرفت که رنگ و بوی دولتی داشتند یا بگونه ای به طبقات و محافل حاکمه وابستگی نشان میدادند.

باری شاعر شهیر کشور خلیل الله خلیلی حزبی را بنام "وحدت ملی" معروف به "زرنگار" تأسیس نمود. از آنجا که موصوف شخصاً خلیفه نزدیک به دربار بود و همچنان بنابر مرام محافظه کارانه آن به دفاع از منافع طبقات و محافل حاکمه کشور، آن حزب در نطفه از هم پاشید.

غلام محمد فرهاد حزبی را به نام "افغان ملت" تأسیس نمود که بعدها "افغان سوسیال دموکرات" نامیده شد. این حزب و ارگان نشراتی آن بنام افغان ملت با برنامه آشکار برتری جوئی ملی با شعار "افغانستان کبیر" معروف گردید، ولی در محافل روشنفکری کشور صرف مورد توجه شماری از پشتونها قرار گرفت. چنانکه بعداً خواهیم دید، عدم موفقیت حزب دموکرات مترقی میوندوال نیز نتوانست جایگاه قابل قبولی برای خویش در کشور اجراز نماید.

با آن، زمینه‌های عینی برای تشکیل حزبی دموکراتیک و ملی بمثابه وارث مبارزات مشروطه طلبانه و آزادیخواهانه در کشور، وجود داشت. هرگاه اراده سیاسی از جانب شخصیت‌های معروف دوره هفتم شورای ملی متبازل میگردد، بگونه استثنائی امکانات تأسیس یک حزب دموکراتیک دارای گرایش‌ها و مواضع سیاسی وایدئولوژیک میانه با ماهیت واقعیات سومیال دموکراتیک یا بورژوا دموکراتیک میتوانست بوجود آید. بگونه مثال: هرگاه میرمحمد صدیق فرهنگ، عبدالحی عزیز، پراتملی تاج، فتح محمد فرقه مشر، محمد اسماعیل مبلغ، محمد آصف آهنگ و دیگران همراه با دوکتور محمد یوسف و همکاران نزدیک وی که بااعلام دموکراسی و طرح قانون اساسی اعتبار قابل ملاحظه ای کسب کرده بودند وبه رغم نزدیکی با محافل حاکمه سلطنتی شانس تاریخی داشتند، به تأسیس حزب میپرداختند، میتوانستند نقش قابل توجه سیاسی در جامعه ایفا نمایند. درآنصورت ممکن بود شماری از روشنفکران ونمایندگان اقشار میانه حال جامعه و شماری از شخصیت‌های سیاسی واجتماعی پیرامون آن گرد آیند و یک حکومت پارلمانی پایدار تشکیل دهند. اینها از جمله مطالبی بود که من گاهگاهی با میرمحمد صدیق فرهنگ درسالهای ۱۹۶۰ هنگامیکه وی بصفت مشاور دوکتور محمد یوسف ورئیس پلان وزارت معادن وصنایع کار میکرد ومن نیز کارمند آن وزارت بودم و همچنان درنخستین سالهای ۱۹۸۰، هنگامیکه ایشان بعنوان وزیر مشاور درصداارت همکاری میکردند، درمیان میگذاشتم.

ببرک کارمل و میراکبرخیبر در آغاز کار درراستای تشکیل یک جبهه متحد یا یک حزب مترقی ودموکراتیک دارای پایه های وسیع اجتماعی ودارای مواضع سیاسی میانه به چپ، یک حزب چپگرای ترقیخواه، امکانات سیاسی بزرگ در دست داشتند و چنین طرحی میتوانست طرفداران زیادی درمیان بقایای مبارزان گذشته ودرمیان روشنفکران وزحمتکشان کشور پیدا نماید و بدینگونه شمار زیادی از جوانان ازچپ روی و افراطی گری نیزنجات مییافتند. من که از لحاظ اندیشه های سیاسی با کارمل وخیبر نزدیک بودم، شاهد م که آنان

آگاهی و ارزیابی خیلی دقیق از اوضاع آن زمان کشور داشتند. ایشان به دموکراسی سیاسی، حکومت قانون، مبارزه پارلمانی و تجمع نیروهای دموکراتیک و ترقیخواه در یک جبهه واحد متشکل از نمایندگان تمام اقشار پائینی و میانه حال اجتماعی اعتقاد داشتند. ولسی از یکسو بنابر نبود آزاده برای تشکل مستقلانه و کار برای همسان ساختن درک‌های سیاسی اقشار روشنفکری و متوسط جامعه بسوی تشکل یک جبهه واحد و از سوی دیگر وارد آوردن اتهامات نادرست و بستگی به اشرافیت برایشان از جانب رقبای سیاسی، نتوانستند این سمت و سو را دنبال نمایند و ناگزیر شرایط شرکت برای ایجاد یک حزب چپ، نه یک حزب یا جنبش گسترده دموکراتیک را پذیرفتند.

شایان تذکر است که در نتیجه رشد نسبی سرمایه داری دولتی و خصوصی در جریان انکشاف اقتصادی و فرهنگی کشور، افزایش کمی زحمتکشان و کارگران و پیدایش اقشار جدید روشنفکری، امکانات برای تشکل سیاسی بیش از هر زمان دیگر پدید آمده بود. همچنان اوجگیری پی‌سابقه نهضت‌های آزادیبخش ملی در جهان سوم و نارضایتی تاریخی مردم افغانستان از استبداد حکومت‌ها، روان جوانان را تسخیر نموده بود. اعلام دموکراسی از سوی دولت و بهره‌گیری بموقع سازمان‌دهندگان سیاسی از شرایط مساعد، یعنی به پختگی رسیدن شرایط عینی و آمادگی‌های وسیع ذهنی، منجر به تشکیل حزب سیاسی دموکراتیک و چپ مترقی در کشور، گردید.

(فصل دوم)

کنگره مؤسس ح د خ ۱

کنگره مؤسس بتاريخ اول جنوری ۱۹۶۵ در منزل نورمحمد تره کی واقع در کارته چهار کابل برای ۱۲ ساعت (از ساعت ۲ بعد از ظهر تا ساعت ۲ بعد از نیمه شب) دایر گردید. اگرچه زمان آغاز جلسه به وقت افغانستان آخرین روز ماه دسمبر بود، ولی زمان تصمیم گیرها و ختم آن به نخستین ساعات پس از نیمه شب تاریخ اول جنوری مصادف میگردید و باینمناسبت همین تاریخ بحیث روز تأسیس حزب، پذیرفته شد. دلیل برای انتخاب عمدی این روز، کسب شهرت برای تأسیس حزب با یادآوری از این نخستین سالروز معروف در عرصه جهانی بود.

در کنگره، ۳۰ نماینده از هریک از حوزه های سیاسی انتخاب و دعوت شده بودند و ۲۷ تن عملاً در آن شرکت کردند. میر اکبر خیبر بنابر ملحوظات ناوارد میانی از جانب یکتن از اعضای کمیته تدارک و دوتن دیگر: محمد اسمعیل دانش و عبدالقدوس غوربندی، به بهانه ناموجه کار اداری غائب بودند. اعضای کنگره که در جلسه شرکت ورزیدند عبارت بودند از: نورمحمد تره کی، بیرک کارمل، محمد طاهر بدخشی، دستگیر پنجشیری، شهرالله شهپر، سلطان علی کشتمند، صالح محمد زیری، عبدالکریم میثاق، شاه ولی، محمد طاهر جدران، عبدالوهاب صافی، سلیمان لایق، نور احمد نور، محمد حسن باریق شفیعی، ملا عیسی کارگر، عبدالهادی کریم، محمد ظاهر افق، عبدالحکیم شرعی، عبدالحکیم هلالی، محمد اکرم کارگر، عبدالله جاجی، نورالله کلالی، آدم خان جاجی، غلام محی الدین زرمتی، عظامحمد شیرزی، عبدالقیوم قویم و خان محمد خالیار.

نمایندگان از لحاظ ملی، قومی و نژادی مربوط به ملیتهای عمده مسکون در افغانستان، از لحاظ تشکیلات منطقوی کشور مربوط به ۱۵ ولایت و از لحاظ منشأ طبقاتی مربوط به اقشار مختلف اجتماعی میشدند. شمار بیشتر شرکت کنندگان، همان منشی‌های قبلی حوزه‌های سیاسی بودند که بحیث نمایندگان انتخاب و به کنگره فرستاده شدند. ایشان بادر نظر داشت ملحوظات و حساسیتهای قومی، مذهبی، منطقوی و زبانی و بخاطر پیش‌بینی برای فراگیر شدن و سراسری ساختن حزب، قبلاً دستچین شده بودند و باینقرار ترکیب شرکت کنندگان در کنگره و اعضای انتخاب شده در مقامات رهبری حزب بگونه‌ای باترکیب ملی کشور تاحدودی همسان به نظر می‌آمد.

بنابر آن، این حقیقت شایان تذکر است که تأسیس حزب دموکراتیک خلق افغانستان (ح د خ ۱) یک پدیده تصادفی و شتابزده نبود. برای این امر کارهای مقدماتی وسیعی از لحاظ سازماندهی و پیش‌بینی تمام مراحل تکاملی حزب، انجام گردیده بود که اقدامات زیرین را شامل میگردد:

• ایجاد حلقه‌های مباحثات و مطالعات سیاسی بخاطر برگماری بهترین کادرهای مبارز؛

• انجام تبادل نظر وسیع با ادامه دهندگان و پیش‌گوتان راه مبارزه دموکراتیک و آزادخواه دوره هفتم شورای ملی بخاطر تداوم مبارزه؛

• سعی برای ترکیب منطقی کمیته تدارک بمنظور پیوند دادن نسلهای پیشین و جدید مبارزان و اندیشه‌های سیاسی دموکراتیک و ترقیخواه؛

• شرکت دادن افراد و شخصیت‌های سیاسی و اجتماعی مربوط به گروه‌های قومی مختلف، کهنسالان و جوانان در حوزه‌ها؛

• متقاعد ساختن اعضای حوزه‌ها، بمنابیه اعضای بالقوه حزب، به ادبیات دموکراتیک و ایدئولوژی مترقی.

کنگره ح د خ ۱ در فضای نیمه مخفی دایر گردید، زیرا بیم آن میرفت که محافل حاکمه مبادا دست به کدام پیگرد بزنند. به نظر میرسد که محافل مذکره، موجودیت علنی تجمعی را بخاطر بنیاد گذاری چنان سازمان سیاسی‌ای

که نیروهای دموکراتیک پیرو تئوری انقلابی در آن نقش رهبری کننده داشتند، تحمل نخواهد کرد. اوضاع بر چنین احوالی گواهی میداد و دلیل عمده، عدم اعلام قانون احزاب بود. تلقیاتی وجود داشت که از ایجاد حزب پیشرو که تأسیس آن در دستور روز قرار داشت جلوگیری بعمل خواهد آمد.

کنگره بوسیله محمد طاهر بدخشی، عضو کمیته تدارک، افتتاح گردید. وی نور محمد تره کی و بیرک کارمل را بعنوان سازماندهندگان طراز اول سازمان سیاسی و کنگره آن، به نمایندگان با قرائت زندگینامه و مبارزات ایشان، به شرکت کنندگان معرفی نمود. باینگونه، مفهوم شده تلقی میگردید که هردو تن نقش رهبری کننده مساویانه در حزب ایفا خواهند کرد، ولی یک تن ایشان در هر حال رسماً باید در رأس قرار میگرفت. کارمل این موقف را داوطلبانه برای تره کی واگذار شده بود. ایکاش وضع چنین نمی بود و صرف یک رهبر بگونه طبیعی وجود میداشت تا ناشی از آن، آنهمه رنج و دشواری بعدی در پی نمی آمد. ولی در این امر ناگزیری در کار بود. زیرا از یکسو تره کی بنابر کهنسالی و گذشته سیاسی خویش و بالاتر از آن تمایل و اشتیاق شدید به رهبر بودن و از سوی دیگر کارمل بنابر استعداد سرشارش و گذشته سیاسی اش و نقش تعیین کننده ای که برای تشکیل حزب داشت، در چنین موقعی قرار داشتند. ولی تاکنون گفته میشود که عامل مهمتر از آن، این حقیقت بود که از یکسو بخش اعظم پشتو زبانها، در میان اعضای آینده حزب و شرکت کننده کنگره، از تره کی پشتیبانی میکردند و وی را رهبر خویش شمردند و از سوی دیگر، اکثریت قاطع فارسی زبانان، هواخواه جدی کارمل بودند و مقام رهبری را شایسته وی میدانستند؛ در حالیکه این امر بعنوان یک واقعیت و گرایش عمومی تلقی میشد، ولی تمام حقیقت نبود. بگونه مثال: خیبر، نور و لایق که پشتون بودند، از جانبداران جدی کارمل شمرده میشدند و پنجشیری، میثاق و شرعی که غیر پشتون بودند، از تره کی طرفداری میکردند. واقعیت اینست که گروه‌های معینی بگونه خاص از این یا آن رهبر پشتیبانی میکردند. هردو تن از رهبران متوجه این جانبداری‌ها و حساسیتها بودند. بنابر آن، کارمل میکوشید که در عمل زیاد متبازر نباشد تا تره

کی را به رقابت و حسادت برنانگیزد و تره کسی علناً به کارمل میگفت که «سکند بایدل بز!» یعنی نقش دوم را ایفا کن!

محمد ظاهر بدخشی به رغم اینکه فارسی زبان و تاجیک بود، ولی از روی مصلحت، مناسبات خوب با هر دو جانب را رعایت میکرد و آرزومند بود که اتحاد میان پیروان هر دو جناح حفظ گردد. او از لحاظ سیاسی پیوسته مؤید نظریات کارمل بود، ولی در رسمیات، موقف تره کی را تأیید و از وی جانبداری میکرد. او حین معرفی هر دو تن در آغاز کار کنگره مؤسس، چنین موضعگیری را متبازر ساخت.

بنا به پیشنهاد بدخشی، آدم خان جاجی که کهنسال ترین عضو و پشتون بود بحیث رئیس کنگره و عبدالحکیم شرعی که جوان و غیر پشتون بود بعنوان معاون رئیس، برگزیده شدند. رعایت چنین ملحوظات تصنعی تا پایان درج د خ ا، تاهنگام انشعاب معمول بود.

آدم خان بیانیه افتتاحیه مختصری قرائت کرد و از تره کی و کارمل تقاضا نمود که بالترتیب صحبت نمایند. نور محمد تره کی بیانیه ای درباره گذشته تاریخی افغانستان و اهمیت ایجاد حزب مرفقی در کشور ایراد نمود و ببرک کارمل درباره اوضاع موجود افغانستان و جهان سخنرانی نمود. متن این بیانیه هارا کمیته تدارک آماده ساخته بود. در این بیانیه ها، تحلیلاتی از تاریخچه مبارزات نیروهای آزادیخواه تحول طلب در کشور، تأثیرات جنبشهای آزادیبخش ملی بر اوضاع افغانستان، مبارزه حلقات سیاسی در داخل و نقش آنها در بیداری و ارتقای آگاهی طبقاتی زحمتکشان کشور و تغییر تناسب نیروها در عرصه جهانی بسود صلح و آزادی، صحبت بعمل آمد.

در بیانیه های متذکره نکات زیرین مورد بحث قرار گرفته بود:

طی دو سال، قبل از تشکیل کنگره، شرکت کنندگان جنبش راه خود را تعیین کردند؛ با تصویب قانون اساسی سال ۱۹۶۴ برای اتحاد نمایندگان طبقات و اقشار زحمتکش جامعه و ایجاد حزب سیاسی آنها، شرایط مساعد پدید گردید؛

با تعیین اهداف و وظایف کلی حزب نوین، اکنون روشن گردیده است که به نمایندگی از کدام طبقات و بسود آنها مبارزه نمود و با شناخت رسالت تاریخی خویش آمادگی خویش را در جهت شرکت در امر ساختمان جامعه جدید، ابراز داشت.

در رابطه به توضیح ماهیت طبقاتی و مواضع ایدئولوژیک و سیاسی حزب، دریایی‌ها چنین تذکار بعمل آمده بود: کارگران و کلیه زحمتکشان افغانستان به زودی درک خواهند کرد که راه دیگری برای نجات و آزادی آنها وجود ندارد بجز ایجاد حزب نیرومند و با انضباط که بکمک آن میتوان دشمنان متحد را شکست داد و انقلابیون افغانستان را در مبارزه بخاطر منافع زحمتکشان برانگیخت. هرگاه این حزب بتواند، زحمتکشان و روشنفکران کشور را متحد بسازد و ایشان به ایدئولوژی پیشرو آشنا و معتقد شوند، افغانستان بسوی پیشرفت و ترقی اقتصادی و اجتماعی سوق خواهد شد و مردم آن به پیروزیهای بزرگی دست خواهند یافت.

پس از ارائه بیانیه‌های متذکره در فوق، هریک از نمایندگان کنگره به پا خاستند و درباره زندگی و آمادگی خویش برای مبارزه باوقف، انقلابی و فداکارانه مختصراً صحبت کردند. این صحبتها جالب بود و فضائی از احساس و هیجان انقلابی در جلسه بوجود آورد. از جمله نور احمد نور به مقتضای جوانی و روح پر شور انقلابی خویش یکی از چنین بیانیه‌ها را ایراد نمود که تاکنون در خاطره‌ها باقی مانده است.

صحبت‌های نمایندگان که احساسات حاضرین را بر میانگیخت زمان زیادی را احتوا کرد و سپس دوسند تحت عنوان: اصول اساسی مرامی حزب و اصول اساسی تشکیلاتی حزب به کنگره ارائه گردید و مورد تصویب قرار گرفت. هر دوسند بوسیله کمیته تدارک با اشتراک میر غلام محمد غبار تهیه و در آنها کلی ترین اهداف و وظایف تعیین گردیده بود. کنگره تصمیم گرفت که اسناد متذکره بمثابة نکات اساسی برای طرح و تدوین مرامنامه و اساسنامه حزب

پذیرفته شوند. باین منظور کمیسیونی در تحت سرپرستی ببرک کارمل متشکل از محمد طاهر بدخشی، دستگیر پنجشیری و شاه ولی تعیین گردید.

در بخش بعدی کار کنگره، نمایندگان به بررسی مسایل تشکیلاتی مندرج در اجندای جلسه، پرداختند. مسأله عمده را در این مورد، انتخاب اعضای کمیته مرکزی حزب تشکیل میکرد. در نتیجه رأی دهی آزاد و سری، اعضای کمیته مرکزی متشکل از ۱۱ تن، از جمله هفت تن به صفت اعضای اصلی و چهار تن بعنوان اعضای علی البدل یا کاندید در کمیته مرکزی انتخاب شدند. اعضای اصلی به ترتیب شمار آرائیکه حاصل کردند عبارت بودند از:

نور محمد تره کی، ببرک کارمل، محمد طاهر بدخشی، غلام دستگیر پنجشیری، شهر الله شهر، سلطان علی کشتمند، صالح محمد زیری و اعضای علی البدل: عبدالکریم میثاق، شاه ولی، محمد طاهر جدران و عبدالوهاب صافی.

به رغم اینکه رأی گیری کاملاً سری انجام گرفت، ولی بگونه ای قبلاً سازماندهی گردیده بود که از لحاظ شایستگی شخصی، خصوصیات طبقاتی و تعلیقات ملی، مذهبی و زبانی، بطور کلی اعضای کمیته مرکزی به ترکیب بالا انتخاب گردد. پیشینی میگردید که تره کی و کارمل به اتفاق آراء نمایندگان انتخاب شوند، ولی حین شمارش معلوم شد که شمار آراء تره کی نسبت به کارمل یکی بیشتر بود (تره کی ۲۷ و کارمل ۲۶ رأی).

پس از رأی گیری، زمزمه ها بر زبانها افتاد که تره کی به کارمل رأی نداده است تا برتری خویش را براو نشان داده باشد، در حالیکه کارمل به او رأی داده بود. از همینجا، افرون بر نقاط اختلاف دیگر، نطفه نهال شک وعدم اعتماد دیگری بسته شد که بعدها به جوانه زدن آغاز کرد.

در پایان کار کنگره بنیاد گذارح د خ ا، پیام شرکت کنندگان عنوانی مردم افغانستان قرائت گردید و مورد تصویب قرار گرفت. این پیام را گروهی از نویسندگان با اشتراک ببرک کارمل، طاهر بدخشی، دستگیر پنجشیری و یاراق شفیع تهیه کرده بودند. در این پیام با اطلاع مردم افغانستان رسانده میشد که چرا

و چگونگی ح د خ ۱ تأسیس گردید و این حزب در قبال مردم چه وظایفی را بر عهده گرفته است و چه اهداف و رهنمودهایی را پیروی مینماید.

در حالیکه پایان کار کنگره رسماً اعلام گردید، در حضور نمایندگان، نخستین پلنوم کمیته مرکزی یعنی جلسه کامل کمیته مرکزی به شرکت تمام اعضای اصلی و علی‌البدل آن، دایر گردید. در جلسه متذکره نور محمد تره کی بهیث منشی اول و بیرک کارمل بهیث معاون منشی اول کمیته مرکزی ح د خ ۱، انتخاب شدند و جلسه ساعت ۲ پس از نیمه شب اول جنیوری ۱۹۶۵، پایان یافت.

تأسیس ح د خ ۱، از اهمیت ویژه‌ای در تاریخ افغانستان برخوردار گردید. این نخستین سازمان سیاسی با انضباط و دارای تشکیلات منظم حزب و مترقی و دارای برنامه و ایدئولوژی روشن بود که بمثابة بیانگر منافع طبقات و اقشار زحمتکش کشور و روشنفکران و وطنپرست ترقیخواه پا به عرصه وجود نهاد و انجام تحولات انقلابی را در کشور در برابر خویش قرار داد.

با تأسیس ح د خ ۱، سطح آگاهی سیاسی و اجتماعی مردم ارتقا یافت و برای نخستین بار سیاستهای ترقیخواهانه از سطح روشنفکری پا فراتر نهاد و در اذهان اقشار کارگری و زحمتکشان کشور نفوذ نمود. این حزب اهداف برنامه‌ای خویش را با گرایشهای جنبش آزادیبخش ملی و جنبش انقلابی جهانی همسان ساخت و به این لحاظ اهمیت آن از محدوده افغانستان فراتر رفت. این امر همچنان اهمیت تاریخی این حزب را تثبیت نمود.

درست بنابر درک همین اهمیت بزرگ ح د خ ۱ بود که در داخل کشور طیف وسیعی از نیروهای ارتجاع افراطی در برابر آن صف آرائی کردند و در بُعد خارجی نیز نیروهای دست راستی به تحریکات شدید درباره ماهیت و هویت طبقاتی و ایدئولوژیک آن پرداختند.

(فصل سوم)

مبارزات انتخاباتی ح د خ ۱

بموجب قانون اساسی و قانون انتخابات در سال ۱۹۶۵، مبارزه انتخاباتی برای دوره دوازدهم شورا، عمدتاً برپایه برنامه‌های فردی انجام گرفت. زیرا در نبود قانون احزاب پلاتفرم انتخاباتی احزاب سیاسی وجود نداشت. غالب نمایندگان بشیوه کهن: اعمال نفوذ از جانب منتفذین محلی، به شورا راه یافتند. حزب زرنکار خلیل الله خلیلی با استفاده از این شیوه، بر طبق اشاره میر محمد صدیق فرهنگ در "افغانستان در پنج قرن اخیر" (جلد اول، قسمت دوم، ص ۷۳۶) موفق گردید که شماری از ملاکان و منتفذین را با همکاری عبدالقیوم وزیر امور داخله به شورا وارد کند. این حزب پس از مدتی ازهم پاشید.

یگانه سازمانی که دارای برنامه انتخاباتی بود و بصورت منظم بمبارزه فعال سیاسی دست زد، حزب دموکراتیک خلق افغانستان بود. برپایه فیصله کمیته مرکزی حزب، شمار قابل ملاحظه‌ای از اعضای حزب درحوزه‌های انتخاباتی در سرتاسر کشور ثبت نام کردند و بمبارزه تبلیغاتی آگاهی دهنده پرداختند.

پلاتفرم انتخاباتی کاندیداهای حزب را نخست درمبارزه انتخاباتی طی سه ماه و سپس در جریان انتخابات، عمدتاً اصول کلی مرامی مصوب کنگره ح د خ ۱، تشکیل میکرد. محتوی تقریبی این اصول عبارت از مطالب زیرین بود:

- دفاع از تمامیت ارضی، استقلال سیاسی و اقتصادی و حاکمیت ملی کشور؛
- تمرکز تمام قوای دولتی در دست مردم و استقرار حاکمیت مردمی از طریق ایجاد حکومت مبتنی بر دموکراسی ملی؛
- تأمین حقوق و آزادیهای وسیع دموکراتیک برای مردم؛

• تقویت اتحاد میان خلقهای کشور بر مبنای اصول دموکراتیک و برابری برادرانه؛

• رشد اقتصاد کشور از طریق اقتصاد دولتی، پلانی، حمایت از بخش خصوصی، انجام اصلاحات ارضی؛

• مبارزه علیه استعمار کهن و نوین و نفوذ امپریالیستی، دفاع از جنبشهای رهاپیکش ملی، مبارزه علیه ستم ملی، دفاع از حق خود ارادیت پشتونها و بلوچهای ماورای خط سرحدی دیورند؛

• تعقیب سیاست خارجی مستقل و صلحجویانه، جانبداری از سیاست بیطرفی مثبت و همزیستی مسالمت آمیز و عدم شرکت در بلاکهای تجاوزکارانه نظامی.

کاندیداهای حزب ملی سه ماه واندی فعالیتهای انتخاباتی گسترده ای را در شهر کابل، در برخی از مراکز ولایات و در مناطقی از دورترین نقاط کشور با تحمل دشواریها، موانع و خطرات گوناگون انجام دادند. در مبارزه انتخاباتی حزب، هدف افشای ماهیت ارتجاعی طبقات و محافل حاکمه، بیدار ساختن مردم از خواب دیرین از لحاظ سیاسی و جلب آنان به مبارزه فعال علیه اختناق و ستمگری محلی و بظاطر دستیابی به حقوق و آزادیهای فردی و اجتماعی ایشان بود. در جریان این مبارزه، توجه به ارتقای سطح فهم سیاسی و آگاهی اجتماعی اقشار گوناگون مردم و درک ضرورت شرکت ایشان در حیات سیاسی و اجتماعی در کشور، مبذول گردید. کاندیداهای حزبی با استفاده از این فرصت، اجتماعاتی از مردم را تشکیل میکردند، در محلات کار مردم میرفتند، در مساجد پس از ادا نماز جمعه و روزهای دیگر سخنرانی مینمودند و باینوسیله ارتباط با توده های مردم را استقرار می بخشیدند.

بسادرنظر داشت امکانات عینی و عملی بظاطر به راه انداختن کارزار تبلیغاتی مؤثر از جانب داوطلبان و بنا بر فیصله کمیته مرکزی، ببرک کارمل و اناهیتا راتیزاد از شهر کابل، نور محمد تره کی از ولسوالی نیاوه ولایت غزنی (محل تولد وی) و دیگران از مناطق دیگر کشور برای وکالت در دوره

دوازدهم شورا، کاندید شدند. باین سلسله، من نیز از ولسوالی چهاردهی ولایت کابل (محل تولد خویش) نامزد و کالت شدم.

در شهر کابل در جریان مبارزه انتخاباتی، کار عظیم تبلیغی، تهیهی و روشنگرانه، بعمل آمد. شهر را شور و هیجان عجیبی فرا گرفت. این مبارزه شهروندان شهر را به شرکت فعال در انتخابات بادر نظر داشت تجربه دوره هفتم شورای ملی، فراخواند و تعدادیشماری از آنانرا به صفوف مبارزان جلب نمود. در شهر کابل و حوزة های دیگر: گردهماآنها، همایشها و راه پیمانیهای متعددی به شرکت ده هاهزار تن بوجود آمد و در آنها کاندیدها و فعالان حزبی سخنرانیهای هیجان انگیزی بعمل آوردند. صدها هزار ورق تبلیغاتی با فوتوهای کاندیدها در میان شهروندان کابل و حوزة های انتخاباتی دیگر پخش گردید و کاندیدها از شهرت و اعتبار بزرگی در میان مردم برخوردار گردیدند.

مبارزات انتخاباتی در سرتاسر کشور، در ولسوالیهائیکه نامزدهای ح د خ ا کاندید بودند، در فضای خیلی جدی وحاد انجام گرفت. از یکسو کار پرتحرک سیاسی ویدار کننده در میان مردم از سوی کاندیدها و فعالان حزبی انجام میشد و از سوی دیگر ملاکان، اربابان و منتقدین محلی غالباً به پشتیبانی آشکار حکومتهای محلی، مقاومت تب آلود و تخریبکارانه نشان میدادند. در برخی از ولسوالیهای کم نفوس و در بست تابع امیال منتقدین محل، اصلاً مجالی برای انجام مبارزه برای هیچکسی باقی گذاشته نشده بود، در برخی از حوزة ها به صندوق های آراء دستبرد زده شد و برخی از کاندیدها، چون: صالح محمد زیری، دستگیر پنجشیری، هادی کریم، فدا محمد خواریکش، قادر بهیار واکرم کارگرد در جریان مبارزات انتخاباتی خلاف تمام موازین دموکراتیک بازداشت شدند.

نور محمد تره کی در حوزة مربوطه موفق به اخذ رأی کافی نگردید و همچنان شمار زیادی از کاندیدهای دیگر حزبی، از جمله اینجانب، نتوانستند که آراء کافی بدست آورند. تجربه شخصی من برای عدم موفقیت جهت اخذ آراء

کافی می‌تواند بعنوان یک نمونه در مورد نامزد های دیگر حزبی در مناطق روستائی کشور نیز در نظر گرفته شود.

شرکت من نیز در مبارزات انتخاباتی:

احساس ضرورت تحول سیاسی در آخرین سالهای حکومت ده ساله محمد داؤد، سپس اعلام دموکراسی در کشور و قانون اساسی جدید در نخستین سالهای دهه ۱۹۶۰، امکانات نوین برای فعالیتهای سیاسی را بوجود آورده بود. به تأسی از فیصله حزب، من در جریان سال ۱۹۶۵ در مبارزات انتخاباتی برای دوره دوازدهم شورا فعالانه شرکت کردم و خودم را نیز برای کرسی پارلمان از ولسوالی چهاردهمی کاندید نمودم. مبارزه سختی میان دو اندیشه نوگرایی و محافظه کاری در آن حوزه انتخاباتی نیز درگیر بود. ولی قاعدتاً در شرایط تسلط فئودالیزم و عقب ماندگی شدید اجتماعی و نفوذ ژرف نهادهای کهن دردهات و تأثیر بزرگ مالکیت و پول و موقف اجتماعی، مانع آن میشد که آراء کافی بدست بیاورم. مهتدا، من همراه با شمار زیادی از جوانان حزبی و دوستان شخصی و خانوادگی مبارزه فعال انتخاباتی را به پیش بردیم. هدف اولی از شرکت در این مبارزه برپایه سیاستهای حزب نوبنیاد، انجام کار تبلیغی و سیاسی روشنگرانه در میان مردم و هدف دومی انتخاب شدن و راه یافتن در پارلمان بود. برای من مانند کاندیداهای دیگر حزبی در رابطه به تأمین هدف اولی موفقیت معین بدست آمد، ولی در ارتباط به هدف دومی توفیق حاصل نشد.

برغم نوآوریها در شیوه های سنتی مبارزه انتخاباتی در روستاها، هنوز خیلی زود بود تا از اکثریت توده های مردم که از نعمت سواد محروم بودند و هنوز شدیداً تحت نفوذ متنفذین محلی قرار داشتند، توقع برده میشد که باعث غنچه خود بپرند. از گذشته ها بدانسو، در مواردی چون انتخاب وکلا، متنفذین محلی با استفاده از موقف با امتیاز مادی و سیاسی خویش. بجای دهقانان و روستائیان دیگر بعنوان یک غنچه ناپسند، تصمیم می گرفتند. در انتخابات برای

دوره دوازدهم شورا نیز بر رأی دهندگان ازجانب متنفذین اعم از ملاکان، اربابان، خوانین، قریه داران، سودخواران و گماشتگان حکومت‌های محلی فشار وارد می‌آمد که به کاندیداهای آنان رأی بدهند و همچنان بنحو گسترده ای آراء مردم ازجانب ایشان مورد خرید و فروش قرار میگرفت.

باوجود این، کاندیداهای ح د خ ا در جریان مبارزات انتخاباتی درمناطق مختلف کشور وازجمله اینجانب درولسوالی چهاردهی: کار توضیحی، تبلیغی، ترویجی، تهیجی، آگاهی دهنده، بیدار کننده وسیع کننده وسیعی را درمیان توده های مردم انجام داد. این مبارزه که بشیوه های نوین درمیان اجتماعات معمول مردم درمساجد ودرمحافل ودرهمایشها وگردهمآئیهای تنظیم شده بطور انفرادی انجام میگرفت، نقش ونشانه قابل ملاحظه ای دراذهان، قلوب وروان مردم بجا گذاشت. همچنان درجریان این مبارزه، شمار بزرگی از جوانان تحصیلکرده به مبارزان فعال دموکراتیک مبدل شدند واعضای جوان حزبی درراه پختگی سیاسی گامهای استواری به پیش گذاشتند. من خود شاهدی که درجریان مبارزه انتخاباتی چهره های درخشان ازمیان روشنفکران تبارز کردند وازجمله ازشوز انتخاباتی چهاردهی نیز افرادی برخاستند که بعد ها به دولتمردانی درعرصه های سیاسی واقتصادی مبدل شدند. درمیان آنانیکه فداکارانه وفعالانه درکارزار مبارزات انتخاباتی با من همکاری میکردند، دراینجا از دوکتورمحمد کبیر، دوکتورعبدالکبیر رنجبر، محمد اسماعیل مشهور، محمد ابراهیم سروری و عارف که نام فامیلی را بکار نمی برد ولی بنا به خصلت خویش بنامهای مستعار ازپی قهرمانان داستانی یاد میگردید، نام میبرم. ازمیان اعضای رهبری، محمدظاهریدخشی و دستگیر پنجشیری بیشترین همکاریها را بعمل آوردند.

من حین انجام مبارزات انتخاباتی باگروه کثیری ازافراد سرشناس وبا احساس درقریه های مختلف حوزه دیدار واز نزدیک صحبت مینمودم. خاطره دیدارها وصحبتها بادانشند و مبارز نستوه علامه محمد اسمعیل بلخی درافشار چهاردهی و مشوره های وی برای من الهام بخش بود. همچنان صحبت با محمد

اسمعیل مبلغ، مبارز و سخنران شهیر کشور که او از جمله درمیان باشندگان قلعه شهاده چهاردهمی از نفوذ معنوی بزرگی برخوردار بود برای من فرصتهای نکو شمرده میشد. من در حالیکه در مساجد و تکیه خانه ها و محافل مردمی سخنرانی و با جمعیتهای افراد صحبت میکردم و همکاری ایشانرا به پشتیبانی از کاندیدای خویش جلب مینمودم، دیگران - برخی از کاندیداهای رقیب - علیه من کارزار تبلیغاتی را براه انداخته بودند و راه های اعمار خود را با تخریب من جستجو مینمودند.

همچنان شمار بیشتر کاندیداها از طریق برپا کردن مهمانیها و اهداء تحفه ها تلاش میکردند که شماری از رأی دهندگان را بسوی خود متمایل سازند. در روز انتخابات، هریک از کاندیداها که با این ارباب و آن قریه دار، با این منتفذ و آن ملای مسجد سازش قبلی داشتند، رأی دهندگان را بگونه جمعی با بسهای معین به حوزه انتخاباتی انتقال میدادند تا بگونه فرمایشی در صندوق ها ورقه رأی خویش را بریزانند و با همان بسهای معین به خانه های خویش برگردانند.

من و همکارانم در حوزه انتخاباتی با چنین وضعی مواجه بودیم، ولی در نتیجه تلاشها و کار وسیع تبلیغی و ترویجی روشنگرانه توفیق دست داد که گروه هایی از مردم و بخصوص جوانان، باسوادان و کارگران خود به حوزه بروند و بطور داوطلبانه برای من رأی بدهند.

کاندیداهاى دیگر ح د خ ا در حوزه های متعدد انتخاباتی در کشور، کم و بیش با وضعی مشابه متذکره در بالا مواجه بودند. برای ایشان و همچنان برای من شرکت در مبارزات انتخاباتی فرصتی برای نزدیکی با مردم و دستیابی به انجام کار سیاسی تبلیغی، توضیحی، ترویجی و روشنگرانه در میان توده های مردم بود؛ برغم اینکه شانس موفقیت با اخذ آراء کافی برای راهیابی به پارلمان کشور، کمتر بملاحظه میرسید.

با وجود این، از زمره تمام کاندیداها، چهارتن از رهبران و فعالان حزب به رغم رقابت شدید مخالفان و خرابکاریهای فراوان محافل حاکم، موفق به اخذ آراء اکثریت قاطع رأی دهندگان شدند و باینقرار بعنوان وکیل دوازدهم

شورا در افغانستان انتخاب گردیدند و فراکسیون پارلمانی حزب را تشکیل دادند. ایشان عبارت بودند از: ببرک کارمل و اناهیتا راتبازاد از شهر کابل، نوراحمد نور از ولسوالی پنجوائی ولایت قندهار و فیضان الحق فیضان از ولسوالی رودات ولایت ننگرهار. همچنان سه تن از شخصیت‌های معروف سیاسی: میرمحمد صدیق فرهنگ، محمد اسمعیل مبلغ و محمد آصف آهنگ نیز، از شهر کابل انتخاب شدند.

در کابل، هنگام اعلام پیروزی کاندیداهای حزب و سایر آزادیخواهان در انتخابات، به ساعت ۹ شب نمایش بزرگ خیابانی شرکت هزاران تن بوجود آمد و در فضای مملو از شور و شمع و مشحون از احساس و هیجان وطنپرستانه تا ساعت ۱۲ شب ادامه یافت.

(فصل چهارم)

جریده "خلق" و مرام دموکراتیک خلق

با استفاده از مواد قانون جدید مطبوعات که انتشار جراید و روزنامه‌های انفرادی را مجاز می‌شمرد، حزب دموکراتیک خلق افغانستان برای انتشار جریده خویش تحت عنوان "خلق" بمثابة "ناشر افکار دموکراتیک خلق"، تصمیم گرفت. بملاحظه این ضرورت که حزب دموکراتیک خلق افغانستان در فقدان قانون احزاب نمیتوانست نشریه‌ای را بنام خود مطالبه نماید، ناگزیر بود که امتیاز جریده را بشکل انفرادی حاصل کند. باین منظور بنابر فیصله کمیته مرکزی، صاحب امتیاز جریده نورمحمدتره کی و مدیرمسئول آن یارق شفیمی تعیین گردیدند. عناوین متذکره در بالا به رنگ سرخ چاپ میگردد که موجب نگرانی و اعتراض محافل حاکمه گردید. در مورد نام جریده و انتخاب رنگ عنوان آن از همان آغاز تفاوت نظرهای جدی وجود داشت. کارمل مخالف برگزیدن عنوان "خلق" و نوشتن آن بنحو جدی به رنگ قرمز بود، ولی تره کی با فشاری نمود و موفق شد!

در نخستین و دومین شماره جریده خلق مرامنامه حزب دموکراتیک خلق افغانستان تحت عنوان "مرام دموکراتیک خلق" به چاپ رسید. تاریخ نشر این سند بزرگ برنامه‌ای حزب مصادف به ۱۱ اپریل سال ۱۹۶۶ میباشد.

مرام دموکراتیک خلق بر پایه اندیشه‌های مندرج در دویابانه ارائه شده در کنگره مؤسس و اصول کلی مرامی حزب مصوب کنگره، تدوین گردید. کمیسیونی در تحت رهبری ببرک کارمل و به عضویت محمد طاهر بدخشی، دستگیر پنجشیری و دوکتور شاه ولی از جانب کمیته مرکزی موظف به طرح آن شد. من نیز بمنظور جستجو، مطالعه و مقایسه مآخذ و برنامه‌های احزاب مترقی

در کشورهای گوناگون و تنظیم یادداشت‌ها برای کمیسیون، از طریق بیرک کارمل، همکاری مینوادم.

مرام دموکراتیک خلق افغانستان حاوی یک مقدمه بود که اهداف و وظایف حزب را از لحاظ تئوریک مستدل میساخت و چهاربخش آن عرصه‌های زندگی سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جامعه را مورد بررسی وسیع قرار میداد.

در مقدمه مرام چنین آمده بود: «این سند به اساس تحلیل علمی از اوضاع ملی و بین‌المللی تنظیم گردیده است و مظهر آرمان‌های خلق زحمتکش افغانستان، بیش از ۹۵ فیصد نفوس مملکت، یعنی طبقه کارگر، دهقانان و روشنفکران مترقی میباشد».

در مقدمه خاطر نشان گردیده بود که از سال ۱۹۱۹ به بعد، یعنی از زمان استرداد استقلال کشور، مردم رنج‌دیده افغانستان: «برای طرد نظام فئودالی (ملوک الطوائفی) استبداد و ارتجاع داخلی، ریشه کن کردن بقایای استعمار و نفوذ امپریالیزم، دلیرانه مبارزه کردند که بکمال تأسف بنابر نبود شرایط مساعد ملی و بین‌المللی موقتاً مواجه به شکست‌های رفتار گردید» و اضافه شده بود که در نتیجه این وضع: «قدرت فئودال‌ها بمثابه فرمانروایان محلی (طبقه حاکمه) و محافل حاکمه آن همچنان پابرجا باقی ماند و تضاد اساسی بین دهقانان و فئودال‌ها، تضاد بین خلق‌های کشور و امپریالیزم را، شدت بخشید».

در مرام دموکراتیک خلق باتذکر از تغییرات ریشه‌ی که در جهت رشد روند تحولات بین‌المللی بود خلق‌های رنج‌دیده آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین بوقوع پیوسته است، نتیجه‌گیری بعمل آمده بود که: «برای خلق‌های ستمدیده افغانستان نیز امکانات واقعی برای آزادی از قید ارتجاع فئودالی و نفوذ عوامل استعماری و امپریالیزم بوجود آمده است».

برطبق مرام، اتخاذ سیاست خارجی بر مبنای سیاست بیطرفی و صلح خواهی، پیروی از سیاست همزیستی مسالمت‌آمیز و ضدیت با استعمار و استعمار نوین و عدم الحاق در پیمان‌های نظامی، موجب می‌گردد تا اعتبار کشور در عرصه

بین المللی ارتقا یابد، امدادها و کمک‌های بیش‌انبه و مساوی الحقوق کشورهای صلحدوست برای افغانستان جلب گردد، نیروهای بشری و ثروت‌های طبیعی کشور و سکنور دولتی بر طبق پلانهای انکشافی تقویت شود. درمram گفته شده بود که مشی مترقی خارجی: «امکان‌ناست و شرائط لازم را برای ایجاد حکومت دموکراسی ملی و راه رشد غیر سرمایه داری بمیان می آورد».

بر بنیاد مرام دموکراتیک خلق، محتوای اساسی جنبش ملی و دموکراتیک در افغانستان عبارت بود از: مبارزه برای حل تضاد میان فئودالها، تاجران بزرگ، محنکر و کمپرادور، بیروکراسی پوسیده و نمایندگان انحصارات بین المللی از یکسو و توده های مردم افغانستان از سوی دیگر. مرام حزب، ایجاد حکومت ملی و دموکراتیک را هدف استراتژیک و وسیله حل این تضاد میدانست. درمram گفته میشد: «پایه اساسی چنین حکومت باید متشکل از جنبه متحد ملی، متشکل از تمام نیروهای ترقیخواه دموکراتیک و وطنپرست، یعنی کارگران، دهقانان، متورین مترقی، اهل حرفه، خورده بورژوازی (مالکین کوچک و متوسط) و بورژوازی ملی (سرمایه داران ملی) باشد که در راه استقلال ملی، تنفیم دموکراسی در حیات اجتماعی و به پایان رساندن جنبش دموکراتیک ضد امپریالیستی و ضد فئودالی مجاهده و مبارزه مینمایند».

مرام یا برنامه، اهداف و وظایف حزب را در عرصه سیاسی چنین فورمولبندی نموده بود: احیای نظام فئودالی و مبارزه در برابر نفوذ امپریالیستی؛ تمرکز تمام قدرت دولتی به دست مردم از طریق انتخابات و ایجاد پارلمانیکه از تمام اقشار اجتماعی نمایندگی نماید؛ حل عادلانه و دموکراتیک مسأله ملی؛ تأمین استقلال اقتصادی و حاکمیت ملی؛ دموکراتیزه ساختن سیستم قضائی؛ تأمین واقعی حقوق و آزادیهای فردی و اجتماعی مردم اعم از آزادی بیان، آزادی مطبوعات، آزادی اجتماعات، آزادی اعتصابات و تظاهرات؛ ایجاد سازمانهای سیاسی، اتحادیه های مسلکی؛ درپیش گرفتن سیاست خارجی مترقی و تحقق سایر تحولات دموکراتیک.

بخاطر حل مسأله ملی، درمram تذکار بعمل آمده بود که حکومت ملی و دموکراتیک وظایف زیرین را انجام خواهد داد:

« مبارزه در راه اتحاد و همبستگی تمام ملیتها و اقوام زحمتکش افغانستان براساس تأمین منافع طبقات محروم و براساس اصل مساوات برادرانه؛ مبارزه همه جانبه علیه هرگونه ستم ملی اعم از تفوق طلبی قومی، نژادی، قبیله‌ای و منطقوی و همچنان علیه تدايلات محلی که نفاق ملی بار می‌آورد».

در ارتباط بموضوع فوق پیشینی شده بود که: «... سعی خواهد شد تا از طریق قانونی و براساس اصول دموکراسی بر تشکیلات اساسی مملکت از لحاظ رابطه اقتصادی، لسانی و فرهنگی تجدیدنظر شود...».

در بخش اقتصادی مرام دو کراتیک خلق آمده بود که: « افغانستان دارای منابع فراوان طبیعی و قوای مستعد انسانی است» و امکانپذیر است که در صورت اتخاذ راه رشد مترقی، در یک مدت کوتاه « سریعاً سطح حیات خلقها را از لحاظ تهیه و تأمین خوراک، پوشاک، مسکن، صحت و معارف بقدر کافی ارتقا بخشید».

در این بخش مرام یا برنامه گفته میشد که مانع رشد مناسبات تولیدی و توسعه اقتصادی، نظام اجتماعی موجود مبتنی بر مناسبات تولید فئودالی و ماقبل فئودالی است که موجب استثمار بیرحمانه و ظلم بر توده های عظیم کارگران، دهقانان و سایر زحمتکشان کشور گردیده است. در مرام نتیجه گیری بعمل آمده بود که باید اینوضع تغییر نماید و پیشنهاد میشد که: «در عرض روابط کهنه غیر عادلانه، سیستم جدید اقتصاد ملی مبتنی بر روابط جدید و عادلانه و براساس منافع مؤلدين نعمات مادی جامعه، یعنی توده های زحمتکش مردم استقرار یابد».

در مرام پیش بینی گردیده بود که یگانه راه برون رفت کشور از عقب ماندگی اقتصادی قرون متعادی، راه تأمین سریع رشد اقتصاد و فرهنگ، راهی که افغانستان را به کشور صنعتی تبدیل نماید و ترقیات همگانی را طی مدتی نسبتاً کوتاه، یعنی در « دوران زندگی یک نسل» فراهم سازد، راه رشد غیر

سرمایه داری است. بخاطر پیشرفت در این راه ضرور است تا تمام نیروهای دموکراتیک و میهنپرست کشور در یک جبهه واحد ملی بخاطر ایجاد حکومت دموکراسی ملی، متحد شوند. چنین حکومتی باید سیاستی را در جهت رشد اقتصاد بر طبق پلان دولتی و توسعه بعدی بخش دولتی، مختلط و خصوصی در اقتصاد بحیث وسیله تحکیم استقلال اقتصادی و ارتقای سطح زندگی زحمتکشان در پیش گیرد.

مسئله ارضی - دهقانی بنا بر حد بودن این مسئله در آنزمان، مورد توجه بخصوص ح د خ ۱ قرار داشت. در مرام حزب خاطر نشان شده بود که شرط حتمی برای رشد نیروهای مؤلده را در کشاورزی، انجام تحولات دموکراتیک ارضی تشکیل میدهد. سیاست حزب در این زمینه بگونه ذیل با صراحت در مرام پیش بینی شده بود:

«اجرای اصلاحات ارضی بر مبنای عدالت اجتماعی به اشتراک مستقیم همه دهقانان و بنفع دهقانان بیزمین و کمزمین افغانستان و وضع قوانین دموکراتیک و مترقی که جمیع نظامات و مؤسسات فتودالی را ملغی قرار دهد، استثمار و فقر دهقانان را از ریشه محو سازد و سطح محصولات زراعتی کشور را بمیزان وسیع افزایش دهد».

در عرصه های صنعتی، مالی و تجارت در نظر بود تا توجه خاص به توريد تجهيزات تخنيکی جهت انجام پايه های محکم برای رشد صنایع ملی و تأمین کنترل بر تجارت از طریق تحقق سیاستهای حمایتی، گمرکی مبذول گردد. بارگران مالیات غیرمستقیم با در نظر داشت عدالت اجتماعی و توجه به مالیات مستقیم ازدوش مردم بدور افکنده شود.

مرام ح د خ ۱ در عرصه اجتماعی انجام اقدامات زیرین را ضروری مینداشت:

حق کار، حق استراحت، تعیین ساعات کار در هفته که برای تمام کنگورهای کارگران بیش از چهل و دو ساعت نباشد، حق دریافت معاش تقاعد و مدد معاش، منع استفاده از نیروی کار کودکان دارای سنین کمتر از پانزده سال.

همچنان درمزمم پیشینی شده بود تا اقدامات زیرین بعمل آید؛ اعمار منازل ارزان قیمت و صحنی برای بیخانه های تمام اقشار جامعه؛ تأمین حقوق مساوی زنان بامردان در تمام عرصه های زندگی اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی؛ تجدید ساختار دستگاه اداره دولتی بر مبنای اصول دموکراتیک بادر نظر داشت کارائی آن؛ ایجاد محاکم دموکراتیک مبتنی بر عدالت، فاقد اغراض و اتخاذ شیوه قضاوت علنی؛ الغای قوانین مخالف منافع مردم یا تجدید نظر بر آنها.

درمزمم ح د خ ا تدابیر برای ایجاد اتحادیه های کارگری و روشنفکری تحت عنوان اتحادیه های صنفی یا مسلکی، تحقق ایده های مبنی بر انجام خدمات گسترده طبی رایگان برای مردم و سازماندهی مبارزه فعال برای امحای بیوادی و جهالت در کشور، پیش بینی شده بود.

ح د خ ا درمزمم خویش برای انجام تحولات فرهنگی، نقش و مقام برجسته ای قایل گردیده بود. از جمله در نظر بود تا اقدامات زیرین صورت گیرد: ایجاد مؤسسات نگهداری و پرورش سالم کودکان قبل از سنین مکتب؛ تعمیم تعلیمات اجباری همگانی و مجانی ابتدائی به زبانهای مادری فرزندان کشور؛ گسترش تعلیمات مجانی متوسط بگونه ای که شاگردان مبادی دانش را فراگیرند و آموزش و پرورش عملی در زمینه های صنایع دستی، کشاورزی، تولید و تخنیک کسب نمایند. توسعه شبکه های مؤسسات تحصیلات عالی، دانش، ادبیات، هنرها، موزیم ها، سپورت، وسایل اطلاعات جمعی، زبان و فرهنگ عمومی تمام خلفها و اقوام کشور، پیشینی گردیده بود.

در پایان مزمم ح د خ ا، چنین آمده بود: «... در نهایت، مادر حالیکه ارزشها و اهداف دموکراتیک قانون اساسی را حمایت میکنیم و در این مرحله تاریخی برای ایجاد حکومت دموکراسی ملی و تعقیب راه رشد غیر سرمایه داری بر اساس ایدئولوژی مترقی و جهانبینی علمی شیوه مسالمت آمیز و علنی مجدانه مبارزه مینمائیم، هیچگاه مسئولیتهای عظیم خود را در پیشگاه خلق نجیب و زحمتکش

افغانستان عزیز از یاد نبرده و نظر خود را از غایب نهائی و دورنمای تکامل اجتماعی که ساختمان یک جامعه سوسیالیستی است، دور نخواهیم داشت».

ح د خ ا خطاب به تمام نیروهای مترقی و دموکراتیک که در راه تأمین منافع خلق‌های تحت ستم افغانستان مبارزه مینمایند، دعوت بعمل آورد تا به حزب پیوندند و «در راه تحقق مرام آن مبارزه کنند».

طوری‌که بملاحظه میرسد، مرام ح د خ ا شکل جدیدی از قدرت سیاسی را طرح نمود که عبارت بود از: ایجاد حکومت ملی و دموکراتیک متکی بر جبهه متحد نیروهای ملی و دموکراتیک؛ یعنی اتحاد کارگران، دهقانان، روشنفکران مترقی، پیشه‌وران، اقشار متوسط الحال، خورده مالکین شهر و روستا و بورژوازی ملی؛ یعنی اتحاد کلیه نیروهای مترقی و دموکراتیک جامعه که در امر امحای فتودالیزم و رفع عقب ماندگی قرون متمادی کشور و مردم آن، ذینفع بودند. مرام حزب در ماهیت امر بمناب‌ه هدف، تأمین تحقق انقلاب ملی و دموکراتیک را در افغانستان طرح نمود که در نتیجه آن میبایست سرنگونی قدرت فتودالها و دیگر ستمگران و «ایجاد دولت ملی و دموکراتیک و پیشرفت کشور از راه رشد غیر سرمایه داری» تحقق می یافت.

طرح و تدوین نظریه انقلاب ملی و دموکراتیک در انطباق با شرایط و ویژه گیهای افغانستان و نیازمندیهای مردم آن با در نظر داشت عوامل داخلی و خارجی از خدمات بزرگ نگارندگان آن شمرده میشد. واقعا که طرح چنین برنامه ای علما تنظیم شده و جامع برای نخستین بار در تاریخ معاصر افغانستان، از جانب کمیسیون مؤظف، تلاش و استعداد عظیم می طلبید. طوری‌که همه در آن شرایط میدانستند ثقلت کار کمیسیون بردوش بیرک کارمل بود و ظاهر بدخشی و دستگیر پنجشیری در تنظیم آن نقش فعال ایفا نمودند و برخی دیگر از اعضای کمیته مرکزی در غنابخشیدن به آن سهم گرفتند. شاه ولی که عضو کمیسیون بود به نمایندگی مفهوم شده از جانب نور محمد تره کی در این کمیسیون و کمیسیونهای قبلی شرکت میکرد، ولی در حالیکه نقشی ایفا نمیکرد، مانع جدی کار نیز نمیکردید. بنابر آن، ترکیب کمیسیون و همچنان هنوز نبود حفیظ الله امین

در صحنه سیاسی افغانستان، شانس نیکو بود که سندی یا چنان طرح‌های جالب و جدید، گیرا و نیرومند در آن شرایط برای نخستین بار با ادبیات جدید و مترقی پایه عرصه وجود نهاد، تأثیرات عظیم سیاسی در سرتاسر کشور وارد کرد و عقول و قلوب اقشار گوناگون اجتماعی را تسخیر نمود.

شایان تذکر است که طرح تشکیل دولت ملی و دموکراتیک بر پایه تحقق دموکراسی ملی و جبهه متحد فراگیر نمایندگان سیاسی اقشار اجتماعی و روشنفکری کشور از کارگران تا سرمایه داران ملی برای شرکت در یک پارلمان ملی و در دولت، از اندیشه‌های بزرگ کارمل و همکاران نزدیک وی بود. ولی نور محمد تره کی و برخی از همکاران وی از همان آغاز در برابر این طرح شدت مخالفت می‌ورزیدند و از انقلاب خلقی، دموکراسی خلقی و ایجاد جامعه سوسیالیستی توأم با اعمال خشونت علیه طبقات و اقشار بالائی جامعه حرف می‌زدند. بر پایه نظر آنان، نه تنها تشکیل جبهه متحد و شرکت طبقات و اقشار متوسط جامعه و بورژوازی ملی در آن منتفی بود، بلکه دکتاتوری پرولتاریا باید اعمال می‌گردید. باینجهت کار برای طرح و تصویب مرام زمان زیادی را احتوا کرد و دلیل آن انجام مباحثات گسترده درباره این مسأله و مسایل دیگر بود که غالباً خصوصیت خسته کننده و حتی مضطرب کننده بخود می‌گرفت.

در واقعیت امر تره کی و همکاران، طرفدار برنامه حداکثر تا سرحد اعلام ماهیت کمونیستی و کارمل و همکاران، جانبدار برنامه حداقل با ماهیت دموکراتیک بودند. هر دو جانب ظاهراً خود را وفادار به اعلامیه‌های جلسات مشورتی احزاب کمونیستی و کارگری منعقد شده سالهای ۱۹۵۷ و ۱۹۶۰ منکر می‌پنداشتند، ولی از محتویات اعلامیه‌های مذکوره تمیزهای متفاوتی داشتند. سرانجام پس از بحث‌ها و گفتگوهای طولانی و هیجان برانگیز، توافق ضمنی بر سر شناخت نظریات هر دو جانب بوجود آمد. باینقرار که تره کی و همکاران طرفدار برقراری نظام دموکراسی خلقی شناخته شدند که نمونه آن جمهوری مردم چین و لائوایل برخی از کشورهای سوسیالیستی اروپای شرقی بود. به رغم اینکه در کشورهای مذکوره نمایندگان برخی از طبقات و اقشار غیر کارگری

درو وجود احزاب کوچک و فرمایشی آنها نمایندگی داشتند، ولی هژمونی بدست طبقه کارگر - حزب کمونیست - بود. کارمل و همکاران به طرفداری از برقراری نظام دموکراسی ملی معروف گردیدند که نمونه آن برخی از کشورهای آسیائی و آفریقائی بود که با حضور مؤثر طبقه کارگر، هژمونی میتوانست بدست هریک از نمایندگان جبهه متحد ملی بشمول بورژوازی ملی در یک ائتلاف وسیع سیاسی، باشد.

با وجود آنهمه اختلافات، سرانجام از تلفیق نظریات هردو جانب، مرام دموکراتیک خلق افغانستان طرح گردید و از سوی کمیته مرکزی و جلسه مشورتی متشکل از فعالین حزبی به تصویب رسید و متعاقباً در جریده خلق انتشار یافت. ولی در عین زمانیکه توافق در زمینه مرام بوجود آمد، خود به بزرگترین مایه اختلاف نیز مبدل شد تا اینکه حزب به انشعاب مواجه گردید و هردو جناح به نامهای خلقی و پرچمی معروف شدند.

در هر حال، مرام دموکراتیک خلق افغانستان بیشتر مهر و نشان اندیشه های پرچمی هارا داشت و صرف در چند جا امتیازات لفظی مانند تکیه بر اصطلاح "انقلاب" و "ایجاد جامعه سوسیالیستی" در پایان مرام و چند طرح چپروانه، به خلقی ها داده شده بود. به همین مناسبت این سند برنامه ای را پرچمی ها در مطابقت با اندیشه های خویش و از آن خود میدانستند و عین مشی را در نشرات جریده پرچم دنبال کردند.

ببرک کارمل از همان آغاز پس از نشر مرام، در چهار شماره پیهم بعدی جریده خلق، مقالات مفصلی را پیرامون راه ها و شیوه های تحقق مرام دموکراتیک خلق مشابه با همان ادبیات مرام نوشت که جهات گوناگون آنرا توضیح میکرد. کارمل در مقاله

خویش تحت عنوان "چرا حزب برای تأسیس جریده خلق برای سراسر افغانستان اقدام کرد"، چنین نوشت:

«پیشاهنگ ترقیخواه و وطنپرست افغانستان (ح د خ ۱) برای نخستین بار در مسیر تاریخ مبارزات ملی در کشور قطب نمای صحیح یعنی مرامنامه

دموکراتیک خلق را برای نجات طبقات ستمدیده کشور بخصوص کارگران، دهقانان زحمتکش و روحانیون مترقی تنظیم و اعلام نمود.

در مقالات "وسایل و راه‌هایی که آرمانهای خلقهای ستمدیده افغانستان و مرام دموکراتیک خلق را به پیروزی میرسانند" کارمل درباره نقش جریده خلق چنین ارزیابی بعمل آورده بود:

«بخاطر عدم پذیرش اراده فردی بر دیگران، این جریده باید تمام نیروهای دموکراتیک، تمام وطنپرستان و فرزندان صدیق وطن، باشهات ترین مدافعین منافع خلقهای تحت ستم و محروم را در یک جریان و سازمان سیاسی و اجتماعی دموکراتیک متشکل سازد، یعنی وسیله وحدت سازمانی وایدئولوژیکی باشد». به ادامه آن، نتیجه‌گیری بعمل آمده بود که جریده خلق «باید نه تنها تبلیغ‌کننده دسته جمعی و بیدارکننده همگانی توده‌های مردم، بلکه همچنان سازماندهنده جمعی و پیشاهنگ دموکراتیک زحمتکشان افغانستان باشد».

حین بررسی مسأله مصادره جریده در گوریدورهای حکومت و شورا، کارمل علاوه بر دفاع قاطع در مجلس، مقاله‌ای را در آخرین شماره خلق تحت عنوان "خلق از خود دفاع میکند" نوشت که برای اعضای حزب منطق قوی دفاعی بدست میداد.

معهدا، نورمحمد تره‌کی و همکاران نزدیک وی، جریده خلق و مجموع محتویات آنرا از خود می‌شمردند. زیرا وی صاحب امتیاز جریده بود و به نظر ایشان همین امر برای از خود شمردن کافی شمرده میشد و مهم نبود که بارق شفيعی پرچمی، مدیر مسئول آن بوده است و اصلاً نشریه متذکره حزبی بود و نه شخصی یا گروهی.

باینمناسبت، پس از انتشار جریده خلق درشش شماره، طرفداران تره‌کی خود را آشکارا "خلقی" نامیدند و به این عنوان معروف شدند. ولی واقعیت اینست که بخشهایی از خلقیها به مرام دموکراتیک خلق افغانستان در عمل وفادار

باقی نماندند. چنانکه دوران حاکمیت ایشان پس از قیام نظامی اپریل ۱۹۷۸ گواه
براین امر است.

دوهرحال، با انتشار مرام دموکراتیک خلق افغانستان به زبان فارسی
و برگردان آن به زبان پشتو همزمان در بیست هزار نسخه، بازتاب وسیع و مثبتی
در جامعه کسب کرد و به زودی نسخه‌های آن که بوسیله داوطلبان حزبی تک
تک بفروش میرسید، نایاب گردید. البته شایان تذکر است که در جامعه کم سواد
و عادت نکرده آنزمان افغانستان به خوانش ادبیات سیاسی، این تیراژ بزرگی
شمرده میشد و نشاندهنده علاقمندی شدید مردم به آن پدیده‌ای نو ظهور بود.
نیروهای مترقی و دموکراتیک در وجود روشنفکران، فرهنگیان
و نمایندگان کارگران و زحمتکشان از انتشار مرام دموکراتیک خلق استقبال
شایانی بعمل آوردند و در مبارزه بعدی خویش مسلماً از آن الهام گرفتند. ولی
نیروهای راستگرا و ارتجاعی در درون و بیرون پارلمان و دولت با نشر آن به لرزه
افتادند و فوراً به مخالفت و مخالفت برخاستند. شایعات گوناگونی در اینجا
و آنجا پدید آمد که دموکراسی نو بنیاد تحمل پذیرش چنان نظریات انقلابی
و رادیکال را ندارد و به زودی حکومت به اقدامات تلافی جویانه علیه حزب
دست خواهد زد. ولی حکومت محمد هاشم میوندوال و عبدالرؤف بینوا وزیر
اطلاعات و کلتور وی که اجازه انتشار جریده خلق را صادر نموده بودند، ظاهراً
بیطرفی خویش را حفظ کردند.

معهداً، بنابر تحریکات شدید گروه‌های راستگرا، مسأله توقیف جریده
در پارلمان مطرح گردید. در مجلس سفلی بنام ولی جرگه بنا به حضور فعال
فراکسیون پارلمانی حزب در تحت رهبری بیرک کارمل و موجودیت شماری از
وکلای ترقیخوا و میهنپرست و دفاع قاطعی که از نشر مرام دموکراتیک خلق
بعمل آمد، مجال خرابکاری به وکلای مرتجع داده نشد. ولی بنا به تحریکات
نیروهای راستگرا، مسأله مصادره جریده در مشرانو جرگه (مجلس علیا) بوسیله
سنا تور محمد هاشم مجددی مطرح گردید و این مجلس پس از بحث‌های تحریک
آمیز فراوان پیرامون آن، فیصله ایرا مبنی بر توقیف "خلق" صادر نمود.

(فصل پنجم)

مبارزات پارلمانی ح د خ ا

حزب بر بنیاد برنامه خویش، مبارزه پارلمانی را بعنوان یکی از اشکال عمده مبارزه پذیرفته بود. این مبارزه از جهات گوناگون مورد پذیرش و توجه جدی بود:

- (۱) انجام کار توضیحی درباره ماهیت سیاست‌های مترقی حزب؛
- (۲) افشای سیاست‌های حکومت‌ها در دفاع از منافع و مواضع اجتماعی طبقات و محافل حاکمه ارتجاعی در کشور؛
- (۳) جلب توده‌های مردم بسوی حزب و سیاست‌های آن؛
- (۴) نیل به اتحاد سیاسی با احزاب و نمایندگان طبقات و اقشار دموکراتیک جامعه بمنظور تشکیل جبهه متحد ملی؛
- (۵) کسب اکثریت پارلمانی در دوره‌های دیگر و تشکیل حکومت‌های پارلمانی.

انجام این وظایف سترگ بدون تلفیق مبارزه پارلمانی با مبارزات سیاسی و اجتماعی خارج از آن، میسر نبود. باینجهت حزب میکوشید که از یکسو مبارزات درون پارلمان سرپوشیده باقی نماند و انعکاس گسترده برونی کسب نماید و از سوی دیگر با اشکال دیگر مبارزه سیاسی هماهنگ گردد. ولی با تأسف نترات آزاد هنوز وجود نداشت و وسایل اطلاعات جمعی دردست دولت بود. بنابراین، مبارزه برای قبول علنیت بعنوان یکی از ارکان عمده دموکراسی یکی از خواست‌های فراکسیون پارلمانی حزب را از همان آغاز تشکیل شورا در اکتوبر ۱۹۶۵، تشکیل میکرد. در آنزمان، این امر به یکی از تقاضای عمده گروه‌های

کثیری از روشنفکران و بخصوص محصلان و شاگردان مکاتب عالی و بخشهای آگاه زحمتکشان شهر کابل مبدل گردیده بود.

حادثه ۳ عقرب بر پایه همین گرایش مسلط بخاطر علنیت مباحثات پارلمان و بخصوص آگاهی از صورت جلسه رأی اعتماد درشورا درباره حکومت دوکتور محمد یوسف رخ داد که شرح آن در بخش قبلی این یادداشتها گذشت. یکبار دیگر شایان تذکر شمرده میشود که ح د خ بطور قطعی خواهان سقوط حکومت دوکتور یوسف نبود؛ چنانکه فراکسیون پارلمانی حزب در جلسه رأی اعتماد، به حکومت وی رأی مستنکف داد، درحالیکه در برابر حکومت بعدی در تحت رهبری محمد هاشم میوندوال موقف جدی مخالف اتخاذ نمود.

ببرک کارمل به نمایندگی از فراکسیون پارلمانی حزب، در جلسه شورا حین بررسی مسأله رأی اعتماد بر حکومت دوکتور محمد یوسف، در بیانیه خویش ارزیابی واقعیت‌ها را بعمل آورد. وی جهات مثبت و دستاوردهای دموکراتیک حکومت دو نیم ساله دوران انتقال را مورد تأیید قرار داد و از کمبودهای آن، از جمله عدم مؤفقیت در اعلام قانون احزاب، انتقاد نمود. او همچنان پیشنهادات سازنده‌ای را برای دور دوم حکومت دوکتور محمد یوسف ارائه داد که بخاطر تحکیم و گسترش دموکراسی در کشور ضروری تلقی میگردد. ولی موقف فراکسیون حزبی در برابر حکومت محمد هاشم میوندوال بنابر سابقه کار و گرایشهای سیاسی وی، سخت و انتقاد کننده بود.

بیانیه ببرک کارمل برای نخستین بار از پشت بلند گویای شورا که از طریق رادیوی سرتاسری کشوری پخش میگردد، نه تنها تالار مجلس، بلکه حلقات برون از پارلمان را نیز به لرزه درآورد. سخنان دقیقاً انتخاب شده با ادبیات نوین انقلابی و با آهنگ رسا در گوش و جان ملیونها انسان جامعه ما نشست، در ذهن ایشان نفوذ کرد و به تکانه نیرومندی برای مبارزه بعدی ایشان مبدل گردید. برگردان آن بیانیه به زبان پشتو بوسیله نوراحمد نور در مجلس ارائه گردید و باینگونه به آگاهی بخشهای بزرگی از مردم در سراسر کشور رسانیده شد. مبارزه فراکسیون پارلمانی حزب واکنش گسترده‌ای در درون

و برون مجلس بوجود آورد. توأم شدن این مبارزه با اشکال و شیوه های دیگر مبارزه سیاسی خارج پارلمانی، علاقمندی جدی حلقهات روشنفکری و کارگری کشور را بمبارزه سیاسی برانگیخت.

در عین زمان تحمل معین نظریات اوپوزیسیونی از جانب حکومت میوندوال و حکومت‌های بعدی، نشانه ای از رشد نسبی جامعه، آرایش معین نیروهای سیاسی و پختگی لازم شرایط سیاسی و اجتماعی در کشور، تلقی میگردید. در واقعیت امر، وجود ح د خ ۱ و مبارزه فعال آن در عین زمان نمودی از دموکراسی بود و حیثیت و اعتبار دولت را نیز ارتقا می بخشید. در غیر آن، چگونه میتوانست باور کرد که در کشور دموکراسی وجود داشته است!

ولی با تأسف این حقیقت از جانب محافل حاکمه درک نمیگردید. بنابر آن، آنها در برابر فعالیتهای فراکسیون حزب، در برابر آن نخستین جرعه های مبارزه قانونی، مسالمت آمیز و دموکراتیک که در شرایط نوین سیاسی و اجتماعی در کشور نمایان شده بود، واکنش شدید منفی نشان میدادند. آنها خیلی علاقمند بودند که بشیوه های خشن گذشته برای سرکوب جنبش دموکراتیک متوسل شوند، ولی دیگر شرایط تغییر یافته و زمان برای برگشتن به آن دیر شده بود. معهذ، نمایندگان نیروهای ارتجاع و استبداد که به بیماری عصبانیت دچار شده بودند، در شورا در برابر مبارزه دلیرانه اعضای ح د خ ۱ در درون و برون پارلمان چون مار بخود می پیچیدند و مترصد فرصت بودند، تا اینکه حادثه ننگین و بزدلانه حمله فزینکی بر اعضای فراکسیون پارلمانی حزب را به تاریخ ۳۰ نومبر ۱۹۶۶، بوجود آوردند.

حمله به فراکسیون پارلمانی حزب در شورا:

در ماه نومبر ۱۹۶۶ بودجه دولت مورد بررسی شورا قرار داشت. و کلاً در مورد جهات گوناگون بودجه به بحث میپرداختند. فراکسیون پارلمانی حزب بودجه برخی از وزارتخانه هارا که سر پوشیده و مبلغ بالنسبه گدافی بود، مورد بررسی انتقادی قرار داد.

طرح این مطلب در پارلمان وکلای مرتجع را بر آشفته ساخت و ایشان آنرا بمثابة مداخله در امور دولت تلقی کردند. چنانکه به تاریخ ۲۶ نومبر ۱۹۶۶ حین صحبت ببرک کارمل دوباره موضوع متذکره، شماری از وکلای مرتجع اعتراض نمودند و یکتا آنان بنام عبدالرشید، وکیل پلخمیری معروف به سردار، خطاب به همقطاران دیگر خویش صداداد که: «اورا بزنید!»

بااینقرار توطئه حمله بر اعضای فراکسیون پارلمانی حزب که از پیش چیده شده بود، تحقق یافت. براساس آن شماری از وکلای مرتجع بر ببرک کارمل حمله ور شدند و وی را تحت ضربات مشت و لگد خویش قرار دادند. نوراحمد نور و اناهیتا راتبزاد درحالیکه خواستند جلو حملات آنانرا بگیرند؛ ولی در نتیجه هرسه تن به سختی مضروب شدند. قیرغه‌های ببرک کارمل شکست برداشت و بخشی از استخوان جمجمه نوراحمد نور نیز شکست. دو کشور اناهیتا راتبزاد نیز، از سوی آنان که حرمت انسان و بخصوص زن را بجا نمی‌آوردند، مورد ضرب و شتم قرار گرفت.

سرانجام با پادرمیانی برخی از وکلای بیطرف، به حمله مرتجعین پایان داده شد و هرسه تن به شفاخانه صدری کابل انتقال گردیدند. درحالیکه نور برای دویروز درحالت اغماء بود، ولی کارمل و اناهیتا راتبزاد با اعضای شکسته و بسته شده حاضر به پذیرش مراجعین متشکل از اعضای حزب و نمایندگان مردم گردیدند. فردای همانروز، تظاهرات گسترده اعتراضیه خیابانی به سازماندهی حزب از کارته چهار آغاز گردید و در برابر شفاخانه صدری واقع در کنار پل آرتل، اجتماع نمود. برغم مشوره اطباء معالج، کارمل بروی بالکون شفاخانه ظاهر گردید و بیانیه‌ای ایراد نمود که رخداد حادثه را در پارلمان به اجتماع کنندگان توضیح میداد. تظاهرات اعتراضیه درجاده‌های عمده شهر کابل امتداد یافت و در چهار راهی‌های عمده میتنگها برپا گردید و نسبت به عمل غیر انسانی مرتکبین حادثه اعتراض بعمل آمد. دراین تظاهرات عظیم خیابانی ده هাজার تن از شهروندان کابل شرکت ورزیدند و با صدور قطعنامه‌ای به آن پایان دادند.

تظاهرات، انعکاسات وسیعی را بسود ارتقای اعتبار حزب و به زیان نیروهای ارتجاعی درجامعه بوجود آورد. مجلس سفلی شورا (ولسی جرگه) پس از این حادثه برای یک هفته تعطیل بود. درمیان قشرهای آگاه زحمتکشان و روشنفکران گرایشهای مشهودی به دفاع ازحزب و برنامه های ترفیخواهانه آن بوجود آمد و درداخل پارلمان جبهه متحدی متشکل از عناصر دموکرات و منورالفکر ضد استبداد، تشکیل گردید.

به تاریخ اول دسمبر ۱۹۶۶، اعضای دموکرات و آزادیخواه و وکلای بیطرف شورا درتالاری درجوار وزارت معادن و صنایع تشکیل جلسه دادند. دراین جلسه اعتراضیه ۹۰ تن ازوکلای شورا گرد آمدند که سرشناس ترین ایشان میرمحمد صدیق فرهنگ، محمد اسمعیل مبلغ، محمد آصف آهنگ، عبدالرحیم هاتف، گل پاچا الفت، محمد یوسف فرزاد و دیگران بودند. درجلسه فیصله گردید درصورتیکه ازمسبب حادثه بازجوئی بعمل نیاید و برای ایشان جزایهای مقتضی تعیین نشود درصورتیکه امنیت وکلا دردرون و بیرون مجلس تضمین نگردد، ازحضور به آن امتناع خواهند ورزید. ایشان عملاً باشورا مقاطعه کردند و برای مدتی بالنسبه طولانی درآن حضور نیافتند و این امر منجر به بحران جدی گردید. سرانجام بامشاهده اینوضع، پادشاه شخصاً پا به پیش گذاشت و میان اعتراض کنندگان وبقیه اعضای مجلس بگونه ای به مصالحه پرداخت. پس ازآن، فراکسیون پارلمانی ح د خ ۱ با پشتوانه نیرومند تر، متشکل ازمتحدین خویش درشورا، بمبارزات پارلمانی ادامه داد.

(فصل ششم)

اختلافات در رهبری ح د خ ا

طوری‌که قبلاً اشاره گردیده است، اختلافات جدی سیاسی وایدئولوژیک در میان دوجناح حزب دموکراتیک خلق افغانستان به رهبری نورمحمد تره کی و بیرک کارمل از همان آغاز تأسیس حزب وجود داشت. جناح تره کی جانبدار تأسیس یک حزب سرخ مارکسیستی - لینینیستی بودند که در قطار - احزاب برادر کمونیستی و کارگری جهان به رسمیت شناخته شود. ولی جناح کارمل از تأسیس یک حزب ترقیخواه دموکراتیک با قبول سوسیالیزم بحيث یک هدف دور، هدف غائی، جانبداری مینمودند که با اشتراک در یک جبهه وسیع دموکراتیک برای تشکیل حکومت دموکراسی ملی مبارزه نماید. اگرچه طرح جناح کارمل با قبول برخی اصطلاحات چپروانه پذیرفته شد، ولی درونمایه اساسی اختلافات بجای خود باقی ماند. علل اختلافات عمده به مسایلی چون: طرز دید و برداشت هریک از جناح ها از شرایط عینی سیاسی در کشور، ملاحظه ضرورت‌های تاریخی، درک متفاوت از ایده ها و اندیشه های مسلط ایدئولوژیک، مربوط میگردد. همچنان مسایلی چون: خامسگاه طبقاتی و خصوصیت‌های ملی اعضای هریک از جناح ها تأثیرات معین بر موضعگیری‌های سیاسی آنان وارد میکرد. نقاط مورد اختلاف میان هر دو جناح در رابطه به مسایل اساسی گاه و بیگاه متناوب میگردد.

در جریان فعالیتهای حزبی برای تحقق مرام دموکراتیک خلق در رابطه به اشکال مبارزه سیاسی، ارزیابی نیروهای طبقاتی، شرکت این نیروها در مبارزه انقلابی، خصلت انقلاب، آینده حکومت دموکراسی ملی و وظایف عمده برای تکامل آن، بین دوجناح برخوردها و طرز دیدهای مختلف بوجود آمد. تره کی

عقیده داشت که در رأس انقلاب آینده، طبقه کارگر میتواند و باید نقش رهبری کننده ایفاء نماید و فعالیت‌های حزبی باید سری انجام گیرد و حتی الوسع از علنیت در مبارزه پرهیز شود. ولی در مقابل، کارمل عقیده داشت که بملاحظه محدودیت طبقه کارگر و عدم آمادگی سیاسی آن، حزب باید به طیف وسیعی از نیروهای سیاسی ضدفئودالی تکیه نماید و با سازمانهای سیاسی یسانگر منافع افشار دموکراتیک جامعه اتحاد، ائتلاف و مازش سیاسی صورت گیرد. این نقاط نظر متفاوت افزون بر حلقه رهبری متدرجاً به صفوف حزبی نیز سرایت کرد و گسترش یافت.

همچنان خورده گیریهای انتقاد آمیز بيمورد در مبارزه میان رهبران جداگانه بخاطر کسب قدرت نیز، زمینه هارا برای انشعاب ماعد میساخت. در این رابطه، حفیظ الله امین هم نقش تحریک آمیز ایفاء میکرد. در نتیجه سرتاسر حزب را بیماریهای کودکی، خورده گیریه‌ها، خورده کاریها، محفل بازیها، فراکسیونبازیها، تمایلات محل پرستی، شوونیستی و سکتاریستی و مجموعه خصصنهای خورده بورژوائی - روشنفکرانه، فراگرفت.

بدینسان، طرز دید، برداشتها و شیوه های برخورد به مسائل مربوط به انقلاب به مرزی کشانیده شد که جناح ها همدیگر را تحقیر میکردند و بدنام می ساختند.

انگیزه پا فشاری بر توسعه کمیته مرکزی ح د خ ا:

این انگیزه ذهنی عبارت بود از: نخست زمزمه ها و سپس سر و صداهای مشکوک در درون حلقهات رهبری حزب درباره ورود قریب الوقوع شخصی از ایالات متحده امریکا به نام حفیظ الله امین که وی «بمجرد اطلاع از تأسیس حزب دموکراتیک خلق افغانستان تقاضانامه عضویت خویش را قبلاً فرستاده است و در راه بازگشت به وطن میباشد!»

اطلاعیه بالا را نور محمد تره کی در جمله کمیته مرکزی ابلاغ نمود و برخی از اعضای کمیته مرکزی پیرامون شخصیت وی حرفهای بی سر و ته

و گنج‌کننده فراوانی اظهار داشتند. این شخص مرموز و آنهمه تبلیغ قبلی در مورد وی، در ذهن بسیاری از اعضای کمیته مرکزی به معنا مبدل گردیده و شک و تردیدهایی را بوجود آورده بود. باری گفته شد که او در راه برگشت به وطن کمی معطل گردیده است و در نیمه راه، در بیروت برای انجام کارهایی متوقف گردیده است!

در درون حزب با مواصلت پرمسر و صدای حفیظ الله امین از ایالات متحده امریکا، تفاوت نظرها و اختلافات شکل نوینی به خود گرفت و بیشتر آکنده با شک و تردید گردید. شگفت‌انگیز بود که رهبر حزب با تمام وسایل و امکانات تلاش می‌ورزید تا برای نامبرده، گذشته و شخصیت کذائی درست گردد و وی یک انقلابی پرشور (!) شناخته شود. ولی نخستین انتباهات از دیدار با امین برای شمار زیادی از اعضای رهبری حزب و بخصوص برای کارمل و همکارانش، تعجب برانگیز مینمود. او شخصی در ظاهر آراسته ولی از لحاظ اندیشه میان خالی به نظر می‌آمد. وی در حالیکه همیشه تبسم بر لب داشت، تلاش می‌ورزید که انداز روشنفکرانه بخود بگیرد، ولی به وضوح یک مرد عامی تشخیص می‌گردید و از لحاظ فهم خویش دردانش و ادبیات مترقی خیلیها کم سواد تا سرحد یک یسواد بود. او صرف چند اصطلاح مارکسیستی از قبیل سوسیالیزم، انقلاب پرولتری، دکتاتوری پرولتاریا، ایدئولوژی طبقه کارگر، انترناسیونالیزم پرولتری و چند جمله محدود از این ادبیات را به زبان‌های پشتو، دری و انگلیسی میدانست و گاهگاهی آنها را بجای و بیجا بالهجه غلیظ آمریکائی منش، مورد استعمال قرار میداد. او شخصی خیلی زرننگ، معجل و ظاهراً خوش برخورد بود، از گذشته خود بگونه مشخص چیزی اظهار نمیکرد و در موارد گوناگون در برابر هر گونه سوالی طفره میرفت. بمنظور آگاهی از گذشته وی چند مطلب زیرین قابل یادآوری است:

حفیظ الله امین از لحاظ ملیت پشتون و اصلاً اهل قبیله خروتنی است که در پغمان متولد گردیده است. وی تحصیلات خویش را در دارالمعلمین کابل به انجام رسانید و هنگامیکه در فاکولته تعلیم و تربیه تحصیل میکرد، در میان محصلان

و معلمان به شخصی دارای اندیشه‌های برتری جوئی ملی و شوونیستی شناخته می‌شد. او دومرتبه به ایالات متحده آمریکا رفت (۱۹۵۷-۱۹۵۸ و ۱۹۶۳-۱۹۶۵) و در آنجا به تحصیل پرداخت. وی در سالهای متذکره در آمریکا، رئیس انجمن محصلان افغان بود و دو تن از یاران نزدیکش بنامهای محمود سوما و منصور هاشمی معاون و صندوقدار انجمن بودند. آن دو یکجا با امین از آمریکا به کابل برگشتند و بعدها عضویت ح د خ ۱ را کسب کردند و در کابینه امین در سالهای ۱۹۷۸-۱۹۷۹ به حیث وزیر تحصیلات عالی و مسلکی و وزیر آب و برق، کار می‌کردند.

پس از بازگشت امین به افغانستان سر و صداهای زیادی پخش گردید مبنی بر اینکه رئیس قبلی انجمن متذکره بنا به اعتراف خودش عضویت سازمان سیا را داشته است. این امر شک و تردیدهای زیادی را درباره امین و گذشته او بوجود آورد. ولی مسأله اساسی، گذشته او نه، بلکه برخوردهای تحریک آمیز آشکار موجود او در درون حزب بود. وی به پیشنهاد نورمحمد تره کی بحیث عضو اصلی حزب (بدون طی مراحل آزمایشی معمول، قبل از پذیرش به عضویت اصلی) پذیرفته شد. دیری نگذشت که بنا به اصرار تره کی در سال ۱۹۶۶، کمیته مرکزی توسعه یافت و حفیظ الله امین نیز بحیث عضو آن پیشنهاد گردید.

در جریان بحثهای جنجال برانگیز پیرامون گزینش اعضای جدید، مجموعاً ۸ تن دیگر جدیداً به عضویت علی البدل (مشورتی) کمیته مرکزی قبول شدند که عبارت بودند از: حفیظ الله امین، محمد اسمعیل دانش، عبدالاحمد درمانگر و محمد ظاهر افق مفهوم شده از جناح تره کی و نور احمد نور، سلیمان لایق، بارق شفیعی و عبدالحکیم شرعی مفهوم شده از جناح کارمل. پس از چندی (جنووری ۱۹۶۶) توافق گردید که نوراحمد نور و شاه ولی به عضویت اصلی کمیته مرکزی ارتقا یابند.

اساسنامه ح د خ ۱ ودرپی آن، انشعاب:

اختلافات در درون حزب، در میان اعضای رهبری، روزتاروز تشدید میگردید. طوریکه گفته شد مسایل مورد اختلاف عبارت بود از درک‌ها و برداشتهای متفاوت میان دوجناح در رابطه به یکسلسله مسایل تئوریک وایدئولوژیک وخصوص در رابطه به مسأله انقلاب و همچنان فعالیتهای سیاسی و مبارزات روز.

درواقع این ناهمسانیه در اندیشه‌ها و شیوه‌های برخورد، خیلی عمیق بود و مسایل استراتژیک و تاکتیک را دربر میگرفت. جناح تره کی کماکان در مواضع چپروانه خویش پافشاری میکردند. ایشان طرفدار جدی هرچه بیشتر سرخ ساختن در و پیکر حزب بودند، ولی از تشدید مبارزات سیاسی مسالمت آمیز در پارلمان و برون از آن، پروژه پس از حادثه حمله بر فراکسیون پارلمانی حزب، هراس داشتند. تره کی پیوسته میگفت: «این طفلک بیچاره (ح د خ ۱) را نباید در پیش پای پیل انداخت!»

اکنون دیگر باحضور حفیظ الله امین در کمیته مرکزی، تحریکات علیه جناح کارمل روزتاروز شدت اختیار میگرد. ایشان کارمل و برخی از همکاران نزدیک وی را به اشرافیت و خدمت بمنافع استراتژیک طبقات حاکمه متهم مینمودند. آنان مدعی بودند که کارمل مانع رشد و تکامل حزب باماهیت مترقی آن یعنی ماهیت کمونیستی میگردد. ولی کارمل معتقد بود که اتکاء به لفاظیهای چپروانه کمونیستی موجب انزوای سیاسی حزب در جامعه و در میان مردم میگردد.

در چنین اوضاع و فضائی مسأله تدوین اساسنامه حزب که بنا بر اختلافات درونی، تا آنگاه معطل گذاشته شده بود، بار دیگر مطرح گردید و از جانب جناح تره کی بر آن تأکید و پافشاری بعمل آمد. در جلسات کمیته مرکزی پیرامون این مطلب بحثهای داغ و تشنج زاء انجام میگرفت. جناح تره کی

پیشنهاد مینمود که ماهیت حزب بمثابه یک حزب مارکسیستی - لنینیستی برپایه اصل مرکزیت دموکراتیک و وفادار به انترناسیونالیزم پرولتری باید در اساسنامه تذکار یابد، ولی جناح کارمل آنرا معایر اصول مرامی حزب و دوراز واقعیتی سیاسی میدانستند. سرانجام هردو جانب پس از سه ماه بحث و مشاجره به وجهه المصلحه مؤقتی تن دردادند و قرار بر آن بود که پلنوم کمیته مرکزی (جلسه کامل) دایر گردد و آنرا مورد ارزیابی، تأیید و تصویب نهائی قرار بدهد. ولی این فرصت میسر نگردید. زیرا بتاريخ چهارم می ۱۹۶۷ حزب به دو جناح عمده، منشعب گردید.

طرح اساسنامه پیشنهادی بوسیله خلقیها غیرعلنی بود و ماده اول آن چنین اظهار میداشت: «حزب دموکراتیک خلق افغانستان عالیترین شکل سازمان سیاسی و پیش‌آهنگ طبقه کارگر و تمام زحمتکشان افغانستان است. ح د خ ۱ جهانیینی علمی مارکسیستی - لنینیستی را منعیث ایدئولوژی خود قرار داده، در فعالیتهای خود بر اتحاد داوطلبانه اقشار آگاه و پیشقدم مردم افغانستان اعم از کارگران، دهقانان، پیشه وران و روشنفکران اتکاء مینماید».

در اساسنامه بعیث یکی از شرایط عضویت چنین پیشبینی شده بود: «هرکسبکه به عضویت ح د خ ۱ پذیرفته میشود، باید تشروری مارکسیستی - لنینیستی را فرا گیرد، نسبت به دشمنان طبقه کارگر آشتی ناپذیر باشد، بخاطر منافع زحمتکشان و بر علیه استثمار و تمام اشکال ستم اجتماعی و ملی مبارزه نماید، اندیشه های سوسیالیزم علمی، وطنپرستی و انترناسیونالیزم پرولتری را دربین توده ها تبلیغ نماید».

طوریکه بملاحظه میرسد، متن اساسنامه خیلی رادیکال و چپروانه تنظیم گردیده بود و از لحاظ محتوای خود انعکاس دهنده شرایط و واقعیتهای اجتماعی جامعه افغانستان نبود. همین اساسنامه آخرین امکانات سازش را میان هردو جناح از بین برد. جناح تره کی پس از انشعاب آنرا برای اعضای حزب خود تکثیر نمود که بدست نیروهای دیگر نیز رسید. ولی جناح کارمل آنرا کنار گذاشت و برای تدوین یک اساسنامه معقول و متناسب به شرایط اقدام نمود.

اینکه کدام جناح مسئول انشعاب درحزب بوده است تا پایان مورد مشاجره و مناقشه بود و هر یک، جانب مقابل را گروه انشعابی و خود را جانشین و یگانه ادامه دهنده راه حزب دموکراتیک خلق افغانستان می پنداشتند. اعضای کمیته مرکزی بقرار ذیل جناح بندی گردید:

اعضای اصلی کمیته مرکزی درجناح تره کی عبارت بودند از: (۱) نورمحمد تره کی، (۲) محمدظاهر بدخشی، (۳) صالح محمد زیری و (۴) شاه ولی. اعضای علی البدل (مشورتی) عبارت بودند از: (۱) عبدالکریم میثاق، (۲) محمد اسمعیل دانش، (۳) حفیظ الله امین، (۴) محمدظاهر جدران، (۵) عبدالاحمد درمانگر و (۶) محمد ظاهر افق.

اعضای اصلی کمیته مرکزی درجناح کارمل عبارت بودند از: (۱) بیرک کارمل، (۲) دستگیر پنجشیری، (۳) سلطان علی گشتمند، (۴) نوراحمد نور و (۵) شهرالله شهپر. اعضای علی البدل (مشورتی) عبارت بودند از: (۱) عبدالحکیم شرعی، (۲) سلیمان لایق، (۳) بارق شفیع و (۴) عبدالوهاب صافی.

برپایه ترکیب های فوق، هر دو جناح مدعی اکثریت خود و اقلیت جانب مقابل بودند. جناح تره کی میپنداشتند که اکثریت بطرف آنان است. زیرا جمع اعضای اصلی

و علی البدل متشکل از ۱۰ تن بسوی آنها و ۹ تن بسوی جناح کارمل قرار داشتند. ولی جناح کارمل اظهار میداشتند: از آنجا که نقش تعیین کننده را در اتخاذ تصمیم تنها اعضای اصلی ایفاء می نمایند و اعضای علی البدل مرحله آزمایشی را سپری مینمایند و صرف دارای حق رأی مشورتی هستند، بنابراین اکثریت ۵ تن در برابر ۴ تن بسوی آنان میباشد.

این دعوی تا پایان فیصله ناشده باقی ماند و درحالیکه یک مسأله شکلی بود و صرف بخاطر عدم آمادگی برای قبول مسئولیت درقبال انشعاب درحزب، هر دو جناح به آن توسل میجستند. ولی، واقعیت‌های زندگی و زمان بیهودگی بافشاری بر اکثریت و اقلیت را به اثبات رسانید.

هرگاه در همان آغاز، مسایل مورد اختلاف و تفاوت نظرها به صراحت و علنی مطرح میگردید و هریک تحت نام حزب جداگانه با هویت مشخص سازمانی و ایدئولوژیک خویش میپرداختند، آنهمه دعوی‌های کهنه بر سر "ارثیه‌ها" منجر به آنهمه استخوان شکنیها نمیگردید.

در هر حال با انشعاب ح د خ، از یکسو روحیه بی‌باوری در میان اعضای رهبری، صفوف و فعالان حزبی رخنه نمود و از سوی دیگر نیروهای دیگر سیاسی اعم از راست و چپ افراطی مجال رشد و سرپازگیری یافتند. اختلاف در درون ح د خ یعنی میان هر دو جناح آن شدت دامن زده میشد و روز تاروز ابعاد گسترده‌تر کسب میکرد. هریک از جناح‌ها برای جلب اعضای رهبری و فعالان حزبی بسوی خود تلاش میکردند و در این میان شماری از ایشان یادلسرد میشدند و از مبارزه دست میکشیدند یا به صفوف نیروهای چپ افراطی می‌پیوستند و یا با تشکیل سازمانهای انشعابی برای خود پایگاه سیاسی جستجو مینمودند.

در سال ۱۹۶۷ محمد طاهر بدخشی از جناح تره کی جداشد و پس از چندی سازمان مستقلی را زیر نام سازمان انقلابی زحمتکشان افغانستان (سازا) تأسیس نمود. قبل از این جدائی، مشاجرات و برخوردهای شدید میان طاهر بدخشی و حفیظ الله امین در ارتباط با مسایل ملی صورت گرفته بود و در نتیجه انشعاب دومی رخ داد. از آنجا که امین در این مشاجرات برخورد آشکار اعتراض جوانان از موضع شوونیستی داشت، ناگزیر وی را نیز جزای مؤقتی دادند (تنزیل مقام از عضویت اصلی کمیته مرکزی به عضویت علی البدل آن). ولی او چنان‌کینه به دل گرفت که بعدها بدخشی را بگونه فجیعینی بشهادت رساند.

همچنان در سال ۱۹۶۸ سه تن از اعضای رهبری: دستگیر پنجشیری، شهرالله شهبز و عبدالحمید شرعی از جناح کارمل جدا شدند و تحت نام "خلق کارگر" بفعالیات سازمانی مستقل پرداختند و یکسال بعد به جناح تره کی پیوستند و اندکی بعد شهبز از جناح تره کی نیز برید و در واقع از فعالیت سیاسی دست کشید. افزون بر آن، گروه‌های انشعابی دیگری از میان ح د خ تشکیل گردید که عمده‌ترین آنها عبارت بودند از:

۱. گروه کار

۲. سازمان زحمتکشان افغانستان (سزا)

۳. سازمان فدائیان زحمتکشان افغانستان (سفا)

۴. جمعیت انقلابی زحمتکشان افغانستان (جازا)

۵. کارگران جوان افغانستان (کجا)

در بخش پایانی این فصل لازم به یادآوری دانسته میشود که هرگاه رهبران حزب دموکراتیک خلق افغانستان تا پایان به آرمانهای اولیه حزب پابرجا و وفادار باقی میماندند، همبستگی خویش را حفظ مینمودند و وسوسه چپ‌روها و چپ‌نمائیها نمیشدند، به تکنازها و خودخواهها نمی‌گرویدند، امکانات عینی وجود داشت که از طرق مسالمت آمیز و پارلمانی یک دولت ملی و دموکراتیک تأسیس گردد، رشد سریع اقتصادی و اجتماعی کشور تأمین شود، دانش و فرهنگ شگوفان بوجود آید، فقر و تیره‌روزی مردم از ریشه برانداخته شود و مردم افغانستان نیز در شاهراه ترقی و پیشرفت گام بگذارند. زیراح د خ ا میتواند در این پروسه نقش فعال ایفاء نماید. تأسیس ح د خ ا نتیجه قانونمند به پختگی رسیدن شرایط عینی و ذهنی در مرحله مشخصی از رشد اجتماعی و سیاسی کشور و مجهز بایرنامه علماً تنظیم شده بود که خواسته‌های اساسی مردم و ضرورت‌های تاریخی کشور را انعکاس میداد.

درواقعت امر با تأسیس ح د خ ا به نیاز عینی جامعه در راستای نوسازی انقلابی آن پاسخ درست گفته شده بود و باینجهت این حزب که در سرلوحه فعالیت‌های خویش مبارزه برای عدالت اجتماعی را قرار داده بود، درسرنوشت تاریخی کشور از اهمیت بزرگی برخوردار گردید.

درمقام این حزب برای نخستین بار در تاریخ جنبش دموکراتیک در کشور، راه‌های مشخص رهائی مردم از تحت ستم ملی و اجتماعی و انتقال قدرت از دست محافل حاکمه بوروکراتیک به دست یک حکومت ملی و دموکراتیک، پیشبینی گردیده بود. ح د خ ا با اینمنظور اتحاد تمام نیروهای ترقیخواه ضد استبداد فتودالی و رابطاطر تأسیس جبهه متحد ملی باشتراک تمام

سازمان‌های مترقی و دموکراتیک کشور پیشنهاد کرده بود که بگونه روزافزون مورد پذیرش گروه‌ها و نیروهای مختلف اجتماعی و سیاسی قرار میگرفت. ولی افسوس که نبود فرهنگ پیشرفته سیاسی، عقب ماندگی اجتماعی، وجود فرورشوونیستی و تأثیر ایده‌های خودخواهانه غریزی موجب گردید تا مبارزه عادلانه و منطقی ح د خ ا در نیمه راه پیشرفت تکاملی خود متوقف گردد و سرانجام مسیر انحرافی در پیش گیرد. انشعاب در ح د خ ا و مبارزه بین جناح‌های آن به سد بزرگی در راه تأسیس جبهه واحد نیروهای مترقی و دموکراتیک در کشور مبدل گردید.

(فصل هفتم)

ح د خ ا پس از انشعاب

پس از انشعاب، هردو جناح خود را حزب دموکراتیک خلق افغانستان مینامیدند. ولی برای وجه تمایز، جناح تره کی خود را "پیشاهنگ طبقه کارگر" و "خلق" میگفت و جناح کارمل "حزب زحمتکشان افغانستان" را مترادف به ح د خ ا، استعمال میکرد. جناح خلقیها برای انجام فعالیتهای گسترده سیاسی نه تصمیم داشتند و نه امکانات. ایشان با وارد آوردن اتهامات بر جناح متقابل و در پیش گرفتن سیاست خورد بزرگ بینی خویش، تلاش میورزیدند که اعضای حزبی خود را وفادار به آرمانهای چپروانه حفظ کنند و عمدتاً از میان جوانان پشتو زبان و در میان ارتش سرباز گیری نمایند. اینکه در میان خلقیها از انشعاب تا وحدت مجدد حزب چه گذشت، اطلاعات زیاد وجود ندارد. زیرا ایشان بیشتر به دور خود پیچیده بودند و چندان جلوه برونی نداشتند. بنابراین، آنچه پس از این درباره فعالیتهای ح د خ ا می‌آید، منظور از پرچمیها است.

(اصطلاح "خلق" و "پرچمی" نامهای رسمی دو جناح حزب دموکراتیک خلق افغانستان نیست. بخاطر سهولت در نام گرفتن و تشخیص، این نامها از سوی دیگران استعمال گردیده است. من نیز در اینجا بخاطر افاده روشنتر مطلب، نامهای متذکره را برگزیده و مورد استعمال قرار داده‌ام)

کار تشکیلاتی و تثوریک در حزب:

حزب پس از انشعاب به فوریت به تشکیل کمیته‌های جدید حزبی در شهر کابل و شهرهای عمده دیگر دست زد. چنانکه ده کمیته حزبی در نواحی

شهر کابل و ۹ کمیته را در ولایات کشور تأسیس نمود. در شهرهای کندز، هرات و شیرخان گروه‌های مبتکر حزبی بوجود آمد. حزب سرعت اساسنامه جدیدی را در مطابقت منطقی با شرایط مبارزه در جامعه و ضرورت‌های تشکیلاتی برای ساختار حزب طرح نمود و بدسترس کمیته و حوزه‌های حزبی قرار داد.

کمیته‌ها و حوزه‌های حزبی با حفظ سریت، در هفته یکبار دایر میگردیدند. چندین حوزه حزبی از لحاظ فاصله در محل زیست و محل کار در چهارچوب یک کمیته حزبی تشکیل میشدند. شمار اعضاء در هر حوزه حزبی از ۷ تا ۱۰ تن بود و منشی‌های حوزه‌ها اعضاء کمیته‌های حزبی را بوجود میآوردند.

حزب در این هنگام در حدود یک هزار و پنجصد تن از میان روشنفکران، کارمندان و کارگران، عضو داشت. البته در اینجا حرف بر سر کیفیت است و نه کمیت. زیرا اعضاء جدید خیلی به دقت پس از طی مراحل مختلف آزمایشی پذیرفته میشدند و تقریباً همه ایشان فعالان حزبی بودند. در برخی از محلات از جمله در هرات و شیرخان کمیته‌های دهقانی نیز تشکیل شده بود. اعضاء قبل از پذیرش به عضویت اصلی باید بر پایه اصول اساسنامه، مرحله آزمایشی را سپری مینمودند. بعدها مرحله دیگری نیز معمول گردید که براساس آن، داوطلبان عضویت، قبلاً در گروه‌های علاقمندان سازمان می یافتند و سپس به عضویت آزمایشی پذیرفته میشدند.

افزون بر آن، سازمان دموکراتیک زنان افغانستان که کم و بیش همزمان و همگام با حزب دموکراتیک خلق افغانستان ایجاد شده و پس از انشعاب در تحت رهبری دو کنتراناهیتا راتبزاد در بست به جناح پرچمیها پیوسته بود و همچنان سازمان دموکراتیک جوانان افغانستان که در جنب حزب تشکیل گردید، پذیرش اعضاء جدید را به حزب معرفی و توصیه مینمودند. تشکیل سازمان پیشاهنگان افغانستان در چهارچوب سازمان جوانان گام دیگری برای پرورش جوانان آینده با روح حزبییت و احساس مسئولیت بود.

اعضای کمیته مرکزی فعالیت‌های خویش را در ساحه تشکیلاتی وایدئولوژیک تشدید می‌بخشیدند. شماری از ایشان برای تجدید سازمان دادن کمیته‌های حزبی و کار سیاسی با اعضای حزب پس از انشعاب به ولایات کشور سفر کردند. بگونه مثال: نوزاحمد نور و عبدالمجید سربلند به قندهار و هلمند، سلیمان لایق به بلخمری، نظام‌الدین تهذیب به کندز، بارق شفیع به لغمان و ننگرهار و من درچندین نوبت برای مدت‌های معین از دو تا سه ماه درهریک از شهرهای هرات، مزارشریف و شیرغان اقامت گزیدم و با اعضای حزب، باحفظ سریت، کار حزبی و سیاسی تشکیلاتی انجام دادم.

خاطرات کار آن دوران، شور و شوق، احساسات و هیجانات انقلابی اعضای حزب، روحیه وقف و فداکاری آنان درمبارزه و سرسپردگی ایشان در رفاقت حزبی هنوز درذهن من زنده است. من فراموش نمیکنم که برخی از فعالان و رهبران محلی حزبی چون: سیداکرام پیگیر، فداحمد دهنشین، سید نسیم میهنپرست و دیگران درشیرغان و سه تن از فعالان حزبی معروف به خلیل معلم، نبی کارگر و غلام سخی دهقان و دیگران درهرات با چه روحیه بلند انقلابی کار و پیکار میکردند. من ییاد دارم که کارگران پیشآهنگ تفحصات نفت و گاز شیرغان به گروه‌ها به خانه‌های رفقای حزبی دعوت میشدند و من با ایشان صحبت مینمودم و درمقابل ازایشان درس پایداری و پیگیری را درمبارزه میآموختم. به یاددارم که چگونه مخفیانه به ولسوالی گزره هرات برای دیدار با دهقانان پیشقدم هرات میرفتم و ساعتها با ایشان صحبت میکردم. من فراموش نمیکنم که چگونه چندین برادر از یک خانواده متمول درهرات باوقف انقلابی برای حزب کار میکردند و من درمنزل یک تن از وکلای ملی هرات برای مدت دو ماه مخفیانه زندگی میکردم و مهمان ایشان بودم.

اشتغال من در عرصهٔ ایدئولوژیک و ادبیات سیاسی:

در سال ۱۹۶۷، حین انشعاب حزب به دوجناح با صطلاح "خلقی" و "پرچمی" من به پرچمها پیوستم و طی ده سال جدائی مسئولیت امور آموزشی و ایدئولوژیک را در حزب برعهده داشتم.

طی آن سالها، من بخش اعظم کار را در انتشارات "پرچم"، ارگان مرکزی حزب به پیش می بردم. در یکصد شماره جریده، مقالات زیادی را برای پرچم نوشتم که به اسم خودم، به اسماء مستعار و به طرق دیگر در آن به چاپ رسیده است. همچنان برای مدتی مسئولیت تخنیکی چاپ آنرا نیز، بردوش داشتم.

در سالهای حکومت جمهوری محمد داؤد (۱۹۷۳-۱۹۷۸) من برای مدتی جهت تأمین معیشت در یکی از مؤسسات کوچک وارداتی و صادراتی خصوصی بحیث محاسب و ترجمان زبان انگلیسی کار کردم و سپس تمام وقت خود را وقف کار حزبی نمودم. در جریان این سالها چندین رساله آموزشی را برای آموزش در کورسهای حزبی ترجمه، تألیف و تکثیر کردم و متن یک قانون اساسی حکومت دموکراتیک پارلمانی را در مقابل قانون اساسی حکومت پرزدنشل (جنیوری ۱۹۷۷) محمد داؤد برای اعضای حزب (جناح پرچمها) بمثابة یک طرح، نوشتم که در میان حلقات روشنفکری کشور نیز اشاعه یافت و مورد توجه و علاقمندی جدی ایشان قرار گرفت. در سال ۱۹۷۷، حین احیای وحدت حزب دموکراتیک خلق افغانستان، من بعنوان یکتن از اعضای بیروی سیاسی کمیته مرکزی حزب انتخاب شدم که کماکان در عرصه آموزشی، ایدئولوژیک و ادبیات سیاسی کار میکردم.

در سال ۱۹۷۷، حین احیای وحدت حزب دموکراتیک خلق افغانستان، من بعنوان یکتن از اعضای بیروی سیاسی کمیته مرکزی حزب انتخاب شدم که کماکان در عرصه آموزشی، ایدئولوژیک و ادبیات سیاسی کار میکردم.

انجام کار ایدئولوژیک و تئوریک در حزب پس از انشعاب:

بخطرات ارتقای سطح آگاهی سیاسی اعضای حزب توجه زیادی به آموزش ادبیات مترقی، اصول سازماندهی حزبی و تئوری مترقی مبذول میگردید. اعضای حزب نیز بخاطر ترویج ایده‌ها و اندیشه‌های مترقی و سیاسی در میان زحمتکشان مبارزه فعال میپرداختند. زیرا عقیده بر آن بود که بدون آموزش و فراگیری تئوری علمی انقلابی و کاربرد خلاق آن، پراتیک انقلابی و ساختمان جامعه دموکراتیک مبتنی بر عدالت اجتماعی، نمیتواند وجود داشته باشد.

بمنظور ارتقای سطح فهم تئوریک اعضای حزب، آموزش سیاسی در مراکز معین بطور سازمان یافته آغاز گردید که معروف به کورسهای حزبی بود. در این کورسها برپایه تشخیص سطح فهم و برداشت خویش شماری از اعضای حزب گرد میآمدند و بایشان دروس در بخشهای جامعه شناسی، اقتصاد سیاسی و تاریخ جنبشهای آزادیبخش ملی، تدریس میگردید. در جریان آموزش، توجه ویژه ای بمسائل تکامل جامعه، ساختارهای اجتماعی، راه‌های رشد اقتصاد، مضمون عمده سیاست دولت یعنی دموکراسی ملی و انطباق آن در شرایط جامعه افغانستان، نیروهای محرکه انقلاب ملی و دموکراتیک و متحدین آنها، مبذول میگردید.

باید گفت که کورس‌های آموزش حزبی تابع کدام تشکیلات اداری و دارای برنامه‌های تدریسی دایمی نبودند و تمام اعضای حزب نیز مکلف ساخته نمیشدند که در این کورسها آموزش ببینند. شرکت در آنها داوطلبانه انجام میگرفت و لکچرهای آموزشی تحت نظر کمیسیون ایدئولوژیک حزب تهیه میگردید. سرپرستی کمیسیون مذکوره از آغاز تا انجام برعهده من بود و شماری از اعضای پیشرو حزب در کار تهیه لکچرها، تکثیر مضامین آموزشی و تدریس در کورسهای مذکوره همکاری مینمودند. من خود نیز تدریس بخش اقتصاد سیاسی

را برعهده داشتم و برای این منظور رساله ای ابتدائی نوشتم و همچنان کتابی را نیز از انگلیسی به زبان فارسی برگرداندم. شایان یادآوری است که میراکبر خیرافزون بر کارهای تشکیلاتی و ایدئولوژیکی خویش، در امر تهیه لکچرها و تدریس در کورسها نقش سازنده، فعال و مفیدی به انجام رسانید.

در جلسات حوزه ها و کمیته های حزبی، آموزش تئوریک و بحثهای ایدئولوژیک بخش قابل ملاحظه ای از فعالیتهای آنها را احتوا میکرد. هریک از اعضا مکلف به مطالعه آثار دست داشته بودند و از مطالعات، دریافتهای و برداشتهای خویش، در جلسات گزارش میدادند، سوالات دیگران پاسخ میگفتند و پیرامون آنها تبادل نظر صورت میگرفت. آثار انتشار یافته به زبان فارسی در ایران و از جمله نشرات حزب توده ایران منابع و مآخذ مهم برای مطالعات اعضای حزب شمرده میشدند. اعضای حزب علاوه بر مطالعه آثار، آنها را نیز در چند نسخه تکثیر میکردند. باینگونه در آموزش سیاسی این دوره، خود آموزی نقش مهم ایفاء میکرد.

حزب در شرایط دشوار، کار ایدئولوژیکی را با استفاده از تمام شیوه ها و وسایل رسوخ ایدئولوژیک بر توده های مردم بطور خستگی ناپذیر انجام میداد و باینگونه ارتباط با آنها را نیز تأمین مینمود. حزب درک میکرد که بدون بیدار کردن اذهان توده های مردم و ارتقای سطح آگاهی سیاسی زحمتکشان به دفاع از منافع خود، ناممکن است ایشان را به صفوف مبارزه جلب نمود و برای انجام تغییرات بنیادی در کشور، بسیج کرد.

انجام کار مؤثر و فراگیر ایدئولوژیک در میان اعضای حزب، تنویر اذهان زحمتکشان و تفهیم راه مبارزه برای ایشان می طلبد که نشرات منظم حزبی بدسترس قرار گیرد. برای این منظور ضرورت بود که حزب ارگان نشراتی خویش را تأسیس نماید.

(فصل هشتم)

جریده "پرچم" بعنوان ارگان نشراتی حزب

در نتیجه تلاش‌های پیگیر و خستگی ناپذیر کمیته مرکزی، حزب مؤفق گردید که اجازه انتشار ارگان نشراتی خویش را تحت نام "پرچم" بدست آورد. یکبار دیگر در شرایط نبود قانون احزاب، ناگزیر امتیاز انفرادی نشر جریده بنام سلیمان لایق اخذ گردید و وی از شماره نخست تا شماره هفتم مدیر مسئول آن نیز بود و از آن به بعد میراکبر خیبر بحیث مدیر مسئول جریده تعیین گردید. برای اینکه پیوند ارگانیک جریده با حزب نشان داده شود، تحت نام پرچم نوشته میشد که "ناشر اندیشه‌های دموکراتیک خلق". نخستین شماره پرچم بتاريخ ۱۴ فبروری ۱۹۶۹ به چاپ رسید.

رهبری پرچمها مترصد آن بود که در نخستین فرصتها نکات اساسی و نهادهای برنامه و اهداف خویش را یکبار دیگر صراحت ببخشند و با انتشار پرچم این امکانات میسر گردید. در سرمقاله شماره نخست تحت عنوان "نگاهی به وظایف ملی ما در این مرحله تاریخی" ببرک کارمل چنین نوشت:

"بر مبنای اصول جهانی علمی وایدئولوژی پیشرو عصر ما و انطباق آن بر شرایط کنونی جنبش افغانستان، بر اساس روحیه وطنپرستی بمنظور تشکیل جامعه آزاد از تناقضات طبقاتی، فارغ از بهره‌کشی انسان از انسان و آزاد از اسارت و ستم ملی بحیث "هدف غائی" اعلام میداریم که پرچم مقدس جهاد و مبارزه ضد ارتجاع داخلی و خارجی را تا مرگ و پیروزی، سر بلند و استوار نگاه خواهیم داشت».

به دنبال مطلب فوق، هدف غائی که بمعنی جامعه سوسیالیستی بکار گرفته میشد، چنین توضیح گردیده بود:

«افغانستان در مرحله مبارزه و جنبش دموکراتیک و ملی قرار دارد، نه در مرحله "هدف غائی" که بعضیها ناشیانه و عوامفریبانه آنرا بحث مسأله روز و جزء وظایف و هدف نزدیک سیاسی طرح میکنند. جنبش دموکراتیک و ملی در واقعیت امر

بمنزله تدارک ضروری و مقدمه ای بر جنبش مرحله "هدف غائی" است که بصورت اجتناب ناپذیر دنباله جنبش دموکراتیک بشمار میرود».

پس هدف عمده مبارزه در مقاله متذکره که در واقع کوششی بود برای تصریح مرام حزب منتشره در جریده خلق، چنین توضیح گردیده بود:

«هدف عمده و وظیفه ملی در مرحله تاریخی کنونی نیل به ایجاد حکومت دموکراسی ملی است که بر بنیاد جنبش وسیع خلقهای کشور بصورت مهمترین نقطه چرخش مبارزه ضد فئودالیزم و ضد امپریالیزم پدید میآید».

بخطاظر نیل به هدف متذکره چنین نتیجه گیری بعمل آمده بود:

«حلقه اساسی مبارزه و پیشبرد جنبش در راه استقرار دموکراسی ملی عبارت است از ایجاد جبهه متحد دموکراتیک و ملی و تقویت روزافزون آن».

پرچم اهداف و وظایف حزبی و سیاستهای آنرا در شرایط نوین پس از انشعاب تشریح میکرد و از وضع دشوار اقتصادی توده های زحمتکش در کشور سخن میگفت. در بررسیها و تحلیلات نشریه نه تنها دشواریهای زندگی مردم توضیح میگردد، بلکه علل و منشأ آنها و راه های برون رفت نیز نشان داده میشد. جریده، بیداری اذهان توده های مردم و ارتقای سطح آگاهی سیاسی ایشانرا بعنوان یکی از اهداف عمده خویش قرار داده بود و این امر را برای دستیابی به اهداف دموکراتیک حزب و تشویق مردم برای شرکت در روند مبارزه علیه ارتجاع داخلی، ضروری میشمرد.

جریده پرچم در رابطه بمبارزه طبقاتی، مسائل ملی و بین المللی و شرایط اجتماعی - اقتصادی در کشور به نثرات میبرد و زندگی عادی مردم، موقف زنان در جامعه و مسأله برابری حقوقی آنان بامردان، مسائل مربوط به وضع صحت عامه، دانش و فرهنگ، آموزش و پرورش را در کشور مورد بحث قرار

میداد. در قبال این مسایل و مطالب اساسی دیگر اجتماعی و اقتصادی، سیاست‌های حزب و برخورد‌های تاکتیکی و استراتژی آنرا اعلام میداشت.

تمام مطالبی که دو تحت عناوین و مضامین گوناگون بشیوه‌های متفاوت در پرچم به نشر میرسیدند، یک هدف واحد را مطلق نظر خویش داشتند که چگونه در امر بیداری مردم و دادن آگاهی به ایشان کمک شود تا در مبارزه ضد ارتجاعی و در ساختمان جامعه نوین فارغ از ستم اجتماعی و ملی شرکت ورزند. بطور کلی، جریده پرچم هدف اساسی خویش را نشرات در رابطه بمسایل زیرین تعیین کرده بود:

- دفاع از مفردات مراغه حزب، توضیح جهات گوناگون، تبلیغ و ترویج آن.
- پخش و اشاعه اصول جهانی‌بینی علمی، ادبیات مترقی و اندیشه‌های پیشرو آن دوران.

- بازتاب دشواری‌های زندگی و رنج‌های عظیم زحمتکشان و سایر اقشار پائینی جامعه در تحت نظام‌های پوسیده اجتماعی.

- بیان خواست‌های اساسی طبقات و اقشار روشنفکری و کارگری کشور.

- خدمت به امر بیداری شعور سیاسی و اجتماعی توده‌های مردم.

- ایجاد شور و شوق مبارزه میان جوانان.

- دفاع از حقوق و آزادی‌های فردی و اجتماعی مردم کشور.

- پشتیبانی از روند دموکراسی در کشور، تحکیم و گسترش پایه‌های آن.

- افشای ماحیت و سیاست‌های نیروهای ارتجاعی دست راستی و چپ افراطی.

- ارائه تحلیلات کلی در رابطه به جامعه افغانستان از لحاظ اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی، طبقاتی و ملی.

- پشتیبانی از جنبش‌های آزادی‌بخش ملی و نهضت‌های کارگری جهان.

- مبارزه علیه ارتجاع داخلی، استعمار کهن و نوین و امپریالیزم در عرصه جهانی.

- توضیح ماهیت کمک‌های اقتصادی و فنی اتحاد شوروی و سایر کشورهای

- دوست، اهمیت و تأثیر آنها در امر رشد و تکامل اقتصادی جامعه.

- بررسی جهات گوناگون دموکراسی ملی از لحاظ تئوریک.

• نشان دادن راه‌های تشکیل حکومت ملی و دموکراتیک بمثابه یک مرحله ضروری در روند تکامل جامعه.

• دفاع از ضرورت تشکیل جبهه متحد ملی متشکل از نمایندگان طبقات و اقشار پائینی و میانه، از کارگران تا سرمایه داران ملی.

در ارتباط به مطالب فوق مقالات بیرک کارمل، میراکسیر خیبر، سلطان علی کشتمند، نوراحمد نور، سلیمان لایق، بارق شفیع، اناهیتا راتبازاد، دستگیر پنجسری و همکاران دیگر در شماره‌های مختلف پرچم بچاپ رسیده است. در بسیاری از مضامین پرچم نتیجه‌گیری بعمل می‌آید که بمنظور نیل به اهداف تعیین شده بخاطر رهایی مردم از اسارت، استبداد و ستم، همبستگی و یکپارچگی نیروهای ترقیخواه و وطنپرست، دموکراتیک و آزادیخواه و درگام نخست وحدت مجدد حزب دموکراتیک خلق افغانستان، بمثابه سلاح نیرومند مبارزه، شرط لازمی شمرده میشود. پرچم تأکید مینمود که «یگانه راه درست جهت تحول بنیادی و دموکراتیک در کشور کنار گذاشتن افتراق و دست اتحاد بهم دادن نیروهای مترقی و دموکراتیک است، درغیر آن ارتجاع سیاه و بیرحم داخلی و خارجی با ایجاد نفاق و تفرقه در صفوف مبارزان راه آزادی ملی و دموکراسی، ترقی و پیشرفت سریع کشور، نیروهای مترقی و دموکراتیک را درغسل و زنجیر می‌بندند» (شماره ۳۰ سپتمبر ۱۹۶۸).

پرچم معتقد بود که بدون وحدت نیروهای دموکراتیک، بسط و توسعه جنبش ملی و دموکراتیک و ایجاد جبهه متحد در کشور ناممکن است (شماره های ۱۴ فیروزی ۱۹۶۷ و ۳۰ سپتمبر ۱۹۶۸).

همچنان بخش قابل ملاحظه نشرات جریده وقف بررسی اصول و شیوه های مبارزه حزبی میگردد. در مقالات معین بخاطر آشنائی و آگاهی اعضای حزب، به بیان بخشهایی از ادبیات حزبی و مسایل تئوریک و سیاسی پرداخته میشد و هدف آموزش و پرورش آنان با روح حزبیت و انقلابیت، دنبال میگردد.

تمام مضامینی که در صفحات پرچم بچاپ میرسیدند، خلصت عمومی دموکراتیک داشتند و کلیه اشکال ستمگری را افشاء و محکوم میکردند

و نیروهای ملی و وطنپرست را بخاطر تحقق اهداف حزب فرامیخواندند. بطور خلاصه میتوان گفت که پرچم نقش بزرگ روشنگرانه، هدایت کننده، توضیح دهنده و بسیج کننده نیروهای مترقی را در جامعه افغانستان، ایفاء نمود. پرچم که ادامه دهنده راستین راه جریده خلق بود، افزون بر ماهیت و محتوای مترقی نشرات خود، شیوه نوشتار را در زبان فارسی در افغانستان دگرگون کرد و ادبیات نوین سیاسی را در کشور معرفی نمود که سرمشق نمادین برای تمام انتشارات بعدی در کشور قرار گرفت.

برای من یکی از افتخارات بزرگ زندگی معنوی، پیوستگی اسم با نام و نشرات پرچم میباشد. افزون بر آنکه مضامین و مقالات زیادی به اسم مشخص و مستعار من در صفحات آن به نشر رسیده است، همچنان مضامین تئوریک، تحلیل‌ات، بررسی‌ها و گزارش‌های فراوانی برای آن جریده نوشته ام.

در اینجا صرف بغرض یادآوری از برخی خاطرات گرانبهای خویش از روی نسخه های پراکنده ای که بدستم قرار گرفته اند، عناوین برخی از تحلیل‌ات عمده اقتصادی و اجتماعی را که برای پرچم نوشته بودم و به اسم مشخص من از شماره هفتم (۲۵ اپریل ۱۹۶۸) تا شماره ۹۵ (۶ اپریل ۱۹۷۰) انتشار یافته اند، نام میبرم:

- تحلیلی درباره وضع تجارت در افغانستان تحت عنوان "سیاست درهای باز اقتصاد ناتوان کشور را ناتوان تر میسازد" منتشره در چند شماره پیه‌م.
- بررسی تجارت با حوزه های مختلف تجارتي در دویخش تحت عناوین "حوزه آزاد تجارتي" و "بسط و توسعه تجارت بارتري".
- ادامه بررسی‌ها از وضع تجارت در کشور، بحیث یک نمونه عمده تحت عنوان "وضع تجارت پشم".
- تحلیلی درباره وضع صنایع دستی در کشور و زندگی پیشه وران و بررسی‌های مشخص در چند بخش از جمله درباره بوت دوزی و وضع بوت دوزان و قالین بافی و وضع قالین‌باان کشور منتشره در چند شماره پیه‌م.

- تحلیلی درباره وضعیت صنایع افغانستان تحت عنوان "راه صنعتی کردن کشور".
- بررسی اوضاع مالی، پولی و اسعاری در کشور تحت عنوان "نگاهی به وضع مالی دولت".
- تحلیلی در ارتباط به ساختار اجتماعی اهالی کشور در چهار بخش تحت عنوان "حقایق و ارقام درباره ترکیب اجتماعی جامعه ما" که در چندین شماره پیهم منتشر گردید.
- تحلیلی از جنبش‌های آزادیبخش ملی تحت عناوین "وظیفه عمده در برابر جنبش آزادیبخش ملی ما نیل به استقلال اقتصادی است" و "نیروهای دموکراتیک و مبارزه آزادیبخش ملی" منتشره در چندین شماره.
- تحلیلی درباره پلانیهای دراز مدت و کوتاه مدت اقتصادی تحت عنوان "پلانیهای اقتصادی افغانستان و اصول پلانگذاری علمی" که در سه بخش و چندین شماره به چاپ رسید.
- بررسی وضع ترانسپورت و انتقالات تحت عناوین جداگانه "پراگندگی و بی نظمی امور ترانسپورتی در کشور" و "وضع نا بسامان بهای شهری".
- نگاهی بر سیاست زراعتی دولت تحت عنوان "وضع تأسف آور تولید غله و پنبه در کشور".
- تحلیلی درباره زندگی دشوار اقشار زحمتکش کشور تحت عنوان "وضع اقتصادی زحمتکشان" در چهار بخش که در چهار شماره پیهم منتشر گردید.
- بررسی پدیده هائی از برخورد نادرست حکومت در رابطه به فعالیت‌های غیر ملی تاجران وابسته تحت عناوین "اعلانات و اشتهاات فریبده" و "مقامات حکومتی با سرمایه های غارتگر همکاری میکنند".
- تحلیلاتی درباره سیاست‌های اقتصادی و اجتماعی حکومت نوراحمد اعتمادی تحت عنوان "اعتراقات صدراعظم و وزراء" که در چندین شماره پیهم منتشر گردید. همچنان تحلیل جداگانه ای درباره مشی اقتصادی دولت تحت عنوان "نگاهی بر قسمت اقتصادی بیانیه صدراعظم".

• بررسی ذخایر معدنی آهن در کشور تحت عنوان "فروش آهن خام حاجی گک".

• تحلیلی درباره موضع و خواست عمده دانشجویان کشور تحت عنوان "اتحادیه محصلان افغانستان باید به اشتراک توده‌های وسیع محصلان تشکیل گردد".

• شرکت در یک بحث گسترده مطبوعاتی تحت عنوان "مردم بیلاتس عواید و مصارف پروژه وادی هلمند را میخواهند".

• تحلیلی درباره بزرگ جلوه دادن کارهای کوچک حکومت بوسیله رسانه‌های گروهی تحت عنوان "فریب تبلیغات ارتجاعی و تغذیر کننده را نباید خورد".

• بررسی ضرورت‌های قانونی در کشور بر اساس قانون اساسی تحت عنوان "در راه وضع قوانین دموکراتیک بمثابة شعار روز باید مبارزه کرد".

• تحلیلی درباره وضع اقتصادی کشور و ارائه پیشنهادات برپایه هدف مرامی تشکیل حکومت دموکراسی ملی تحت عنوان "پایان دادن به عقب ماندگی اقتصادی راه مرفقی غیر سرمایه داری و صنعتی کردن کشور است".

• تحلیلی از سیستم مالیاتی در کشور تحت عنوان "نظام مالیاتی کشور ظالمانه و منسوخ است".

• بررسی از ذخایر زیر زمینی و روزمینی کشور تحت عنوان "منابع سرشار طبیعی ما بلا استفاده مانده اند".

• بررسی تأثیرات تجارت بر زندگی مردم و قیمت‌های اموال تحت عناوین جداگانه "نکاتی چند درباره تجارت خارجی افغانستان" و "نکاتی چند درباره قیم مواد مورد نیاز مردم" که در دو شماره منتشر شده اند.

ترتیب عناوین متذکره در بالا، از لحاظ قدامت انتشار آنها، انتخاب گردیده است.

من بعنوان یکتا از نویسندگان دایمی جریده، در تعیین مشی نشراتی و کار چاپ و انتشار آن فعالانه شرکت ورزیده‌ام. چه روزها و شب‌های بشمارى را که همراه با رفقا بخاطر بررسی هر کلمه، جمله و فقره قابل نشر در جریده سپری کرده‌ام و شاهد چه فداکاریهای عظیم اعضای حزب برای نشر و پخش پرچم بوده‌ام. خاطره کار و پیکار رفقای حزبی، شور و شوق، احساسات و افتخارات و از خود گذریهای ایشان از جمله در رابطه به نشرات پرچم برای همیشه در ذهن من و همزمان مان زنده خواهد ماند.

پرچم از یکسو بگونه روز افزون از شهرت و اعتبار عظیمی در میان مردم برخوردار میگردد و از سوی دیگر چون خارجشم ارتجاع داخلی، خشم و کینه طبقاتی آنها را برمی‌انگیزد. نیروهای عقب‌گرای دست راستی و رقبای سیاسی آرزو داشتند که مانع نشر و پخش آن گردند. بارها، عناصر ارتجاعی فروشندگان جریده را که غالباً اعضای داوطلب حزبی بودند، لت و کوب میکردند و تلاش میورزیدند تا نسخه‌های بیشتر آنها خریداری کنند و آتش بزنند. ولی فروشندگان و رضاکاران حزبی از خرابکاریهای آنها جلوگیری بعمل می‌آوردند، از یک نسخه به یک نفر بیشتر نمی‌فروختند و تا آخرین نسخه‌ها را به علاقمندان میرساندند و در عین حال کار تبلیغی وسیعی را برای فروش آن انجام میدادند. با وجود اینکه تیراژ جریده از لحاظ کثرت خود در مطبوعات کشور کاملاً بیسابقه بود، بنابر علاقمندی جدی مردم، به زودی نسخه‌های آن نایاب میگردد. نیروهای دست راستی سرانجام موفق شدند تا در برابر نشرات پرچم موانع ایجاد نمایند. در شماره ۹۹ جریده که بتاريخ ۲۲ اپریل ۱۹۷۰ به نشر رسیده بود، در پارچه شعری منتشره در آن، کلمه ایرا مغایر سنت اسلامی پنداشتند. حکومت با استفاده از وضع به توقیف جریده دست زد. باینسان به مرحله دیگری از مبارزه درخشان حزب پایان داده شد.

(فصل نهم)

حکومتهای دوران دموکراسی
و
جریان‌ات سیاسی در کشور

در دوران حکومت دوکتور محمدیوسف اساسات دموکراسی محدود در کشور پایه گذاری گردید و پس از سقوط حکومت وی مرحله تطبیق آن در عمل فرارسید. از آغاز تا پایان آن دوران هیچیک از حکومتها که آمدند و رفتند، حکومتهای حزبی و پارلمانی نبودند. باوصف اینکه اوضاع واحوال سیاسی در کشور شدت تغییر یافته بود، ولی هنوز بشیوه فردی حکومت میشد. احزاب و سازمانهای سیاسی درخواستی فعالیت میکردند و نه درهسته سیاست و دولت. شمار بیشتر این سازمانها از مواضع متفاوت سیاسی در صفوف اوپوزسیون با حکومتها قرار داشتند و حکومتهای بوروکرات بدون سلاح سیاسی در برابر آنها بمبارزه میپرداختند و هر چند بعد ساقط میگردیدند.

کمبود جدی در نظام دموکراسی این دهه، فقدان قانون احزاب و نبود اراده سیاسی لازم از بالا، برای سپردن قدرت واقعی به مردم بود.

حکومتهای این دوران متشکل از بوروکراتها و تکنوکراتها بودند که صرف منافع شخصی، علاقمندی به کرسی، سلیقه های فردی و غریزه منفعت طبقاتی، ایشان را رهنمائی میکرد. باینمناسبت احساس مسئولیت در برابر مردم از جانب اکثریت اعضای کابینه و برخی از کارمندان بالارتمه دولتی، وجود نداشت و ایشان خود را در برابر پارلمان نیز که غالب اعضای آن متشکل از نمایندگان طبقات حاکمه بودند، خوشتن را مسئول نمی دانستند. از سوی دیگر

فساد اداری، سوء استفاده از دارائیهای عامه، رشوه و اختلاس خصلت عام کسب کرده بود.

معهدا، حکومت‌های متذکره در تطبیق عملی و تحمل برخی جهات دموکراسی خود را ذینفع میدانستند و هیچکدام ظاهراً متماایل به بازگشت به استبداد نبودند. از حکومت دوکتور محمد یوسف تا حکومت محمد موسی شفیق در برابر فعالیتهای سیاسی احزاب و سازمانها، ظاهراً ممانعت جدی بعمل نمیآمد، ولی از جانب نیروهای راست در حواشی حکومتها تحریکات بشدت دامن زده میشد. در دوران حکومت محمد هاشم میوندوال و بویژه در دودوره حکومت نوراحمد اغتمادی، برخی از احزاب، جریانات سیاسی و مطبوعات بالنسبه آزاد بوجود آمدند. حکومت دوکتور عبدالظاهر سعی مینمود که تاحدود معینی در برابر نیروهای اوپوزیسیون تحمل سیاسی و برده باری از خود نشان بدهد و حکومت محمد موسی شفیق در نظر داشت که ظاهراً دموکراسی سیاسی با خصلت محدود آن در کشور ادامه یابد.

در مجموع دهه نیمه دموکراسی را در میان مردم بنام "دموکراسی تاجدار" و "دموکراسی شاهانه" یاد میکردند و مفهوم آن، اینکه دموکراسی بوسیله پادشاه از بالا "اعطا" شده بود، در حالیکه بملاحظه تناسب نیروهای اجتماعی دیگر امکانات برای حکومت کردن بشیوه استبداد پیشین وجود نداشت. شگفت انگیز اینکه تاریخنگاران داخلی که بنحوی از انحاء خود در رخدادهای دهه متذکره دخیل بودند، گویا به "دفاع" از دموکراسی، تحمل معین حکومتها را در برابر فعالیتهای سیاسی این یا آن سازمان سیاسی سازش خواندند. ولی سوال در اینجا است که هرگاه دست کم حکومتها آن سیاستهای اندک تحمل را در برابر اوپوزیسیون در پیش نمی گرفتند، پس از وجود دموکراسی در کشور چگونه ممکن بود سخن گفت؟

تأسیس جراید آزاد و جریانات راست و چپ:

رخداد های سیاسی و اجتماعی افغانستان بیان مینماید که در هر یک از مراحل او جگیری جنبش آزاد یخواهانه در تاریخ معاصر کشور، خواست نخستین و اساسی نیرو های ملی و دموکراتیک جامعه، آزادی مطبوعات و مطبوعات آزاد بوده است. متقابلاً مطبوعات سیاسی پیوسته نقش اساسی در امر بیداری مردم و اعتلای جنبش ایفاء کرده است. در دهه دموکراسی محدود نیز بنابر همین یکی از نخستین ضرورتها برای کسب باور مردم به دموکراسی، قانون مطبوعات در ماه جولای ۱۹۶۵ اعلام گردید. بر پایه آن، جراید معین با موضعگیری های گوناگون با وقفه های معین یکی پی دیگر انتشار یافتند.

طی سالهای متذکره مجموعه ۳۵ نشریه مستقل به نشرات پرداختند که بجز یکی - دو روزنامه و یکی - دو مجله موقوف، بقیه همه هفته نامه (جراید هفتگی) بودند. از میان آنها، تعداد بیشتر توقیف و مصادره شدند یا بنابر دشواریهای مالی و پائین آمدن تیراژ مطبوعاتی، از نشر بازماندند. جراید متذکره عمدتاً خصلت سیاسی داشتند، از مواضع گوناگون سیاسی به نشرات میپرداختند، از منافع طبقاتی بخصوص، از جانب نیروهای اجتماعی و سیاسی متفاوت و از گرایشهای ملی و مذهبی معین نمایندگی میکردند.

برخی از این جراید از مواضع راست افراطی و ارتجاعی گرفته تا مواضع چپ افراطی به نشرات میپرداختند. شمار بیشتر آنها دارای ماهیت و خصلت مذهبی و ناسیونالیستی بودند، مانند: هفته نامه های گهچ، خبیر، نداء حق، مجله اسلام و هفته نامه های پکتیا، افغان، افغان ولس و تعداد دیگر. برای نشرات راستگرای مذهبی و ناسیونالیستی امکانات گسترده طباعتی، مالی و سیاسی فراهم میگردد و تعداد بیشتر آنها تا پایان به نشرات خود ادامه میدادند. هفته نامه صدای عوام از موضع اسلام چپگرا و بعنوان ارگان جمعیت عوام، نشرات میکرد.

ترجمان هفته نامه ای بود که به دفاع از حقوق ملیتهای تحت ستم موضعگیری داشت.

شمار بیشتر جراید بادر نظر داشت محتویات قانون اساسی و سیاستهای رسمی حکومتها، موضعگیریهای سیاسی میانه، از میانه به راست و از میانه به چپ را دنبال میکردند، ولی کمتر مؤفقیت و خواننده داشتند، مانند: جبهه ملی، اتحاد ملی، روزگار، افکار نو، کاروان (روزنامه)، پیکار و شمار دیگر.

در این میان برخی از جراید به زبان سیاسی، ماهرانه طنز مینوشتند و به زبان کارتون نیز سیاستهای ارتجاعی و نواقص محافل حاکمه را افشاء مینمودند، مانند: ترجمان. حتی نشریه هجو نویس نیز وجود داشت، مانند: شوخک و نشرات اختصاصی ادبی، مانند: هفته نامه سپیده دم و ماهنامه دریا.

برای نشرات دموکراتیک و چپ مجال زیادی جهت رشد و ادامه آنها وجود نداشت. زیرا علیه آنها تحریکات گوناگون ارتجاعی بوجود میآمد. هفته نامه خلق و هفته نامه پرچم، از گانهای نشراتی حزب دموکراتیک خلق افغانستان در نتیجه تحریکات آشکار و خشن نیروهای ارتجاع از چاپ بازماندند. جریده کمک بعد از انتشار نخستین شماره آن، به بهانه چاپ شعری از داؤد فارانی، مصادره گردید.

شعله جاوید که ارگان نشراتی حزب دموکراتیک نوین بود و از مواضع مائوئیستی و رادیکالیزم چپ به نشرات میپرداخت، علم مبارزه علیه تمام نیروهای چپ و راست و میانه و علیه تمام جریانات و کشورها را برافراشت و علیه نهضت دموکراتیک به تحریکات پرداخت و پس از توقیف پرچم، نشرات آن نیز پایان یافت. برخی از جراید فرمایشی ارتجاعی، صرف برای مبارزه علیه نشرات دموکراتیک خلق بوجود آمدند و پس از توقیف آن، این جراید که خود وظایف خود را پایان یافته یافتند، دست از نشرات کشیدند، مانند: جریده مردم و برخی نشرات دیگر. برخی از جراید بخاطر منافع شخصی و گروهی در نشرات خویش مواضع فرصت طلبانه اتخاذ کرده بودند، مانند: پیام امروز (پس از برکناری نخستین مدیر مسئول آن) هفته نامه های صباح، پروانه و بعضیهای دیگر.

افزون بر خلق، پرچم و شعله جاوید شماری از جراید دیگر نیز از احزاب، جمعیت‌ها و سازمان‌های سیاسی نمایندگی میکردند، مانند: وحدت - ارگان حزب وحدت ملی (زرنگار) خلیل الله خلیلی که با تعیین وی بهیئت سفیر در عربستان سعودی، دست از نشرات کشید. مساوات - ارگان حزب دموکراتیک مترقی محمد هاشم میوندوال که در دوره اول نشراتی از شاه طلبی و ملیت خواهی سخن میگفت و در دوره دوم منادی سوسیالیزم و دموکراسی پارلمانی گردید. افغان ملت و ملت ارگانهای نشراتی دوجناح حزب سوسیال دموکرات و خواهان بوجود آمدن افغانستان بزرگتر بودند. افغان ملت در رابطه بمسایل شرکت برق افغانستان با میوندوال در افتاد. این جریده با انتشار ترجمه مقاله مجله رامپارتس امریکائی منجمله باین مضمون که: «بعضی از همکاران سی، آی، ای در مقامات بالائی دولتی افغانستان جا دارند» از جانب حکومت محمد هاشم میوندوال، متوقف گردید. همچنان جریده هدف که علیه حکومت میوندوال به نشرات میپرداخت، بوسیله آن حکومت مصادره شد.

با طراز بندی بالا، شایان یادآوری دانسته میشود که تذکرات مختصر انجام شده درباره هریک از جراید ناکافی است و در اینجا صرف افاده نمادین مطرح نظر بوده است. همچنان یادآوری میشود که در اینجا صرف خصلت مسلط جراید بمثابه ماهیت آنها برگزیده شده است، در حالیکه بسیاری از آنها مواضع و خصایل گوناگون داشته اند و برخی از آنها در جریان نشرات خود تغییر مواضع نیز داده اند.

(فصل دهم)

تظاهرات خیابانی

و نهضت روشنفکری و کاریگری کشور

برچمیها پس از انشعاب حزب، بیش از دوهزار میتنگ، تظاهر واعتصاب را سازمان دادند و فعالیتهای خویش را در میان جوانان، زنان، کسارگران و زحمتکشان تشدید بخشیدند. در تظاهراتیکه از جانب حزب (برچمیها) سازمان داده میشد، سیاستهای ضد مردمی حکومت‌های وقت مورد انتقاد قرار میگرفت.

از حادثه ۳ عقرب (۲۵ اکتوبر) سال ۱۹۶۵ به بعد، تظاهرات خیابانی با اشتراک محصلان دانشگاه و فکاتب عالی، کسارمندان و سایر روشنفکران برپا میگردد. تظاهرات سیاسی از سالهای ۱۹۶۵ و ۱۹۶۶ آغاز گردید، در سالهای ۱۹۶۸ و ۱۹۶۹ به اوج خود رسید و تا سال ۱۹۷۳ ادامه یافت. در اکتوبر ۱۹۶۶ بخاطر یاد و بود از شهدای سوم عقرب، محافل و تظاهرات مسالمت آمیز از جانب محصلان دانشگاه (دانشجویان) و شاگردان لیسه ها با اشتراک معلمان و سایر روشنفکران برپا گردید و پس از آن، این روز همه ساله به سازماندهی ح د خ ا بنام "روز جوانان افغانستان" برگزار میشد. در سالهای ۱۹۷۰ و ۱۹۷۱ در جریان تظاهرات این روز دوتن از اعضای ح د خ ا: عبدالرحمن (برچمی) در لغمان و عبدالقادر (خلقی) در هرات از جانب افراطیهای مذهبی و چپروان با ضرب کارد بقتل رسیدند و این امر مناقشات و نا آرامیها را بشدت شعله ور ساخت.

خواست اساسی محصلان، شاگردان و معلمان را اصلاح برنامه های تحصیلی و برنامه های تدریسی، اصلاح شیوه های پذیرش به مؤسسات تحصیلات عالی کشور بدون تبعیض و تمایز از لحاظ قومی، منطقوی، زبانی،

محلی، جنس، موقف اجتماعی و دارائی تشکیل میکرد. ایشان خواهان تشکیل آزادانه اتحادیه های صنفی محصلان، معلمان و کارمندان بودند.

تقاضاهای عمده کارگران عبارت بود از: افزایش عادلانه دستمزدها، بهبود شرایط کار، مرخصی های سالانه، کاهش ساعات کار، جلوگیری از سوء استفاده از بخشی ها، انتقالات زایگان تا ساحه های کار یا جبران آن، جلوگیری از اخراج های خود سرانه، جبران اضافه بستیها، وارد نیارودن فشارهای اجتماعی و سیاسی، تادیه مرزدها و معاشات عقب افتاده، بهبود شرایط ایمنی حین انجام کار، ایجاد بیمه های صحتی و طبابت، دسترسی کارگران به مواد کوپونی و استفاده از تأمینات و خدقات مادی نیز جزء آن خواستها بود. ایشان تشکیل و به رسمیت شناختن اتحادیه های خویش را بمثابة یک خواست عمده تقاضا میکردند.

میتنگها، تظاهرات و اعتصابات محصلان و روشنفکران در آغاز به رهبری ح د خ ا (پرجمیها) تحت نظم معین و در فضای آرام با سخنرانیهای گرم و مؤثر فعالان حزبی انجام میگرفت.، خواستهای ایشان بگونه منطقی طرح و ارائه میگردد و غالباً به نتایج معین نیز میانجامید. ولی متدرجاً نیروهای راست و چپ افراطی در میان صفوف محصلان و برخی از شاگردان لیسه ها رخنه کردند. آنان سعی میورزیدند که این جنبش نو پا را به بیراهه بکشانند، بی نظمی بوجود آورند و سود گروه های خود از آن استفاده نمایند.

چپروان برای پیشبرد اهداف انقلابیگران خویش و بخاطر رقابت منفی غالباً در میان برخی از شاگردان کم سن و سال احساساتی و هیجانی مکاتب تحریکات ایجاد مینمودند و هرج و مرج برپا میکردند. ولی نیروهای راست افراطی و بنیاد گرایان اسلامی، پیروان اخوان المسلمین، هدف خویش ایجاد موانع در برابر این جنبش را قرار داده بودند. آنان فضای رعب و ترس را میان محصلان و شاگردان بوجود میآوردند. برای اینکه ایشان مخالفت خویش را با شرکت دختران دانشگاهی و لیسه ها و با زنان روشنفکر معلم و کارمند در نهضت و روشنفکری کشور نشان بدهند، حتی به اعمال خشن و قبیح پاشیدن تیزاب بر روی آنان، مبادرت میورزیدند و عملاً زمینه ها را برای بجان هم

انداختن دانشجویان و دانش‌آموزان و برخورد‌های فزینگی فراهم می‌کردند. چنانکه آنان باری حین اقدام به این عمل قبیح در برابر دختران دانش‌آموز لیسه رابعه بلخی واقع گارته چهار، از جانب فعالان پرچمیها و اعضای سازمان دموکراتیک زنان باز داشته شدند، چند تن ایشان دستگیر و به پولیس تسلیم داده شدند. باینگونه مبارزه حاد میان نیروهای ملی و دموکراتیک از یکسو و نیروهای راست و چپ افراطی از سوی دیگر در جنبش روشنفکری کشور در گرفت.

محافل حاکمه دولتی از اینوضع در جهت تشدید فشار بر جنبش روشنفکری استفاده می‌کردند، فضای ترس و تشویش را در میان محصلان، شاگردان، معلمان و کارمندان آموزشی و فرهنگی بوجود می‌آوردند. شعبات پولیسی به ارعاب گروه‌های روشنفکری و اعمال تضيیقات علیه ایشان دست می‌زدند. وزارت تعلیم و تربیه بمشوره پولیس معلمان را از کار برکنار می‌کردند، بجایهای نامناسب و دور دست تبدیل می‌کردند و به تهدید محصلان و شاگردان می‌پرداختند. بگونه مثال: آنها بدون ارائه هیچ دلیلی، از جمله همسر کریمه کشتمند را که در صنف یازدهم و دوازدهم لیسه مسلکی دخترانه بلقیس تدریس مینمود به مکتب ابتدائیه سید جمال الدین افغانی بطور جزائی بحیث معلم جهت تدریس در صنف اول و دوم تبدیل نمود. پس از چندی در اداره پولیس کابل از وی بازجوئی بیدلیل بعمل آورد و به سبکدوشی از کار تهدیدش نمود. بازجوئی بخاطر اینکه شاگردان صنف مربوطه خویش را برای شرکت به تظاهرات تشویق کرده است. چگونه ممکن بود که کودکان شش - هفت ساله در فعالیتهای سیاسی شرکت ورزند؟ سوالات چنان پرت و احمقانه بود که ارزش جواب گفتن را نداشت. این صرف یک نمونه مشهود بود که متذکر شدم، در غیر آن صدها تن از فعالان حزب (پرچمیها) در دانشگاه، در لیسه‌ها و در محل کار ایشان مورد اذیت و آزار، تهدید و فشار قرار گرفتند.

معهدا، جنبش روشنفکری در تحت کنترل و رهبری پرچمیها، برغم دشواریهای ناشی از خرابکاریهای نیروهای راست و چپ افراطی و اعمال تضيیقات از جانب حکومتها، بگونه روزافزون نیرو میگرفت و به پیروزیهای

درخشان دست مییافت. در این جنبش بمثابة مدرسه مبارزه عملی، شمار زیادی از فعالان حزبی پرچمی آموزش دیدند، تبارز کردند، آبدیده شدند و به پختگی لازم سیاسی دست یافتند. این جنبش از دانشگاه و لیسه‌ها آغاز گردید و سپس فراگیر تمام افشار روشنفکری کشور شد.

از سال ۱۹۶۸ به بعد تظاهرات خیابانی عظیم و میتنگ‌های سیاسی عمدتاً در جاده‌های عمده شهر و دربارک زرنگار برپا میگردید و ده‌ها هزار تن از روشنفکران، کارمندان و زحمتکشان شهر و نواحی آن، شرکت میکردند. در این تظاهرات خیابانی و میتنگ‌های عظیم توده‌ای، رهبران حزبی (پرچمی) سخنرانی میکردند. اکنون دیگر خواستهای صنفی به خواستهای اساسی سیاسی مبدل گردیده بود. سخنرانیهای تهیج‌کننده بیرک کارمل و سایر رهبران حزبی شور و هیجان عظیم در میان شرکت‌کنندگان میآفرید و ایشان را به تحرک سیاسی و امیدداشت.

شایان تذکر است که در امر براه‌اندازی و تقویت جنبش روشنفکرانه در کشور با بیچ کردن جوانان و زنان، نقش سازمان دموکراتیک جوانان و سازمان دموکراتیک زنان افغانستان در جنب ح د خ ۱ (پرچمها) از اهمیت بزرگ استثنائی برخوردار بود.

پرچمها در جریان این جنبش روشنگرانه در آن سالها به سازمان دهندگان واقعی توده‌ای مبدل میگرددند و فعالیتهای دلیرانه و موضعگیریهایی سنجیده شده سیاسی ایشان قلوب و اذهان مردم را تسخیر مینمود. اکنون دیگر خرابکاریهای نیروهای ارتجاع راست و چپ افراطی نمیتوانست جلو سیل عظیم جنبش روشنفکری کشور را که در تحت رهبری پرچمها با جنبش کارگری توأم شده بود، سد نماید.

حکومتها در این سالها، بر پرچمها در این یا آن مورد فشار وارد میکردند. چنانکه دومرتبه شماری از فعالان حزبی و از جمله نجیب الله، عبدالوکیل، نجم الدین کایانی، فرید احمد مزدک، حشمت الله کیهانی، خلیل زمر، امتیاز حسن، دوکتور فاروق، عبدالله سپنگر، حشمت اورنگ مشهور

به باب، محمد اسمعیل محشور معروف به ماما، عبدالهادی کریم، و دیگران را برای مدت‌های معینی از شش ماه الی یکسال ونیم بدون دلایل موجه، به زندان افکندند.

سه تن از رفقا: عبدالوکیل، نجیب الله و محمد اسمعیل محشور که دانشجویان رشته های اقتصاد، طب و حقوق بودند، مجال یافتند که در برابر ادعاهای مدعی العموم مبنی بر باصلاح تحریک کردن تظاهرات و "اخلال امنیت" از خود دفاع نمایند. دفاعیه ایشان بیشتر خصلت عمومی دفاع از جنبش دانشجویی و روشنفکری و دفاع از منی حزب دموکراتیک خلق افغانستان را داشت تا دفاع شخصی. متن دفاعیه های مفصل آنان در شماره های ۷۹ (۱۳) اکتوبر ۱۹۶۹ و ۸۰ (۲۰ اکتوبر ۱۹۶۹) بالترتیب تحت عناوین: "مستبدین و متنفذین هرروز بالای مردم کشور ما ظلم و ستم میکنند"، "محرک

مبارزه ما فقر و تهیدستی توده های عظیم خلق کشور است" و "دستگاه اداره دولت وسیله ستم بر توده های عظیم مردم"، به چاپ رسیده است. همچنان اطلاعیه مبنی بر بازداشت نجم الدین کاویانی در شماره ۹۰ (۳ فبروری ۱۹۷۰) پرچم به نشر رسید. وی همراه با شماری از فعالان ح د خ او سایر جریانات سیاسی پس از تظاهرات شهریان کابل حین ورود سپرواگنیو معاون رئیس جمهور امریکا، زندانی شدند و شمار دیگری از دانشگاه و از کار اخراج گردیدند. ایشان برای مدت‌های طولانی بدون محاکمه تحت بازجویی پولیس در زندان باقی ماندند.

نهضت کارگری کشور نیز در نتیجه فعالیتهای گسترده حزب (پرچمها) سرعت در سرتاسر کشور وبخصوص در مناطق صنعتی اوج گرفت. کارگران آگاه و پیشتاژ با الهام از مبارزه دموکراتیک و وطنپرستانه حزب (پرچمها) و در تحت رهبری آن بفعالتهای بسیج کننده باشکوهی پرداختند. ایشان صدها میتنگ، اعتصاب و راه پیمائی را در اعتراض به شرایط ناهنجار کار و زندگی خویش وبخاطر تحقق آرمانهای حزب جهت بهبود این شرایط، برپا کردند.

در سالهای ۱۹۶۸-۱۹۶۹ برنامه و مبارزه حزب بگونه مشهود به نیروی مادی قابل ملاحظه ای برای به تحرک درآوردن بخشهای آگاه کارگران و زحمتکشان در نقاط مختلف کشور، مبدل شده بود. توده های کارگری در مؤسسات بزرگ صنعتی، ساختمانی، ترانسپورتی، معدنی و تفحصاتی بگونه آگاهانه ای به جنبش اعتصابی منی پیوستند و تا برآوردن خواستهای برحق خویش پیگیر و پابرجا بمنابرزه برمیخواستند. کارگران پیشآهنگ در کارخانجات جنگلک، در نساجی گلپهار، در کانال ننگرهار، در سپین زر کندز، در میوه قندهار، در سمند غوری، در تأسیسات سرکازی و ترانسپورتی پلخمیری و بویژه در تأسیسات نفت و گاز شمال در مزار شریف و شیرخان با شرکت فعال و دلیرانه خویش در جنبش اعتصابی و مقاومت کارگری، حماسه ها آفریدند و برای بدست آوردن حقوق صفتی و برآورده ساختن خواستهای عادلانه خویش به پیروزیهای درخشان نایل آمدند.

مارش کارگران تأسیسات نفت و گاز شمال:

مارش بیش از ۳۵۰ تن از کارگران و کارمندان آگاه تأسیسات نفت و گاز شمال که به مارش ظفر آفرین و دوران ساز کارگران معروف گردید، در تحت رهبری حزب (پرچمها) انجام گرفت. این حرکت در نهضت کارگری کشور جایگاه با اهمیت استثنائی احراز نمود. کارگران مارش کننده از شهر شیرخان تا شهر مزار شریف و سپس تا پلخمیری و سالنگها به فاصله بیش از سه صد کیلومتر را پیاده پیمودند. ایشان پلاکاردهای نوشته شده، شعارها و پوسترها و از جمله پوستر معروف کارگر زن جیر شکن را با خود حمل میکردند. راه پیمایان در شهر های سر راه و در مناطق پر جمعیت میتنگها برپا میکردند و دلایل دست زدن به راه پیمائی را توضیح مینمودند.

خبر مربوط به این مارش در شماره دهم (۱۳ می ۱۹۶۸) پرچم انتشار یافت و در چندین شماره دیگر پی گرفته شد. پرچم در این باره چنین نوشت: «

مارش قهرمانانه و ظفر آفرین کارگران تفحصات پترول غالبترین نمودار مبارزه طبقاتی زحمتکشانش کشور ماست و چون فروغ تابناک از یایمردیهای الهام بخش در فردای روشن و آزاد افغانستان پرافتخار، خواهد درخشید».

خواستههای عمده کارگران را افزایش دستمزد، تهیه محل مناسب برای رهایش، تدوین و تطبیق لایحه ترفیع و تقاعد و تأسیس اتحادیه کارگری تشکیل میکرد. اعتصاب به روز ۲۸ اپریل ۱۹۶۸ بوسیله کارگران بخش برمه کاری تفحصات پترول آغاز گردید و بزودی کارگران بخشهای دیگر نیز با آنان پیوست. این اعتصاب سه روز متواتر در محل کار کارگران دوام نمود، ولی از جانب مقامات مربوط در برابر خواستههای قانونی آنان پاسخی داده نشد. اعتصاب به روز اول می، مصادف به روز جهانی کارگران به تظاهرات خیابانی تبدیل گردید و به استقبال و اشتراک روشنفکران و اقشار دیگر اهالی شبرغان مواجه گردید. پس از آن باردیگر، کارگران خواستههای خویش را به رئیس تفحصات پترول سپردند و موصوف در پاسخ اظهار داشته بود: ما بشما ضرورتی نداریم، هر کجا که خواسته باشید بروید! و در عین زمان والی جوزجان بر کارگران فشار وارد میکرد که باصطلاح «محرکین» را معرفی نمایند. کارگران صرف میگفتند که «محرکین حقیقی ما سیمای آفتاب سوخته و شکمهای گرسنه ماست».

کارگران به اعتصاب خویش برای چند روز دیگر ادامه دادند، ولی پاسخی مثبت در برابر تقاضاهای برحق خویش بدست نیاوردند. ایشان در عوض از همه جا جواب منفی و تهدید دریافت داشتند. در قبال چنین وضعی آنان تصمیم به راه پیمائی مسالمت آمیز گرفتند. کارگران بانظم و اراده عجیبی بسوی کابل راه می پیمودند تا خواستههای برحق خویش را بگوش مردم و مقامات مربوط دولت برسانند. در جریان آن راه پیمائی دشوار از یکسوا اهالی قریه ها و شهرها، کارگران و شاگردان مکاتب به استقبال ایشان می شتافتند و ابراز همدردی و همبستگی میکردند و از سوی دیگر پولیس و ژاندارم و مقامات دولتی به تهدید و تخویف آنان میپرداختند. ولی آنان با همان نظم و انضباط محکم کارگری، استوار راه می پیمودند. نقطه اوج جنبش در اینجا بود که

کارگران سمنت و برق غوری، نساجی پلغمیری و سایر کارگران، شاگردان مکاتب، کارمندان و اهالی شهر پلغمیری به اشتراک کارگران راه پیماییتنگ بزرگ اعتراضیه ای را از ساعت ۱۰ تا ۱۲ شب بوجود آوردند و این امر بیش از پیش مقامات دولتی را نگران ساخت. دو روز بعد، مارش در حوالی سالنگها درمیان کوهستانات دور از چشم مردم بوسیله پولیس و قوای انتظامی دولت متوقف ساخته شد و کارگران به اجبار بوسیله موترهای نظامی بازگردانده شدند. این مارش و شیوه برخورد حکومت با کارگران، انعکاسات وسیع در جامعه بوجود آورد و حکومت اعتمادی از سوی یکی از اعضای فراکسیون پارلمانی حزب، نوراحمد نور و کیل پنجوائی قندهار، در شورا مورد استبضاح قرار گرفت. آغاز مارش ۸ ماه می و پایان آن ۱۸ می بود. مصواتجام حکومت وادار گردید که در برابر مقاومت کارگران سرنهد و به خواستهای برحق آنان تن دردهد.

این مارش به سلسله تظاهرات و اعتصابات در نهضت کارگری جوان افغانستان، بحیث نیرومند ترین حلقه مقاومت در برابر استبداد و بوروکراسی افغانستان و در تاریخ مبارزات کارگری، یک پدیده نادر و حماسه آفرین شمرده میشود. مارش کنندگان که عزم راسخ داشتند برای برجسته ساختن خواستهای عادلانه صنفی و سیاسی خویش تا کابل راه پیمائی نمایند، صرف هنگامی در سالنگها متوقف شدند که حکومت به زور متوسل گردید. حکومت دریافت که کارگران تا کابل میرسند و مواضع ضد کارگری محافل حاکمه را بیش از پیش افشاء مینمایند. در هر حال، این راه پیمائی در نهضت کارگری و مبارزات سیاسی کشور بخاطر ارتقای بیداری و سطح آگاهی سیاسی کارگران، به تحرک در آوردن و بسیج کردن نیروهای آنان، نقش عظیمی ایفاء نمود. سهم مؤثر و سازمان دهنده ای را که کمیته حزبی ولایت جوزجان و در رأس فدامحمد دهنشین ادا داد، ثبت تاریخچه پرافتخار آن جنبش کارگری ظفر آفرین است.

اهمیت سیاسی و اجتماعی و گستره جنبش روشنفکری و کارگری کشور، در پرچم - ازگان حزب به تفصیل ارزیابی و بیان گردیده است. پرچم

گزارش‌ها و تحلیل‌ات عمیقی را در رابطه به این جنبش و پیوند آن با اشکال دیگر مبارزه حزب اعم از پارلمانی و خارج آن، ارائه داده است. در تحلیل‌ات مبتدکره، از جمله این خصلت مبارزه، ارزیابی گردیده است که چگونه جنبش روشنفکری با جنبش کارگری آن دوران درهم می آمیخت. چنانکه بسیاری از اعتصابات و خواست‌های کارگران در مؤسسات گوناگون با پشتیبانی عملی محصلان و روشنفکران مواجهه میگردید.

لویس دوپری، مؤرخ معروف امریکائی، جدول نمونه واری از برخی تظاهرات و اعتصابات انتخاب شده را که صرف درماه‌های اپریل، می و جون ۱۹۶۸ انجام گردیده بود، در اثر خویش بنام "افغانستان" (ص ۶۲۰) ارائه کرده است. برپایه آن جدول، تصویر زیرین ترسیم میگردد:

درماه اپریل:

- اعتصاب کارگران شرکت ساختمانی کوهسار
- اعتصاب شاگردان در ولایت نیمروز علیه جزای‌های غیر عادلانه

درماه می:

- اعتصاب کارگران کارخانجات جنگلک
- اعتصاب و میتنگ کارگران مطبعه دولتی کابل
- اعتصاب رانندگان بس‌ها و موترهای باربری دولتی در کابل
- میتنگ اعتصابی کارگران فابریکات نساجی و بایسکل سازی پلچرخنی در حومه کابل

- اعتصاب کارگران و کارمندان پشمینه بافی قندهار

- میتنگ اعتصابی کارگران فابریکه برق غوری در پلخمری
- اعتصاب کارگران فابریکه نساجی پلخمری

- میتنگ اعتصابی کارگران نفت و گاز شمال
- مارش کارگران شیرغان بسوی کابل (که در کوتل سالنگ عقب گشتند)
- اعتصاب یونت قیر ریزی شاهراه پلخمیری - شیرغان
- تظاهرات و اعتصابات ۲۰۰۰ تن از شاگردان مکاتب عالی که از شمول به دانشگاه کابل بازداشته شده بودند
- اعتصاب در انستیتوت تکنالوجی (در تحت سرپرستی آلمان غرب)
- اعتصابات و میتنگها در تخنیک ثانوی کابل، در مکتب نرسنگ و در لیسه تربیت معلم
- تظاهرات خیابانی جمعی محصلان و شاگردان و برخورد آنان با نیروهای راست افراطی
- اعتصابات در دانشکده های شرعیات، حقوق و طب بخاطر برنامه های تحصیلی

در ماه جون:

- اعتصابات و میتنگهای کارگران و کارمندان فابریکه پخته سپین زر کندز
- میتنگ اعتصابی در مطبعه معارف کابل
- میتنگها و اعتصابات کارگران فابریک نساجی گلپهار
- اعتصاب کارگران در جبل السراج
- دومین اعتصاب کارگران سمنت غوری
- برخورد اعتصابی معدنچی های معدن طلای نورآبه در ولایت تخار
- میتنگهای اعتصابی کارگران فابریکات حجاری و نجاری نهر درس کابل
- دومین اعتصاب کارگران فابریکه نساجی پلخمیری
- اعتصاب کارگران فابریکه میوه قندهار
- اعتصاب کارگران حلاجی پخته در حضرت امام و در سپین زر کندز
- میتنگهای اعتصابی کارگران بندری با شرکت دهقانان در شیرخان بندر ولایت کندز

- میتنگ‌ها و اعتصابات کارخانجات جنگلک در کابل
- اعتصاب معلمان مؤسسه تربیه معلم در ولایت کندز به پشتیبانی از خواسته‌های کارگران شرکت سپین زر قندز
- میتنگ‌های شاگردان مکاتب گلپهار به حمایت از کارگران نساجی
- اعتصاب شاگردان در جبل السراج به پشتیبانی از تقاضاهای کارگران
- اعتصاب مؤسسه تربیه معلم ولایت پکتیا
- میتنگ اعتصابی شاگردان مکتب تخنیک ثانوی کابل
- اجتماعات در فاکولته‌های تعلیم و تربیه و طب دردانشگاه کابل
- اشتراک شاگردان مکاتب با اجتماعات کارگران و دهقانان در ولایت قندز.

بقراریکه قبلاً اظهار گردید، اعتصابات و تظاهرات متذکره دربالا، صرف نمونه‌های انتخاب شده در جریان سه ماه سال ۱۹۶۸ میباشد و البته در ماه‌ها و سالهای دیگر نیز اعتصابات و تظاهرات زیادی رخ داده بود.

سال ۱۳۴۷: سال اعتصابات و تظاهرات عنوان مضمون جمع بندی شده ای بود که در شماره دوم، سال دوم پرچم مؤرخ ۲۴ مارچ ۱۹۶۹ انتشار یافت. بقرار این جمع بندی، در سال متذکره (سال ۱۹۶۸) به شمار ۷۶ اعتصاب و تظاهر و مشخصات آنها بر شمرده شده است. البته جریان مفصل هریک در ۵۲ شماره پرچم در سال متذکره در زمان وقوع آنها به نشر رسیده بود. غالب این زخداد ها که در تحت رهبری ح د خ ا (پرچمها) انجام گرفت، مسالمت آمیز وبدون اعمال خشونت بود و صرف چند استثنا در نتیجه تحریکات نیروهای ارتجاع راست و چپ افراطی وجود داشت که منجر به برخی نا آرامیهای محلی و برخوردها گردید. وقوع رویدادهای متذکره برخلاف آنچه برخی از وقایع نگاران و تاریخ نگاران داخلی اظهار داشته اند، نه هرج و مرج طلبی بود، نه تفتن ونه گریز از کار و آموزش. آنها در واقع انفجار های کوچکی ناشی از عقده های متراکم اجتماعی بودند که بوسیله حکومت‌های افغانستان بر بخشهای گوناگون مردم واز جمله براقشار روشنفکری و کارگری کشور، تحمیل شده بود. این اعتراضات

و عصیانهای کوچک در واقع اقدامات قانونی برای ارائه خواسته‌های ابتدائی و عادلانه کارگران، کارمندان، دانشجویان، دانش آموزان و سایر روشنفکران و زحمتکشان شمرده میشد که از گذشته‌ها بآنسو حقوق ایشان پامال شده بود. بالاخره اقدامات متذکره بازتابی از وضع خیلی ناهنجار اجتماعی و اقتصادی دامنگیر مردم کشور بود و اعتراض علیه آن وضع تلقی میگردید.

صرف در نتیجه اوجگیری جنبش اعتصابی، پافشاری و مقاومت کارگران و بخشهایی از روشنفکران بود که برخی از حقوق ابتدائی پامال شده ایشان، برآورده گردید و بنا بر آن، علاقمندی ایشان به کار، آموزش و تولید افزایش یافت.

افزون بر تظاهرات خیابانی و میتنگهای سیاسی معین بمناسبت ۳ عقرب، روز جوانان، که در تحت رهبری کمیته حزبی شهر کابل و کمیته های حزبی ولایتی حزب باشرک فعال سازمان دموکراتیک جوانان افغانستان همه ساله برپا میگردید، اجتماعات از قبل تعیین شده دیگری نیز بمناسبتهای دیگر برگزار میشد. مهمترین رویدادها در این رابطه برگزاری هشتم مارچ بمشابه روز بین المللی زنان و اول می بمناسبت روز جهانی کارگران بود. روزهای متذکره همه ساله با راه اندازی تظاهرات و اجتماعات مسالمت آمیز و پرشکوه جشن گرفته میشد. ۸ مارچ بوسیله سازمان دموکراتیک زنان افغانستان در تحت رهبری دوکتور اناهیتا راتبزاد با شرکت فعال هزاران تن از زنان و دختران آگاه کشور در کابل و برخی از شهرهای دیگر، سازماندهی میگردید و کارگران با همکاری اتحادیه های خویش و رهبری کمیته های حزبی پرچمیها از اول می تجلیل شایسته بعمل میآوردند.

باید گفت که در همه نمایشات و تظاهرات خیابانی و میتنگهای سیاسی عمده بمناسبتهای مهم؛ شعارها، پوسترها و پرچمها برافراشته میشد، ستیزها و تریبونها برپا میگردید و تختهای روان در حرکت میافتاد. برای تهیه این وسایل گروهی از رفقا همکاری داوطلبانه میکردند. شعارها را عمدتاً محمد عزیز مجید زاده با خطوط درشت، هنرمندانه مینوشت، نقاشی ها عموماً از احمد شاه و اسلم

اکرم بود و تخت‌های روان و ستیزها بوسیله گروهی از همکاران به رهبری محمد شفیع معلم مکتب میخانیکی تهیه میگردید.

(فصل یازدهم)

مبارزات انتخاباتی و پارلمانی پرچمیها در دوره سیزدهم شورا

درباره مبارزات انتخاباتی برای دوره دوازدهم شورا و بخشی از مبارزات پارلمانی ح د خ ا قبلاً سخن گفته شد و اینک چند سخن دیگر درباره مبارزات انتخاباتی حزب (پرچمیها) برای دوره سیزدهم و در پی آن تذکراتی پیرامون مبارزات پارلمانی این دوره:

انتخابات برای این دوره شورا نیز در شرایط دشوار صورت گرفت. زیرا سطح آگاهی سیاسی توده ها هنوز خیلیها پائین بود و طبقات حاکم ارتجاعی و مستمگر هنوز بر جامعه تسلط کامل داشتند. معهذاً، شرکت در انتخابات این دوره، نخستین حلقهات پیوند با توده ها را که از طریق مبارزات انتخاباتی و پارلمانی دوره قبلی بوجود آمده بود، توسعه و تحکیم بخشید. این امر، برغم دسایس، تحریکات و مقاومت نیروهای ارتجاع و مخالفان حزبی یکی از مؤثرترین اقدامات برای بقاء و تکامل حزب شمرده میشد. کار تبلیغاتی و مبارزه انتخاباتی در نقاط مختلف کشور از یکسو موجب ارتقای نسبی سطح آگاهی سیاسی مردم گردید و از سوی دیگر برای معرفی بیشتر حزب و اعتلای حیثیت و اعتبار آن در جامعه، نقش ارزنده ای ایفاء نمود.

در این دوره نیز، حزب با وجود کلیه موانع قانونی و غیرقانونی فعالانه شرکت کرد و شمار زیادی از کاندیداهای خویش را معرفی نمود. ولی رژیم که از دوره دوازدهم بسود خود نتیجه گیریهای معین بعمل آورده و از افشاگریهای فراکسیون پارلمانی حزب سخت ناراحت شده بود، در نتیجه مداخلات آشکار و

پنهان محافل حاکمه از ورود شمار زیادی از کاندیداهای حزب جلوگیری بعمل آورد (تا حدودی مشابه به دوره‌های هفتم و هشتم شورای ملی).

بنابر آن، حزب در انتخابات دوره سیزدهم از شهر کابل صرف یکتن را کاندید نمود تا امکانات تمرکز مبارزه فعال، گسترده و پشتیبانی از وی را داشته باشد. در واقع، مبارزه خیلی حاد در شهر صورت گرفت و برغم مقاومت شدید نیروهای ارتجاع، حزب در مراحل گوناگون به افشاکاری مداخلات پرداخت و در نتیجه موفق شد که ببرک کارمل را بحیث نماینده حزب و مردم به پارلمان بفرستد. کاندیداهای دیگر حزبی در نتیجه مداخلات گسترده مقامات محلی دولتی یا به رسم اعتراض با انتخابات مقاطعه کردند و یا ناکام ساخته شدند. از میان خلقیها نیز یکتن (حفیظ الله امین) از ولسوالی پغمان انتخاب گردید. در مورد اینکه وی چگونه باین امر موفق گردید در آنزمان شایعات زیادی اشاعه یافت.

نماینده حزب (پرجمیها) در پارلمان با استفاده از تجارب دوره قبلی، شیوه مترقی آزمون شده در مبارزات پارلمانی را اتخاذ نمود. در این دوره نیز فراکسیونی متشکل از نمایندگان دموکراتیک و ترقیخواه در داخل پارلمان بوجود آمد که ایشان در جریان مبارزه خویش از طرح‌های ح د خ ۱ (پرجمیها) نیز پشتیبانی میکردند.

ح د خ ۱ (پرجمیها) در پارلمان از آزادیهای دموکراتیک مردم و منجمله از حقوق و آزادیهای ملی و مذهبی تمام ملیتها و اقوام ساکن در کشور، بویژه اقلیتهای ملی و از حقوق و آزادیهای سیاسی و اجتماعی زنان دفاع نمود. طرح مسأله ارضی و حل آن از طریق اجرای اصلاحات دموکراتیک ارضی بسود دهقانان و به اشتراک آنان و طرح صنعتی ساختن کشور، از جانب سخنگوی حزب درشورا، ارائه گردید. وی پیشنهادات متعددی را درباره مطالبات طبقه کارگر و کلیه زحمتکشان افغانستان به شورا سپرد.

بیانیه‌های سخنگوی حزب درشورا (ببرک کارمل)، اشاعه گسترده آنها از طریق رادیوی سرتاسری، جریده شورا و بویژه بوسیله پرچم - ارگان نشراتی

حزب و نشرات دیگر حزبی، نقش بزرگی را در جهت‌یابی توده‌های مردم و ارتقای نفوذ و حیثیت حزب در میان مردم ایفاء کرد. بخش وسیع این بیانیه‌ها زمینه را برای کار سیاسی و سازمانی و جلب و جذب عناصر آگاه ترقیخواه در صفوف مبارزه مساعد ساخت. سخنگوی حزب از نهضت روشنفکری و کارگری در کشور که شرح آنها قبلاً گذشت، مجدانه دفاع نمود و اقدامات حکومت را که در جهت سرکوب این نهضت صورت می‌گرفت، بشدت محکوم کرد.

حزب با استفاده از تربیون پارلمان اهداف و برنامه مترقی خویش را توضیح و تبلیغ نمود که در امر یبداى زحمتکشان، روشنفکران و گرایش آنان بسوی اندیشه‌های انقلابی، نقش قابل ملاحظه‌ای ادا کرد.

رهبری حزب از طریق مبارزه در دوره سیزدهم شورا تجارب نوینی اندوخت و در نظر بود که این روند ادامه یابد و در دوره چهاردهم با آمادگی‌های بیشتر در مبارزات انتخاباتی شرکت بعمل آید. بنابراین، کمیته مرکزی حزب تصمیم گرفت که شمار بیشتری از رهبران و فعالان حزبی مانند دوره‌های قبلی برای کسب نمایندگی در شورا از نقاط مختلف کشور کاندید شوند. بر پایه این فیصله قرار بود که در شهر کابل باز هم یک نماینده از جانب حزب (پرچمیها) کاندید گردد و تمام اعضای حزب در شهر کابل مبارزه گسترده‌ای را پیرامون آن، متمرکز سازند. من بحث کاندیدای حزبی برای شهر کابل تعیین شده بودم، ولی فرصت برای اعلام کاندیداها و آغاز مبارزات انتخاباتی باقی نماند. زیرا حکومت محمد موسی شفیق انتخابات برای دوره چهاردهم شورا را برای یکسال به تعویق افکند و در پی آن کودتای ۲۶ جولای ۱۹۷۳ محمد داؤد به حکومت محمد موسی شفیق و نظام سلطنتی در کشور و به دموکراسی روبزوال، پایان بخشید.

(فصل دوازدهم)

برخورد پرچمیها در ارتباط به سایر سازمانها و جریانات سیاسی

طوری‌که قبلاً گفته شد از سال ۱۹۶۵ به بعد، سازمانها و جریانات سیاسی آغاز به فعالیت نمودند. آنها نظریات خویش را از طریق جراید و نشریه های افرادی مربوط خویش، انتشار میدادند. هریک از جریانات متذکره طرز دید، تحلیلات و شیوه های برخورد جداگانه در رابطه بمسائل جدی ملی و بین المللی و بویژه در زمینه های رشد اقتصادی و اجتماعی کشور ابراز میداشتند و راه های برون رفت از عقب ماندگی عظیم کشور را جستجو و پیشنهاد مینمودند.

ح د خ ا (پرچمیها) بادرک ضرورت همبستگی کلیه نیروهای جانبدار پیشرفت اجتماعی کشور تلاش میورزیدند تا با سازمانها و جریانات سیاسی ملی و دموکراتیک مناسبات نزدیک تأمین نمایند. حزب مؤفق گردید که افراد، حلقهات کوچک و گروه های مستقل ضد ارتجاعی و طرفدار تسریع رشد اقتصادی و اجتماعی کشور را در درون و برون پارلمان بسوی اهداف و برنامه های ترقیخواهانه خویش جلب نماید. بسیاری از نیروها اهداف برنامه ای و مبارزات عملی ضد ارتجاعی پرچمیها را بخاطر رفع عقب ماندگی عظیم اقتصادی و فرهنگی کشور، بخاطر ازمیان بردن نابرابری های اجتماعی، بخاطر جلوگیری از تبعیض نژادی، ملی، منطقه ای و زبانی و در مجموع سیاستهای آنها بخاطر حل مسائل عمده کشوری می پسندیدند و پیرامون آن گرد میآمدند.

این تنها پرچمیها بودند که سیاست روشن و پلافرم مشخص برای تجمع کلیه نیروهای ترقیخواه کشور، در دست داشتند و در برابر سایر سازمانها و جریانات سیاسی موقف ایشان مشخص بود. ایشان در عین زمان، ماهیت و

سیاست‌های گروه‌های ارتجاعی ضد وحدت نیروهای مسترقی و وطنپرست و ضد منافع توده‌های مردم را، قاطعانه افشاء می نمودند. در این راستا، مبارزه شدیدی میان پرچم‌ها و متحدین از یکسو و نمایندگان نیروهای راست و چپ افراطی - اخوان المسلمین و مائوئیست‌ها از سوی دیگر در جریان بود. در تداوم این مبارزه، بنابر تحریکات راست‌ها و چپ‌های افراطی گاهگاهی برخوردهای شدید لفظی میان فعالان پرچم‌ها و آنها صورت می‌گرفت. بعضاً این برخوردهای لفظی چنان شدت و حدت می‌یافتند که هرگاه خود داری پرچم‌ها در کار نمی بود، منجر به خشونت و خونریزی می‌گردید. فعالان حزبی پرچمی جداً توصیه شده بودند که شکار تحریکات نیروهای ارتجاعی نشوند، از هرگونه برخورد فیزیکی احتراز بجویند و حتی الامکان از آن جلوگیری نمایند.

در یک مقطع معین زمانی در سالهای ۱۹۶۸ و ۱۹۶۹ مبارزه تبلیغاتی میان جراید پرچم و شعله جاوید در گرفت، زیرا با اندکی تفاوت همزمان نشر میشدند. در این مبارزه، پرچم جانب احتیاط را در پیش گرفته بود که مبدا تفرقه شدید میانگروهی نیروهای چپ مانع مبارزه علیه نیروهای ارتجاع گردد، ولی شعله جاوید بپا کانه با تمام جبهات اعم از راست و چپ می جنگید و بویژه پرچم را آماج تبلیغات شدید انتقادی خویش قرار داده بود. این جریده انتشارات پرچم را تجدید نظر طلبی و سازشکارانه میدانست و پرچم نشرات شعله جاوید را چپروانه و انقلابی نما میخواند. در عین زمان، خلقیها با اندک تفاوت از لحاظ ادبیات سیاسی، از موضع شعله جاوید، ولی متعرض تر از لحاظ شخصی و گروهی، در برابر پرچم‌ها مبارزه میکردند. همچنان نیروهای راستگرا بمبارزه شدید علیه آن برخاسته بودند.

پرچم هردو جریان چپروانه خلقی و مائوئیستی را انحراف چپ و مواضع راست گرایان داخل پارلمان و خارج آنرا انحراف راست میدانست و معتقد بود که اولیها با مطلق کردن عنصر خود بخودی یعنی نقش طبقه کارگر و دومی بارد شرایط ذهنی، ضرورت‌های دیگر یعنی مساعدت شرایط و تناسب عینی نیروهای اجتماعی، رشد نیروهای تولیدی و درجه تشکل توده‌های مردم را

از نظر میانه‌اختند. از نظر پرچم نظریات هردو جریان، این وقتی و کوتاه نظری شمرده می‌شدند. بعقیده پرچم نظریات گروه‌های چپ و اولی تحت تأثیر روحیه انقلاب‌گری و ایدئولوژی خرده بورژوائی قرار گرفته بود و البته نظریات گروه دومی ناشی از تسلط ایدئولوژی بورژوائی بود (پرچم - شماره ۱۷ جون ۱۹۶۸).

مبارزه پرچمها، اصولی و از مواضع دموکراتیک و میهنپرستانه و فارغ از بازیهای سیاسی انجام میگرفت. چنانکه پرچم در رابطه به برخوردهای شدید مطبوعاتی در موضوع متهم ساختن حکومت‌های دموکراسی محدود با همکاری با سازمان سیا (سی، آی، ای) که بیشتر جهت تبلیغاتی داشت، شرکت نورزید. پرچمها در حالیکه بخاطر وحدت نیروهای ملی و دموکراتیک ضد ارتجاع داخلی و خارجی مبارزه مینمودند، مبارزه درونگروهی را برای جنبش مسترقی و چپ در افغانستان زیانبخش میدانستند.

(فصل سیزدهم)

حکومت‌های دهه دموکراسی و رابطه آنها با جریانات سیاسی

در بخش قبلی این اثر چگونگی سقوط حکومت دوکتور محمد یوسف و جانشین شدن محمد هاشم میوندوال که از قبل بهیث صدراعظم در حال انتظار بسر میبرد، مورد بررسی مختصر قرار گرفت.

میوندوال، حکومت خویش را به تاریخ ۲۹ اکتوبر ۱۹۶۵ در شرایطی تشکیل کرد که انتظارات زیادی از او بخاطر تطبیق دموکراسی و مقررات قانون اساسی جدید، اعلام رسمی تشکیل احزاب سیاسی، از میان برداشتن فساد اداری، بی قانونیها و سوء استفاده های وسیع دردستگاه اداره دولت و اقدامات بخاطر تسریع رشد اقتصادی و اجتماعی کشور، وجود داشت. وی وعده های بلند بالائی را در خط مشی و بیانیه های خویش در برابر شورا و مردم تمهید سپرده بود. فهرست این تمهیدات خیلی طولانی بود، ولی در عمل موفق به تطبیق بسیاری از آنها نگردید.

حکومت میوندوال و مطبوعات آزاد:

میوندوال که از لحاظ حرفه به مطبوعات علاقمند بود، انتشار نخستین جراید آزاد را براساس قانون مطبوعات، اجازه داد که در میان آنها جراید خلق، افغان ملت و مساوات نیز شامل بودند. انتشار آنها برای او دشواریهایی را به همراه آورد تا اینکه توطئه سازمان داده شده درمشرانو جرگه برای مصادره جریده خلق تحقق یافت و او نفس راحت کشید. ولی، جریده افغان ملت با جریده

مساوات مربوط به شخص میوندوال، در افتاد. زیرا میوندوال به حسابگیری از دبرشنا لوی شرکت (شرکت برق) مبادرت ورزید که رئیس این شرکت برای سالهای متعددی غلام محمد فرهاد مؤسس حزب سوسیال دموکرات و افغان ملت بود. این امر خشم افغان ملت را برانگیخت.

در عین زمان از اقبال بد حکومت میوندوال، افشای مطلبی در مجله رامپارتس امریکائی درباره وابستگی اتحادیه محصلان افغانی در ایالات متحده امریکا با دستگاه اطلاعاتی آن کشور (سی، آی، ای) در دسترس جدیدی برای وی بوجود آورد. زیرا جریده مساوات با شتابزدگی به انتشار ترجمه مطلب مذکره دست زد و جمله ای را که عبارت بود از: «بعضی از همکاران سی، آی، ای در مقامات بالائی دولتی افغانستان جادارند» از قلم انداخت.

جریده افغان ملت که مترصد وضع بود، روی این مطلب فوراً مع مساوات را گرفت و به افشاگریهای دست زد. بالمقابل، میوندوال حوصله مندی را از دست داد و به توقیف جریده افغان ملت پرداخت.

میوندوال بدون اینکه بخاطر توشیح و اعلام قانون احزاب کدام اقدام مشهود بعمل آورد، خود با استفاده از خلی قانونی به تأسیس حزبی به نام حزب دموکراتیک مرفی، اقدام نمود که در مرامنامه این حزب اصطلاحات معمول آن دوران و از جمله ضرورت تحقق سوسیالیزم را در کشور، برغم اعتقادات عمیق شخصی خویش برضد آن، گنجانده.

اقدامات میوندوال چه در دوران صدارت وی وجه بعد از آن، جنجال برانگیز، عجولانه و چند پهلوی بود. او در نزدیکی با غرب شهرت داشت و برای رفع آن گویا بیانیه ضد غربی در ملل متحد ایراد نمود. او شاه پرستی را در صدر گفتار و کردار خویش قرار داد و خود را خدام شاه خواند و چندی بعد نسبت به وی اظهار بیوفائی نمود. او در ضدیت با اندیشه‌های شرقی و نیز وهنای چپ شهره بود و برای پوشاندن آن، اعتقاد خود را به سوسیالیزم و ترقی عنوان کرد. او در آغاز از طرفداران محمد داؤد و مسأله پشتونستان بود و بعداً در برابر

هر دو قرار گرفت. در آخرین تحلیل، او میخواست غیر از آنچه که هست، شناخته شود، ولی چنین نشد.

میوندوال به تاریخ ۱۱ اکتوبر ۱۹۶۷ بنابر بیماری از عهده اش استعفاء کرد و پادشاه آنرا فوراً پذیرفت. نورا احمد اعتمادی که در حکومت میوندوال معاون صدارت و وزیر امور خارجه بود، از جانب پادشاه موظف به تشکیل حکومت گردید.

حکومت نورا احمد اعتمادی:

دردو دوره پیهم حکومت سه سال و هشت ماهه اعتمادی، موازین دموکراسی سیاسی در کشور تاحدود معین در عمل مورد تطبیق قرار میگرفت. در آن سالها، نیروهای راست و چپ افراطی، اخوان المسلمین و مائوئیستها، هر دو فعال بودند و نیروهای راستگرای مربوط به محافل حاکمه البته از آزادیهای زیادی در فعالیتهای خویش بهره میگرفتند. در این جریان، ح د خ ا (خلقپها و پرچمپها) نیز امکانات برای فعالیتهای معین را در دست داشتند و در کنارده ها جریده آزاد دیگر، برای مدتی پرچم نیز به نشر میرسید؛ ولی نشرات جریده مذکره چون خار به چشم مبلغان دهه نیمه دموکراسی خلید و هنوز میخلد و شکایت سردادند و هنوز هم میگویند که اعتمادی طرفدار نیروهای چپ بود. از ایشان سوال میشود که هرگاه حداقل آزادی ها برای فعالیت نیروهای دموکراتیک و چپ وجود نمیداشت، پس از کدام دموکراسی که آنهمه مایه افتخار و مباهات آنان است، میتوانند امروز حرف بزنند!

باید در نظر گرفت که در دوران حکومت اعتمادی بود که تضيقات برح د خ ا و بویژه بر پرچمپها تشدید گردید. جریده پرچم که زبان و سلاح بران حزب بود، توقیف شد، در حالیکه جراید دست راستی و ارتجاعی ضد پرچم تا پایان به نشرات تعصب آمیز و تحریک آمیز بخود ادامه میدادند. پولیس دو مرتبه بر احرم دانشگاه کابل حمله برد و شماری از فعالان پرچمپها را تحت لبت و کوب قرار داد. پرچمپها مطلقاً خلاف واقعیت به ایجاد تحریکات در میان

شاگردان مکاتب متهم گردید، درحالی‌که این امر بوسیله مائوئیست‌ها و اخوانی‌ها انجام میگرفت و پرچم خود به صراحت علیه اینگونه تحریکات مبارزه مینمود. هشت تن از فعالان حزبی خلاف تمام موازین دموکراتیک به "جرم" دست زدن به تظاهرات در برابر اکتوبر معاون رئیس جمهور آمریکا که در سال ۱۹۷۰ به افغانستان مسافرت نمود، بازداشت و زندانی شدند، درحالی‌که تمام نیروهای سیاسی دیگر در این تظاهرات شرکت داشتند. در دوران حکومت اعتمادی بود که بر پرچم‌ها فشارهای گوناگون وارد میگردد، درحالی‌که نیروهای راست و چپ افراطی و بویژه اخوانی‌ها آزادانه به فعالیتهای گسترده تحریک آمیز خود ادامه میدادند.

واقعیت اینست که نوراحمد اعتمادی شخصاً تا حدود معینی گرایش به تداوم دموکراسی داشت و سیاست تحمل در برابر اپوزیسیون سیاسی را در پیش گرفته بود، نه اینکه گرایش برای حمایت بخصوص پرچم‌ها داشته باشد. تضادها و کشمکشهای درونی محافل حاکمه برای کسب قدرت، عامل اساسی برای بی ثباتی اوضاع سیاسی و حکومتها در افغانستان، بویژه در دهه نیمه دموکراسی شمرده میشود. این امر در رابطه به سقوط حکومت نوراحمد اعتمادی نیز صدق مینماید. موقف وی از جانب حکومت قبلی و بخصوص از جانب شخص میوندوال بشدت تضعیف میگردد و در میان اعضای حکومت وی نیز برای رسیدن بعدی به کرسیها تلاشهای بدنام کننده، انجام میشد. نمایندگان محافل حاکمه که در شورا تسلط کامل داشتند و خواهان تغییر مهره‌ها در کادر حکومت بودند، در ماه می ۱۹۷۱ بدون ارائه انتقادات یا پیشنهادات مشخص، موقف کارشکنانه در برابر وی اتخاذ کردند. اعتمادی وادار گردید که بخاطر احتراز از برخورد با شورا به تاریخ ۱۶ می ۱۹۷۱ استعفایش را به پادشاه بپارد.

حکومت دوکتور عبدالظاهر:

دوکتور عبدالظاهر براساس فرمان پادشاه به حکومت رسید و متعاقب آن از شورا رأی اعتماد کسب کرد. دوران حکومت او، اندکی بیش از یکسال، (جون ۱۹۷۱ - سپتمبر ۱۹۷۲) توأم با دشواریهای ناشی از تحریکات شدید درباره زبان درشورا، خشکالی میماند، سیلابهای مدمحش و شیوع بی امنیتی در کشور، سپری گردید. کارشکنیهای عناصر ارتجاعی ضد دموکراسی درشورا، مانند دوران حکومت نوراحمد اعتمادی، سرانجام موجب سقوط حکومت دوکتور عبدالظاهر نیز گردید.

تحریکات درباره زبان از آنجا نشأت کرد که شماری از عناصر مرتجع تجیض طلب و جانبدار برتری جوئی ملی، مسأله رجحان دادن به زبان پشتو را در قانون مامورین دولت، پیشنهاد کردند. این موضعگیری نابخردانه موج عظیمی از اعتراض نمایندگان دموکراتیک و مترقی را در درون شورا برانگیخت و موجب اعتراضات گسترده در برون از شورا نیز گردید و تا سرحد یک بحران واقعی در کشور به پیش رفت و مدت زیادی ادامه یافت تا اینکه مرتجعین عقب نشینی اختیار کردند.

فقط سالی ویرانگر و کمبود جدی غله جات در برخی از مناطق کشور و بخصوص در بخشهای غربی و شمالی و در ارتفاعات مرکزی در دو سال پیهم (سالهای ۱۹۷۰ و ۱۹۷۱) ابعاد بزرگی از بدبختی برای مردم بوجود آورد. در پی این حوادث، بر طبق گزارشها، شماری از مردم افغانستان تلف شدند و حتی مجبور به فروش فرزندان خویش گردیدند. در این امر شک و تردیدی وجود ندارد که بی کفایتی حکومت و عدم تحرک و دلسوزی آن نسبت به زندگی رقتبار مردم، موجب آن گردید تا با عواقب وخیم حوادث طبیعی متذکره مبارزه لازم صورت نگیرد، ولی برای بزرگ جلوه دادن مسئولیتهای حکومت در قبال این حوادث و عواقب آن، دستهای دیگری نیز ناشی از راقبتها، حسادتها، خودخواهیها و کرسی طلبیها، در کار بود.

محمد موسی شفیق وزیر امور خارجه حکومت دوکتور عبدالظاهر، صدراعظم در حال انتظار شمرده میشد و همکاران نزدیک وی در درون حکومت و در پارلمان برای بدنام ساختن مزید صدراعظم دست اندر کار بودند.

با وصف اینکه دلایلی از جانب وقایع نگاران دهه نیمه دموکراسی مبنی بر اینکه نیروهای چپ و مرفقی از جانب حکومت دوکتور عبدالظاهر، گویا مانند حکومت اعتمادی مورد حمایت قرار گرفته باشد، ارائه نگردیده است ولی ح د خ ا (خلق‌بها و پرچم‌بها) همچنان فعال بودند. سازمانهای دست راستی و بخصوص نیروهای راست و چپ افراطی نیز وجود داشتند و کماکان در برابر نیروهای دموکراتیک و ترقیخواه دست به تحرکات میزدند.

عناصر ارتجاعی در شورا به حکومت دوکتور عبدالظاهر، مانند حکومت اعتمادی که هردو برای وکلا امتیازات زیاد شخصی قایل نبودند، یکبار دیگر دست به تحرکات زدند. دوکتور عبدالظاهر که از این وضع ناانگار در درون حکومت خویش و در پارلمان بجان رسیده بود، دوبار پیشنهاد استعفای خویش را به پادشاه سپرد. پس از تعطیل، سرانجام محمد ظاهر شاه استعفای وی را پذیرفت و همانطوریکه وسیعاً پیشبینی میگردید، محمد موسی شفیق در ماه سپتامبر ۱۹۷۲ موظف به تشکیل کابینه گردید.

حکومت محمد موسی شفیق:

حکومت محمد موسی شفیق کمتر از یکسال دوام کرد. او در طی این مدت تلاش نمود که ثبات سیاسی را با اتخاذ سیاستهای از میانه به راسته بوجود آورد. او که تمایل شدید به تعجیلات و ظواهر یک حکومت نوع غربی داشته سیاستهای خود را با اراده و قاطعیت بیشتر نسبت به حکومت‌های سلف خویش تحقق می بخشید. چنانکه امضای مصادره توزیع آب دریای هلمند با ایران و آمادگی برای کنار آمدن با پاکستان درباره مسأله پشتونستان، نمونه های بارزی از اراده سیاسی وی شمرده میشود. او همچنان شماری از قوانین را با قایل شدن امتیازات زیاد برای برخی از نمایندگان از طریق شورا به تصویب رسانید و موفق

به اخذ تعهدات برای دریافت مقداری قرضه‌ها و امدادهای خارجی از کشورها و سازمان‌های مختلف بین‌المللی گردید.

شفیق که از لحاظ خانوادگی و تحصیلات شخصی سابقه مذهبی و تحصیل از کشورهای غربی و عربی داشت، میخواست که افغانستان را در جهت مورد علاقه خویش سوق دهد که عبارت بود از: (۱) نزدیکی با غرب و (۲) سازش با راستگرایان اسلامی و در عین حال ضدیت با نیروهای دموکراتیک و مترقی. وی عقاید خویش را در این دوراستا، آشکارا اظهار میداشت و در عمل سیاست‌های خویش را به آنسو سمت میداد.

شفیق در نظر داشت که تمام کشورهای غربی ذی‌علاقه و متحدین آنها را در جامعه افغانستان دینفع بسازد. چنانکه وی بر حسب علاقمندی کشورهای گوناگون، افغانستان را به حوزه‌های نفوذ آنها منقسم ساخته بود. بگونه مثال: او در نظر داشت که چین در پروژه‌های مربوط در مناطق مرکزی و در ولایت بدخشان سرمایه‌گذاری نماید؛ ایالات متحده آمریکا در جنوب و در کابل؛ جاپان و کشورهای اروپای غربی در شمال. در نظر بود که مناطق غربی و جنوب غربی به ساحه نفوذ ایران و کشورهای عربی خلیج فارس، مبدل گردد و مناطق شرقی و جنوب شرقی کماکان بحیث ساحات تحت نفوذ پاکستان باقی بمانند.

محمد موسی شفیق عمداً میخواست که نیروهای راست‌گرای اسلامی را در مبارزه علیه نیروهای چپ تشویق و در برخی موارد پیش از پیش تحریک نماید. وی در نظر داشت که نیروهای چپ مترقی را از لحاظ سیاسی به تدریج و زیرکانه خلع سلاح نماید. چنانکه؛ وی نیز ظاهراً اول می را بحیث روز کارگران افغانستان پذیرفت، ولی برگزاری آنرا بوسیله احزاب سیاسی شناخته شده بمثابة احزاب طبقه کارگر افغانستان، ممنوع قرار داد. او میخواست که بنا به تعویق انداختن انتخابات شورا لااقل برای یکسال، از ورود نمایندگان مردم در شورا و بویژه از مبارزات پرچمیها جلوگیری بعمل آورد؛ برای نفوذ در انتخابات بعدی آمادگیهای لازم اتخاذ کند و سیاست‌های خود را کیف مایشاء دنبال نماید. در نظر بود که طی اینمدت، قانون انتخابات مورد تجدید نظر قرار گیرد. برغم اینکه،

این قانون کاملاً دموکراتیک نبود، پیشبینی میشد که بازهم حق نمایندگی مردم محدودتر گردد. گفته میشد که وی خود را در زمینه بازهم محدود ساختن دموکراسی در کشور، متعهد ساخته بود.

دردوزان حکومت محمد موسی شفیق، اختلافات دیرین دردربار بویژه در میان عبدالولی و محمد داؤد، خیلی جدی و حاد شده بود. صباح الدین کشکی وزیر اطلاعات و کلتور و همکار نزدیک محمد موسی شفیق در اثر خویش تحت عنوان "دهه دموکراسی" (ص ۹۱) چنین مینویسد: «مداخله در امور حکومت (شفیق) از طرف اعضای خاندان شاهی یک اختلال و مانع عمده در کارهای کشور گردیده بود. فراکسیون سردار عبدالولی در این خاندان فیصله کرده بود تا قدرت خود را بیشتر سازد».

شاید شفیق آرزو داشت که اسباب رقابت و تحریکات میان دو جانب دردرون درباره فراهم نگردد. ولی حوادث کاملاً در جهت مقابل خواست‌ها و سیاست‌های حکومت او سیر کرد و حکومت وی همراه با نظام سلطنتی با کودتای نظامی ۲۷ جولای سال ۱۹۷۳ ماقط گردید.

(فصل چهاردهم)

تحلیلی از اوضاع اقتصادی و اجتماعی کشور در تحت اداره حکومت‌های دوران دهه دموکراسی

مسایل مورد بحث مطبوعات دولتی و آزاد، مباحثات پارلمانی و فعالیتهای جریانات سیاسی را عمدتاً مبارزات سیاسی تشکیل میکرد. آنها به بحث پیرامون وضع اقتصاد و فرهنگ در کشور و راه‌های رشد آنها کمتر میپرداختند. چنانکه؛ نیروهای راست افراطی هیچگونه پیشنهاد مشخص را در عرصه‌های اقتصادی ارائه نمیکردند و مبارزه آنها را عمدتاً وارد آوردن اتهامات سیاسی بر نیروهای دموکراتیک و ترقیخواه و بویژه بر پرچمها، احتوا میکرد. چپروان خلقی و مائوئیستی در جهان تصورات انقلابیگرانه خویش میزیستند و برای مردم فقیر کشور تنوری میبافتند و طرح‌های خیالی بظاهر فریبنده را پیش میکشیدند و حاضر نمی‌شدند که از آن بالا‌های ذهنی بر زمین سخت درپائین‌نگاهی بیاندازند.

از میان همه، این جرییده پرچم و پرچمها بودند که بمسایل رشد اقتصادی، پیشرفت اجتماعی و تکامل فرهنگی کشور و دشواریهای زندگی توده‌های مردم افغانستان، توجه جدی مبذول میداشتند. بخش مهمی از نشرات پرچم و در پارلمان فعالیتهای سخنگوی حزب را بررسی مسایل اجتماعی و اقتصادی تشکیل میکرد.

بطور کل فعالیتهای حزبی پرچمها در عرصه اقتصادی برپایه اهداف برنامه‌ای ایشان مشتمل بود بر ارائه تحلیلات واقعینانه از جامعه عقب مانده افغانستان، پیشنهاد راه‌های مشخص غلبه بر عقب ماندگی قرون، مبارزه بخاطر

بوجود شرایط کثروندگی، زحمتکشان و تسلیم‌توده‌های مردم و اعتلای سطح فرهنگی جامعه.

واقعیت اینست که شرایط زندگی توده‌های گسترده مردم و بویژه اقشار بالایی جامعه بگونه روزافزون‌تر می‌گردد و گروه‌های بیشتر مردم به فقر رانده می‌شوند. در حالیکه ضرورت پرداختن به مسأله بیکاری در شهرها و دهات کشور روز بروز جدی‌تر خواهد گردید و اقدامات عاجل را می‌طلبید، ولی حکومتها باین مسائل کمتر توجه داشتند. آنها وضع ناهنجار دردهات بشمول شرایط دشوار زندگی بخشهای گسترده بی‌دهقانان و زحمتکشان روستائی را، برغم اینکه دریانیه‌های و کلاهی شورا انعکاس می‌یافت، نادیده می‌گرفتند. در این زمینه طوری برخورد صورت می‌گرفت که گویا مسأله دهقانی و اوضاع و احوال دردهات خارج از حیطه دموکراسی است و کافی خواهد بود که حکومت‌های بی‌صلاحیت و بی‌کفایت محلی بآن پردازند. در حالیکه دهقانان با برخوردهای ناشایسته کثرفندان دولتی مواجه بودند، هر چه بیشتر بسوی فقر، یسواد و بیماری رانده می‌شدند. قطعات کوچک زمین دهقانان کمزمین همچنان بدست زمینداران بزرگ متمرکز می‌گردید و روند افزایش در شمار دهقانان بزمین و انتشار کارگری هرکشوری ادامه می‌یافت. فوجین اوضاع و احوالی، مسأله حمایت از حقوق توده‌های دهقانان در برابر زمینداران، نیازمند توجه جدی بود و باید تدابیر قانونی مانع گسترش و زرقای این روند می‌گردید، ولی حکومتها گویا صرف تماشاچین بودند و با اصطلاح به اراده خیرخواهانه زمینداران تکیه می‌کردند!

گردانندگان حکومت‌های دوران دموکراسی اصلاً درباره اصلاحات ارضی نمی‌اندیشیدند. ملاک‌ان افزون بر مالکیت بزرگ خویش، بخشهایی از زمینهای دولتی را نیز محصور نموده و دهقانان را بالای آن نیز بشدت مورد استثمار قرار می‌دادند. باری قانون سروی اراضی مطرح گردید که بموجب آن حدود مالکیت قانونی ملاکان میتواند تا حدودی تثبیت گردد و املاک دولتی ملحقه از آنها جدا شود. ولی در نیمه راه، نمایندگان ملاکان در شورا بآن دستبرد

زدند و شرط "تصرف مالکانه" را بر آن افزودند که عملاً "مسأله بازگرفتن اراضی دولتی را از زمینداران غاصب ناممکن ساخت."

همچنان موازینی بخاطر توزیع عادلانه آب برای آبیاری و صورت استفاده مؤثر از آن در زراعت افغانستان وجود نداشت. مناسبات تولیدی کالائی - بولی که در روستاهای افغانستان مروج شده بود، دهقانان را بیش از پیش به روابط تجاری و قرضه دهی به صاحبان پول و زمین، به سود خواران وابسته میساخت. در این جریان، جلابانیکه در میان تولید کنندگان و تاجران در معامله بودند، بخش اعظم پول را که باید بدست مؤلدين میرسید، از نیمه راه می قاپیدند. از این معاملات، بویژه مؤلدين کوچک زبان بیشتر میدیدند. مطالبات زیادی وجود داشت که باید مؤسساتی بوجود میآمد تا دست جلابان و معامله گران را از گلولی مؤلدين مواد خام زراعتی کوتاه میساخت که با نامساعدترین شرایط به دهقانان قرضه میدادند و محصولات ایشان را به قیمتهای تصنعی پائین خریداری میکردند.

حکومتها جرأت دست زدن در این عرصه با اهمیت را از خویش تبارز نمیدادند. صرف در دوران کوتاه حکومت محمد موسی شفیق اقدام به تأسیس بانک انکشاف زراعتی گردید که تا حدودی میتواند در صورت اتخاذ یک سیاست معقول قرضه دهی، از گرانی بار سود ازدوش مؤلدين مواد خام زراعتی و حیوانی بکاهد.

در مجموع، وضع دردهات کشور بوسیله "پرچم" فاجعه انگیز ارزبایی میگردید. سهمی را که دهقان از کار خویش در کشت قطعه معینی از زمین دریافت میداشت، خیلیها کوچک بود. این سهم بیشتر از یک سوم یا یک پنجم محصول کشت شده بوسیله خود دهقان را، احتوا نمیکرد و او میدانست که با آن سطح درآمد، یک سوم یا نیمه سال را قحطی و گرسنگی خواهد کشید. این امر دهقان را وادار میساخت که باز هم تن به گرفتن قرضه بر اساس سود و سلم بدهد تا اینکه کاملاً زندگی وی ویران و خانه خراب شود.

شرایط اجتماعی مستولی در روستاهای کشور بمثابة مانعی در راه افزایش سطح محصولات کشاورزی تلقی میگردید. افزون بر عدم علاقمندی دهقانان به کاریکه نیازهای زندگی ایشان را تأمین نمیکرد، مالکان نیز با استفاده از کارارزان دهقانی علاقمندی به تخنیک‌ی کردن زراعت و ایجاد فارمهای میکانیزه، بهبود شبکه های آبیاری و اصلاح زمینها، نداشتند. نتیجه اینوضع، پائین بودن سطح تولید در زراعت و کمبود مداوم غله در کشور بود، در حالیکه افغانستان کشور زراعتی پنداشته میشد. عدم مؤفقیت در امر حل مسأله کمبود مواد خوراکی و توريد غله از خارج، برای اقتصاد کشور زیانبخش تلقی میگردید. زیرا علاوه بر وابستگی دوامدار کشور به ورود مواد خوراکی، سطح تولید مواد خام زراعتی بمنظور استفاده در صنایع و صادرات بطور دوامدار پائین باقی میماند.

افزایش مداوم جمعیت شهرها با پروسه هائیکه در روستاهای کشور میگذشت، ارتباط مستقیم داشت. در اوضاع خراب اقتصادی در دهات، دهقانان به فقر رانده شده، راه دیگری نداشتند بجز اینکه برای کاریابی و تأمین معیشت حیاتی به شهرها رو آورند. کمبود کار برای بیکاران در شهرهای عمده کشور، سرازیر شدن نیروی کار اضافی در بازار کار کشور و شرایط ناهنجار زندگی معیشتی ایشان، موجب میگردید تا ناملازمات اجتماعی و ناآرامیها شکل گیرد.

بنا بر آن، طبقه کارگر بمثابة یک نیروی قابل ملاحظه و مسایل اجتماعی وابسته به آن در پیشاپیش جنبش دموکراتیک در کشور، قرار گرفت. مبارزه بخاطر بهبود شرایط کار و استخدام، حکومتها را در دهه دموکراسی و ادار میساخت تا این مسایل را بگونه جدی در نظر بگیرند و باینجهت از یکسو به برخی از خواستههای عمده کارگران تن در دهند و از سوی دیگر برای کاهش بیکاری و حل مسایل مبرم و حاد اجتماعی و اقتصادی در کشور به طرح و تحقق پلانهای پنجساله بخاطر ایجاد و گسترش تأسیسات صنعتی، ترانسپورتی، ساختمانی و آبیاری بپردازند. چنانکه؛ در جریان تحقق دو پلان پنجساله اول و دوم، ۵۰ هزار تن کارگر ماهر در پروژه های عمده ساختمانی از قبیل سرک سازی، برق رسانی

و آبیاری استخدام شده بودند و شمار مجموعی کارگران که متفرجاً در صنایع ساختمانی و انتقالات به کارگماشته شدند به ۱۸۰ هزار تن بالغ میگردید. قابل توجه اینکه پس از اعلام برانداختن حجاب اجباری بر تعداد زنان مشغول متفرجاً افزایش بوجود آمد و شمار ایشان در فابریکات و دفاتر به ۳ هزار تن ارتقا یافته ارقام مربوط به نیروی کمی کارگران نشان میدهد که در هریک از تأسیسات بزرگ، مانند نفت و گاز شمال، تأسیسات آبیاری نگرهار و غیره هزاران تن کارگر مشغول بکار بودند و شمار کارگران ناساجی به ۱۶ هزار تن میرسید.

سیاست‌های اقتصادی حکومت‌ها را کماکان اقتصاد پلانگذاری شده و رهبری شده مختلط تشکیل میکرد که از جانب حکومت محمد داؤد پایه گذاری شده و از جانب حکومت دوکتود محمد یوسف ادامه داده شده بود. این حکومت‌ها به رغم گرایش درونی خویش در سمت گسترش سرمایه داری خصوصی و کاهش وابستگی به سرمایه گذارهای دولتی، راه دیگری بجز تطبیق پلانهای اقتصادی برای حداقل رشد اقتصادی کشور نداشتند؛ چنانکه؛ حکومت میوندوال خیلیها تلاش بعمل آورد که ثبات و سرمایه گذارهای خصوصی را تشویق نماید و تأسیس پروژه‌های زودثمر را جاگترین تأسیسات بزرگ زیربنائی در پلان پنجساله سوم باز داد که در سال ۱۹۶۷ آغاز بکار کرد. ولی باین امر توفیق نیافت. زیرا متشبین داخلی بصورت عنعنوی سرمایه‌های خویش را عمدتاً در امور تجارت و ترانسپورت و عرصه‌های منفعت آورد دیگر بکار میبردند تا اینکه در امور صنعتی سرمایه گذاری نمایند. دولت خود منابع مالی کافی برای سرمایه گذارهای مستقل در اختیار نداشت و از منابع خارجی حصول قرضه‌ها برای این منظور امکانپذیر نبود.

معمداً، سرمایه گذارهای دولتی بخاطر ایجاد تأسیسات زیربنائی از قبیل دستگاه‌های تولید انرژی، تفحص و استخراج معادن، رشد کشاورزی و توسعه شبکه‌های آبیاری بمنظور تولید مواد خام زراعت، راه سازی و ساختمانهای اساسی، زمینه‌های عینی برای سرمایه گذارهای خصوصی در عرصه‌های صنعتی شمرده میشدند.

در طي پلانه‌هاي پنجاهه دوم و سوم كه در دوران نيمه دموكراسي به تحقق پيوست، در اثر سرمايه گذاري‌هاي بالنسبه بزرگ دولتي و كمك‌هاي چشمگير از منابع خارجي و پيوزه از اتحاد شوروي، كارهاي بزرگي در جهت رشد اقتصادي و اجتماعي در کشور، انجام گرديد.

چنانكه بكمك فني و اقتصادي اتحاد شوروي پروژه هاي مهني تكميل و به بهره برداري سپرده شد، چون: شاهراه كابل - كندز - شيرخان بندر، شاهراه پلغمري - مزار شريف - شبرغان، شاهراه بتون - آرمه قندهار - هرات - تورغندي (قره نيه)، اسفالت جاده هاي شهري، اعمار تانك‌هاي ذخيره مواد نفتي، تأسيسات آبياري ننگرهار، بند ذخيره آب سرده غزني، ساختمان سيلو‌هاي كابل و پلغمري، اعمار بندرگاه هاي دريائي بالاي دريای آمو در امار صاحب و حيرنان، ميدان‌هاي هوائي كابل و بگرام، دستگاه برق آبي نفلو، دستگاه برق درونته، دستگاه برق حرارتي مزار شريف، دستگاه برق غوري در پلغمري، تفحصات نفت و گاز شمال، استخراج گاز و پايب لاین انتقال گاز جرفدق - مزار شريف و جرفدق - كلفت، فابريكه كود كيماوي مزار شريف، فابريكه خانه مازي كابل، پوليتكنيك كابل، تخنيك‌هاي كابل و مزار شريف و ده ها مؤسسه بزرگ و متوسط ديگر و كمك‌ها و امداد ها در عرصه هاي اقتصادي، اجتماعي و فرهنگي.

در چهارچوب پلانه‌هاي متذكره، از ايالات متحده امريكا كمك‌هاي اقتصادي و فني در امور زيرين دريافت گرديد: ادامه كار در پروژه وادي هلمند و ارغنداب، اعمار دستگاه هاي برق كجكي و گرشك و لاین‌هاي انتقال آنها، ميدان هوائي قندهار، شاهراه كابل - قندهار، شاهراه هرات - اسلام قلعه، برخي از ساختمان‌هاي دانشگاه كابل و كمك‌ها و امداد‌هاي ديگر در عرصه تعليم و تربيه و عرضه گندم.

کشورهاي ديگر، چون: آلمان غرب براي ساختمان دستگاه برق آبي ماهير و پروژه انكشاف پكتيا، چين براي اعمار تأسيسات آبياري پروان و

فابریکه نساجی بگرامی، هند بخاطر ساختمان شفاخانه اطفال در کابل و دستگاه‌های کوچک برق آبی به افغانستان کمک‌های مالی و فنی، مبذول داشتند. همچنان با استفاده از امدادهای مالی خارجی، شماری از جوانان کشور برای تحصیل به برخی از کشورهای متذکره دربالا اعزام شدند. چنانکه از جمله: «به اتحاد شوروی ۳۰۰ نفر و به امریکا و سایر کشورها از مدرک کمک امریکا ۲۱۴۲ نفر». (از افغانستان در پنج قرن اخیر اثر میر محمد صدیق فرهنگ) در نتیجه تحقق پلانهای پنجساله ورشد کمی و کیفی کارگران ضرورت جدی محسوس بود تا روابط میان استخدام شوندگان و استخدام کنندگان یا کارگران و کارفرمایان از لحاظ حقوقی در چهارچوب قوانین تنظیم گردد و از بحران میان آنها جلوگیری بعمل آید. ولی، حکومت‌های نیمه دموکراسی توجه چندانی باین امر مهم مبذول ننیکردند و قوانین موجود به هیچوجه پاسخگوی شرایط جدیداً پدید آمده در کشور نبودند. در نتیجه تناقضات در عرصه کار بوجود آمد و موجی از ناآرامیها، اعتصابات، تظاهرات، اعتراضات و راه پیمائیها سرتاسر کشور را فراگرفت.

ارتقای پیهم قیمت‌های مواد اولیه مورد نیاز بشمول مواد خوراکی موجب نگرانی و نا رضایتی روز افزون توده‌های مردم میگردد. مسأله شیوع فقر از بی ثمر بودن نظام کنترل بر قیمت‌های خورده فروشی از جانب مقامات مربوط دولتی، حکایت میکرد. کمبود مواد خوراکی و ارتقای سریع هزینه‌های زندگی، زندگی را در شهرها دشوارتر میساخت. چنانکه؛ همه ساله از ۱۰ تا ۴۰ درصد قیمت‌های گوشت، آرد، شکر و مواد دیگر بالا میرفت. احتکار از جانب عمده فروشان یکی از علل عمده افزایش قیمت‌ها بشمار می‌آمد. همچنان کرایه خانه‌ها در شهرها، بی کفایتی‌ها و سوء استفاده‌ها در شهرداریها، موجب تشدید معضلات در شهرها و نا رضایتی مردم میگردد.

ح د خ ۱ (پرچمیها) در رابطه به مسایل بالا، در پارلمان و خارج آن، تحلیلاتی را اشاعه و راه‌های حل را ارائه میدادند. ایشان از نظریاتیکه مطالبات و خواسته‌های اقشار گسترده مردم را شکل می‌بخشید، ارزیابیهای سیاسی بعمل

می‌آوردند. ولی، این حقایق از جانب حکومتها نا شنیده و نا دیده گرفته میشد. با این هم، مطالب ابراز شده در میان مردم از شهرت و تأیید روزافزون برخوردار میگردد و ایشان در می‌یافتند که ناهنجاریهای متذکره نتیجه عملکرد حکومتها بشیوه‌های کهن و بی‌کفایتی نظام اجتماعی و اقتصادی مسلط در کشور، میباشد. رشد و گسترش مبارزه ترقیخواهانه که شرایط قبلی را برای اعلام اصلاحات سیاسی سال ۱۹۶۵ بوجود آورده بود، همچنان مطالبه مینمود تا تمام نظام اداره دولتی در مطابقت با احساسات و مطالبات مردم نزدیکتر گردد. ولی، سیاستهای دولتی در وجود حکومتها در جهت معکوس سیر میکرد. محافل حاکمه کافی می‌پنداشتند که شعارهای تبلیغاتی مافوق طبقاتی در زمینه همکاری قاطبه مردم با حکومت‌ها و وحدت ملی، تکرار گردد.

برغم اینکه حکومتها از ضرورت گسترش تماسها میان دستگاه اداره دولتی و بخشهای وسیع مردم سخن میگفتند، ولی، در نظر نمیگرفتند که انجام این امر، تجدید ساختار ماشین دولت بر پایه شرایط پدید آمده در کشور را ایجاد میکرد. باینقرار از یکسو ایجاد فاصله میان دستگاه اداره پوسیده و مردم و از سوی دیگر عدم استقرار و ثبات سیاسی موجب تجزیه آخرین حکومت دوران دموکراسی گردید. توطئه‌ها برای برانداختن این یا آن و رساندن دیگران به کرسیها و در آخرین تحلیل بخاطر ایجاد بی‌ثباتی و بدنام ساختن دموکراسی، از داخل محافل حاکمه نشأت میکرد. در این میان، رقابتها و خودخواهی‌ها در درون دربار و تجدید آرزومندیها از سوی محمد داؤد برای اعتلای کشور یا در نتیجه خودخواهیهای شخصی وی، نظام سلطنتی در افغانستان پایان یافت.

بخش سوم

اعلام نظام جمهوری در افغانستان

و

بازشدن راه برای کودتاهای نظامی

گزینه ای نمادین از این بخش:

« از صبح روز ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ (۱۷ جولای ۱۹۷۳) آهنگهای رزمی و مارشهای نظامی از رادیو بخش میگردید و اندکی پس از ساعت ۷ صبحی آشنائی، صدای محمد داؤد از طریق رادیو افغانستان طنین افکند...

در باره شخصیت محمد داؤد، قبل از کودتا نظر دو گانه وجود داشت. روشنفکران و آزادیخواهان بملاحظه دوران حکومت استبدادی ده ساله پیشین وی، سیاستهای تبعیض آمیز او را بویژه در رابطه بمسائل ملیتها مردود میشمردند. ولی اقدامات مثبت او در جهت رشد بعضی اقتصادها و اجتماعی، پیروی از سیاست بیطرفی و عدم انسلاک، توجه به گسترش معارف و فرهنگ و رفع حجاب اجباری زنان هنوز دو خاطره های مردم زنده بود...

سیاست داخلی بالنسبه ملایم محمد داؤد و سیاست خارجی وی مبتنی بر بیطرفی که ویژه یکی - دو سال نخست رژیم جمهوری وی بود، در سالهای اخیر دچار نوسانات جدی گردید و بیش از پیش خصیت معامله گرانه بخود گرفت. مردم در آغاز، انتقال از سلطنت به جمهوری را پسندیده و مجلسی خوب پذیرفته بودند و ادامه سیاست عدم انسلاک بمقتضای اصول اساسی سیاست خارجی به آرزومندی نیروهای ترقیخواه کشور در مطابقت قرار داشت...

در سالهاییکه جمهوری محمد داؤد بر قدرت بود، بطور کلی هیچیک از تقاضاهای اساسی نیروهای جانبدار اصلاحات اجتماعی و اصلاحات در سیستم اداره دولتی نه تنها در ذهن تحقیقی حیات، بلکه بگونه روز افزون، خصیت عقب گرایانه بخود گرفت. در عین زمان اندیشه های دموکراتیزه کردن حیات سیاسی که جانبداران عمده آنها روشنفکران و دراینبار نظامیان نیز بودند، بگونه فزاینده ای گسترش مییافت و مورد قبول عامه قرار میگرفت...»

(ص ۲۴۵ و ۲۹۸ - ۲۹۹)

بجای پیشگفتار:

آمادگی برای انجام کودتای ۱۷ جولای ۱۹۷۳: ۲۳۹

انگیزه های کودتای نظامی جولای ۱۹۷۳: ۲۴۳

فصل اول:

القای سلطنت و اعلام نظام جمهوری در افغانستان: ۲۴۵

کمیته مرکزی جمهوریت: ۲۴۹

فصل دوم:

واکنش سیاسی ح د خ ۱ (پرچمها)

درقبال کودتای نظامی جولای ۱۹۷۳: ۲۵۰

موضعگیری حزب درقبال نظام جدید: ۲۵۱

فصل سوم:

بیانیه خطاب به مردم افغانستان: ۲۵۵

فصل چهارم:

مواضع سیاسی ح د خ ۱ (پرچمها)

دربرابر رژیم جمهوری محمد داؤد: ۲۶۰

تجدید نظر بر مشی ح د خ ۱ (پرچمها)

متناسب به نوسانات و عقبگرایهای رژیم: ۲۶۱

تشدید فشار بر پرچمها و واکنش دربرابر آن: ۲۶۵

کنفرانس حزبی: ۲۶۸

فصل پنجم:

مبارزه بخاطر وحدت مجدد ح د خ ۱: ۲۷۲

برخورد مشخص به مسأله وحدت حزب: ۲۷۴

فصل ششم:

۲۸۰

کنفرانس وحدت ح د خ ا:

فصل هفتم:

۲۸۷

تشدید فشار از جانب رژیم برج د خ ا:

اعلام قانون اساسی جدید و تشدید فشار بر

۲۸۸

نیروهای میلسی، بویزه در برابر ح د خ ا:

فصل هشتم:

تحلیلی مختصر از اوضاع اجتماعی و اقتصادی

۲۹۱

کشور در تحت حاکمیت رژیم جمهوری محدوداؤد:

بجای پیشگفتار

آمادگی برای انجام کودتای ۱۷ جولای ۱۹۷۳

بر درازای ده سال در افغانستان، در زیر لوای دموکراسی، هفت حکومت تشکیل گردیده و ساقط شد (دوکتور محمد یوسف - دو دوره، محمد هاشم میوندوال، نور احمد اعتدای - دو دوره، دوکتور عبدالظاهر و محمد موسی شفیق). طی این سالها از لحاظ سیاسی و اجتماعی در جامعه عدم ثبات حکمفرما بود. حکومتها در گیر سردرگمی ها بودند. آنها نمیتوانستند بدرستی تشخیص نمایند که بکدام سو و به چه میزانی به پیش بروند. تضادهای گوناگون سرتاپای جامعه را فرا گرفته بود. تذکرات زیرین را برای مشخص ساختن دشواریهای عمده آن دوره میتوان ارائه نمود:

• دموکراسی بورژوائی با مناسبات مسلط فئودالی و نیمه فئودالی در کشور در تضاد و کشمکش بود و باینجهت حکومتهای ظاهراً حامل اندیشه های بورژوا دموکراتیک با پارلمانی عملاً متشکل از نمایندگان ملاکان فئودال، سروکار داشتند.

• حکومتهای منزوی و غیر حزبی فاقد پایه های استوار طبقاتی در جامعه بودند. در حالیکه نیروهای اپوزیسیونی مشتمل بر سازمانهای دارای گرایشهای راسته و چپ، برای خود تشکیلات معین داشتند.

• نیروهای راست افراطی و چپ روان ماجراجو با سوء استفاده از دموکراسی به تحریکات و توطئه های آشکار دست میزدند و اوضاع سیاسی را در کشور بی ثبات میساختند، ولی حکومتها قادر به مقابله با آنها نبودند.

• مطالبات سیاسی مردم و احزاب بر اساس موازین اعلام شده دموکراسی خیلی بالاتر از آمادگیهای ذهنی و عملی حکومتها شمرده میشد.

• عدم استقلالیت حکومتها در اتخاذ تصمیم بزرگ و قاطع موجب پائین آمدن اعتبار و صلاحیتهای آنها میگردد.

• تعیین صدراعظم‌ها برپایه اعتماد شخصی و نه برپایه وزنه و نیروی سیاسی آنها در جامعه انجام میگرفت و برکناری آنان نیز بدینگونه بود. آنان که متکی بر نیروهای سیاسی نبودند، برای بقای خویش صرف یک معیار را میشناختند و آن کسب رضایت محافل حاکمه سلطنتی بود، نه کسب رضایت مردم.

بقراریکه درارتباط به ماهیت و سیاستهای حکومتهای دوران دموکراسی در بخش دوم این اثر ارزیابی‌های مفصل بعمل آمده است، آنها عدم صلاحیت خویش را بطاخرحل مسایل میرم جامعه به اثبات رساندند. فساد اداری و استفاده‌های سوء از مقام و قدرت اجرایی، استبداد و ستم اجتماعی و ملی، مظالم و بیرحمیهای ملاکان فئودال روزتاروز گسترش می یافت، بی نظمیها و دستبردها در اداره امور اقتصاد کشور بیشتر میگردد، مخارج زندگی به سرعت بالا میرفت، توده‌های مردم بگونه روزافزون از وعده‌ها و تعهدات بی‌پشتوانه حکومتها بطاخرحل این یا آن مسأله و مطالبه احساس دل‌سردی و ناامیدی میکردند. افشار گسترده مردم نسبت به حکومتها و صلاحیتهای کاری آنها جدا بدگمان شده بودند و آشکارا نارضایتی ابراز میداشتند.

سالهای متذکره شاهد وضع دشوار اقتصادی توده‌های مردم بود. دربرخی از ولایات کشورافزون بر بیکاری و بیروزگاری در نتیجه خشکسالی و کمبود شدید مواد غذایی، مردم با فقر و گرسنگی دست و گریبان شدند و حتی وادار به فروش یا ترک فرزندان خویش گردیدند و شماری جاهای خویش را از دست دادند. ایشان بطاخر زنده ماندن، محل سکونت خویش را ترک گفتند و به شهرها روی آوردند. اینوضع، ناخوشتی مردم و نیروهای دموکراتیک را بر میانگیخت.

ح د خ ا (پرچمها) که ندای حق طلبانه مردم را بلند میکرد و راه‌های عملی حل مسایل دشوار را پیشنهاد مینمود، مورد تهدید و تعویف قرار میگرفت. این حزب ضرورت برانداختن مناسبات مسلط فئودالی و نیمه فئودالی

را که با دموکراسی سیاسی و پیشرفت اجتماعی در کشور در تضاد آشکار نبود و مانع تعمیم دموکراسی در کشور میگردید، به اثبات میرسانید و از منافع توده های زحمتکش مردم و به دفاع از آزادیهای دموکراتیک ایشان مبارزه مینمود، در صورتیکه واقعاً محافل حاکم در کشور از دموکراسی دفاع میکردند، امکانات واقعی برای دوام نظام در چهارچوب شاهی مشروطه در کشور وجود داشت، مشروط بر اینکه: با اقدامات قاطع سیاسی و اقتصادی نفوذ ملاکان و اربابان فئودال محدود میگردید، تشکیل یک پارلمان واقعاً ملی و دموکراتیک و یک حکومت ترقیخواه نماینده برای مردم اجازه داده میشد و زمینه های شرکت نظامیان در روند سیاسی و دموکراتیک در جامعه فراهم میگردید. ولی محافل متذکره تلاش میورزیدند که وضع دشوار اقتصادی و اجتماعی و ناهنجاری های سیاسی و نارضایتیهای شدید مردم را صرف با شعارهایی درباره دموکراسی، وحدت ملی و آشتی طبقاتی پیوشانند. آنها مترصد بودند که بار دیگر دکتاتوری در کشور تحمیل گردد. روشن است که این سیاست از جانب نیروهای ارتجاع دست راستی مورد پشتیبانی قرار میگرفت، ولی از جانب نیروهای دموکراتیک رد میگردد.

در شرایطی که بقای دموکراسی اعلام شده در کشور در لبه پرتگاه سقوط قرار گرفته بود و نیات محافل حاکم بخاطر بازگشت به دکتاتوری آشکار ترمیگردید، درحالیکه رقابت برای تمرکز قدرت بدست جناح های مختلف دربار تشدید گردیده بود، محمد داؤد که ده سال تمام در انتظار نشسته بود با انجام یک کودتای نظامی به نظام سلطنتی در کشور پایان بخشید و نظام جمهوری خویش را اعلام نمود.

پس منظر قضیه: محمد داؤد در طبیعت خویش مردی بلند پرواز شناخته میشد. او بمثابة یک شاهزاده تربیت شده و زندگی کرده و از آوان جوانی در پستهای بلند نظامیگرانه و حکمرانی بر بخشها و مناطق مختلف افغانستان بطور مطلق العنان کار نموده بود. او هنگامیکه پس از ده سال صدارت بتاریخ ۱۰ مارچ ۱۹۶۳ از مقام قدرت مطلقه برافتاد، مدت ده سال دیگر در منزل خویش که توأم

با رفاه مادی بزرگ بود، تقریباً تحصن اختیار نمود. میگویند که او طی این مدت رابطه خود را تقریباً با دربار سلطنتی قطع نموده بود. او به ندرت در محضر عام ظاهر میشد، ولی دوستان شخصی و طرفدارانش گاهگاهی در رابطه به شخصیت و نیات خیرخواهانه او نسبت به مردم و درباره مطالعات و مشغولیت‌های سیاسی وی حرف‌هایی را اشاعه میدادند. ولی در هر حال از این حقیقت نباید چشم پوشی کرد که او میتواند تقوای شخصی خویش را تا حدود زیادی حفظ نماید.

محمد داؤد طی مدت منزل نشینی خویش تماس‌های محدودی را با مهارت مخفی کاری بابرخی افراد مؤثر، شخصیت‌های اجتماعی و بویژه افسران جوان و از جمله تحصیل کرده در اتحاد شوروی تأمین کرده بود. در عین زمان اطرافیان وی اطلاعات غیر واقعی را برای رد پاگم کردن پخش مینمودند.

تجربه و عمل بعداً نشان داد که محمد داؤد بنابر عوامل و دلایل گوناگون، حکومت کردن را حق مسلم خود میدانست و تاجائیکه برای او امکانپذیر بود در جهت تضعیف حکومت‌های دوران دموکراسی میکوشید. او جدا در اندیشه کسب قدرت بود و همه این امر را میدانستند بشمول خانواده سلطنتی که شاید بنابر مناسبات و احساسات خانوادگی آنرا جدی نمیگرفتند.

درباره شخصیت محمد داؤد، قبل از کودتا نظر دوگانه وجود داشت. روشنفکران و آزادخواهان بملاحظه دوران حکومت استبدادی ده ساله پیشین وی، سیاست‌های تبعیض آمیز او را بویژه در رابطه بمسائل ملیتها مردود میشمرند، ولی اقدامات مثبت او در جهت رشد معین اقتصادی و اجتماعی، پیروی از سیاست بیطرفی و عدم انسلاک، توجه به گسترش معارف و فرهنگ و رفع حجاب اجباری زنان هنوز در خاطره‌های مردم زنده به‌د. برخی از جهات سیاست‌های مثبت وی بدرجات مختلف بوسیله حکومت‌های دهه دموکراسی و بویژه از سوی حکومت‌های دوکتور محمد یوسف و نوراحمد اعتمادی ادامه یافته بود.

تا آنجا که معلوم است، محمد داؤد بگونه مستقیم و غیرمستقیم گروهی از طرفداران شخصی و افسران جوان را از هر قماش و اندیشه برپایه وفاداری

شخصی پیرامون خویش گرد آورد و خیلی آرام و طی یکمدت بالنسبه طولانی ضرورت برانداختن قدرت سلطنت را به ایشان تلقین نمود و تدابیر دقیقی را برای انجام کودتای نظامی در یک لحظه مساعد تاریخی اتخاذ کرد.

انگیزه های

کودتای نظامی جولای ۱۹۷۳:

درباره علل، انگیزه ها و چگونگی انجام کودتا از جانب تاریخنگاران افغانی و خارجی حدسها، قیاسها، تلقیات و نظریات گوناگون ابراز گردیده است. بطور کلی دست اندرکاران و طرفداران دهه دموکراسی دراینباره باشک و بدگمانی، با نفرت و بدبینی اظهارنظر کرده اند. آنان وقوع این رویداد را نامیمون خوانده اند و محمد داؤد را آله دست اتحاد شوروی شمرده اند. برعکس برخی تحلیلگران بیطرف نظریات یکجانبه فوق را درست نشموده و چنین نتیجه گیری کرده اند: برانداختن نظام سلطنتی مشروطه و دموکراسی طبقاتی درحال احتضار و جاگزین ساختن آن با یک نظام جمهوری ظاهراً مورد قبول عامه بابرآز آرزومندیها برای گشایش راه بسوی رشد سریع اقتصاد ملی و تلاش برای ارتقای سطح رفاه اجتماعی درامر پیروزی کودتا کمک کرد و درآغاز موجبات خورسندی مردم را فراهم آورد.

درهرحال، نظریات هرچه باشد، ولی واقعیت سرسخت اینست که کودتای ۱۷ جولای محمد داؤد به تشخیص و به ابتکارشخص خود وی سازمان داده شده و انجام گردیده بود. دست داشتن اتحاد شوروی و بویژه سهمگیری پرچمها درآن یک افسانه محض است و صرف از روی تخمینات، حدسیات، قیاسها و قرینه سازیهای ناشی از بدگمانی ساخته و پرداخته شده است.

حقایق گواه برآنست که پرچمها مانند نیروها و گروه های دیگر دربرابر یک عمل انجام شده قرار گرفتند و اینکه این تحول را دوابتداء مورد پشتیبانی فراردادند یک امرطبیعی تلقی میگردد و فکر میشود که این پشتیبانی درآنها یک اقدام درست و بموقع بوده است. تمام نیروهای دموکراتیک و

ملی غیرجانبدار دیگر، قاطبه مردم افغانستان و کلیه نیروهای ترقیخواه آن عصر در عرصه جهانی آنرا تأیید و پشتیبانی نمودند. حتی محمد ظاهر، پادشاه پیشین افغانستان که بوسیله همین کودتا خلع شده بود نیز، بمشاهده محبوبیت رژیم جدید جمهوری، آنرا مورد تأیید قرار داد. البته نیروهای راست افراطی افغانستان بشدت علیه آن قرار گرفتند. زیرا این محمد داؤد بود که از جمله رفع حجاب اجباری زنان را حینیکه صدراعظم بود بمرحله اجرا گذاشته بود و از طریق طرح و تطبیق پلانهای پنجساله راه رشد اجتماعی و توسعه اقتصادی کشور را گشوده بود.

(فصل اول)

الغای سلطنت

و

اعلام نظام جمهوری در افغانستان

از صبح روز ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ (۱۷ جولای ۱۹۷۳) آهنگهای رزمی و مارشهای نظامی از رادیو پخش میگردید و اندکی پس از ساعت ۷ صدای آشنائی، آواز محمد داؤد از طریق رادیو افغانستان طنین افکند. محمد داؤد دریانیه خویش دموکراسی را قلابی خواند و اظهار داشت که:

«از ابتدا تهداب آن بر عقده‌ها و منافع شخصی و طبقاتی، بر تقلب و دسایس، بر دروغ و ریا و مردم‌فریبی استوار گردیده بود».

محمد داؤد در این بیانیه رادیوئی خویش پس از بررسی کوتاه وضع کشور، سلطنت و حکومت‌های دهه دموکراسی چنین اعلام داشت:

«دموکراسی یعنی حکومت مردم، به یک انارشیزم و رژیم سلطنت مشروطه به یک رژیم مطلق العنان مبدل شد و هر کدام از این قدرتها بجهان همدیگر و بجهان مردم افتادند و به پیروی از فورمول تفرقه انداز و حکمرانی کن آتش را در سرتاسر مملکت افروختند تا بتوانند در سایه این فضای ملوث و تیره و تاریک پرازدی و فقر و فلاکت مقاصد شوم مادی و ممکن سیاسی خود را حاصل نمایند».

وی بدنبال آن، جاگزینی نظام جمهوری را بجای سلطنت چنین اعلام

کرد:

«هموطنان عزیز باید به اطلاع شما برسانم که دیگر این نظام از بین رفت و نظام جدیدی که عبارت از نظام جمهوریت است و با روحیه حقیقی اسلام

موافق است جاگزین آن گردید. رفقای من و من از صمیم قلب این اولین جمهوریت افغانستان عزیز را بشما تبریک می‌گوئیم و آن را برای سعادت و سرفرازی افغانستان و ملت افغانستان مسعود و میمون می‌خواهیم». (اقتباس از دست‌نویس شخص محمد داؤد منتشره در سالنامه شماره ۴۰ سال ۱۹۷۳).

کودتای نظامی بخاطر تعویض سلطنت به رژیم جمهوری از نیمه شب ۲۶ سرطان (۱۷ جولای ۱۹۷۳) آغاز گردیده بود و تا ساعات ۵-۶ صبح بدون هیچگونه مقاومت قابل ملاحظه‌ای به پیروزی رسید. صرف عبدالولی حین ابلاغ تسلیمی به وی، اندکی مقاومت از خویشان نشان داد که با آتش توپ یکمراده تانک بردیوار باغ منزل وی، دستگیر گردید. محمد ظاهر شاه در زمان وقوع کودتا در کشور نبود. وی به تاریخ ۲۵ جون به اروپا مسافرت نموده و در ایتالیا بسر میبرد.

کودتا بطور کلی بدون خونریزی انجام گردید. چنانکه محمد داؤد بتاريخ ۲۴ جولای ۱۹۷۳ در یک کنفرانس مطبوعاتی در پاسخ به سوال یکتا از خبرنگاران چنین اظهار داشت:

«با کمال صراحت گفته میتوانم که این کودتا یک کودتای کاملاً سفید بود، زیرا اصلاً مقاومتی دیده نشد بلکه احساسات و اشتراک تمام قوای مسلح اردو و همه مردم افغانستان خاصه طبقات جوان و منور با آن همراه بوده آنرا تأیید کرده‌اند».

باینلاحظ، برخی از مؤرخین آنرا کودتای درون کاخ و برخی‌های دیگر آنرا پادشاه‌گردشی خوانده‌اند. در هر حال، واقعیت اینست که کودتای متذکره یک رخداد بزرگ، یک تحول بیسابقه و یک دگرگونی واقعی در نظام دولتی و کشوری افغانستان شمرده میشود. در طول تاریخ، برانداختن نظامهای سلطنتی در هر کشوری توأم با رویدادهای خونی و پرازدحام بوده است، ولی در افغانستان عقب مانده، این رخداد غیر قابل پیشبینی در یک زمان معین و بوسیله شخصی معین انجام شد و مورد قبول عامه قرار گرفت.

اعلام نظام جمهوری به جشن بزرگ سرور مردم در سرتاسر کشور مبدل گردید و مورد تأیید، پشتیبانی و همکاری گسترده ایشان قرار گرفت. این استقبال و پشتیبانی مردمی از جمهوری چنان مشهود و فراگیر در کشور بود که حتی محمد ظاهر شاه برغم اینکه بوسیله نظام جدید خلع ید گردیده بود، به تأیید آن پرداخت. وی ۲۵ روز بعد از اعلام جمهوری در کشور نامه مؤرخ ۱۲ اگست ۱۹۷۳ خویش را عنوانی محمد داؤد باین عنوان نوشت:

«برادرم جلال‌آب رئیس جمهور»!

«... مگر همینکه دریافتیم مردم افغانستان بغرض اداره آینده امور ملی خود از رژیم جمهوریت با اکثریت کامل استقبال نموده اند به احترام از اراده مردم و وطن خودم را از سلطنت افغانستان مستعفی می‌شمارم و بدین وسیله از تصمیم خود به شما ابلاغ می‌کنم» (اقتباس از سالنامه افغانستان، شماره ۴۰ که نامه با خط قلمی و با امضاء محمد ظاهر شاه به چاپ رسیده است).

برخی از مؤرخین و از جمله میر محمد صدیق فرهنگ، نامه پادشاه را اشتباه میدانند، چنانکه وی چنین مینویسد:

«استعفای محمد ظاهر شاه از پادشاهی و تأیید کودتا اشتباه بزرگ زندگی او بود و ضربت محکمی بر بنیان مشروطیت که بموجب قانون اساسی سال ۱۳۴۳ پادشاه به حفاظت آن متعهد بود، وارد کرد. بعضیها متذکر شده اند که این استعفا بلکه کودتای سال ۱۳۵۲ نتیجه سازشی بود در داخل خانواده ای که ابنای همای می خواستند توسط آن از شدت مخالفت عامه کاسته و همسر دولت خاندانشان را طولانی سازند» (افغانستان در پنج قرن اخیر، جلد دوم، ص ۱۰).

به پندار من، با مطالعه نامه متذکره میتوان نتیجه گیری کرد که اولاً این برخورد درقبال شرایط جدیداً پدید آمده منطقی نبوده است و ثانیاً درنامه به استقبال اکثریت کامل مردم افغانستان از نظام جمهوری اذعان گردیده است.

پس از استماع این رویداد شگرف مبنی بر اعلام برانداختن نظام کهن و استقرار جمهوری جوان، شور و هیجان غریبی سر تا پای جامعه را فرا گرفت. آنانیکه حتی از صحبت درباره ماقط کردن سلطنت بر خود میلرزیدند، بهت زده

شدند. اقبال گسترده مردم، روشنفکران و نیروهای دموکراتیک جامعه، از این تفسیر شگفت‌انگیز استقبال نمودند. ولی نیروهای راست افراطی بشدت تکان خوردند و دست اندر کاران ذینفع دوره مشروطیت سرخورده و مأیوس شدند.

از همان نخستین ساعات روز پیروزی کودتا که خبر آن از طریق رادیو افغانستان پخش گردید، جنب و جوش و شور و شغف عجیبی میان مردم بوجود آمد. اهالی شهر کابل به جاده‌ها ریختند، به هلهله و پایکوبی پرداختند، بروی تانکها که در چهار راهی‌های عمده مستقر شده بود برآمدند، خورسندی خویش را از آن دگرگونی غیر مترقبه ابراز داشتند و به پشتیبانی از نظام جمهوری بیانیه‌های شورانگیز ایراد کردند. در وصف جمهوری اشعار و تصانیف فراوان سروده شد و آهنگهای گوناگون در این زمینه ساخته و پرداخته گردید.

استقبال مردم در کابل در سراسر کشور بازتاب مساعد و متناسب یافتند از جانب قطعات و گارنیزونهای نظامی، والی‌ها و متنفذین تلگرامها، پیامها و نامه‌های وفاداری عنوانی محمد داؤد موصلت ورزید. دولتهای خارجی نیز رژیم جدید را برسمیت شناختند و سفرای آنها اعم از مقیم و غیرمقیم با محمد داؤد ملاقات نمودند و به وی شادباش گفتند.

در این میان بازار مدهانه و تعلق نیز گرم گردید و کیش شخصیت محمد داؤد بوسیله اطرافیان و کرسی طلبان بر جامعه تحمیل شد. باوصف اینکه تلویزیون هنوز در کشور وجود نداشت، این وظیفه را عمدتاً مطبوعات و بویژه رادیو به انجام میرسانید. نخست وی را مؤسس جمهوری، رهبر ملی، زعیم ملی و بعدها رهبر انقلاب، رهبر کبیرانقلاب و به القاب بلند بالای دیگر خواندند. در مطبوعات دولتی آنقدر درباره مزایای نظام جمهوری و شخصیت محمد داؤد سخن گفتند که برای مردم دلگیر و ملال آور گردید و برای شخص وی و اطرافیان نزدیکش غرور کاذب و تکبر آفرید.

«کمیته مرکزی» جمهوریت:

در نخستین روز پیروزی کودتا (۱۷ جولای ۱۹۷۳) اعلام گردید که کمیته مرکزی دولت جمهوری افغانستان تحت عنوان کمیته اولی تشکیل جلسه داد و محمد داؤد را بحیث رئیس دولت و صدراعظم تعیین نمود. سپس اعلام شد که کمیته مرکزی بتاريخ اول اگست ۱۹۷۳ در تحت ریاست محمد داؤد جلسه کرد و اعضای کابینه را با اکثریت قاطع آراء تأیید نمود.

در مورد این سوالات که کمیته مرکزی چند تن عضو داشت و مشتمل بر کی ها بود و نمایندگی از کدام سازمان، نهاد سیاسی یا دولتی فعالیت میکرد و چگونه تشکیل شده بود، تا پایان پاسخ گفته نشد. ولی قدر مسلم اینست که برغم قیاسها و فرینه سازهایی بی بنیاد برخی از تاریخ نگاران، در کمیته مرکزی متذکره رهبران پرچمی هرگز شرکت نداشتند و آن کمیته به نمایندگی از ح د خ ا (پرچمها) نیز تشکیل نشده بود. تا جائیکه معلوم است، این کمیته متشکل از اشتراک کنندگان فعال کودتا اعم از نظامیها و چند تن غیر نظامی بود و در واقع بمثابة یک وصله ناجور، کمیته مرکزی دولت جمهوری شمرده میشد. اینچنین نامگذاری بر نهادی بدون برنامه و آئین نامه، بر سری بدون بدنه که هیچگونه پایه سیاسی، اجتماعی و طبقاتی نداشت و توجیهی برای موجودیت آن ارائه نگردیده بود، خود از عدم پختگی سیاسی، از خلای ذهنی و از بی تجربگی در کار سازمانی، نمایندگی میکرد.

(فصل دوم)

واکنش سیاسی ح د خ ۱ (پرچمیها)
درقبال کودتای نظامی جولای ۱۹۷۳

سحرگاه ۲۶ سرطان من نیز مطلع شدم که ساعت ۵ صبح بمنزل میر اکبرخیبر واقع مکروریان کابل درجلسه هیأت اجرائیه کمیته مرکزی حزب شرکت نمایم. هنگامیکه لحظاتی قبل از ساعت ۵ من وارد شدم، درآنجا ببرک کارمل، میراکبرخیبر و نوراحمد نورحضور داشتند و پس از دقایقی اعضای دیگر نیز وارد شدند. خیبر گزارش داد که از نیمه شب به بعد فعالیتهای نظامی کودتائی در کابل به رهبری محمد داؤد انجام گرفته است. وی اظهار داشت که بوسیله یکن از رفقا که دوکتور محمد حسن شرق را سوار بر زرهپوش دیده است، ساعاتی قبل از موضوع مطلع گردیده است و وی بلافاصله کارمل را در جریان گذاشته بود و قرار بر آن شد که جلسه هیأت اجرائیه دایر گردد. رفقا سوالاتی را مطرح کردند دایر بر اینکه: آیا رهبری حزب قبلاً از موضوع اطلاع داشته است، شرکت کنندگان کی ها اند و امکانات مؤفقیت کامل آن وجود دارد یا نه؟

ببرک کارمل در پاسخ اظهار داشت که هیچیک از اعضای رهبری قبلاً در جریان نبوده است و درباره مطالب دیگر معلومات کافی هنوز در دست نیست و به زودی تمام جوانب مسأله روشن خواهد شد. وی پیشنهاد نمود که درباره موضعگیری حزب و واکنش آن درقبال مسأله، تبادل نظر بعمل آید و فیصله ای در زمینه صورت گیرد تا به تمام اسضای حزب سرعت ابلاغ گردد.

پس از صحبت‌های کوتاه و مشخص که بطور کلی روحیه تائید از آن تغییر پیدا بود، فیصله بعمل آمد که به تمام اعضای حزب از وقوع این رویداد

اطلاع داده شود و به ایشان جداً ابلاغ گردد که هشیاری و آگاهی خویش را حفظ نمایند، مترصد وضع باشند، بهیچگونه اقدام خودسرانه دست نزنند و در رابطه به موضوعگیری مشخص حزب منتظر دستور رهبری حزب باقی بمانند. در رابطه به موضع مشخص حزب درقبال کودتا فیصله گردید که در لحظه کنونی تا روشن شدن کامل هویت و ماهیت کودتا کنندگان و سیاستهای رژیم جدید، حالت ترصد و انتظاردرپیش گرفته شود. سپس بملاحظه مواضع سیاسی رژیم، سیاستهای متناسب حزبی مطرح بحث قرار گیرد.

موضوعگیری حزب

درقبال نظام جدید:

بمنظور تعیین سیاست حزب درقبال تحول جدید ضرورت به زمان زیاد نبود، زیرا محمد داؤد بعنوان پایه گذار نظام جدید جمهوری در کشور در همان نخستین روز انجام کودتا وضع را روشن ساخت. واکنش مساعد مردم در برابر آن رخداد به زودی آشکار گردید و هیأت رهبری نظام جدید خود، با ایجاد فضای تفاهم و برقراری مناسبات متقابل باح دغ (پرجمیها)، علاقمندی ابراز داشت. بنا بر آن، رهبری حزب در نخستین روزهای اعلام جمهوری ابلاغیه ای را به نشر رسانید که در آن از تمام اعضای حزب تقاضا شده بود تا:

« از نظام جدید پشتیبانی نمایند و در صورت ضرورت به دفاع از آن

در مبارزه علیه ارتجاع داخلی و دسایس امپریالیزم برخیزند. »

در ارتباط به روابط حزب با گردانندگان رژیم جمهوری باید متذکر شد که: از گذشته ها، میان دوکتور محمد حسن شرق و یک حلقه هواخواه پرجمیها روابط نزدیک دوستانه وجود داشت. این حلقه متشکل بود از: غلام جیلانی باختری، شاه محمد دوست، عبدالهادی مکمل، عبدالسلام (از تاشقروغان)، عبدالسلام، محمد یعقوب کمک، دوکتور عبدالغیاث صافی، و تا حدود معینی دوکتور نعمت الله پژواک و دیگران. دوکتور شرق پس از کودتا، مناسبات خویش را با حلقه متذکره نزدیکتر و محکمتر ساخت. این حلقه از گذشته ها

همچنان با بیرک کامل در تماس و تفاهم بود. از سوی دیگر، شماری از نظامیان بویژه احمد ضیاء مجید و برخی از شخصیت‌های فرهنگی، بویژه دوکتور محمد اکرم عثمان که با محمد داؤد همسوئی داشتند، با میر اکبر خیبر نیز دارای مناسبات دوستانه بودند. افزون بر آن، فیض محمد که عضو کمیته مرکزی و عضو حکومت محمد داؤد بود، در آغاز یکتن از علاقمندان حزب (پرچمها) شمرده میشد و سپس به عضویت حزب پذیرفته شد. اینکه برخیها ابراز داشته اند که پاچا گل وفادار و عبدالحمید محتاط پرچمی بوده اند، حقیقت ندارد. سید عبداللّٰه وزیر مالیه و سپس معاون صدراعظم و یکی از مهره های اصلی رژیم، در آغاز مرحله اندک خوشبینی نسبت به پرچمها ابراز میداشت، ولی به زودی در موضع مخالفت با آن قرار گرفت.

شایان تذکر است که هواخواهان پرچمها در دستگاه اداره جمهوری محمد داؤد، بدرجه اول وفاداران جدی شخص وی شمرده میشدند. چنانکه؛ آنان از پلان کودتا، قبل از وقوع آن، حزب را مطلع نساخته بودند. ولی پس از گذشت زمان بهمان میزانیکه رژیم جمهوری محمد داؤد گرایشهای نوسانی مییافت و چهره منفی بخود میگرفت، هواخواهان و علاقمندان پرچمی به اعضای وفادار حزبی تغییر موضع میدادند.

باید متذکر شد که این ادعاها حقیقت ندارد که پرچمها با محمد داؤد در یک ائتلاف سیاسی و دولتی مذاکره شده قرار داشته اند. طوریکه معلوم است، هیچیک از رهبران حزب در مقامات رهبری رژیم عضویت نداشتند. تعیین برخی از علاقمندان و اعضای حزب در درده های بالائی و متوسط حکومت مرکزی و بویژه در مقامات حکومت‌های محلی که بوسیله فیض محمد وزیر امور داخله تعیین شده بودند، دلیل بر کددام ائتلاف نیست و این امر ناشی از ضرورتی بود که حکومت محمد داؤد به آن جلدًا احساس نیاز میکرد. زیرا رژیم، فاقد کادرهای آگاه سیاسی و اداری بود و بویژه ولسوالها و علاقه داران رژیمهای قبلی خیلیها فاسد و فاقد پایگاه اجتماعی بودند و محمد داؤد خود شخصاً سازمانی نداشت تا از میان آن کادرهای محلی را برگمارد. وجود

شماری از فعالان پرچمی برای مدتی بعنوان ولسوال و علاقه دار که با وقفه صداقت، پاکی و فداکاری بی نظیری در تحت لوای رژیم جمهوری کار میکردند نه بعنوان پرچمی، برای رژیم درمیان مردم آبرو و اعتبار بوجود آورد.

این ادعاها که گویا پرچمها درامر وارد آوردن فشار بر اسلامگرایان راستگرا، یا گروه میوندوال و یا درامر بازداشتی آنان و تحمیل جزاها بر ایشان دست داشته اند، از بنیاد نادرست است. زیرا پرچمها پیوسته سیاست اصولی مبارزه علنی و رو در روی سیاسی با نیروهای مخالف را دنبال میکردند و علیه هیچ نیرو یا گروهی دست به توطئه نمیزدند. چنانکه در بخش قبلی این اثر همانگونه که ابراز گردیده است، پرچمها در حالیکه ارگان نشراتی خویش، پرچم را در اختیار داشتند در مبارزه متفی بدنام کننده در برابر میوندوال شرکت نکردند. افزون بر آن، مگر مدعیان وارد آوردن چنین اتهامات ناوارد فراموش کرده اند که محمد داؤد شخصی بکندنده و خود رأی بود و امروزه نهی دیگران را در مورد این یا آن مسأله نمی پذیرفت و وی دستگاه ضبط احوالات را تحت نام دیگری (مصنویت ملی) متشکل از افراد حرفه ای سابقه در اختیار خویش داشت. شگفت انگیز اینکه: مخالفین معروف محمد داؤد که شناخت خیلی خوب از تندخویی وی داشتند حتی جرأت نکردند که بنابر تعلقات طبقاتی و اشتراکات در مواضع سیاسی، وی را مسئول بدانند. برخی از این قماش اشخاص بسادگی و غیر مسئولانه، بدون هیچگونه شواهد و مدارک و حتی بدون ارائه دلایل کافی و مقنع حکم کرده اند که این پرچمها بوده اند که در موجودیت محمد داؤد چنین وچنان کرده اند. خشم ایشان از اینجا آب میخورد که چون پرچمها بمثابة یک حزب نیرومند و دارای پایگاه گسترده اجتماعی زنده باقی ماندند و چون برخی از جهات سیاستهای محمد داؤد را پشتیبانی میکردند، پس حتماً تمام دستگاه اداره رژیم را میجر خواندند. چنین برداشتها از مسایل بفرنج اجتماعی و سیاسی، حتی ناشی از سوء نیت هم نباشد، چیزی بجز ساده سازی محض و کوتاه اندیشی سیاسی نیست.

اصولیت پرچمیها از لحاظ سیاسی و ایدئولوژیک حکم میکرد که متناسب با ضرورت‌های تاریخی و صرف برپایه منافع توده‌های مردم، مشی خویش را در قبال رژیم جمهوری معین و مشخص سازند. تلاش برای دست یافتن به کرسیها و اشتغال بمسائل کوچک، بدنام کننده و تحریک آمیز علیه این یا آن نیرو و گروه، قطعاً با مواضع پرچمیها در منافات بود.

ولی هرگاه امکانات میسر میگردید که در یک سطح بالای سیاسی، مثلاً در تشکل فکری رهبران رژیم و سنت دهی سیاستهای کلی نظام جمهوری بسوی رشد اقتصاد و فرهنگ در کشور، تأمین آزادیها و حقوق مردم، دفاع از منافع زحمتکشان و نهضت‌های آزادیبخش ملی و از لحاظ ارائه اندیشه‌های ترقیخواهانه همکاری نماید، دریغ نمی‌ورزید. چنانکه رهبری حزب به تقاضای همکاران نزدیک محمد داؤد، در امر تهیه متن "خطاب به مردم افغانستان" کمک نمود.

محمد داؤد در جهت تأثیر گرایشهای ترقیخواهانه همکاران جوان کودتائی خویش و بخطر ایفای سیاست مترقی در جهت جلب همکاری نیروهای چپ و دموکراتیک، برنامه خطاب بمردم افغانستان را که بوسیله پرچمیها تهیه شده بود، پذیرفت و آنرا با اندک تغییرات و دستکاریها در طی یک بیانیه رادیوئی اعلام داشت. شاید ضرورت به تذکر باشد که متن اولی برنامه مذکوره بنا به دستور رهبری حزب، با ملاحظه شرایط ملط آن دوران نگاشته شده بود. متن نوشته شده را ببرک کارمل از مجرای ارتباطی از طریق دوستان میراکبر خیبر برای رهبری رژیم، ارسال نمود. در متن چاپ شده برنامه خطاب به مردم افغانستان در مطبوعات دولتی، قسمتهائی از آن به قلم، بازنویسی گردیده است و کلماتی، اصطلاحات و جملاتی در آن اضافه یا از آن حذف گردیده است. بطور کلی برنامه مذکوره از لحاظ ماهوی دارای محتوای دموکراتیک و سمت و سوی مترقی مشابه به برنامه عمل پرچمیها میباشد و از لحاظ شکل با وصف تغییرات وارده در آن، با ادبیات پیشرو نوشتار پرچم شباهت‌های فراوان می‌رساند.

(فصل سوم)

بیانیه

"خطاب به مردم افغانستان"

رئیس دولت و صدراعظم، ۳۵ روز بعد از کودتا، شام ۲۲ اگست ۱۹۷۳ بیانیه‌ای از طریق رادیو تحت عنوان "خطاب به مردم افغانستان" ایراد نمود. در این بیانیه در واقع خط مشی رژیم جمهوری افغانستان تعیین گردید که از نظر محتوای خویش مترقی و دموکراتیک بود. در بیانیه متذکره تا اندازه معینی خواستها و مطالبات نیروهای ترقیخواه کشور بازتاب مساعد یافته بود. چنانکه: میر محمد صدیق فرهنگ در "افغانستان در پنج قرن اخیر"، جلد دوم (ص ۱۵) مینویسد:

«در این بیانیه که از نگاه اسلوب نگارش و محتوای با برنامه حزب دموکراتیک خلق شباهت به هم می‌رساند، اصلاحات بنیادی مانند بسط و توسعه حقوق و آزادیهای دموکراتیک مردم در وجود قانون اساسی، مبارزه با ارتشاء و فساد اداره، .. تقسیم اراضی، سوادآموزی و تعمیم معارف و خدمات صحتی مندرج بود و یک اداره پاک، فعال و با اسانت را به مردم نوید میداد.»

در بیانیه وضع دشوار اقتصادی و سیاستهای نادرست حکومتهای دهه دموکراسی مورد ارزیابی قرار گرفته بود. چنانکه در آن گفته میشد:

«در طی ده سال اخیر سرتا پای جامعه را در هر صحنه‌های مختلف اقتصادی - اجتماعی و سیاسی بحران عمیق فرا گرفت... اقتصاد کشور که با تطبیق دو پلان پنجساله اول و دوم رشد نسبی مییافت، با رکود مواجه گردید و بطرف ورشکستگی سوق داده شد. پلانگذاری اقتصادی تابع امیال ذهنی اشخاص گردید و مؤثریت لازم خود را در امر رشد اقتصادی کشور از دست

داد. آهنگ رشد اقتصادی کندتر گردید و تجمع سرمایه بوجود نیامد. از حجم سرمایه‌گذارهای دولتی برای انکشاف اقتصادی از یکسال تا سال دیگر کاسته شد. پس اندازها و سرمایه‌گذارهای خصوصی برای ایجاد صنایع جلب نگردید. بطور مثال، مجموع سرمایه‌گذارها در پلان پنجساله دوم که ۲۶،۶۰ میلیارد افغانی بود در پلان نام‌نهاد پنجساله سوم به ۱۹،۳۵ میلیارد افغانی تقلیل یافت. هرگاه تطبیق چند پروژه محدود پیش‌بینی شده پلان دوم را که آنهم کمک‌کشورهای دوست صورت گرفته است استننا قرار دهیم، اقتصاد کشور طی دهه اخیر با ملاحظه رشد نفوس سالانه، صعود قیم و تناسب رشد کشورهای مشابه در حال رشد عوض اینکه گامی بجلو بردارد به عقب گام گذاشته است...».

در بیانیه ضمن بررسی مفصل اوضاع اقتصادی - اجتماعی در کشور تذکار بعمل آمده بود که مناسبات کهنه زراعتی باعث فقر دهقانان، کمبود مواد خام زراعتی گردیده، سطح زندگی، فرهنگ و صحت مردم درنازترین سطح جهانی قرار گرفته بود. قیمت‌ها بطور سرسام آور بالا میرفت، ولی معاش مامورین پائین‌تر به و مستخدمین دولت و اجرت کارگران از حد بخور و نمیر تجاوز نمی‌کرد. ظلم و ستم مستبدین و متنفذین و مامورین عالی‌رتبه بگونه بیرحمانه‌ای شدت مییافت. دستبرد از بیت المال و دارائی ملی و از کیسه مردم رایج گردید. قاجاقبری، تقلب و سودخواری بطور روز افزون گسترش مییافت. سیاست داخلی در دهه گذشته بر پایه فریب و تقلب سیاسی استوار بود. تبعیض و امتیاز در برابر گروه‌های مختلف مردم، سیاست تفرقه و تفتین میان اقوام افغانستان شرط بقای حکومتها پنداشته میشد.

در بیانیه خطاب به مردم افغانستان، ایجاد تحول عمیق و اساسی در نظام اجتماعی و پشتیبانی از منافع مردم افغانستان وعده داده شده بود. چنانکه در آن گفته میشود:

«در راه تأمین حقوق کامل مردم و اعتراف کامل به اصل حاکمیت ملی گام اول را به لطف خدا برداشتیم... و قدم مقدم برای اجرای تحولات بنیادی در حیات اقتصادی - اجتماعی و سیاسی جامعه اقدام خواهیم کرد» و به ادامه

اظهار گردیده است: «دولت جمهوری دستگاه اداره دولت را از لحاظ پرسونل، شیوه‌های کار، سادگی و سرعت عمل و سیستم اداره تصفیه و اصلاح خواهد کرد و آنرا سراز نو تشکیل و تکامل خواهد داد... دولت جمهوری بسط و توسعه حقوق و آزادیهای دموکراتیک را... بخاطر ترقی و تکامل جامعه، استحکام نظام جدید و پیشرفت مادی و معنوی لازم می‌شمارد...»

در بیانیه در ارتباط به اصلاحات اقتصادی گفته میشود:

«افغانستان از لحاظ اقتصادی کشور پست در حال رشد و رفع عقب ماندگی اقتصادی مستلزم آنست که گامهای سریع و وسیعی در این زمینه برداشته شود و تحولات بنیادی در این مورد اجرا گردد و یک اقتصاد ملی مستقل و مترقی، هماهنگ و بر اساس پلان و برپایه سبانیس و تکنولوژی معاصر ایجاد شود.»

درباره رشد و توسعه صنایع در بیانیه چنین آمده بود:

«دولت جمهوری افغانستان ایجاد صنایع سنگین از قبیل صنایع استخراج معادن، ایجاد صنایع فلزکاری و ماشین سازی، صنایع کیمیاوی و برق را که ضامن ترقی سریع اقتصاد و تحکیم استقلال کشور است، حایز اهمیت بزرگ می‌شمارد و در تحت سکتور اقتصاد دولتی اقدامات جدی را در زمینه مرعی خواهد داشت.» به دنبال این موضوع چنین اظهار گردیده بود: «دولت جمهوری سرمایه گذاریهای خصوصی و تشبثات خصوصی را در رشته ایجاد صنایع کوچک و متوسط و صنایع دستی تشویق، حمایت، رهبری و کنترل خواهد کرد و همکاریهای لازم را بین سرمایه های دولتی و سرمایه های خصوصی بمنظور ترقی، هماهنگی و رشد متعادل اقتصاد ملی بوجود خواهد آورد.»

همچنان در بیانیه گفته میشد که: تجارت خارجی کشور را بر دوی منافع ملی رهبری و سیستم مالیاتی کشور را بر اساس رجحان دادن مالیات مستقیم بر مالیات غیر مستقیم اصلاح خواهد کرد. اصلاحات ارضی و بر اساس منافع اکثریت مردم افغانستان بعنوان یکی از اقدامات عمده در برنامه اصلاحات بنیادی خویش در نظر خواهد گرفت. شرکتهای تعاونی زراعتی تولیدی و مصرفی را به

اشتراک زارعین و بنفع آنان تأسیس خواهد کرد. ساختمانهای عامه را مطابق به شرایط عصر بوجود خواهد آورد. فعالیتهای خانه سازی را سریع خواهد کرد و برای گسائیکه سرپناه ندارند، مسکن تهیه و توزیع خواهد نمود.

در بخش اجتماعی "خطاب به مردم افغانستان" چنین اظهار گردیده بود:

«دولت جمهوری برای بهبود شرایط کار و معیشت مأمورین و مستخدمین دولتی اقدامات مقتضی را بعمل خواهد آورد. ارتقا به مقامات دولتی را براساس شایستگی و تقوی، صلاحیت، سوابق خدمت، روحیه وطنپرستی و عشق به خدمت در راه اعتلا و ترقی وطن در نظر خواهد گرفت. دولت در جمله نخستین اقدامات خویش حد اقل دستمزد کارگران را متناسب با مخارج زندگی و احتیاجات ضروری مادی و معنوی ایشان و ساعات کار کارگران را تعیین خواهد کرد و اصل مزد مساوی در برابر کار مساوی را برقرار خواهد ساخت».

همچنان در این بخش گفته میشد که:

«بر پروگرامهای معارف تجدیدنظر نموده و آنها را اصلاح خواهد کرد و برای امحای بیسوادی عمومی و تحول فرهنگی مملکت بر اساس فرهنگ ملی و مترقی مبارزه خواهد نمود. نسل جوان را با تقوی و روحیه وطنپرستی و خدمت به مردم پرورش خواهد داد».

در رابطه به مسأله ملیتها چنین اظهار نظر شده بود:

«دولت جمهوری برای ایجاد اتحاد واقعی مادی و معنوی بین مردمان افغانستان براساس برابری، برادری و دوستی سعی مینماید و در پی آنست که همه انواع و اشکال تبعیض را ریشه کن سازد».

(اقتباسها: از سالنامه شماره ۴۰ سال ۱۹۷۳).

طوریکه بملاحظه میرسد اغلب مفردات، اصطلاحات و اقدامات پیشینی شده در عرصه های مختلف جامعه که در بیانیه خطاب به مردم افغانستان تذکار و انتشار یافته بود، با خواستها و تقاضاهای نیروهای مترقی و متجمله خدخ انتشار یافته بود، بطور کل توافق داشت. در صورت تحقق محتوای این بیانیه، میتوانست شرایط و امکانات گذار بسوی ایجاد حاکمیت ملی و دموکراتیک

در کشور فراهم گردد. باینجهت سیاستهای رژیم جمهوری محمد داؤد مصرحه در بیانیه خطاب به مردم افغانستان طبقاً از جانب ح د خ ا (پرچمیها) مورد پشتیبانی قرار گرفت. ولی برعکس نیروهای راستگرا و پیروزه گروه های راست افراطی که منافع طبقات حاکم ارتجاعی را در کشور درمطافره میدیدند، با انتشار برنامه متذکره، نگران و برافروخته شدند و دست به تحریکات شدید و آشکار زدند.

(فصل چهارم)

مواضع سیاسی ح د خ * (پرچمها) در برابر رژیم جمهوری محمد داؤد

با اعلام خطاب به مردم افغانستان و موضعگیریهای مرفقی اولیه در سیاست و عمل از جانب رژیم جمهوری، ح د خ ا (پرچمها) که معیار اساسی فضاوت و برخورد آن را منافع توده های مردم تشکیل میکرد، به پشتیبانی آشکار از آن برخاست. چنانکه در ابلاغیه مؤرخ ۳ دسمبر ۱۹۷۳ از هبری حزب به اعضای آن، چنین هشدار باش داده میشد:

«از آنجائیکه رژیم جمهوری، از لحاظ تاریخی و سیاسی گامیست بزرگ و مرفقی و میتواند در عرصه تغییر نظام کهنه اقتصادی - اجتماعی کشور نیز تأثیرات متقابل و مثبت وارد نماید؛ از آنجا که جمهوری جوان افغانستان میتواند راه را برای مردم کشور بسوی ترقی و آزادی بگشاید؛ از آنجا که بیانیه شاعلی محمد داؤد تحت عنوان خطاب به مردم افغانستان و وطنپرستانه و مرفقی است؛ لهذا ح د خ ا تأیید و پشتیبانی روشن و قاطع خود را از آن بر اساس اصول وطنپرستانه خویش ابراز میدارد».

باید متذکر شد که ح د خ ا (پرچمها) علاوه بر اعلام موضعگیریهای مرفقی دولت جمهوری، باین هدف به پشتیبانی از آن برخاست تا آن گام مثبت از جانب ارتجاع داخلی و منطقه در نطفه ساقط نگردد، اصلاحاتی که میتواند بسود رشد اقتصاد کشور و بهبود وضع زندگی مردم منجر گردد در عمل تحقق یابند و شرایط مساعدتر کار و زندگی برای کارگران، دهقانان و تمام زحمتکشان بمقصد کسب حقوق حقه^۱ ایشان پدید گردد.

ح د خ ا (پرچمها) حمایت و پشتیبانی از نظام جدید را در یک جنبه مقدم با تمام نیروهای ترقیخواه طرفدار جمهوری برای مبارزه علیه ارتجاع فئودالی و نیروهای راستگرا و برای ایجاد افغانستان نوین، شرط لازمی می‌شمرد. باینسانست رهبری حزب فیصله نمود که اعضای حزب میتوانند در پست های مختلف اداره دولتی ایجابی وظیفه نمایند و از این طریق سعی کنند تا محتوای مترقی خط مشی رژیم جمهوری در عمل تحقق یابد.

شرایط پشتیبانی از خط مشی دولت جمهوری در فیصله نامه پنجم (اجلاس عمومی) کمیته مرکزی ح د خ ا (پرچمها) که بمناسبت نهمین سالگرد تأسیس حزب به تاریخ ۲۷ دسمبر ۱۹۷۴ دایر گردیده بود، بازتاب روشن داشت. در این فیصله نامه از جمله گفته میشد:

«اعضای حزب در نظر بگیرند تا از آن جهات اندیشه ها و عمل رژیم جمهوری دفاع نمایند که بنود ترقی کشور و در جهت منافع زحمتکشان شهر و ده میانیند».

بقراری که بملاحظه میرسد، پشتیبانی ح د خ ا (پرچمها) از نظام جمهوری محمد داؤد مشروط بر آن بود که رژیم سیاستهای ترقی و دموکراتیک را بنفع آزادیها و تحقق آرمانهای مترقی و عادلانه نموده های مردم افغانستان به انجام برساند. در غیر آن هیچگونه مقاوله، معامله و ملحوظ دیگری در میان نبود تا پرچمها خود را مکلف بدانند که در حال مبارزه خویش را در خدمت دفاع از رژیم متذکره قرار بدهند.

تجدید نظر بر فشی ح د خ ا (پرچمها)
متناسب به نوسانات و عقب گرائیهای رژیم:

رژیم جمهوری که در سالهای اول بعد از کودتا تحت تأثیر مشی ترقیخواهانه نیروهای ملی و دموکراتیک و قبل از همه ح د خ ا قرار گرفته بود به اقدامات مفیدی دست زد، چون: اعلام خط مشی مترقی، انجام اصلاحات معین در اداره دولت و در اقتصاد کشور، اعلام برنامه اصلاحات ارضی، وضع قوانین

معین دموکراتیکه مانند قانون اصلاحات ارضی، قانون مالیات متفرقی، قانون مدنی و قوانین دیگر، اطلاعات معین بخاطر بهبود شرایط کار و زندگی زحمتکشان، طرح و تطبیق پلانهای اقتصادی، جلب همکاریها و کمکهای فنی و مالی اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی و هند بخاطر رشد و توسعه اقتصادی و اجتماعی افغانستان، پشتیبانی از جنبشهای رهاییبخش ملی و دنبال کردن سیاست بیطرفی مثبت و عدم انسلاک در سیاست خارجی.

سمتگیرهای متذکره در بالا، درسیاستهای داخلی و خارجی رژیم طبعا مورد تأیید و پشتیبانی ح د خ (پرجمعها) قرار میگرفت. این موضعگیری حزب دایربر حمایت از رژیم صادقانه بود. ولی بعداً معلوم شد که محمد داؤد بگونه مشهود و روزافزون مواضع نوسانی عقبه گرا را درسیاستهای خویش اتخاذ میکرد و از پشتیبانی ح د خ نمیتوانست صرف بسود تحکیم پایه های رژیم بهره برداری بعمل آید. همچنان پس از گذشت یکزمان معین، گردانندگان اصلی رژیم جمهوری تصور کردند که پایه های رژیم تحکیم یافته است و باید راه هائی برای انحلال واز میان برداشتن ح د خ جستجو گردد. این وضع حزب را وادار ساخت تا فطرتها و موضعگیرهای خویش را درقبال رژیم مورد بررسی مجدد قرار بدهد.

بیاد دارم که باری محمد داؤد به میدان ورزشی (ستدیوم) شهر کابل در سالگرد باصطلاح انقلاب ۲۶ سرطان (کودتا) حاضر و چنان مورد استقبال حاضرین درمیدان قرار گرفت که کمتر نظیر آن دیده شده بود. این یک نمونه از پشتیبانی و امید مردم نسبت به رژیم جمهوری بود که متأسفانه بنا بر سیاستهای نوسانی، عقبگرایانه، ذهنیگرانه، مغرورانه و متکبرانه رژیم اینوضع، دیردوام نکرد.

سیاستهای دوران حکمرانی محمد داؤد را در رژیم جمهوری که اندکی کمتر از پنجسال سال را (۱۷ جولای ۱۹۷۳ - ۲۰ اپریل ۱۹۷۸) احتوا میکرد میتوان بطور کلی به دودوره مشخص کرد: دوره نخست طی تقریباً دوسال اول

که مشخصه آن سیاستها، فعالیتها و مانورهای ترقیخواهانه بود و دوره دوم که گرایشهای نوسانی، عقبگرایی و راستگرایی متدرجاً تسلط مییافت.

دوره اول سه عامل دراندیشه و عمل رژیم مؤثر بود:

۱. تأثیر و تشویق جدی گرایشهای ترقیخواهانه شرکت کنندگان کودتا و همکاران نزدیک محمد داؤد.

۲. تأثیر و نفوذ نیروهای دموکراتیک دراندیشه و منی رژیم.

۳. تأثیر و نقش کمکهای اقتصادی - فنی اتحاد شوروی در سمت رشد اقتصادی - اجتماعی افغانستان.

دوره دوم، عوامل زیر مؤثریت خود را نشان دادند و مسلط شدند:

۱. تضعیف احساسات اولی ترقیخواهانه در ذهن محمد داؤد و برخی از همکاران فرصت طلب وی. مسلط شدن روحیه فرور گناذب، خودخواهانه و تکنازانه در کادر رهبری رژیم.

۲. تغییر تناسب نیروها بفع جناح راست در درون هیأت حاکمه ناشی از احیای وجدان طبقاتی شخص محمد داؤد و خانواده وی.

۳. برکناری برخی از همکاران مؤثر نظام از پستهای رهبری که دارای تمایلات ترقیخواهانه بودند. شروع فساد اداری و مسلط شدن برخوردهای بوروکراتیک در دستگاه اداره دولت.

۴. تشدید فشارها و تحریمات نیروهای راستگرا علیه رژیم و مبارز و اکنشهای نامتناسب از سوی رژیم علیه نیروهای متذکره و سپس عقب نشینی در برابر آنها.

۵. اعمال فشار از جانب کشورهای همسایه: پاکستان، ایران و چین و ایالات متحده امریکا و عقب نشینی رژیم در برابر آنها.

۶. مسلط شدن روحیه محافظه کارانه ناشی از هراس از دست دادن قدرت در رهبری دستگاه اداره دولت. البته گرایشها و تضامین شخص محمد داؤد در این نوسانات و عقبگرایها نقش عمده و حتی تعیین کننده داشت.

با استقرار سیاست‌های نوسازی عقیدگرایانه در سیاست‌ها و برخورد‌ها و عدم پختگی وثبات دوحرفیها و تصامیم رهبری رژیم، موجب بروز نارضایتیهای گوناگون در میان نیروهای سیاسی و جریان‌ات دموکراتیک و ترقیخواه گردید. رژیم با اتخاذ سیاست‌های راستگرایانه نیز نتوانست اعتماد نیروهای راست افراطی را بدست آورد. زیرا آنها به چنان امتیازات کوچک سیاسی نمیتوانستند بسنده نمایند و کماکان به تحریکات خویش علیه رژیم ادامه میدادند. اصلاً محمد داؤد در تحت تأثیر هیجانات ذهنیگرانه با اصطلاح انقلابی خویش در برابر نیروهای دست راستی به اقدامات غیر ضروری عجولانه و شدیداً سرکوبگرانه گذشت.

در حالیکه محمد داؤد سیاست‌های خشین را در برابر مخالفین راستگرا و راست افراطی اعمال میکرد، نتیجه گیریهای غیر منطقی را برای خود نیز استخراج مینمود و آن دادن امتیازات غیر ضروری به آنها و به همسایگان افغانستان، بمفهوم باز گشت از راه طی شده بود. باینجهت وی در پی وارد آوردن تغییر در خط مشی سیاسی و دربر خوردهای خود نسبت به نیروها و شخصیت‌های دموکراتیک و مترقی در داخل و خارج برآمد. باینجهت او شماری از وفادارانترین دوستان دیرین خود مانند دو کشور محمد حسن شرق و همکاران کودتائی خود را از کنار خود دور کرد، هر دو جناح حزب دموکراتیک خلق افغانستان را تحت فشارهای گوناگون قرار داد، شماری از رهبران و فعالین مائوئیستی و همچنان سازمان انقلابی زحمتکشان افغانستان، از جمله محمد طاهر بدخشی را به زندان افکند و شکیجه کرد و شماری از شخصیت‌های سیاسی را تهدید و وادار به فرار از کشور ساخت.

یکی از اقدامات محمد داؤد محدود ساختن مناسبات با اتحاد شوروی و مطالعه هند و ترکیه بحیث آترنتیف بود. او تلاش نمود تا مناسبات با چین، ایران شاهنشاهی، عربستان سعودی و برخی کشورهای دیگر را بهبود بخشند و به ایالات متحده امریکا و متحدین غربی آن چراغ سبز نشان دهد. وی در جریان مسافرت به ایران و ملاقات با محمد رضا پهلوی وعده های لفظی بی پشتوانه ایران را برای اعطای کمکهای بزرگ اقتصادی به افغانستان حاصل کرد و در بازگشت به

کشور در شهر هرات علیه نیروهای دموکراتیک به کنایه سخن گفت. ولی او نتوانست که حمایت ایالات متحده امریکا و پاکستان را که هر دو در برابر او موضع سخت داشتند، جلب نماید. اگر چه او تصمیم جدی داشت که برای نخستین بار به مسأله مورد اختلاف جدی میان دو کشور یعنی مسأله خط دیورند و پشتونستان انعطاف پذیر و باگذشت برخورد نماید، ولی از قرار معلوم دیر شده بود.

با استقرار بملاحظه میرسد که رژیم محمد داؤد بنا بر سیاستهای نوسانی و عقب‌گرایانه آن بگونه روزافزون در میان مجموعه نیروها و در میان مردم افغانستان تجرید میگردید. تجربه نشان داد: هنگامیکه در هر رژیمی سیاستهای عمیقاً سنجیده شده بر پایه دموکراتیک و منافع کشور و در مطابقت با نیازهای عینی زندگی و زمان بگونه دوراندیشانه، با ثبات و استوار اعمال نگردد و در عوض سیاستهای ذهنی‌گرانه، عجولانه، کوتاه بینانه و نوسانی بکار گرفته شود، به سرنوشت رژیم جمهوری دچار خواهد شد.

تشدید فشار بر پرچمیا و واکنش در برابر آن:

فشار سیاسی از جانب رژیم محمد داؤد روز تا روز علیه پرچمیا افزایش مییافت و از سوی دیگر، حزبیها به تدریج علیه رژیم قرار میگرفتند. ولی رشته‌های ارتباطی سست بنیاد کماکان با رهبری رژیم هنوز حفظ بود. گردانندگان رژیم و شخصاً محمد داؤد در اینجا و آنجا از فعالیتهای پرچمیا اظهار ناخرسندی میکردند. باری محمد داؤد از طریق این رشته‌های ارتباطی به رهبری پرچمیا پیام ظاهراً گلایه آمیز، بلکه در واقع تهدید آمیز شفاهی را، رسماً ارسال نمود. در این پیام گفته میشد که:

«پرچمیا از موضع دوستانه عدول نموده و به خصومت علیه نظام جمهوری گرائیده اند. ایشان اکنون خود را در سوراخ‌ها پنهان مینمایند (مخفی

کاری میکنند) و اگر به این وضع پایان داده نشود، دولت نمیتواند آنها را دیگر تحمل نماید.»

در این پیام به صراحت نیات و مطالبه غیر منتظره رژیم مشهود بود و هدف از آن متحمل ساختن حزب و تسلیم شدن به خواست گردانندگان راستگرایی رژیم استیضاح میگردد. رهبری حزب با دریافت پیام، جلسه وسیع کمیته مرکزی را در منزل یکتا از فعالین حزبی، خلیل الله زمر در قلعه نیاززیگ کابل دایر نمود و پیرامون آن به بحث های مفصل پرداخت. در پایان فیصله بعمل آمد که حزب بر شیوه های سازماندهی خویش تجدید نظر نماید. باین مفهوم که بخشی از حزب مشتمل بر رهبران و فعالان شناخته شده آن علنی فعالیت نمایند، به مانورهای متعصب سیاسی بپردازند و انتقادات بر فعالیتهای منفی رژیم را انتطاف پذیر و در عورت تحمل ابراه کنند. ولی، بدنه اصلی حزب، میان اعضای شناخته نشده، بشکل زنجیری ارتباط قایم گردد و آنان متدرجا از انتظار دم و دستگاه ارتباطی به سردمداری وزیر داخله رژیم و دستگاه جاسوسی "مستوثیت ملی" آن مخفی شوند تا از ضربات احتمالی رژیم و پیگرد پولیسی آن در امان بمانند.

شماری از رفقا مؤظف شدند که این سیاست جدید را در عمل پیاده نمایند. ولی در این جریان دو سوء تفاهم بوجود آمد. یکی: چند تن انگشت شمار از کادرها که دارای ارتباطات صمیم با رژیم و شاید خواهان کرسیها بودند، تبلیغات دگرگونه ایرا که گویا در موجودیت رژیم "حزبی" جمهوری حفظ تشکیلات حزبی ضرورت نیست، سازمان دادند. ولی این افراد به زودی شناسائی شدند. ایشان به اشتباه خویش اعتراف نمودند و اعترافنامه آنان در سازمانهای حزبی قرائت گردید. دوم: برخی از فعالان حزبی این تصمیم رهبری حزب را عقب نشینی در برابر تهدیدات رژیم تلقی کردند و به تمرد دست زدند. این عده نیز به زودی متوجه اشتباه ذهنی خویش گردیدند. ایشان نه تنها به اشتباه خویش اعتراف نمودند، بلکه در اجرای فیصله های حزبی بیش از پیش فعال شدند.

شایان تذکر است که گردانندگان رژیم به سلسله تحقیقات پولیسی خویش که علیه زهبران برجسته بگونه روز افزونی گسترده تر میگردد، دستگاه های ضبط صوت را در ته کاوی اپارتامانی که مقر کار روزانه رهبری حزب شمرده میشد، کار گذاشته بودند. این اپارتامان در منزل تحتانی بلاک ۲۴ مکرونیان اول کابل قرار داشت. در تحت اپارتامان منزل زیرین یا به اصطلاح مردم ته کاوی عمومی قرار داشت که از میان آنها کبیلهای برق و تلفون، نلهای آب گرم و سرد و فاضله آب و غیره سیستمهای توزیع و تجمع تعدید یافته بود. به دستور محمد قدیر وزیر امور داخله از داخل ته کاوی، سطح اطافهای اپارتامان را با برمه سوراخ کرده و در آنها مکروفونهای خیلی کوچک را کار گذاشته بودند که با دستگاه های ضبط صوت وصل میگردد. در اینباره اشاراتی از سوی یک تن از اعضای سازمان نظامی حزب به نور احمد نورسیده بود. بر پایه آن، از این ماجرا عملاً چند تن از فعالان حزبی و بصورت مشخص نجیب الله، عبدالوکیل و نعمت الله، آگاهی یافتند. ایشان متوجه شدند که برخی افراد مشکوک گاه و بیگاه با لباس کارکنان موظف مکرونیانها به ته کاویها رفت و آمد مینمایند. در اثر اطلاع ایشان دزدی فروش انگشترهای اپارتامان متذکره مکروفونها کشف گردید و رفقا خود به محل ضبط صوت رفتند و وسایل آنها در حال کار دیدند.

در این ارتباط، در رهبری حزب دو نظر وجود داشت: یکی مبنی بر آنکه: آن عمل ناشایسته و خلاف قانون لاشاء، تضحیح و محکوم گردد و عواقب برخورد با رژیم پذیرفته شود. ثانیاً اینکه: متقابلاً آن بازی ناخردانه وزارت داخله به بازی گرفته شود و از این طریق اصلاحات راه گم کننده به رژیم ارائه گردد. ولی هیچیک از این دوره مورد قبول قرار نگرفت و راه سوم اتخاذ گردید که راه اصولی و صادقانه شمرده میشد. فیصله بعمل آمد که محل کار روزانه حزبی از آنجا بگونه غیر محسوس انتقال گردد و دید و بازدیدها و صحبتها در مقر تحت کنترل رژیم، گاهگاهی و تحت کنترل خودی تا زمان معینی ادامه یابد و بعد بطور کامل ترک آنجا شود. جالب است که کلیه کست

های ثبت شده، به تعداد صدها، که از هیچیک آنها حرفی غیراصولی استنباط شده نمیتوانست، پس از قیام نظامی اپریل ۱۹۷۸، از دفتر کار وزیرداخله رژیم بدست آمد.

کنفرانس حزبی:

فشار و تضييقات از بالا بوسیله رژیم از یکسو و فشار و تقاضاها از پائین بوسیله اعضای حزب از سوی دیگر، هیأت رهبری پرچمیها را وادار میساخت تا در برابر رژیم موضعگیری مشخص خویش را اعلام نماید.

مسأله تجدید نظر بر موضعگیری حزب (پرچمیها) در برابر رژیم، در پلنوم (اجلاس) کمیته مرکزی حزب مؤرخ ۱۵ دسمبر ۱۹۷۵ و متعاقباً در کنفرانس حزبی مطرح گردید. در اجلاس کمیته مرکزی تحلیل مفصلی درباره سیاستهای اخیر رژیم جمهوری بعمل آمد و فیصله گردید که موضوع در کنفرانس حزبی مطرح گردد. هیأت اجرائیه کمیته مرکزی موظف گردید که تشکیل کنفرانس را طی ده روز دیگر تدارک ببیند.

قابل تذکار دانسته میشود که برپایه اساسنامه حزب کنفرانس یا کنفرانسهای حزبی نمیتوانست در میان دو کنگره حزب که عالیتترین ارگان رهبری شمرده میشد، دایر گردد و یک بخش عمده صلاحیتهای کنگره را بویژه در رابطه به تعیین مشی حزب، اعمال کند. طی ده روز با حفظ سریت، از تمام کمیته ها و سازمانهای حزبی در سراسر کشور، نمایندگان جهت شرکت در کار کنفرانس انتخاب گردیدند و به کابل اعزام شدند.

کنفرانس به تاریخ ۲۵ دسمبر ۱۹۷۵، در منزل نور احمد نور واقع کارته چهار کابل با حفظ سریت از ساعت ۸ شام تا ساعت ۵ صبح دایر گردید. در بیانیه اساسی کنفرانس از جمله چنین تذکار بعمل آمده بود:

« دشمنان انکشاف و استقلال افغانان، نیروهای ارتجاع دست راستی که، با جناح راست فعلی رژیم مدغم گردیده اند، مبارزه تحریک آمیز خویش را علیه حزب تشدید بخشیده اند. رژیم حاکم افغانستان تلاش مینماید تا از یکسو

تعمیل انصرافی و است خوییش را در زیر پرده شعارهای انقلابی نما بپوشاند و از سوی دیگر سیاست فشار، اختناق و پیگرد پولیسی را علیه نیروهای ترقیخواه جامعه تشدید کند. چنانکه دوسرانظر کشور با استفاده از امکانات ارتجاعی پروپاگندای خویش سیاست تهدید و ترور را میخواهد علیه نیروهای مرفقی و قبل از همه علیه ح د خ ا دامن زند. رژیم به تدریج خط مشی سیاسی خویش را از جمله، مصرحه در برنامه خطاب به مردم افغانستان مورد تجدید نظر قرار داد و کمیته مرکزی جمهوری را که در آن نمایندگان مرفقی اکثریت داشتند به ارگان غیر فعال مبدل ساخت و مستگیری رانستروانه را در سیاستهای خویش اتخاذ نمود. این رژیم بنا بر خصالت طبقاتی خویش نتوانست که در جهت منافع مردم به پیش رود و در میان ایشان پایگاه و تکیه گاه پیدا نماید. به صراحت باید گفت که امکانات آن متصور است که نظام جمهوری به رژیم انفرادی ارتجاعی و دکتاتوری تبدیل گردد. رژیم اکنون دیگر تلاش میوزد تا منافع طبقات مظلوم جامعه را تحت عنوان آشتی با منافع طبقات استثمارگر، قربان نماید».

پس از استماع بیانیه اساسی کنفرانس که بوسیله ببرک کارمل ارائه گردید، نمایندگان پیرامون آن و در رابطه به تجارب خود و سازمانهای حزبی مربوط خویش سخنرانی کردند. در تمام بیانیه ها ضرورت تجدید نظر بر مشی حزب در برابر رژیم بازتاب داشت. کنفرانس سندی را به تصویب رسانید که بر پایه آن حزب باید از پشتیبانی رژیم دست بکشد و مواضع سخت تر انتقادی را در برابر سیاستهای آن و به دفاع قاطع از منافع توده های مردم افغانستان اتخاذ نماید. در سنده کنفرانس حزبی از جمله چنین آمده بود:

« تا زمانیکه مناسبات اجتماعی و اقتصادی فتودالی از راه واقعا انقلابی از میان برداشته نشود، پیوسته خطرات ناشی از تهاجم ارتجاع موجود خواهد بود».

همچنان کنفرانس سند دیگری را به تصویب رسانید که در آن وضع کشور و برخورد رژیم در برابر تمام نیروهای دموکراتیک و مرفقی ارزیابی گردیده و چنین نتیجه گیری بعمل آمده بود:

« یگانه وسیله برای نیل به انقلاب ملی و دموکراتیک، وحدت و اتحاد تمام نیروهای دموکراتیک و مترقی و قبل از همه وحدت عام و تمام حزب دموکراتیک خلق افغانستان (هر دو جناح آن) میباشد ».

پروچیه‌ها در فبروری ۱۹۷۶ در برابر یک مصاحبه محمد داؤد با نماینده آژانس تلویوگ یوگوسلاویا سندی را تحت عنوان " توضیح مختصر درباره سوسیالیسم " انتشار دادند که در آن نظریات رئیس دولت که با نظریات سوسیالیسم نوع ملی و رهبری یوگوسلاوی مطابقت داشت، مورد انتقاد قرار گرفته بود. در این سند از جمله چنین تذکار بعمل آمده بود:

« گرایشها، اندیشه ها و اظهارات به طرفداری از سوسیالیسم نتیجه تأثیر همه جنبه ایده های سوسیالیسم علمی است، ولی در نظر نگرفتن نقش پیش‌آهنگ احزاب کارگری، انکار از قوانین گذار به سوسیالیسم و نفی حاکمیت طبقه کارگر خصوصیت سوسیالیسم های ملی رنگارنگ است که درک التقاطی از سوسیالیسم و شیوه برخورد خردمند بورژوائی است. که با اندیشه های آشتی طبقاتی پیوند داده میشود. لازم است هر اندیشه و نظری که به ارتباط هر مرحله ای از تکامل جامعه و از جمله سوسیالیسم ارائه میگردد باید از لحاظ طبقاتی مطرح گردد ».

اگرچه در اهمیت امر طرح مسأله بالا حایز کدام اهمیت جدی تئوریک و سیاسی نبود، ولی از دول‌لحاظ قابل یاد آوری پنداشته میشد. یکی اینکه گرایش رژیم جفاطریف‌اگردن آنترنیف یوگوسلاوی که سیاست جداگانه از سیستم جهانی سوسیالیسم را در آنزمان تعقیب میکرد، افشا گردد و از سوی دیگر مخالفت با سیاستهای رژیم از این مسأله که کدام مسأله جدی نبود آغاز و آزمایش گردد.

به تاریخ ۱۹ مارچ ۱۹۷۶ مسوده قانون اساسی جمهوری افغانستان به کمیسیونی سپرده شد. ولی قبل از آنکه قانون متذکره مورد بررسی کمیسیون قرار گیرد، ح د خ ا (پروچیه‌ها) طرح پیشنهادی خویش را درباره آن وسیعاً انتشار دادند. در سند ضمیمه این طرح، مسوده قانون اساسی پیشنهادی رژیم دایر بر

سیستم پرزدنش و قایل شدن صلاحیتهای وسیع به رئیس دولت، مورد انتقاد قرار گرفته بود.

طرح اصلی پیشنهادی حزب (پرجمعیا) برای قانون اساسی، مبتنی بود بر سیستم پارلمانی و حکومت فدرالی. برخی از مفردات عمده طرح بقرار ذیل اند: تضمین آزادیهای گسترده دموکراتیک توده های مردم افغانستان؛ شناسائی رسمی و قانونی حق فعالیت آزادانه احزاب، سازمانهای توده ای و صنفی؛ تأمین آزادی بیان و مطبوعات و اجتماعات بر مبنای دموکراسی واقعی که بر پایه خدمت به مردم افغانستان استوار باشد؛ ممنوع ساختن استفاده از معتقدات مردم برای اغراض سیاسی و بسود مسایل حزبی و گروهی؛ قانونی ساختن برابری تمام ملیتها و اقوام افغانستان؛ پیشینی راه های رشد و پیشرفت اقتصادی - اجتماعی و ساختمان جامعه مترقی آینده کشور در مطابقت با منافع اکثریت عظیم جامعه؛ در نظر گرفتن استفاده مؤثر از منابع طبیعی و ثروتهای ملی بسود مردم افغانستان ... و مسایل عمده دیگر.

این طرح برای تدوین یک قانون اساسی کامل و تمام عیار در مطابقت به شرایط کشوری چون افغانستان در لحظه تاریخی معین، بوجود آمده بود. طرح اساسی قانون متذکره بوسیله من، بر پایه تحلیلات مشخص از اوضاع کشور و جهان در اثر پژوهش و کاوش گسترده و با استفاده از شمار زیادی مآخذ معتبر، نگاشته شده و با همکاری برخی از اعضای باصلاحیت رهبری حزبی غنی ساخته شده بود.

طرح، بگونه خصوصی چاپ گردید و بگونه علنی بصورت مستقیم و غیر مستقیم در میان اعضای حزب و حلقات روشنفکری کشور، اعضای کمیسیون و علاقمندان پخش گردید. رژیم از انتشار طرح متذکره بر آشفته گردیدن ولسی از اشاعه آن جلوگیری کرده نتوانست و در عوض چند تن از فعالان حزبی را بازداشت نمود و برای مدتهای معینی در زندان نگهداشت.

(فصل پنجم)

مبارزه بخاطر وحدت مجدد ح د خ ا

شایان یادآوری میدانم که میان دو جناح حزب دموکراتیک خلق افغانستان (خلقیها و پرچمیها) در نتیجه بروز اختلافات جدی استراتژیک و تاکتیکی در سال ۱۹۶۷ انشعاب رخ داد و برای ده سال تمام تا سال ۱۹۷۷ تداوم یافت. موارد مورد اختلاف عبارت بودند از: تعیین اهداف و ماهیت انقلاب ملی و دموکراتیک در مراحل جداگانه و تناسب نیروهای اجتماعی در آن، نقش جبهه متحد ملی و نیروهای شرکت کننده در آن، تشکیل نوع حکومت دموکراسی اعم از ملی و خلقی و برخورد به مسأله ملی. در طی این مدت، هر دو جناح که به نام و برنامه حزب واحد وفادار باقی مانده بودند، از یکسو دوبرابر همدیگر مبارزه و مقابله میکردند و از سوی دیگر از ضرورت وحدت مجدد حزب حرف میزدند.

در جریان مبارزات جداگانه، چه بسا که هر دو جناح نیروهای یکدیگر را تضعیف کردند و باینگونه زمینه ها برای ایجاد تحریکات درون ح د خ ا از سوی نیروهای راستگرا و ارتجاع داخلی فراهم گردید. در طول زمان زبانهای عدم وحدت سازمانی را اعضای حزب در هر دو جناح بدرستی درک میکردند، ولی رهبری ها بر مواضع خویش پافشاری مینمودند و هریک جناح خود را اکثریت و وارث نخستین مؤلفیتهای حزب در زمینه اعلام مرام آن، دستاوردهای سیاسی در مبارزات انتخاباتی و پارلمانی و کسب شهرت حزب در میان مردم، میشمردند.

در رابطه به مسأله وحدت حزب، رهبران خلقیها موضع سخت و غیر قابل انعطاف داشتند و با ملاحظه گرایشهای اصولی پرچمیها دایر بر تقاضای تأمین وحدت عمل حزب، خواهان بدست آوردن امتیازات سیاسی و کسب موقف

برتری جویانه در رهبری بودند. نقاط نظر هردو جناح بفرص قانع ساختن اذهان اعضای حزب در اسناد و اعلامیه‌های درون حزب گاهگاهی انگیخت مییافت.

از آنجا که بعد از کودتای ۱۹۷۳ امکانات نشر و پخش وسیع اندیشه‌ها و مواضع سیاسی برای احزاب در داخل کشور زمینه نداشت، برخی مفکوره‌ها و تبصره‌ها تحت نام حزب و به دفاع از حقانیت این یا آن جناح ح د خ ا در برخی از نشریه‌ها در خارج از کشور منتشر گردید. این ابتکار از سوی طرفداران خلقیها آغاز گردید و خصوصیت تحریک آمیز و تخریش‌کننده بخود گرفت. بمنظور جلوگیری از گسترش نظریات ناصواب و اغتشاش فکری میان هموطنان و بخصوص میان اعضای حزب مقیم در خارجه و رهبریهای احزاب مترقی و کارگری علاقمند به امور افغانستان، پرچمیها سند تحلیلی مفصلی را آماده و تکتیر کردند و آنرا بدسترس سازمانهای حزبی و علاقمندان قرار دادند.

در این سند حقایق مربوط به انشعاب در حزب، موضعگیریهای سیاسی و ایدئولوژیک متفاوت خلقیها و پرچمیها و ضرورت وحدت عمل میان هردو جناح حزب توضیح گردیده بود. این سند مانند اسناد عمده دیگر حزبی بوسیله شعبه تبلیغ سیاسی و ایدئولوژیک که من مسئولیت آنرا برعهده داشتم، تهیه شده و به تصویب کمیته مرکزی حزب رسیده بود. سند نقش با اهمیت آگاهی‌دهنده برای تمام اعضای حزب و بویژه برای اعضای جدیداً پذیرفته شده حزب و هواخواهان و علاقمندان حزبی، ایفا نمود.

سند مذکوره که یک مجموعه یکصد صفحه‌ای بود بوسیله میراکبر خیبرومن و باهمکاری سرور یورش و صوفی جمعه‌به زبان انگلیسی برگردانده شد. بنا به فیصله هیأت اجرائیه کمیته مرکزی حزب، من موظف شدم که نسخه‌هایی از سند را به زبان فارسی و انگلیسی باخود بردارم و برای تبلیغ آن به خارج از کشور مسافرت نمایم. قرار بر این بود که این مسافرت به کشورهای اروپای شرقی و اروپای غربی انجام گیرد و شناسایی از رفقا در کشورهای مذکوره که مشغول تحصیل بودند بخاطر انجام وظیفه با من پیوندند. نتایج مؤید آن بود که مسافرت با موفقیت انجام شده بود. تبلیغ و

توضیح گسترده تأثیرات مثبت سیاسی بر اذهان اعضای حزب در خارج و وارد نمود وفایتهای ایشان را تشدید کرد. پیوندهای اعضای حزب در کشورهای متذکره با رهبری در داخل کشور بیش از پیش تحکیم یافت و دایره نفوذ آنان در میان نیروها و گروه های سیاسی و نشرات علاقمند به مسایل افغانستان گسترده تر گردید.

در جریان مسافرت، محمود بریالی که در اتحاد شوروی به تحصیل میپرداخت با من پیوست و شملوی از فعالان حزبی مانند حیدر محمود و برهان غبائی و دیگران در اتحاد شوروی، شفیع و زمان قطیار و دیگران در آلمان فدراله، ابراهیم سروری در چکوسلواکیا، عبدالله کشتمند و اسدالله کشتمند (برادرانم)، قدیر محبوب و دیگران در فرانسه با ما همکاری نمودند. در جریان این بازدید از برخی کشورهای اروپای شرقی و کشورهای عمده اروپای غربی (به استثنای بریتانیا) با رهبران برخی از احزاب مترقی و کارگری دیدار بعمل آمد. من با هیأت رهبری مجله تئوریک صلح و سوسیالیزم که در پراگ (پایتخت چکوسلواکی) به نشر میرسد و با شماری از نمایندگان ذیصلاح احزاب کارگری جهان که از احزاب خویش در آن فورم بزرگ بین المللی آن عصر نمایندگی میکردند، درباره اوضاع سیاسی در افغانستان و درباره موضوع ح د خ ا (پرچمها) صحبت کردم و به سوالات ایشان پاسخ گفتم.

بر خورد مشخص

به مسأله وحدت حزب

متراجاً مجموع حزب و رهبری های هر دو جناح ضرورت وحدت عمل و وحدت سازمانی حزب را بیش از پیش درک می نمودند. بعد از کودتای ۱۷ جولای ۱۹۷۳ درباره مسأله وحدت حزب اعلامیه هایی از سوی هر دو جناح انتشار یافت. پرچمها نه تنها بروحدت ح د خ ا تأکید بعمل آوردند، بلکه اتحاد و تجمع تمام نیروهای ترقیخواه دموکراتیک را در یک جبهه وسیع ضد ارتجاع و به دفاع از اصلاحات اعلام شده از سوی رژیم جمهوری، مطالبه کردند. در یکی از

اعلامیه‌های پرچمپها، وحدت عمل هردو جناح حزب دموکراتیک خلق افغانستان بمثابة یک ضرورت جدی لحظه ارزیابی گردیده بود تا بمثابة یک گام اولی زمینه‌های عینی برای وحدت سازمانی فراهم گردد. چنانکه در اعلامیه مؤرخ ۲۷ اگست ۱۹۷۳ (ده روز بعد از کودتا) پرچمپها چنین آمده بود:

«نیل به وحدت عمل حزب با کلیه نیروهای ملی ترقیخواه ضد ارتجاعی و بدرجه اول با دوستان نزدیک ما (خلقپها) که از لحاظ ایدئولوژیک و سیاسی با آنان دارای وجوه مشترک فراوان هستیم دروضع کنونی مبرمترین و ضروری‌ترین وظیفه انقلابی ماست تا راه برای نیل به وحدت کامل ایدئولوژیک سیاسی (استراتژیک و تاکتیکی) و وحدت سازمانی و رهبری هموار گردد. برای این منظور پیشنهاد مینمائیم که هرگونه مبارزه تبلیغاتی و افشاگرانه علیه یکدیگر بطور کامل قطع گردد و بجای آن اصل همکاری متقابل پذیرفته شود».

ولی خلقپها در آغاز از موضع بلند پروازانه‌ای مبنی بر اینکه پرچمپها به آنان پیوندند، حرف میزدند، یعنی تسلیم شدن پرچمپها به ایشان. بعدها، آنان از آن موضع خویش اندکی پائین آمدند، ولی در حال چیزی کمتر از وحدت سازمانی و رهبری را نمیخواستند. چنانکه در اعلامیه مؤرخ ۴ سپتمبر ۱۹۷۵ خلقپها چنین تذکار بعمل آمده بود:

«اصولترین راه تأمین وحدت عام و تام اینست که بادرک مسئولیت تاریخی خویش براساس اصول مصوبه کنگره مؤسس و فیصله‌های کمیته مرکزی کنگره صورت بگیرد».

هدف عمده از تأکید براساس فیصله‌های کمیته مرکزی (نخستین اجلاس بعد از کنگره) این بود که نورمحمد تره‌کی کماکان بحیث رهبر حزب پذیرفته شود.

از سوی پرچمپها بادرک ضرورت وحدت نیروهای ترقیخواه و بدرجه اول هردو جناح حزب درقبال تشدید مبارزه نیروهای ارتجاع و به پاسخ به

تقاضای خلقیها برای وحدت عام و تام در اعلامیه مؤرخ ۱۱ سپتمبر ۱۹۷۵ به صفوف حزبی چنین دستور صادر گردید:

«تمام اعضای حزب در راه نیل به وحدت عام و تام بگونه طبیعی و اصولی در همه عرصه ها اعم از ایدئولوژیک و سیاسی (استراتژیک و تاکتیکی)، سازمانی و رهبری که در آن هیچگونه شیوه تحمیل، تهدید، تقویض و دیکته مطرح بحث بوده نمیتواند، بنحو پیگیر و خستگی ناپذیر بکوشند... و اینکه در افغانستان باید یک حزب بنام ح د خ وجود داشته باشد، همه و همه وجوه مشترکی اند که زمینه های اساسی برای وحدت عام و تام شمرده میشود... و ما با کمال آرزو آماده بودیم و آماده هستیم تا کار اصولی در مسأله تأمین وحدت عام و تام را با رفقا براساس مصوبات کنگره مؤسس و فیصله های کمیته مرکزی واحد، آغاز نمائیم و با آنان به توافق برسیم و حتماً به توافق میرسیم...».

بمنظور تعیین شیوه های کار برای نیل به وحدت کامل ح د خ، نمایندگان هردو جناح بتاريخ اول اکتوبر ۱۹۷۵ مذاکرات را آغاز کردند. در مرحله اول: نور احمد نور (بحیث نماینده پرچمیها) و صالح محمد زیری (بحیث نماینده خلقیها) و در مرحله دوم: سلطان علی کشتمند و عبدالکریم میثاق بالترتیب بحیث نمایندگان هردو جناح حزب مذاکرات را به پیش بردند. سرانجام ببرک کارمل و نور محمد تره کی در منزل نوراحمد نور باهم ملاقات نمودند، ولی در این دیدارها و مذاکرات درباره مسایل ایدئولوژیک و مرامی، خط مشی سیاسی و اصول سازمانی و رهبری توافق نظر کامل بعمل نیامد و حزب به تأمین وحدت موفق نگردید.

مسأله اساسی همان اختلافات آغازین و دیرین بود که پرچمیها تشکیل جبهه متحد ملی متشکل از تمام نیروهای ملی، دموکراتیک و مترقی به نمایندگی از کلیه اقشار اجتماعی اعم از کارگران، دهقانان، روشنفکران و متشبهین ملی را تقاضا میکردند. هدف ایشان از این طرح، تأسیس دولت دموکراتیک ملی با به پیروزی رساندن انقلاب بگونه تکاملی از طریق مبارزات

سیاسی و پارلمانی بود. ولی خلقیها، نه تنها این نظریات و طرح‌ها بلکه هرگونه ائتلاف، انعطاف و شرکت نیروهای دیگر را در هرگونه تحول انقلابی رد میکردند و صرف به تشکیل دولت خلقی از طریق تحمیل انقلاب پرولتری، اعتقاد داشتند.

بقراریکه معلوم است، پرچمیها بنابر سیاستهای نرم و انعطاف پذیر خویش در رابطه به مسأله وحدت و پس از آن در سیاست، امتیازات یلزوم به خلقیها قایل شدند و در این جریان خود از مواضع چپ خویش به مواضع چپروانه خلقیها نزدیک و نزدیکتر گردیدند. البته این امر تا حدود معینی از یکسو نگرانی رهبری رژیم جمهوری را بسار آورد و از سوی دیگر بخاطر جلوگیری از ضربات بر خلقیها برای ایشان پوشش و سپر نیز گردید.

به پندار من این لغزش در سیاست یکی از اشتباهات جدی پرچمیها بود که باوصف مواضع نیرومند و پرمأنور سیاسی و اجتماعی خویش، صحت و اصولیت مشی خویش در شرایط مشخص آن زمان و برتری های سازمانی و وجاهت رهبری خویش به خواستهای رهبری خلقیها تن دردادند. البته آنان به زودی، پس از قیام نظامی اپریل ۱۹۷۸ متوجه این اشتباهات شدند و آنگاه دیر شده بود و بهای سنگینی برای آن پرداختند. برای افکندن روشنی بیشتر به مسأله، توضیح و تفصیل این مطلب را بقرار زیر، ضروری می‌شمارم:

در زمینه تأمین وحدت حزب و چگونگی آن، در آغاز دوهدف کاملاً جداگانه از سوی هردو جناح دنبال میگردید. پرچمیها خواهان وحدت عمل با خلقیها در یک ائتلاف سیاسی در نهادهی مشابه جبهه بودند. ایشان میخواستند که مشی عمومی خویش را با حفظ استقلالیت سازمانی در راستای وارد آوردن تأثیرات سیاسی بر موضعگیریهای رژیم جمهوری تحقق بخشند و از گرایشها، لغزشها و کجرویهای راستگرایانه رژیم جلوگیری نمایند. ولی خلقیها جانبدار تأمین وحدت عام و تام هردو جناح بر اساس شرایط خویش بودند تا در موضعی قرار گیرند که بتوانند از نیروی سازمانی پرچمیها از لحاظ سیاسی و نظامی بسود پیشبرد اقدامات ماجراجویانه خویش استفاده نمایند.

برغم اینکه تفاوت‌های جدی در مواضع هردو جناح در رابطه به مسأله وحدت وجود داشت، ولی بازار اعلامیه دهی‌ها و درعین زمان مشاجرات نیز گرم بود. واقعیت اینست که خلقیها حاضر بمبارزه سیاسی رقابت آمیز با پرچمیها در فضای آزاد و دموکراتیک حتی در شرایط تأمین وحدت عمل نبودند. آنان صرف بریگانه طرح خویش، یا وحدت عام و تام سازمانی و رهبری یا هیچ، پافشاری میکردند.

پرچمیها در دوراهه قرار گرفته بودند: از یکسو وحدت با خلقیها را به اشتباه بمثابه سنگ پایه ای برای ایجاد جبهه متحد ملی ضرورت مبرم می پنداشتند و از سوی دیگر نمیخواستند که هویت نیرومند سازمانی و مشی مردم پسند سیاسی خویش را قربان وحدت نمایند. بنا بر آن، ایشان بهترین واریانت را برای حل مسأله، وحدت عمل میدانستند. ایشان براین موضع خویش از سال ۱۹۷۴ تا ۱۹۷۷ ایستادگی کردند، ولی سرانجام عقب نشینی را پذیرفتند و با طرح شرکت کردن در معامله وحدت با پنجاه درصد، فریب خوردند.

رهبری پرچمیها به این نظر بودند که با نصف نمایندگی در تمام مقامات رهبری میتوانند از اتخاذ تصمیم غیراصولی جلوگیری نمایند و اندیشه‌های دموکراتیک خویش را از این طریق نیز جامه عمل ببوشانند. ولی اشتباه کردند و نا آگاهانه خود را در گلیم بیمار پیچیدند. در اینجا یک عامل ذهنی اشتباه آمیز در رهبری و بویژه در ذهن بیرک کارمل غلبه یافت و اینکه او نباید بر موضع رهبری عمومی در حزب پافشاری نماید و در غیر آن، مسئولیت تاریخی ادامه پراگندگی در صفوف حزب برعهده وی باقی خواهد ماند. ولی همه بی پیشآمد های زندگی را کسی نمیتواند دقیقاً پیشبینی نماید. روزگاری پیش آمد که وی وادار گردید تا بعد ها بخاطر نجات پرچمیها از امحای کامل و رفع اشتباهات گذشته در پایان سال ۱۹۷۹، در شرایط نامناسبی رهبری عمومی را بپذیرد.

در هر حال، باید اذعان نمود که خلقیها در مسأله وحدت، بر موضعگیری خویش مبنی بر وحدت عام و تام سازمانی و رهبری تا پایان پافشاری نمودند و پیروز شدند. پرچمیها تحت تأثیر احساسات و هیجانات ذهنیگرانه قرار گرفتند و

بعنوان اینکه گویا وحدت یک ضرورت تاریخی بوده است و برای اینکه به این ضرورت و ندای زمان پاسخ مثبت داده باشند، در آخرین تحلیل به شرایط خلقیها تن دردادند. زیرا ظاهراً چنین پنداشته میشد که در قبال موضعگیریهای خصمانه رژیم علیه ح د خ ا و نفوذ سریع نیروهای راستگرا در درون رژیم، مبارزه برای تأمین وحدت بوسیله هردو جناح به یک ضرورت قاطع مبدل گردیده بود.

(فصل ششم)

کنفرانس وحدت ح د خ ۱

در ماه می سال ۱۹۷۷، در حالی که رهبری هردو جناح حزب، برخیها آگاهانه و برخیها مقلدانه، باین عقیده رسیده بودند که وحدت رهبری و سازمانی ح د خ ۱ یک ضرورت اجتناب ناپذیر است، در اثر وساطت شاه محمد دوست، رهبران هردو جناح: نور محمد تره کی و ببرک کارمل باهم ملاقات کردند. سپس در ماه جون ۱۹۷۷ هردو تن اعلامیه وحدت حزب دموکراتیک خلق افغانستان را به امضاء رسانیدند. چندی بعد، کنفرانس وحدت ح د خ ۱ به تاریخ ۳ جولای ۱۹۷۷ در کابل دایر گردید.

در کنفرانس ۹۰ تن نماینده (۴۵ تن از سوی هریک از جناحها) شرکت کردند. در جریان کار آن، شماری از نمایندگان صحبت کردند و از وحدت مجدد حزب اظهار خورسندی و پشتیبانی نمودند. رهبران حزبی نیز بیانییه‌هایی ایراد کردند. در پایان کار، سند مصوب کنفرانس از سوی کلیه نمایندگان امضاء گردید. در سند چنین تذکره‌ها درج شده بود:

«حزب دموکراتیک خلق افغانستان به پیروی از آرمانهای صلح، آزادی و استقلال ملی، دموکراسی و ترقی اجتماعی و ساختمان جامعه سوسیالیستی بعیت یک هدف غائی و به تطبیق خلاق جهانی بینی علمی در شرایط مشخص جامعه افغانستان اعتقاد راسخ دارد. ح د خ ۱ دارای کنگره مؤسس واحد، ایتولوژی واحد، مرامنامه و اساسنامه واحد میباشد و عقیده بر آن دارد که افغانستان در مرحله انقلاب ملی و دموکراتیک قرار دارد و هدف استراتژیک، خود را رسیدن به این مرحله قرار داده است».

پس از مقدمه بالا، در سند به آگاهی رسانیده میشد که وحدت مجدد ح د خ ا در فضای مساعدی انجام گرفته است و از جمله در آن چنین آمده بود:

«وحدت ح د خ ا یک امر بزرگ و مهم در راه رشد و تکامل نهضت دموکراتیک و کارگری کشور میباشد... وحدت در تمام عرصه ها اعم از ایدئولوژیکی و مرامی، سیاسی و سازمانی و رهبری بعمل آمده است... وحدت در فضای برادرانه و دموکراتیک، با صمیمیت و انتقاد رفیقانه و با درکهای مشترک صورت گرفت».

در سند علت بوجود آمدن افتراق در فعالیت حزب، عدم تجربه کافی، عقب ماندگی اجتماعی و ضعف در درک تئوری علمی ارزیابی شده و تذکار یافته بود که نیازمندیهای مبارزه طبقاتی ضرورت مبرم به وحدت حزب را پیش کشید. چنانکه در سند خاطر نشان شده بود:

«تأمین و تحکیم وحدت ح د خ ا یکی از مهمترین شرایط مبارزه انقلابی پیروزمندانه طبقه کارگر و سایر زحمتکشان افغانستان علیه نیروهای ارتجاع داخلی و خارجی و پیروزی امر انقلاب دموکراتیک ملی است. مصالح مبارزه در راه تحقق آرمانهای کبیر کارگران افغانستان وحدت و فشردهگی مرجع بیشتر صفوف ح د خ ا، وحدت اراده، عمل و نظر ما را میطلبد».

باینگونه کنفرانس وحدت، تمام اعضای حزب را که طی دوازده سال فداکارانه باره نموده بودند، به همبستگی کامل و وحدت پیکارجویانه فرا خواند. در کنفرانس فیصله گردید که اعضای حزب باید در راه تشکیل جبهه متحد دموکراتیک ملی باشتراک تمام نیروهای ملی و دموکراتیک، ترقیخواه و وطنپرست تلاش نمایند؛ در راه تأمین حقوق و آزادیهای وسیع دموکراتیک مردم مبارزه کنند؛ در راه تعمیق و توسعه جنبش عمومی دموکراتیک در کشور کار کنند؛ در راه تأمین برابری حقوق تمام اقوام و ملیتهای کشور و در راه امحای تمام انواع و اشکال ستم اجتماعی و ملی پیگیرانه بکوشند. کنفرانس از کلیه اعضای حزب مطالبه میکرد که مسایل مورد اختلاف را از طریق مذاکره و

بررسی تجربیات، رعایت اصل مرکزیت دموکراتیک و بوسیله انتقاد و انتقاد از خود و اعتراف به اشتباهات، حل نمایند.

کنفرانس از تمام اعضای حزب از بالا تا پائین مجدانه چنین تقاضا مینمود: با تمام وسایل بصورت پیگیر و از صمیم قلب تلاش نمایند تا با همدیگر کمک کنند؛ از تبلیغات منفی، مبارزه غیر اصولی، وارد آوردن اتهامات نادرست علیه یکدیگر احتراز بجویند؛ برای تحکیم انضباط آگاهانه و تأمین یکپارچگی، همبستگی ارگانیکی و برضد انحرافات راست و چپ، برضد ناسیونالیسم و شوونیسم مبارزه کنند.

کنفرانس از تمام اعضای حزب تقاضا کرده بود تا سطح آگاهی سیاسی، دانش تئوریک و فرهنگی خود را ارتقا بخشند، عناصر آگاه طبقه کارگر و تمام زحمتکشان را در حزب جذب و جلب نمایند و در راه ارتقای سطح شعور سیاسی و طبقاتی آنان مبارزه کنند.

بقراریکه بملاحظه میرسد، در کنفرانس سعی بعمل آمده بود تا وجدان اخلاقی و انقلابی اعضای حزب آگاه و گواه باشد و ایشان اکیداً به وفاداری بخاطر حفظ مسأله وحدت، راستکاری در این رابطه و جلوگیری از بروز اختلافات و برخورد های نوین درون حزبی دعوت گردند. در واقعیت امر از این لحاظ مشکلی در رابطه به صفوف حزبی و اکثریت اعضای رهبری و فعالان حزبی وجود نداشت، ولی در ذهن و وجدان شماری که سر نخ به حفیظ الله امین میرسید، وحدت چیز دیگری نبود بجز یک وسیله برای نیل به هدف دستیابی انحصار گرانه گروهی و شخصی به قدرت. چنانکه کمتر از یکسال دیگر پس از وحدت، هنگامیکه قیام نظامی اپریل ۱۹۷۸ به پیروزی رسید، پرچمها که در روی کاغذ تعهدات محکم گرفته بودند، در عمل قربانی وحدت طلبی صادقانه خویش شدند.

افزون بر ترکیه بر تعهدات سپرده شده در اسناد وحدت، پرچمها از دستیابی به تضمین پنجاه درصد شرکت در مجموع مقامات رهبری حزبی، راضی به نظر میرسیدند که گویا باین وسیله میتوانستند تداوم سیاستهای حزب را

در مسیر اصولی تضمین کنند. پرچمها مقام منشی عمومی را به خلقیها واگذار شدند. اعضای اصلی کمیته مرکزی ۲۸ نفری وحدت بوسیله کنفرانس انتخاب گردید. اسمای ایشان، از هردو جناح، بقرار زیر است:

از جناح پرچمها

از جناح خلقیها

(۱) بیرک کارمل	(۱) نور محمد تره کی
(۲) میر اکبر خیبر	(۲) حفیظ الله امین
(۳) سلطان علی کشتمند	(۳) صالح محمد زیری
(۴) نور احمد نور	(۴) دستگیر پنجشیری
(۵) سلیمان لایق	(۵) شاه ولی
(۶) محمد حسن باری شفیعی	(۶) عبدالکریم میثاق
(۷) اناهیته راتبزاد	(۷) عبدالحکیم شرعی
(۸) محمود بریالی	(۸) محمد اسمعیل دانش
(۹) نظام الدین تهذیب	(۹) عبدالرشید آرین
(۱۰) عبدالوکیل	(۱۰) محمود سوما
(۱۱) عبدالمجید سرپلند	(۱۱) منصور هاشمی
(۱۲) نجیب الله	(۱۲) محمد یاسین بنیادی
(۱۳) محمد سروز یوزش	(۱۳) محمد حسن پیمان
(۱۴) عبدالقدوس غوربندی	(۱۴) عبدالاحد ولسی
- همچنان دو تن از هردو جناح بیحد اعضای علی البدل کمیته مرکزی انتخاب شدند که عبارت بودند از: فدا محمد دهنشین (پرچمی) و عبدالقیوم نورزی (خلقی).
- در پایان کار کنفرانس وحدت، کمیته مرکزی جدید تشکیل جلسه داد و ده تن اعضای بیزوی سیاسی را به ترکیب ذیل انتخاب نمود:

از جانب خلقیها

از جانب پرچیها

(۱) نور محمد تره کی	(۱) ببرک کارمل
(۲) صالح محمد زیری	(۲) سلطان علی کشتمند
(۳) دستگیر پنجگیری	(۳) نوراحمد نور
(۴) شاه ولی	(۴) سلیمان لایق
(۵) عبدالکریم میثاق	(۵) بارق شفیعی

اعضای دارالانشاء کمیته مرکزی بقرار زیر انتخاب شدند:

- نورمحمد تره کی منشی عمومی کمیته مرکزی
 ببرک کارمل منشی کمیته مرکزی
 نوراحمد نور منشی کمیته مرکزی
 شاه ولی منشی کمیته مرکزی

اعضای کمیته مرکزی و مقامات رهبری آن براساس فهرست های ارائه شده در کنفرانس، اگرچه با آراء سری ولی بادر نظر داشت دقیق وابستگی آنان به جناحین حزب و تا حدود معینی تعلقیّت آنان به ملیتهای عمده مسکون در افغانستان، انتخاب گردیدند.

برغم اینکه تلاشهای زیادی بعمل آمده بود که حفیظ الله امین بحث یکتا از اعضای بیروی سیاسی تعیین گردد، ولی این تلاشها با برخورد شدید اعتراض آمیز از جانب اعضای کمیته مرکزی مواجه گردید.

بخاطر جلوگیری از تفوق جناحی، کنفرانس وحدت فیصله نمود که اعضای جدید در کمیته مرکزی صرف «میتوانند با اکثریت دو ثلث آراء پذیرفته شوند و با اعضا از کمیته مرکزی صرف با چنین اکثریتی میتوانند اخراج

گردند. تغییر در ترکیب اعضای بیروی سیاسی و دارالانشاء کمیته مرکزی میتوانست بر طبق اساسنامه حزب انجام گیرد که آنهم متقاضی دوثلت آراء بود. بر اساس رهنمود کنفرانس، ارگانهای محلی ولایات و نواحی حزبی، کمیسیون تفنیش کمیته مرکزی و شعبات کمیته مرکزی بر پایه رعایت پنجاه درصد عضویت از هر دو جناح حزب تعیین شدند. من شخصاً بر اساس سابقه کار، عضویت در شعبه ایدئولوژیک کمیته مرکزی حزب را در حزب واحد نیز حفظ نمودم.

کنفرانس رعایت و تطبیق مرامنامه و اساسنامه موجود مصوب در زمان قبل از انشعاب را تا حین اصلاح آنها، مورد تأیید قرار داد. کنفرانس، انجام شماری از وظایف را بر عهده کمیته مرکزی گذاشته بود که عبارت بودند از: تلاش برای حل ریشه ای کلیه تفاوت نظرهای سیاسی و سازمانی؛ تعیین اهداف و شعارهای تاکتیکی حزب بر پایه اوضاع و احوال جدید که پدید خواهند آمد؛ مشخص کردن شیوه های برخورد حزب در برابر نیروهای سیاسی؛ طرح پلانیهای اساسی برای امنیت و حفاظت حزب؛ اتخاذ تدابیر عملی بخاطر تدویر کنفرانسهای محلی حزب بمنظور ایجاد کمیته های ولایتی، شهری، ولسوالی و علاقه داری. همچنان کمیته مرکزی مؤلف گردیده بود تا به امر ایجاد و گسترش سازمانهای توده ای حزب بمنابه حلقات اتصال با توده های مردم سعی جدی مبذول نماید.

کنفرانس همچنان، کمیته مرکزی را مؤلف ساخته بود که بخاطر برسمیت شناختن قانونی و علنی حزب در داخل کشور و شناسائی از آن در عرصه بین المللی تلاش ورزد، تدابیر برای انعقاد دومین کنگره حزب اتخاذ نماید و در شرایط مساعد تاریخ مختصر حزب را تدوین کند. البته هیچیک از این وظایف عمده سه گانه انجام نگردید.

در سند کنفرانس ح د خ چنین خاطرنشان گردیده بود:

«پیکار بر ضد ارتجاع و امپریالیزم، پیکار بیست طولانی و مشکل،

مبارزات عظیم و شدید در پیش رو است، ولی پیروزی حزب حتمی است!»

باینگونه، کنفرانس وحدت تصمیم تاریخی مهمی را درباره ختم فعالیت‌های جداگانه بوسیله جناح‌های دوگانه حزب اتخاذ کرد. ولی در عرصه نظامی این امر تحقق نیافت و علت آن مداخله آشکار حفیظ الله امین برای دستیابی انحصاری در این زمینه بود.

در هر حال، وحدت حزب با موفقیت نسبی انجام گردید که حادثه مهمی در تاریخ پراز فراز و فرود حزب دموکراتیک خلق افغانستان بشمار میرفت و زمینه‌های بسیار مساعد را برای فعالیت‌های واقعی دگرگون‌کننده سیاسی هرگاه از آن صادقانه و بموقع استفاده میشد، بوجود آورده بود.

(فصل هفتم)

تشدید فشار از جانب رژیم بر ح د خ ا

در سال ۱۹۷۶ قانون جدید جزا بوسیله رژیم جمهوری محمد داؤد طرح و نافذ گردید. در این قانون شرایط سختی برای جلوگیری از فعالیت سیاسی نیروهای دموکراتیک و مرفقی در آستانه تصویب قانون اساسی جدید، پیشینی گردیده بود. قانون متذکره در برابر فعالیت احزاب و تبلیغات در برابر تأسیس احزاب سیاسی جزای سنگینی را اعلام میکرد. چنانکه در آن چنین آمده بود:

«شخصی که سازمانی را به نام حزب، جمعیت، هیئت یا گروه ایجاد، تأسیس، تنظیم یا اداره کند... تبلیغات یا نشرات نماید، حسب احوال به حبس طولی که از ده سال بیشتر نباشد محکوم میگردد (ماده ۲۲۱). شخصیکه بوسیله ای از وسایل طبع، ثبت، نشر یا اعلان مبادرت ورزد و منظور طبع، ثبت، نشر و پخش اعلامیه، قطعنامه، شبنامه، ترانه، رساله و یا تبلیغات مربوط به سازمانها... باشد، به حسب احوال به حبس متوسط محکوم میگردد (ماده ۲۱۳)».

بر پایه همین قانون جزا، رژیم شماری از رهبران و فعالان احزاب و سازمانهای چپ سیاسی چون جمعیت دموکراتیک نوین و سازمان انقلابی زحمتکشان افغانستان را بازداشت نمود و برای مدتهای زیاد به زندان نگهداشت. از این میان میتوان از دستگیر پنجشیری، دوکتور صالح محمد زیری، برادران محمودی و برادران یاری، محمد طاهر بدخشی، مولانا بحر الدین باحث و دیگران یادآوری نمود. غالب این بازداشت شدگان به سختی شکنجه شدند. همچنان رژیم شماری از کادرهای پرچمی را بازداشت و زندانی نمود، ولی پرچمها چنان برای دفاع از ایشان ابراز آمادگی کردند و در اعلامیه خویش باین مناسبت قاطعیت نشان دادند که گردانندگان رژیم به نفع خود دانستند که در این مورد پافرازر

نگذارند. برغم آنکه رژیم از فعالیتهای گسترده سیاسی ح د خ اشدیدا ناخورسند بود، ولی به صلاح ندید که با آن رو در رو مقابله و تصفیه حساب نماید. باینجهت دراین رابطه تاحدودی محتاط بود و به سیاست کج دار و مریز وارد آوردن فشار، اعمال تفضیقات و پیگرد پولیسی اکتفا مینمود.

اعلام قانون اساسی جدید

و تشدید فشار بر نیروهای سیاسی، بویژه در برابر ح د خ ا:

قانون اساسی جدید جمهوری در ماه جنیوری ۱۹۷۷ بوسیله لویه جرگه به تصویب رسید که براساس آن در کشور سیستم یک حزبی حکومت و در رأس آن "حزب انقلاب ملی" برصمیت شناخته میشد. این حزب نام نهاد بعنوان "نیروی رهبری کننده و پیشآهنگ انقلاب مردمی و مترقی ۲۶ سرطان" خوانده شده بود. به تاریخ ۱۷ جولای ۱۹۷۷ اساسنامه این حزب نافذ گردید. با تصویب قانون اساسی آشکار گردید که رژیم محمد داؤد استبداد را رسمی اعلام کرده بود و برخلاف مفردات بیانیه "خطاب به مردم افغانستان" و سایر تعهدات خویش نه تنها به موضوع ایجاد جبهه وسیع نیروهای مترقی و دموکراتیک پشت پا زد، بلکه خود را در برابر یک چنین مفکوره و نیروئی قرار داد و احزاب سیاسی را (به استثنای حزب انقلاب ملی خویش) از فعالیت علنی محروم کرد.

رژیم به اقدامات خویش برای تصفیه قوای مسلح کشور از وجود افسران دارای روحیات مترقی ادامه داد. تعقیب نیروهای دموکراتیک و قبل از همه اعضای ح د خ ا را تشدید بخشید و بسیاری از ایشان را از صفوف کارمندان دولتی اخراج نمود.

حزب دموکراتیک خلق افغانستان بادرک نیات و اهداف رژیم دایر بر سرکوب حزب، در شیوه های برخورد و فعالیت خویش تجدید نظر نمود و وادار گردید تا آمادگیهای لازم را جهت طرد عمل ارتجاعی رژیم اتخاذ نماید. چنانکه حزب در کنفرانس وحدت خویش فیصله بعمل آورد که فعالیتهای خویش را بگونه سری انجام بدهد، از پخش اعلامیه های علنی خودداری نماید

و در برابر سیاست‌های ارتجاعی و پیگرد پولیسی وی به شیوه‌های مختلف به مقابله برخیزد.

حزب لازم‌شمرده تا فعالیتهای سازمانی خویش را در میان صفوف و صنوف زحمتکشان، در میان کارمندان ادارات و مؤسسات دولتی و در میان محصلان و استادان تحصیلات عالی و مسلکی، بگونه چشمگیری تقویت بخشد. در نتیجه سازمانهای جدید حزبی در کابل و ولایات کشور تأسیس گردید. در مؤسسات و تأسیسات دولتی کشور در شرایط غیرعلنی صندوقهای تعاونی کارگران بمنزله اشکال ابتدائی اتحادیه‌های صنفی به فعالیت آغاز کردند. در میان دهقانان، کار آگاهی دهنده و سازماندهنده انجام میگردد. برغم اعمال تضییقات ازسوی رژیم، شمار سازمانهای نظامی بیشتر میشد و کار در میان نظامیان بگونه فزاینده‌ای گسترش مییافت. چنانکه در آن زمان در صفوف ارتش تقریباً یک هزار تن عضو حزب بودند و در حدود دوهزار تن علاقمندان حزب شمرده میشدند.

در ماه دسمبر ۱۹۷۵ سازمان دموکراتیک جوانان افغانستان که رهبری آن برعهده برهان غیانی بود، تأسیس گردید. این سازمان تا بهار ۱۹۷۸ بیش از ده هزار تن از جوانان را در صفوف خویش متحد ساخته بود.

نیروهای مترقی و دموکراتیک که قبلاً نسبت به رژیم محمد داؤد بنا بر تمهیداتش بخاطر تطبیق اصلاحات مترقی در کشور امیدوار بودند، با مشاهده سیاستهای عقب‌گرایانه آن از پشتیبانی آن دست کشیدند. بنابراین، گرایشهای مشهود برای اتحاد ازسوی نیروهای ترقیخواه دموکراتیک در برابر رژیم در حال پیدایش و گسترش بود. این روند و بویژه تأمین وحدت مجدد حاد و موجبات نگرانی محافل حاکمه را فراهم آورد. در نتیجه اوضاع بد اقتصادی و سیاستهای ضد ملی رژیم جمهوری، نارضایتیهای مردم بیش از پیش تشدید میگردد. مخالفتها بشکل مقاومتها در برخی از ولایات کشور بوقوع می‌پیوست. این وضع از جانب نیروهای ارتجاعی دامن زده میشد و مورد بهره‌برداری قرار میگرفت.

نمایندگان گروه‌های راستگرا در درون رژیم از حکومت تقاضا میکردند تا نیروهای دموکراتیک و قبل از همه حزب دموکراتیک خلق افغانستان سرکوب گردند. شایعات انجام یک کودتای درون کاخ به اشتراک راستگرایان سرزبانها بود. در قبال اینوضع، ح د خ ا بملاحظه رشد جریانات سیاسی در کشور فیصله نمود تا در صورتیکه خطر کودتای دست راستی به واقعیت پیوندد، حزب آگاهی و هشاری سیاسی خویش را از دست ندهد، کودتا را ناکام سازد و قدرت را خود در دست بگیرد.

(فصل هشتم)

تحلیلی مختصر از اوضاع اجتماعی و اقتصادی کشور
در تحت حاکمیت رژیم جمهوری محمد داؤد

رژیم جمهوری با پیش کشیدن ادعاهای بزرگ بخاطر ساختمان یک جامعه تکامل یافته نوین، جاگزین نظام سلطنتی در کشور گردید. تعهدات رژیم برای انجام تحولات بنیادی در عرصه های گوناگون حیات اقتصادی و سیاسی، اجتماعی و فرهنگی جامعه گسترده و مفصل بود و در اینجا صرف از برخی مفردات عمده آن نام برده میشود:

- «پایان بخشیدن به عقب ماندگی دیرین اقتصادی کشور؛
- تصفیه و اصلاح دستگاه اداری دولت؛
- بسط و توسعه حقوق و آزادیهای دموکراتیک بخاطر ترقی و تکامل جامعه؛
- اجرای تحولات بنیادی در حیات اقتصادی - اجتماعی و سیاسی جامعه؛
- ریشه کن کردن همه انواع و اشکال تبعیض؛
- فراهم ساختن شرایط برای اتحاد تمام ملیتهای افغانستان بر اساس برابری و برادری؛
- انجام اصلاحات ارضی؛
- بهبود شرایط کار و زندگی زحمتکشان کشور؛
- امحای بیسوادی عمومی؛
- رشد سریع تعلیم و تربیه و انجام تحول فرهنگی؛
- بسط و گسترش مطبوعات و انتشارات دموکراتیک؛
- تأمین حقوق برابر زنان با مردان؛
- تسریع ترقی اقتصادی و اجتماعی از طریق اجرای رفورم های بنیادی؛

• تأمین دموکراسی واقعی؛

• خلل ناپذیر شمردن روابط همسایگی نیک و دوستی با اتحاد شوروی؛

• تمرکز کلیه قوای دولتی به دست مردم و استقرار حاکمیت ملی؛

• تجمع نیروهای ملی و مترقی و تمام طبقات و طوایف کشور در یک جبهه وسیع؛

• تعمیم دموکراسی در حیات اجتماعی، سیاسی و اقتصادی کشور؛

(برگرفته شده از سالنامه شماره ۴۰، سال ۱۹۷۳)

بالاخره، در یک جمله رژیم جمهوری چنین اعلام کرده بود:

«وظیفه اساسی دولت جمهوری افغانستان در این مرحله تاریخی عبارت

از پایان بخشیدن به نابرابریهای اجتماعی، فقر و عقب ماندگی است که در طول قرون متوالی دامنگیر کشور ما بوده است».

اکنون باید دید که آیا رژیم جمهوری کدام یک از تعهدات متذکره در فوق و صدها وعده دیگر خویش را تحقق بخشیده است. باید اذعان کرد که محمد داؤد در سالهای اول حاکمیت خویش به یکسلسله اقدامات اقتصادی و اجتماعی پرداخت که دارای خصلت و ماهیت بالنسبه مترقی بود، ولی برای تداوم در این راستا با تأسف، اراده و اعتقاد و پیگیری لازم وجود نداشت.

رژیم در راستای تطبیق برنامه اصلاحات ارضی که وعده سپرده بود، دو قانون را به تصویب رسانید، یعنی قانون اصلاحات ارضی و قانون مالیه مترقی زمین. براساس قانون اولی حد نصاب زمینداری به یک صد جریب (۲۰ هکتار) زمین آبی و دو صد جریب (۴۰ هکتار) زمین للمی تعیین گردید. در نظر بود که زمینهای اضافه از نصاب در بدل قیمتهای معین به دولت تعلق گیرد و به اقساط به مالکین، قابل تادیه باشد. زمینهای متذکره در برابر قیمتهای معینه و به اقساط بدسترس دهقانان بیزمین گذاشته شود. هدف از تدوین قانون دومی، وضع چنان مالیات سنگین بر اراضی مالکین بزرگ پیشبینی گردیده بود که آنان فروش زمین را پس از انجام اصلاحات به صرفه میدانند.

هر دو قانون متذکره بنا بر نبود دفاتر دقیق ثبت املاک، سوء استفاده‌ها و فریبکاریهای کارمندان عالیرتبه دولتی، اعمال نفوذ از جانب زمینداران بزرگ، چاق شدن بازار رشوه‌ستانی و یک سلسله عوامل دیگر منفی، زمینه تطبیق نیافتند.

برای تطبیق برنامه اصلاحات ارضی، شورای عالی مشتمل بر اشخاص ذیل تشکیل گردیده بود:

عزیزالله واصفی - وزیر زراعت؛ سید عبدالله - وزیر مالیه؛ قدیر نورستانی - وزیر داخله؛ فضل رحیم مهنند - رئیس اداره اصلاحات ارضی و دوکتور محمد کبیر - رئیس توزیع زمین و اسکان در اداره اصلاحات ارضی.

بر پایه قانون، زمین باید از مالکین ارضی خریداری و به دهقانان در برابر قیمت توزیع میگردد؛ بدینقرار که قیمت اراضی توزیع شده از دهقانان طی ۲۵ سال به اقساط حصول میگردد و طی ۲۷ سال به اقساط به مالکین پرداخت میشود. ولی تا پایان، قیمتهای خرید و فروش اراضی تثبیت نشده باقی ماند. بنا بر آن، نه زمین از زمینداران خریداری و نه توزیع گردید. صرف ۷۵ هزار هکتار زمین اضافه جریبی در ولایات کاپیسا، بغلان، لغمان، نیمروز و در ده سبز ولایت کابل برای دهقانان محل توزیع گردید. در این راستا نیز برخی نیات و نظریات نادرست نیز وجود داشت. چنانکه محمد داؤد شخصاً ابراز تمایل نموده بود که زمینهای اضافه جریبی در برخی از مناطق هزاره جات و در دوشی و دره کیان که محل زندگی پیروان فرقه تشیع اسماعیلیه است، به کوچیها توزیع گردد؛ ولی دوکتور محمد کبیر که مسئولیت توزیع زمین را برعهده داشت، مانع اجرای چنین دساتیری گردید و زمینها را بدون معطلی به دهقانان محل توزیع نمود.

در قانون اصلاحات ارضی آمده بود که زمینداران میتوانند مازاد از حد نصاب زمینداری، یعنی بیش از یکصد جریب را به خویشاوندان خویش تملیک نمایند یا بفروش برسانند. با استفاده ناجایز از این فرصت، برخی از گردانندگان مقامات دولت و اشخاص بانفوذ، قبل از آغاز اصلاحات ارضی به فروش زمینهای مازاد از حد نصاب خویش به قیمتهای بلند پرداختند. ولی محمد داؤد شخصاً

زمینهای خود را به خدمتگزاران و خویشاوندان خویش بخشید. جالب است دانست که عزیزالله واصفی، وزیر زراعت که درعین حال در رأس شورای عالی اصلاحات ارضی قرار داشت، باری گفته بود، هرگاه هر کسی بخواهد زمینهای وی را توزیع نماید در زیر عراده های موثر وی جان خواهد سپرد. در نتیجه، اصلاحات ارضی رژیم ناتمام و در نیمه راه باقی ماند.

محمد داؤد شخصاً به طرح و تطبیق پلانهای رشد اقتصادی اعتقاد و علاقمندی بخصوص داشت. وی قبلاً در دوره ده ساله صدارت خویش پلانهای پنجساله اول و دوم را طرح کرد. پلانهای متذکره تاحدودی در عمل تحقق یافتند که در امر ایجاد زیربنای اقتصادی کشور نقش با اهمیتی ایفاء کردند.

محمد داؤد پلان پنجساله چهارم را که در دوران دهه نیمه دموکراسی طرح گردیده بود، مفید و قابل تطبیق تشخیص نکرد و تا چندی پلانهای کوتاه مدت را جانشین آن ساخت و سپس در سال ۱۹۷۵ پلان درازمدت هفتساله اقتصادی را برای سالهای ۱۹۷۶ تا ۱۹۸۳ طرح و اعلام نمود. در این پلان نیز مانند پلانهای پیشین، افزون بر استفاده از منابع داخلی، مصارف اسطوری از مدرک کمکهای خارجی پیشبینی گردیده بود که مبالغ هنگفتی را تشکیل میکرد. چنانکه از زمره ۲۵۰۰ میلیون دالر پیشبینی شده از اعتبارات، قرضه ها و امدادهای خارجی، در حدود نیمی از آن (۱۱۴۱ میلیون دالر) از مدرک کمکهای دولت شاهنشاهی ایران در نظر گرفته شده بود که هیچگونه پشتوانه عملی نداشت (دورقم متذکره از "افغانستان در پنج قرن اخیر" اثر میر محمد صدیق فرهنگ جلد دوم - ص ۵۷ - برگرفته شده است).

طی پنج سال حکومت محمد داؤد صرف ۱۰ میلیون دالر از کمکهای متذکره تحقق یافت. یکبار دیگر سنگینی مصارف هنگفت، مانند پلانهای گذشته، بر عهده کمکهای مالی - اقتصادی اتحاد شوروی گذاشته شد که مورد اعتماد و قابل تحقق بود. بر پایه این کمکها در عرصه های اقتصادی اعم از صنایع و ساختمان، کشاورزی و آبیاری، راه سازی و انتقالات، انرژی و مصلحت و در عرصه های اجتماعی و فرهنگی اقدامات قابل ملاحظه ای بعمل آمده هرگاه

این بخش را در نظر نگیریم، در موارد دیگر تعهدات رهبر قطعاً بر آورده نگردید و پیشرفت قابل ملاحظه‌ای بوقوع نپیوست. دلایل بر عدم تحقق آنها از سوی رهبری رژیم از اینقرار بود: عدم آمادگی برای ایستادگی بر حرف و تعهدات خویش؛ عدم آمادگی ذهنی برای تداوم به سیاستهای نزدیکی با مردم؛ عدم پیگیری در ادامه سیاستهای مترقی؛ اتخاذ روشهای نوسانی در سیاست خارجی و عقب‌گرایی در سیاستهای داخلی؛ دوری گزیدن از متحدین مترقی خویش و از نیروهای ترقیخواه دموکراتیک در داخل حاکمیت و در جامعه؛ تکیه کردن بر عناصر و نیروهای راستگرا در اداره دولت؛ شیوع فساد اداری در دستگاه دولت؛ تسلط روحیه جاه طلبی خودخواهانه و متکبرانه؛ سرانجام غلبه مجدد خصوصیات شخصی مبنی بر گرایشهای شدید به یکپارچگی، انحصارگری و استبداد.

بنابراین، تصویر زیرین از اوضاع اجتماعی و اقتصادی کشور در پایان حکومت جمهوری محمد داؤد ارائه شده میتواند (ارقام و آمار استفاده شده در تحلیل زیر از سالنامه‌ها، مجموعه‌های احصائی و گزارشهای اداره مرکزی احصائی و وزارت پلانگذاری و منابع دیگر داخلی و خارجی برگزیده شده است):

افغانستان یکی از فقیرترین کشورهای جهان بشمار میرفت. در آن زمان این کشور از لحاظ درآمد سرانه جمعیت خویش در میان ۱۲۹ کشور در حال رشد جهان در مقام ۱۰۸ قرار داشت. چنانکه درآمد سرانه ملی در سال ۱۹۷۷ اندکی بیشتر از یکصد دالر بود. هرگاه در ارتباط به این رقم، آن پرتگاه ژرف نابرابری اجتماعی را میان توده‌های زحمتکش مردم و اقلیت بالائی اربابان فئودال و صاحبان ثروتهای باد آورده، در نظر بگیریم میتوانیم فقر و تنگدستی وحشتناک اکثریت اهالی کشور را به روشنی تصور نمائیم. معلوم بود که ۸۸ درصد کودکان از گرسنگی رنج میبردند. در خشک سالیها، شمار انسانهاییکه از گرسنگی جان میدادند، شدیداً افزایش مییافت. در برابر هر ۱۰ هزار تن از اهالی کشور کمتر از یک داکتر و کمتر از دو بستر در بیمارستانها وجود داشت. حد وسطی عمر بنا بر فقر و گرسنگی مداوم و همگانی و شیوع امراض واگیر

بیشتر از ۴۲ سال نبود. مرگ و میر کودکان از هر هزار نوزاد ۱۸۱ نفر را تشکیل میکرد. بیشتر از ۵۰ درصد کودکان تا سن پنج سالگی به هلاکت میرسیدند. اکثریت قاطع مردم، ۹۲ درصد مردان و ۹۵ درصد زنان از نعمت سواد محروم بودند. در حدود ۴۰ درصد مردم به آب آشامیدنی صحی دسترسی نداشتند.

افغانستان بحدیث یک کشور زراعتی با سطح پائین رشد نیروهای مؤلده و موجودیت بقایای مناسبات تولیدی ماقبل سرمایه داری و دربرخی مناطق حتی مناسبات تولید ماقبل فئودالی باقی مانده بود. فرآورده های کشاورزی ۶۰ درصد محصول ناخالص ملی را تشکیل میداد. در حدود ۸۰ درصد اهالی مستعد به کار در عرصه زراعت اشتغال داشتند. افغانستان از لحاظ سطح حاصلدهی نباتات عمده کشاورزی در یکی از پائینترین مقام ها در جهان قرار داشت. در حالیکه از مجموع ۸ میلیون هکتار زمین قابل کشت بیش از نیم آن بدون زرع باقی میماند، ولی کشور از لحاظ کمبود مواد خوراکی پیوسته در مضیقه بود. بخش اعظم مواد خوراکی و کالاهای مصرفی مورد ضرورت مردم از طریق واردات تهیه میگردد. بگونه مثال، در آغاز سال ۱۹۷۸ واردات مواد خوراکی از اینقرار بود: غله جات ۴۱ درصد، روغن نباتی ۸۷ درصد، چای ۱۰۰ درصد، سبزیجات و میوه جات ۲۳ درصد.

سیستم مسلط در مناسبات ارضی مانع جدی در راه رشد نیروهای مؤلده در کشاورزی افغانستان بشمار میرفت. چنانکه ۳۰ درصد اراضی قابل کشت در دست زمینداران بزرگ بود، در حالیکه خود صرف ۲ درصد اهالی را تشکیل میکردند. مالکین خود با کشت و کار دهقانی سر و کار نداشتند و زمینهای خود را به اجاره یا دهقانی میدادند و بخش اعظم محصول را دریافت میکردند. در حدود یک سوم دهقانان کشور اصلاً فاقد زمین بودند. شمار قابل ملاحظه دهقانان و مستأجرین بارگران قروض و سود را بردوش میکشیدند.

یکی از مشخصات دوران حکومت محمد داؤد ورشکستگی اقتصادی بخشهایی از دهقانان و روستائیان بود. در حالیکه ساختار اجتماعی شکسته و روشهای خود سرانه زمینداران و صاحبان سرمایه های بزرگ جاگ زین قواعد

اجتماعی شده بود، برخاستن نیروهای جوان علیه نیروهای کهن آغاز به شکل می‌نمود. درحالی‌که سرعت پیشرفت نسبی در شهرها شتاب فزاینده کسب می‌نمود و مردم را برای کار بسوی خود میکشیدند، ولی در شهرها تسهیلات لازم وجود نداشت که پاسخگوی هجوم روز افزون مردم باشد. در نتیجه؛ بیکاری، خلاف کاری، قانون شکنی، فقر و نارضایتی عمومی و بیخانگی گروه‌هایی از مردم به مسأله ارباب انگیز روز مبدل شده بود. درحالی‌که ایجاب میکرد که پا به پای رشد اقتصادی، برخی تغییرات اجتماعی متناسب رخ میداد.

البته که افغانستان در جهان در حال تحولات سریع و خروشان چون کدام جزیره متروکی نبود و به هر حال، تغییرات معین در ساختار اقتصادی کشور در جهت رشد سرمایه داری هر چند بمقیاس نه چندان وسیع، رخ میداد و طبقه کارگر آگاهی و نیرومندی بیشتر کسب میکرد. در کشور روند از بین رفتن تدریجی مناسبات فئودالی و طائفوی آغاز گردیده بود. در آن سالها در کشور در حدود ۲۰۰ مؤسسه صنعتی وجود داشت که شمار کارگران آنها جمعا ۴۴ هزار تن بود. مؤسسات متذکره عمدتا عملیه برگشتاندن مواد خام کشاورزی را به کالاهای مصرفی انجام میدادند و شمار کارگران ساختمانی به ۶۷ هزار تن میرسید. ولی کشور فاقد مؤساتی بود که بتوانند وسایل تولید را بوجود آورند و پایگاه مواد سوخت و انرژی رشد ضعیف داشت.

صنایع ملی که ۱۸/۵ درصد محصول ناخالص ملی را احتوا میکرد، در حدود ۲۰ درصد نیازمندیهای بازار داخلی را برآورده می‌ساخت و از جمله سهم بخش دولتی در تولید صنعتی به ۸۵ درصد میرسید که نتیجه تحقق پلانهای پنجساله رشد اقتصادی از سال ۱۹۵۶ به بعد بود. اقتصاد افغانستان طی این دوران عمدتا از مدرک منابع خارجی (قرضه‌ها و کمکهای بلاعوض) تمویل میگردد. بگونه مثال: سهم قرضه‌ها و کمکهای خارجی در سالهای ۱۹۵۶-۱۹۶۱ (پلان پنجساله اول) ۶۳ درصد، در سالهای ۱۹۶۲-۱۹۶۷ (پلان پنجساله دوم) بیش از ۷۵ درصد و در سالهای ۱۹۶۷-۱۹۷۲ (پلان پنجساله سوم) ۶۰ درصد از مجموع سرمایه گذار بهار از منابع داخلی و خارجی تشکیل میدادند.

باینقرار، افغانستان از لحاظ دریافت سرانه حد وسطی کمک‌های مالی - اقتصادی خارجی طی سالهای ۱۹۵۳-۱۹۷۸ (از آغاز حکومت محمد داؤد بهیث صدراعظم تا سقوط رژیم جمهوری وی) در زمره کشورهای در حال رشد در یکی از مقام‌های اول قرار داشت. ولی برغم آن، بخش قابل ملاحظه این کمک‌ها بطور مداوم را کد میماندند و افزون بر آن مبالغ هنگفتی که بدست صاحبان سرمایه تمرکز میکرد در جهت رشد اقتصاد کشور بکار گرفته نمیشد. زیرا آنان که از سرنوشت انباشته‌های خویش بیمناک بودند، صدور سرمایه را بخارج ترجیح میدادند. فساد مالی و اداری در کشور اوج گرفته بود. کمک‌های مالی - اقتصادی و بخش دولتی اقتصاد به سرچشمه ثروت اندوزی محافل حاکمه و شمار کثیر کارمندان بلند پایه و متوسط مبدل شده بود. سرقت از دارائیهای عامه و سوء استفاده از قدرت که مسئولین مؤسسات تجارتي دولتی به آن دست مییافتند، یکی از عمده ترین علل عدم کارآئی این مؤسسات بشمار میآمد.

معهدا، تحقق پلانهای اقتصادی و اجتماعی طی سالهای متذکره تا حدودی منجر به توسعه پایگاه اجتماعی رژیم جمهوری و جلب پشتیبانی اقشار میانه حال جامعه شده بود. ولی حفظ مؤسسات کهنه و منسوخ سیاسی دست نخورده بعنوان منبع نارضایتی برای طرفداران اصلاحات باقی ماند. در نتیجه آن ضرورت برای تحولات اجتماعی و سیاسی به دستور روز قرار گرفت. زیرا در سالهاییکه جمهوری محمد داؤد بر قدرت بود، هیچیک از تقاضاهای اساسی نیروهای جانبدار اصلاحات اجتماعی و اصلاحات در سیستم اداره دولتی نه تنها در عمل تحقق نیافت، بلکه بگونه روزافزون خصلت عقبگرایانه بخود گرفت. در عین زمان اندیشه‌های دموکراتیزه کردن حیات سیاسی که جانبداران عمده آنها روشنفکران و دراینبار نظامیان نیز بودند، بگونه فزاینده ای گسترش مییافت و مورد قبول عامه قرار میگرفت. زیرا اینچنین اندیشه‌های اصلاح طلبانه در سیاست و جامعه ریشه‌های عمیق داشت.

سیاست داخلی بالنسبه ملایم محمد داؤد و سیاست خارجی وی مبتنی بر بیطرفی که ویژه یکی - دوسال نخست رژیم وی بود، در سالهای اخیر دچار

نوسانات جدی گردید و بیش از پیش خصلت معامله گرانه بخود گرفت. مردم در آغاز، انتقال از سلطنت به جمهوری را پسندیده و خیلی خوب پذیرفته بودند و ادامه سیاست عدم انسلاک بمثابة اصل اساسی سیاست خارجی به آرزومندی نیروهای ترقیخواه کشور درمطابقت قرارداشت.

تخطی از اصول حکومت جمهوری به حاکمیت فردی و گرایشهای ارجاعی در عرصه سیاست خارجی موجب انفراد فزاینده حکومت محمد داؤد گردید. باید در نظر گرفت که آنگاه مردم و ذهنیت ایشان خیلیها متفاوت از دوران های گذشته بود و به تغییرات کوچک و کند دگرپسنده نمی کردند و ایشان خواهان تغییرات بنیادی بودند. زیرا برانداختن سلطنت و اعلام جمهوری در کشور و تعقیب سیاست عدم وابستگی به غرب نه تنها موجب ارتقای آگاهی ملی بلکه موجب پختگی سیاسی-خواهوان ترقی اجتماعی گردیده بود.

در این شرایط، پیوست با اندیشه های مترقی و وطنپرستانه یکباردیگر مطالبات برای تحولات سیاسی و آزادیهای دموکراتیک همانند سالهای اخیر دوره اول حکومت محمد داؤد بعنوان صدراعظم افغانستان، بالا گرفت. علاقمندی برای اصلاحات سیاسی بگونه برجسته ای فزونی یافت و حکومت محمد داؤد درنگنا قرار گرفت.

اینگونه انکشافات سیاسی در عرصه داخلی با تشدید مبارزه عمومی علیه سیاستهای نوسانی رژیم در عرصه سیاست خارجی نیز همراه گردید. این مبارزه در عین زمان ناراحتی روزافزونی را در میان نیروهای طبقاتی محافظه کار که نمایندگان آنها در هیأت حاکمه و حلقات پیرامون محمد داؤد گرد آمده بودند، برانگیخت. آنان محاسبات خود را بر پایه تصوراتیکه گویا از سوی غرب و همکاران آن در آسیا، چون رژیم شاهنشاهی ایران و کشورهای عربی پشتیبانی خواهند شد، بنا نهادند و بخاطر حفظ مواضع و منافع شخصی، گروهی و طبقاتی خویش بجست و خیز پرداختند. این حلقات فکر میکردند که با پیوند زدن روابط از هم گسیخته رژیم با پاکستان و کنار آمدن با آن روی مسأله پشتونستان از تجرید سیاسی و از نتایج آن، رهائی خواهند یافت. ولی کشورهای غربی و

همکاران منطقوی آن بجز وعده‌های میان‌خالی عملاً حکومت محمد داؤد را بخاطر سیاست‌های عدم انسلاک آن مورد بخشودگی قرار ندادند و در همین راستا نیروهای ارتجاعی بنیادگرا در مقابل با آن برخاست. با وصف خشونت عمل حکومت محمد داؤد در برابر این نیروها و تنگ شدن عرصه فعالیت برای آنها در داخل کشور، پاکستان عملاً به پایگاه پرورش و تسلیح آنها مبدل گردید.

بنابر عدم توافق در میان طبقات حاکم درباره سرعت و گستره اصلاحات که منجر به برنامه‌های معین تحولات اجتماعی و ارضی اعلام شده میگردید، سیاست‌های حکومت در آن زمینه‌ها در حدود اعلامیه‌ها باقی ماند. تلاش‌های رژیم در عرصه سیاست داخلی که در راستای پلانگذاری اقتصادی در جهت رشد سرمایه داری دولتی و ایجاد زیربنا برای بخش خصوصی اقتصاد انجام میگرفت، حتی موفق به جلب پشتیبانی اشرار بورژوائی جامعه نگردید. بنابر آن، حکومت بمنظور پرکردن این خلا، در پلان هفتساله اقتصادی برخی برنامه‌های اقتصادی را جاداد که غالب آنها غیر واقعیانه بودند.

همچنان در حلقات حکومتی در رابطه به لیبرالیزم سیاسی رژیم بخش‌های داغ انجام گرفت، ولی گامی فراتر از پذیرفتن موازینی برای توسعه و تشدید فعالیت حزب دولتی حاکم، یعنی حزب انقلاب ملی و سرباز گیری برای صفوف آن، گذاشته نشد.

در حالیکه رژیم محمد داؤد باینسو و آنسو در نوسان بود و بگونه روز افزون وزنه سیاست‌های عقب‌گرایانه سنگینی میکرد، تناسب نیروهای اجتماعی در کشور خارج از اراده رژیم بسود هواخواهان ترقی و اصلاحات بنحو اجتناب ناپذیری تغییر میکرد. حکومت میخواست که این تناسبات را بتفع خود برگرداند، ولی بسادگی قادر بآن نبود و بنابر آن به اعمال خشونت گرایش روز افزون پیدا نمود.

معهذا، حلقات حاکمه در جستجوی حویش برای یافتن راه‌های حل برای مسایل بفرنج سیاسی پدید آمده در کشور، اعم از مسالمت‌آمیز یا خشونت‌بار

میکوشید و به اقداماتی میپرداخت تا رویداد هارا از بالا تحت کنترل خویش درآورد.

مسأله اساسی این بود که گرایش محمد داؤد در سیاست داخلی در راستای ضدیت با نیروها و جنبشهای ملی و دموکراتیک نضج یافته در کشور بگونه فزاینده ای سیر ارتقائی بخود گرفته بود و او میخواست که این تمایل را با سیاست خارجی خویش نیز همسان سازد. برپایه همین گرایش، وی به دعوت شاه ایران مدتی پیش از سقوط حکومت خویش به آن کشور مسافرت کرد و وعده های بدون پشتوانه بی مبنی بر کمکهای بیش از یک ملیارد دالری را از آنکشور دریافت نمود. او بلافاصله، پس از ورود به خاک کشور و نارسیده به کابل، در به دیوار ایران، درهرات بگونه شتابزده یی مخالفت شدید خویش را آشکارا برای نخستین بار برضد باصطلاح "ایدئولوژیهای وارده" اعلام داشت و باینترتیب از طریق شاه ایران گویا به ایالات متحده امریکا از گرایشهای جدید خویش اطمینان داد. ولی پیش از آنکه پیام وی به گوش مقامات امریکائی برسد و بیش از آنکه مورد پذیرش آنها قرار گیرد، در داخل کشور موجب افزایش ناخوشنودی و برانگیختن نیروهای سیاسی و بویژه حزب دموکراتیک خلق افغانستان گردید. درواقع این تلاش مذبحانه درماهیت امر، بمثابة یک هشیارباش و آماده باش برای این نیروها بود.

بموازات گرایشهای جدید در سیاستهای محمد داؤد، آمادگی حکومت وی بخاطر نزدیکی با پاکستان روی مسأله پشتونستان زنگ خطر دیگری بود که بگوش حزب دموکراتیک خلق افغانستان طنین افکند. محمد داؤد درنظر داشت که به کشورهای غربی و بدرجه اول به امریکا حالی بسازد که حاضر است مناسبات خویش را با پاکستان بهبود بخشد و مانع را از سر راه نزدیکی با آنکشور بردارد. دراین زمینه نیز نا پخته وشتابزده عمل گردید. قبل از آنکه او تلاش مینمود تا از طرق دیپلماتیک، جو سیاسی را آماده وارد آوردن تغییرات در سیاست خویش بسازد و به مذاکرات سازنده برای رسیدن به یک توافق با پاکستان بپردازد، بیشتر باین امر مانور کرد تا اتکاء به عمل. در راستای همین

سیاستی، وی زمینه مسافرت ذوالفقار علی بوتو صدراعظم آنکشور را به افغانستان فراهم آورد. در نهایت، دگرگونی قابل ملاحظه‌ای در مناسبات میان دو کشور بوجود نیامد و این مناسبات کماکان پرتنش باقی ماند.

رؤیم محمد داؤد همزمان با سیاستهای نوسانی خویش در عرصه داخلی در زمینه سیاست خارجی نیز دچار سردرگمی شده بود و آرزومند بود که توازن را میان مناسبات با اتحاد شوروی از یکسو و کشورهای غربی و سایر همسایه‌های افغانستان که همکار آنها بودند، از سوی دیگر بوجود آورد. رؤیم در این رابطه دست به مانورهای گوناگون زد. محافل حاکمه بمنظور بهبود مناسبات خویش با پاکستان نتیجه‌گیری بعمل آوردند که باید سیاست خارجی رؤیم در مجموع در جهت نزدیکی با غرب و دوری از کشورهای سوسیالیستی مورد تجدید نظر قرار گیرد. همچنان در این راستا سیاستهای داخلی آن در جهت تحت فشار قرار دادن نیروهای چپ و اغماض در برابر فعالیتهای نیروهای راست که در درون دولت و سیما نفوذ کرده بودند، بیش از پیش تغییر می نمود. این سیاستهای خطرناک، احساسات هواخواهان نیروهای ترقیخواه دموکراتیک را بویژه در میان نظامیان، شدت برانگیخت.

جلد دوم

قیام نظامی اپریل

و

پیامدهای آن

تاریخهای عمده از رویدادهای سیاسی مورد بحث در این جلد کتاب:

۲۷ اپریل ۱۹۷۸

اعلام تشکیل شورای نظامی - انقلابی

• قتل محمد داؤد

۲۸ اپریل ۱۹۷۸

و وابستگان وی به دستور حفیظ الله امین

• تشکیل شورای انقلابی و برگماري نورمحمد تره کی

بعنوان رئیس شورای انقلابی و صدراعظم و بیرک کارمل

۳۰ اپریل ۱۹۷۸

بعنوان معاون رئیس شورای انقلابی و صدراعظم ج د ا

اول می ۱۹۷۸

• تعیین حکومت جمهوری دموکراتیک افغانستان

۶ می ۱۹۷۸

• اعلام "خطوط اساسی وظایف انقلابی"

• فیصله بیروی سیاسی در اثر فشار خلقیها

جهت تبعید رهبران پرچمیها بعنوان

۲۴ جون ۱۹۷۸

سفیر و پس از آن تشدید فشار بر پرچمیها

• بازداشت شاهپور احمد زی، لوی درستیز قوای مسلح

جولای ۱۹۷۸

و دو کتور علی اکبر بعنوان زمینه قبلی برای پیگرد

۶ اگست ۱۹۷۸

• بازداشت عبدالقادر، وزیر دفاع

• توطئه زندانی ساختن سلطان علی کشمند،

۲۳ اگست ۱۹۷۸

وزیر پلانگذاری و محمد رفیع، وزیر فوائد عامه

۲۳ اگست ۱۹۷۸

• بازداشت محمد طاهر بدخشی، رهبر سازا

• تشدید تصفیه ها، بازداشتها،

اگست ۱۹۷۸

زندانی کردن ها و سر به نیست ساختن های پرچمیها

اگست ۱۹۷۸

• سازمان یافتن پرچمیها در وجود "کمیته مخفی"

• جلسه کمیته مرکزی خلقیها و تصمیم

۲۸ نومبر ۱۹۷۸

به اخراج کامل پرچمیها از حزب و مقامات آن

• امضاء معاهده

- دسمبر ۱۹۷۸ دوستی و همکاری با اتحاد شوروی
- ۱۹۷۹ قیام مردم هرات
- ۱۴ فبروری ۱۹۷۹ • اختطاف و قتل ادلف دایس، سفیر امریکا در کابل
- ۲۲ جون ۱۹۷۹ • قیام مردم چنداول
- اصدار حکم اعدام در مورد عبدالقادر و سع کشتمند
- جولای ۱۹۷۹ و بیست سال حبس برای محمد رفیع
- ۱۸ اگست ۱۹۷۹ • شورش بالا حصار
- برکناری نور محمد تره کی، غضب تمام قدرت
- از سوی حفیظ الله امین و برگماری وی بعنوان
- ۱۶ سپتمبر ۱۹۷۹ منشی عمومی کمیته مرکزی و رئیس شورای انقلابی
- ۱۹ اکتوبر ۱۹۷۹ • اعلام مرگ نور محمد تره کی
- ۲۰ اکتوبر ۱۹۷۹ • قیام نظامی در فرقه ۸ ریشخور
- نومبر ۱۹۷۹ • شهادت محمد طاهر بدخشی
- اعلام تخفیف جزا برای عبدالقادر و کشتمند به
- نومبر ۱۹۷۹ بیست سال و برای محمد رفیع به دوازده سال زندان
- ورود نخستین قطعه ویژه شوروی
- اگست ۱۹۷۹ به افغانستان و جابجائی آن در پایگاه بگرام
- ۶ دسمبر ۱۹۷۹ • ورود قطعات ویژه نظامی شوروی به افغانستان
- موافقت اتحاد شوروی برای اعزام قوای منظم آنکشور
- ۱۷ و ۱۲ دسمبر ۱۹۷۹ به افغانستان بنابر تقاضا و موافقت حفیظ الله امین
- ۲۵ دسمبر ۱۹۷۹ • آغاز ورود کتلوی نیروهای نظامی اتحاد شوروی

• انجام عملیات مشترک نظامی

قوای شوروی، کمیته مخفی پرچمیها

و خلقیهای مخالف حفیظ الله امین و برانداختن رژیم او ۲۷ دسمبر ۱۹۷۹

بحش چهارم

پیروزی قیام نظامی و حاکمیت خلقیها

گزینه ای نمادین از این بخش:

« مردم افغانستان، بدون آنکه از کشمکشهای درونی رژیم میان رهبری خلقیهای در حال تعرض و پرچمیهای در حالت دفاع، چیزی بدانند بیدریغ پشتیبانی خویش را از قیام نظامی و تحول سیاسی ۷ ثور در کشور، در مرکز و ولایات ابر داشتند. در واقع، مردم از سیاستهای ریاکارانه و تبعیضی رژیم جمهوری در اخیر بستوه آمده بودند و به رژیم جدید به خاطر بهبود زندگی خویش امید بستند. اهالی خوش باور کابل پیرامون تانکها در چهار راهیهای شهر کابل گرد میآمدند، بر سر و روی سربازان گل میپاشیدند، برای تحول جدید جشنها میگرفتند و بهمدیگر و به رهبران حزبی - دولتی تبریک میگفتند. نمایندگان اقشار مختلف مردم به وزراء جدید (در صورتیکه آنانرا میباید یافتند) مراجعه و شادباش میگفتند و آمادگی خویش را برای همکاری ابراز میداشتند.»

« گردانندگان رژیم چنان از باده پیروزی سرمست شده بودند و انقلاب شکوهمند ثور را شکست ناپذیر، برگشت ناپذیر و جاودان میشمردند که دیگر نیازی به پشتیبانی مردم و حمایت از جانب نیروهای مدافع سیاسی نمیدیدند. رژیم عملاً اهمیتی برای مردم و پشتیبانی آنان از حاکمیت قایل نبود. کوچکترین اظهار موجودیت سیاسی نیروهای دیگر و کوچکترین حرف مخالف بمنابۀ جنایت تلقی میگردد. اشخاص، افراد و نیروهای گوناگونی که مدافع تحولات مرفقی بودند و خود را همکار این تحولات میشمردند و هنوز تمام امید و اعتماد خود را از رژیم باز نگرفته بودند، حین مراجعه بمقامات بالائی دولتی سبلی یأس بر روی خویش میخوردند.»

بجای پیشگفتار:

- در آستانه سقوط رژیم جمهوری
 بررسی کوتاهی از اوضاع پدید آمده در کشور: ۳۱۳
 اختناق، بی امنیتی و قتل‌های سیاسی: ۳۱۴
 برخورد رژیم با نظامیان: ۳۱۶
 آماج‌گی‌های نظامی ح د خ: ۳۱۸
 صورت استفاده از وحدت حزبی: ۳۲۱

فصل اول:

- کسب قدرت تحت نام حزب دموکراتیک خلق افغانستان: ۳۲۴
 انگیزه های قیام و شهادت میر اکبر خیبر: ۳۲۴
 اتخاذ سیاست ناسنجیده در برابر ح د خ: ۳۲۷

فصل دوم:

- چگونگی وقوع قیام نظامی ۷ ثور (۲۷ اپریل ۱۹۷۸): ۳۲۹
 آغاز قیام: ۳۳۱
 اعلام پیروزی: ۳۳۶
 نقش تعیین کننده قوای هوایی: ۳۳۹
 درهم شکستن آخرین مقاومتها: ۳۴۳
 ویژه گی‌های قیام: ۳۴۷

فصل سوم:

- تشکیل شورای انقلابی و
 حکومت جمهوری دموکراتیک افغانستان: ۳۵۰
 دفع الوقت: ۳۵۳
 حکومت جدید: ۳۵۴
 استقبال مردم از حاکمیت جدید: ۳۵۶

	صل چهارم:
۳۵۹	شناسائی رسمی ج ۱ و نخستین انتباهات:
۳۶۰	موضع اتحاد شوروی در قبال رژیم:
	فصل پنجم:
	نخستین کج رویها و در برابر آنها،
۳۶۳	یافشاری پرچمها برای اعلام سیاست جدید:
۳۶۶	خطوط اساسی وظایف انقلابی ج ۱:
	فصل ششم:
۳۷۰	بحث پیرامون نخستین فرمانها:
	فصل هفتم:
۳۷۲	آغاز سیاستهای سرکوبگرانه:
۳۷۳	برخوردهای خشونتبار:
	فصل هشتم:
	تشدید اختلافات در درون ج ۱
۳۷۵	و اعمال فشار بر پرچمها:
۳۷۶	پلان حفیظ الله امین برای تصفیه پرچمها:
	اعتراض بیرک کارمل
۳۷۸	درباره تضییقات در برابر پرچمها:
۳۸۰	تشدید فشار و تبعید رهبران پرچمها:
	تشدید تضییقات
۳۸۱	و فشار بر مردم و نیروهای سیاسی:
۳۸۲	موقف دشوار من در درون رژیم:
۳۸۳	قبول مسئولیت:
۳۸۴	آخرین تلاشها:

بجای پیشگفتار

در آستانه سقوط رژیم جمهوری بررسی کوتاهی از اوضاع پدید آمده در کشور

در آخرین سالها و ماه های حاکمیت رژیم جمهوری محمد داود سر تا پای جامعه را از لحاظ اجتماعی و سیاسی بحران فرا گرفته بود. سوء استفاده از قدرت و همچنان تبعیض و ستم ملی، نژادی، زبانی و مذهبی به واقعیت روزمره جامعه مبدل شده بود. سطح زندگی توده های وسیع مردم روز تا روز پائین میآمد. اهالی کشور در شرایط فقدان کامل ابتدائی ترین حقوق اجتماعی - اقتصادی بسر میبردند و از حقوق سیاسی، از جمله از حق ایجاد و فعالیت احزاب سیاسی و سازمانهای اجتماعی محروم بودند. فعالیت احزاب سیاسی موجود کشور ممنوع گردیده، نه تنها اعضای آنها بلکه غالب روشنفکران تحت تعقیبات پولیسی قرار داشتند و تنها حزب انقلاب ملی حاکم از حق موجودیت و فعالیت برخوردار بود.

در این جریان، حزب دموکراتیک خلق افغانستان به فعالیت مخفی خویش ادامه میداد و از نگاه مردم یگانه مظهر امید برای مقابله با زورگوییهای رژیم پنداشته میشد. ولی سیاستهای راستگرایانه دولت جمهوری و تنگ تر شدن روز افزون حلقه محاصره و پیگرد شدید پولیسی پیرامون حزب، زنگ خطر مینواخت.

با اینگونه، از یکسو نارضایتی مردم افغانستان از ادامه اختناق و یازگشت به استبداد سیاسی رسمی روز تا روز فزونی میافت و از سوی دیگر، بررسی نظامی و فساد در اداره دولت توانائی رژیم را برای تضمین بقای آن به حداقل رسانیده بود. بنابر آن، شرایط جهت وقوع دگرگونی سیاسی در کشور فراهم گردیده بود.

و حزب واحد دموکراتیک خلق افغانستان بحیث عامل ذهنی مؤثر عمل میکرد. از آغاز سال ۱۹۷۷ به بعد، رژیم محمد داؤد روند تصفیه اداره دولت و ارتش را از وجود شمار زیادی از همکاران خویش که دارای گرایشها، اندیشه‌ها و احساسات دموکراتیک چپ بودند، تشدید کرد و جاهای ایشان را به شماری از نمایندگان طبقات و اقشاری که تکیه گاه سیاسی حاکمیت بودند، واگذار گردید. در نتیجه از یکسو روحیهٔ بی اعتمادی در دستگاه دولت و در میان مردم تقویت گردید و از سوی دیگر بوزوگراتیزم و فساد در اداره دولتی شیوع بیشتر یافت. کرسی نشینان و کارمندان بالارته دولتی صرف در اندیشه ثروت اندوزی شخصی بودند و برای مناسبات خانوادگی و تبارگرایی اهمیت و ارزش بالاتر از نظم و قانون قایل میشدند. اداره دولت و سر رشته کلیه امور مملکتی را شماری از افراد متعلق و نزدیک به شخص محمد داؤد در دستان خویش گرفتند که بیشتر در اندیشه حفظ خویش و ثروت اندوزی بودند و در زد و بند با همدیگر تا به فکر جفت نظام. در امر تعیین اشخاص به مقامات دولتی و بالا کشیدن کادرها باین مقامات، وفاداری شخصی بیشتر ملاک قضاوت و عمل محمد داؤد بود تا به پاکی، نام نیک و صلاحیت کاری ایشان. در نهایت، اداره دولت در مجموع بنوی فساد میرفت و کمتر اشخاصی در مقامات، خود را متعهد و مکلف به اجرای وظایف میدانستند. اینوضع موجب گردید تا رژیم در انظار مردم بیش از پیش بی اعتبار شود و ناخوشنودیهای مردم افزایش یابد.

اختناق، بی امنیتی و قتل‌های سیاسی:

رژیم فضای اختناق و ترور را در کشور بوجود آورده بود و در سیاستها هر چه بیشتر به راست و راست تر میگردانید. نزدیکان محمد داؤد روابط خویش را با گروه‌های افراطی راست نزدیکتر میساختند و تحکیم میکردند. به هر اندازه ای که ناخشنودی مردم از وفاق و وضع زندگی اقتصادی، از شیوه‌های استبدادی اداره و از سیاستهای از تبعی رژیم بیشتر میگردید بهمان اندازه راستگرایی و تکیه بر سیاست زورگویی از سوی رژیم شدت مییافت. در پیش گرفتن سیاست

سرکوب نیروهای دموکراتیک و ترقیخواه موجب رشد روحیه انقلابی درمیان روشنفکران میگردد که بخش دموکراتیک ایشان بهخاطر تأمین روابط سازمانی با حزب دموکراتیک خلق افغانستان (ح د خ ۱) تمایل نشان میدادند. این حزب نیز تحت فشارهای گوناگون قرار میگرفت. چنانکه در دسامبر ۱۹۷۷ شمار زیادی از اعضا و فعالان ح د خ ۱ و هواداران آن بوسیله رژیم بازداشت گردید. جنبش اعتراض آمیز اجتماعی و سیاسی بگونه روزافزون افشار گسترده تر مردم را بسوی خود جلب مینمود و خصلت رزمجویانه تر کسب میکرد. در مناطق مختلف کشور در اثر نارضایتی مردم از سیاست خشن تمرکزگرایی حکومت، احتجاج صورت میگرفت. بی امنیتی و کشتارهای سیاسی آشکارا آغاز یافته بود.

قتلهای سیاسی بدون بازجوئی وبدون دستگیری مرتکبین آن، صورت میگرفت. در این راستا در پائیز سال ۱۹۷۷، شخصی را بنام انعام الحق گران که پیلوت آریانا بود، با ضرب چند گلوله در مقابل منزلش از پا در آوردند. او در عین بلاک مکروریان کابل میزیست که ببرک کارمل نیز در آنجا زندگی مینمود. از قرار معلوم از لحاظ انداز عمومی، او با کارمل مشابهت هائی داشت و در شام تاریکی که وی بقتل رسید، تشخیص کاردشواری بود. علاوه بر آن، هیچگونه دلیل سیاسی یا شخصی برای بقتل رساندن وی ارائه نگردید و قاتل یا محرکین قتل وی نیز کشف نشدند. ولی در میان پرچمها حدسیاتی بوجود آمده بود که سازمانده آن شاید حفیظ الله امین بوده باشد که با کارمل شدیداً کینه و خصومت میورزید. چندی بعد، علی احمد خرم وزیر پلان در حکومت محمد داؤد، در روز روشن ربوده و کشته شد. او در حالیکه با یک هیأت اقتصادی جاپان مشغول مذاکره بود، در برابر دیدگان کارمندان آن وزارت و در یکی از مزدهم ترین و مطمئن ترین نقاط شهر، در چند قدمی ارگ، مقر ریاست جمهوری بوسیله مرد مسلحی وادار گردید که با او از سه منزل به پائین بیاید. تروریست که بعدها با اسم مرجان شناخته شد، علی احمد خرم را پس از لعظاتی در روی

سرک در کنار موترش با ضرب چند گلوله از پا درآورد و خود پا بفرار گذاشت. منشأ این کشتارها به نیروهای راست افراطی می پیوست.

عقب‌گرایی حکومت جمهوری از لحاظ داخلی در سیاست خارجی آن نیز تداوم یافت. رژیم موضعگیریهایی بین‌المللی خویش را از سال ۱۹۷۷ به بعد بطور قابل ملاحظه‌ای تغییر داد و مناسبات خود را با کشورهای و نیروهای ارجاعی منطقه، بخصوص با کشورهای اطراف خلیج فارس بیش از پیش گسترش و تحکیم بخشید. آنچه مربوط به مناسبات با اتحاد شوروی میگردد، در عرصه‌های همکاریهای اقتصادی، تکنیکی و تجارتنی با آن کشور تغییرات بزرگی بوقوع پیوست، ولی در رابطه به تربیت کادرهای ملی و نظامی در عوض با کشورهایی چون مصر، ترکیه، هند، ایران و حتی پاکستان موافقت‌هایی حاصل گردیده بود. نظامیان تحصیلکرده در اتحاد شوروی بدون تفریق از اردو تصفیه میشدند.

برخورد رژیم با نظامیان:

تشدید تضادهای اجتماعی و اقتصادی در جامعه، اردو را نیز بگونه روزافزون فرا میگرفت. در میان بخش قابل ملاحظه‌ای افسران ارتش، روحیه مخالفت با موضعگیریهایی ارجاعی رژیم، شدت مییافت. محمد داؤد و اطرافیان وی با ملاحظه این وضع نتیجه‌گیریهای نادرست بعمل آوردند و خواستند که با اتخاذ سیاستهای خشن سرکوبگرانه ایشان را تابع خویش بسازند. بنابراین، آنان به تجدید ساختار جزو تانم‌های ارتش مبادرت ورزیدند تا باینگونه شمار زیادی از افسران دارای اندیشه‌های دموکراتیک را که تشخیص شده بودند، از کادر ارتش و از صفوف فعال آن تصفیه، اضافه بست و برکنار نمایند. شمار زیادی از افسران به جاهای دور، مست تبدیل و اعزام شدند و برای شمار دیگری محاکم نظامی فرمایشی سازمان داده شد و دوسیه‌ها و دسایس درست گردید. رژیم در نظر داشت که بطور کلی عناصر مترقی مخالف را در ارتش فلج سازد و آنانرا در اردوگاه‌ها نگهدارد و از حق فعالیت سیاسی محروم نماید.

محمد داؤد از نیرومندی حزب دموکراتیک خلق افغانستان و نفوذ آن در رده های پائینی و میانه ارتش سخت بهراس افتاده بود. علاوه بر آن، شمار زیادی از افسران جوان که در داخل کشور، بخصوص با برگماری از مکاتب ملکی آموزش نظامی دیده بودند با در مؤسسات آموزشی نظامی اتحاد شوروی دوره هائی را تکمیل نموده بودند، بیشتر هواخواه حزب دموکراتیک خلق افغانستان شمرده میشدند. بادرک این مطلب، رژیم به تصفیه ارتش از وجود افسران پرچمی و خلقی که شناخته شده بودند، آغاز کرد. افزون بر آن، جانبداران و هواخواهان حزب از صفوف اردو و دراداره دولت بویژه در مقامات بالائی، مشمول تصفیه های پی در پی قرار گرفتند. رژیم حتی نزدیکترین رفقای کودتاجی خویش را با این شک که با حزب دموکراتیک خلق افغانستان همسوئی و همکاری دارند، از مقامات ایشان برکنار کرد و عده ای از آنانرا بهیث سفیر بخارج از کشور فرستاد.

در نتیجه تدابیر متذکره، حکومت موفق گردید که ارگانهای رهبری کننده قدرت را بویژه در ارتش تا حدود زیادی از وجود افسران آگاه و مترقی پاک سازی کند و ضربات معینی را بر نیروهای دموکراتیک در ارتش وارد سازد. ولی برغم همه یی این تلاشها، نتوانست که نظامیان را در پشت درهای بسته قشله های نظامی مانند گذشته، نگهدارد و مخالفین را بطور کامل از صحنه سیاسی کشور خارج کند. زیرا در جریان سالهای حاکمیت رژیم جمهوری از سال ۱۹۷۳ به بعد، نیروهای ملی و مترقی موفق شده بودند که نه تنها موجودیت سیاسی خویش را حفظ نمایند، بلکه هسته های رزمنده را در میان نظامیان و در ارتش نیز ایجاد کنند.

رژیم قادر نبود که روند سیاسی شدن محافل ارتش را متوقف سازد و قبل از همه، آن بخش وسیع نظامیان را که عمدتاً متشکل از افسران حلقه های پسائینی و خورد ضابطان بودند و در کودتای دولتی سال ۱۹۷۳ شرکت فعال داشتند، از میان بردارد. افزون بر آن، درگیری فزاینده میان رژیم و نیروهای ملی و مترقی و همچنان تشدید تنشهای اجتماعی و سیاسی در کشور بر اذهان و روان

بخش قابل ملاحظه ای از افسران تأثیر وارد کرده بود. باینگونه بخش آگاه افسران و خورد ضابطان بطور کلی نسبت به لغزشهای سیاسی رژیم و دست کشیدن آن از تعهدات قبلی مندرج در اعلامیه ها، برنامه و خط مشی خویش به صفوف ناراضی ها پیوستند.

آمادگیهای نظامی ح د خ ا:

ارزیابیهاییکه ح د خ ا از سیاستهای رژیم در اواسط سالهای ۱۹۷۰ بعمل میآورد، جای شک و تردید باقی نمی ماند که محمد داؤد تلاش میورزید تا نخست قدرت انحصاری خویش را تحکیم بخشد و سپس درمساعد ترین لحظات بغاظر سرکوب مخالفین به زور و نیرو متوسل گردد. خرب به وضاحت درک میکرد که با آن کمیت محدود خویش بمقیاس جمعیت کشور، با آن سطح پائین آگاهی سیاسی و طبقاتی زحمتکشان و پراگندگی آن و بملاحظه عوامل نامساعد دیگر نمیتوانست صرف به اتکاء جنبش توده ای مقاصد ضد ملی رژیم را نقش بر آب سازد. ولی بملاحظه شرایط موجود در کشور، بعضیها باین پندار بودند، نیروئیکه میتواند تاحدودی پاسخگوی سوال مقابله با رژیم باشد، بسیج ارتش و تشکل سازمان نظامی حزب بود، بنابراین ح د خ ا توجه جدی و عاجل خویش را به بسط و تحکیم سازمانهای حزبی درمیان نظامیان مبذول نمود و این تلاشها به زودی ثمرات معین به بار آورد. اعتبار و نفوذ حزب درمیان بخش پیشتاز افسران و خورد ضابطان اردوی کشور بگونه قابل ملاحظه ای افزایش یافت.

تاریخچه تشکل ابتدائی درمیان افسران ارتش و پولیس به سال ۱۹۶۵ باز میگردد. نخستین هسته رهبری کننده سازمان نظامی، پس از تشکیل ح د خ ا، باشتراک شماری از کادرهای حزبی در پوهنتون حربی و در اکادمی پولیس و دربرخی از قطعات نظامی بوجود آمد که بنام سازمان انقلابی دموکراتیک اردو یاد میشد و البته بگونه غیر علنی فعالیت داشت. پس از کودتای نظامی جولای ۱۹۷۳، در رهبری این سازمان میراکبرخیبر، نوراحمد نور، عبدالوکیل، سرور منگل، محمدحکیم سروری، عبدالصمد اظهر، ذبیح الله زیارمل و دیگران

کار میکردند. نوراحمد نور در سالهای اخیر قبل از قیام نظامی، مسئولیت نظامی کمیته مرکزی (جناح پرجمی) را برعهده داشت که فعالیتهای چشمگیری را در امر ایجاد و تحکیم سازمانهای حزبی در اردو انجام داد. این سازمانها در صفوف خود شمار قابل ملاحظه‌ای از اعضای با انضباط، وفادار و انقلابی را در جزو تام‌ها و قرارگاه‌های نظامی پایتخت گرد آورده بودند. همچنان سازمانهای حزبی در برخی از گارنیزونهای نظامی ولایات ایجاد گردیده بود. چنانکه سازمان نظامی حزب در قول اردوی قندهار شمار کثیری از اعضا و هواداران رامتشل ساخته بود. بسیاری از اعضای حزب (پرجمیها) هنوز در پست‌های کلیدی و در قرارگاه‌های قطعات ارتش، ایفای وظیفه میکردند. ولی بصراحت باید گفت که هدف پرجمیها از کار میان ارتش و ارتشیان هرگز توسل به زور و از این طریق رسیدن به قدرت نبود، بلکه هدف اساسی ایشان راه ارتقای سطح آگاهی سیاسی و اجتماعی منسوبین اردو در ردیف بخشها و گروه‌های دیگر مردم تشکیل میکرد.

بموازات کار سیاسی جناح پرجمی در میان نظامیان، جناح خلقی حزب نیز در ارتش فعال بود. جناح متذکره در سالهای ۱۹۷۴-۱۹۷۵ نفوذ خود را در میان نظامیان بگونه قابل ملاحظه‌ای گسترش بخشید و شماری از رهبران خلقی و از جمله عبدالرشید آرین در این عرصه فعال بود. ولی، با تأسف، حفیظ الله امین در رأس بخش نظامی کمیته مرکزی ح د خ (جناح خلقیها) قرار گرفت که بعداً با استفاده از نفوذ و روابط نزدیکش با نظامیان بخاطر تحقق اهداف ناروا و مغرضانه خویش برای غصب قدرت در دولت و حزب، استفاده نمود که زیانهای جبران‌ناپذیری را برای میهن، انقلاب و حزب همراه داشت. عبدالقادر نیز گروهی از افسران آگاه را بویژه در صفوف قوای هوایی بگونه مستقل پیرامون خویش گرد آورده بود که برخی از ایشان با خلقیها نیز روابط داشتند.

فعالتهای جناح خلقی بخاطر جلب و جذب افسران و خورد ضابطان در صفوف حزب بیشتر در آن قطعات و جزو تام‌های اردو متمرکز بود که در جریان قیام مسلحانه میتوانند امکانات خویش را به نیروی ضربتی مبدل

سازند؛ یعنی قطعات تانک، پیاده، موتوریزه، مخاברה، توپچی، قوای هوایی و غیره. در آستانه ماه ثور ۱۹۷۸ جناح خلقی سازمان نسبتاً نیرومند نظامی خود را در قطعات گارنیزون پایتخت و در ولایات ایجاد نموده بود.

هر دو سازمان نظامی ح د خ ا (خلقیه‌ها و پرچمیها) پس از کنفرانس وحدت در جولای ۱۹۷۷ بنا به تصمیم رهبری حزب به فعالیت مستقل خویش ادامه دادند. ولی باید اذعان نمود که برغم برخی ادعاهائی که گاهی صورت میگرفت، کدام نوع تجرید مطلق در عملکرد این دو سازمان چه در دوره فعالیت مخفی و چه در هنگام پیشبرد قیام مسلحانه وجود نداشت.

کار حزبی در میان نظامیها بوسیله دارالانشاء رهبری میگردید و درباره این مسأله حتی در پیروی سیاسی گزارش داده نمیشد. سه تن منشی کمیته مرکزی مشتمل بر: بیرک کارمل، نوراحمد نوز و شاه ولی، باضافه نورمحمد تره کی، بیعت منشی عمومی، دارالانشاء کمیته مرکزی حزب را تشکیل میکردند. کار در این عرصه از جانب خلقیه‌ها ظاهراً بر عهده دو کتورشاه ولی سپرده شده بود، ولی عملاً فعالیت و صلاحیت بطور کامل بدست حفیظ الله امین متمرکز بود. او صرف برخی مطالب معلوم و معمولی را در اختیار دو کتورشاه ولی قرار میداد تا به دارالانشاء گزارش بدهد. نوراحمد نور و بیرک کارمل نیز صرف برخی مسایل را در ارتباط باین عرصه گزارش میدادند. میراکبر خیبر، اگرچه عملاً مسئولیتی از لحاظ کار با نظامیها نداشت، ولی او با استفاده از شناختهای گسترده خویش با افسران ارتش و پولیس بنفع پرچمیها فعال بود. باینقرار هر دو جانب احتیاط‌های لازم را در زمینه انجام کار سیاسی و حزبی میان نظامیها در نظر میگرفتند. باوجود این، هر دو جانب شماری از اعضا و هواداران همدیگر را از طریق اعضای خویش در ارتش شناسائی نموده بودند و ایشان در مجموع در فعالیتهای خویش برخورد مشابه داشتند.

حفیظ الله امین بخوبی دریافته بود که بدون اشتراک اعضای نظامی پرچمیها یا در صورت مخالفت آنان هرگز موفق به راه انداختن کدام اقدام نظامی در ارتش نخواهد شد. باینقرار، تأمین وحدت دوباره حزب دموکراتیک

خلق افغانستان در جولای ۱۹۷۷، از نگاه رهبری خلقیها، اتخاذ آمادگی برای کسب قدرت بوسیله حزب دموکراتیک خلق افغانستان تلقی میگردید. ولی وحدت حزب در نظر پرچمها برپایه نگرشی اصولی استوار بود که هدف آن را همبستگی نیروهای چپ و دموکراتیک در یک مبارزه دوامدار و بمثابه سنگپایه تشکیل جبهه متحد ملی مشتمل بر کلیه نیروهای ملی و دموکراتیک کشور، تشکیل میکرد.

صورت استفاده از وحدت حزبی:

فشرده سخن اینکه: رهبری خلقیها میخواستند که از وحدت حزبی، بویژه در میان اعضای نظامی، هرچه زود تر بهره برداری نمایند. چنانکه از سوی حفیظ الله امین پیشنهاد گردید که حزب آمادگی برای انجام قیام نظامی را به اعضای حزب در اردو ابلاغ نماید، ولی چنین چیزی از سوی رهبری پرچمها، بدلیل اینکه یک اقدام قبل از وقت، ماجرأ جوانانه و بیباکانه شمرده میشد، رد گردید. بار دیگر در یکی از جلسات دارالانشاء از جانب خلقیها چنین پیشنهاد بعمل آمده بود: در صورتیکه حکومت محمد داؤد علیه ح د خ ا به اقداماتی متوسل گردد، اعضای حزب در ارتش فوراً به پاسخ آن دست به قیام نظامی بزنند. این پیشنهاد نیز از سوی پرچمها رد گردید. زیرا اقدام به امری بدون تدارک دقیق قبلی، تحریک آمیز و قمار محض شمرده میشد.

باوجود این، حفیظ الله امین سرپیچی کرد و پیشنهاد متذکره را بحیث یک دستور، بطور یکجانبه به نظامیان خلقی در ارتش اعلام نمود و باینقرار حزب را در تنگنا و در برابر قضیه انجام شده ای قرار داد. این امر در پیروی سیاسی مورد انتقاد و اعتراض قرار گرفت. این بی انضباطی وی و چندین دست اندازی دیگرش موجب شد تا به پیشنهاد کمیسیون فقهی کمیته مرکزی جزای "اخطار" بیند. این جزا به تمام سازمانهای حزبی ابلاغ گردید. افزون بر آن، فیصله بعمل آمد که وی از کار در میان اعضای نظامی حزب در بخش خلقیها سبکدوش گردد.

درواقع دستور در سطح باقی ماند و عملاً امین در تار و پود امور نظامی حزب نفوذ نموده و خانه کرده بود.

با ملاحظه این وضع، رهبری پرچمها به اعضای خویش در ارتش دستور داد که مراقب و مترصد وضع باشند و با مشاهده هرگونه حرکتی در اردو از رهبری حزب (بخش پرچمها) دستور بگیرند. در صورت عدم دسترسی به رهبری با رخداد حادثه، قدرت را بدست خویش بگیرند و با رهبری در تماس شوند.

بطور کلی در آستانه قیام نظامی اپریل ۱۹۷۸، سازمانهای نظامی ح د خ (هر دو جناح) مشتمل بر حدود سه هزار تن از افسران و خورده ضابطان اردو بودند و بصورت تقریبی، پرچمها و خلقها هریک جداگانه، پنجاه درصد این رقم را تشکیل میکردند. اعضای حزب بیش از همه در لوای ۴ تانک، لوای ۱۵ زره‌سوار، لوای ۸۸ توپچی، لوای ۹۹ راکت، فرقه‌های ۷ و ۸، لوای ۳۲ و کندک کماندو در کابل و حومه آن متمرکز بودند. همچنان اعضای و طرفداران حزب در قوئل اردوی قندهار، لوای پکتیا، گارنیزونهای مزار شریف، جلال آباد، بگرام و شیندند و در قرارگاه‌های هوایی و مدافعه هوایی وجود داشتند.

طوری‌که در بالا تذکار یافت با وصف اینکه شمار زیادی از اعضای حزب و هواخواهان آن تا آنجا که تشخیص شده بودند، بوسیله رهبری رژیم از صفوف اردو یا تصفیه گردیدند و یا برکنار، تبدیل و بی تأثیر ساخته شدند، ولی شماری از ایشان تشخیص نگردیدند و در پستهای کلیدی و فرماندهی، چون قوای ۴ زره‌سار، باقی ماندند.

بطوریکه آشکار است، در این دوره در افغانستان سازمانها و گروه‌بندیهای دیگر چپ نیز وجود داشتند و غیر علنی فعالیت میکردند. آنها نیز در صفوف خود نظامیان را متشکل می‌ساختند. در نتیجه فعالیتهای مجموع سازمانهای چپ در اردو نظریات چپ اعم از دموکراتیک و افراطی، گسترش می‌یافته در این میان، اندیشه‌های نادرست و عامیانه بنا بر ناپختگی ایدئولوژیکی، روحیه

شورشگران، ماجراجوئی سیاسی و مطلق ساختن شکل مبارزه مسلحانه مبنی بر درگیر شدن آشکارا و تصادم با مقامات دولت ارائه میگردید.

همچنان درس‌های حاکمیت رژیم جمهوری، مبارزه بخاطر وارد کردن نفوذ در ارتش از سوی نیروهای راست و راست افراطی نیز شدت یافته بود. گروه‌های از این نیروها تلاش میکردند تا در میان بخش رهبری و افسران بالا رتبه اردو اتکاء و پایگامی برای خود بوجود آورند. در میان برخی از اعضای کابینه و نظامیان که پشتهای عمده و کلیدی را در دست داشتند، مناسبات همکاری و همدردی با گروه‌های متفکره ایجاد شده بود. مع هذا، آنها نتوانستند که همانند دهه نیمه دموکراسی ابتکار عمل را از دست اپوزیسیون چپ بگیرند.

آنچه مربوط به شخص محمد داؤد میگردید اینکه: وی نتوانست اردو را به تکیه گاه مطمئن رژیم خویش مبدل سازد. او به این تصور بود که چون در کودتای ۱۷ جولای ۱۹۷۳ موفق شده بود صرف به پشتیبانی گروهی از افسران و چند قطعه نظامی وفادار در گاتیزیون پایتخت به قدرت برسد، همین مقدار نیرو برای حفظ وی بر قدرت، کافی میباشد. او با دست کشیدن از تحقق دیگر گونهای اعلام شده از سوی خودش و با تشدید فشار بر نیروهای ملی و دموکراتیک در درون و بیرون ارتش، آنانی را که از وی پشتیبانی میکردند، از خود دور نمود.

باینگونه، عقب گرد محمد داؤد در سیاست داخلی و خارجی، وخامت بعدی وضع زندگی مادی توده های مردم، ناتوانی محافل حاکمه در رفع متشنج ترین تضادهای اجتماعی، تشدید مبارزه میان نیروهای چپ و راست در جامعه و در درون رژیم با محتوای طبقاتی، تجریده تدریجی اجتماعی و سیاسی رژیم، تعمیق روند سیاسی شدن ارتش و پشتیبانی بخش پیشتاز افسران و خورده ضابطان از نیروهای ملی و دموکراتیک و بهرجه اول از ح د خ - همه بی اینها موجب گردید تا بحران قلموت در افغانستان بروز نماید.

(فصل اول)

کسب قدرت تحت نام حزب دموکراتیک خلق افغانستان

در نتیجه تضعیف همه جانبه حکومت محمد داؤد، تشدید اختلاف سیاسی، شیوع فساد اداری و گسترش بی قانونی، بی نظمی و بی امنیتی در کشور وضع ناهنجاری بوجود آمده بود. اعتماد مردم از حکومت بطور روزافزون سلب میگردد و احساس ترس و تشویش بخصوص در میان روشنفکران بالا میگرفت. اینها میتواند نشانه هائی از پایان یک دوران حاکمیت باشد.

ندارک برای قیام نظامی در شرایطی انجام میگرفت که فشار سیاسی بر حزب دموکراتیک خلق افغانستان از سوی حکومت محمد داؤد، بگونه روز افزون تشدید میگردد. هر دو جناح حزب، گروه هائی را دوستانه آمادگی برای هر اقدام محتمل با بهره گیری از نارضایتیهای روبه افزایش در میان مردم و بازتاب این ناخشنودی عمومی در میان افسران پائینترتبه و دموکرات منش، سازمان داده بودند.

انگیزه های قیام و شهادت میر اکبر خیبر:

نقطه عطف بحران هنگامی بملاحظه رسید که بتاريخ ۱۷ اپریل ۱۹۷۸ در کابل، عضو کمیته مرکزی ح د خ، انقلابی معروف، میر اکبر خیبر که از شهرت و محبوبیت فراوانی در میان نظامیان، کارگران، کارمندان دولتی، دانشجویان و روشنفکران کشور برخوردار بود، ترور گردید. این قتل سیاسی که هم حزب دموکراتیک خلق افغانستان و هم حاکمیت محمد داؤد و در مجموع

تمام محافل سیاسی کشور را تکان داد، انفجاری از خشم و انزجار در میان وسیعترین افشار مردم بوجود آورد.

میرا کبر خیر شخصیتی فروتن و خوش برخورد، دانشمند و با تقوا بود. او را اعضای حزب، بخصوص در بخش پرچمیها خیلی دوست داشتند و احترام می‌گذاشتند و وی در درون حزب از مقام معنوی خاصی برخوردار بود.

میرا کبر خیر را دوستان وی و فعالین حزبی استاد مینامیدند و این نه تنها بخاطر اینکه وی مدتی در آکادمی پولیس بحیث آموزگار ایفای وظیفه میکرد، بلکه بخاطر مقام معنوی او و اینکه از ادبیات مترقی درک روشن داشت و آنرا در کورسهای آموزشی حزب تدریس مینمود. من سالهای زیادی با او در عرصه ایدئولوژیک همکاری میکردم. وی و من با اشتراک هم، مسأله آموزش حزبی را نیازماندهی میکردیم و برخی از آثار مترقی را از یکسو از زبان انگلیسی به زبان فارسی برمیگردانیدیم و ازسوی دیگر برخی از اسناد حزبی را به زبان انگلیسی در میآوردیم. او این زبان را با تلاش شخصی خویش هنگامیکه در زندان بود، خیلی خوب فرا گرفته بود. غیرانسانی بی تعصب بود و زندگی خیلی ساده و بی پیرایه داشت.

بتاریخ ۱۷ اپریل ۱۹۷۸، خیر به پیشنهاد و باهمراهی یکن از اعضای کمیته مرکزی (عبدالقُدوس غوربندی) از منزل خویش به عزم قدم زدن برون برآمد. معلوم نیست که چرا وی از مکروریان تا شیرپور (درمنزل غوربندی) رفت و هنگام بازگشت در چند صد متری رخداد حادثه از جانب نامبرده تنها گذاشته شد. در هر حال، هنگامیکه وی در ساعات شام در نزدیکیهای منزل خویش رسیده بود، در کنار سرک عمومی متصل به عمارت مطبوعه دولتی با ضرب گلوله به شهادت رسید و قاتلین سوار بر موتر فرار کردند.

در رابطه به شهادت خیر حدسیات گوناگون بوجود آمد، ولی کارمل اظهار داشت که گمان غالب مبنی بر انجام توطئه از جانب حفیظ الله امین برده میشد. زیرا او از دیرباز با خیر به تندی خصومت میورزید و او را که انسانی با استعداد، محبوب نزد تعداد زیاد اعضای حزب، از لحاظ ملیت پشتون و در

میان نظامیها از شهرت خوب برخوردار بود، رقیب سرمخت خویش میپنداشت. بعدها معلوم شد که عبدالقدوس غوربندی با حفیظ الله امین روابط معین و زد و بند داشت.

خبر شهادت خیبر با غصه و اندوه فراوان و با آه و فحش در میان خانواده وی، دوستان و اعضای حزب همراه گردید و در میان مردم انعکاس وسیع یافت. شمار زیادی از اعضای پیروی سیاسی در نخستین لحظات پس از استماع خبر، در منزل بیرک کارمل در مکروریان اندوهگینانه گریه می‌آمدند. اطلاع به سرعت به تمام اعضای رهبری حزب مواصلت ورزید.

جلسه کمیته مرکزی در منزل نور محمد تره کی دایر شد. عناصر دارم که حین ورود در اتاق، تره کی با کارمل، هردو با چشمان گریه آلود نشسته بودند و شماری از اعضای دیگر پیروی سیاسی نیز قبلاً وارد شده بودند. آنانرا نیز اندوهگین یافتیم.

هنگامیکه همه اعضاء حاضر شدند، تره کی توأم با تأثر وقوع حادثه را با اطلاع حاضرین رسانید و بیرک کارمل نیز با چشمان گریه آلود برنامه تدفین خیبر را ارائه کرد.

در جلسه کمیته مرکزی پس از صحبت‌های مختصری فیصله بعمل آمد که بر طبق پیشنهاد بیرک کارمل مراسم تشییع، خاکسپاری و فاتحه خوانی باید با اشتراک وسیع اعضای حزب، دوستان و هواخواهان بنحو شایسته و شأن داری برپا گردد. باینقرار تصمیم اتخاذ گردید که مراسم تشییع جنازه پس فردای آئروز و محافل فاتحه خوانی در دو روز پیهم دیگر انجام شود.

بتاریخ ۱۹ اپریل، جنازه خیبر به شرکت ده ها هزار تن بردوش اعضای حزب، دوستان و هواخواهان از مسجد پل خشتی تا مقبره عمومی شهدای صالحین حمل گردید و به خاک سپرده شد. پس از انجام مراسم مذهبی، نور محمد تره کی مختصراً صحبت نمود و سپس بیرک کارمل بیانیه هیجان انگیز و داعیه ابراد کرد و اعلام نمود که با این حادثه، طلسم سکوت سیاسی در کشور خواهد شکست. بیانیه خیلی برانگیزنده بود و در انطباق با زمان. زیرا

از مدت‌ها بآنسو با عملکرد سیاستهای اختناق آمیز از جانب حکومت محمد داؤد، همدای مردم در گلولی ایشان خفه شده بود و آنان از جور و ظلم، خودسری و خودکامگی شمال حکومت پستوه آمده بودند.

با استقرار مراسم تشیع جنازه خیبر به راه پیمائی و اجتماع عظیمی مبدل شد. یک روز بعد بنا به دعوت ح د خ اظهارات و گرد همآئی کثیرالعدده ای در کابل برپا گردید. شرکت کنندگان در تظاهرات در حالیکه پرچم ها، پوسترها، پلاکاردها و شعارهایی را با این نوشته ها: «مرگ پر پیدادگری» و «زننده باد دموکراسی» ... باخود حمل میکردند. تظاهر کنندگان در برابر ارگ ریاست جمهوری اجتماع کردند. در این اجتماع سخنرانیهای آتشین صورت گرفت و تقاضا بعمل آمد که سازماندهندگان و اجرا کنندگان ترور مورد شناسائی قرار گیرند. همچنان سخنرانان تقاضا مینمودند که محمد داؤد باید تحولات بنیادی را که حین قدرت رسیدن تعهد نموده بود، در عمل تحقق بخشد. این تظاهرات پس از پنجسال سکوت سهمگین نمایانگر پدید شدن مجدد وضع برای دگرگونی سیاسی در کشور از یکسو و نیرومندی و نفوذ ح د خ ابعث نیروی رهبری کننده اپوزیسیون، از سوی دیگر بود.

صحافل حاکمه که از یکپارچگی روزافزون نیروهای چپ و دموکراتیک درهراس بود، این تظاهرات و تقاضاهائی را که در جریان آن پیش کشیده شده بود، عجولانه محکوم کرد و بعنوان «یک عمل ضدقانونی» اعلام نمود.

اتخاذ سیاست

نامستجیده در برابر ح د خ:

این حادثه در هر حال موجبات درد سر بزرگ برای محمد داؤد و حکومت وی گردید و برای امین و نظامیان طرفدار وی برانگیزنده بود. آنان از بالا رفتن درجه محبوبیت بیرک کارمل در میان مردم آشکارا هراسان شدند. برای اینکه پرچمها گویا از این رویداد بتفع خویش بهره برداری کرده نتوانند، دگر بدون تذکر نام خیبر تمام حزب را برای نوعی رودر روئی با حکومت محمد

داؤد بسیج نمودند که تاحدودی خصوصیت تحریکات سیاسی را بخود گرفت. از سوی دیگر حکومت محمد داؤد نیز درحالیکه لبه تیز مبارزه را اخیراً علیه حزب دموکراتیک خلق افغانستان متوجه ساخته بود، با اطلاع از مراسم باشکوه برگذاری، تظاهرات و پیامدهای آن بجوش آمده بود، خواست تا زهرچشمی به حزبیها و علاقمندان ایشان بزند. غلام حیدر رسولی، وزیر دفاع رژیم شتابزده و بیباک به نیروهای خویش درمبارزه علیه حزب دموکراتیک خلق افغانستان دستور آماده باش صادر نمود. حکومت محمد داؤد بجای اینکه خونسردی خویش را حفظ مینمود و با اعلام این خبر و ابراز همدردی مختصر، آمادگی خویش را برای پیدا کردن قاتلین اظهار میداشت، به زورگوئی بی‌موجب توسل جست.

یک هفته پراز کشمکش سپری گردید تا اینکه درشامگاهان ۲۶ اپریل ۱۹۷۸ محمد داؤد تصمیم گرفت که رهبران حزب دموکراتیک خلق افغانستان را بازداشت نماید. پولیس کابل نخست تره کی و کارمل و سپس شمار دیگری از اعضای رهبری حزب را دستگیر و توقیف نمود. در همان شب در نظر بود که شمار زیادی را بازداشت نمایند و سپس آن‌ها را از کارمندان دولتی ملکی و نظامی را که از لحاظ نظریات اپوزیسیونی خود شهرت داشتند توقیف یا از کار برکنار نماید. بقرار معلوم فهرستی از سوی رژیم حاوی اسمای رهبران و کادرهای حزبی برای دستگیری ترتیب گردیده بود که مجموعاً ۵۰۰ تن را دربر میگرفت.

در همان شب برخی از علاقمندان حزبی در میان پولیس موضوع را با اطلاع شماری از اعضای رهبری حزب رسانیدند. از جمله در حدود ساعت ۱۲ شب یکن از فعالین حزبی، محمد سرور منگل، در منزل با من نیز تماس گرفت و من درست دقایقی چند پیش از یورش پولیس منزل را ترک گفته بودم. من همراه با چند تن دیگر از اعضای رهبری که قادر به فرار شده بودند، نخست در منزل یکن از رفقا، عبدالودود وفامل، در ده بوری و سپس با نور احمد نور، نجیب الله و عبدالوکیل یکجا در منزل محمد داؤد رزمیار، یک تن از فعالین حزبی، در ششدرک کابل شب را اقامت گزیدیم.

(فصل دوم)

جگونگی وقوع قیام نظامی ۷ ثور (۲۷ اپریل ۱۹۷۸)

در مخفیگاه، ما در اندیشه آن بودیم که چه باید کرد و چگونه حزب بتواند به بقا و رشد خود در شرایط پیگرد سیاسی ادامه بدهد. ما همزمان به رادیو نیز گوش میدادیم و میخواستیم بدانیم که چه تبصره‌هایی پیرامون بازداشت‌های شب گذشته صورت میگیرد. در ضمن جستجوی برنامه‌های گوناگون رادیویی، یکی - دوبار به پیامها و دستاویز نظامی که روی فریکانهای معین رادیویی پخش میگردید، برخوردیم، ولی مفشوش بودند و چیز زیادی دستگیرمان نشد. نوراحمد نور که شخصیتی آگاه و خیلی پرتحرک بود و در امور نظامی اطلاعات و شناخته‌های زیادی داشت، اندکی گذشته از ساعت ۹ صبح بوسیله تلفون اطلاع حاصل کرد که درلوی چهار زره‌دار حرکاتی آغاز گردیده است. وی موضوع را با ابراز تعجب با ما در میان گذاشت و اظهار داشت که چنین چیزی چگونه میتواند رخ داده باشد، در حالیکه رهبری لوا در دست نظامیان وفادار به پرچمها میباشد. او خیلی تلاش نمود که با محمد رفیع رئیس ارکان آن لوا که یکن از اعضای نظامی پرچمها بود ارتباط تأمین نماید و سپس کوشید تا با حفیظ الله امین تماس حاصل نماید، ولی موفق نگردید. او بنحو بیقراری تلاش میورزید که با نظامیان پرچمها تماس بگیرد و به آنانیکه دسترسی مییافت پرسشهایی بعمل میآورد و دستاویزی میداد. در هر حال، ما گوش به آواز بودیم و هر چند دقیقه‌یی بعد یکن از رفقای مؤلف را برای کسب اطلاع به برون میفرستادیم. ساعت از یازده صبح گذشته بود که یکن از رفقا به شتاب خویشتن

را به مخفیگاه مان رسانید و اطلاع داد که قیام نظامی به رهبری قوای چهار زره‌دار پیرامون ارگ جمهوری و وزارت دفاع آغاز گردیده است.

من برای نخستین بار در آنجا با نام شماری از اعضای نظامی پرچمیها آشنائی حاصل کردم و دانستم که با چه بُعد بالنسبه وسیعی در میان افران نظامی کار سیاسی انجام گرفته بود. این برای من نه تنها اولین اطلاعات نظامی بود، بلکه بمفهوم معینی آخرین نیز شمرده میشد. زیرا در طی تمام سالهای بعدی حاکمیت نیز، من سعی نکردم که در امور نظامی مداخلت نمایم و باینحافظ کمترین تمسکها و شناختها را با نظامیان داشتم.

بعداً معلوم گردید که شب پیش از قیام، پس از دستگیری نورمحمد تره کی و چند تن دیگر از اعضای رهبری حزب، حفیظ الله امین مؤفق گردید تا بنحو سوال برلنگیزی تا فردا صبح در منزل خویش گویا تحت نظارت باقی بماند. او باینطریق دست آزاد یافت تا یادداشتها و دستگیری بنویسد و بوسیله پسر خویش در سحرگاه ۲۷ اپریل برای عده ای از نظامیان وفادار به خویش در میان قوای زمینی و هوائی بفرستد. اینکه حفیظ الله امین پس از صدور دستاویز خویش بنحو خونسردانه و بر طبق ادعای خود وی داوطلبانه حاضر گردید تا ساعت ۹ صبح خود را تسلیم مقامات دولتی بنماید و قیام را که خود آغاز کرده بود مطلقاً بدون رهبری واحد بگذارد، مسأله سوال بر انگیز است. البته در این امر شکی وجود نداشت که وی انسانی ماجراجو و بیباک بود، ولی حرکات قبلی و بعدی وی گواه بر اینست که او در هر مسأله ای نقش چند پهلوی و ذهنیگرانه ایفاء مینمود. این سوال بوجود میآید که آیا او بگونه ای پیشبینی نموده بود که هرگاه قیام به ناکامی میانجامید و دلایلی در عمل برای سرکوب کامل حزب دموکراتیک خلق افغانستان و خارج ساختن آن از صحنه سیاست از سوی حکومت محمد داود بدست میآمد، چه واقع میشد؟

در واقعیت امر، هیچگونه اطمینانی در آغاز برای پیروزی قیام وجود نداشت. زیرا نخست، قیام ناسنجیده و فاقد رهبری واحد بود. سپس، محمد رفیع رئیس ارکان قوای چهار زره‌دار که یکتا از پرچمیهای وفادار بود و از رهبری

خویش دستوری دریافت نکرده بود و عبدالقادر رئیس ارکان قوای هوایی و مدافعه هوایی که شخصیتی مستقل بود و صرف روابطی با خلقها داشت ولی نه چندان معتقد به حرف حفیظ الله امین بود، هرگاه همکاری خویش را با قیام کنندگان در همان آغاز اعلام نمیکردند، امکان پیروزی وجود نداشت. در اینصورت سرنوشت قیام کنندگان، اعضای رهبری که در زندان و در اختفاء بودند و مجموع اعضای حزب دموکراتیک خلق افغانستان اعم از نظامی و ملکی شدیداً به مخاطره افتاده بود و در صورت شکست قیام، وضع فوق العاده وخیمی بوجود می‌آمد.

آغاز قیام:

در هر حال، قیام از قوای چهار زره‌دار واقع در بلجرحی بفاصله ۱۵ کیلومتر از شهر کابل با اعلام اتخاذ آمادگی از جانب محمد رفیع آغاز شد. وی ساعت ۹ صبح از طریق مایکروفون عمومی دستور احضارات جنگی را ابلاغ نمود که بوسیله بلندگوها پخش گردید و افزون بر افسران و سربازان قوای ۴، بوسیله منسوبین قوای ۱۵ زره‌دار در همجواری آن نیز به وضاحت شنیده شد. محمد اسلم وطنجار، خلقی وفادار که قوماندان یکی از کنگه‌های تانک قوای متذکره بود با استفاده از دوستی و باور شخصی محمد رفیع، وی را معتقد ساخته بود که دست به قیام زدن فیصله رهبری حزب می‌باشد. محمد رفیع نه تنها قوای چهار را که در غیاب قوماندان آن، محمد سرور نورستانی رهبری میکرد، برای حرکت بسوی شهر آماده ساخت بلکه با استفاده از نفوذ شخصی خویش از لوی بانزده زره‌دار نیز استفاده نمود. محمد رفیع اظهار میداشت که هرگاه همکاری قوای متذکره با قیام جلب نمی‌گردید و بخصوص اینکه هرگاه موضوع از همان آغاز باطلاع مقامات وزارت دفاع محمد داؤد رسانیده میشد، سرنوشت قیام از قبل معلوم بود. زیرا گفته میشد که از همان آغاز، جنگ شدید تانکها میان هردو قوا شروع میگردد، قیام افشاء میشد و به تعویق می‌افتاد. در آنصورت دفاع متقابل آماده میشد و وارد میدان میگردد. همچنان هرگاه

عبدالقادر رئیس ارکان قوای هوایی و مدافعه هوایی که قرار معلوم در آغاز دچار اشکال شده بود، برای همکاری آماده نمیگردید، امید برای پیروزی قیام وجود نداشت. وی در لحظات خیلی حساس نقش بزرگی بخاطر پیروزی قیام اداء نمود.

همزمان با اقدام جسورانه محمد اسلم و طنجا در قوای چهار، سید محمد گلاب زوی نیز در میان منسویین قوای هوایی فعالیت سازماندهنده گسترده ای را از اول صبح ۲۷ اپریل با جسارت آغاز کرد. هردو تن با همکاری تنی چند از فعالین خلقی پیام و دستور حفیظ الله امین را بعنوان فیصله قبلی رهبری حزب با سرعت و مهارت برای شماری از اعضاء و علاقمندان حزب ابلاغ کردند و همکاری ایشانرا جلب نمودند.

بقراریکه در صفحات قبلی متذکر شدم، میگویند قبلاً میان نورمحمد تره کی، ببرک کارمل، نوراحمد نور و شاه ولی بیعت اعضاء دارالانشاء کمیته مرکزی حزب مشوره بعمل آمده بود که هرگاه رژیم محمد داؤد علیه ح د خ ا به اقدامات سرکوبگرانه بگذرد و رهبران آنرا زندانی بسازد باید نظامیان مربوط به حزب به قیام نظامی دست بزنند. این موضوع بگونه یکجانبه و خیلی سری بوسیله امین به نظامیان مربوط در بخشهای عمده نیروهای زمینی و هوایی انتقال یافته و تلقین گردیده بود. اکنون دیگر دلایل قوی در دست بود که شماری از اعضاء رهبری حزب بشمول نورمحمد تره کی، رهبر حزب زندانی شده بودند و قرار بود که شخصاً حفیظ الله امین خویشان را نیز تسلیم مقامات بدهد و باید قیام انجام میشد!

مجموع بازداشت شدگان بشمول امین، هفت تن بودند و سپس معلوم شد که با آنان هنگام دستگیری و همچنان در "نظارخانه" ولایت کابل تمام شب و تمام روز فردای آن که قیام نظامی و جنگ خونین در جریان بود، روش خشونت آمیز صورت نگرفته بود.

اعضاء و وفاداران حزب در قوای ۴ تداپیر بخاطر تجرید عناصر مخالف و احضارات بخاطر حرکت بسوی پایتخت اتخاذ نمودند. بساعت ۹ و ۳۰ دقیقه

صبح خط ارتباطی تلفون میان وزارت دفاع و گارنیزون پلجری قطع گردید. به ساعت ۱۱ نخستین تانک (شماره ۸۱۵) تحت فرماندهی محمد اسلم وطنجار درپشاپیش ستونی از تانکها و زرهپوشها بسوی شهر به حرکت افتاد و بدون هیچگونه حادثه، برخورد یا مقاومتی وارد شهر گردید. حوالی ساعت ۱۲ ارگ ریاست جمهوری در محاصره تانکها قرار گرفت.

در این هنگام محمد داؤد با اعضای کابینه خویش در ارگ، بیخبر از آنکه پیرامون وی چه میگذرد، مشغول جلسه بود و قراریکه بعداً گفتند درباره تعیین سرنوشت حزب دموکراتیک خلق افغانستان به بحث و مذاکره میپرداخت. میگویند که نظر عمومی در کابینه این بود که شماری از رهبران دخیل به جرم خیانت و توطئه بخاطر برانداختن حکومت، اعدام گردند. ولی برای این امر هنوز دلایل کافی در دست نبود. معذا، علیه بازداشت شدگان هیچگونه قیودات فوق العاده وضع نشده بود. میگویند که رئیس جمهور غافل از فرجام اقدامی که برای سرکوبی دخیل آغاز کرده بود میخواست آنرا جشن بگیرد و از جمله شام همانروز، ۲۷ اپریل کنسرتی برای کارمندان بالازتبه دولتی و نظامی برپا نمایند. از فراین برمیآید که هرگاه محمد داؤد به این قاطعیت رسیده بود که بطور کامل وجود حزب دموکراتیک خلق افغانستان را از صحنه برچیند، لازم داشت که دلایل قاطع و مستند بدست آورد. در هر حال او قربانی بازی های خام خویش گردید.

غلام حیدر رسولی وزیر دفاع به نوبه خود به تمام قطعات اردو فرمان احضارات درجه یک و درعین زمان برگزاری گرد همآینها را در قوای مسلح بخاطر پشتیبانی از اقدامات رژیم در سرکوب دخیل صادر نموده بود. او دستور داده بود که در تمام قطعات نظامی این پیروزی را با دهل و آتش جشن بگیرند. ولی فرمان احضارات او از جمله برای قوای ۴ زرهدار و برپائی گرد همآیهای متذکره برای سازماندهی قیام مسلحانه نظامی، خیلیها مساعدت نمود.

میگویند که محمد داؤد با ورود تانکها در یک کیلومتری مقر خویش از وضع اطلاع یافت و جلسه را پایان بخشید. شماری از وزراء به خانه های خویش

برگشتند و شملوی خود را در ارگ پنهان کردند. وی با چند تن از همکاران نزدیک خویشی در ارگ باقی ماند و پس از آغاز حملات هوایی، اعضای خانواده خویش را نیز پیرامون خویش در ارگ فراخواند که تا پایان در آنجا محصور بودند.

میگویند، برای محمد داؤد اطلاع داده شد که بخاطر جلوگیری از درگیریها و خونریزیها تسلیم شود و البته وی آنرا رد کرد و به قوای گارد هدایت داد که تا پایان مقاومت ننماید. در همین لحظات نخستین آتش از تانک و طنجا بسوی وزارت دفاع که در برون از دروازه شرقی ارگ قرار داشت، شلیک گردید. جنگ میان تانکهای قوای ۴ و گارد جمهوری آغاز گردید. در آغاز، مقاومت شدیدی از جانب قوای گارد ریاست جمهوری در برابر تانکها پیرامون ارگ صورت گرفت و بخصوص در برابر در ورودی شرقی ارگ مقاومت شدیدتر بود و چند عراده یا اصطلاح نظامیها چند جین تانک به آتش کشیده شد. در این جریان محمد عمر که یکتن از نظامیهای وفادار به پرچمها و از دوستان نزدیک احمد ضیاء مجید قوماندان پیشین گارد جمهوری و میر اکبر خیبر بود، دچار چنین حادثه گردید. او بعنوان یکی از نخستین قوماندانهای یک کتدک تانک قوای ۴ همراه با و طنجا حرکت نموده و نخستین شهید نیز شمرده میشود. پیش از همه، کتدک کماندو در داخل ارگ سرسختانه مقاومت میکرد اما تانکستها بکجا با افسران عضو حزب که پرچمی بودند و در داخل کتدک قرار داشتند، فعالیت آنرا خنثی نمودند.

در همین لحظاتی که مبارزه برای تسخیر ارگ اوج میگرفت، وضع متشنجی در میان افسران قوای هوایی خواجه رواش ایجاد گردید. عبدالقادر را که رئیس ارکان قوای هوایی و مدافعه هوایی بود و در غیابت قوماندان نیز کار میکرد، زندانی کردند. اما به زودی بارسیدن چند جین تانک قوای ۴ زره‌دار و فعالیت درونی در تحت رهبری سید محمد گلابزوی وضع بود قیام کنندگان تغییر کرد، اگرچه وی خود به زودی جراحیت برداشت و به بیمارستان انتقال گردید.

عبدالقادر که از حبس رها گردید بلادرنگ بوسیله هلیکاپتر به میدان هوایی بگرام پرواز کرد. با مواصلت وی میدان بطور کامل تحت اداره و کنترل قیام کنندگان قرار گرفت و شرایط لازم برای استفاده از آن آماده گردید. پیلوتها فوراً فرمان گرفتند تا اقامتگاه محمد داؤد را در ارگ و برخی از مواضع را که در دست طرفداران رژیم قرار داشته بمباران کنند. باینگونه به روز ۲۷ اپریل، نزدیک ساعت ۴ بعد از ظهر برارگ، نخستین ضربه هوایی وارد گردید.

در مرکز شهر افزون بر ارگ، چند نقطه دیگر مقاومت وجود داشته. در نیمه دوم همانروز قیام کنندگان با استفاده از تانکها و زرهپوشها به وزارت امور داخله که از سوی جزو تام های پولیس و ژندارم پاسانی میشد حمله بردند و آنرا تصرف کردند. همچنان عمارت شهرداری کابل و اداره پولیس شهر و ولایت کابل نیز اشغال گردید. در حدود ساعت ۵ و ۳۰ دقیقه بعد از ظهر جزو تام های زرهدار، استدیوهای رادیو افغانستان را تحت کنترل خویش درآوردند. البته در نتیجه فعالیت فعالان حزب قبل از ساعت ۳ بعد از ظهر بخشی برنامه های رژیم از طریق رادیو قطع گردیده بود. همچنان وزارت مخابرات، تلفونهای شهری، مراکز و نقاط حساس و کلیدی مانند میدانهای هوایی و مراکز سوق و اداره هوایی و زمینی و چهار راهیهای عمده شهر به تصرف قیام کنندگان درآمدند.

سپس گروهی از نظامیان با زرهپوشها وارد نظارت خانه ولایت کابل شدند و نورمحمد تره کی، ببرک کارمل، حفیظ الله امین و سایر بازداشت شدگان را به مرکز رادیو افغانستان که از آن به بعد به قرارگاه قیام مسلحانه مبدل شده بود، انتقال دادند. پس از ساعتی برای سایر اعضای بیروی سیاسی و کمیته مرکزی که مخفی بودند و از جمله بایتجانب، نوراحمد نور، نجیب الله و عبدالوکیل نیز اطلاع دادند تا به مرکز متذکره مراجعه نمایند.

اعلام پیروزی:

قبل از ورود ما، اعلامیه شوزای نظامی از طریق رادیو افغانستان به دوزبان فارسی و پشتو بوسیله عبدالقادر و محمد اسلم وطنجار مبتی بر سرنگونی رژیم محمد داؤد و پیروزی انقلاب، پخش گردیده بود. متن اعلامیه چنین بود:

« سردار محمد داؤد آخرین فرد خاندان مستبد سلطنتی نادرخان، این عوامفریب بی نظیر تاریخ... برای همیشه از میان رفت و حاکمیت ملی بعد از این بشما خلق نجیب افغانستان تعلق دارد. دفاع از دستاوردهای انقلاب، ازین بردن هواخواهان این سردار مستبد و ستمگر وظیفه فرد فرد مردمان شرافتمند افغانستان است. »

شایان یادآوری است که از همان آغاز اعلام "انقلاب"، اختلافات جدی در میان اعضای رهبری حزب مبارز بود. اختلاف، نخست میان ببرک کارمل از یکسو و تره کی و امین از سوی دیگر درباره متن اعلامیه علنی گردید. کارمل مخالف آن بود که گفته شود: محمد داؤد ازین رفته است. زیرا هنگامیکه این اعلامیه پخش گردید، هنوز محمد داؤد و اعضای خانواده وی در قید حیات بودند و ازین نرفته بودند. او اظهار میداشت که درباره سرنوشت شخص وی و همکاران نزدیکش در آینده دادگاه باید تصمیم بگیرد. ولی تره کی و امین پافشاری کردند که ازین رفتن وی از پیش اعلام گردد تا هواخواهان او در هر جایکه هستند، مأیوس شوند و مردم به نظام جدید انقلابی امیدوار گردند. اصطلاح مردم ما است که میگویند: "آب زور سربالا میرود". مصداق این ضرب المثل در رابطه به نظریات و موضعگیریه میان خلقیها و پرچمیها از همینجا آغاز گردید.

در باره اینکه "اعلامیه" بنام کی و کدام مقام انتشار باید تفاوت نظرهای جدی وجود داشت. نورمحمد تره کی مایل بود که "انقلاب" از نام او و به آواز خود وی اعلام گردد. ولی کارمل و امین باین امر مخالفت کردند. حقیقت الله امین پافشاری میکرد که او باید "انقلاب" را اعلام و به قطعات نظامی پیوست با آن، دساتیر بعدی صادر نماید. این واریانت به مخالفت جدی ببرک کارمل و

نورمحمد تره کی مواجه شد. این مسأله که "اعلامیه" بنام "شورای نظامی" یا "شورای انقلابی" صادر گردد مورد اختلاف خیلی جدی بود. تره کی و کارمل جانبدار شورای انقلابی بودند و امین بر شورای نظامی پا میفشرد و بالاخره موافقت شد که اعلامیه، شورای نظامی - انقلابی نام بگیرد. سرانجام توافق بعمل آمد که دوتن از رهبران نظامی به نمایندگی از قوای زمینی و هوایی "اعلامیه انقلاب" را قرائت نمایند. درباره عبدالقادر حرشی وجود نداشت، ولی کارمل اظهار میداشت که محمد رفیع "اعلامیه" را از طریق رادیو بخواند. تره کی و امین به بهانه اینکه محمد رفیع فرماندهی قوای زره‌دار را برعهده دارد و نباید محل فرماندهی را ترک گوید، باین امر مخالفت کردند و درنهایت موافقت شد که محمد اسلم وطنجار نمایندگی نماید. به پیشنهاد ببرک کارمل، اعلامیه با قرائت بسم الله الرحمن الرحیم، آغاز گردید.

از همان آغاز، در ارتش نیز فعالیتهای مشکوک و جدائی طلبانه از جانب حفیظ الله امین انجام میگرفت. چنانکه به دستور وی در نخستین ساعات نیمه پیروزی قیام، شماری از افسران مربوط به پرچمیهای سابق عمداً تحت عنوان اشتباه یا به بهانه اینکه بنفع محمد داؤد مقاومت کرده اند، بقتل رسیدند یا قطعات آنان تحت بمباران هوایی قرار گرفت.

از طریق رادیو پیوسته اعلامیه ها، شعارها، گفتارها و آهنگهای "انقلابی" انتشار مییافت. درعین حال مقاومتیهای معینی در قطعات و گارنیزونهای نظامی کابل هنوز وجود داشت.

بملاحظه وضع و بخاطر رعایت موضع بالنسبه ملایم رهبری پرچمیها و کاستن از درجه اختلافات، موافقت گردید که اعلامیه معقولتر ذیل با متن نسبتاً ملایمتر نسبت به اعلامیه اولی، از طریق رادیو افغانستان از نام شورای نظامی - انقلابی پخش گردد:

«هموطنان گرامی! برای اولین بار در تاریخ افغانستان آخرین بقایای سلطنت و قدرت تانندان نادرخان خاتمه یافت و تمام قدرت دولت بدست خلق افغانستان قرار گرفته است... هر عنصر ضد انقلابی که بخواهد از هدایات و

مقررات شورای نظامی - انقلابی سرپیچی نماید به زود ترین فرصت به مرکز نظامی سپرده خواهد شد».

همچنان در پیامی عنوانی هم میهنان که شب ۲۷ اپریل پخش گردید، چنین آمده بود:

«د افغانستان واقعا انقلاب ملی و دموکراتیک که به سلطه سرداران عوامفرب که کلمه مقدس انقلاب را به بازیچه سیاست ضد مردمی خود تبدیل نموده بودند، خاتمه بخشید».

به ساعت ۸ و ۱۰ دقیقه شب روز اول قیام؛ یعنی ۲۷ اپریل، شورای نظامی پیام دیگری را عنوانی قطعات نظامی مستقر در پایتخت و ولایات کشور از طریق رادیو پخش نمود. در پیام چنین آمده بود:

«افسران و سربازان وطنپرست! در هر قطعه ای که قرار دارید نظم و دیسپلین انقلابی را حفظ کنید و هر شخصی را که در برابر انقلاب دموکراتیک و ملی و ضد منافع خلق افغانستان قرار گیرد خلع سلاح و فلج نمایید».

این پیام برای آن صادر گردید که در برخی نقاط کابل نیروهای طرفدار رژیم محمد داؤد هنوز به مقاومت ادامه میدادند، مانند فرقه های ۷ و ۸ پیاده و قرارگاه قول اردوی مرکز واقع دارالامان و برخی از قطعات هنوز برخورد خود را در برابر حوادثیکه جریان داشت مشخص نساخته بودند و بیطرف باقی مانده بودند.

همانروز با فرا رسیدن تاریکی شب، غلام حیدر رسولی وزیر دفاع رژیم که از کابل فرار کرده بود به فرقه ۸ واقع فرغه وارد گردید و تلاش ورزید که آنرا علیه قیام کنندگان بمقابله برانگیزد. پس از آن نامبرده همراه با قوماندان عمومی ارکان حرب خویش، عبدالمزیز به قرارگاه قبول اردوی مرکزی واقع دارالامان نزد عبدالعلی قوماندان آن قرارگاه پنهان شدند. این به زودی قرارگاه متذکره از یکسو تحت آتش متراکم توپچی و از سوی دیگر تحت بمباردیان متکاثف هوایی قرار گرفت و هر سه تن از نظامیان عالرتبه رژیم ناگزیر شدند که با استفاده از تاریکی شب راه فرقه ۷ را در ریشخورد درپیش بگیرند.

با وصول این اطلاع سرمستی اولی در میان هیأت رهبری جای خود را به نگرانیهای گنگی بخشید. در عین زمان هر قدر بیشتر تاریکی شب مستولی میشد وضع بیش از پیش نگران کننده میگردد. زیرا قوای هوائی که نقش اساسی را برای پیروزی قیام ایفاء میکرد، در تاریکی شب نمیتوانست بفعالیت مؤثر خویش ادامه بدهد.

نقش تعیین کننده قوای هوائی:

فیصله بعمل آمد که هیأت رهبری موضع خویش را از استدیوهای رادیو افغانستان از مرکز شهر به قرارگاه قوماندانده هوائی و مدافعه هوائی (محل چنار) واقع در حاشیه جنوب غربی میدان هوائی کابل، انتقال بدهد. صرف حفظ الله امین در محل نامعلوم دیگری خود را قایم کرده بود.

در مرکز فرماندهی هوائی گفته میشد که وضع از لحاظ دفاع نظامی چندان مطمئن به نظر نمی‌آمد. زیرا در صورت هجوم دوفرقه مجهز موتوریزه در شهر، قوای کافی پناده که سازمان داده شده باشد برای دفاع هنوز در اختیار قیام کنندگان وجود نداشت. لذا هوش و گوش حاضرین بسوی عبدالقادر بود.

ما از همان لحظه ورود، در اوایل شب تا صبح فردا شاهد فعالیت‌های شگفت انگیز و مستیهای عبدالقادر بودیم. او خیلی حرفه ای و وارد در کار، خود را تبارز داد و در همین حال شادمان مینمود و با کارمندان هوائی و پیلونها از طریق دستگاههای مخابره در ضمن صدور دستاویز، شوخی و مذاح مینمود و ایشان را بفعالیت بیشتر تشویق میکرد. او هر یک از پیلونها، انجیران و تخنیکران هوائی را به اسمای ایشان یا به اسمای مستعار خنده آور صدامیزد و به آنان وظیفه میسپرد. ولی تعجب انگیز اینکه او تمام شب یکبار نیز با امین صحبت نکرد و او نیز با وی تماس نگرفت. او واقعا در برابر دیدگان هیأت رهبری خیلی ماهرانه قوای هوائی و پروازهای طیارات را از میدانهای هوائی بگرام و کابل در تاریکی شب از مرکز فرماندهی رهبری میکرد. حتی او غافل نبود تا هرگونه تجاوز به حریم هوائی کشور را تحت کنترل دقیق خویش قرار بدهد. او در لحظات معین

با تمام مراکز رادار و مدافعه هوایی در سرتاسر کشور تماس حاصل میکرد و در عین حال از وضع نظامی در ولایات اطلاع کسب مینمود.

برای عبدالقادر پیم از وضع امنیتی و هرگونه حرکت نظامی اطلاع میدادند. او دستور میداد که اطراف دارالامان و مراکز معین قطعات قوای مرکز را در آنجا از بالا تحت آتش قرار بدهند و حتی الوسع بدون ضایعات انسانی با حملات از بالا در میان افسران و سربازان ترس ایجاد نمایند و از تجمع دسته بندی قوتها جلوگیری کنند. زیرا هرگونه سازماندهی نظامی و حرکت آن قوتها بسوی شهر میتواند دشواریهای عظیمی را برای قیام کنندگان بوجود آورد. باینجهت رهبران قیام در جریان روز مجبور شدند تا از دگروال خلیل الله قوماندان قوای توپچی مهتاب قلعه مساعدت بخواهند. شگفت انگیز اینکه، بر طبق دستور حفیظ الله امین قبلا این قوا را از هوا بمباردمان کرده بودند. برای اینکه وی پرچمی معروف و عضو سابق کمیته مرکزی حکومت جمهوری محمد داؤد بود. با وصف آن، نیروهای توپچی مهتاب قلعه واقع در چهاردهی کابل تحت فرماندهی خلیل الله، تأثیر بزرگی در امر فلج کردن قوتهای قوای مرکز که بطور کلی وفادار به رژیم محمد داؤد باقی مانده بود، وارد نمود.

به رغم پیشگیریها و پیشبینیها، باری به مرکز فرماندهی، اطلاع رسید که نفرها و نیروهای فرقه ۷ پیاده واقع در ریشخور چهار آسیاب در چند کیلومتری شرق دارالامان سوار بر تانکها، زرهپوشها و موترهای نظامی به سازماندهی غلام حیدر رسولی با استفاده از تاریکی شب بسوی شهر در حرکت است. بقرار معلوم قوماندان فرقه موفق گردیده بود تا در اثر تشویق و زیردفاع تمام قوای فرقه را به پشتیبانی از رژیم سرنگون شده رهسپار کابل سازد.

بملاحظه اینوضع، پیم تقاضا میکردید که قوای هوایی باید جلو آنها را بگیرد و در غیر آن وضع وخیمی پیش خواهد آمد. عبدالقادر پلان حمله خویش را چنین توضیح نمود: بگذار این قوتها از جاده های فرعی تاریک که از میان اراضی هموار میگذرد از دارالامان بسوی شهر وارد جاده اصلی روشن شوند و قطار تشکیل دهند، آنگاه دستور حمله هوایی داده خواهد شد. هنگامیکه یکسر

قطار تانکها، موترها و زرهپوشها نزدیکهای دهمزنگ و سر دیگر آن از دارالامان گنشته بود، وی دستور داد تا طیارات شکاری که در هوا منتظر دستور بودند حملات شدیدی را بر سر قطار انجام دهند و چندتا از وسایل زرهی خودرو را در پیشاپیش از حرکت بیاندازند. پیلوتها این امر را با مهارت انجام دادند و لحظاتی بعد اطلاع دادند که قطار موتوریزه از حرکت بازمانده است. سپس او وظیفه سپرد که از دهمزنگ تا دارالامان که جاده یی سراسر مستقیم و از بالا قابل دید است، طیارات به ارتفاع پائین از بالای قطار قوتها بگذرند و وسایل را تحت ضربات آتش ماشیندارها قرار بدهند. عبور طیارات جت از ارتفاع کم و آتش شدید از بالا پانیک ایجاد نمود. برای وسایل نه راه پیشروی و نه بازگشت وجود داشت و علاوه بر آن، در دوجناح جاده، دو رده جوی آب رو و درختهای سبز پشه خانه در چند ردیف در هر دو سو مانع پراکنده شدن قوتها میگردد. در نتیجه، عمله وسایل زرهی و سربازان وسایل خود رو خود را ترک گفتند و سرعت راه فرار در پیش گرفتند. این حرکت خیلی مؤثر واقع شد و باینگونه فعالیت فرقه متذکره عقیم گردید، در غیر آن، مقابله با آن کار دشواری بود.

مهمذا، نابسامانی در میان منسویین فرقه هنوز وجود داشت و درگیریهای شدید میان اعضاء و هواداران ح د خ ا از یکسو و عناصر طرفدار رژیم از سوی دیگر در طول شب بوقوع پیوست. چنانکه در جریان این درگیریها محمد علی عضو حزب که بر طبق پلان بحیث قوماندان فرقه تعیین شده بود، کشته شد و دوبال طیاره شرکت کننده در امر محاصره این فرقه سقوط داده شد و اما پیلوتها نجات یافتند. پس از مبارزه سرسخت، سرانجام مقاومت بخش افسران جانبدار رژیم درهم شکسته شد و فرقه ۷ تسلیم گردید.

فعالیت دیگر قوای هوائی را که همچنان چشم دیدن است و آتشب بملاحظه رسید در اینجا نقل مینمایم، ولی شایان تذکار میدانم که با وصف پرسشهای لازم از یکتن از افسران، شاید اصطلاحات نظامی را در این یادداشتها و خاطرات به درستی بکار برده نتوانسته باشم. در هر حال هدف توضیح دقیق مطلب است و نه چندان درستی و نادرستی اصطلاحات معمول نظامی.

به همین طریق، فرقه ۸ پیاده قرغه نیز آماده حرکت بسوی شهر کابل گردید. ولی دو تدبیر مانع هجوم جمعی آن شد. نخست اینکه قوماندانان برخی از کُندک‌ها که خلقی و پرجمی بودند و بویژه یک کُندک تانک که منسوبین آن بطور کلی وفادار به پرجمیها بودند، مانع حرکت بخشهای عمده نیروهای فرقه شدند. ثانیاً محمد رفیع به قوای چهار زره‌دار هدایت داد تا راه میان قرغه و شهر را از جانب غرب در نزدیکیهای افشار، پولیتخنیک و باغ بالا در چند نقطه سد نمایند و به مقابله بپردازند. مع هذا، قوماندانی فرقه موفق گردید که بخشی از نیروهای خویش را بشکل موتوریزه ولی با چراغهای خاموش در تاریکی شب با تاکتیکهای ماهرانه از راه‌های فرعی عقب کوه‌های افشار از طریق خیرخانه از شمال وارد شهر نماید. برای مقابله و نیرو قوای ریزرفی در دست نبود و از اینوضع هیأت رهبری بنحو آشکاری نگران شده بود و یقیناً نخستین هدف حمله آنها همین محل چنار تشکیل میکرد. زیرا هم در مسیر ورود نیروهای موصوف قرار داشت و هم بمثابة مرکز فرماندهی هوایی، خیلیها برای جانب مقابل درد سر ایجاد نموده بود.

یکباردیگر، قوای هوایی وارد میدان نبرد گردید و نقش خود را برای فلج کردن نیروهای فرقه ۸ ایفاء نمود. عبدالقادر دستور داد که طیارات حمل و نقل نظامی نخست به پرواز درآیند و با نورافکنهای نیرومند خود، راه‌های عبوری و سایط را روشن نمایند و به تعقیب آن طیارات مگ مواضع نیروهای متذکره را در مسیر حرکت آنها تحت ضربات متکاثف آتش قرار بدهند. طوریکه عبدالقادر خود اظهار میداشت که این عمل اگرچه از لحاظ نظامی هیچگونه مؤثریتی ندارد، ولی میتواند پانیک ایجاد نماید و از سرعت ورود قوا به شهر بکاهد. واقعاً همینطور هم شد و پاسی از شب گذشته بود که اطلاع رسید مبنی بر اینکه فعالیتهای فرقه ۸ خنثی گردیده است.

ما تمام شب را در محل چنار سپری کردیم و تا صبح کدام واقعه‌ی قابل تذکار دیگر مشاهده نرسید. در ولایات نیز کدام حادثه یا مقاومت قابل ملاحظه‌ی رخ نداد. صرف در ساعات صبح ۲۸ اپریل، بخشی از نیروهای فرقه

۱۱ قول اردوی مرکزی که در جلال آباد مستقر بود در راه حرکت بسوی شهر کابل در منطقه ماهیپیر بوسیله قوای ۲ و قوای ۱۵ زره‌دار متوقف ساخته شد.

درهم شکستن آخرین مقاومتها:

صبحگاهان ۲۸ اپریل در اثر مساعی مشترک تانکیستها و پیلوتها آخرین مقاومت‌های گارد جمهوری درهم شکست. ولی محمد داؤد تا آنگاه مقاومت کرده بود. پس از آن گروهی از قاصدان نزد وی به ارگ فرستاده شدند.

هیأت رهبری حزب، هنگامیکه در حدود ساعت ۸ - ۹ صبح ۲۸ اپریل بار دیگر به مرکز رادیو افغانستان تشکیل جلسه دادند، مطلع شدند که محمد داؤد حاضر به تسلیم نیست. درباره اینکه با وی، همکاران و خانواده اش چگونه برخورد صورت بگیرد بحث داغی میان اعضای کمیته مرکزی موجود، در گرفت. امین بنحو آتشین درباره انجام حمله مسلحانه بروی و در صورت مقاومت، از میان بردن فوری او و همکارانش سخن میگفت. عده بی از اعضای کمیته مرکزی حاضر در جلسه این نظر را حمایت کردند. ولی ببرک کارمل بنحو قاطع با آن مخالفت نمود و اظهار داشت که نباید به هیچصورت باین امر مبادرت ورزید. او گفت:

« بگذار با حوصله مندی و خون‌سردی این مسأله حل گردد. از همین اکنون نباید به مردم و جهانیان چنین انتباه داده شود که انقلاب بیرحم است و ماوراء قانون عمل مینماید. بگذار دادگاه مردمی درباره آینده وی تصمیم بگیر ».

من به پشتیبانی جدی از موضع کارمل گفتم که:

« به تأیید از حرف رفیق کارمل من هم باین عقیده هستم که نباید از همین اکنون به خود سری راه داد و روسیاهی تاریخی را پذیرفت. »
این حرفها موجب خشم امین گردید. وی در حالیکه اظهار میداشت:

« ما با سازشکاری سازگار نیستیم»، ازجا برخاست و تحت پنهانۀ تأمین تماس با برخی از قوماندانان قطعات جلوسه را ترک گفت و پس از ساعتی بازگشت.

بحث پیرامون این مسأله و مسایل دیگر بدون موجودیت امین و با موجودیت او برای مدتی ادامه داشت تا اینکه یک تن از افسران که گفته میشد از زمره خلقیهای وفادار، و لی نه هواخواه شخصی امین بود، با دست و بازوی راست خونین وارد اتاق گردید و مطالبی باین مفهوم اظهار داشت:

« من با عده ای از افسران و سرایان داخل گلخانه ارگ شدم و از نام شورای نظامی به محمد داؤد ابلاغ کردم که سلاح بر زمین بگذارد و تسلیم شود، ولی او نپذیرفت و با سلاح دست داشته خود بر ما فیر کرد. یک تن از رفقای ما کشته شد و طوریکه می بینید من جراحت برداشتم. همراهان من طاقت نیاوردند، او و همه را که همراه او بودند تحت آتش متقابل گرفتند».

آنچه که معلوم است اینکه: حفیظ الله امین بنابر هر انگیزه ای که در ذهن وی تسلط داشت اعم از اینکه سیاسی انقلابیگرانه بود و یا شخصی، از همان آغاز تلاش میورزید تا محمد داؤد را از میان بردارد.

بدینگونه، آب سرد بالای آتش طرفداران و مخالفین این مسأله پاشیده شد. همه دانستند که امین آنرا سازمان داده بود تا همه را در برابر قضیه انجام شده ای قرار بدهد. هیچ یکی از اعضای کمیته مرکزی واکنش آشکار ابراز نداشتند. آنانیکه جانبدار بودند به هدف خویش رسیدند و تبصره در اینباره را زاید دانستند و آنانیکه مخالف بودند تبارز احساس نفرت خویش را بیهوده و دوراز احتیاط شمردند. ولی حرف در اینجا پایان نیافت و طوریکه میدانیم، امین مخالفت کامل و مجموع رهبری پرچمیها را درباره حمله بر شخص و خانواده محمد داؤد و همکارانش، بعنوان پنهانۀ بی بزرگ برای برجسپ زدن سازشکاری بر پرچمیها با طبقات حاکمه و وسیله ای برای سرکوب آنان مورد استفاده قرار داد.

بیرحمی توأم با فضای عدم اعتماد، اختلافات، برتری جوئیهای جنساجی و خودخواهی های شخصی که عامل اصلی آنها حفیظ الله امین و همیاران بیساک او بودند، از همان نخستین ساعات باصطلاح "انقلاب" آغاز گردید و با فجایع بیهم پایان یافت. حفیظ الله امین و همکاران نزدیک وی به این عقیده غلط بودند که گویا در هر دگرگونی خونریزی یک ناگزیری است و برای پیروزی آن باید هر گونه مخالفت و مقاومتی را با خشونت درهم شکست. بنابر همین روان مسلط مبتنی بر انقلابیگریها، انقلابی نمائیها، خودخواهیها و انحصار گریهای ذهنیگرانه بود که بیرحمیها، تصفیه ها، شکنجه ها، اتهامات، توطئه ها، دسایس، ترورها و کشتارها آغاز و تداوم یافت.

برگردم به بازگویی داستان قیام:

در طی یکروز و یکشب قوای محدود نظامی در دست حزب بر وضع در کابل مسلط گردید و به زودی غلام حیدر رسولی وزیر دفاع محمد داؤد در منطقه بی از دارالامان که آواره شده بود، دستگیر و به دستور امین اعدام شد. میگویند که عبدالقدیر نورستانی وزیر امور داخله، مجروح در شفاخانه نظامی قرار داشت و او نیز به دستور امین به قتل رسید.

پس از تصرف ارگ و درهم شکنستن تمام نقاط مقاومت در کابل، قیام مسلحانه در پایتخت به پیروزی رسید. آنچه مربوط به قطعات و جزو تام های مستقر در ولایات ارتباط میگرفت، آنها در قیام نظامی شرکت نجستند. در این قطعات و جزو تام ها فعالین ح د خ ا، چه نظامی و چه ملکی پس از کسب اطلاع درباره پیروزی قیام در کابل، قدرت را بدست گرفتند. به زودی گارنیزونهای قندهار، جلال آباد، هرات، غزنی، میدانهای هوایی نظامی شیندند، مزار شریف و غیره تحت نظارت افسران مربوط به قیام کنندگان قرار گرفتند. باید در نظر گرفت که قیام کنندگان از آغاز تا پایان بگونه متشکل و با قاطعیت بی مانندی عمل کردند. برغم خصلت شدید نبرد در پایتخت، قیام بطور کلی با خونریزی کم به پیروزی رسید.

از ۲۷ اپریل تا ۳ می در کابل هیچ یکی از روزنامه ها انتشار نیافت. مردم تنها از طریق برنامه های رادیو افغانستان که تا ۲۹ اپریل اطلاعات از نام شورای

نظامی - انقلابی بخش میشد، درباره حوادثیکه در کشور جریان داشت مطلع میگرددند. در برنامه های رادیویی شعارهای عمده قیام کنندگان بازتاب می یافت.

بروز ۲۸ اپریل ساعت ۷ و ۳۰ دقیقه بعد از ظهر از طریق رادیو افغانستان اعلامیه شورای نظامی - انقلابی بخش گردید که در آن چنین تذکار بعمل آمده بود:

۱. «الفای قانون اساسی خود ساخت محمد داؤد و سقوط دولت و حکومت مستبد وی رسماً اعلام میگردد. پس از این تمام امور کشور از طریق فرامین و دستورالعملهای شورای نظامی - انقلابی قابل اجرا است.

۲. شورای نظامی - انقلابی بر اوضاع کاملاً مسلط است و تمام قطعات قوای مسلح کشور در تحت اوامر این شورا وفاداری خود را اعلام نموده و وظایف و تنه‌برستانه خود را ایفاء مینماید.

۳. آمده از جنرالها و وزرای بر حال رژیم سقوط داده شده محمد داؤد که تاکنون به شورای نظامی - انقلابی مراجعه نکرده اند به زود ترین فرصت در وزارت دفاع حاضر شوند. در غیر آن بر طبق مقررات نظامی با آنان برخورد خواهد شد.

۴. مطابق به مقررات نظامی تا تصمیم ثانی هرگونه اجتماعات ممنوع است.

۵. مردم بصورت عادی به کار و زندگی خود با اطمینان کامل ادامه بدهند.»

اعلامیه متذکره بطور کلی از پشتیبانی مردم افغانستان و از جمله مقامات عالی نظامی و ملکی رژیم اسبق برخوردار گردید.

شورای نظامی - انقلابی طی دو - سه روز اول وظایف بزرگی را در قبضه داشت. چنانکه به روز دوم پیروزی قیام نظامی از تمام کسبه کاران و دکانداران شهر کابل، پرسونل ترانسپورتی، کارگران، کارمندان، دانشجویان و بخشهای

دیگر مردم تقاضا بعمل آورد که به کارهای عادی خویش بپردازند و مصئونیت کامل فعالیت ایشانرا تضمین نمود. در اعلامیه این شورا که بتاريخ ۲۸ اپریل از طریق رادیو پخش گردید، چنین آمده بود:

«شورای نظامی - انقلابی از تمام افشار و بخشهای مختلف مردم تقاضا مینماید که سر از فردا ۲۹ اپریل ۱۹۷۸ مانند هر وقت دیگر، همانطوریکه وجدان ایشان تقاضا مینماید بر سر وظیفه خویش حاضر شوند و با روحیه وطنپرستانه مطابق رهنمود ها و دستورالعملها، قوانین و مقررات به اجرای مکلفیتهای خود بپردازند».

مردم در سراسر کشور به گرمی و شور و شغف فوق العاده از پیروزی قیام مسلحانه استقبال کردند، امنیت و نظم در کشور استقرار یافت. ده ها هزار تن از شهریان کابل طی تمام ۲۹ اپریل خیابانهای را که به ارگ منتهی میگردد، راه پیمائی کردند.

ویژگیهای قیام:

البته "انقلاب"، یا قیام نظامی ۲۷ اپریل بمثابة یک حادثه غیر مترقبه، یک رویداد پیشبینی نشده و یک عمل ماجراجویانه به "پیروزی" رسید. ولی این سوال هنوز پاسخ نا گفته باقی مانده است که انگیزه اصلی حفیظ الله امین از انجام این عمل بعنوان یک ماجرای بزرگ که عواقب آن بطور قطع از پیش معلوم نبود و تضمین شده نمیتوانست، چه بوده است؟ به هر حال معلوم نیست که این یک ماجراجوئی محض تحت عنوان انقلاب و انقلابی بودن یا یک برخورد ذهنیگرانه و یک اقدام بیباکانه ناشی از تمایلات جاه طلبانه شخصی و ناشی از خود خواهی بزرگ برای دست یافتن به قدرت بوده است.

صرف نظر از انگیزه ها، رخداد ۷ نور بیشتر یک قمار بزرگ بود تا یک اقدام دقیق از پیش محاسبه شده بر پایه تناسب نیروها. هرگاه در جریان عمل، فداکاری بزرگ از جانب اعضای حزب در بخش نظامی، صرف نظر از وابستگیهای قبلی جناحی آنان، تبارز داده نمیشد، هرگاه محمد داؤد و همکاران

نزدیک وی بنحوص وزرای دفاع و داخله، آنقدرها مغرور و خودخواه نمی بودند و غافلگیر نمیشدند، هرگاه برخی تصادفات محض و ابتکارات نظامی اعضای حزب کمک نمیکرد، تناسب نیروها بهیچوجه بنفع قیام نبود.

درباره اینکه گفته میشود شورویها از اقدام به قیام ازپیش آگاهی داشته اند، بی اساس است. حقیقت الله امین در این زمینه دو گونه، حرف بر زبان رانده است. او در جلسه بیروی سیاسی بگونه رسمی گزارش داد که شام روز قیام یعنی ۲۷ اپریل هنگامیکه از توقیف آزاد شد، موضوع را با اطلاع مقامات شوروی رسانیده است و این زمانی بوده است که شورویها خود مطلع شده بودند. حرف دیگر او که بگونه غیر رسمی اظهار کرده است اینکه از طریق مشاورین شوروی در اردو در جریان آغاز قیام بایشان نیز موضوع را اطلاع داده است. ولی محمد رفیع اظهار داشت که سرفشاور شوروی در قوای ۴ زره‌دار پس از ابلاغ احضارات جنگی در حالیکه خیلی سراسیمه بود نزد وی آمد و موضوع را جویاشد و وی صرف همینقدر برای او گفته بود که اجرای وظایف خاصی درپیش است و ضرورت به توضیحات بیشتریست.

هرگاه شورویها از موضوع اطلاع قبلی میداشتند، مشاورین نظامی ایشان که بیش از ۳۰۰ تن در قوای زمینی و هوایی بودند سرکار نمیآمدند یا سفیر شوروی در همان روز برای مشایعت کسی به میدان هوایی کابل نمیرفت. هرگاه به گفته های نورمحمد تره کی و حقیقت الله امین استناد شود، آنان به تأکید اظهار میداشتند که از وقوع "انقلاب" نه مسکو و نه واشنگتن، نه برژنف و نه کارتر هیچگونه اطلاعی نداشتند. بقراریکه بعد از "انقلاب" افشاء گردید، باری شورویها به نورمحمد تره کی گفته بودند که افسران خلقی در میان ارتش از قیام حرف میزنند، هرگاه چنین چیزی در نظر باشد اشتباه بزرگ خواهد بود. در اینصورت طبیعی بود که امین نمیخواست شورویها قبلاً از پلان قیام اطلاع داشته باشند و باید در برابر یک عمل انجام شده قرار میگرفتند.

شورویها در آنگام از محمد داؤد کاملاً دل‌سرد نشده بودند و رژیم او را تا حدود زیادی مطلوب میدانستند. بهمین جهت رهبران حزب دموکراتیک خلق

افغانستان از محافظه کاریهای شورویها جدا - انتقاد میکردند. البته باید میان احتیاط کاریها، محافظه کاریها و برخوردهای سرد ایشان با حزب دموکراتیک خلق افغانستان قبل از قیام و استقبال گرم آنان بعد از پیروزی قیام، تفاوت جدی قایل شد. موضعگیری تأییدی اتحاد شوروی در برابر یک عمل انجام شده، از رژیم جدید که اهداف آن میتواند با سیاستهای آنزمان آنکشور در مطابقت باشد، مسأله‌ای جداگانه است. باینقرار هیچگونه قرآینی وجود ندارد که اتحاد شوروی اقدام به چنان عمل ماجراجویانه و تضمین نشده را قبلاً تأیید نموده یا از وقوع آن اطلاع قبلی داشته باشد.

فردای پیروزی "انقلاب"، وضع درسیمای افراد معینی تغییر کرد. در میان اعضای هیأت رهبری حزب و در میان نظامیان چهره‌ها شغل‌ها، گلوها صافتر، گردنها برافراشته‌تر، قامت‌ها راست‌تر، لب‌ها متبسم‌تر، روان‌ها تلزه‌تر، لباس‌ها منظم‌تر و اشتهاها بهتر و بیشتر پیماشده می‌رسید.

از تمام ولایات، از قطعات و گارنیزونهای نظامی یکباردیگر (مانند کودتای محمد داؤد) تبریکه‌ها، شادباش‌ها، اطمینانیه‌ها، امانت‌نامه‌ها و آمادگی‌ها برای انجام خدمات صادقانه به وطن و انقلاب پیهم مواصلت می‌ورزید و غرور سرکردگان قیام را افزون‌تر می‌ساخت. پیام‌ها توأم با شعارها و گفتارهای "انقلابی" پیوسته از طریق رادیو پخش می‌گردید و در روزنامه‌ها پشتر می‌رسید.

(فصل سوم)

تشکیل شورای انقلابی

و حکومت جمهوری دموکراتیک افغانستان

روز نهم ثور (۲۹ اپریل) از صبح، اعضای پیروی سیاسی در جایگاه وزارت دفاع افغانستان، در مقابل ارگ، در اتاق وزیر گرد آمدند. جلسه دایر گردید و پیشنهادی از جانب عبدالقادر به جلسه ارائه شد مبنی بر اینکه: برای مدتی تا استقرار کامل وضع، حزب باید درسایه باقی بماند و چهره نگشاید و رهبری دولت بر عهده بی شورای نظامی و نظامیان قرار بگیرد. طرح این مسأله مانند آب سردی بود که بر آتش اشتیاق بعضیها برای رسیدن به مقامات پاشیده شده باشد. برای لحظات معینی کمرختی سر تا پای جلسه را فرا گرفت. سپس نور محمد تره کی آغاز به سخن کرد و با نشان دادن واکنشی شدید در سیما و حرف خویش پیشنهاد را رد کرد. بقرار معلوم این پیشنهاد قبلاً بوسیله حفیظ الله امین با وی بنحو خصوصی مطرح شده بود، ولی آنگاه نیز آنرا و به شدت رد گردیده بود. کارمل نیز از طرح چنین پیشنهادی از قول تره کی، آگاهی قبلی داشت.

حفیظ الله امین که در جلسه پیروی سیاسی دعوت شده بود، پافشاری مینمود که قدرت دولتی را باید شورای نظامی و شخص او در رأس آن، تمثیل نماید و اکثریت وزراء نظامی باشند تا انقلاب به پیروزی کامل برسد و در نیمه راه از حرکت باز نماند. هدف وی قبضه کردن کامل قدرت از همان نخستین روز بود. ولی اکثریت قاطع پیروی سیاسی با این پیشنهاد مخالفت کردند. طرح‌های دیگری نیز پیشنهاد شد و از جمله ببرک کارمل و همظران وی و از جمله

اینجانب معتقد بودند که یک اداره مؤقت غیر نظامی تشکیل گردد و سپس جای آنرا یک حکومت دموکراتیک ائتلافی بگیرد. نورمحمد تره کی و جانبداران وی از تشکیل شورای انقلابی متشکل از رهبران حزبی و البته خود در رأس آن پشتیبانی میکردند. پس از بحثهای بیهوده و مشاجرات زیاد، سرانجام طرح تشکیل شورای انقلابی با مشاراک رهبران حزبی و نظامی بحیث وجه المصالحه پذیرفته شد و مورد تصویب قرار گرفت. البته، اینوضع برای حفیظ الله امین خیلی ناراحت کننده بود، ولی راه دیگری برای وی در آغاز "پیروزی" بجز پزیرش مؤقتی نظر جمعی وجود نداشت.

در جریان صحبت، مسایل دیگر نیادی نیز که از گذشته ها موجب اختلاف بود، مطرح بحث قرار گرفت. بنرک کارمل، نور احمد نور، دوکتور اناهیتا راتباد و من (نه تمام جناح پرچمی) روی طرحهای قبلی خویش مبنی بر اعلام نظام دموکراسی ملی و تشکیل یک جبهه دموکراتیک و ملی برای ایجاد حکومت با بنیاد وسیعتر اصرار میورزیدیم، ولی این حرفها از جانب خلقیها کهنه و بی موقع خوانده شد و حتی مورد استهزاء قرار گرفت. ایشان کماکان از دموکراسی خلقی و از مواضع چپروانه تر از گذشته، صحبت میکردند. ایشان تلاش میورزیدند تا مهر و نشان "خلقی بودن" بر "انقلاب" و بر هر فیصله و تصمیمی نمایان باشد. آنان پافشاری میکردند که نام رژیم، دولت و حکومت عبارت باشد از: "جمهوری خلق افغانستان". پرچمها میگفتند که اسم "جمهوری افغانستان" کافی است. هنگامیکه بحثها روی این مسأله خیلی داغ گردید و فضای جلسه متشنج، کارمل پیشنهاد "جمهوری دموکراتیک افغانستان" را ارائه داد و خلقیها بحیث آلترنیف، "جمهوری دموکراتیک خلق افغانستان" را مطرح کردند. پرچمها آنقدر استدلال کردند که سرانجام با تلغکامی پیشنهاد آنها "دموکراتیک" از جانب خلقیها پذیرفته شد و در واقع سیاست "خلقی ساختن" همه چیز را برای بعد موکول کردند!

شورای انقلابی بالنسبه به سادگی تشکیل گردید. ترکیب آنرا جمعا تمام اعضای کمیته مرکزی حزب و افزون بر آن یکتعداد از نظامیان که در قیام

دست اول شمرده میشدند، متشکل از ۳۵ تن و از جمله ۵ تن نمایندگان قوای مسلح تشکیل میداد. باینقرار نظامیان در ساختار قدرت شریک شدند. حفظ الله امین موفق گردید که اشخاص مطلوب خویش را از میان افسران، شامل اعضای شورای انقلابی بسازد و باینترتیب تناسب نیز ورا بنفع خلقیها تغییر بدهد. زیرا پیشنهادات او از جانب مجموع خلقیها و شمار دیگری از فرصت طلبان پشتیبانی گردیده بود. البته این امر برای پرچمیها خوش آیند نبود، ولی ناگزیر بآن تن در دادند. در هر حال، برک کارمل بحیث یک اتمام حجت چنین اظهار داشت:

« هنگامیکه سرمستی این نخستین پیروزی فسر و کش نمایانده ما خواهم دید که با تشویق نظامیگری در حزب چه اشتباه بزرگی را مرتکب شده ایم.»

من به ادامه صحبت کارمل خطاب به اعضای بی‌زوی سیاسی گفتم:

« اکنون قضا را راستمالی میکنید، ولی نتایج تن در دادن به زورگوییها از نام نظامیان از همین اول وهله برای همه بی ما وخیم خواهد بود.»

رهبر حزب و دولت ابرو درهم کشید و اظهار داشت:

« هیچکس هیچ چیزی کرده نمیتواند. حزب پشت سر ما نیست. مطمئن باشید! »

یادداشت: طبیعی است که در موارد گوناگونی نیاز وجود دارد تا نقل قول ها یا اقتباس از گفته های اشخاص در این یادداشتها و خطاطرات بصورت مستقیم ارائه گردد. البته نمیتوان مطالب را که شفاهی اظهار گردیده است با همین همان کلمات و جملات ارائه داد. زیرا لازم است که مطالب بر روال عمومی نگاشته ها بیان گردد. ولی آنچه حایز اهمیت بزرگ میباشد، اینکه گفته ها در مطابقت کامل با عین مطالب اظهار شده ارائه گردد. من در این نگاشته ها و در نقل قولها، صرف نظر از آنکه از روی یادداشتها اقتباس کرده ام یا از حافظه خویش یاری جسته ام، این حقیقت و امانت را، اعم از اینکه از خودم بوده باشد یا از دیگران، بگونه جدی در نظر گرفته و رعایت کرده ام.

دفع الوقت:

بگونه ای در پاسخ به نگرانی رهبری پرجمیها، دربسیروی سیاسی فیصله بعمل آمد که نه تنها شورای نظامی منحل اعلام گردد، بلکه بصراحت عدم ضرورت شیوه های اداره نظامی در دولت و تعویض آن به اشکال ملکی توضیح گردد.

بنابر آن، اعلامیه زیرین ترتیب و مورد تصویب قرار گرفت که ساعت ۹ شام ۲۹ اپریل از طریق رادیو اعلام گردید:

« عادی شدن اوضاع در کشور امکان تحقق شکل ملکی اداره در کشور را بوجود آورده است. بنابر آن شورای نظامی - انقلابی قوای مسلح اعلام مینماید که تمام صلاحیتهای خویش را به شورای انقلابی جمهوری دموکراتیک افغانستان که تازه تشکیل شده است، واگذار میگردد. »

پیوست با آن، در فرمان مربوط چنین آمده بود:

« قیام انقلابی افسران و سربازان وطنپرست افغانستان به اراده خلق کشور به تاریخ ۷ ثور ۱۳۵۷ صورت گرفت. این قیام که سر آغاز انقلاب دموکراتیک و ملی افغانستان بشمار میرود در کمتر از ۲۴ ساعت رژیم مستبد محمد داؤد را درهم شکست و اساس یک نظام دموکراتیک و ملی را تحت قدرت شورای نظامی - انقلابی در افغانستان پی ریزی کرد. لذا برای اینکه انقلاب ۷ ثور وظایف خطیر دموکراتیک و ملی خود را بصورت خلاق، همه جانبه و مؤثر ایفا کند، شورای نظامی - انقلابی تمام قدرت عالی دولتی را به شورای انقلابی جمهوری دموکراتیک افغانستان منتقل نمود و خود در آن مدغم گردید. »

شورای انقلابی در نخستین جلسه خویش به روز ۳۰ اپریل ۱۹۷۸ نور محمد تره کی - منشی عمومی کمیته مرکزی ح د خ ا را بحیث رئیس شورای انقلابی و صدراعظم و بیرک کارمل را بحیث معاون شورای انقلابی و معاون صدراعظم انتخاب نمود (فرمان شماره ۱).

اکنون برای همه، اعم در داخل و خارج، روشن شده بود که گویا قیام به رهبری حزب دموکراتیک خلق افغانستان، انجام گرفته بود.

حکومت جدید:

به روز اول می، پلنوم فوق العاده کمیته مرکزی ح د خ (جلسه با حضور تمام اعضای کمیته مرکزی، اعم از اعضای اصلی و علی البدل) در تالار گلخانه صدارت در فضای متشنج و پر درد سر دایر شد. قبل از تشکیل جلسه، از ساعت ۱۰ صبح، اعضای کمیته مرکزی در تالار درونی نشسته و منتظر بودند. آنان در آغاز شادمان و سرخال بنظر می‌آمدند و بهمدیگر پیروزی انقلاب را شادباش می‌گفتند و حرفهای شیرین بر زبان میراندند تا اینکه از تالار برونی صحبت‌های تلخ و جنجال برانگیز به داخل سرایت کرد و سروان ایشان سنگینی نمود.

در تالار برونی: تره کی، کارمل، نور، شاه ولی (اعضای دارالانشاء کمیته مرکزی) و امین نشسته بودند و رفت و آمد مکرری در آنجا صورت می‌گرفت. سرانجام بعد از ظهر، جلسه دایر گردید و فهرست کابینه یا هیأت وزراء مورد تأیید قرار گرفت. حفیظ الله امین نیز به پیشنهاد دارالانشاء بخاطر خدمات انقلابی وی بحیث عضو بیروی سیاسی کمیته مرکزی انتخاب گردید!

در پایان جلسه معلوم شد که جنجال بر سر چند وزارتخانه بوجود آمده بود. حفیظ الله امین اصرار می‌ورزید که به وی در عین زمان پست وزیر امور خارجه و وزیر دفاع سپرده شود. ولی از آنجائیکه اسم عبدالقادر بحیث وزیر دفاع مطرح بود، او در آن لحظه پافشاری زیادی از خود نشان نداد، ولی عقده وزیر دفاع بودن دست کم برای مراحل اولی برای او باقی ماند. او بر سر مسأله تعیین وزارت امور داخله سخت لجاجت می‌کرد. امین اصرار می‌ورزید، در صورتیکه محمد اسلم وطنجار بحیث وزیر امور داخله تعیین نگردد، وضع از بنیاد خراب خواهد شد. او گویا ظاهراً با دومرتبه رفت و آمد نزد وطنجار حتی با گریه و زاری و باحلیه گری روی این امر پافشاری می‌کرد. در حالیکه بعداً

و طنجا را اظهار داشت که اصلاً از موضوع اطلاع نداشته است، نه چنین مسأله‌ای برای او مطرح بوده است و نه همانروز، امین نزد وی مراجعه کرده بود. سرانجام پس از بحث زیاد، پست وزارت امور داخله به پرچمیا تعلق گرفت و نوراحمد نور باین مقام تعیین گردید و دزغوض، حق تعیین رئیس امور امنیت دولتی به خلقها سپرده شد که بعداً اسدالله سروری باین امر مؤظف گردید.

شایان یادآوری است که چهار مقام در اداره دولت با اصطلاح کلیدی و مهم تلقی میگردید که عبارت بودند از: وزارت‌های دفاع، امور خارجه، امور داخله و اداره با اصطلاح امنیت دولتی. تره کی و امین برای اینکه سکان قدرت را در دست داشته باشند برای بدست آوردن هر چهار مقام تلاش میکردند. درباره وزارت امور خارجه حرفی در میان نبود، زیرا امین بالای آن دست گذاشته بود. در مورد وزارت دفاع نیز پرچمیا ادعائی نداشتند و در رابطه به امنیت دولتی اصلاً هیچگونه علاقمندی نشان ندادند. صرف در مورد وزارت امور داخله که با مسایل پیچیده روزمره مردم و مهمتر از آن با اداره تمام ولایات و محلات کشور سروکار داشت، پرچمیا ابراز علاقمندی نمودند. همچنان باینوسیله میخواستند که رهبری این اداره بدست یکن ملکی باشد و از یک تازیها و نظامیگرها بگونه بی جلوگیری بعمل آید.

محمد اسلم و طنجا بحیث وزیر مخبرات و معاون صدراعظم و در مقابل محمد رفیع بحیث وزیر فوائد عامه پذیرفته شدند. پست وزارت زراعت و اصلاحات ارضی به صالح محمد زیری، وزارت تعلیم و تربیه به غلام دستگیر پنجشیری، وزارت مالیه به عبدالکریم میثاق و وزارت پلان به من، سپرده شد.

در جلسه موافقت بعمل آمد که نورمحمد تره کی نه تنها بحیث رئیس شورای انقلابی، بلکه در عین زمان بعنوان صدراعظم نیز کار نماید. بیرک کارمل در مقامات تشریفاتی معاون شورای انقلابی و معاون صدراعظم بدون اینکه وظایف مشخصی داشته باشد، تعیین گردید و حفیظ الله امین افزون بر وزارت امور خارجه، مقام معاون صدراعظم را نیز احراز نمود که در عمل بالاتر از تمام صلاحیتهای صدراعظم را در دست داشت.

باینسان، جلسه کامل کمیته مرکزی حزب درفضای سخت پرتنش ظاهراً به توافقات معین رسید، ولی عملاً ازهمینجا هسته انشعاب دیگر، جدائی مجدد و بی اعتمادی علنی به جوانه زدن آغاز کرد. شام همانروز باردیگر جلسه شورای انقلابی دایر گردید و گویا بر فیصله های کمیته مرکزی حزب صحنه گذاشت و شب همانروز حکومت جدید انقلابی با صدور فرمان شماره ۲، متشکل از ۲۰ تن وزیر و معاونین صدراعظم، اعلام گردید و تدابیر امنیتی شدید برای حفظ جان نورمحمد تره کی آغاز شد. وی ازهمانروز تا یکهفته دیگر در اقامتگاه کاخ گلخانه صدارت زندگی نمود، سپس به قصر نمبر یک انتقال یافت و به زودی در حرمسرای ارگ که محل زندگی خانواده های سلطنتی بود و پس از خلع محمدظاهر شاه بدست محمد داؤد، کسی در آن اقامت نداشت، تاپایان با خانواده خویش بسر برد.

استقبال مردم از حاکمیت جدید:

مردم افغانستان، بدون آنکه از کشمکشهای درونی رژیم میان رهبری خلقیهای در حال تعرض و پرجمیهای در حال دفاع، چیزی بدانند بیدریغ پشتیبانی خویش را از قیام نظامی و از تحول سیاسی ۷ نور در کشور، در مرکز و ولایات ابراز داشتند. در واقع، مردم از سیاستهای ریاکارانه و تبعیضی رژیم جمهوری در اخیر بستوه آمده بودند و به رژیم جدید بخاطر بهبود زندگی خویش امید بستند. اهالی خوش باور کابل پیرامون نانکها در چهار راهیهای شهر کابل گرد میآمدند، بر سر و روی سربازان گل میپاشیدند، برای تحول جدید جشنها میگرفتند و بهمدیگر و به رهبران حزبی - دولتی تبریک میگفتند. نمایندگان اقشار مختلف مردم به وزراء جدید (در صورتیکه آنانرا میپذیرفتند) مراجعه وشادباش میگفتند و آمادگی خویش را برای همکاری ابراز میداشتند. بخاطر دارم که در طی نخستین دوماه، هزاران تن از مردم بی آرایش و بی توقع، با من نیز که آنگاه چندان کاره یی نبودم و از لحاظ اداری (بحیث وزیر پلانگذاری) کمترین ارتباط را با مراجعین کاری داشتم، ملاقات کردند و هزاران نامه پراحساس

و تلگرام‌های تبریکه از کابل و ولایات با اسم من فرستادند. مردم، افزون بر ابراز احساسات گرم و صمیمانه، آمادگی، پشتیبانی و همکاری بیدریغ خویش را به طرق گوناگون از رژیم جدید ابراز می‌داشتند و به امیدهای شریفانه بخاطر خیر و سعادت مردم و ترقی وطن دل می‌بستند.

اعضای جمعیت العلمای افغانستان و ملا امامان مساجد کابل در پیامی عنوانی شورای انقلابی ج د ا چنین اظهار داشتند:

«از آنجا که رژیم جدید در اولین اعلامیه خود از اساسات اسلام بمناسبت اصول سیاست داخلی خود نام برده است، ما از رژیم جدید کاملاً پشتیبانی نموده و مسئولیت خود را در برابر آن درک می‌کنیم و در بارگاه خداوند دعا می‌نمائیم که موفقیت نصیب آن نماید».

در جلسه کابینه مؤرخ ۴ می ۱۹۷۸ خاطر نشان شده بود که حکومت هزاران تبریکه، تلگرام و پیام از اقشار گوناگون مردم کشور دریافت داشته است و بآن چنین پاسخ ارائه گردید:

«حکومت ج د ا از همه بخاطر تبریکات بمناسبت انقلاب ملی و دموکراتیک ۷ ثور، سیاستگذاری و ابراز امیدواری می‌نماید که نمایندگان مردم افغانستان که این تبریکات را ارسال داشته اند، اهمیت این کلمات را فراموش نخواهند کرد و در این لحظه حساس تاریخی با استفاده از تمام امکانات بخاطر تأمین زندگی شگوفان برای خلق شرافتمند کشور از صرف نیروی خویش دریغ نخواهند ورزید».

ولی واقعیت اینست که این گردانندگان رژیم بودند که متأسفانه اهمیت آن آرزومندیهای بزرگ مردم را برای تحقق آزادی، دموکراسی و رفع سیاستهای تبعیضی علیه ملیتهای محروم و تحت ستم کشور که در پیامهای شادباش ایشان با خطوط روشن تذکار یافته بود، بدرستی درک نکردند. چنانکه ببرک کارمل بعداً، در سالهای ۱۹۸۰ در اینباره چنین اظهار داشت:

«بیانیه بخاطر بیاوریم که چگونه در نخستین چند روز انقلاب، کابل و تمام کشور آکنده از شور و شوق و گرمی مردم بود. بخاطر بیاوریم که چگونه

فضای فراموش ناشدنی مشحون از سرور و انتظار در کرجه ها و خانه های مردم حکمفرما بود».

وی بار دیگر چنین اظهار داشت:

«سرکردگان رژیم بزرگترین اشتباه تاریخی را مرتکب شدند که احساسات پاک مردم را به هیچ و حتی بمبخره گرفتند، اهمیت پشتیبانی مردم را درک نکردند، برخورد های جاه طلبانه و خودخواهانه، بکه تازی و انحصارگری را جانشین شیوه های دموکراتیک و مردمی، واقعی و دوراندیشی ساختند. آنان به غلط میپنداشتند که مردم چیز دیگری را بجز زور نمی بینند و نمیشناسند. ایشان به خاطر بازی کردن با احساسات مردم، کوتاه اندیشی خویش و پشت بازدن به موازین انسانی و روشهای دموکراتیک، بهای بزرگی پرداختند که دامنگیر خود ایشان و هزاران انسان آرزومند گردید و عواقب خلیسها ناهنجار و وخیم در پی داشت. آنان صرف به یک کلمه دلبستگی عمیق داشتند و آن کلمه "خلق" یا مردم بود و در عمل خیلی چیزها به نام مردم علیه مردم انجام گردید».

(مطلب اولی در فوق از متن انگلیسی مندرج در "تراژدی افغانستان" اثر راجا انور و مطلب دومی از متن انگلیسی مندرج در "افغانستان: اهمیت قاطع کشوری در چهار راه" اثر جورج آر. نی به فارسی برگردانده شده است).

(فصل چهارم)

شناسائی رسمی ج ۱ و نخستین انتباهات

جمهوری دموکراتیک افغانستان از همان آغاز تأسیس - ۳۰ اپریل ۱۹۷۸ - از شناخت وسیع بین المللی برخوردار گردید. نخستین کشورهایی که آنرا برسمیت شناختند عبارت بودند از اتحاد شوروی، بلغاریا، هند، مفلستان، چکوسلواکیا، کوبا و پولند. سپس بتاریخ ۵ می کشورهای پاکستان، ترکیه، جمهوری دموکراتیک مردم یمن، ویتنام، یوگوسلاویا و ایران و به روز ۶ می جمهوری دموکراتیک آلمان، ایالات متحده امریکا، بریتانیای کبیر، جمهوری فدرال آلمان، ایتالیا و کوریای جنوبی شناخت رسمی خویش را از جمهوری دموکراتیک افغانستان اعلام کردند. تا تاریخ ۸ می تمام اعضای شورای امنیت سازمان ملل متحد رژیم جدید افغانستان را برسمیت شناختند که شامل جمهوری مردم چین نیز بود. پس از آن رژیم از سوی رومانی، عربستان سعودی، سوریه، بنگله دیش، جاپان، کانادا، استرالیا، عراق، مصر، کوریای شمالی، ایتویا، لبنان، لیبی، سویدن، دنمارک، بلجیم، ناروی، سویس، کویت، اردن و دیگران برسمیت شناخته شد.

در نخستین روزها، سفرای کشورهای مختلف با رهبران حزبی و دولتی دیدار و ملاقات میکردند و منظمآ گزارشهای خویش را به مقامات مربوط خویش ارسال مینمودند. در این میان سفیر پاکستان در کابل خیلیها فعال بود. او پس از دیدار با رهبران، همه روزه با وزراء مختلف ملاقات میکرد. او میخواست نظریات مجموع رهبری حزبی - دولتی را در رابطه به مسأله خط مرحدی دیورند، مسأله پشتونستان و در مناسبات آینده با پاکستان درک نماید. البته تاجائیکه معلوم است در مجموع به وی این انتباه داده شد که رهبری افغانستان در

رابطه به مسایل متذکره، نه تنها جدی تر و قاطع تر نسبت به حکومت محمد داؤد می‌باشد، بلکه راه آشتی و مذاکره نیز با آن کشور باز گذاشته نمی‌شود. هرگاه در آنگهنگام، دیپلوماسی منجیده شده بهتری در پیش گرفته میشد، حکومت پاکستان که از محمد داؤد دلخوشی نداشت شاید آنهمه به خصومت در برابر رژیم و افغانستان نمی‌تفرید.

مطلب دیگری که قابل تذکار است اینکه: بنا به پیشنهاد امین، مناسبات دیپلماتیک با کوریای شمالی بدون هیچگونه ضرورتی نه تنها تأسیس گردید، بلکه بدون هیچ موجبی یا بخودی خود، مناسبات موجود میان افغانستان و کوریای جنوبی از جانب وزارت امور خارجه قطع اعلام شد.

ایالات متحده امریکا و کشورهای هم پیمان اروپائی آن شاید وضع را مطالعه میکردند، ولی امر پیچیده ای نبود که از نخستین روزها با بررسی اعلامیه ها، قطعنامه ها، شعارها، فیصله ها و تصامیم رهبری - حزب و دولت و با مطالعه سیاستهای حزب قبل از رویداد نور نیز از ماهیت واقعی رژیم درک مشخص داشتند.

موضع اتحاد شوروی در قبال رژیم:

درابتداء، ظاهراً رژیم و سیاستهای آن در تحت رهبری ح د خ از جانب رهبری شوروی تأیید میگردد و معلوم میشد که ایشان از بُعد و عمق اختلافات میان هر دو بخش حزب اطلاع زیاد نداشتند. بخاطر دارم که در نخستین روزها، بتاريخ ۲۹ اپریل ۱۹۷۸، ضیافتی خصوصی از جانب حفیظ الله امین ترتیب گردید که در آن میخائیل پوزانوف سفیر اتحاد شوروی و تنی چند از کارمندان بالا رتبه آن سفارت در کابل، شرکت داشتند. در جریان این ضیافت درباره مسایل عمده در سیاستهای حزب و دولت میان تره کی و کارمل از مواضع متضاد بحث صورت گرفت که شاید برای سفیر تازگی داشت و وی اظهار تعجب میکرد.

ترکیب شرکت کنندگان افغانی، ضیافت متذکره از اینقرار بود: تره کی، امین و شاه ولی از جانب خلقیها و کارمل، من و قندوس غوربندی از جانب

پرچمها، شگفت انگیز اینکه، امین تا سرحد لغو ضیافت، از کارمل با پافشاری خواسته بود که عوض من یا نور، غوربندی را که عضو بیروی سیاسی نبود، بپذیرد. درحالیکه بطور مشهود مواضع غوربندی که او یکتن از اعضای کمیته مرکزی بود، درضدیت علنی با پرچمیو و درهمکاری بیچون و چرا با امین تغییر کرده بود و زورگویانه پرچمی جازده میشد. این مطلب ظاهراً کوچک را برای آن متذکر شدم که عمق مداخلات او بن از همان نخستین روزها درک گردد. او نه تنها باین امر اکتفاء نکرد، بلکه سه داؤد تلون، قومندان ژاندارم و پولیس را نیز دعوت کرد که در رأس میز ره بروی ترجمان بنشینند. معلوم نشد که هدف وی از این امر چه بود؟

تره کی درآغاز حرفهای تعارف آمیز در رابطه به مناسبات با اتحاد شوروی و اهمیت پیروزی انقلاب، نور برزیان راند. متقابلاً پوزانوف پیروزی انقلاب را شادباش گفت و از مناسبات دوستانه میان دو کشور صحبت نمود. او همچنان آگاهانه یا به روال معمول، درجریان صحبت خویش تحکیم وحدت در صفوف حزب دموکراتیک خلق افغانستان را آرزو نمود. تره کی در پاسخ اظهار داشت که: «حزب ما واحد است و چون فولاد محکم، حزب مانند انقلاب شکست ناپذیر است که میتواند سوسیالیزم را به زودی در افغانستان تحقق بخشد و به پیروزی برساند».

نوبت سخن به کارمل رسید و وی بصراحت ابراز داشت: «در لحظه کنونی عملاً حزب واحد وجود ندارد و در صورتیکه ادعا میشود که حزب واحد هست، پس چرا برخورد دوگانه با آن صورت میگیرد». وی اظهار داشت که با اتخاذ سیاستها، روشها و گذشتهای اصولی، میتواند چنین حزبی واحد بوجود بیاید. او دردنباله صحبتهای خود گفت: «هرگاه واقعیتهای عینی جامعه افغانی در نظر گرفته نشود، نه حزب کاری از پیش برده میتواند و نه انقلاب شکست ناپذیر میشود».

بحثها و مشاجرات مفصل بود و من صرف محتوی اصلی آنها را در اینجا نقل کردم. با تاختن و برآشفته شدن امین در میان صحبتها و متشنج شدن وضع

تره کی جهت صحبت را تغییر داد و بمسایل اتحاد شوروی و جهانی کشانید و پوزانوف که تا آنگاه حیرت زده مینگریست، خاموشی اختیار کرده و بیطرفی خود را در مسایل ذات البینی حزبی حفظ کرده بود، در باره مسایل شوروی و افغانستان صحبت نمود و بار دیگر از مناسبات دوستانه عنعنوی و با پیروزی انقلاب، ارتقاء آن به مرحله جدیدی از توسعه و تکامل سخن گفت. باینسان، وضع که داشت به کشیدگیهای جدی بیانجامد تا حدی تغییرمسیریافت و ضیافت خاتمه پذیرفت.

(فصل پنجم)

نخستین کج رویها و در برابر آنها
پافشاری پرچمیها برای اعلام سیاست جدید

در نخستین روزها، به پیشنهاد حفیظ الله امین، ارگ بگونه ذهنیگرانه بی بنام "خانه خلق" مسمی ساخته شد. کلمه ارگ که ریشه پهلوی دارد در زبان فارسی بمعنی قلعه مستحکم یا قصر کوچکی در میان قلعه بزرگ، پذیرفته شده است. این اسم با آن معنی در مورد محل اقامت و کار پادشاهان افغانستان طی سالیان دراز، کاملاً صدق مینماید. واقعاً ارگ بمثابة قلعه‌ای با برجها و باروهای بلند در میان شهر کابل که خود شکل یک قلعه بزرگ را داشت، برپاشده بود. این تغییر نام، ظاهراً شاید چندان مهم نبود، ولی در واقعیت امر گواهی بر گرایشهای لاقیدانه در جهت تحمیل اندیشه‌های ذهنیگرانه سرکردگان رژیم بر فرهنگ و موارث فرهنگی کشور شمرده میشد.

دروازه بزرگ ورودی و بخشهایی از "خانه خلق" برای چند روز محدودی برای بازدید مردم باز گذاشته شد. مراجعه هر روزه ده‌ها هزار تن از مردم کابل و حتی اینکه شماری از ولایات باین منظور میآمدند، نشانه علاقمندی آنان برای مشاهده این محل اقامت پادشاهان بود که در درازای سالها، درباره آن قصه‌های بعضاً درست و غالباً نادرست شنیده بودند. با مشاهده بی علاقمندی مردم، بغاطر دارم که من باری پیشنهاد کردم تا ارگ یا "خانه خلق" به موزیم مبدل گردد، ولی بالعکس العمل شد. ید غیر پیشبینی شده مواجه شدم. به زودی درهای "خانه خلق" بر روی خلق بسته شد و اینکه یکبار دیگر در و دیوار آن شاهد چه رخدادها بود معلومات زیاد در دست نیست. من خود طی سه ماه شاهد حوادثی چون تشکیل جلسات بیروی سیاسی، کمیته مرکزی، شورای انقلابی و

جلسات، نشست‌ها، مستی‌ها، صحبت‌ها، بحث‌ها و تصامیمی بودم که حتی اکنون یاد آنها وجودم را می‌لرزاند. مرا شخصاً در همان "خانه خلق" نفرین شده بازداشت نمودند و برای شب‌های متوالی و بلا وقفه بطور بیرحمانه شکنجه کردند تا توطئه قبلاً تنظیم شده خویش را تحقق بخشند. دراینباره در فصل بعدی این یادداشت‌ها و خاطرات صحبت خواهم کرد، ولی اکنون برگردم به موضوع مورد بحث.

قابل یادآوری است که در ارگ سلطنتی طی نزدیک به هفتاد سال، اموال و اشیای تجملی و گرانبهاء از قبیل مفرشات ظریف و قالین‌های نفیس، ظروف، موبل و اشیای قیمتی و انتیک بمقادیر قابل توجهی جمع آوری شده بود. می‌گویند آنچه پس از پادشاه گردش‌ها و غارت‌ها در مراحل مختلف، باقی‌مانده بود، خود گنجینه‌ای شمرده می‌شده است. در آغاز نظری وجود داشت مبنی بر اینکه ارگ و بویژه بخشی از آن موسوم به حرمسرا و ملحقات آن که محل سکونت خانواده‌های سلطنتی بود، بعنوان ملکیت عامه حفظ گردد و از سوی خانواده‌های رهبران جدید مورد استفاده قرار نگیرد، ولی پذیرفته نشد. مسایل امنیتی و حفظ جان رهبران شاید یکی از دلایل، مبنی بر عدم قبول نظر متذکره شمرده می‌شد.

در نخستین روزها پس از قیام اپریل، بازار تبارز احساسات انقلابی‌گرا گرم بود و از آن تحول، نه بعنوان یک پیروزی انقلابی برای مردم و دست‌آورد میهن‌پرستان آزادیخواه کشور که دردرازای تاریخ معاصر کشور بخاطر چنان تحولی رزمیده بودند، نام برده می‌شد؛ بلکه بیشتر بمثابة یک پیروزی نظامی، گروهی و شخصی تلقی می‌گردید که حفیظ الله امین سر رشته آنرا بدست داشت. از نخستین روزها در جلسات پیروی سیاسی و در مجلس وزراء مسایل بنیادی که ایجاب مطالعات، منجش‌ها و ارزیابی‌های دقیق را مینمود، بدون بر رسی‌های قبلی، گرم و جوشان مطرح می‌گردید و اسم آن برخورد انقلابی گذاشته می‌شد. البته تصامیم نیز با همان روحیه، عجولانه و احساساتی اتخاذ می‌گردید. در برابر طرح‌های هیجانی و انقلابی نما، از جانب برخی از اعضای رهبری پرچم‌ها ارائه استدلال‌های منطقی مخالفت صورت می‌گرفت و عدم شتاب در اتخاذ

تصامیم توصیه میگردید، ولی اصلاً برای چنین حرفها گوش شنوا وجود نداشت.

با ملاحظه عطش برای شتاب در چپ گرایی و چپ روی از نخستین روزها پس از پیروزی قیام نظامی، رهبری پرچمها بخاطر طرح برنامه نوین دولتی تدوین شده با فشاری نمودند. پس از بستن های زیاد، سرانجام فیصله گردید تا چنین سندی آماده گردد. در نتیجه، کار برای طرح خطوط اساسی وظایف انقلابی آغاز گردید. بنا به پیشنهاد بیرک کارمل در پیروی سیاسی، تصویب بعمل آمد تا طرح سند بوسیله او و من آماده گردد. من طرح را تحت نام "خطوط اساسی وظایف انقلابی" آماده کردم و پس از دستکاری خیلی مختصری بوسیله کارمل، سند به پیروی سیاسی ارائه شد و به تصویب رسید. شورای انقلابی نیز بر آن صحنه گذاشت.

به تاریخ ۶ می ۱۹۷۸ متن در "خطوط اساسی وظایف انقلابی" بوسیله بیرک کارمل و برگردان آن به زبان پشتو بوسیله نورمحمد تره کی از طریق رادیو قرائت و اعلام گردید. میتوان گفت که این طرح در اصل و در شرایط آنزمان، خوب تهیه شده بود و تا حدود زیاد، میرا از لفاظی های چپروانه، انقلابیگریها و هیجانات انقلابی نما بود. این سند، وظایف دولت را در تمام عرصه ها اعم از اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی، بشمول سیاست خارجی دولت طی یکمرحله معین تاریخی با خصلت دموکراتیک، مشخص میساخت. اگرچه مداخله دولت در همه بی زمینه ها در این سند اندک. بیش از حد معین پیشینی گردیده است و چند مطلب مصلحتی نیز در آن گنجانیده شده است، ولی ناگزیری وجود داشت، زیرا این خواست همان زمان ود.

متن اصلی این سند ۳۰ فقره ای، حین تدوین این بخش یادداشتها و خاطرات به دسترس من نبود و ناگزیر آنرا از زبان نگلیسی که در خارج از کشور بچاپ رسیده است، به فارسی برگردانده ام که، در اینجا نقل میگردد. شایان یادآوری میدانم که متن برگردانده شده حاضر با نسخه اصلی در زبان

فارسی حتی از لحاظ شکلی و کاربرد کلمات و ترکیب جملات شاید تفاوت اندک داشته باشد.

خطوط اساسی و بنیادین انقلابی ج د ا:

«در عرصه سیاست، های داخلی:

۱. تحقق اصلاحات، دموکراتیک ارضی بسود دهقانان زحمتکش و به اشتراک آنان. احیاء زمینهای بایر، توسعه و بهبود شبکه های آبیاری و حل مسأله چراگاه ها.

۲. الفای مناسبات فنودالی و ماقبل فنودالی.

۳. اتخاذ اقدامات لازم در عرصه تجارت داخلی و خارجی بسود مردم و بسود اقتصاد ملی کشور.

۴. تقویت بخش دوازی اقتصاد از طریق پلانگذاری های علمی و تأمین حاکمیت بر ذخائر و منابع طبیعی کشور. پرورش کادرهای ملی.

۵. دموکراتیزه کردن زندگی اجتماعی و دستگاه دولتی.

۶. حل دموکراتیک مسأله ملی.

۷. ابراز مخالفت با آموز استعمار نوین در عرصه های گوناگون بشمول عرصه های اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و ایدئولوژیک.

۸. برخورد دموکراتیک با کارمندان دولتی و تصفیه دستگاه دولت بسود مردم کشور از وجود عناصر خرابکار و شیوه های غیر دموکراتیک کار. ایجاد یک اداره دولتی سالم و دموکراتیک بخاطر خدمت بمردم.

۹. تقویت و تحکیم نیروهای ملی آزادیبخش و اردوی قهرمان جمهوری

دموکراتیک افغانستان تا قادر به دفاع از انقلاب و دستاوردهای آن

گردند؛ تأمین حقوق کامل و عادلانه برای افسران و سربازان

میهنپرست دولت بدوش سایر وطنپرستان و بخصوص حق اشتراک

وسیع برای ایشن بدون تبعیض و امتیاز در حیات سیاسی و فعالیتهای اجتماعی در کشور.

۱۰. تأمین دموکراسی بسود مردم، تضمین حقوق و آزادیهای دموکراتیک و تحقق ضرورت‌های اقتصادی و مسلکی مردم افغانستان بشمول کارگران، دهقانان، افسران و سربازان، پیشه‌وران، روشنفکران، روحانیون و طندوست، چوپانان زحمتکش، طبقات واقشار کوچک و متوسط، تاجران و سرمایه داران ملی.

۱۱. طرح، تدوین و اعلام قوانین دموکراتیک در تمام عرصه‌ها و الفاء قوانین و مقررات غیر دموکراتیک، ممنوع کردن بنیاد های حقوقی ایکه با اصول و موازین انقلاب ۷ ثور ۱۳۵۷ در تضاد باشد.

۱۲. تأمین حقوق برابر برای زنان با مردان در کلیه زمینه های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و مدنی.

۱۳. حل دموکراتیک مسأله کوچی‌ها.

۱۴. حمایت از صنایع و محصولات داخلی در برابر رقابت تولیدات خارجی؛ تشویق، پشتیبانی، کنترول و راهنمایی سرمایه های خصوصی در صنایع و در سایر تشنات کوچک و متوسط.

۱۵. توسعه مناسبات اقتصادی و همکاری فنی با کشورهای دوست و جلب کمکهای بدون قید و شرط آنها بخاطر تسریع آهنگ رشد اقتصادی کشور.

۱۶. بررسی اساسی عواید و مصارف بودجوی دولت بسود آموزش و پرورش مؤثر، صحت عامه، محلات ساختمانی و رفاه عامه.

۱۷. بررسی مجدد سیستم مالیاتی در کشور در جهت تخفیف مالیات غیر مستقیم و افزایش تصاعدی مالیات مستقیم.

۱۸. تثبیت قیمت‌ها در سطح لازم و کنترول آنها بسود توده های مردم.

۱۹. تأمین تعلیمات امدادی همگانی، اجباری و رایگان برای کلیه اطفال بسن مکتب و ایجاد تمام شرایط اساسی برای مبارزه مؤثر بر ضد بیسوادی.

۲۰. توسعه تعلیمات و تحصیلات متوسط، عالی و حرفه‌ای رایگان بمنظور پرورش کادרהای علمی و فنی مورد ضرورت برای پیشرفت اقتصادی کشور. تجدید نظر بر برنامه‌های تعلیمی مکاتب و مؤسسات تحصیلات عالی.

۲۱. ایجاد یک سیستم ملی و مترقی فرهنگی و درگام نخست تأمین شرایط اساسی بفرص تکامل هنر و ادبیات، آموزش و انتشارات به زبانهای مادری اقوام و قبایل و ملیت‌های مسکون در افغانستان.

۲۲. تأمین خدمات مجانی صحتی و پایان بخشیدن به تجارتی ساختن ضد اجتماعی امرر صحتی. مبارزه بر ضد بیماریهای گوناگون و توسعه طب وقایوی و مالجویی.

۲۳. اتخاذ اقدامات مؤثر بخطر امعای تمام اشکال و انواع استبداد و ستمگری، بیکاری و بیسوادی، رشوه ستانی و سوء اداره، احتکار و قاچاق. مبارزه علیه فحشاء و قمار و اعتیاد به الکحول، حشیش، تریاک و مواد مخدر دیگر.

در عرصه سیاست خارجی:

۲۴. تعقیب سیاست عدم انسلاک، مثبت و فعال بیطرفانه، مستقلانه و صلحجویانه مبتنی بر اصول همزیستی مسالمت آمیز.

۲۵. تأسیس مناسبات حسن همجواری، دوستی و همکاری با تمام همسایه‌های جمهوری دموکراتیک افغانستان. تحکیم و تعمیق و توسعه همه جانبه مناسبات دوستانه با همسایه بزرگ شمالی ما اتحاد شوروی، توسعه مناسبات دوستانه با هند. تأمین مناسبات دوستانه جمهوری دموکراتیک افغانستان با ایران، پاکستان و چین. حل مسأله خلقهای پشتون و بلوچ بر پایه اراده خود ایشان و بر اساس پس منظر تاریخی، حل این مسأله

از طریق تفاهم و مذاکرات صلحجویانه سیاسی میان جمهوری دموکراتیک افغانستان و پاکستان.

۲۶. تلاش در راه حفظ صلح جهانی و تحکیم بنیاد های صلح در منطقه، مبارزه بخاطر خلع سلاح و درگام نخست بخاطر جلوگیری از انتشار سلاح های هستوی، الفای پایگاه های نظامی تجاوزکار در خاک های بیگانه و توسعه و تعمیق پروسه تشنج زدائی بین المللی.

۲۷. پشتیبانی از جنبشهای آزادیبخش ملی در آسیا، افریقا و امریکای لاتین و مبارزه علیه استعمار کهن و نوین و امپریالیزم.

۲۸. حمایت از حقوق عادلانه خلقهای عرب بخاطر آزاد ساختن سرزمینهای خویش از تسلط و تجاوز اسرائیل، پشتیبانی از حقوق مردم عرب فلسطین بشمول تأسیس یک دولت مستقل فلسطینی.

۲۹. پشتیبانی از مطالبات عادلانه خلقها و نیروهای میهنپرست کشورهای افریقای جنوبی بخاطر استقلال خویش و حقوق خویش در مبارزه علیه تبعیض نژادی و جدائی طلبی نژادی.

۳۰. احترام و رعایت اعلامیه جهانی حقوق بشر و منشور سازمان ملل متحد» (برگردانده شده از اثر گریش ماتور، خبرنگار و پژوهشگر هندی، تحت عنوان "افغانستان نوین" - ص ۹۸-۱۰۱).

طوریکه بملاحظه میرسد برنامه ۳۰ فقره ای متذکره در بالا پاسخگوی تمام مسایل اساسی زمان بود. هرگاه مسایل و مطالب مطروحه در آن صادقانه رعایت میگردد و مورد عمل قرار میگرفت، تا حدود زیادی از چپگرائیها و چپرونها، تکتازها و بیموازنه گیها میتوانست جلوگیری بعمل آید. افزون بر آن، باتحقق این برنامه، امکانات عملی برای توسعه پایه های انقلاب ملی و دموکراتیک در کشور میتوانست فراهم آید. معهذا، برنامه متذکره صرف در روی کاغذ باقی ماند و عملاً مورد توجه و رعایت جناح رهبری مسلط در حزب، در ارتش و در دولت، قرار نگرفت.

(فصل ششم)

بحث پیرامون نخستین فرما نها

بر اساس فرامین رئیس شورای انقلابی یکسلسله مسایل شکلی و روبنائی که دارای ماهیت حقوقی بودند، خلاف خصلت عنعنوی مردم در افغانستان، چه با موجودیت اعضای رهبری پرچمیها در وضعیت دفاعی در ارگانهای حزبی و دولتی و چه پس از تصفیه کامل آنان از دستگاه دولت، حزب و اردو، اعلام گردید. از آنجمله: مسأله الغاء قانون اساسی دوران حاکمیت جمهوری محمد داؤد، تصویب بیرق و نشان سرخ خلقی، الغاء سود و سلم، الغاء مهریه و طویانه در ازدواجها، سوختاندن پیملا حظه تمام دوسیه های جنائی، قابل تذکار میباشد. در رابطه به انجام اصلاحات ارضی و مبارزه با بیسوادی در کشور نیز تصامیم عجولانه و غیر عملی که نتایج وخیمی در پی داشت، اتخاذ گردید.

درباره مسایل بالا با موجودیت نمایندگان جناح پرچم در رهبری حزب و دولت، بحثهای طولانی صورت گرفت. خلقیها موفق شدند که برخی مطالب را با موجودیت آنان با کسب آراء اکثریت، دربسیروی سیاسی بگذرانند و برخیهای دیگر را موکول به آینده نمایند. از زمره مسایل مطروحه، ایشان موفق شدند که پس از جدل طولانی فرمان شماره ۱ مؤرخ ۳۰ اپریل را درباره تشکیل شورای انقلابی، فرمان شماره ۲ مؤرخ اول می را درباره تعیین اعضای کابینه، فرمان شماره ۳ مؤرخ ۱۴ می را درباره الغای قانون اساسی سال ۱۹۷۷، فرمان شماره ۴ مؤرخ ۱۲ جون را درباره نشان و بیرق دولتی، فرمان شماره ۵ مؤرخ ۱۴ جون را درباره سلب تابعیت صادر نمایند.

رهبران خلقی درامر صدور فرامین شماره ۶ درباره الغای سود و سلم و طلب ملاکان بر دهقانان، شماره ۷ درباره اعلام حقوق مساوی زنان و الغای

طویانه و شماره ۸ درباره اصلاحات ارضی، نخواستند گویا پرچمیها را شریک بسازند و امتیاز را گویا تنها برای خویش حفظ نمایند. درحالیکه درباره هشت مورد متذکره دربالا با موجودیت پرچمیها بحث های لازم صورت گرفته بود. درماهیت امر پرچمیها مخالف اتخاذ تصامیم لازم درباره هیچیک از مسایل متذکره نبودند. ولی ایشان با نحوه فیصله های پیشنهادی ازجانب خلقیها و از لحاظ عامل زمانی درباره هریک مخالفت داشتند. صرف نظر از فرامین شماره ۱ و ۲ که درباره قبلاً اظهار نظر گردیده است، درباره بقیه، نظر پرچمیها مغایر پیشنهادات خلقیها بود.

(فصل هفتم)

آغاز سیاستهای سرکوبگرانه

رژیم برای تحکیم مواضع قدرت خویش تلاش مینمود تا بطور روزافزون در کلیه امور بر اعضای خلقی حزب و نظامیان خلقی تکیه نماید. باینجهت نفوذ نظامیان، عمدتاً طرفداران و افراد ملکی خلقیها در تمام امور و اداره حزب و دولت روزتاروز فروتر میگردد. تمام مقامات حساس و کلیدی در دستگاه دولت، اعم از ملکی و نظامی، با شتابزدگی عجیبی در مرکز و ولایات بوسیله خلقیها تعویض و اشغال میشوند، غیر حزبیها، بیطرف ها و حتی علاقمندان حزب بدون توجه یکی پی دیگر از کار برکنار میگرددند. رهبران با غرور و احساس افتخار میگویند که در اردو از خورد ضابط تا جنرال و در اداره از علاقه دار تا والی و از رئیس تا وزیر همه خلقیهای سرخ هستند.

گردانندگان رژیم چنان از باده "پیروزی" سرمست شده بودند و انقلاب شکوهمند نور را شکست ناپذیر، برگشت ناپذیر و جاودان میشمردند که دیگر نیازی به پشتیبانی مردم و حمایت از جانب نیروهای مدافع سیاسی نمیدیدند. رژیم عملاً اهمیتی برای مردم و پشتیبانی آنان از حاکمیت قایل نبود. کوچکترین اظهار موجودیت سیاسی نیروهای دیگر و کوچکترین حرف مخالف بمشابه گناه تلقی میگردد. اشخاص، افراد و نیروهای گوناگونی که مدافع تحولات مرفقی بودند و خود را همکار این تحولات میشمردند و هنوز تمام امید و اعتماد خود را از رژیم بازنگرفته بودند، حین مراجعه بمقامات بالائی دولتی سلیلی یأس بر روی خویش میخوردند. بیاد دارم که باری از جانب عده ای از وزراء بشمول پنجشیری، زیری، میثاق و من به مجلس وزراء مطرح گردید که حقوق اداری شماری از کارمندان دولتی بنابر سیاستهای تبعیضی رژیمهای گذشته

و همچنان بنابر تبدلات و برکناریهای جدید تلف گردیده است، ایشان برای اعاده حقوق خویش مراجعه مینمایند. حفیظ الله امین فوراً حرف را از زبان من قایید و گفت که اینگونه افراد زیاد هستند و دولت هیچکاری برای آنان انجام داده نمیتواند. باید به ایشان تفهیم شود که با انجام انقلاب، حقوق عمومی همه بی مردم افغانستان تأمین گردیده است و اعاده حقوق هر فرد جداگانه ناممکن است. اگرچه این جواب سربالا باصطلاح هیچ جوابی در برابر پرسش نبود، ولی مداخله رئیس مجلس و تأیید قاطع حرف امین فرصت صحبت دراینباره را باقی نگذاشت. بهمین گونه، مسایل دیگری که در رابطه بمشکلات و مطالبات مردم درجلسات بیروی سیاسی یا در مجلس وزراء مطرح میگرددید بعضاً با استهزاء و بعضاً باخسونت رد میشد.

برخوردهای خوشونتبار:

اصلاً توده های مردم بمتابه کتله های بی اراده انسانها تلقی میکردیدند که گویا هیچگونه حق شرکت دراداره اموردولت و جامعه را نداشتند و گویا صرف وسیله ای برای منویات رژیم بودند.

برخوردهای خشن در برابر غیرحزبیها و گروه هایی از مردم مانند متشبثین ملی، پیشه وران و کسبه کاران تحت عنوان کنترول بر قیمتها و بازار صورت میگرفت. به کار واندیشه روشنفکران، فرهنگیان و هنرمندان اصلی واقعی گذاشته نمیشد و صرف به اشخاص چاپلوس مشرب و مدهاته کارمجال تظاهر داده میشد. نسبت به عقاید، معتقدات، عنعنات، رسوم، رواجها و سنن مردم بی احترامی صورت میگرفت و تظاهربه لاقیدی جزء افتخارات انقلابی شمرده میشد.

لفاظی، انقلابیگری و تظاهربه ترقی خواهی به عادات فرصت طلبان مبدل گردیده بود. دراین میان، مسابقه برای احراز مقامات بالاتر دولتی به ابتکارات جهت اختراع القاب جدید و جدیدتر مداحانه و مدهانه گرانه چون: رهبر کبیر خلق، رهبر انقلاب، نابغه زمان، نابغه شرق، آموزگار خردمند... بستگی

یافته بود. به زودی ملیونها نسخه فوتوهای رهبریه چاپ رسید و در همه جا بشمول خانه های شخصی نصب گردید. همچنان مسابقه برای سرخ ساختن همه چیز و همه جا و وادار کردن مردم به این امر پرخرج و عبث، نیز در جریان بود. بایستان، به زودی جای اعتماد، خوشبینی و امیدهای زودگذرو کوتاه مدت را بی باوری، بدبینی و یأس فراگرفت. فضای ترسناک و هراس انگیز در میان مردم و بخصوص در میان روشنفکران، دگراندیشان و شخصیت های سیاسی مستولی گردید. برای گروه ها و نیروهای سیاسی اعم از راست و چپ که از دهه دموکراسی تا آنگاه باقی مانده بودند، نه تنها کوچکترین امکان تبارز و تنفس داده نمیشد، بلکه اصلاً تحمل شنیدن نام آنان وجود نداشت. نام بردن از موجودیت مستقلانه چنین گروه ها، نیروها و شخصیت های سیاسی گناه شمرده میشد و سیاست پیگرد شدید علیه آنان اعمال میگردد. آنچه از ایشان مطالبه میشد تسلیم بلا قید و شرط و امحای نام، نشان و گذشته آنان بود.

بر پایه این سیاست ترور و اختناق، بر اساس فهرست های موجود و اطلاعات جواسیس، پیگرد خشن شخصیت های سیاسی دورانش های پیشین به زودی آغاز گردید و دامنه آن هرروز وسعت می یافت. با مشاهده این وضع، فرار شخصیت های سیاسی، علمی، فرهنگی، روحانی و روشنفکران دارای اندیشه های گوناگون به کشورهای پاکستان و ایران و به کشورهای غربی آغاز گردید.

حفیظ الله امین از شخصیت های معروف، روشنفکران و جوانان که بدست عمال وی سر به نیست میشدند، تلویحاً و به کنایه یاد میکرد که برای آنان "پاسپورت" (!) صادر گردیده است و وانمود میکرد که در صورت مراجعه خانواده های آنان گفته میشود که به پاکستان فرار کرده اند!

(فصل هشتم)

تشدید اختلافات در درون ح د خ و اعمال فشار بر پرچمیها

هنوز دوماه از قیام نور نگذشته بود که سیاست دیکتات رهبری خلقیها در دستگاه اداره حزبی و دولتی مطلقیت کسب کرد. اکنون دیگر هر آنچه میخواستند به کرسی مینشانند. ولی مقاومت‌های معین از جانب ببرک کارمل و اعضای دیگر رهبری پرچمیها صورت می‌گرفت و البته این امر از جانب رهبری خلقیها بعنوان گناهان نابخشودنی، تلقی می‌گردید.

رهبری خلقیها از همان آغاز در تلاش کسب اکثریت در کمیته مرکزی حزب و پذیرش هر چه بیشتر اعضای در رهبری از میان نظامیان طرفدار امین بودند. چنانکه در جلسه بیروی سیاسی مؤرخ ۲۴ می، پس از مباحثات حاد و جدی، ایشان موفق شدند که چهارتن دیگر از نظامیان طرفدار امین را به عضویت کمیته مرکزی و شورای انقلابی شامل سازند. در عین زمان در این جلسه اعلامیه ریاست امور سیاسی اردو که امین محرک و سازمانده آن بود و در آن گفته میشد که افسران باید در صفوف رهبری پذیرفته شوند، مورد بحث قرار گرفت. رهبری پرچمیها با این امر مخالفت می‌ورزیدند و میگفتند که با ارتقای افسران جوان و بی تجربه در مقامات رهبری حزبی سرانجام حزب خصلت نظامیگرانه و مستبدانه کسب مینماید. در این اعلامیه ریاست امور سیاسی اردو که از سوی امین تنظیم شده بود، برای نخستین بار کلمه "رهبر کبیر" و "متفکر کبیر" ذکر شده بود که مورد انتقاد پرچمیها قرار گرفت. ایشان میگفتند که بکار بردن چنین تعاریف، سیاست رسمی حزب تلقی گردیده و زمینه انحراف از اصول قبولشده حزبی را بوجود می‌آورد. ولی امین که اکنون در حزب دست بالا یافته بود، در مطبوعات نه

تنها چنین القاب، بلکه اصطلاحاتی چون "افسران خلق" و "انقلاب خلق" مورد استعمال قرار گرفت. در آغاز بر کلمه "خلق" بمعنی مردم با فشاری بعمل می‌آمد و سپس به "خلق" مبدل گردید. در نتیجه شکایتها، اعتراضات و استدلالات پرچمیها مبنی بر جلوگیری از برخورد های جناحی و خلقی ساختن تصنعی تمام نهادها و سیاستها، بیروی سیاسی در جلسه فوق الذکر فیصله نمود که نامهای جناح خلق و پرچم بنام وحدت حزب منحل گردد و مورد استعمال قرار نگیرد، ولی این امر نیز موجب رفع تنش در درون حزب و روند خلقی کردن، نگردید.

امین با استفاده از نام خلقی بخشی از اعضای حزب را فریب میداد و در راهی که خود میخواست ایشان را سوق میداد. وی متدرجاً در هر سه بخش قدرت: دولت، حزب و ارتش همه چیز را قبضه کرد و برای رهبری صرف چند نام پرطمطراق باقی گذاشت. امین در نخستین روزهای ماه جون به کیوبا مسافرت کرد و از آنجا افسانه های عجیب و غریب در مورد اینکه ابتکارات وی را در امر برآه انداختن ابتکاری انقلاب ستوده اند، با خود آورد.

در جلسه ۱۲ جون ۱۹۷۸ شورای انقلابی، اختلافات میان پرچمیها و خلقیها شدت بیشتر یافت. در این میان، نور محمد تره کی اظهار میداشت که کارمل و امین باید اختلافات خود را از طریق رأی گیری در مقامات حزب، حل و فصل نمایند و آنگاه امین اکثریت را در مقامات رهبری برای خود بوجود آورده بود.

پلان حفیظ الله امین

برای تصفیه پرچمیها:

طوری که در عمل دیده شد، پلان امین برای تصفیه کامل پرچمیها از حزب، از اداره و از اردو دارای سه مرحله بود. در مرحله اول باید فهرست پرچمیها در مقاماتی که مؤثریت داشتند، تکمیل میگردد. البته، تشخیص ملکی ها کار مشکلی نبود و این فهرست در اختیار وی قرار داشت. ولی سوال در ارتباط به نظامیهای پرچمیها بود که آنان میخواستند تصویر کاملی در دست داشته باشند.

زیراشماری از نظامیها با ملاحظه برخورد خصمانه امین، افساء هویت خویش را معوق گذاشته بودند.

بر پایه چنین پلانی، حفیظ الله امین تلاش نمود تا در آغاز به حیلہ گری، سپس با تطمیع و در آخر با شانتاز و تهدید فهرست نظامیان پرچمیها را بدست آورد. او تا حدودی موفق به چنین امری گردید و باینقرار مرحله اول پلان وی تکمیل شد.

در مرحله دوم، او در نظر داشت که اعضای رهبری پرچمیها را فلج نماید و به سه بخش از همدیگر جدا بسازد. برای این منظور، اولاً او موضع آن عده را که با وی تبانی داشتند، بنفع خویش محکمتر و مشخصتر میکرد. ثانیاً شماری را که در امور تشکیلات ملکی و نظامی حزب شناخت، اتوریته، دسترسی و امکانات بسیج داشتند، از افغانستان تبعید مینمود و باینوسیله دست شانرا از سازماندهی درون حزبی کوتاه میکرد. ثالثاً شماری را از قبل انتخاب و نشانی مینمود و در توطئه ای که قبلاً خود سازمان داده بود، درگیر میساخت و بهانه برای سرکوب کامل حزب بدست میآورد.

این بود مرحله دوم پلان وی و مرحله سوم عبارت بود از تصفیه وسیع حزب و سرکوب قاطع تمام پرچمیها. بخاطر تحقق این مراحل، رژیم فشار و تضيیقات بر پرچمیها را در مقامات ملکی و نظامی بنحو روزافزونی تشدید میکرد. برای این منظور، امین بهانه میکرد و هر روز شکایت جدیدی را بالا میآورد که گویا پرچمیها و بخصوص افسران نظامی در این و آن امر، در اینجا و آنجا، در اجرای وظایف انقلابی سهل انگاری میکنند و حتی کارشکنی مینمایند؛ یا گویا اینکه مشاورین شوروی از روشها و شیوه های کار غیر مسئولانه آنان انتقاد دارند. این حرفها، آن داستان معروف در زبان فارسی را بیاد انسان میآورد که گرگ به گوسفند اعتراض میکرد که چرا آب را گل آلود میسازد و نمیبیند که وی از جوی آب مینوشد. گوسفند اظهار میدارد: من چطور میتوانم آب را گل آلود بسازم در حالیکه از پائین جوی آب مینوشم! گرگ خشمگین میشود

و میگوید: این چه بیحیائی است، هم گناه میکنی و هم زبانبازی! و در یک لمحہ شکم او را میدرد.

دیری نگذشت که عزل و تبدل نظامیان هوادار پرچمها و اشغال پستهای آنان بوسیله خلقیهای وفادار، آغاز گردید. در این جریان، فهرستی از نظامیها که اکثریت آنان وفاداران شخصی امین بودند برای شمول در ترکیب شورای انقلابی پیشنهاد گردید. این حرکت موجب تحریک جدی رهبری پرچمها بخصوص بیرک کارمل و نوراحمد نور گردید. مشاجرات بالا گرفت، ولی آب زورسریه بالا رفت!

پس از آن، کشمکشها بیشتر و بیشتر گردید و در جلسه مؤرخ ۱۷ جون ۱۹۷۸ پیروی سیاسی، امین با اکثریت آراء خلقیها تصمیم گرفت که شماری از اعضای رهبری پرچمها را به خارجه تبعید کند و البته بگونه مفهوم شده شمار دیگری را از سر راه خویش به طرق دیگر بردارد.

اعتراض بیرک کارمل درباره "تضییقات در برابر پرچمها:

بیرک کارمل حین ملاقات پوزانوف سفیر شوروی با نورمحمد تره کی در دفترش واقع در قصر گلخانه "خانه خلق" خواست که مطالبی را در میان بگذارد. او به تاریخ ۱۸ جون ۱۹۷۸، درحالیکه سفیر شوروی پوزانوف و سرمشاور حزبی خارا زوف نزد تره کی بودند، به دفتر کار وی وارد گردید. کارمل بدون توجه به سفیر کبیر، از اوضاع و احوال پیش آمده بشدت شکایت نمود و از تره کی خواست که به آن وضع ناهنجار خاتمه بخشد. تره کی دنباله صحبت را با کارمل موقوف به آینده کرد، ولی از این واقعه بشدت برافروخته گردید. معذا، بر طبق یادداشت پوزانوف در یک سند رسمی محرم که در سال ۲۰۰۰ بر روی شبکه انترنت برگردان آن به زبان انگلیسی پخش گردیده است، کارمل چنین اظهار داشته بود:

«اخیراً به نظر میرسد که وحدت درحزب از میان رفته است و این امر بدون تردید تأثیر منفی بر خود حزب، بر اداره دولت، ارتش و انقلاب و بر اعتبار شوروی وارد مینماید و میتواند به عواقب ناگواری منجر گردد... متأسفانه علیه ما (پرچمها) درحزب، دولت و ارتش تحریکات صورت میگیرد. من نمیتوانم برابری ایجاد نمایم تا نه دوست و نه دشمن نتواند از موقف من بهره برداری نمایند. برطبق فیصله مؤرخ ۱۷ جون ۱۹۷۸ پیروی سیاسی کمیته مرکزی شماری از رفقا بحيث سفیر به کشورهای خارجی فرستاده خواهند شد. من و نوراحمد نور... مفید میدانیم که بحيث سفرا یا در تحت نام تداوی صحنی به خارجه برویم تا اینکه زمینه برای تحریکات علیه مردم نجیب و صادق داده نشود... متأسفانه من نه درحزب و نه در ارتش امکانات آنرا ندارم که از تسزهای خویش دفاع نمایم، دشوار است که فیصله نامه ۲۴ می درباره وحدت حزب و رهنمودهای پیروی سیاسی مورد تطبیق قرار بگیرد. آنها بر روی کاغذ باقی میمانند و چیزی بیش از آن نیست... من هم درحزب و هم در حکومت سمت دوم را پس از تره کی دارم، با وجود آن نمیدانم که در کشور چه میگردد، آنان مرا تجرید کرده اند، من در مسایل سیاستهای داخلی و خارجی سهمی ندارم و من مثل اینکه در یک قفس طلائی زندگی مینمایم».

پوزانوف در سند متذکره بالا، نگرانی کارمل را درباره اینکه اعضای حزب (پرچمها) تحت فشار و کشتار قرار خواهند گرفت و بدنام ساخته خواهند شد، یادداشت کرده است. برپایه آن، کارمل چنین گفته بود: «من خود در تحت تهدید بسر میبرم و ممکن است که مورد پیگرد قرار گیرم». وی در نتیجه صحبت‌های خود چنین اعلام کرده بود: «وضع در حزب بسوی انشعاب انگشاف مینماید».

بر طبق یادداشت پوزانوف در سند متذکره، تره کی چنین نظر قاطع ابراز نموده بود: «تمام مسایل در ارگانهای حاکمته ح د خ ا بر اساس مرکزیت دموکراتیک فیصله میشود و هیچکسی، هیچکسی را تهدید نمیکند. در حزب انشعاب وجود ندارد، وحدت حزب تحکیم گردیده است با وضف اینکه برخی

اشخاص علیه آن اند. هرگاه کسی علیه انقلاب و وحدت حزب حرکت نماید، در اینصورت تصفیه حزبی صورت خواهد گرفت. ترور وجود ندارد، ولی باید دانست که این یا هر شخص دیگری برای انقلاب خطری بوجود آورد، در آنصورت موازین قاطع جزائی بر وی تا جزای اعدام تطبیق خواهد شد».

پوزانوف در پایان یادداشت کرده است که باین حرفها، تره کی صحبت را قطع کرد و فهماند که نمیخواهد صحبت را با کارمل ادامه بدهد. کارمل خدا حافظی کرد و رفت.

پوزانوف اظهار میدارد که در بقیه صحبت، تره کی اظهار داشت که: حزب متحد است و وحدت آن روز تاروز مستحکمتر میشود و درباره کسانی که علیه وحدت قرار گیرند چنین اظهار نمود: «ما آنها را مانند اینکه زیر رولر بخار (جاده صاف کن غلطان) قرار گیرند، خورد و خمیر خواهیم کرد. اینچنین اقدامات صرف موجب تحکیم حزب میگردد».

تشدید فشار

و تبعید رهبران پرچمها:

فشار بر کارمل از طریق آراء اکثریت اعضاء بیروی سیاسی و کمیته مرکزی شدت یافت. با استفاده از آن بیروی سیاسی بتاريخ ۲۴ جون با اکثریت آراء فیصله کرد که شماری از رهبران پرچمها به خارجه فرستاده شوند. کارمل وادار گردید که به آن تن در دهد. امین بجای کارمل مقام منشی کمیته مرکزی حزب را احراز کرد. ولی، حرف در اینجا پایان نیافت و متعاقباً اعزام عده دیگری از اعضاء رهبری پرچمها بخارجه مطرح گردید. در نتیجه کارمل به چکوسلواکیا، اناهیتراتیزاد به یوگوسلاویا، محمود بریالی به پاکستان، نور احمدنور به ایالات متحده امریکا، نجیب الله به ایران، عبدالوکیل به بریتانیا بحیث سفیر تعیین و اعزام شدند. همچنان عبدالمجید سربلند در بمبئی هند بحیث جنرال قونسل و عده دیگری بحیث سکرترها تعیین و اعزام کشورهای مربوط شدند. از میان اعضاء مخالف در بیروی سیاسی مربوط به پرچمها تنها من ماندم.

باینقرار، امین اکثریت آراء را که ظاهراً برای ریشه کن کردن کامل پرچمیها از حزب، دولت و ارتش لازمی می‌شمرد، بدست آورد. در جلسه مؤرخ ۸ جولای، بیروی سیاسی رهبری سازمان دموکراتیک زنان افغانستان و سازمان دموکراتیک جوانان افغانستان را به دوتن از خلقیها واگذار نمود، درحالیکه هردو سازمان صرف از جانب پرچمیها ایجاد و تکامل داده شده بود و رهبری می‌گردید. به تاریخ ۱۶ جولای، بیروی سیاسی فیصله کرد که تمام والیهای ولایات که به توصیه پرچمیها تعیین شده بودند، برکنار گردند و بیشتر صلاحیتهای والیها به منشی‌های کمیته‌های ولایتی حزب تفویض گردد. بدینگونه، بیروی سیاسی به یک ماشین رأی دهی برای پیشنهادات امین مبدل شده بود. برای مدت کوتاه دیگر تنها یک رأی مخالف از سوی من وجود داشت و بس که هیچ جانی را گرفته نمیتوانست.

تشدید تضییقات

وفشار بر مردم و نیروهای سیاسی:

پس از عزیمت هیأت رهبری پرچمیها به خارج از کشور، فشارهای سیاسی بر مردم عادی کشور نیز بنحو روز افزون کسب شدت میکرد. کوچکترین صدای اعتراض در برابر اعمال ضد مردمی رژیم، در گسوی اعتراض کننده خفه ساخته میشد. اختناق و ترور سیاسی شدت و وسعت بیشتریافت.

تحمل آن وضع برای من غیرممکن شده بود. صدای اعتراض خویش را من بارها بلند کردم، ولی نه تنها سودی نبخشید بلکه برای من خیلیها گران تمام شد که تفصیل آنرا بعداً خواهم نوشت. باری من در یکی از جلسات بیروی سیاسی گفتم:

«ضرب المثلی میگوید که نیکبختها اشتباهات دیگران را میبینند و عبرت میگیرند و بدبختها خود اشتباه میکنند. شما میگوئید که محمد داؤد گناه کار بود، بلی گناه او این بود که مردم و حتی دوستان خویش را فراموش کرد و بر سر نیزه تکیه نمود و سرانجام مزه تلخ آنرا چشید و حالا که می بینم سرنیزه

های براق چشمان بسیاری را در اینجا نیز خیره کرده است و این بسیار خطرناک خواهد بود».

امین بلا فاصله و به برافروختگی گفت:

«بلی این سرنیزه ها چشمان خائنین را کور خواهد کرد».

امین در حالیکه همچنان برافروخته بود، رئیس جلسه اظهار داشت:

«انقلاب به فلسفه بازی و قصه سازی ضرورت ندارد، ما راه انقلابی

خود را در پیش می گیریم و پروای احمد و محمود را نداریم».

موقف

دشوار من در درون رژیم:

من چنان از شرکت در برخی از جلسات و مشاهده آنهمه غرور و خودخواهی به تنگ آمده بودم که دیگر نمی خواستم به کار ادامه بدهم. من باری در یک ملاقات خصوصی با منشی عمومی، تره کی از وی خواستم که استعفای مرا از حکومت و از حزب بپذیرد. البته لازم بود که مسأله را چنین مطرح می کردم، زیرا نمیتوانستم که مستقیماً استعفانامه خویش را ارائه نمایم. ولی تره کی نپذیرفت و گفت:

«مگر تو نمیخواهی که در اینجا نماینده ببرک جان باشی!»

من اظهار داشتم:

«کار من مرا نماینده خود انتخاب نکرده است».

وی گفت:

«اگر اینطور است پس چرا او از من نخواست که مانند دیگران ترا نیز

بخارج میفرستادم».

گفتم:

«من انسان مستقلی هستم و صلاحیت خود را خودم دارم».

وی اظهار داشت:

« اینطور باشد، پس حالا بر سر کار خود بروید. ما استعفاء هیچ کسی را قبول نمی‌کنیم.»

پس از عزیمت اعضای رهبری پرچمها و برکناری وسیع نظامیان هوادار پرچمها از مقامات نظامی ایشان، رهبری خلقها در امر تصفیه بقیه کادرهای ملکی و نظامی دست آزاد یافتند. وضع خیلی دشواری بوجود آمده بود، تعقیبات و تضيیقات هر لحظه شدت کسب میکرد و مجال تنفس برای انسان باقی نمیگذاشت. اعضای حزب بخش پرچمها کماکان تحت فشارهای گوناگون و مورد تعقیب و اهانته، آزار و اذیت قرار میگرفتند، از کار و عضویت حزبی اخراج میشدند. اعضای ناراضی و متأذی حزب گاهگاهی نزد من نیز میآمدند و از وضع اختناق آور که روح و جان انسان را گداخته میساخت، شکایت میکردند. البته، من نمیتوانستم کاری برای ایشان انجام بدهم بجز اینکه آنان را به شکیبایی، حوصله مندی و ادامه مبارزه اصولی فرا میخواندم.

قبول مسئولیت:

زندگی وزمان، لحظات دشوار مبارزه، بار سنگین پذیرش مسئولیت سازماندهی و رهبری اعضاء و گروه‌های پراکنده، مأیوس، شدیداً رنجیده و ناراضی حزب (پرچمها) را برعهده من و شمار معین دیگری از رده‌های دوم و سوم رهبری حزب قرار داد. من تا آنزمان کار تشکیلاتی در حزب انجام نداده بودم و بیشتر در امور ایدئولوژیک و آموزش اعضای حزب، کار میکردم و گاهگاهی هم با اصطلاح سخنگوی حزب در مسائل اقتصادی در کشور مشغول میشدم. معذراً، مشاهده شرایط دشواری که بر اعضای حزب بخصوص پس از حریمت رهبران پرچمی به خارج، تحمیل شده بود و مراجعات ایشان مرا واداشت که بیش از پیش احساس مسئولیت نمایم.

سیاست اختناق و ترور گردانندگان رژیم در کشور بیداد میکرد و شرایط برای کار و مبارزه حزبی خیلیها سخت و سنگین بود. به رغم آن، من نمیتوانستم که مراجعات رفقای خویش را نادیده انگارم و در برابر پرسشهای ایشان بی پاسخ

باقی بمانم. برای اینکه مبارزه بگونه بهترسازماندهی گردد و خصلت اصولی و جمعی یابد، گروه سه تنی رهبری پرچمیها در کابل بمثابه نخستین گام ایجاد شد. این کمیته رهبری متشکل بود از: نجم الدین کاویانی، محمد رفیع و من. البته بطور مفهوم شده رهبری آن برعهده من بود و پس از زندانی شدن من و رفیع، برای مدت کوتاهی کاویانی آنرا رهبری میکرد و سپس ظهور رزمجو. بعد از بازداشت کاویانی، در تحت رهبری ظهور رزمجو - کمیته مخفی - پرچمیها بوجود آمد. کمیته مخفی در شرایط اختفاء، بمثابه وارث برحق و بالامتحقاق تمام مبارزات بزرگ و ازجان گسیخته اعضای حزب دموکراتیک خلق افغانستان (بخش پرچمیها) در شرایط پیگرد بیرحمانه رژیم ترور و اختناق، کار دشوار و عظیم سازماندهی و رهبری پرچمیها را تا پایان برعهده گرفت و به پیش برد و سرانجام در امر بر انداختن رژیم خودکامه حفیظ الله امین از اریکه قدرت، سهم فعال گرفت. در رابطه به اهمیت، ماهیت، هویت و مبارزه کمیته مخفی در این یادداشتها و خاطرات یادآوریهای لازم صورت خواهد گرفت و اکنون بر میگردم به موضوع مبارزه در آخرین ماه ها، هفته ها و روزهای قبل از بازداشت من و رفقا:

من با کاویانی و رفیع جداگانه ملاقات میکردم و نظریات، پیشنهادات، فیصله ها و عملکردها را همسان میساختم. غالباً بازدید با کاویانی در اتاق کار من در وزارت پلانگذاری انجام میگرفت. حرفهای شفاهی من با او بعضاً صرف چند جمله تعارفی بود و بعضاً هیچ. ما روبروی هم یا کنار هم پشت میز جلسه می نشستیم و روبروی پارچه های جداگانه کاغذ مطالب خویش را می نوشتیم، گزارش ارائه میکردید، تبادل معلومات و نظر صورت میگرفت و وظایف مشخص بعدی تعیین میگردد. پس از پایان صحبت پارچه کاغذها را ریزریز میکردیم و در مجرای فاضل آب تشناب می انداختیم که آب ببرد. زیرا بدون تردید، در اتاق کار من پیشخدمتان رژیم و سایل استراق سمع و ثبت راه کار گذاشته بودند. بازدیدهای من با محمد رفیع اندک و خیلی کوتاه بود. گاهی او به دفتر کار من میآمد و گاهی من به دفتر کاری در وزارت فوائد عامه میرفتم.

ملاقات‌های مان ظاهراً شخصی و رسمی بود و بعضاً مطالب درباره کارحزبی را همچنان بر روی کاغذ پاره‌ها باختصار می‌نوشتیم. کاویانی کار عملی سازماندهی پرچمیها اعم از ملک‌یها و نظامیها را برعهده داشت و در بخش نظامیها محمد رفیع و محمد سرور منگل با وی همکاری میکردند. همچنان محمد داؤد رزمیار که کارمند وزارت پلانگذاری بود، در امر تأمین ارتباط با اعضای غیر نظامی پرچمیها فعالانه سهم میگرفت و دیدارهای روزمره او با من طبیعی تلقی میگردد. محمد فتح‌ترین، معین آن وزارت که از جانب رژیم خلقی حزبی تشخیص نشده بود، نیز در این امر صمیمانه همکاری مینمود.

شایان یادآوری است که هدف ما از رهبری پرچمیها مطلقاً سازماندهی بمنظور زنده نگهداشتن روان حزبی و انقلابی ایشان، جلوگیری از تشتت فکری و پراگندگی سازمانی آنان و آمادگی ایشان برای دوام مبارزه اصولی و عادلانه بود. زیرا پرچمیها، پس از عزیمت اعضای رهبری به خارجه و تحمل فشارهای توانفرسای رژیم، مشاهده عهد شکنیها، تکتازیه‌ها، زورگوئیها، بی‌اصولیها، خودخواهیها، جاه‌طلبیها، بیرحمیها و در مجموع تمام اعمال ناصواب و خوشونتبار سردمداران رژیم، بعضاً احساس سرشکستگی و ناامیدی میکردند.

در چنین اوضاع و احوالی، ضرورت مبرم بود تا رفقا از اینوضع رهائی یابند و روح رزمجویانه انقلابی خویش را حفظ نمایند. اصلاً در شرایط متذکره وظیفه دیگری از قبیل برانداختن فوری رژیم، دست زدن به ماجراهای نظامیگرانه و غیره نه مطرح بود و نه امکانپذیر.

من دروضع دشواری قرار داشتم. از یکسو باید کاری میکردم که فشار سیاسی بر رفقا از جانب رژیم تا حد ممکن کمتر میگردد و از سوی دیگر کار سازماندهی فعال انجام میگرفت تا روح ادامه مبارزه اصولی در وجود ایشان تقویت میشد.

آخرین تلاشها:

تحت فشار این وضع، من باردیگرنزد نورمحمد تره کی مراجعه کردم و اظهارداشتم که آیا او در جریان است یاخیر که وضع پدید آمده موجب گردیده است تا شمار زیادی از اعضای حزب و مردم بنحو غیرعادلانه ای متحمل رنج و فشار گردند. او به یکبارگی برآشفته شد و گفت:

«هیچکس حق ندارد که از دیگران نمایندگی کند. رهبران کارمل حتی نزد سفیر شوروی سرشکایت را بالا کرد چه فایده کرد که تو آنرا تکرار مینمائی!»

متعاقباً وی اظهارداشت:

«ما هرچه میکنیم، اختیار داریم».

وی پس از مکث کوتاهی گفت:

«سفیر شوروی چه کاره است، او دردربار ما سپیر است!»

او از این حرف خویش آشکارا نگران بنظر میآمد و پس از لحظه ای با ملایمت گفت:

«اگر تو به کار دیگران مداخله نکنی به مفادت خواهد بود. اگر تو

مایل باشی و خودرا اصلاح نمائی، میتوانی مانند ... با ما باشی!»

من اظهارداشتم:

«فکرمیکسم در اینجا سوء تفاهمی رخ داده است. من درباره خود

شکایت ندارم که مورد اعتماد قرار بگیرم بانه هدف من اینست که اگر وضع بایمنحوال ادامه یابد و دایره نارضایتیها در درون و بیرون حزب روزتاروز توسعه بیابد، روند انقلابی در جامعه شدیداً صدمه میبیند».

او شاید فکر میکرد که کدام توطئه، کدام نقشه ای در کار است، با

تعجب پرسید:

«مگر چه صدمه ای، کی میتواند با ما خودرا بزند؟»

من اکنون بوضاحت بیشتر متوجه شدم که برای رهبران، آن "پیروزی"

ارزان قیمت قیام نظامی و تصفیه های بعدی درون حزبی و خفه کردن کوچکترین

صدای اعتراض در گلوی هر مخالفی، کبر و غرور ییحد و حصر بخشیده است. بصراحت بیشتر دریافتیم که ایشان اکنون به اعتقادات قبلی ایدئولوژیک حزب خویش مبنی بر اینکه مردم منشأ همه بی تحولات و نیروی محرکه تاریخ است و حزب طبقه کارگر پیشاهنگ سیاسی مردم میباشد، چندان اهمیتی قایل نبودند و صرف به زور عقیده داشتند و به سرنیزه نظامی تکیه مینمودند. لهذا لازم دیدیم که هدف خویش را با وضاحت بیشتر چنین بیان نمایم:

«هدف من اینست که در نتیجه سیاستهای سرکوبگرانه علیه مردم و اعمال فشار بر بخش بزرگی از اعضای حزب، دایره ناراضیها و در نتیجه مخالفتها علیه دولت روز تا روز بیشتر میگردد و هر دایره، پیرامون خود دایره های بزرگتر و وسیعتر ایجاد مینماید. زیرا هر ناراضی و مخالف فعال و دارای طرفداران و هواخواهان میتواند گروه هایی از مخالفین جدید را بوجود آورد. باینترتیب بدرجه ناراضی ها و بر تعداد مخالفین حزب و انقلاب روز تا روز افزود میگردد. معلوم است که سرانجام انقلاب در گرداب خطرناکی قرار میگیرد و حزب که از درون در حال شکستن است، قدرت دفاعی خود را متدرجا از دست میدهد.»

من از منشی عمومی تقاضا نمودم که بنام حزب و مردم و بخاطر پیروزی انقلاب کاری نماید تا در برابر آن وضع ناهنجار در برابر اعضای حزب و شخصیتهای سیاسی و اجتماعی پایان داده شود و او خود ملامت تاریخی را بدوش نگیرد. من باصرار گفتم که برای بازگشت به سیاست اعلام شده حزب که عبارت از اتخاذ یک سیاست دموکراتیک و مردمی باشد و احیای وحدت حزبی هنوز چندان ناوقت نیست. در غیر آن زمان میگردد و مردم مطلقاً از حزب و دولت روگردان میشوند. ولی او که تا آنگاه به صحبت من با بی اعتنائی گوش داده بود، با عصبانیت اظهار داشت:

«تشویش نداشته باش، هیچ چیز بدی واقع نمیشود. ما برای مردم کار مینمائیم و مردم از انقلاب ما دفاع مینمایند. ما در نظر داریم که یک حزب یکپارچه و متحد بوجود آوریم. از اتحادها و وحدتهای مصنوعی کاری ساخته

نیست. ما میخواهیم که حزب را در یک قالب نو بریزیم تا یک حزب قوی مانند فولاد بوجود آید. ما دیدیم که ولدنگ کاری فایده ندارد. آهن از جاییکه ولدنگ شده باز میشکند. وحدت حزب ما چنین بود.»

اگرچه برای من دگر جایی برای حرف باقی نمانده بود، ولی نمیتوانستم که عدم موافقت خویش را با این حرفها اظهار نه نمایم، لهذا خیلی باختصار گفتم:

«تره کی صاحب! اینکه آهن از کجا میشکند، من چیزی نمیدانم. ولی اعضای حزب آهن یا فولاد نیستند که در یک قالب مشابه ریخته شوند. شما میتوانید که هنوز حزب را از گمراهی و تباهی نجات بدهید. در هر حال اختیار در دست شماست!»

من و نورمحمد تره کی هردو دریافتم که صحبت روی آن قضایا بیهوده است. وی طبق عادت چهره متبسم بخود گرفت و درباره اوضاع اقتصادی و مطالب دیگر سوالهایی کرد و جوابهایی شنید. دقایقی باینمنوال گذشته بود که سکرتر دفتر وی وارد شد و گفت:

«امین صاحب آمده اند»

وی اظهار داشت: «بفرمایند!»

حفیظ الله امین وارد شد و بالب و دهن متبسم دایمی خویش با هردوی ما مصافحه کرد و گفت: تره کی صاحب برویم نان بخوریم.

من خواستم مرخص شوم. ولی تره کی مانع شد و از من دعوت کرد که با آنان طعام چاشت صرف نمایم. تره کی در صدر میز نشست و به ترتیب در دو کنار میز نزدیک وی امین، چند تن از وزراء و نظامیان عالیرتبه نشستند و من نیز در آن ردیف جا گرفتم. در جریان صرف غذا، از اینجا و آنجا حرفهایی گفته شد، از انقلاب و دستاوردهای آن، از استقبال مردم از انقلاب، از فعالیتهای حزبی و درباره توصیف رهبران حرفهای میالنه آمیز و چاپلوسانه زیادی بر زبانها آمد. پس از صرف غذا شماری مرخص شدند و در جریان صرف چای، نورمحمد تره کی خطاب به امین گفت:

«امروز گشتمند از وضع حزب و تغییر و تبدیل اعضای حزبی بمن شکایت کرد. تو که حالا مسئول تشکیلات حزبی هم هستی، جوابش را بده!»
حفیظ الله امین چهره حق بجانب و غرورآمیز بخود گرفت و با بی اعتنائی گفت:

«دیگر این حرفها به درد نمینخورد. ما اکنون برای ساختن حزب خود از تجربه حزب کمونیست اتحاد شوروی استفاده مینمائیم. دیگر هیچکس بما نگوید که چه بکنیم و چه نکنیم؟»

سپس او تره کی را مخاطب قرار داده و اظهار داشت:
«سرمشاور حزبی، در امور تشکیلات حزبی زیاد میفهمد و شخصی وارد در کار است و با ما خوب کار مینماید.»
من اجازه خواستم و مرخص شدم.



بخش پنجم

روزهای دشوار در کار و مبارزه

و

خاطرات تلخ دوران بازداشت و زندان

گزینه ای نمادین از این بخش:

« من از لحاظ شخصی در وضع دشواری قرار داشتم و مشاهده وضع بسیار دشوار تر رفقا، روانم را میسایید. فشار و تضییقات بطور محسوس علیه من و فعالان پرچمی روز تا روز، افزونتر میگردد و رفقا که برخی از ایشان مأیوس و دلسرد بنظر میآمدند و برخی های دیگر عصبانی و پرخاشگر، از جمله نزد من نیز مراجعه میکردند. من ایشانرا به شکبیائی و درعین حال بمبارزه آرام و مسالمت آمیز فرامیخواندم و به ایشان توصیه میکردم که مرتکب هیچ عمل خشونت آمیز، پرخاشگرانه و غیر مسئولانه نشوند و بدست گردانندگان رژیم پنهان ندهند. کارسازماندهی در میان اعضای حزب تداوم مییافت و بگونه روز افزون شمار رفقا در کمیته های مخفی بیشتر میشد.»

« در شرایطی که بشیوه غیر اخلاقی بدون هیچ گناهی مرا بازداشت کردند و در زندان افکندند، آنهمه اهانت و شکنجه را که بر من روا داشتند، آنهمه اتهامات و نارواها را که بر من وارد کردند، از خود میترسیدم که مبادا روح و ذهنم آلوده به گناه کینه ورزی و انتقامجویی گردد. زیرا در چنین حالات، انسان میتواند دستخوش وسوسه ها شود و آتش انتقام در وجود او زیانه کشد. من بنحو آگاهانه در برابر اینگونه تصورات در ذهن و روان خود مبارزه کردم و با خود تعهد کردم که هرگاه زنده بمانم، در تحت هرگونه شرایطی هیچ انسانی و هیچ موجودی از دست من نباید آزار و زیان ببیند و هرگز متوسل به خشونت و شدت عمل نشوم. خوشبختانه همینطور هم شد و زنده ماندم و به هیچ بنده خدا عملاً کوچکترین ضرری نرساندم. برای خودم نیز اعجاب انگیز بود که توانستم تا در برابر خلیقا و مجموع مخالفین ذهن خود را پاک از هرگونه لوث کینه و خصومت بسازم و بجز شماری از پالیسی سازان و مسببین اصلی در رهبری آنان، دیگران را جزء اجرا کنندگان دساتیر گردانندگان واقعی بشمارم.»

	بجای پیشگفتار:
۳۹۵	وضع در دستگاه اداره دولت:
۳۹۸	ضیافتهای اشراف منشانه:
	فصل اول:
۴۰۰	یادی از سه ماه دشوار کار و مبارزه من:
۴۰۰	فشار برای طرح پلان جدید:
۴۰۳	مسافرت به عراق و لیبیا:
	فصل دوم:
۴۰۶	روزهای دشوار تربری من و مجموع پرچمها:
	مقدمات برای گرفتاریها و
۴۰۹	تصفیه کامل پرچمها و دیگران:
۴۱۱	بازداشت عبدالقادر وزیر دفاع:
۴۱۵	ضیافت در "خانه خلق":
	فصل سوم:
	یادی از دوران هفده ماهه زندان:
۴۱۹	از کوتی باغچه ارگ تا زندان پلچرخی:
۴۱۹	جریان بازداشت من:
۴۲۶	انتقال به محلی دیگر:
۴۲۸	جریان بازجوئیها:
۴۳۴	شکنجه های بیرحمانه:
۴۵۱	انتقال از کوتی باغچه:
	فصل چهارم:
۴۵۷	زندانی مجرد یا "کوته قفلی" در زندان مخوف پلچرخی:

- ۴۶۳ وضع دشوار و نامطمئن من در زندان لاجرخی:
- ۴۶۴ نگرانی عمیق خانواده من:
- ۴۶۶ برخورد رژیم در برابر اعضای خانواده من:
- ۴۶۸ با اصطلاح "محاكمة" من:
- ۴۷۰ صدور حکم اعدام در مورد من:

بجای پیشگفتار

وضع در دستگاه اداره دولت

من از نخستین روزهای پیروزی قیام نظامی ۲۷ اپریل ۱۹۷۸، صرف نظر از موانع و فضای مستولی که دلسردی بوجود میآورد، بحیث عادت دیرین خویش سعی کردم تا با علاقمندی بعنوان وزیر پلان بکار آغاز نمایم. در عین زمان در روزهای اول، مراجعات مردم برای اظهار تبریکات بخاطر پیروزی انقلاب و احراز کرسی وزارت، خیلی زیاد بود. این مراجعات خود بخودی و ناشی از خلوص نیت بود، در غیر آن وزارت پلان در حالات عادی مراجعات مردمی نداشت و کاری برای اشخاص نمیتوانست انجام بدهد. مراجعات بی ریای مردم را من با طیب خاطر میپذیرفتم و با ایشان صمیمانه برخورد و صحبت مینمودم.

گردانندگان رژیم در اداره دولت افزون بر آنکه فاقد تجارب لازم اداری بودند، بیباک عمل میکردند. تصامیم خودسرانه وبدون استدلال منطقی، بدون ملاحظات و محاسبات، بدون ارزیابیها و بررسیهای اقتصادی در اینجا و آنجا، در این یا آن وزارتخانه و اداره اتخاذ میگردد. من که اصلاً شخصی دلخور و حساس هستم از این بابت خیلی رنج میبردم و همچنان از لحاظ کاری احساس مسئولیت مینمودم. بطور مثال متذکر می‌شوم که در برخی از وزارتخانه ها علاوه بر استفاده بیحساب از بودجه عادی، تخصیصات بودجوی انکشافی را نیز که مربوط به وزارت پلانگذاری بود، در امور غیر انکشافی و غیر ضروری بمصرف میرسانیدند.

گردانندگان رژیم درباره بخش خصوصی اقتصاد، درباره متشبثین ملی و تاجران، خصوصت بیدلیل ابراز میداشتند. صاحبان ثروت و سرمایه را تهدید

میکردند. ایشان تاجران را دزدان خطاب میکردند. نظریاتی مبنی بر اینکه هرچه زودتر تجارت ملی و دردست دولت متمرکز گردد، ورد زبانها بود. نخستین گام در اینجهت ایجاد مؤسسه تجارتی دولتی تحت نام "دخلکو تجارتی مؤسسه" بود. وزارت تجارت برای این مؤسسه صلاحیتها و امتیازات بزرگ قایل گردید. ادعا میشد که گویا مؤسسه متذکره بمناب هسته ای برای تمرکز تمام تجارت خارجی کشور بدست دولت خدمت خواهد کرد.

مصارف دولتی بدون محاسبه وبدون هراس از مسئولیت و محاسبات، انجام میگرفت. دربرخی از وزارتخانه ها و مؤسسات دراین رابطه تصامیم نادرست اتخاذ میگردد. خریداریهای بدون موجه اموال تجملی، موترها، موبل و مفروشات در بسیاری از وزارتخانه ها و مؤسسات، یک امر معمول شمرده میشد. چنانکه از نخستین ماه ها درائر اصراف، استفاده از اسعار خارجی در داخل و خارج کشور افزایش یافت و به زودی توازن میان عواید و مصارف آن برهم خورد. صرف بعنوان یک نمونه از بیملاحظه گی در مصارف اسماری را در اینجا متذکر میشوم:

در نخستین هفته های پس از قیام، حفیظ الله امین بنحو احساساتی به وزارت مالیه دستور داد که تعدادی از بهای بلغاریائی را موسوم به "چندر" به اسعار قابل تبادل از ذخایر اسماری دولت نقداً و به قیمت‌هاییکه با یکمقایسه اجمالی معلوم میشد که خیلی بلند بود، خریداری نماید. قرار معلوم سفیر بلغاریا در یک ملاقات به امین چنین پیشنهادی را ارائه داده بود. وزارت مالیه در این امر مشکوک بود و آمادگی نداشت. هنگام طرح مسأله در مجلس وزراء، من اظهار داشتم که اصلاً ضرورتی در این اول مرحله برای خرید بهای شهری وجود ندارد و هرگاه ضرورت باشد بهتر است که به قرضه آنهم پس از حصول آفرهای متعدد بمناسب ترین قیمت خریداری شود. برای توجیه نظر خویش، اضافه نمودم که برپایه اصل "تقسیم سوسیالیستی کار" میان کشورهای سوسیالیستی، این کشور هنگری است که بهای خوبی را بنام "ایکاروس" تولید

مینماید و باید با مؤسسه تولید کننده بسهای متذکره یا لااقل با دولت هنگری در تماس شد. رئیس مجلس درحالی‌که بسوی من و امین با نگرانی میدید، گفت:

«در این شکی نیست که پس برای شهر کابل ضرورت است و مردم شهر از انقلاب دفاع کرده اند و باید یک تحفه برای ایشان داده شود».

من گفتم:

«اولاً ضرورتها و اولویتهای جدی تر وجود دارد و ثانیاً باید سنجیده شده و آگاهانه در اینباره گام گذاشته شود».

امین که با تلخی صحبت مرا میشنید، در پاسخ گفت:

«کی میگوید که بسهای بلغاریائی خوب نیست. ما نمیتوانیم بگفته این مثل: منتظر بمانیم تا جو نعمان برسد! ما پول کافی در بانکهای خارج داریم و بدون استفاده باقی مانده است و میتوانیم بسهای بلغاریائی را که آماده است خریداری نمائیم».

رئیس مجلس (تره کی) بنخاطر جلوگیری از طول کلام اظهار داشت:

«حالا که امین صاحب وعده کرده است، بهتر است که وزارتعالیه فوراً به خریداری بسها اقدام نماید».

فیصله در اینمورد صادر گردید و بسها خریداری شد. میتوان گفت که صرف یک تاجر ساده و تازه کار، آنهم به پول دیگران، شاید چنین معامله ای را انجام بدهد. بسهای متذکره دارای کیفیت پائین، کم سرعت و پرمصرف بودند و بمقایسه قیمتهای بین المللی خیلیها گداز. اصلاً فابریکه ای که این بسها را تحت مارک "چفدر" تولید میکرد، بدست دوم از یک فابریکه تولید بس در اتحاد شوروی سالها قبل خریداری گردیده بود و برای تولیدات خویش بازار نداشت.

وزارت امور خارجه که در دست حفیظ الله امین بود، سرکیسه اسطاری را برای وزارتخانه ها و سفارتخانه ها در خارج از کشور باز کرده بود و در داخل هیاتهای مجلل و شب نشینها را برای هیأت‌های خارجی، نظامیان و اعضای هیأت رهبری برپا میکرد.

ضیافتهای اشراف منشانه:

من طی مدت کوتاه قبل از زندانی شدن، شاهد ده ها ضیافت بزرگ و اشراف منشانه بودم که درارگ و قصرجهلستون، درتالارگلخانه صدارت و وزارت امور خارجه، درپنمان و قرغه، درکاریز میر و استالف و جاهای دیگربرپاشده بود. بیادم می‌آید، دریکی از این ضیافتها که ازجانب حفیظ الله امین درتالارباشکوه وزارت امورخارجه برای هیأت رهبری بدون هیچگونه مناسبتی برگزار شده بود، هنگامیکه نورمحمدتره کی وارد گردید، شوخی کنان به امین گفت:

«جاهای خوب را برای خود نگهداشته ای و ما را در قصرهای کهنه جاداده ای!».

حفیظ الله امین خندید و گفت:

«بیائید که جاهای خود را تبدیل نمائیم!»

تره کی نیز خندید و اظهار داشت:

«مزاح کردم!»

درآن شب، کنسرتی از جانب تنی چند از موسیقی نوازان و آواز خوانان مرد و زن انجام گرفت و انواع مشروبات بعد افراط مصرف گردید. اصلاً میخوارگی درمیان صاحبان قدرت به سرعت شیوع مییافت و اینگونه تظاهرات و مستی ها یکی از مشخصات و نشانه های انقلابی بودن شمرده میشد. میگویند که حفیظ الله امین، کارتهای انواع مشروبات خارجی اعم از ویسکی، ودکا و کنیاک و همچنان برندی داخلی (محصولات شرکت کلمد افغان) را درالमारهای دفاترمتعدد خویش نگه میداشت و چندین بوتل بعیث سردستی همیشه در روکهای میزهای کاروی موجود بود. او پس از ملاقات با کارمندان عالیرتبه و مهره های مهم، بخصوص به برخی از افسران نظامی، یک یا چند بوتل برسم تحفه حسن نیت، تعارف میکرد و باینقرار هرروز شماریشتر طرفداران بسوی او جلب میگردد!

امین و افراد نزدیک به وی، درحالی‌که پرچمیها را تحت نام "اشراف زاده ها" هزاران بار اتهام میزدند و اهانت میکردند، ولی خود به تجمّل پرستی و زندگی نوع اشرافی علاقمندی روزافزون نشان میدادند. ایشان که سرمست ازباده پیروزی بودند، هریک بقدردسترسی خویش ازخوان نعمات استفاده میکردند. ولی من درجریان اجرای صادقانه وظایف رسمی دولتی، ازلحاظ شخصی، حزبی و سیاسی روزهای دشواری را ازسر میگذراندم.

(فصل اول)

یادی از سه ماه دشوار کار و مبارزه من

من از نخستین روزیکه بعنوان وزیر پلان بکار آغاز کردم، بحیث یک گام نخست با کارمندان وزارت آشنائی حاصل نمودم و به ایشان اطمینان دادم تا هنگامیکه من باشم هیچگونه ملاحظات اعم از حزبی و شناخت شخصی، بجز صلاحیتهای کاری در امر جابجائی کارمندان، در نظر گرفته نخواهد شد. سپس بمشوره کارمندان، نام "وزارت پلان" را که از لحاظ ترکیب در زبان فارسی بی‌مفهوم بود و از مدتها جلب توجه مرا کرده بود به "وزارت پلانگذاری" تبدیل نمودم و تصویب قانونی را بر طبق مقتضیات آزمون تقاضا نمودم. اگرچه "وزارت برنامه ریزی" نام مساعد تر و ترکیب فارسی بود، ولی میتوانست با اصطلاح تحریک آمیز و "ایرانی" تلقی گردد!

همچنان بر پایه شکایت کارمندان، محل کار وزارت را که واقع در یک چهار راهه مزدهم و دارای اتاقهای غیر کافی بود به محل مناسب دیگری در یک عمارت جدید و بزرگ مقابل وزارت امور خارجه، منتقل ساختم.

فشار برای طرح پلان جدید:

از نخستین روزها بر من از جانب امین فشار وارد میگردد تا پلان رشد اقتصادی و اجتماعی کشور از نو طرح گردد. بخاطر ورود بکار، پلان انکشاف اقتصادی و اجتماعی هفتساله محمد داؤد را که سال سوم تطبیق آن آغاز گردیده بود، با همکاری رؤسای ادارات مورد بررسی و ارزیابی دقیق قرار دادم و برپایه آن گزارش مفصلی ترتیب نمودم و به مجلس وزراء توأم با پیشنهادی مبنی بر ادامه تطبیق جهات عملی آن، ارائه نمودم. در گزارش، پس از تحلیل

مختصر اقتصادی بر پایه ارقام و حقایق آمده بود که بر طبق پلان انکشافی هفتساله، نتایج رشد اقتصادی کشور در سال ۱۹۷۷ بالنسبه رضایتبخش است و در سال ۱۹۷۸ نیز پیشبینیها خوشبینانه است. در گزارش چنین پیشنهاد شده بود: از آنجا که امکانات مادی و فنی و ریزرفهای جدید برای سرمایه گذاریهای جدید تاکنون در دست نیست یا لاقابل منابع آنها روشن نگردیده است، بهتر خواهد بود که پلان یکساله برای سال ۱۹۷۸ که بر اساس پلان هفتساله قبلا آماده گردیده است، مورد تطبیق قرار گیرد.

بحث مختصری پیرامون گزارش صورت گرفت. ولی نه تنها به استدلالات من توجه لازم بعمل نیامد، بلکه اتهام کاری سیاست اقتصادی محمد داؤد و دنباله روی از وی وارد گردید. باینقرار، مجالی برای مطالعه گزارش و بررسی موضوع باقی نماند. زیرا حفیظ الله امین مداخله کرد و با قاطعیت اظهار داشت که:

« هیچ جایی برای سازش با نظریات و ملاحظات رژیم منسوخ گذشته وجود ندارد، پلان هفتساله باید متوقف شود و پلان پنجساله جدیدی با همکاری دوستان شوروی و بر اساس کمکهای بزرگ آنکشور و سایر کشورها طرح گردد».

این نظر امین از جانب رئیس مجلس نیز تأیید گردید و ختم مباحثه درباره اعلام شد. ولی با وصف آن، من اجازه خواستم و گفتم که پلان هفتساله نیز بکمک متخصصین شوروی طرح و تدوین گردیده است و تاجائیکه به کمکهای اتحاد شوروی، سایر کشورهای سوسیالیستی و برخی از کشورهای دیگر امداد رسان تعلق میگیرد، حاوی مطالعات، ارزیابیها و بررسی امکانات عینی مادی، مالی و فنی میباشد و کار تعداد زیادی از پروژه های انکشافی بر پایه آن در جریان است. هرگاه تحقق آن در عمل تعطیل گردد شمار بزرگی از کارگران، انجیران و متخصصین بیکار و اضافه بست میشوند. پیشنهاد نمودم که تاهنگام آماده شدن پلان پنجساله جدید، کماکان کار بر اساس وظایف پلانی مطروحه در پلان انکشافی هفتساله ادامه بیابد و در عین زمان کاربرای طرح و تدوین پلان جدید پنجساله

آغاز گردد. راه دیگری وجود نداشت بجز اینکه پیشنهاد من مورد قبول قرار گیرد. ولی در مصوبه مجلس وزراء که فی المجلس ترتیب میگردید، توصیه گردید که هر چه زودتر پلان پنجساله جدید آماده گردد و پلان هفتساله منسوخ اعلام شود.

من به زودی دست بکار شدم و به رؤسا و کارمندان وزارت پلانگذاری وظیفه سپردم که با همکاری فعال اداره مرکزی احصائیه و مجموع وزارتخانه ها و ادارات نواقص و کمبودهای پلان هفتساله را تشخیص نمایند و پیشنهادات جدید توأم با امکانات تمویل از منابع داخلی و خارجی برای طرح پلان جدید ارائه کنند. در عین زمان تدابیر عملی برای تطبیق پلان موجود در جریان سال ۱۹۷۸ اتخاذ گردید. سیستم جدید کنترل و نظارت بر تحقق آن بوجود آمد.

از سوی دیگر نورمحمدتره کی از مقامات شوروی تقاضا نمود که تیمی از متخصصین پلانگذاری خویش را بخاطر طرح پلان پنجساله جدید به افغانستان بفرستد. بنا بر تقاضاهای مکرر، علاوه بر حضور تیم پلانگذاران کمیته دولتی پلانگذاری اتحاد شوروی در افغانستان که از سالهای خیلی پیشین در وزارت پلان کار میکردند، هیأتی دیگر متشکل از متخصصین پلانگذاری و مالی وارد کشور شدند. رئیس تیم متخصصین ضمن صحبت با من اظهار داشت که اگرچه ضرورت برای تجدید پلان وجود ندارد، ولی تصمیم سیاسی را باید رعایت و اجراء کرد. نظریات مجموعی در وزارت پلانگذاری خیلی باهم نزدیک و مشابه بود. قرار بر این شد تا عجله صورت نگیرد؛ پلان سال ۱۹۷۸ بر طبق طرح موجود در عمل تحقق یابد و از آغاز سال بعد پلان پنجساله جدید مبتنی بر واقعیتهای عینی، امکانات و پوتانسیالهای موجود طرح گردد.

کار آغاز گردید. متخصصین با همکاری فعال شعبات وزارت پلانگذاری و سایر وزارتخانه ها و ادارات دولتی دست بکار شدند. پیشبینی میشد که طرح تا پایان سال آماده تصویب گردد. ولی، طی سه ماه خطوط اساسی و اهداف عمده پلانی برپایه ارقام و حقایق موجود و پیشبینی های بالنسبه واقعینانه امکانات عینی، منابع مالی و پوتانسیالهای اقتصادی، پی ریزی گردید.

البته کار با اینجا خاتمه نیافت. من به زودی دستگیر و زندانی شدم که خود داستان جداگانه‌ای دارد. حفیظ الله امین، پس از دستگیری من، به متخصصین پلانگذاری افغانی و شوروی دستور داده بود تا بر طبق آرزوی رهبر کبیر خلق، یک پلان پنجساله واقعی که افغانستان را بنحو جهشی از عقب ماندگی دیرین وارساند و به مراحل ارتقائی رشد و تکامل برساند، طرح گردد. من پس از آنکه از زندان رهائی یافتیم، این ماجرا برای من از سوی رئیس هیأت پلانگذاری شوروی، بازگو گردید.

بر میگردم به ادامه بحث در ارتباط به مسأله پلان:

مسأله اساسی، جستجوی امکانات و منابع جدید و واقعینانه تمویل پلان بود. علاوه بر افزایش کمکهای مالی و مادی اتحاد شوروی، در نظر بود که کمکهای جدیدی از منابع دیگر جلب گردد. حفیظ الله امین بحیث وزیر امور خارجه درباره با سفرای عراق و لیبیا صحبت نمود و ایشان اظهار داشتند که موضوع باید در بغداد و طرابلس با مقامات عالیه دولتی آنها مستقیماً مطرح بحث قرار گیرد. باینقرار من مؤظف شدم تا به کشورهای متذکره مسافرت نمایم.

مسافرت به عراق و لیبیا:

نخست من به عراق مسافرت کردم و موضوع اعطای کمکهای مالی را با وزیر تجارت و معاون صدراعظم آنکشور مطرح نمودم. ایشان اظهار داشتند که اتخاذ تصمیم درباره چنین مسایلی از صلاحیت رئیس جمهور می باشد. قرار بر آن شد که با رئیس جمهور، حسن البکر ملاقات نمایم. ضمن ملاقات، او متعهد گردید که فرضه مساعدی را به مبلغ بیست میلیون دالر به افغانستان اعطاء مینماید و در عین زمان مبلغ هفت میلیون دالر کمک بلاعوض برای ساختمان عمارت سفارت و اقامتگاه سفیر افغانی در بغداد، در اختیار میگذارد. بر طبق برنامه بازدید، با صدام حسین که در آنزمان از لحاظ ظاهری و در رسمیات شخص شماره دوم ولی در عمل بنحو مفهوم شده مرد شماره یک شمرده میشد، ملاقات تعارفی بعمل آوردم. ولی بالاتراز همه، برای من از لحاظ شخصی خیلی مهم و با ارزش بود که

در جریان مسافرت موفق شدم تا در کربلای معلا و نجف اشرف اماکن مقدس را زیارت نمایم.

دومین مسافرت من به لیبیا صورت گرفت. در طرابلس با وزیر پلانگذاری لیبیا، با عبدالسلام جلود مرد شماره دوم آنکشورو برخی مقامات دیگر آنکشور ملاقات کردم و در نتیجه، آنان کمکهای اقتصادی قابل ملاحظه ایرا متعهد شدند و قرار بر آن گردید که برای هر پروژه جداگانه که مورد توافقی جانبین قرار بگیرد، امکانات تمویل را فراهم آورند.

در بازگشت از هردو مسافرت، نتایج را به مجلس وزراء گزارش دادم. ولی دوستان درباره مسایل گوناگونی از من سوال میکردند و من چشم دیدها و برداشتهای خویش را بایشان توضیح میکردم. دراین میان توضیح کرکترهای رهبران جالب بود. از جمله برداشت من از بازدید از عراق این بود که به زودی صدام حسین با آن بلند پروازی عظیمی که دارد، تمام صلاحیتها را در آنکشور قبضه خواهد کرد. البته این مطلبی نبود که از نظر هیچکسی حتی در نخستین ملاقاتها و در نخستین بازدید از آن کشور، پوشیده باقی بماند. من در ملاقات با رئیس جمهور، حسن البکر، وی را شخصی حلیم یافتم که در رفتار، گفتار و وجنات وی ظاهراً خود خواهی سراغ نمیشد. علاوه بر آن کاملاً محسوس بود که فوتوهای صدام بیشتر و بزرگتر در همه جاها در کنار رئیس جمهور، حتی در نظر اول به چشم میخورد و این نمایانگر نفوذ قوی وی در دستگاه اداره دولت بود. موظفین دولتی در صحبتهای خویش بیشتر از صدام نام میبردند تا از حسن البکر و من شخصاً در ملاقات با هردو دریافتم که صدام از اتوریته و شان و شوکت ظاهری بمراتب بیشتری برخوردار بود.

در رابطه به برداشتهای شخصی من از مسافرت به لیبیا، پیشگویی من چنان بود که انعطاف پذیری در سطح و برخورد های ظاهراً ساده و بی پیرایه رهبران رژیم در تماس نزدیک با توده های مردم و در برخی موارد رعایت احساسات و عواطف ایشان، میتواند موجب بقای رژیم گردد. کتاب سبز معمر القذافی حاوی تئوری و سیاست دولتی حاکمیت مردمی او، اگرچه من در آوردی بود، ولی برای مردم

ساده لبیبا جالب به نظر می‌آمد. همچنان روشها و شیوه‌های خاص ظاهراً متواضعانه و جالب شخص او بمثابة یگانه رهبران نفوذ در آن کشور و کیش شخصیت وی، می‌توانست بحیث تضمین کننده سیستم اداره ویزه او برای سالهای متمادی خدمت نماید.

(فصل دوم)

روزهای دشوار تربرای من و مجموع پرچمیها

من در آن روزها و شب‌های دلگیر خیلی به روشنی احساس میکردم که پیرامونم فضائی مملو از توطئه‌ها و تحریکات ایجاد گردیده بود. از سوی رهبران خلقی نسبت به هر حرف و عمل من با شک و تردید برخورد صورت میگرفت. در این فضای اختناق، من خود را در میان اعضای رهبری آن زمان، کاملاً بیگانه احساس میکردم. اعمال خودخواهانه و لاف زنی‌های انقلابیگرانه امین و اطرافیان‌ش برای من اشمئزاز آور شده بود. ولی در هر حال باز هم با صداقت کار میکردم؛ در جلسات نظریات خویش را با آرامش و مستدل مطرح مینمودم؛ علیه نظریات نادرست و جاه طلبانه دیگران بنحو ملایم و منطقی و نه پر خاشگرانه قرار میگرفتم؛ از مواضع اصولی بخش مهمی از حزب یعنی پرچمیها و از منافع مردم ساده و رنج‌دیده کشور دفاع مینمودم.

در این جریان، با هر مشاور شوروی که امکان پذیر بود از وضع بسیار نامناسب و عواقب فاجعه آمیز ناشی از آن صحبت میکردم. ولی درک سیاستها و روشهای شورویها برای من خیلی دشوار شده بود. بسیاری از آنان فقط برخورد خشک رسمی دولتی را میدانستند و بس. بخصوص ایشان از صحبت در ارتباط به مسایل سیاسی احتراز میکردند و اگر هم از حقایق چیزی میدانستند، صدای خویش را در نه‌آوردند یا تأثیر سیاسی ایشان خیلی محدود بود.

من یکبار با سفیر اتحاد شوروی، پوزانوف درباره سیاستهای ضد مردمی و اعمال غلط رهبری که تحت نام دوستی و نزدیکی با شوروی و وفاداری به سوسیالیزم انجام میگرفت، به تفصیل صحبت کردم، ولی او بحيث یک دیپلمات ماهر صرف حرفهای مرا شنید و حرفی نگفت که بازگو کننده کدام عمل،

عکس العمل و احساس مسئولیت معین باشد. من یکبار دیگر سعی کردم تا از طریق سرمشاوری تیم پلانگذاری شوروی با سرمشاوری حزبی، خرازوف ملاقات نمایم. ولی میسر نگردید. این شخص قبل از آنکه بحیث سرمشاوری حزبی به افغانستان بیاید، سکرتر دوم حزب کمونیست جمهوری شوروی لتوانی بود. سکرترهای دوم در بخشهای حزب کمونیست شوروی در جمهوریهای آن کشور، در آن زمانه ها حایز صلاحیتهای مهم بودند. زیرا غالباً مقام سکرترهای اول تشریفاتی و نمایشی محسوب میگردید و سکرترهای دوم در واقعیت امر گرداننده گان واقعی امور شمرده میشدند.

چند روز از این تقاضای من سپری گردید تا اینکه سفیر شوروی، پوزانوف در یک ضیافت شام که در هتل انترکانتیننتل واقع باغ بالای کابل برپا شده بود، از من پرسید که چرا میخواستم با سرمشاوری حزبی ملاقات نمایم. من گفتم:

«میخواستم از وی شکایت نمایم که چرا او در مسایل حزبی مشوره های نادرست میدهد. زیرا به استناد مشوره های او، امین هر روز اعضای حزبی را مورد اذیت و اهانت قرار میدهد، ایشان را بدون هیچ دلیلی از عضویت حزبی اخراج مینماید و مشمول تصفیه های پی در پی حزبی و دولتی میسازد».

سفیر اظهار داشت:

«من گمان نمیکنم که او در این امر دخالتی داشته باشد».

من گفتم:

«پس چرا امین در هر اقدام ناصواب خویش علیه اعضای حزبی از او اسم میبرد؟»

وی در جواب گفت:

«این مربوط به خود رفیق امین است!»

او به حرف خود چنین ادامه داد:

«هر حرفی دارم میتوانم با وی که رسماً سفیر و وظیفه او است، بازگو نمایم».

من اظهار داشتم:

« حرفهای خود را با شما در میان گذاشته‌ام و تکرار آنها سود ندارد».

وی در جواب اظهار داشت:

« پس از سرشاور نیز نمیتوان کدام انتظار دیگر داشت».

من اظهار داشتم:

« خوب همینطور باشد!»

در لحظه‌ایکه سفیر میخواست شاید برای آرامش خاطر من حرفهای دیگری را در میان بگذارد که رئیس تشریفات وزارت امور خارجه بنام مندوزی، از چاکران وفادار امین، با پرووئی تمام نزدیک شد و خطاب بمن گفت:

« از لحاظ پروتوکول (!) شما باید تشریف ببرید!»

و این در حالی بود که هنوز صرف در حدود یکربع ساعت از ورود من به محفل گذشته بود و هنوز غذا نیز تعارف و صرف نشده بود. جالب اینست که سفیر بمجرد نزدیک شدن رئیس تشریفات، آنا جریان صحبت را دپلمات مآبانه تغییر داد.

من از لحاظ شخصی در وضع دشواری قرار داشتم و مشاهده وضع بسیار دشوار تر رفقا، روانم را میسائید. فشار و تضيیقات بطور محسوس علیه من و فعالان پرچمی روز تا روز افزونتر میگردد و رفقا که برخی از ایشان مأیوس و دلسرد بنظر میآمدند و برخی های دیگر عصبانی و پرخاشگر، از جمله نزد من نیز مراجعه میکردند. من ایشانرا به شکیبائی و درعین حال بمبارزه آرام و مسالمت آمیز فرامیخواندم و به ایشان توصیه میکردم که مرتکب هیچ عمل خشونت آمیز، پرخاشگرانه و غیر مسئولانه نشوند و بدست گردانندگان رژیم بهانه ندهند. کارسازماندهی در میان اعضای حزب تداوم مییافت وبگونه روز افزون شمار رفقا در کمیته های مخفی بیشتر میشد. در این کمیته ها صرف رفقای پرچمی شکیبا، مصمم وبا تدبیر جمع میگرددند و پیوندها میان کمیته ها واعضاء بشکل زنجیری تأمین میگردد. من همه روزه از طریق رفقای موظف از وضع مستولی در میان اعضاء اطلاع حاصل میکردم.

روزها بایتمنوال می‌گذشت. افزون بر تشدید فشارهای سیاسی بر پرچمپها، کماکان شمار قابل ملاحظه‌ای از روشنفکران و روحانیون بازداشت، اذیت و شکنجه، سر به نیست یا زندانی می‌شدند و یا مجبور به ترک وطن می‌گردیدند. اکنون دیگر تمام مقامات بالنسبه با اهمیت حزبی و دولتی و مقامات نظامی بطور کامل از وجود پرچمپها تصفیه گردیده بود. صرف بصورت نمونه من در مقام وزیر پلانگذاری و محمد رفیع در مقام وزیر فوائد عامه نگهداشته شده بودیم. من فکر می‌کردم که چون هردو مقام کم اهمیت، غیرنظامی و بی خطر محسوب می‌شدند، شاید موقف‌های مان بدین و تیره باقی بماند و ما بحیث وصله‌های ناجور ولی ضروری برای مدتی دیگر بخاطر آرایش حاکمیت دولتی در نظر گرفته شده باشیم!

زیرا در افغانستان معمول بود که غالباً حکومتها بخاطر خوب جلوه دادن ترکیب حاکمیت، یکی - دوتن وزیر و معین کم اهمیت را ازمیان برخی از گروه‌ها یا اقوام ناراضی می‌گماشتند. ولی غافل از اینکه رهبران رژیم، برای ما در اندیشه بختن چنان آشی بودند تا نه تنها کام بلکه تمام وجود مانرا بسوزاند!

مقدمات برای گرفتاریها و تصفیه کامل پرچمپها و دیگران:

رهبران رژیم هنگامیکه کاملاً اطمینان حاصل کردند که هیچگونه خطری، دیگرایشانرا نمیتواند تهدید نماید، به گیر و گرفت چند تن از اعضای ساده و غیر معروف پرچمی دست زدند. این امر همزمان بود با دستگیری شاهپور احمد زی، لوی درستیز اردو و طبیبی بنام داکتر علی اکبر، سرطیب شفاخانه جمهوریت. اتهام عبارت بود از توطئه علیه حاکمیت انقلابی بوسیله آنانیکه وابستگی به غرب دارند. البته این اتهام را هیچکسی نه تنها باور نکرد، بلکه این دسیسه رژیم، نفرت مردم و حلقه‌های روشنفکری را بیش از پیش علیه آن، برانگیخت.

این اقدام، ساده اتخاذ نشده بود، بلکه بخش اول پلان برای دستگیریهای وسیع آینده را تشکیل میکرد. اگرچه من هیچگونه شناختی با شاهپور احمد زی نداشتیم، ولی میگفتند که وی افسری آگاه، وطندوست و خلیلهای متواضع بود و به سیاست چندان علاقمند نبود. دوکتور علی اکبر را من صرف سالها قبل در لیسه غازی دیده بودم. او دو صنف از من جلو تر، اصلاً شیعه مذهب و اهل مزارشریف بود. میگویند که او پس از فراغت از فاکولته طب کابل برای تحصیل به امریکا رفته بود و در بازگشت علاوه بر کار رسمی، در دواخانه فامیلی خویش برای مدتی در مزارشریف کار میکرد و در برخورد های انساندوستانه خویش شهرت داشت. او حتی به ناداران و نیازمندان از دواخانه خانوادگی خویش دواهای مجانی توزیع میکرد، ولی وی هیچگونه بلندپروازی شخصی و عضویت حزبی نداشت و هدفهای سیاسی را تعقیب نمیکرد. اینکه چرا وی بحیث قربانی بازی سیاسی از جانب امین انتخاب شد، بحیث معما باقی مانده است. هیچ دلیلی نمیتواند برای دستگیری او ارائه گردد، بجز اینکه وی پزشکی مردمدار بود. ولی تحصیلات او در ایالات متحده امریکا میتواندست بخاطر برجسپ زدن اتهام وابستگی به غرب و شیعه بودن وی بر بازداشت شدگان همراه با وی و بازداشت شدگان بعدی، خدمت (!) نماید.

قبل از دستگیری دوکتور علی اکبر، طبیب دیگری را موسوم به دوکتور برنا افغان که پسر خاله بیرک کارمل تحصیل کرده امریکا و عضو حزب بود، زندانی ساخته بودند و وی را پس از ساعتی رها کردند. اینهم معلوم نشد که برای چه؟ شاید بخاطر راه گم کردن (!) تا اینکه دستگیری یکی از قربانیان انتخاب شده یعنی دوکتور علی اکبر و اتهام وارده، موجه جلوه نماید. زیرا، بعداً معلوم شد که دست اندرکاران رژیم، تحقق توطئه عظیم خویش را بحیث یک بهانه بخاطر قلع و قوم کردن تمام پرچمها و هر میهنپرست دیگر، در ذهن و درجته داشتند. متأسفانه من نیز یکی از قربانیان انتخاب شده قبلی در نقشه و فهرست سیاه آنها بودم.

بازداشت عبدالقادر وزیر دفاع:

چند روز دیگر سپری گردید تا اینکه از صبح یکی از روزها در شهر، این آوازه پخش گردید که عبدالقادر، وزیر دفاع رژیم به اتهام انجام کودتای نظامی دستگیر گردیده است. شام همانروز (۶ اگست) جلسه بیروی سیاسی دایر گردید. در آغاز، نورمحمدتره کی با آواز گرفته و لکنت زبان مطلب را با اطلاع رساند و گفت که تفصیل موضوع را امین صاحب بازگو مینماید. حفیظ الله امین با غرور و آشکارا اظهار داشت:

«جنرال عبدالقادر در صدد انجام یک خیانت بزرگ ملی یعنی کودتا علیه دولت انقلابی بود. او امروز صبح دستگیر گردید و وی به جرم خویش اعتراف کرده است».

با استماع این مطلب، همه تکان خوردند و گیج شدند. بعضیها زیر زبان چیزهای نامفهومی گفتند و بعضیهای دیگر اعم از پرچمیها و خلیقها سخت ترسیدند و خاموش باقی ماندند. این اولین بار پس از قیام نظامی اپریل بود که یکن از اعضای رهبری حزب و آنهم وزیر دفاع دستگیر و زندانی شده بود. از میان همه، غلام دستگیر پنجشیری اظهار داشت که این غیر قابل باور است که عبدالقادر خاین باشد و در صدد انجام کودتا! او گفت:

«ما همه شاهد فداکاریهای وی در شب انقلاب بودیم» و به تعقیب آن چنین پیشنهاد کرد: «بهتر است وی در جلسه بیروی سیاسی احضار گردد تا از زبان خود وی بشنویم».

این حرف به شدت از جانب حفیظ الله امین رد گردید و گفت: «او دیگر یک خاین است و حق ندارد که در جلسه حزبی شرکت نماید، ارگانهای مربوط از وی بازجوئی خواهند کرد».

در راستای صحبت پنجشیری عبدالکریم میثاقی و صالح محمد زیری نیز حرفهایی گفتند و بنحوی ناباوری و مخالفت خویش را ابراز داشتند. نورمحمدتره کی بحیث یک استدلال، دلیل یا سند برای محکومیت عبدالقادر، اظهار داشت:

«فراموش نباید کرد که او (عبدالقادر) در اولین روز پس از پیروزی انقلاب، طرح شورای نظامی را پیش کشیده بود».

همه بشمول تره کی میدانستند که آن طرح از حفیظ الله امین بود و صرف عبدالقادر به دستور وی آنرا ارائه کرده بود. امین ابرو درهم کشید و گفت:

«قادر بر طبق اسناد محکوم است و ضرورت به یاد آوری از حرف یا کار گذشته او نیست».

من اگرچه میدانستم که حرف زدن درباره بی اثر و خطرناک است، ولی نتوانستم خاموش بمانم و اظهار داشتم:

«من به هیچوجه باور ندارم که عبدالقادر اولاً در اندیشه کدام عمل کودتائی باشد و ثانیاً هرگاه کودتا میکرد چگونه و همکاران وی کی ها هستند که دستگیر شده باشند».

حفیظ الله امین بشدت حرف مرا قطع کرد و اظهار داشت:

«قادر رهبر کودتا نیست که همکاران وی دستگیر میشوند، بلکه او صرف یک وسیله بود و بزودی رهبری سیاسی کودتا کشف خواهد شد».

او با اظهار جمله اخیر خویش کین توزانه چشم به چشم من دوخت و پوزخند زد.

نور محمد تره کی به اشاره امین، بعجله پایان جلسه بیروی سیاسی را اعلام کرد و اظهار داشت که زمان کم است و باید فوراً جلسه نظامیان دایر گردد و موضوع با اطلاع آنان نیز رسانده شود. وی از امین پرسید:

«همه جمع شده اند؟»

او بجواب گفت:

«ببینم!»

و از اتاق خارج شد. در مدت غیابت کوتاه وی، همه غرق در اندیشه های خود شدند و هیچ کسی حرفی بر زبان نیاورد. امین باز گشت و گفت که همه در تالار جمع اند و صرف چند تن از قوماندانان که از برخی ولایات تأخیر

داشتند، همین اکنون وارد میدان هوایی شده اند و پس از چند دقیقه اینجا می‌رسند.

برای اینکه به سوال احتمالی برای عدم شرکت اعضای بیروی سیاسی یا ترکیب اشتراک کنندگان در جلسه نظامیان گویا از قبل جواب گفته شده باشد، اظهار گردید:

«جلسه نظامی متشکل از اعضای صرف نظامی شورای انقلابی و قوماندانان نظامی دایر میگردد و ضرورت برای شرکت اعضای بیروی سیاسی در آن نیست».

ولی این گفته برای سوالهای بیشماری جواب نبود که در ذهن و مغز هریک از اعضای بیروی سیاسی بوجود آمده بود و عده بیشترشان با وجدانهای جریحه دار، ارگ (خانه خلق) را ترک گفتند. من هر قدر با خود اندیشیدم که آیا عبدالقادر واقعا کودتا میکرد، هرگز باورم نمیشد و تا حدود زیادی میدانستم که وی نه آرزو و نه امکانات کودتا را میتواند داشته باشد و اینکه رهبری سیاسی کودتا (!) چگونه، کی و در کجا باشد، بیشتر به یک معما میماند. بعضی از اعضای دیگر بیروی سیاسی مانند من گیج شده بودند، ولی همه از آن فضای مشکوک و مخوف میترسیدند. همانشب خبر دستگیری عبدالقادر، گویا خیانت و کودتای وی (!) از طریق رادیو و تلویزیون دولتی پخش گردید.

بعدها، در زندان پلجراحی عبدالقادر بمن گفت که حفیظ الله امین از نخستین روزها در صدد بود تا او را اولاً باصطلاح خلع سلاح نماید و سپس طرد، باینجهت در فکر تراشیدن بهانه بود. او گفت که امین به هدف اولی خود به زودی دست یافت و در طی یکماه اول تمام قوماندانها را از زمره وفاداران شخصی خود تعیین نمود و تمام صلاحیتهای وزارت دفاع را در دست خویش متمرکز ساخت. به زودی، بهانه برای بدنام ساختن وزیر دفاع نیز بدست امین افتاد و آن حادثه سقوط ولسوالی کشم بدخشان بود.

حادثه از اینقرار که: در یکی از شبهای نیمه ماه اسد ۱۳۵۷ خورشیدی یا اوایل ماه اگست ۱۹۷۸ میلادی (اندکی بیشتر از سه ماه از قیام نظامی ثور

و در روز قبل از دستگیری عبدالقادر) عده ای اشخاص مسلح بر اداره محلی ولسوالی کشم برق آما حمله نمودند و سربازان را خلع سلاح کردند. آنان سلاح، اسناد، شخص ولسوال، قوماندان بلوک و گروهی دیگر از کارمندان ولسوالی را در اختیار خویش گرفتند و محل را تحت کنترل خود قرار دادند. ولی در جریان حمله مخالفین، موضوع با اطلاع مقامات ولایت و سپس از جمله به وزارت دفاع رسانده شده بود. عبدالقادر از جانب تره کی و امین در حضور عده ای از وفاداران نظامی آنان مورد باز پرس جدی قرار گرفته بود که چرا برای دفاع ولسوالی از جانب وزارت دفاع اقدامات جدی و فوری بعمل نیامده و چرا محل، تحت بمباردمان هوایی قرار نگرفته بود. عبدالقادر گفت که این بهانه ای بیش نبود. وزارت دفاع اصلاً کدام اقدام مؤثر بعمل آورده نمیتوانست. زیرا کشم در اثر یک حمله غیر پیشینی شده باسقین در نیمه شب سقوط کرده بود و هنگامیکه اطلاع به وزارت دفاع مواصلت کرد، وضع مورد مطالعه قرار گرفت و اطلاع بعدی حاکی از آن بود که مهاجمین از منطقه به کوه ها بنواز گشته بودند. در اینصورت بمباردمان هوایی منطقه بجز کشتار جمعی مردم محل سود دیگری نداشت. با وصف آن وزارت دفاع دو فروند طیاره انتونوف را بالای محل پرواز داد و طیارات با نورافکنهای خود محل را روشن کردند. باین طریق هم محل از بالا مورد معاینه قرار گرفت و هم هجوم کنندگان از منطقه فرار کردند. همین امر بحیث یک بهانه برای از سر راه برداشتن با اصطلاح "قهرمان انقلاب" یعنی عبدالقادر کافی بود. ناگفته نباید گذاشت که امین پیوسته رنج میبرد از اینکه عبدالقادر بعضاً باین عنوان یاد میشد، زیرا او خود "قوماندان انقلاب" لقب گرفته بود و دیده نداشت که در آن "افتخار" شخص دیگری شریک وی شناخته شود.

برقراری که شرح مطلب در بالا آمد، نخست عبدالقادر را در رابطه به حادثه متذکره مورد مآخذ قرار دادند. سپس او را متهم کردند که با هجوم آوردن چپگرا و "محل پرست" (۱) بر ولسوالی کشم بدخشان که بگمان اغلب از طرفداران مولانا بحرالدین باحث بودند، تباہی داشته است که علیه آنان به

بیماردمان توسل نجسته بود. شایان یادآوری است که عبدالقادر را نیز از آنجائیکه از هرات و فارسی زبان بود، محل پرست میگفتند. دوزخ بعد از حادثه، عبدالقادر را با اتهام فوق زندانی کردند، ولی آن اتهام برای دستگیری او کوچک بنظر می‌آمد. باینجهت وی را به اتهام اینکه دست به کودتای نظامی میزد، بشرحی که در بالا آمد، دستگیر کردند و زندانی ساختند.

از فردای آنروز تبلیغات سوء علیه عبدالقادر آغاز گردید. چند روز بعد از آن، ضیافت شام مجللی به دعوت نورمحمد تره کی برپا گردید. باینقرار که گویا هیچ چیز مهمی رخ نداده است، ولی مفهوم شده جشنی بود بخاطر دستگیری عبدالقادر یا بخاطر انحراف و اشتغال ذهن دیگران بسوی دیگر.

ضيافت در "خانه خلق":

شام پانزدهم اگست ۱۹۷۸، در محوطه حرمسرای ارگ که مسمی به "خانه خلق" ساخته شده بود، ضیافت اشرافی گونه مجللی برپا گردید. در این ضیافت تمام اعضای بیروی سیاسی، برخی از اعضای کمیته مرکزی، برخی از اعضای شورای انقلابی و برخی از قوماندانان نظامی همراه با همسران ایشان شرکت نموده بودند. در صحن چمن زمردین حرمسرای ارگ، مدعوین پیرامون میزهای گرد با رومیزیهای قرمز، گلدانهای زیبای پراز گل‌های معطر و شمعدانهای نقره ای نشستند. پس از صرف غذاهای لذیذ و متنوع افغانی و خارجی و مشروبات فراوان الکھولی و غیر آن، شرکت کنندگان به سینما تیاتر حرمسرای که در بخش غربی محوطه قصر قرار دارد، برای تماشای هنرهای فولکلوریک خلقی، دعوت شدند. تره کی و امین در ردیف اول نزدیک به سٹیژ و دیگران در صف های بعدی جا گرفتند. ولی در کنار من سید داؤد تلون، رئیس ژاندارم و پولیس و وفادارترین دوست امین قرار گرفت. او چهار چشم مرا میباید.

هنرمندان از تمام ولایات برای آواز خوانی و رقص فراخوانده شده بودند. این نمایش باصطلاح فرهنگی مشتمل بر آوازاها، آهنگها، ترانه ها و رقصهای فولکلوریک واز جمله اتن بود. در آغاز بارق شفیمی که وزیر

اطلاعات و کلتور بود، پس از ابراز خوش آمدید های فراوان و اظهارافتخار و خوشنودی از شرکت "پدر معنوی ملت"، "روح حزب و مردم"، "رهبر کبیر خلق و انقلاب"، به معرفی گروه های هنری هنرمندان فولکلور موسوم به "هنرمندان خلقی" پرداخت. او اظهار داشت که این نخستین نمایش هنری خلقی به دستور "رهبر کبیر" و تلاشهای خستگی ناپذیر شخص وی و با همکاری سلیمان لایق وزیر رادیو - تلویزیون، سازماندهی گردیده است. باینجهت وی آنرا سرآغاز انقلاب فرهنگی و هنری در کشور و نمود کرد. سپس بانوئی با مهارت و هنرمندی بی نظیری وظیفه معرفی نمایش را برعهده گرفت. گروه های هنری وادار شده بودند که لباسهای رنگارنگ تحت نام لباسهای ملی به تن کنند و بعضاً با البسه نامناسب روی صحنه ظاهر شوند.

در جریان وقفه درنمایش، مدعوین برای صرف میوه و چای دراطراف میزهای مملو از انواع میوه ها، شیرینی ها، حلویات، مغزیات، شربتها، چای و قهوه، گرد آمدند و کنیاک و شامپاین برای علاقمندان سرویس میگردد. دراین نشست ازاینجا و آنجا، ازاین در و آن در، صحبتهایی صورت میگرفت و همه از برکات انقلاب و از محبوبیت "رهبر کبیر" در میان مردم حرف میزدند و اظهار شادمانی میکردند و رهبران از این حرفها و فضای پیرامون خویش سرخوشانه لذت میبردند. باری تره کی خطاب به من که روبروی او نشسته بودم ضمن حرفهای دیگر گفت:

« میثاقی جان درباره انقلاب و هزاره ها با من صحبت کرده است»

و درباره نظر مرا پرسید و اظهار داشت:

« چه کار باید کرد تا هزاره ها از انقلاب راضی باشند؟»

من گفتم:

«مشکل اساسی و عمده هزاره ها عبارت از آزادی عمل کوچیها و پامال

شدن کشت و زراعت ایشان توسط رمة های ایشان است. باید سعی کرد تا کوچیها تشویق گردند که متدرجاً مسکون ساخته شوند و این بنفع آنان و همچنان هزاره ها است. علاوه بر آن چنین یک اقدامی در جهت تعویض زندگی

بدوی کوچیگری به یک زندگی شهری یا دهانی و در طول زمان بسود اقتصاد کشور خواهد انجامید».

نورمحمد تره کی با شنیدن این حرفها ابرو درهم کشید و گفت:
«نمیشود کوچیها را از مالداري منع کرد. بهتر است که مناطق مرکزی کشور (هزارستان یا هزاره جات) بحیث چراگاه های کوچیها اختصاص داده شود و هزاره ها بجایهای دیگر کوچانده و مسکون ساخته شوند!»

در شب اول این ضیافت یا شب های فرهنگی، بخشی از نمایشات هنری پایان یافت و ادامه آن برای شبهای دیگر اعلام گردید. قایل یادآوری میدانم که در میان هنرمندان چنان استعدادهایی میدرخشید که هرگاه بنحو سالم نه بسوی گمراهی، پرورش مییافتند، مبدل به بزرگترین چهره های هنری کشور میشدند.

فردا شب، من در نظر نداشتم که در آن محفل در حرمرای ارگ که بنام شب های کلتوری مسمی شده بود، شرکت نمایم. من در عوض رفتن به آنجا ترجیح دادم تا در ضیافتی که از جانب سفیر جدیدالورود جمهوری دموکراتیک آلمان بخاطر وداع با شارژدافیر (کاردار) آن کشور برگزار گردیده و به اصرار برای شرکت به آن دعوت شده بودم، اشتراک ورزم. دعوت با اصرار بخاطر آنکه، شخص شارژدافیر که دوست من بود و خیلی خوب اوضاع آن زمان کشور ما را درک میکرد، از من تقاضا کرده بود که در محفل وداعیه او شرکت نمایم و من هم قلباً باین امر موافق بودم. تحلیل ها و استدلالات من و او در رابطه به اوضاع افغانستان و شناخت ماهیت رژیم خلقی مشابه بود. او که انسانی محافظه کار نبود بصراحت میگفت که حفیظ الله امین تنه قدرت است.

من پس از ورود و مصافحه با سفیر آلمان دموکراتیک هنوز در تالار پذیرائی وارد نشده بودم که سر و کله مندوزی رئیس تشریفات وزارت امور خارجه پیدا شد. او خطاب بمن گفت که از لحاظ پروتوکول لازم نبود که شما در محفل وداعیه یک شارژدافیر شرکت میکردید. من در پاسخ به وی گفتم

که خودم بهتر میدانم که در کجاها شرکت نمایم و من به چنین پروتوکولهای تصنیفی شما اهمیتی قایل نیستم. او دور شد و من با عده‌ای از مدعوین و سفرا و از جمله با سفیر شوروی لحظاتی مصافحه و صحبت نمودم. بار دیگر مندووزی نزدیک من شد و با سرگوشی اظهار داشت:

« تره کی صاحب در حرمسرای منتظر هستند و از شما یاد آوری کردند. اگر تشریف ببرید بهتر است. »

ناگزیر من پس از وداع با شارژدافیر آلمان دموکراتیک، آنجا را ترک گفتم و به سینما تیاتر حرمسرای ارگ رفتم که تره کی و دیگران نشسته بودند. بار دیگر همان آش بود و همان کاسه. در پایان نمایش همان شب که برهنه تر عرضه گردید، برنامه‌های شبهای بعدی اعلام شد. ولی من دیگر بآن دعوت نشدم. زیرا که فردای همان شب به گلخانه ارگ (خانه خلق) دعوت (!) گردیدم، دستگیر و زندانی شدم.

(فصل سوم)

یادی از دوران هفده ماهه زندان از کوتی باغچه ارگ تا زندان پلچرخ

یادآوری خاطرات جریان بازداشت، برخورد بیرحمانه و شکنجه‌ها و دوران سیاه زندان، روانم را می‌آزارد. من تعجب مینمایم که گردانندگان رژیم ترور و اختناق چگونه طی سه ماه واندی چنان شیوه‌های آزار، شکنجه و کشتار را فراگرفته بودند. آنها ترکیبی از شیوه‌های گوناگون را در برابر متهمین و مخالفین واقعی و خیالی خود بکار میگرفتند که عبارت بودند از: حيله‌ها و توطئه‌گریها به شیوه‌های شرقی، قساوتها و بیرحمیها به شیوه‌های قرون وسطائی، مظالم و زورگوئیها به شیوه‌های طراز فاشیستی، نیرنگ‌ها و دسیسه‌کاریها به شیوه‌های ماکیاولیستی، فریبکاریها و دوسیه‌سازیها به شیوه‌های معمول استبداد افغانی.

در جریان بازداشت، انتقال، بازجویی، شکنجه، زندان، "محاکمه"، جزا و تخفیف آن من شخصا شاهد کاربرد شیوه‌های فوق درمورد خویشتن بوده‌ام. بلی درمورد خود که باصطلاح "رفیق" حزبی ایشان شمرده میشدم.

جریان بازداشت من:

در حدود ساعت ۹ صبح روز اول سنبله ۱۳۵۷ شمسی (مصادف به ۲۳ اگست ۱۹۷۸ میلادی) بود که تلفون دفترم در منزل دوم وزارت پلانگذاری زنگ زد و گفتند:

«اکبر جان سکرتر امین صاحب صحبت مینماید».

محمد اکبر مهر کارمند سابقه دار وزارت امور خارجه و سکرتر امین گفت:

«قرار معلوم شما چند روز بعد در یک کنفرانس شرکت خواهید کرد. تره کی صاحب میخوانند که بیایه شمارا ببینند و درباره با شما صحبت نمایند».

واقعا شرکت در کنفرانس سالانه انکسار و گروپ ۷۷ مربوط به کشورهای در حال رشد که همانسال در یونس آیرس، مرکز ارجنتاین دایر میگردید و در راه رفت و بازگشت در لندن توقف هائی پیشینی شده بود، مطرح بود و من در رأس یک هیأت باید در آن شرکت مینمودم. البته عوض من بعداً داکتر شاه ولی در آن شرکت کرد.

اینگونه تلفون زدن برای من کاملاً غیر معمول و غیر مترقبه بود. زیرا مرا نزد تره کی در ارگ فرامیخواندند، ولی بوسیله سکرتر حفیظ الله امین که از وزارت امور خارجه زنگ زده بود. اندیشیدم چون مسأله مسافرت بخارجه در میان است، شاید موجه باشد. ولی اینکه اکبر مهر در تلفون تکرار کرد:

«همین حالا لطفاً نزد تره کی صاحب در خانه خلق - در خانه خلق!»
تعجب و تشویش من بیشتر گردید.

چند تن از دوستان در اتاق با من نشسته بودند. من جداً از نحوه تلفون مشکوک شدم و از روی شوخی بایشان گفتم:

«میتروسم که نام گیرک بسراغ من نیز نیامده باشد!»

اصلاً از زمانهای قدیم در افغانستان میگفتند که نام گیرگ او را بزد است. حکومتها پیوسته فهرست هائی از کسانی را که باید سر به نیست شوند، دردست داشتند و بالترتیب از این و آن نام میبردند و آنانرا بقتل میرساندند یا حواله سیاه چالها میکردند.

حفیظ الله امین از نخستین روزهای حاکمیت خلقیها، فهرستهای کشتار شخصیتها و فعالین سیاسی، ملی و اجتماعی اعم از پرچمیها و غیر حزبیهای آگاه را

به‌خصوص در عرصه نظامی تهیه شده در دست داشت و بر طبق آن متدرجا و خود سرانه ایشان را از میان بر می‌داشت. من و دوستان نزدیک هنگامیکه اطلاع می‌ یافتیم که کسانی وجود ندارند می‌گفتیم: نام گیرک آنان را برده است!

در لحظاتی که موتر بنز کهنه وزارت پلانگذاری مرا بسوی "خانه خلق" میبرد، قلبم وقوع کدام حادثه گنگ را گواهی میداد، ولی باورم نمیشد که بکدام بهانه و به چه اتهامی؟ اگر چه خیلی خوب طینت بد، کینه توزی و غریزه انتقام جوئی، خودخواهی لجام گسیخته، بیباکی و احساس عدم مسئولیت منکرین راستی و درستی را میدانستم، ولی اذعان مینمایم که از عمق آنهمه بدبینی ها، بد اندیشی ها و توطئه های آنان آگاهی نداشتیم.

حین ورود به دروازه قصر گلخانه "خانه خلق" میخواستم در منزل بالا به دفتر کار تره کی بروم. ولی در دهلیز پائینی، سید داؤد تلون رئیس ژاندارم و پولیس وزارت امور داخله را در برابر خویش قد راست با تفنگچه های کمربری در دو پهلویش، ایستاده یافتیم. او بمن اشاره کرد که بطرف چپ بروم. باز هم برای یک لحظه بغاطرم گذشت، شاید میخواهند نزد امین بروم. زیرا اتاق بزرگ شیشه خانه بطرف چپ منزل پائینی قصر گلخانه، در آغاز دفتر ببرک کارمل و بعداً دفتر کار حفیظ الله امین بحیث معاون صدراعظم و معاون رئیس شورای انقلابی بود.

با ورود در اتاق، جایگاه امین را پشت میز کار وی در یک دید خیلی کوتاه، خالی یافتیم. ولی دیگر مجال کوچکترین تردید برایم باقی نماند که شخصی نظامی بنام یعقوب که تازه لوی درستیز (رئیس ارکان حرب وزیر دفاع یا رئیس ستاد ارتش) تعیین شده بود، در برابرم از عقب در پرده سبز کرد و گفت:

«ترا به امر انقلاب دستگیر مینمایم!»

من گفتم:

«کدام انقلاب (؟)»

سید داؤد تلون که در عقب سرم بود، گفت:

«باز می‌بینی!»

و به بازرسی جیبها، پهلوها و پاهایم پرداخت. پس از آنکه مطمئن شد که من با خود سلاح حمل نمی‌نمایم، از درون همان اتاق به اتاق عقبی هدایتم کردند. در آن جا، بجز یکپایه تخت فلزی هیچ چیز دیگری وجود نداشت. من در گوشه تخت نشستم. در کنار در اتاق، سربازی با تفنگ دارای برجه برهنه بردوشش کشیک میداد. او سرتاپا خاموش بود و حتی یک کلمه حرف هم نمی‌گفت. دقایقی چند گذشت و تلون وارد شد و خواست که کمر بندم را به او بدهم. پس از دقایقی دیگر باز دیگر آمد و ساعت را گرفت و رفت.

من همانگونه که نشسته بودم در اندیشه‌های گوناگون غرق شدم. اکنون دیگر کافی بود آنها را بقدر کافی شناخته باشم که بخاطر جاه طلبیهای خویش به هر چیزی و به همه کس میتوانستند بد کنند! میدیدم که چگونه قدرت، برخی انسانها را نابینا و ناشنوا، بیگانه و فریفته میسازد که نمیتوانند حقایق و واقعیتها را ببینند! بخاطر من می‌آمد که تشنگی دست یافتن به قدرت، شیفته شدن بآن و حرص گناه آلود حفظ آن بهر قیمت، چه قدر وحشتناک است! میدیدم، آن رهبران سیاسی که به قدرت دلبستگی بیش از حد پیدا مینمایند و نمیتوانند بر حرص ناشی از آن غلبه نمایند، ولی میتوانند بسادگی هر خانه و کاشانه ایرا به آتش بکشند و خونهای پاک انسانهای آرزومند را بر زمین بریزند! ظالمانه تراز همه اینکه، قدرت طلبان غالباً اعمال ضد انسانی خویش را تحت پوشش خدمت به انسان، خدمت بمردم، بخاطر سعادت و رفاه خلق و زیر نام دفاع از انقلاب، دموکراسی، ترقی و صلح انجام میدهند!

من خاموش نشسته و غرق اندیشه‌های خود بودم که افسری وارد شد و در حالیکه ماه رمضان بود، پرسید: نان میخورم که بیاورند؟ از افسر وقت را پرسیدم، ساعت ۲ بعد از ظهر بود، گفتم که نمیخورم. پرسید که سگرت بیاورند؟ گفتم: به سگرت عادت ندارم.

دقایقی چند سپری گردید و همان افسر باردیگر وارد شد و مرا به اتاق درونی که از همان اتاق اولی راه داشت، راهنمایی کرد. اتاق دومی چند پله زینه پائینتر واقع شده بود و صحن آن از سنگ سفید رنگ فرش شده بود و صرف یک کلکین کوچک با پنجره‌های فلزی در زیر سقف داشت. در اتاق بجز یکپایه جوکی چوبین در گوشه مقابل دروازه، هیچ چیز دیگری موجود نبود. من روی جوکی نشستم. تفاوت آن از اتاق اولی این بود که دیگر سرباز با تفنگ برچه دار بردوش، کشیک نمیداد. تنهایی خود، اندکی از لحاظ روانی آرامش بخش بود. ساعتی باینمنوال با سکوت کامل گذشت تا اینکه آواز سرفه خفه ایراز اتاق برونی شنیدم و فوراً تشخیص دادم که محمد رفیع بود. او چون سگرت میکشید آوازش غور و گرفته بود و زیاد سرفه هم میکرد. من با آواز و سرفه وی آشنا بودم و طی ماه‌های اخیر وی را بارها دیده بودم. من به دفتر او میرفتم و او به نزد من می‌آمد و باهم درد دل میکردیم. آخر، صرف ما دوتن از پرچمیهای باصطلاح واقعی تا امروز در مقامات بالائی دولتی باقی مانده بودیم.

یکی - دوساعت دیگر بدینمنوال گذشت، همه جارا خاموشی فرا گرفته بود، تا اینکه زمزمه‌ها و صداهای پاهای که از زینه‌های قصر گلخانه ارگ بالا و پائین میشدند، به گوشم رسید. این صداها به تدریج بالا گرفت و به کف زدن‌ها و هورا گفتن‌ها انجامید. به یاد چند روز قبل افتادم که در روز دستگیری عبدالقادر چگونه جلسه دستوری بیروی سیاسی دایر گردید و سپس در نظر جمجم گردید که شاید در جلسه نظامیان و قوماندانان "خلقیهای سرخ" عبدالقادر بیچاره را محکوم کردند، برای هریک از جملات رهبران کف زدند و برای سلامتی آنان هورا کشیدند.

باردیگر یادآوری مینمایم که حین طرح مسأله زندانی شدن عبدالقادر در جلسه نظامیان بشمول اعضای نظامی شورای انقلابی، چگونه اعضای بیروی سیاسی را، باوصف اینکه اعضای شورای انقلابی نیز بودند، در جلسه راه ندادند و اینکه چرا من فضای جلسه را نزد خود مجسم کردم، در اینجا توضیح میدهم تا

گویا لحظاتی سنگینی خاطره دستگیری مرموز و ساعتها انتظار بی سرنوشت نخستین روز زندانی شدن خویش را سبک تر بآزم.

در طی ۱۱۷ روز یا سه ماه و بیست و چهار روز که از قیام نظامی نور میگذشت تا زندانی شدنم، من شاهد جلسات پیشمار یکنواخت، کسالت آور و ملال انگیز بودم که باصطلاح روی دل انسان میریخت و بر روانش سایه اندوه میافکند. در جلسات، باصطلاح "رهبران انقلاب" در صدر می نشستند یا پشت تریبیون قرار میگرفتند، درحالیکه دوتن افسران با بروتهای پرپشت، با سردوشهای نظامی و تفنگهای آخته با برجه های براق بردوش در دو کنار آنان چون مجسمه ها میایستادند، ساعتها حرف میزدند.

صحبتها مشکل بود از: تار کردن فحشهای رکیک و دشنام های آبدار علیه خاندان "آل یحی" یعنی نیکه های محمد ظاهرشاه و محمد داؤد، جملات مبالغه آمیز در وصف "انقلاب برگشت ناپذیر و دوران ساز نور" و "خلقهای سرخ"، ابراز خصومت و انتقام جوئی علیه "دشمنان خلق و انقلاب"، وعده ها و وعید ها درباره "خدمت به خلق" و یکسلسله حرفهای دیگر از همین قبیل.

روزهای دیگر، عین حرفها در جلسات دیگر تکرار میشد و سرتاپای بیانیه ها از طریق رادیو و تلویزیون پخش میگردید و در روزنامه ها، جراید و مجلات نشر میشد و بحث جزوه های جداگانه توأم با عکسها، بچاپ میرسید. مستمعین صبور، معتقد و وفادار سرتا پا گوش میشدند و پس از هر جمله و فقره ای کف میزدند و هورا میکشیدند. برای آنانیکه افتخار بخشیده میشد که "بیانیه های تأییدی" ایراد نمایند، ایشان پس از هر جمله ای به توصیف از "رهبر کبیر خلق" و "رهبر انقلاب" میپرداختند، بیانیه رهبر را از دل و جان مورد پشتیبانی قرار میدادند و بنام "خلق" سوگند یاد میکردند که تا پای جان در راه تحقق "آرمانهای والای انقلاب" میروزمند. اینگونه بیانیه ها نیز مونتون شده بود و در هر جلسه ای تکرار میشد. فقط کافی بود که مانند نمونه یک نامه متحدالمال، برخی جاهای بیانیه ها خانه پری گردد و بس.

با تأسف بزرگ ابراز میدارم که اینگونه روشها و عادات، ولسو بمقیاسهای خیلیها کوچکز در دوران حاکمیت باصطلاح پرچمها نیز بعیث یکی از میراثهای خلقیها باقی مانده بود. تأسف اینکه پرچمها بعضاً بخاطر رقابت با خلقیها و بعضاً بخاطر رعایت آنان، در مراحل معینی از مبارزه برخی گرایشهای شکلی و سطحی گرایانه را تقلید کردند و حتی در برخی موارد به رادیکالیزم چپ لغزیدند.

اکنون بر میگردم به ادامه توضیح خاطرات تلخ خویش از نخستین روز بازداشت خویش و انتظار "اشدالمن القتل"، از صبح تا شام، در ته کاوی قصر گلخانه "خانه خلق":

با شنیدن سروصداهای هوراها و کف زدن‌ها، نمایش مضحکی بنام جلسه نظامیان در ذهنم تداعی شد. شاید در آن جلسه ابلاغ شده باشد که رهبری سیاسی عبدالقادر کودتاجی را کشف کرده اند. البته اینبار نه باصطلاح یک خلقی (عبدالقادر)، بلکه دو پرچمی (سلطان علی کشتمند و محمد رفیع) مطرح اند که به "جرم خیانت به انقلاب (۱)" دستگیر گردیده اند. باینقرار شاید چنان آتش خصومت، کینه توزی و انتقام جویی را علیه پرچمیها در ذهن و روان مستمعین وفادار برانگیخته باشند که چنان پرسر و صدا هوراها سر داده بودند.

هلهله ها، سروصداها، کف زدن‌ها، رفت و آمدها بتدریج خاتمه یافت و بار دیگر خاموشی هولناکی برفضای اتاق و ماحول آن حکمفرما شد. خواستم برای رفع ضرورت به تشناب بروم. لحظاتی چند معطل شدم تا اتاق اولی تخلیه گردید، از آن گذشتم، رفتم و باز گشتم. هوا تاریک شده بود، چراغ اتاق را روشن کردند.

انتقال به محلی دیگر!؟:

درست نمیدانستم که چند ساعت دیگر آنجا نشستم. وجودم و مغزم خیلی خسته شده بود. سرانجام صدای رفت و آمد در اتاق اولی شنیده شد و بعداً چند تن افسر و خورده ضابط وارد شدند و گفتند که بجای دیگری میرویم. من خاموشانه از جا برخاستم. آنان کلاه سیاه اعدامی‌ها را بر سر و گردنم تا روی شانه‌هایم گذاشتند و آنرا بستند. سپس دونفر از دوبازویم گرفتند و از چندین در گذشتانند. در برون دروازه قصر گلخانه در یک موتر که طبعاً جیب عسکری بود نشاندند و دو نفر در دو کنارم قرار گرفتند. موتر به حرکت درآمد، معلوم بود که آهسته میرفت و من نمی‌فهمیدم که مرا بکجا میبرند. اندیشه‌های مختلف بخاطرم خطور میکرد. فکر میکردم که به زندان میبرند، بجای دیگر یا مستقیماً برای تیر باران کردن با آن کلاه سیاه اعدامی‌ها!

باید اذعان نمایم که کشتن فوری را نیز از آنان بعید نمیدانستم و اینکه سرنوشت عده‌ی بیشماری از انسانهای بی‌گناه قبلاً چنین بوده است. بخصوص عمل بیاباکانه‌ای که برای بازداشت من در همانروز و برای بازداشت عبدالقادر چند روز قبل صورت گرفته بود و در میان مردم عمداً اشاعه داده بودند که عبدالقادر اعدام گردیده است، چندان جای شک و تردیدی برای سربه‌نیت کردن فوری، در ذهن انسان باقی نمی‌ماند. ولی هنوز نمیدانستم که پلانیهای آنان خیلی پرامنه تر از آن بود که من فکر میکردم.

من سرگرم این فکرها بودم که موتر پس از پانزده - بیست دقیقه حرکت، متوقف شد و بار دیگر از زیر بازوهایم گرفتند و درجائی وارد شدند. کلاه را از سرم برداشتند. چشمهایم در زیر نور مستقیم برق خیره گردید تا اینکه پس از لحظاتی حالت خود را باز یافتم. در یک اتاق بزرگ مستطیل‌گونه که سمت کلکینهای آن بیضوی شکل و پوشیده با پرده‌های ضخیم مخملی چرکین بود، وارد شده بودم. در وسط اتاق یک تخت پرکاری شده با پوشش تافته زردگونه، ولی بدون پایه‌ها افتیده بود و در گوشه‌ای از آن پشته‌ای سفنجی کدام کوچ کهنه را گذاشته بودند. در کنار تخت صرف یکپایه چوکی بازو دار

قرار داده شده بود. در آغاز برای مدتی روی آن چوکی بازودار نشستم و صورت استفاده از آن البته معلوم بود ولی در مورد تخت افتیده در سطح اتاق چیزی نفهمیدم، در ذهنم گذشت که شاید برای خواباندن انسان و چوب زدن بر روی آن، گذاشته شده باشد.

به هر حال، نشستن در طول روز، نور خیره کننده چراغ و فشار روانی خیلی خسته ام ساخته بود. بفکرم رسید که بر روی تخت افتیده در روی زمین، بخوابم. همین کار را کردم و روی آن لمیدم. سرباز ایستاده تنگ بردوش هیچ چیزی نگفت و من هم چیزی از وی نپرسیدم. زیرا قبلاً این آزمایش را انجام داده بودم. چند بار از سرباز پرسیده بودم که اینجا کجا است. وی که گویا گنگ باشد هیچ جواب نداده بود و سرباز دومی که جای اولی را برای کشیک دادن گرفته بود، نیز چیزی نگفت. بعداً فهمیدم که حق حرف زدن را از ایشان گرفته بودند.

نمیدانم چه مدتی، در زیر نور چراغ و وجود هزاران مگس مزاحم، از فرط خستگی خوابم برده بود که با خشونت بیدارم کردند. دیدم که عزیز اکبری، خوشاوند نزدیک اسدالله سروری، در برابرم ایستاده است. اکبری از سالها قبل در بخش پولیس وزارت امور داخله کار میکرد و شنیده بودم که دارای "تجارت" زیادی در عرصه شکنجه دادن بود، ولی غافل از آنکه عده بی دیگری با تجربه تراز او سر بر آورده بودند. سرجایم نشستم و او ساعت هفت که تلفون گرفته بود برایم بازگشتاند. سپس او چند فورمه و یک قلم خود کار را در اختیارم گذاشت و گفت باید فورمه ها را بخانه پری نمایم. در فورمه ها شهرت منم باید به تفصیل نوشته میشد و اینکه در گذشته منم مرتکب جرایم گردیده است یاخیر؟ من گفتم:

«چه ضرورت به بخانه پری این فورمه های جنائی است. شما همه مرا میشناسید».

عزیز اکبری اظهار داشت:

«حرف کافی است. تو دیگر نه عضو بیروی سیاسی هستی و نه وزیر!»

من حرف زدن را با آنان زاید دانستم. فوراً همه‌ها را خانه پری کردم و کنار گذاشتم و بار دیگر سر بر روی پشته اسفنجی گذاشتم و خوابیدم. در خواب عمیق بودم که ضربه ای را در گرده خویش احساس کردم و از جا پردم. اصلاً با پوزه بوت عسکری به گرده ام زده بودند. گفتند: برخیز که جای دیگر می‌رویم! بار دیگر کلاه را روی سرم گذاشتند و دو نفر زیر بازوهایم را گرفتند و با خود کشیدند. آنان می‌گفتند:

« احتیاط، اینجا جویچه است، اینجا زینه است، اینجا دروازه است، اینجا ... است »!

بدین طریق اندکی راه پیمودیم، بفکرم در حدود دو - سه صد متر و بار دیگر کلاه را از سرم برداشتند و عینک‌هایم را بدستم دادند.

جریان بازجوئیه‌ها:

من، اینبار خود را در داخل یک اتاق کوچکتر یافتم که در کنار دیوار آن یک پایه چپرکت فلزی با تشک، بالش و لحاف، گذاشته شده بود و مانند گذشته یک تن سرباز گنگ (!) تفنگ بردوش در کنار دروازه ایستاده بود. در گوشه چپرکت برای لحظه‌ای نشستم و سپس تقاضا کردم تا به تشناب بروم. موافقت شد و سرباز همراهم وارد تشناب گردید، ولی او را گفتم برون بایستد و او دروازه را باز گذاشت. باز گشتم و بر روی چپرکت و تشک، بالش و لحاف چرکین و بویگین آن خوابیدم.

فردا صبح از خواب وحشتناک بیدار شدم ولی اندکی با انرژی بیشتر و روانی بهتر از روز پیشتر! چای صبحانه را آوردند و خوردم و باز هم اندیشیدم، چیزی دستگیرم نشد که چرا و بخاطر چه منظوری مرا گرفتار چنین وضعی ساخته‌اند؟ پرده کلکین را عقب زدم. از آنطرف، کلکین را پنجره آهنین گرفته بودند و دیوار حیاط برونی خیلی بلند و کنگره دار بود. هرچه فکر کردم در کجا هستم چیزی نفهمیدم. از سرباز پرسیدم که اینجا کجا است؟ چیزی نگفت. باز هم سرباز گنگ!

نیمه های شب بود که با سروصداهای زیاد آدم های مست، از خواب پریدم. هیأت "تحقیق" آمده بود و متشکل بودند از: اسدالله امین (برادرزاده و داماد مورد اعتماد حفیظ الله امین)، اسدالله سروری (رئیس آگسا - اداره جاسوسی و پولیسی شکنجه گر رژیم، بمعنی "د افغانستان د گتو ساتونکی اداره" و رئیس آن معروف به "قصاب")، سید داؤد تلون (رئیس زاندارم و پولیس رژیم)، غلام جیلانی (جنرال هوایی)، عزیز احمد اکبری (رئیس یک بخش خاص در وزارت امور داخله) و تورن جان محمد (سکرتر خاص دفتر نورمحمد تره کی).

برای هیأت چوکی آوردند و نشستند. اسدالله امین آغاز به سخن کرد و گفت:

« تره کی صاحب فرموده اند که اگر تمام مطالب را بدون کم و کاست بگوئی جزایت کمتر خواهد بود! »

من پرسیدم که کدام مطلب را؟

او درحالیکه چهره حق بجانب بخود گرفت، گفت:

« کدام مطلب! همینکه چه وقت و چطور کودتا میکردید! »

به صراحت بگویم که من از این حرف یکه خوردم و خیلی تعجب کردم. هرا اتهام دیگری رامیتوانستم تصور نمایم و نه این یکی را! زیرا میدانستم که آنان به زندگی و طرز تفکر و گذشته من آشنا هستند، چطور میتوان بر کسی چون من چنین اتهامی را وارد آورد. آوردند که فرسنگها از نظامیگریها، از دیسه سازها، از توطئه گریها، از ماجراجوئیا و از بیقانونیها، از شدت عمل و از خشونت بیزار و بدور بودم. باینقرار، من هنوز هم مسأله را در ترازوی شخصی و در حدود اخلاقیات معمول میسنجیدم. درحالیکه من بیخبر و آنان آگاهانه مرا برای یک هدف بزرگتر یعنی وسیله ای برای بهانه تراشیدن بخاطر سرکوب قطعی پرچمیها انتخاب کرده بودند.

من تازه متوجه شده بودم که شکارچه دام وحشتناکی گردیده ام. اتهام خیلی سنگین و خطرناک بود. تا آنگاه فکر میکردم که شاید اتهام باصطلاح عدم

همکاری انقلابی، تماس دائمی با پرچمیها، مخالفت با اندیشه‌ها و سیاستهای خلقیها و مطالب دیگر از همین قبیل عنوان گردد. اکنون دیگر وخامت مسأله را درک کرده بودم.

من بایشان گفتم:

«در رابطه بمن چنین مطالبی نمیتواند مطرح باشد. چنین اتهامی در باره من کاملاً بیابیه و دروغ محض است. این برضد من یک توطئه است و در صورتیکه نمیتوانید مرا تحمل کنید و در نظر دارید که مرا محکوم سازید، میتوانید مرا ازین ببرید و ضرورت به صحنه سازیها نیست».

اسدالله امین گفت:

«هنوز ضرورت برای ازین بردن تو نیست. خوب است رفقاً کار خود را شروع میکنند».

پس اسدالله سروری، عزیز اکبری، تلون و دیگران ورقه‌های سوال و جواب را از بکس برون کشیدند و به پرسشهای شفاهی و تحریری آغاز کردند. ده‌ها سوال را در همان شب اول و صدهای دیگر را در شبهای بعدی بمنابۀ شخصی که گویا "حق دفاع" از خود را دارم بر پایه اصول شناخته شده بصورت شفاهی و تحریری، جواب گفتم. ولی اذعان مینمایم که هنوز هم عمق توطئه علیه خود و مجموع پرچمیها را نمیدانستم.

در آغاز، سوالات خصلت عام داشت، از قبیل آنکه: چرا پرچمیها مایل به همکاری با انقلاب نبودند؟ آیا پرچمیها دارای سازمانهای مستقل مخفی هستند؟ افسران نظامی در میان پرچمیها کی‌ها هستند؟ چرا درباره رهبران حزبی و بخصوص شخص رهبر کبیر خلق، تره کی صاحب و همچنان امین صاحب از جانب پرچمیها تبلیغات سوء صورت میگیرد؟ چرا پرچمیها از بیرک کارمل که دیگر در مقام رهبری نیست، هنوز هم دفاع مینمایند؟ پرچمیها چرا از سیاستهای انقلابی دولت خلقی که برفع مردم و وطن است دفاع نمی‌نمایند؟

همچنان سوالات دیگری در رابطه به شخص من نیز صورت گرفت، از قبیل: تو چرا اصطلاحات شوونیستی و فاشیستی را درباره ما اطلاق کرده‌ای؟

تو چرا کارسازماندهی پرجمیها را برعهده خود گرفته بودی؟ تو چرا نزد رفقای شوروی، ازما شکایت کرده ای؟ تو با عبدالقادر وزیر دفاع سابق چگونه و چه وقت تماس قائم کردی؟ و درباره کدام مسایل تصمیم مشترک اتخاذ کرده بودید؟ ... و غیره، و غیره.

به پاسخ هریک از صدها پرسش غالباً تکراری، بی ماهیت و خودخواهانه "هیأت تحقیق"، من برپایه اصول قبولشده حزبی و مردمی، مطالبی نوشتم و از اصل وحدت حزب، ضرورت تجمع تمام نیروهای دموکراتیک و ملی، اتخاذ یک سیاست معقول بنفع مردم، دفاع از دستاوردهای دموکراتیک مردم و بخاطر انجام تحولات واقعا انقلابی در کشور، دفاع کردم و اتهامات آنرا بطور مستدل و با ارائه دلایل منطقی رد نمودم.

ولی معلوم بود که برای فهم این مطالب گوش شنوا و چشم بینا یا اصلاً علاقمندی وجود نداشت. آنان صرف میخواستند چیزهای مطلوب خویش را بدست آورند.

بعد از چهار شب متوالی سوال و جواب، هیچ چیزی که پاسخگوی مطالب قبلاً چوکات شده براساس نقشه قبلاً تنظیم شده آنان باشد، دستگیر شان نشد. شب پنجم، همان گروه مست و لایعقل مرا باخود در منزل دوم عین عمارت در اتاقی که بالای اتاق من قرار داشت، بردند. من در آنجا عبدالقادر را دروضعی بسیار خراب، دربیچارگی محض و خیلی خسته و مأیوس دیدم و حالت رقت و دلسوزی برایم دست داد. اسدالله امین از عبدالقادر خواست که حرفهای خود را بگوید. عبدالقادر با بی میلی اظهار داشت:

«من و کشتنم پلان داشتیم که یکجا کودتا نمائیم!»

من با استماع چنان حرفی مطلقاً غیرحقیقت از زبان عبدالقادر خیلی متعجب شدم و اذعان مینمایم که دریک لحظه احساس ناخوشنودی شدید در برابر او در ذهنم برانگیخته گردید که چگونه و چرا چنان چیزی را ساخته و بافته است. من گفتم:

«قادر تو چرا برعکس و من اتهام وارد مینمایم؟»

قادر فوراً جواب داد:

«کشمند باید بدانی که این ظالم‌ها مرا بسیار زده و شکنجه کرده‌اند،
راه دیگر نداشتم!»

با استماع این جمله عبدالقادر، اسدالله امین بلا معطلی از جا برخاست و
باخسونت گفت:

«دبالوگ بس است. بیا برویم!»

راست بگویم که یکبار دیگر، بیش از پیش، حالت دلسوزانه‌ای نسبت به
عبدالقادر برای من، دست داد.

قابل یادآوری میدانم که میان قادر و من صرف شناخت رسمی وجود
داشت. یکبار از جانب عبدالقادر برای صرف طعام چاشت به دفتر کارش
دروزارت دفاع دعوت شده بودم و این یک دیدار عادی و معمول میان اعضای
کابینه بود. عبدالقادر که انسانی ظریف و خوش مشرب است، چند بار از روی
مزاح بمن گفته بود که:

«بیا با من یکروز چاشت یک شوربای عسکری بخور تا بودجه انکشافی
وزارت دفاع را اجراء نمائی».

او چنین حرفهای مزاح آمیز را با اکثریت وزراء اظهار میداشت. روزی
پس از پایان یک جلسه نزد نورمحمد تره کی در قصر گلخانه، وی هنگام
خداحافظی گفت که برویم و همان شوربای عسکری وعده شده را بخوریم. من
پذیرفتم و هردو سوار بر موتر وی به وزارت دفاع رفتیم. او غذای معمول همه
روژه خویش را فرمایش داد و در ضمن صرف غذا باهم صحبت‌هایی عادی داشتیم.
البته حرفهای انتقاد آمیز چندی نیز ضمن آمد کلام درباره اعمال نادرست
گردانندگان اصلی رژیم میان ما گفته شد و وی اظهار داشت که او اسماء وزیر
دفاع است و در عمل حفیظ الله امین از وی سلب صلاحیت کرده است. ولی
خیلی خوب بخاطر دارم که او گفت:

« من از وضع خود چندان ناراضی نیستم. من وظیفه خود را برای وطن و مردم خود خوب یا خراب انجام داده‌ام و دیگر حوصله جنجال را ندارم. هر چه میکنند برای خود میکنند و هر گلی می‌زنند بر سر خویش. خوب است خسروان کار خود دانند! »

درباره اینکه حرف‌های بسیار جدی، خطرناک، غیر واقعی و غیر ممکن درباره کودتا میان ما گفته شده باشد، اصرار نمیتوانست مطرح باشد. بفرض محال، هرگاه من یا قادر در فکر چنین چیزی بودیم چطور میتوانستیم بر همدیگر اعتماد نمائیم؟ من یک پرچمی بودم و او یک خلقی شمرده میشد. گذشته از آن مناسبات و شناخت‌های متقابل ما خیلیها محدود بود. همه میدانستند که من یک شخص ماجراجو نبودم، از خشونت و تشدد نفرت داشتم و از گذشته‌ها صرف‌درامور فرهنگی و آموزشی برای حزب کار میکردم.

بر میگردم به اصل مطلب: یار دیگر همه همراه با من پائین آمدند. سید داؤد تلون به افسری که سکرتر، حاضر باش (اصطلاح مردمی) یا بادی گارد او بود، اشاره نمود که چیزی را به وی بدهد. بنظرم آمد سامانیکه به دست تلون داده شد و دارای پوش چرمین بود، تیپ ریکارد باشد!

تلون آنرا بر زمین گذاشت و گفت:

« حالا دیگر حرف میزنی یا سر حرفت بیاورم؟ »

من اظهار داشتم:

« شما از من چه میخواهید؟ »

او گفت:

« حقایق را درباره کودتا! »

من که خیلی احساس مسئولیت میکردم تا یک حرف نادرست، غیر اصولی و دروغ اظهار ننمایم، باخود اندیشیدم اکنون که بخصوص آوازم ثبت میشود باید اصولی، جدی و قاطع باشم و باید بدرستی از مواضع اصولی خود و

رفقا دفاع نمایم و صرف حرفهای حقیقت را بگویم. روی این احساس، من آغاز به صحبت کردم و گفتم:

« شما باید مرا بدرستی درک نمائید. من در زندگی خویش نه یک شخص نظامی بوده‌ام و نه به کودتا و کودتا بازی عقیده‌ای داشته‌ام. من تمام زندگی آگاهانه سیاسی خویش را با تحمل دشواریهای عظیم، صادقانه در راه اصولیت انقلابی و حزبیت و بخاطر مردم رنجیده افغانستان صرف کرده‌ام. شما نمی‌توانید تا مرا وادار به گفتن حرفهای مظلوم خود بسازید که حقیقت ندارد. چنان حرفها نه بدردت شما میخورد، نه بنفع مردم، انقلاب و وطن است و نه برای من مساعد...»

امدالله امین حرفم را قطع کرد و گفت:

« فلسفه‌گوئی بس است! ما به نصیحت احتیاج نداریم!»

او به تلون اشاره کرد که شروع نماید و خودش از اتاق خارج گردید.

شکنجه‌های بیرحمانه:

گفتند: ابارات را بیاورید. صندوقچه چرمین را باز کردند و از میان آن یک پایه تلفون صحرائی نظامی برنگ نصواری برون آوردند. هنوز هم من از آن چیزی نفهمیدم. مرا روی تخت خوابانند. غلام جیلانی دستانم را با روی جائی در میله‌های آهنین تخت خواب بست. ولی تلون به وی گفت:

« فقط یک دستش را ببند» و او خود دست راستم را به دست خود

محکم گرفت. سیم‌های تلفون را در شصت‌های هردو پایم بستند و تلون دسته تلفون را چرخاند.

ازجا چنان تکان خوردم و احساس کردم که گویا از ده منزل پائین افتاده باشم! فریاد زدم:

«ظالم‌ها بس کنید!»

چرخاندن دسته متوقف شد و اندکی نفس راحت کشیدم. یکی از آنها گفت:

« حالا میگوئی یا نه؟ »

من گفتم:

« نمیدانم چه چیز را باید بگویم؟ »

گفتند: « شروع! »

باز هم از جا پریدم، شدت تکان خوردم، بفکرم گذشت که هزار مرتبه میجرم و تمام حجرات و اجزای بدنم از هم میپاشد. واقعا خیلها دردناک بود. نمیدانم جریان برق در وجود انسان چه کارها میکرد، چه تعاملات و عکس العملها را ایجاد مینمود تا چنان درد کشنده و طاقت فرسا بوجود میآورد. باورم نمیشد که پس از آنهمه تکانهای شدید برقی کسی بتواند زنده باقی بماند.

جریان برق را متوقف کردند و یک جگ بزرگ آب را روی پنجه های پاهایم که خیلی داغ شده بود و مانند اینکه خشکیده باشد، ریختند و یک جگ بزرگ دیگر را بدستم دادند که بنوشم. از سر و رو، دهن و پاهایم بخار داغ برون میزد، مانند اینکه از درون کوره آتش بروم کرده باشند. نفس تازه کردم، ولسی بطور قطعی دگر از حال رفته بودم.

شاید آنان ملذت اینوضع شدند و نمیخواستند که قبل از بدست آوردن مطالب مطلوب ایشان ازین بروم. یا اینکه پس از نشان دادن روی دیگر، یعنی زور و خشونت، میخواستند که مجال داشته باشم تا با خود بیاندیشم و ترجیح بدهم که بگویم: بلی کودتا می کردم تا با اصطلاح از من اعتراف بگیرند و بخشی از پلان را باینگونه تحقق بخشند. شاید خود آنان نیز از "کار" زیاد تا آنوقت شب خسته شده بودند. شاید آنان قبل از آمدن نزد من در همان شب چند تن دیگر از انسانهای بیگانه را شکنجه کرده بودند، چند تن را برای کشتار به پولیگون پلجرخی فرستاده بودند. شاید عیاشی زیاد شبانه، آنان را بیحوصله ساخته بود. در هر حال، آنان "کار" (۱) خویش را، در حدود ساعات ۳ - ۴ آنشب ختم کردند و رفتند.

پس از آنکه آنان گور خود را گم کردند، سر باز تفنگ بر دوش بجای خود درون اتاق باز گشت و من برای مدتی از درد بخود پیچیدم و نالیدم تا اینکه

بیخود شدم و خوابم برد. صبح وقت پس از یک خواب تلخ، بیدار شدم ولی خیلی باخود مجادله کردم تا از جا بلند شوم و تشناب بروم. زیرا درپاها و سرم درد شدید احساس میکردم و بخصوص توانائی قنای استاده شدن را مؤقتاً از دست داده بودم. به هر حال، دست و روی خود را شستم. جای آوردند، خوردم و باز هم خوابم برد. از درد شدید ساقهای پاهایم، بزودی بیدار شدم. دیدم که افسر موظف که انسانی بالنسبه با عاطفه به نظر می‌آمد، بجای سرباز تفنگ بر دوش نهشته است. وی سلام کرد و حال را پرسید. من گفتم که سر و پاهایم بشدت درد میکنند. وی رفت و دودانه تابلت مسکن برایم آورد. در جریان روز درد تا حدود زیادی آرام کرده بود و من توانستم که به وقفه‌ها خواب نمایم. هنگامیکه غذای شب را آوردند، حال از لحاظ جسمی بهتر شده بود، ولی روح و قلبم بشدت جریحه دار.

شبه‌نگام دراکولاهای مست باز آمدند. پس از مقداری اراجیف و مقدمه چنینها، گفتند که من فکرهای خود را کرده و سر عقل آمده‌ام یا چطور؟

من گفتم: « شما خدا ناترسها برای انسان کجا جای فکر کردن می‌مانید! » گفتند: « چطور نه! ما دماغت را تکان دادیم تا خوب فکر کرده بتوانی! »

اسدالله امین گفت: « حرف فایده ندارد، عمل کنید! »

اسدالله سروری گفت: « میگوئی یا ادامه بدهیم؟ »

من گفتم: « آنچه را میدانستم طی چند روز قبل نوشتم، دیگر از جان من چه میخواهید؟ »

اظهار داشتند: « چیزهایی را که گفته‌ای به درد هیچکس نمی‌خورد! »

من گفتم: « چه چیزهایی را باید بگویم؟ »

جواب دادند: « حقایق را! »

گفتم: « حقایق به نظر شما چیست؟ »

اظهار داشتند: «حرف بس است. حقایق درباره کودتا را بگو که تو
بادیگران تدارک دیده بودی!»

گفتم: «باور کنید که کودتائی در کار نبوده و این اتهام هیچ حقیقت
ندارد.»

اظهار داشتند: «پس معلوم است که تو نمیخواهی سر حرف بیائی و
حالا خواهی گفت!»

یکن از آنها، بفکر محمد جان محمد تورن سکرتر دفتر نورمحمد تره کی،
بر روی سینه ام نشست. در عین حال دهنم را نیز سخت بستند. یکدستم را نیز بسته
کردند و دست دیگرم را غلام جیلانی در دست خود گرفت.

اسدالله سروی گفت: «هرگاه خواستی چیزی بگوئی دستت را بلند
بکن!»

با جریان و تکان شدید برق در وجودم که عملاً تحمل آن غیر ممکن
بود، حالتی برایم دست داد که گویا به هزاران پارچه کوچک تجزیه میشوم. به
سختی دستم را از دست جیلانی رها و بلند کردم. جریان قطع شد و در حالیکه
تمام انرژی و نیروی خود را از دست داده بودم، دهنم را باز کردند. پس از
لحظه ای، اندکی بحال آمدم. باز هم پرسرآزوی پاهایم فراوان آب ریختند و
عطش عظیم را با نوشیدن مقدار زیاد آب، فرو نشاندم.

گفتند: «حالا چطور! میگوئی یا نه؟»

گفتم:

«سوگند میخورم که درباره کودتا چیزی نمی فهمم. با وجود آن، شما
فرض نمائید که من کودتا می کردم یا از آن چیزی می فهمیدم، ولی عملاً هیچ
چیزی واقع نشده است. پس اینقدر ظلم برای چیست؟»

گفتند:

«معلوم میشود که تو هنوز از گپ هایت نمانده ای؟ تو هنوز سر عقل
نیامده ای!»

گفتند:

« شروع! »

باردیگر دهنم را بستند، برای اینکه فریاد زده نتوانم. بیادم است که جان محمد یا (محمد جان) سکر تر تره کی، برای اینکه بنابر تکانهای شدید برق از جانپرم روی سینه ام نشسته بود، گفت:

« تو میخواستی که بابای ما، تره کی صاحب را از بین ببری! »

درچنان وضعی البته من نمیتوانستم با دهن بسته چیزی بگویم و هم اصلاً آن حرف ارزش جواب گفتن را نیز نداشت.

سیم ها را به تائی درشستهای پاهایم سفت میکردند و منتظر بودند، ببینند که از پای افتیده ام یا چطور؟ ولی من بیحال و بی تفاوت افتیده بودم. بختاً باز هم جریان برق و تکانهای شدید پیهم، ولی به وقفه های کوتاhter. حال دست بلند کردن پرایم باقی نمانده بود و هنگامیکه فوق العاده طاقت فرسا شد، ناگزیر دستم را بلند کردم. جریان قطع شد.

با پاشیدن آب بر سر و روی و پاها و نوشیدن مقدار زیاد آب، حالم از لحاظ جسمی اندکی بجا آمد، ولی روح و روانم به سختی شکسته بود، مایوسی عظیمی بر روان و ذهنم مستولی شده بود. برای لحظاتی زندگی دربرابر دیدگانم بیمقدار و بیمعنی جلوه کرد. خود را تحقیر شده ترین انسان کمره زمین یافتم. روح و روانم، تمام وجودم ملاً مال از نفرت نسبت به پستی انسانهای خودخواه و ظالم گردید. با خودم فیصله کردم و عهد بستم که مرگ را میلیونها بار برزندگی ترجیح خواهم داد و دیگر دست بلند نخواهم کرد، مقاومت خواهم کرد تا بمیرم.

گفتند: « چطور! باز هم میخواستی؟ »

گفتم: « میخواهم که بمیرم و روی شمارا دیگر نبینم! نفرین زمین و

آسمان و همه بر شما!... »

دل هر چه میخواست به آنان گفتم، روحم اندکی آرام گرفت. در مقابل آنان چندین سیلی و لگد محکم بر سر، روی و کمرم کوفتند. دردناک بود!

سپس عملیه جریان برق تکرار شد، ولی دیگر تاب و تحمل کاملاً از من سلب گردیده بود و حالت نیمه اغماء بمن دست داده بود. دسته را چرخاندند و متوقف ساختند. از دهنم قف واز بینی ام خون برون میزد و به سرفه های شدید افتیدم. حتی درچنین حالتی نیز آنان هنوز درپی آن بودند که حرفهای مطلوب خویش را از زبان من بشنوند. ولی من دیگر نه چیزی گفتم و نه گفته میتوانستم. سرانجام رهایم کردند و رفتند.

ساعتی چند بیحال و بیحرکت روی تخت سیمی افتیده بودم. درست توضیح کرده نمیتوانم که چه وضعی داشتم. همه یی اعضای وجودم بشدت کوفته شده بود. سرم از درد میگوئی که میکفید. نمیدانستم که برای چه زنده مانده ام. از همه چیز نفرت داشتم. اصلاً دیگر نمیخواستم که درباره هیچ چیزی بیاندیشم!

ساعتی گذشت، اندکی آرام شدم و متدرجاً بخود آمدم. فکرهایم را جمع کردم. بر اندیشه های نادرست ناشی از یأس و ناامیدی محض، غلبه یافتم. برخود تلقین کردم که راه مبارزه دشوار و آزمایشها سخت اند و باید مقاومت کرد. به خاطر چند انسان بیرحم چرا باید نسبت به آینده، نسبت به زندگی، نسبت به مبارزه و نسبت به انسانیت، بدبین شد. باخود اندیشیدم که هنوز انصاف، عدالت و انسانیت نمرده است و روزی فرا میرسد که مشقت جنایتکاران باز میشود. با این اندیشه ها اندک اندک بر وضع خود مسلط شدم. از سرباز آب تقاضا کردم، آنرا نوشیدم و به آهستگی از روی تخت سیمی لغزیدم و باهایم را بر زمین گذاشتم، ولی گویا خشک شده باشند و قادر به برداشت جسم نباشند، نتوانستم که بایستم. سرانجام پس از لحظاتی تمرین سر دوبا ایستادم ولی بمشکل. درواقع بگونه یی نظیری کوفته و مانده شده بودم. روی اتاق چند گام گذاشتم، وضعم بهتر شد. نگرانی ام از اینکه مبدا از پاها فلج شده بشم رفع گردید؛ ولی شیشه ها و دسته عینکم که درز برداشته بودند نگرانم ساخت، زیرا بدون آن دید برایم مشکل بود. همچنان سیم دو دندان مصنوعی الاشگی و یکدندان اصلی پیشروی

بالائی شکسته بود که بیره هایم را سخت میفشردند. دندانها را کشیدم و بدور افکندم.

از فرط خستگی و بیحالی مطلق در زیر نور خیره کننده چراغ، در لای لحاف چرکین و بر بالش و دوشک که همه در اثر عرق و خون بینی و ریختن آب متعفن شده بودند و در حالیکه هزاران مگس سمج و گُرک ماه منبله، اینسو و آنسو میپیریدند و بر سر و روی من می نشستند، بخواب سنگین و وحشتناک فرو رفتم که کابوسی سینه ام و خفقان گلویم را میفشرد.

آتش هم گذشت. حرف پدرم بیادم آمد که همیشه میگفت: انسان میتواند از سنگ سخت تر و از گل نازکتر باشد! او بما، فرزندانش میگفت که سختی امروز و خوشی فردا، هیچیک پایدار نیست، نباید از یکی هراس داشت و به دیگری غره شد! پدرم که روزگارهای سختی را از سر گذرانده بود، مارا به سخت جانی و پایداری در برابر سختیها توصیه میکرد و خود نمونه عملی آن بود. ماجرای اتهام ناروا، دستگیری، شکنجه و زندانی شدن پدرم بیادم آمد و استواری وی در برابر ظلم ظالم. من این ماجرا را در بخش اول این یادداشتهایم و خاطرات نقل کرده‌ام.

پدرم با یادآوری از این حادثه، باری گفته بود که هرگاه سخت جانی و مقاومت از خود نشان نمیداد و با اصطلاح "اقرار" به کاری میکرد که مرتکب نشده بود، حالا دیگر اثری از وی بجا نمیماند. حرفهای پدرم بار دیگر در خاطره ام زنده شد. در نخستین شب بازداشت، هنگامیکه تخت بیبایه پرکاری شده با پوش تافته زردگونه را افتاده در وسط اتاق دیده بودم (در اینباره قبلاً صحبت کرده ام) بفکرم خطوط کرد که شاید مرا نیز برای گرفتن "اقرار" روی همین تخت چوب بزنند، همانگونه که پدرم را پس از آنکه صدها مرتبه با نهالهای نورسته آلبالو و گردآلو سفت شده در آب پر پشت و کمرکوفتند. ولی تجربه عملی نشان داد که گردانندگان رژیم شیوه های پیشرفته تر شکنجه دهی را کشف کرده بودند.

قابل توجه است که یک تلفون نظامی صحرایی چگونه بوسیله خطرناک شکنجه دهی مبدل گردیده بود. من بعدها در زندان از عبدالقادر شنیدم که این "کشف" توسط رئیس مخابره وزارت دفاع امین، صورت گرفته بود. وی گفت که قبلاً بوسیله همین آله، صدها تن انسان دیگر از جمله در زیر زمینهای وزارت دفاع، هر شب شکنجه میشدند و چه تعدادی که در زیر شکنجه های وحشیانه و چه بعد از آن جانهای خود را از دست دادند و سر به نیست شدند.

آن شب را نیز پس از شکنجه های وحشیانه به سختی به صبح رساندم. در جریان روز بیحال و خیلی کم انرژی بودم. من در برابر وجدان خود و مجموع وجدان انسانی، حتی در برابر سربازیکه کنار در اتاق می ایستاد و در برابر افسر موظف که میرفت و میآمد، هم از خود که بچنان حالت اسفناک و اهانت آمیز افکنده شده بودم و هم بخاطر اعمال آنانیکه بغلط تا روزهای قبل ایشانرا رفیق میگفتم، شدیداً احساس شرمندگی میکردم. در هر حال، گاهی خوابم میبرد و تکان میخوردم و بیدار میشدم و بار دیگر اندیشه های گوناگون بر مغزم هجوم میآورد.

شب هنگام، در حالیکه افسر زیربازویم را گرفته بود، مرا به اتاق مجاور کوچکتري بردند که صرف در دهلیز یک دروازه داشت و بس و شاید برای آنکه آواز و فریاد از آن سختی برون میشد. در سطح اتاق همان تخت چوبین آشنا بدون پایه، پرکاری شده با پوشش تافته زرد گونه. دیندم این همان تختی بود که در شب اول در کدام جای دیگر در یک اتاق بزرگ گذاشته شده بود و من روی آن خوابیده بودم. مرا جرت برد که چرا عین همان تخت را از فاصله های زیاد به آنجا انتقال داده بودند. طوریکه قبلاً یادآور شدم مرا از آن اتاق بزرگ در حالیکه سر و رویم پوشیده شده بود بفاصله نسبتاً زیادی به اینجا آورده بودند، ولی در هر حال این امر زیاد توجه مرا بخود مشغول نساخت و بفکرم رسید که شاید تخت مشابهی باشد، اگرچه بدون پایه ها و عین رنگ کمتر اتفاقی میافتد. دو - سه ساعتی با چرتها، خیالات، نرفتها، تصورات و اندیشه های خود روی آن تخت گاهی نشستم و گاهی لیدم. در عین زمان از اتاق اولی صداهای

جایجا کردن چیزهایی را میشنیدم یا چنین وانمود میشد. طعام آوردند، ولی مانند اینکه چیز بسیار تلخی را خورده باشم.

پس از آن بر روی تخت لعنتی خوابم برد و بارزیرگر نیمه های شب بود که با سر و صداهای همان آدمکهای مست، که دیگر نمیتوانستم بسوی ایشان ببینم، بیدار شدم. یکتن ایشان که توجه نکردم کدام یک از من پرسید: «چطور؟» تصمیم گرفته ای که همه چیز را بگویی؟»

با وصف اینکه من بر افکار ناشی از یأس غلبه یافته بودم ولی یکبار دیگر بدون ملاحظه گفتم:

«من فقط تصمیم گرفته ام که بهیرم و چه بهتر که شما هرچه زود تر مرا بکشید!»

یکی از آنها، بگمانم اسدالله سروری گفت:

«ترا باین آسانها کسی نمیکشد. هرچه زودتر همه چیز را بگو ببینم میشوی!»

من گفتم: «هیچ چیزی برای گفتن ندارم.»

آنها گفتند: «اینطور نمیشود، مائین دوم را هم بیاورید!»

دیدم دو پایه تلفون را کنار هم قرار دادند. دوسیم برهنه را مانند شبهای پیشین بر دوش صفت پاهایم و دوسیم برهنه دیگر را در دو انگشت کوچک پاهایم پیچیدند. همان تدابیر قبلی. در آغاز دسته یک تلفون چرخانده شد. همان دردهای وحشتناک، تکانها و خورد شدن!

تهدید کردند که هرگاه چیزی نگویم، همزمان هردو دستگاه را بکار خواهند گرفت. اینبار جریان برق از طریق هردو پنجه کوچک پا وارد وجود شد و خورد و خمیرم ساخت. نمیدانم که هردو دستگاه را همزمان بکار انداخته بودند یا صرف یکی را، ولی چنان درد و شکنجه ای را احساس میکردم که حتی برای شکستن تحمل فیل هم گویا کافی بوده باشد. آن جریانات و تکانهای شدید انسان را یکبار و بطور کامل نمیکشت، بلکه هر لحظه و هزاران بار انسان را

می‌کشت و در لبه پرتگاه مرگ وحشتناک می‌کشاند و باز می‌گرداند. با اصطلاح مردم ما، انسان را نمی‌کشت ولی از کشته بدتر می‌ساخت.

لحظات خیلی وحشتناک دیگر بود که بر من سپری گردید. چنان حالت ضعف بر من مستولی شده بود که قدرت و اراده گفتن و نگفتن چیزی را از من سلب کرده بود. بازهم از دهنم قف و از بینی ام خون سرازیر شد و بازهم مانند اینکه تمام حجرات بدنم هریک ازهم مجزا شده اند. ولی چه معجزه ای که هنوز زنده مانده بودم و فکر و حواسم بنحوی کار می‌کرد.

چنانچه پس از هر بار شکنجه پافشاری می‌کردند که حرف دلخواه آنها را بگویم و من مقاومت می‌نمودم. معلوم بود که ایشان بسادگی دست بردار نبودند، نه رها می‌کردند و نه می‌کشتند. سرانجام احساس کردم که در لبه پرتگاه واقعی مرگ قرار گرفته ام و حالم را کاملاً از دست داده بودم. شاید آنها نیز اینوضع را مشاهده کردند یا خسته شدند و دست از شکنجه دهی برداشتند. پس از دقایقی که اندکی بحال آمدم، تهدید کنان گفتند که فرداشب حتماً از من گپ خواهند کشید.

درباره اینکه همان شب و فردای آن در ذهن و روانم، در جسم و وجودم چه کشیدم خدا می‌داند. اکنون بازگو کردن آنوضع برای من خیلی دشوار است. باردیگر اندیشه های گوناگون در مغزم هجوم آوردند. جای خوشبختی بود که جریان و تکانهای شدید برقی دماغم را صدمه نزده و سلسله تفکر را در ذهنم ازهم نپاشیده بود و اینهم به معجزه می‌ماند!

در جریان روز، بعد از تفکر زیاد باین نتیجه رسیدم که باید از آن بن بست خود را خارج سازم. زیرا شکنجه ها ادامه خواهد یافت، ولی نه فوراً بلکه با درد و آلم فراوان مرا خواهد کشت. اصلاً دیگر قدرت تحمل بالی نمانده بود و بدرستی درک کردم که آنان در پی ترتیب اسناد برای خویش هستند و دست از سرم برنخواهند داشت.

باردیگر شب فرارسید و نیمه های شب و باز همان آدمکهای مفرور و بیباک وارد شدند با ترکیب کم و بیش متفاوت. اینبار سیمهای یک دستگاه را در

انگشت‌های پاهای و از دیگری را در انگشت‌های دست‌هایم بستند. باردیگر همان آتش و همان کاسه. نخستین جریان‌ها به نوبت یکبار از طریق پاهای و دیگری از طریق دست‌ها و شاید هم همزمان وارد شد و فریادم را به آسمانها رساند!

حرف یکی بود، اینکه درباره کودتا که گویا باید صورت میگرفت، معلومات بدهم. سرانجام من مغلوب شدم و اظهار داشتم که خود هر چه میخواهند بنویسند و من پای آن امضاء خواهم کرد. ایشان موافقت نکردند و گفتند که من خود بنویسم.

من گفتم: «چیزی را که نمیدانم چگونه بنویسم؟»

در پاسخ بازهم جرحاندن دسته‌ها، جریانهای برقی و تکانهای کشنده که بطور قطع و به مفهوم واقعی کلمه غیرقابل تحمل شده بود.

باردیگر به لمن و نفرین آنها پرداختم و گفتم که چرا مرا نمیکشند و باین داستان پایان نمیدهند. آنها نقطه ضعف مرا و وسیله تحمیل نظر خویش را بدرستی یافته بودند. اکنون دیگر بدون هیچگونه حرفی و جواب و سوالی، دسته‌های دستگاه‌ها را به وقفه‌های کوتاه میجرحاندند. سرانجام آنان گفتند که هرگاه بیش از این مقاومت نمایم سیم‌ها را به گوش‌هایم خواهند بست و آنگاه من مرده شکنجه واقعی را خواهم چشید!

حقیقت را بگویم که اگر صد جان دیگر می‌داشتم و نیروی مقاومت من صد چندان هم میگردید، دیگر برایم ناممکن شده بود که آنوضع را تحمل نمایم. من در آغاز فکر میکردم که هر قدر مقاومت نمایم با تکانها اندکی عادت خواهم کرد، ولی بر عکس در برابر آن خیلی حساس و آسیب پذیر شده بودم. یکبار دیگر با آنان موافقت کردم که مینویسم.

آنها گفتند: «می بینی که راه دیگری وجود ندارد و آخر الامر سر عقل آمدمی.»

قلم و کاغذ آوردند. آن شب نیز در همان اتاق کوچکتر و روی همان تخت چوبین بی پایه با پوش نافته زردگونه، شکنجه‌های وحشتناک را متحمل میشدم. روی تخته تکیه به دیوار اتاق نشستم. سیمهای دستگاه همچنان

در انگشت‌های پاهای و دست‌هایم چون زنجیر و زولانه نازک عصری، آویزان بود و با چرخاندن دسته دستگاه گونی از بالای پل صراط در آتش دوزخ می‌افتادم و می‌سوختم. وضع وحشتناکی داشتم.

گاغدها در وسط از بالا به پائین خط کشی شده، در یکسو سوال نوشته شده بود و به سوی دیگر باید جواب گفته میشد. در سوال آمده بود که «من چه وقت، چگونه، برای چی و با همکاری کی‌ها علیه حاکمیت خلق کودتا می‌کردم» (۱)

گفتند:

« بنویس! »

من گفتم:

« چه بنویسم؟ »

گفتند:

« ما را فریب میدهی، وقت را ضایع میکنی، جواب سوال را بنویس! »

من نوشتم:

« نه کودتا می‌کردم، نه میتوانستم کودتا نمایم، نه منظوری داشتم، نه همکاری کسی مطرح بود. »

آنها کاغذ را از دستم گرفتند و پس از چند فحش و ناسزا گفتند:

« تو نمیخواهی که آدم شوی! حالا میفهمی که چه باید بنویسی! »

دسته‌های لنتی دستگاه مختصراً به چرخش آمد و گویا جهان دور

سرم چرخید و در حالت نشسته درد بسیار کشنده و شدیدی در کمر احساس کردم.

فریاد زدم:

« می‌نویسم! »

سوال اول را تکراراً نوشتند و بدستم دادند.

من گفتم:

« حاضر م‌بفرمائید (۱) چه بنویسم؟ »

باعصبانیت گفتند:

«تو از هر کس دیگری بهتر میدانی که چه بنویسی!»
گفتم:

«شما بگوئید می‌نویسم. هر چه شما دیکته نمائید، همانرا به خط خودم
مینویسم و امضاء میکنم!»

گفتند:

«زورنگی پس است. ما چرا دیکته نمائیم. خودت آنچه را که درباره
کودتا میدانی بنویس!»

گفتم: «من خود چیزی نمیدانم و اینرا نیز نمیدانم که مطلوب شما
چیست؟»

گفتند: «دیگر چانه زدن کافی است و الا جانم را میکشیم!»

حقیقت را چرا پنهان نمایم، واقعا' دیگر از شکنجه بجان آمده و خلیها
ترسیده بودم. البته در آن لحظات دیگر از مرگ نمیترسیدم و حتی مرگ فوری
بهترین آرزوی آن دقایق بود، ولی از یکسوی خاطر منیامد که چطور آغاز نمایم
و چه بنویسم و از سوی دیگر بهیچوجه دیگر تحمل شکنجه را نداشتم. بالاخره از
روی بسیار بیچارگی خواستم به نوعی معامله با ایشان بگذرم. لهذا پیشنهاد کردم
که بگذارند تا فردا خاطر من را جمع نمایم و همه چیز را بنویسم. آنها نیز که خسته
شده بودند با کراهت موافقت کردند، درحالیکه خود را برای رفتن جمع و جور
میکردند، گفتند:

«تو بسیار وقت مارا ضایع کردی. فردا شب آخرین خواهد بود و

هرگاه باز هم فریب بدهی دیگر از ما ندانی از خود بدانی!»

آنها رفتند و آنگاه که من بچنان وضعی پس از شکنجه درطول چندین
شب، تقریبا' عادت کرده بودم، با جان پردرد و روح افکار خسته و درمانده
در اتاق خودم خوابیدم.

باز هم روزا نگرانیها، بدبختیها، چرتها، اندیشه ها، حواس پرتیها، نفرتها و
جگر خونیها!

لحظاتی در فکر بیچارگی‌ها و غم و اندوه عظیم پدر و مادر، همسر و فرزندان کوچک، برادران و خواهران، رفقا و دوستان افتادم. رنج بزرگ برایم دست داد. در میان دو اندیشه متضاد گیر مانده بودم. آیا خودم را از رنج عظیم و دیگر غیر قابل تحمل شکنجه‌ها نجات بدهم و آنچه می‌خواهند بنویسم یا اینکه یک حرف هم ننویسم و بگذار که مرا بکشند و در هر حال دیر یا زود خواهند کشت. من می‌ترسیدم که در برابر خانواده، رفقا و دوستان شرمسار شوم. باز هم درین بست جدی قرار گرفته بودم.

بخاطر جمع کردن بهتر اندیشه‌های پراکنده و متضاد، خواستم روی اتاق چند قدم بزنم. از سرباز تقاضا کردم و وی افسر موظف را که در دهلیز بود و انسان بدی نبود، فراخواند. از افسر پرسیدم که می‌توانم چند قدم بزنم و شنی پاهایم را بکشم. او با ادبی توأم با عاطفه گفت: «بفرمائید». در عین زمان او بنحو گنگی دلسوزی نشان داد و گفت: «مأیوس نشوید، خدا مهربان است».

هنگامیکه در اتاق آهسته گام بر میداشتم، پاهایم که گوشتی خشک شده باشند، بسختی درد میکردند ولی متدرجاً بهتر شدند. از کلکین باز هم برون حویلی را دیدم احاطه شده با دیوارهای بلند کنگره دار. از افسر پرسیدم که اینجا کجا هست؟ او گفت:

« شما نمیدانید! اینجا کوتی باخچه خانه خلق است. شما قبلاً اینجا را

ندیده بودید؟»

من گفتم:

«نه!»

او گفت:

« تعجب آور است. دیگران (منظورش وزراء و اعضای بیروی سیاسی)

همه اینجا ها را دیده اند. در اینجا سردار ولی نیز زندانی بود. شما چگونه تاکنون

اینجا را ندیده بودید؟»

من گفتم:

« متأسفانه یا خوشبختانه انسانی متجسس نیستم».

اینکه فهمیدم در کوتی باغچه زندانی شده ام یا در محل دیسگری می‌بودم برایم مفهومی نداشت. ولی سوالی بغاطرم خطور کرد که چگونه چند روز قبل از زیرخانه قصر گلخانه ارگ پس از گردش طولانی درموتر، در اتاق بزرگی در جایی انتقال داده شده بودم و چگونه باردیگر پیاده در داخل ارگ در کوتی باغچه منتقل شدم. این سوال برای لحظاتی مشغولم کرد، ولی بزودی فراموشش کردم. زیرا بحال من چه فرق میکرد که در کجا بودم و آنگاه در کجا قرار داشتم.

اندیشه اصلی، یعنی اینکه شب باید چه کار کرد و در برابر شکنجه گران چگونه قرار گرفت، خیلی مشغولم ساخته بود. در جریان قدم زدن باین نتیجه رسیدم که بگذار آنها هرچه را از من میخواهند بنویسم. ولی هیچ حرفی که بتواند بطور مشخص به زبان رفقای دیگریانجامد، نباید برز بان برانم، یعنی اینکه تمام سعی را بعمل آورم تا رفقا از زبان من مورد تاخت و تاز رژیم فرار نگیرند. البته اینهم خیال خامی بود، زیرا رژیم از قبل تمام فهرستهای لازم را آماده در دست داشت و صرف نیاز به بهانه بود. آنها خوب میدانستند که من از لحاظ شناختهای نظامی کمکی کرده نمیتوانم.

در هر حال، من ذرتلاش بودم که وجدان خودم را نا راحت نسازم. من شروع کردم که در ذهن خویش، داستان کودتا را جعل نمایم و در عین حال اگر بتوانم گردانندگان رژیم را افشاء کنم. البته باورم نمیشد که زنده بمانم، ولی میخواستم که در آینده قضاوت نادرست درباره ام صورت نگیرد. با چنین اندیشه ها خود را برای بازجویی شب آماده ساختم.

شب فرارسید و باز هم نیمه های شب شکنجه گران مست خدا ناترس فرا رسیدند و بدون معطلی سیم ها را در شصت های پاها و درد و گوشم بستند. گفتم: «این دیگر برای چی؟»

گفتند: «ما دیگر وقت اضافی نداریم و هرگاه حقایق را ننویسی، چنان جزایت بدهیم که پشیمانی دیگر سودی نخواهد داشت!»

شاید بخاطر یاد آوری یا بیمارگونه، دسته تلفون را کوتاه چرخاندند و جریان برق از طریق پاها وجودم را سوخت. از آنجا که دربرابر آن دیگر تا آخرین سرحد حساس شده بودم، شدت تکان خوردم و از جا پریدم. هرگاه برق را از طریق گوشها جریان میانداختند، نمیدانم چه واقع میشد. خدا را شکر که چنان نشد! اینکه از طریق گوشها جریانات برقی وارد میگردد شاید برای انسان دوام زندگی امکانپذیر نبود و شاید آنان تا حصول حرفهای مطلوب خویش از من، به زنده ماندنم نیاز داشتند!

بعدها شنیدم که چندین تن از پرچمیها و شخصتهای دیگر را با جریانات برقی از طریق گوشها و حتی آله تناسلی، دیوانه ساختند یا کشتند. از جمله، شاهپور احمدزی از اثر همینگونه شکنجه ها حواس خود را از دست داده بود.

طوری که متذکر شدم از اثر آخرین تکان شدید برق از جا پریدم، گفتم:

«خدا نافرסה! می نویسم، سیم هارا باز نمائید!»

گفتند: «نه، همینطور باشد، ما دیگر حوصله گپ زدن را نداریم!»

چه وحشتی!

ورقه سوالیه را در دستم دادند. سوال ها همانها بودند. چرا، چگونه، چه وقت، برای چه، باهمکاری کیها... گویا من کودتا میکردم؟ من برطبق سناریوئی که در ذهن خویش از قبل ساخته و پرداخته بودم، دربرابر هر سوال با صراحت حرف میزد. ولی جای شکرش باقیست که نتوانستند هیچ چیز مشخصی را که دلایل برای واقعیت بودن آنها درعمل باشد، بدست آورند. من توانستم که از نام گرفتن بسیاری از رفقا که مورد نظر ایشان بود، به دلایل گوناگون طفره بروم. باینجهت هیچ کسی را براساس نوشته های من دستگیر نکردند، بلکه بازداشتها براساس فهرستهای از قبل ساخته خود رژیم، انجام گرفت.

از سوی دیگر قابل توجه است که آنها با تمام حيله گریهای خویش موفق نشدند، از من حرفی بکشند که از لحاظ اصول حزبی آنزمان نادرست یا

برای خودم، خانواده ام، رفقا، دوستان و وطن‌دوستان مایه شرمساری باشد. بلکه برخی از پاسخها خصلت افشاگری ماهیت سیاستهای رژیم را داشت.

رژیم بخشی از سوالها و پاسخ‌ها را که بنفع خویش تلقی کرده بود، منتشر ساخت که دردسترس است و آنها خود اسناد محکومیت رژیم ترور و اختناق شمرده میشوند.

گشمکش برای اخذ باصطلاح "اعترافات (۱)" از من در تحت فضای شدید اختناق، اهانت، تحویف و تهدید به شکنجه‌های نوین، بستن و گشتن و تمام اشکال و شیوه‌های دیگر خشونت، طی دوشب دیگر جریان داشت.

من احتراز کردم تا اسمای اعضای حزبی و غیر حزبی، بجز آنانیکه رسماً باصطلاح "متهم" به شرکت در "کودتا" شده بودند، چون عبدالقادر، محمد رفیع، شاهپور احمدزی، دوکتور علی اکبر و دو - سه تن دیگر، درنوشته‌های من مورد بحث قرار نگیرد و همینطور هم شد.

هیأت بازجوئی میخواست بنویسم که قرار براین بود، ببرک کارمل و دیگران از طریق پاکستان وارد کشور میشدند تا باصطلاح وابستگی "ارتجاعی و امپریالیستی" پرچمیها "ثابت (۱)" گردد. غافل از آنکه چنین چیزی غیر قابل باور بود و این خود دلیل بر بی پایه بودن باصطلاح کودتا شمرده میشد.

تصمیم برای به قتل رساندن رهبران خلقی از جانب باصطلاح "کودتاجیان" از جانب هیأت بازجوئی شکنجه‌گر پافشاری میشد، ولی من با وجود فضای اختناق و ترس استدلال کردم که تصمیم به قتل در کار نبود و در چنین موارد نقطه نظر پرچمیها معلوم است و هنگام تصمیم بر سرنوشت محمد داؤد، موضعگیری ایشان را همه میدانند. من در پاسخ به سوال ایشان بصورت تقریبی چنین نوشتم:

«تصمیم بر آن بود که در صورت پیروزی "کودتا" رهبران زندانی شوند و مورد محاکمه قرار گیرند!»

من برای ایشان استدلال کردم که اولاً طی سه ماه اخیر در کشور چنان به کشتار دست زده شده است که دیگر از نام کشتن هر کسیکه باشد، موی

براندام مردم راست میشود و ثانیاً خوب نیست شما برای محکوم کردن من و رفقا خود مسأله قتل رهبران خویش را مطرح میسازید. گویا این استدلال قناعت ضمنی ایشان را فراهم آورد و دست از سرم برداشتند، به همان جواب اکتفا کردند و آنرا به نشر سپردند.

مسأله خیلی مهم و مفلک پیش آمد و آن نقش من باصطلاح در "کودتا" بود. نوشتم که در "کودتا" من تظاهرات اعتراضیه شاگردان و محصلان، پسران و دختران و مجموع روشنفکران و زحمتکشان را سازماندهی میکردم. آنان در آغاز آنرا کافی ندانستند، ولی من استدلال کردم که هرگاه شما مرا مجبور بسازید، چیزهای دیگر می نویسم. ولی در آنصورت کسی باورنخواهد کرد. زیرا همه میدانند که من نه نظامی هستم، نه روحیه و سابقه نظامیگری دارم، نه با نظامیان کار کرده ام و نه از ایشان شناخت دارم. سرانجام ایشان آنرا پذیرفتند و به همانگونه به نشر سپردند.

گرچه من آمادگی داشتم تا افسانه "کودتا" را برای شب های دیگر "تحقیق" ادامه بدهم، ولی آنها دست از بازجوئی کشیدند و بار دیگر نیامدند. معلوم بود که برای بهانه، همانقدر اظهارات کافی بود.

انتقال از کوتی باغچه:

یک شب و یک روز دیگر را با تلخکامی در شکنجه گاه بسر بردم. نیمه های شب بازهم آواز کوبیدن چکمه های نظامی در دهلیز پیچید و چهار تن افسر جوان وارد اتاق شدند و گفتند:

«برعزیز که بجای دیگری میرویم!»

من گفتم:

«بکجا؟ به قتلگاه؟»

گفتند:

«ما نمیدانیم. معلوم خواهد شد!»

برخاستم. ایشان عینکم را از چشمم گرفته بدستم دادند و با «مهارت» بی نظیری یک روحانی عسکری از صحن کوره را با سرعت تعجب آوری به دورسر، چشمان و گردنم پیچیدند و گوشه های آنرا در زیر بازوهایم تا روی سینه سفت بستند. دوتن از زیر بازوهایم گرفتند و حرکت کردیم. پس از دقایقی در موتر که پایه دانه بلند داشت و یقیناً جیب عسکری بود، بالا شدم. مرا در وسط سیت عقبی نشانده و دوتن در دو کنارم نشستند. از قرار معلوم، یکتن دیگر از همان چهار نفر در سیت کنار رانده نشست و فوراً به مغایره کردن آغاز کرد. صحبت، شفری صورت می‌گرفت و برای من مفهوم نبود.

نمیدانستم که مرا بکجا می‌برند و سرنوشتی چه خواهد بود. از وضعی که با من از نخستین لحظات بازداشت صورت گرفته بود و با شناختی که از ماهیت رژیم داشتم، باورم نمیشد که زنده بمانم، مگر اینکه مقتضیات ایجاب نماید.

بخاطرم گذشت که هرگاه موتر پس از خروج از دروازه ارگ بطرف راست پیچد، در اینصورت به زندان دهم‌زنگ یا به شکنجه گاه اکسا و یا به شکنجه گاه ژانلارم و پولیس که درباره آنها مطالب وحشتناک زیادی شنیده بودم، انتقال داده خواهم شد. اگر موتر پس از خروج از دروازه رویرو و مستقیم برود بسوی بلجرخی خواهیم رفت.

موتر حرکت کرد، متوقف شد و نام شب مبادله گردید و بار دیگر حرکت نمود، بازم ایستاد و پس از دقیقه ای دروازه سنگین آهنین ارگ که به حدس من همان دروازه شرقی ارگ بود، باز شد و موتر به راه افتاد. حواسم را خیلی خوب جمع کردم، ولی موتر به راست نیچید بلکه مستقیماً به پیش رفت. همه یی اینها هنوز بیش از یک حدس نبود و نمیشد باور کرد. بخصوص اینکه خاطره موتر رانی چند روز قبل هنگام بازداشت در درون ارگ برایم خیلی تازه بود. طوریکه قبلاً متذکر شدم من پس از چند روز دریافتم که در شام همانروز اول دستگیری با گذاشتن کلاه بلند سیاه بر سرم چشمانم را بستند و مرا بر موتر نشانده و پس از بیست - سی دقیقه گردش شاید در محوطه ارگ، در چند قدمی محل اولی، پیاده نمودند. اینگونه راه گم کردن ها شاید بخاطر رد پا گم کردن،

شاید بخاطر مرموز جلوه دادن، شاید بخاطر فریب دادن، شاید بخاطر ترساندن ... معمولاً از جانب گردانندگان رژیم انجام میگرفت. ولی برای من واقعا حیرت انگیز بود که آنها چگونه طی سه ماه توانسته بودند که تمام اشکال و شیوه های حيله گری و خشونت طراز فاشیستی را بیاموزند و بکار گیرند!

موتر همچنان حرکت میکرد و از قرار معلوم چندین عراده موتور دیگر در پیشرو و در عقب نیز در حال حرکت بودند، زیرا پیوسته بطور لاینقطع مکالمه شفوی صورت میگرفت و آواز ماشینهای قطار موتورها بگوش میرسید.

لحظات خیلی طولانی سبزی میشد و بر قلب انسان بشدت سنگینی میکرد. مجموعه خاطرات زندگی اعم از خوب و بد بسرعت از ذهنم میگذشتند، ولی روحم تا حدود زیادی آرام گرفته بود و استواری عجیبی در خود احساس میکردم. زیرا دیگر ناگزیر مرگ را پذیرفته بودم و برخود تلقین و دعا میکردم که هنگامیکه زیر شلیک گلوله ها قرار میگیرم مبادا پاهایم بلرزد یا از زبانم چیزی که عجز و ضعف را نشان بدهد، بلغزد.

باری بخاطر گذشت که شاید در بلجرجی نه بسوی قتلگاه، بلکه بسوی زندان برده خواهم شد، ولی باور نمیکردم. زیرا، حرکات عمال رژیم چنان مرموز و توأم با خشونت بود که در هر حالت برای امید جای کمتر باقی مینماند. ولی در عین حال اعتقاد نسبت باینکه همه چیز بر طبق دلخواه آنانیکه هر قدر بدخواه باشند سیر نمی نماید، در ذهن و روانم تقویت میگردید. آری، حتی در دشوارترین شرایط، توکل به خداوند و امید، میتواند مایه تسلی انسان گردد.

به هر حال، یکبار دیگر حواسم را خوب جمع کردم و بخود گفتم که هرگاه موتور بطرف چپ بپیچد، بسوی قتلگاه است و حرف تمام است و هرگاه بطرف راست دور بزند بسوی زندان خواهد بود. من درباره هردو محل چیزهایی شنیده، ولی هیچیک را از نزدیک ندیده بودم. همینقدر شنیده بودم که قتلگاه رژیم بطرف چپ سرک بلجرجی (از غرب به شرق) در محلی موسوم به بولیگون، محل انداختنهای قوای چهار و قوای پانزده زره دار و مؤسسات دیگر

نظامی، واقع بود و محبس پلچرخ بیطرف راست سرک که قبلاً آنرا از هوا، هنگام مسافرت توسط طیاره دیده بودم، موقعیت داشت.

زندان معروف پلچرخ در دوران حکومت جمهوری محمد داؤد به نقشه و همکاری مهندسین آلمان غرب از بتون آرمه، ساخته شده بود. این زندان، طوریکه از هوا معلوم میشد، در دشتی که فاصله‌های زیاد پیرامون آن آبادی وجود نداشت واقع بود. زندان پنج ضلع بزرگ داشت و ساحه وسیعی را احتوا میکرد و دودبوار بلند امنیتی، یکی در عقب دیگری، آنرا احاطه مینمود. استخوان بندی اصلی کانکریتی زندان تا پایان حکومت محمد داؤد تکمیل گردیده بود و بخشهایی از آن برای زندانیان آنزمان، عمدتاً برای صدها تن از زندانیان بنیادگرای اسلامی معسوف به اخوانیها، مورد استفاده قرار میگرفت. بعداً ساختمان زندان بوسیله رژیم خلقی امین تکمیل گردید و از آن بطور کامل بهره برداری بعمل آمد!

موتر همچنان حرکت میکرد و من سرگرم خیالات خود بودم. برای لحظاتی خاموشی درموتور حکمفرما گردید و دوتنفر در دو کنارم چندان محسوس نبودند. از روی احساس کنجکاوی بیلزوم، باری هردو دستم را به آهستگی به دو کنار کشیدم و دستانم به قنداقها و میله‌های تفنگها تماس کرد. محافظین عصبانی شدند و گفتند: «اگر آرام نه نشینی، به هردو دستت ولجک میزنیم».

پس از آن، باردیگر مشغول خیالات خود شدم. باز گو کردن جزئیات آنهمه اندیشه‌ها پس از گذشت سالها خیلی دشوار است. ولی من معتقدم که خاطرات اندوه گین لحظات دشوار و همچنان سرور لحظات خاص زندگی، برای سالها در ذهن انسان زنده باقی میمانند. اگرچه شخصاً حافظه من نیز بدینست و هرگاه برمغز و ذهن فشار وارد نمایم، جزئیات اندیشه‌ها و خیالاتم در آن دقایق پرتلاطم در درون و تظاهر آرام آنها در برون، بخاطر من خواهند آمد، ولی ضرورت ندارد و چیز مهمی نیستند. در هر حال میتوان قیاس کرد، انسانیکه در چنین وضعی قرار میگیرد، هر لحظه بر وی چقدر سخت میگذرد و حالات گوناگون یأس، بدبینی، نفرت و ترس از یکسو و امید، آرزو، خوشبینی و

استواری از سوی دیگر در ذهن او درهم می‌آمیزند؛ گاهی یک احساس و گاهی اندیشه دیگری بر دماغ و ذهن انسان غلبه می‌یابد و من هم چنین وضعی داشتم. حرکت درموتور زمان زیادی را گرفته بود. شاید از لحاظ عینی چهل - پنجاه دقیقه ولی از لحاظ ذهنی زمانی برابر به سالها. در چنین حالات است که مصداق عملی نظریه نسبیت، یعنی درک می‌گردد. بخود آمدم و تمام توجه خویش را دقیقاً معطوف کردم به اینکه آیا موتور به راست می‌چرخد یا به چپ! برای من در آن لحظات، چرخش موتور بطرف راست سرک گویای یک امید گنگ و بطرف چپ، مرگ حتمی بود. مسأله برای من خیلی اهمیت داشت، درحالیکه برای دیگران بی تفاوت بود. واقعا که همه چیز چقدر نسبی اند! می‌گویند، در ایالات متحده امریکا خیلی مینازند که بخاطر جلو گیری از رنج مرگ و بخاطر رعایت حقوق بشر، محکومین به اعدام را بوسیله گاز یا جوکی الکتریکی میکشند. ولی اینکه نه محکوم، حکم اعدام را از قبلها ابلاغ مینمایند و حتی از سالها قبل و همچنان تشریفاتیکه برای این امر قبلاً در حضور و بالای محکوم صورت می‌گیرد، چندین بار او را با شکنجه های روانی عظیم میکشند.

دقیقاً مترصد وضع بودم و باری خیلی خوب متوجه شدم که موتور بطرف راست پیچید و وارد سرک خامه شد. میتوان تصور کرد که چگونه وضع مساعد تری توأم با نوعی خوشحالی هنوز غنوده درانده، برایم دست داد. موتورها همچنان درپستی ها و بلندی های سرک خامه حرکت میکردند تا اینکه صدای عو عو سگها بلند و بلندتر گردید و موتور متوقف شد. نام شب و حرفهای دیگر شفری تبادل گردید و از قرار معلوم دو - سه دروازه آهین باز و بسته شدند. با آخرین توقف موتور، مرا پائین آوردند و روحائی را از سرور و ریس برداشتند.

در آغاز بهت زده بودم و نور چراغهای موتورها و چراغهای محوطه زندان پلچرخی چشمهایم را که در تاریکی عادت کرده و خیلی خسته شده بود، اذیت

کرد، ولی پس از لحظه‌ای حیرت زده دیدم که به تعقیب من عبدالقادر و سپس محمد رفیع با همان وضع من از موترها پائین شدند.

(فصل چهارم)

زندانی مجرد یا "کوته قفلی"
در زندان مخوف پلچرخ

مارا به قوماندان زندان تحویل دادند و وی دستان مارا بدست چند تن سرباز داد و در یک محوطه کوچکتر وارد شدیم و سپس از یک دروازه آهنین گذشتیم و وارد دهلیز کوتاهی شدیم و از در آهنین دیگر وارد یک دهلیز مربع شکل گردیدیم که در دوسوی آن اتاقها با دروازه های آهنین، قرار داشت. هریک مارا در یک اتاق جداگانه راهنمایی کردند و بدون هیچ حرفی، در آهنین را از برون بستند و با سرو صدا قفل کردند. برای ما معلوم شد که علی العجابه زندانی کوته قفلی هستیم.

در گوشه اتاق، جای خواب متشکل از یک تخته شطرنجی رنگ و رو رفته سربازی به عرض یک متر و بطول دو متر، یک دانه دوشک و بالش خیلی لاغر اندکی پر شده با چیزهای مشابه با تفراله های پخته، یک روحانی از صحن کوره و یک تخته کمپل سربازی، بر روی زمین پهن شده بود. ساعت سه بعد از نیمه شب را نشان میداد. پس از لحظاتی تفکر و حیرت، خوشی و اندوه بر روی جای خواب لمیدم و عمیقاً بخواب رفتم.

صبح ساعت هشت، قفل از برون و دروازه آهنین با آواز گوشخراش باز گردید و برای رفع حاجت به برون فراخوانده شدم. روی جایی را روی سرم انداختند، ولو از فاصله های دور، مبادا زندانیان دیگر مرا ببینند. با آب آفتابه پلاستیکی دست و رویم را شستم و به اتاق باز گشتم. سرباز مؤظف روی جای خواب که یگانه جا برای نشستن بود، یک جابجوش دودزده با چای که روی شمه دم شده بود، یک پارچه نان سیاه سیلو، یک دانه گیلان مسی با اندکی

بوره در آن، پیش رویم گذاشت. آن صبحانه را با اشتهای تمام خوردم. باینگونه، زندگی نوینی در گوشه خاصی از زندان پلجرخی، آغاز گردید.

زندگی در زندان پلجرخی طی نزدیک به هفده ماه تعریفی ندارد. ولسی به هر حال ارزش آنرا دارد که برخی از گوشه‌های آن مختصراً توضیح گردد.

شرایط بازجویی، شکنجه‌ها و زندگی در زندان پلجرخی میان ما سه تن، عبدالقادر، محمد رفیع و من کم و بیش مشابه بود. از نخستین روز دستگیری و پس از آنکه به زندان پلجرخی منتقل شدیم، اصلاً رابطه ما با برون بطور قطعی قطع گردید. اصلاً برای ما تصویری وجود نداشت که در کدام بخش زندان قرار داریم، در پیرامون ما و در برون اعم از افغانستان و جهان چه وقایعی می‌گذرد. تمام روزها و شبها در اتاقهای منفرد کوته قفلی بودیم. در ماه‌های اول، من با رفیع و قادر بعضاً در دهلیز هنگامیکه روز دومرتبه، صبح و شام، به نوبت برای رفیع ضرورت و دست و روشنی برون برده میشدیم، بر می‌خوردم. ما صرف می‌توانستیم به اشارات باهم سلام نمائیم. در ماه‌های بعدی، بعضاً دزدکی دقایقی باهم دیدار و گفتگو میکردیم و این نعمت عظیمی برای هریک ما بود.

در ماه‌های اول، زندگی در گرمای طاقت فرسا در یک اتاق همیشه در بسته، به عرض دونیم و بطول سه و نیم متر، با یک کلکین کوچک سیخ بندی شده در زیر سقف، خیلی اذیت کننده بود. طول و عرض صحن اتاق را که گلین و ناهموار بود، شاید هزاران بار در روز قدم می‌زدیم. هنگامیکه خسته میشدم و روی جای خاک آلود خویش می‌نشستم یا می‌لیدم، مگس‌های بیشماری که در اتاق در حال پرواز و چرخش بودند، برون و درون میرفتند و باز می‌گشتند، بر سر و رویم هجوم می‌آوردند. شب‌ها موش‌ها که در زیر صحن اتاق، زمین را میکاویدند و سوراخ‌ها در داخل اتاق کشیده بودند و بعضاً بر سر و رویم می‌لفزیدند، خیلی‌ها آزار دهنده بود. هر روز من در سوراخهای موش‌ها سنگ می‌کوبیدم و شب موش‌ها سنگ‌ها را با دندانهای خود می‌خراشیدند و بالاخره جای دیگری را سوراخ میکردند.

سراپتام درمبارزه با موش ها من غالب شدم. زیرا اولاً من آنقدر سوراخها را با کلوله سنگها بستم که سرانجام شاید موشها زحمت کاویدن را از خود رفع کردند؛ ثانیاً هرگاه وارد اتاق میشدند، هیچ چیزی حتی ذره بی نانی برای خوردن نمی یافتند؛ ثالثاً رویجائی صحن کوره را که بکمک سرباز چون خریطه ای دوخته بودم، شبها در داخل آن خود را زندانی میساختم. بدینقرار دیگر هراسی از گردش شبانه موشها نداشتم. همچنان شاید عامل دیگری برای فرار تعدادی از موشها کمک کرده باشد و آن اینکه: ما سه تن زندانی و سربازان موظف دراتاقی که برای ساختن تشناب پیشینی شده بود، ولی صرف یکمقدمت در جفله سنگ بر روی زمین آن انداخته بودند و بس، سر و روی خود را میبستیم و آب استفاده شده که برای عبور آن آبرو معین وجود نداشت، در سطح تعمیر جذب میشد. آب که در داخل جذب میگردد شاید برخی از سوراخهای موشها را بسته و تخریب کرده بود.

دشواریهای ماه های اخیر خزان و زمستان نیز کمتر از تابستان نبود. سردی درون اتاقها که سایه رخ نیز بودند، پیداد میکرد. صرف درچله زمستان بخاری دراتاق گذاشتند و روزانه یکمقدمت محدود چوب سوخت در اختیار میگذاشتند که برای دومرتبه روشن کردن کافی بود. چوبها پشت آتش میگرفت و زود میسوخت. اتاق برای چند دقیقه چنان داغ میشد چون جهنم که اجباراً کلکین را باز میکردم و نتیجتاً هجوم سردی جانشوز به درود. ولی با سردی نیز مبارزه کردم و آن اینکه: یک تخته کمپل سربازی را از یک طول و یک عرض مانند خریطه ای دوخته بودم و شبها درین آن میخندم.

روزها و شب ها بطور یکنواخت میگذشتند. اکنون با آواز عو هو سگها از خارج زندان و آواز کوبیدن بوته ها و پاشنه های نظامی، قرش ماشینهای موترها در نیمه های شب و پس از آن، عادت شده بود. بعدها گفتند که زندانیهای جدید را در نیمه های شبها میآوردند و عده ای را برای کشتار در قتلگاه پلجرخی میبردند.

شبی از نیمه‌ها تا سحرگاه، آواز فیرهای پیهم و شدید گلوله‌ها در محوطه زندان می‌پیچید. فردای آنشب خیلی محرمانه از سربازان محافظ دریافتیم که عده‌ای از زندانیان را در یک بس نشانده بودند تا برای کشتار جمعی به پولیگون ببرند. از قرار معلوم چند تن ایشان مقاومت نشان دادند. در نتیجه نظم بهم خورد، زندانیان در محوطه زندان پا به فرار گذاشتند و پناه گاه جستند. محافظین سراسیمه به دستور رئیس زندان بر آنان آتش گشودند و تا آخرین فرد را در هر گوشه و کنار پیدا نموده شکار کردند. بعدها گفتند که حادثه متذکره پس از حمله چند تن از زندانیان اخوانیها بر سید عبدالله قوماندان زندان بوسیله کارد دست داشته صورت گرفته بود. در هر حال، چنانکه گفتند مرده‌ها را در یک موتر بارکش انبار کرده شاید به قتلگاه بردند و در حفره‌های آنجا انداختند و آنطوریکه معمول بود بایل تراکتور روی آنان خاک ریختند.

با وصف قطع رابطه کامل ما با برون از زندان، بعضی برخی اطلاعات و شایعات توسط بعضی از سربازان محافظ خیلی محرمانه بگوش ما میرسید. همچنان چندین بار اتفاقی افتید که شام‌ها هنگام پخش اخبار از طریق رادیو و تلویزیون، در لحظات خروج از اتاق برای رفع حاجت، برخی از اخبار را بگوش خود شنیدیم. اما چه چیزهایی!

بحیث اخبار مهم روز عمدتاً از برگزاری جلسات و از سخنرانیها گزارش میشد و حتماً چندین فحش و ناسزا، اتهامات و بدگوئیها نثار کارمل، من، قاسم، رفیع، شاهپور احمد زی، داکتر علی اکبر و دیگران میگردد. تعداد کثیری از فرصت طلبان در مقامات حزبی و دولتی برای خوش خدمتی در جلسات و میتنگها، در مرکز و ولایات و در مناسبتها سخنرانی مینمودند و علیه ما و مجموع پرچمیها، اتهامات را تکرار مینمودند، فحش میدادند و ناسزا میگفتند. در این امر نوعی مسابقه در میان افراد متذکره وجود داشت.

با چنین فضاء و وضعی که گفته آمدم، تصور اینکه چگونه من و برخی دیگر از رفقای مان زنده ماندیم، به معجزه شباهت دارد. در چنین اوضاع و

احوالی میتوان تصور کرد که خانواده های مان و دوستان چه وضعی داشتند و چقدر نگران حال ما بودند.

وضع طوری بود که در درون زندان ما به فراموش شده ترین و متروک ترین افراد مبدل شده بودیم، ولی میگویند که درخارج از زندان روزتا روز مشهور میشدیم. برای اینکه هر روز و هر شب صدها بار در میتنگها، تظاهرات فرمایشی، جلسات و محافل و از طریق رادیو، تلویزیون، روزنامه ها و جراید از ما اسم میبردند. البته نام بردن باینمعنی که فحش و ناسزاها نثارمان میکردند. ولی از آنجائیکه رژیم درانظار مردم خیلی بدنام شده بود، مارا بحیث مخالفین رژیم و همچنان مجموع پرچمها را خوب میشناختند. حرف روی احساس عمومی مردم ساده کشوراست والا نقاط نظر خصمانه دشمنان اندیشه های مترقی دربرابر همه معلوم بود.

زندگی ما در زندان همچنان یکنواخت، کمرخت و دور از هرگونه اطلاع قابل اعتناء از بیرون میگذشت. بارها بملاحظه میرسید که تدابیر امنیتی یا سری شدید اتخاذ میشد و حتی برای ضرورت جدی نیز قفلهای دروازه های سلول مانرا باز نمیکردند. بعدها بنحو گنگی میدانستیم که یکتا از گردانندگان اصلی رژیم به زندان آمده بود. میگفتند که غالباً با قدم گذاشتن نامیمون آنان عده ای را سر به نیست میکردند یا تضییقات بر زندانیان شدید تر میگردید. باری سید داؤد تلون، نمیدانم که درآن وقت محافظ، یاور یا دستیار شخصی نورمحمد تره کی بود یا از حفیظ الله امین، به زندان آمد و ازما نیز دیدار نمود. او درحالیکه خیلی چاق و لشم شده بود وبا دوسرشانه ای و کمربند براق چرمی دو تفنگچه را به دو طرف شکم خود بسته بود و چهارتن محافظ با پرچه های براق روی میله های تفنگهای شان، پیش رو و درعقب وی بودند، سرزده و پایکوبان وارد اتاق من شد. شاید ماه های قوس یا جدی ۱۳۵۷ بود ومن درحالیکه در گوشه اتاق نشسته و هردو زانویم را از سردی دریغل گرفته بودم، ازجا نجنبیدم. وی باغرور بی نظیری پرسید که چه حال دارم ومن گفتم.

«می بینی!»

سپس او اظهار داشت:

« برای تره کی صاحب حرفی داری که برسانم؟ »

گفتم: « نه! چه حرفی میتوانم داشته باشم! »

وی حتی بدون یک کلمه حرف دیگری اتاق را ترک گفت. آمدن او بحال ما خیلی بدشد. زیرا سربازان محافظ که تا حدودی با ما عادت کرده و رعایت های معین داشتند، شرایط کوتاه قلبی را برای مدتی شدیدتر کردند. آنان قبل بر آن قدم زدن های روزانه مارا در دهلز و دیدارهای دزدکی ما سه تن را نادیده می گرفتند. فیود شدید تا مدتی دوام کرد تا اینکه مطمئن شدند که کسی سرزده وارد نخواهد شد و سهولتهای قبلی از سر گرفته شد. یکی - دوبار سربازان آمادگی گرفتند که محمد اسلم و طنجار و شیرجان مزدوریار، وزرای امور داخله وقت که در دو مرتبه جداگانه به زندان پلجرخی آمده بودند، مبدا سرزده وارد زندان جداگانه و متروک ما شوند. ایشان نزد ما نیامدند، ولی در هر دو بار تأثیرات محسوسی را نه در جهت منفی مانند سرکشی های دیگران، بلکه در جهت بالنسبه مثبت بر وضع خویش احساس کردیم. در یکمرتبه برای ما اجازه دادند که روزانه نیم ساعت در سرون بنشینیم و خود را آفتاب بدهیم و در مرتبه دوم استحقاق طعام ما بهتر و بیشتر شد. این هردو تغییر برای ما نعمت بود. زیرا در حالت نخست اتاقهای ما سایه رخ، سرد و مرطوب بود و در حالت دومی طعام سربازی درجه اخیر ما خیلی اندک و از لحاظ کیفیت اصلاً از خوردن نبود. بطور مثال باید بگویم که یکمقدار از سبزیجات را بنام سالن میبختند و در واقع به شوربا شباهت بیشتر داشت. این غذا را در یک کاسه کج و کپر حلبی یا المونیمی برای ما میآوردند، طوریکه کاسه پراز آب میبود و چند رشته چیزهایی بنام سبزی پالک، کچالو، کدو، شلغم و غیره در داخل آن گویا آبتنی میکرد و در ته کاسه مقدار کافی ریگ، خاک و چیزهای دیگر جمع میشد. باینجهت من کاسه را برای مدتی میگذاشتم که چیزهای اضافی جمع شده خوب ته نشین گردد تا مایع متذکره را به دنبال قرت کردن لقمه های نان سیاه سیلو بنوشم.

وضع دشوار و نا مطمئن من در زندان پلچرخ:

برای من بسر بردن در زندان، بدون آگاهی از همه آنچه که در جهان پیرامون میگذرد و بدون حداقل اطمینان از آینده خویش خیلی ملال انگیز و هولناک بود. از جمله، محروم کردن ما از مطالعه کردن و نوشتن یکی از ظالمانه ترین شیوه ها و برخوردها شمرده میشد. در هر حال، امکانات دیدار میان ما سه تن غنیمت بزرگی بود. از همان فرصتهای کوتاه روزانه که میتوانستیم باهم ببینیم، درباره مسایل گوناگون صحبت میکردیم و از توحش تنهایی کامل برای لحظاتی رهائی مییافتیم. عبدالقادر و محمد رفیع به نظریات من اهمیت زیادی قایل بودند و من نیز متقابلاً به آنان احترام میگذارشتم.

بخش اعظم وقت را من به تنهایی در اتاق خویش که بر رویم قفل میگردید، به تفکر میگذراندیم. اندیشیدن درباره مسایل و مطالب رنگارنگ در تنهایی نیز خود عالمی دارد. من از تجربه خویش دریافتم که در نتیجه تمرکز فکری برای انسان درک هایی دست میدهد که میتواند در طول زندگی روشنگر راه بعدی وی باشد. به صراحت اذعان و ابراز میدارم که در نتیجه بررسی عمیق اندیشه ها و اعمال گذشته خودم و دیگران توانستم طرز دید و برداشت خود را از جهان، طبیعت و انسان، که خیلی کتابی و جذبی بود، اصلاح کنم و برخوردها و روشهای خویش را در کار و زندگی بعدی تا حدود زیادی تصحیح نمایم.

در شرایطی که بشیوه غیر اخلاقی بدون هیچ گناهی مرا بازداشت کردند و در زندان افکندند، آنهمه اهانت و شکنجه را که بر من روا داشتند، آنهمه اتهامات و نارواها را که بر من وارد کردند، از خود میترسیدم که مبادا روح و ذهنم آلوده به گناه کینه ورزی و انتقامجویی گردد. زیرا در چنین حالات میتواند انسان دستخوش وسوسه ها گردد و آتش انتقام در وجود او زبانه کشد. من بنحو آگاهانه در برابر اینگونه تصورات در ذهن و روان خود مبارزه کردم و با خود تعهد کردم که هرگاه زنده بمانم در تحت هر گونه شرایطی هیچ انسانی و هیچ موجودی از دست من نباید آزار و زیان ببیند و هرگز متوسل به خشونت

و شدت عمل نشوم. خوشبختانه همینطور هم شد و زنده ماندم و به هیچ بنده خدا عملاً کوچکترین ضرری نرساندم. برای خودم نیز اعجاب انگیز بود که توانستم تا در برابر خلقیها و مجموع مخالفین ذهن خود را پاک از هرگونه لوث کینه و خصومت بازم و بجز شماری از پالیسی سازان و مسببین اصلی در رهبری آنان، دیگران را جزء اجرا کنندگان دست‌انگیز گرانندگان واقعی بشمارم. البته در این شکی نیست که از مبارزه اصولی و مخالفت قانونی هرگز دست نکشیدم، ولی با هیچکسی هیچگاه معامله نکردم و سازش غیر اصولی و غیر قانونی بعمل نیاوردم، در مسایل کاری و در ارتباط به منافع عامه نسبت به هر کسی از لحاظ قانونی و اصول قبولشده حزبی و دولتی سختگیر بودم.

من و دو تن دیگر (عبدالقادر و محمد رفیع) را زندانی‌های "خاص" وانمود کرده بودند و بهمین جهت در یک زندان کوچک در درون زندان بزرگ پلچرخی نگهداری و از انظار همه مخفی نگهداشته میشدیم. در رابطه به اینکه زنده هستیم و یکجا قرار داریم، به خانواده‌های ما هیچگونه معلومات داده نشده بود. دوستان و علاقمندان نیز نمیدانستند که آیا زنده هستیم یا خیر؟

نگرانی عمیق خانواده من:

تمام اعضای خانواده من اعم از والدین، همسر، فرزندان، برادران و خواهرانم خیلیها نگران بودند. ایشان ده‌ها بار نزد مقامات رژیم مراجعه کردند و جویای احوال شدند و در هر بار به ایشان جواب سر به هوای "چیزی نمیدانیم!" داده میشد. باری همسر من همراه با پدرم نزد وطنجار که وزیر امور داخله بود، مراجعه نمودند و چند جلد کتاب و یک قطعه فوتوی فرزندانم را به وی سپردند تا اگر ممکن باشد برایم رسانیده شود. هدف در عین حال نوعی جستجو بود برای اینکه زنده هستم یا چگونه؟ و وطنجار کتابها و فوتو را گرفت و گفت که در اینباره اقدام خواهد کرد. ولی پس از دو-سه روزی آنها را به منزل ما باز فرستاد. فوتو که برای ما خصلت تاریخی یافته است، اکنون بالای میز کارم قرار دارد.

همسرم کریمه کشتمند و برادرم حسن علی طیب در هر دو هفته بلا استثناء به روزهای معین که گویا برای پای وازها اختصاص داشت به هوای اینکه هرگاه چیزی، خبری درباره من بشنود با هزار و یک مشکل عقب زندان پلچرخی می‌آمد و با خود نامه، کتاب، فوتوهای فرزندان و والدین، غذا و لباس می‌آورد و بوسیله سربازان موظف به داخل زندان میفرستاد. همسرم ساعتها در میان جمع غفیری از پای وازها متشکل از زنان، مردان و کودکان که با گریه‌ها و ناله‌های دلخراش خویش محشر را میکردند، می‌نشست و انتظار میکشید. سرانجام در پایان ساعات معین، اشیای فرستاده شده وی را باز میگشتاندند و میگفتند که: «او اینجا نیست!»

عین مراجعه و عین جواب در مرتبه بعدی و در تمام دو هفته‌های بعد، تکرار میشد.

میگویند که در عقب زندان پلچرخی در روزهای معین اختصاص داده شده برای پای وازها، در هر هفته چنان محشری برپا میکردید که هر بیننده و حتی آنانی که قسای قلب بودند، نیز به رقت می‌آورد. هزاران تن که هریک پدر، مادر، برادر، خواهر، همسر، فرزند، خویشاوند و دوست خانوادگی کسی بودند، از سحرگاه‌ها تا شامها، در گرمای سوزان و در سرمای یخبندان، در آن صحرای محشر می‌نشستند، می‌لیدند، می‌گریستند، اهانت میشدند، جواب رد میگرفتند، امید خود را از دست میدادند و با دلهای شکسته بر میگشتند.

در این اهانتگاه، در عقب دو رده دیوار قطور زندان، حتی زندانچه‌ای برای پای وازهای بی انضباط وجود داشت. هرگاه کسانی اصرار می‌ورزیدند که اشیای او را زودتر ببرند یا جوای احوال عزیزان گمشده خویش میشدند و در این یا آن مورد پافشاری میکردند، آنانی را برای چندین ساعت در "زندانچه" می‌انداختند تا "ادب" شوند. میگویند، بارها اتفاق افتاده بود که گویا بخاطر "حفظ نظم و انضباط" در آنجا، پای وازها اعم از مردان و زنان سالخورده، جوانان و کودکان را محکوم به جزاهای گوناگون میکردند. از این میان، یکی از شیوه‌های اهانت آمیز و در عین حال مضحک این بود که تمام پایوازا را اعم

از اینکه بزعم آنها مقصر بودند یا خیر، وادار می‌ساختند تا براساس فرمان چندین ده بار بر زمین بنشینند، برخیزند و بازهم بنشینند. بعضاً زحمت فرمان دادن با حرف را از خود کم میکردند و با دستهای خویش اشاره به نشستن و برخاستن مینمودند. همه بی اینها برای آنکه صدای هرگونه اعتراض را در گلوی مردم خفه سازند و هرگونه اراده انسانی را از ایشان سلب نمایند. بخصوص پس از ماجرای قتل عام هزاران تن از مردم چنداول که تعداد پایوازه‌های افراد مفقودالاثر بطور فوق العاده افزایش یافته بود و سرو صداها خیلی بالا گرفته بود، تدابیر "انضباطی" نیز بیشتر شده بود. مجراهایی از قبیل اینکه: پدر کلان و مادر غم‌دیده و بیچاره را که نمیتوانستند کودکان دلتنگ و تشنه و گرسنه خویش را از گریه و ناله باز دارند، به شیوه‌های غیر انسانی گوناگون محکوم به جزا می‌ساختند. آخر طفل بنابر اینکه پوست تربوز یا خربوزه افتاده پیر زمین را می‌خورد و مادر مانع آنان میشد، آب و نان می‌خواست، بخاطر دیدن پدر یا برادر زندانی خویش یا برای زود رفتن از آنجا اصرار می‌ورزید یا بنابر هر عامل دیگری گریه و ناله میکرد و این مادر بود که اهانت میشد و جزا میدید.

برخورد ظالمانه رژیم در برابر اعضای خانواده من:

شاهد چنین مجراها، مادرم، پدرم، همسرم، برادرانم و خواهرانم به کرات بوده‌اند. زیرا علاوه بر من برادر کوچکترم، وحیدالله کشتمند نیز در زندان پلجرخی برای یکسال زندانی بود. او جوان و تازه از دانشکده اقتصاد فارغ گردیده و هنوز به سیاست نپرداخته بود. او را به جرم "هیچ" به زندان انداختند. برادر دیگر کوچکتر از من، اسدالله کشتمند را که تازه پس از پایان تحصیلات خویش از فرانسه به وطن برگشته بود، می‌خواستند دستگیر نمایند. ولی او خود را مخفی ساخت و تا پایان حیات رژیم، دراختفاء بسر برد و با کمیته مخفی پرچمپها علیه رژیم امین فعالانه همکاری نمود. خوشبختانه وی توانست که

خود را کنار بکشد و به مبارزه مخفی بپردازد، در غیر آن دستور ترور وی از جانب گردانندگان رژیم صادر شده بود.

یکی از اقدامات غیر اخلاقی رژیم، دستگیری و زندانی کردن شماری از اعضای رهبری سازمان دموکراتیک زنان افغانستان، اعضای خانواده و همسران شخصیت‌های سیاسی زندانی بود. از اینجمله: همسر کریمه کشتمند را که رئیس کودکستانها بود، دوازده روز پس از دستگیری من یکجا با شماری از اعضای دیگر سازمان، توقیف و برای بیش از یکماه در زندان افگندند و مورد بازجویی قرار دادند. از همسر دومرتبه دیگر نیز به فاصله ها، سید داؤد تلون، بعنوان قوماندان ژاندارم و پولیس در وزارت امور داخله رسماً بازجویی بعمل آورد و توأم با تهدیدات اظهار داشت که براساس اطلاعات، وی به کار مخفی می‌پردازد. ولی همسر شجاعانه از مواضع سیاسی من، خود و پرچمها دفاع نمود.

در زمره زندانیان زن، ثریا رئیس سازمان دموکراتیک زنان افغانستان بود که همراه با شمار دیگری دستگیر و شکنجه شدند و تا پایان حیات رژیم در زندان پلچرخی باقی ماندند. شمار زیادی از زندانیان زن چون ظاهره دامل، عالمه، صالحه، فاضله دلزاده، سیمین، دوکتور شهلا نجیمی و دیگران نیز از زمره اعضای رهبری یا فعالین سازمان بیرحمانه شکنجه و زندانی شدند. همه یی این شیر زنان در برابر اجحافات رژیم دلیرانه مقاومت کردند و از خود و سازمان و خانواده های خویش با شهادت دفاع نمودند.

در خانواده ما فراموش نمیشود که پدرم چندین بار به مراجع مربوط مراجعه نمود و با اصرار تقاضا کرد که به عوض همسر، وی را زندانی بسازند. او برای این تقاضای خویش دلیل می‌آورد که برای زندانی کردن چون گناه یا تقصیر شخصی مطرح نیست، میتوان این یا آنرا زندانی کرد!

اینکه بقیه اعضای خانواده و دوستان خانوادگی ما در تشویش دایمی بسر میبردند، بجای خودش باشد. ولی اعمال فشار اقتصادی و طرد همسر از کار که عضو هیأت اجراییه سازمان دموکراتیک زنان افغانستان و رئیس کودکستانها بود، در حالیکه مسئولیت پرورش چهار فرزند مانرا بر عهده داشت، یکی دیگر از

اعمال غیر قانونی و غیر اخلاقی گردانندگان اصلی رژیم بود. ولی در اینمورد قابل یادآوری است که غلام دستگیر پنجشیری، وزیر فوائد عامه وقت، پس از مدتی توانست همسر را بحیث معلم در یکی از مکاتب ابتدائیه بگمارد.

تعقیب دایمی اعضای خانواده ما وبخصوص همسر از جانب شماری از جواسیس کیش پوش تا پایان دوران حاکمیت حفیظ الله امین باقی ماند. این جواسیس از صبح تا شام در برابر اپارتمان مان در بلاک ۶ مکروریان کشیک میدادند و رفت و آمد اعضای خانواده، دوستان خانوادگی و اعضای سازمان زنان را زیر نظر داشتند. حتی در آستانه در ورودی بلاک خلاف هرگونه ضرورت و معقولیتی تینگ سگرت فروشی را برپا کرده بودند. این جاسوس نمائیهای آشکار بیشتر برای رعب برانگیزی و کتمان جاسوسهای پنهانی بکار گرفته میشد. مطالب یاد شده در بالا که گوشه کوچکی از مظالم وتضییقات رژیم، منجمله علیه پرچمی ها میباشد بر اساس روال سخن از شنیدگیهای من پس از رهائی از زندان، در اینجا نقل گردید. مطالب اصلی فصل دیگری است که در بخش بعدی گفته میشود.

باصطلاح "محاكمه" من:

شش ماه از زندانی شدن من گذشته بود که روزی، در پایان زمستان ۱۳۵۷، چند تن از افرادی که قبلاً ایشانرا ندیده بودم، همراه با قوماندان زندان نزد ما آمدند. آنان یک دوسیه دعوی از جانب باصطلاح "حارنوالی اختصاصی انقلابی ابتدائی" را که علیه من ترتیب داده شده بود و در آن از "محکمه" صدور حکم اعدام تقاضا گردیده بود، در برابر من گذاشتند. سرتاپای آن ادعائنامه را فحش و دشنام های خیلی رکیک، اتهامات و ناسزاهای ناروا تشکیل میکرد. دوسیه را همراه با چند ورق کاغذ و دوعدد قلم خود کار در برابر من گذاشتند و اظهار داشتند که "دفاعیه" خویش را بنویسم و حداکثر چهار ساعت وقت برای این امر تعیین کردند.

به رغم اینکه من میدانستم این یک خیمه شب بازی بیش نیست، با آنهم تمام چهار ساعت را بدون لحظه‌ای تأخیر صرف کردم و دفاعیه مفصلی که افشاء کننده ماهیت توطئه علیه من و بخش بزرگ حزب و در رد آرا حیف عنوان شده در اقامه دعوی بود، نوشتم. در دفاعیه من نخواستم که به فحش‌ها و نامزه‌های رکیک اظهار شده در برابر من در اقامه دعوی، جواب بدهم و در یک سطح نازل فرهنگی سقوط نمایم. دفاعیه من بیشتر بر دلایل و استدلال‌های منطقی استوار بود.

آمدند و کاغذها و قلم‌ها را بردند، ولی باید اعتراف نمایم که بخاطر امر شریف نوشتن برخی یادداشت‌های کوتاه، نیجه قلم خودکار را برون کشیدم و در درون بالش زیر سرم پنهان نمودم و دوسه صفحه کاغذ سفید را نیز برداشتم و برای خودم کنار گذاشتم.

روزها، هفته‌ها و ماه‌ها سپری گردید تا اینکه یار دیگر چند تن و شاید همان اشخاص اولی سر رسیدند و دوسه قطور دیگری را در برابرم گذاشتند. در دوسه حکم "محکمه"، اقامه دعوی مجدد "حارنوالی اختصاصی انقلابی نهائی" و چند ورق کاغذ و قلم جاداده شده بود.

در فیصله باصطلاح "محکمه اختصاصی انقلابی ابتدائی" آمده بود که تقاضای "حارنوالی اختصاصی انقلابی ابتدائی" مورد قبول قرار گرفته و حکم بر اعلام من، صادر گردیده است.

اقامه دعوی باصطلاح "حارنوالی اختصاصی انقلابی نهائی" علیه من حاوی مطالب جدیدی نبود بجز تکرار بی بنیاد اتهامات ناروا و دشنامهای خلاف ابتدائی ترین حقوق و کرامت انسانی. تقاضا شده بود تا "محکمه اختصاصی انقلابی نهائی" حکم باصطلاح محکمه ابتدائی را مبنی بر اعلام تأیید نماید.

قابل توجه است که هر دو اقامه دعوی از جانب حارنوالی‌های ابتدائی و نهائی را یک نفر به نام پتوال امضاء کرده بود.

من در آغاز دفاعیه خویش نوشتم که اگر چه رد ادعاها و اتهامات بی اساس باصطلاح حارنوالی و دفاع از خودم در برابر فیصله‌ایکه علیه من از لحاظ

سیاسی قبلها اتخاذ گردیده است، بی اثر می‌باشد، ولی به‌خاطر آرامش وجدانی خویش چنین امری می‌پردازم.

در دفاعیه اظهار داشتیم که چنین "محاکمه" فکری نمی‌تواند ماهیت واقعی صحنه سازی های مسخره و توطئه های گردانندگان رژیم را پنهان سازد و هرگاه واقعا می‌خواهند که محاکمه ای در کار باشد، بگذار که علنی در برابر دیده دیگران و حتی تحت نظارت نمایندگان سازمانهای بین المللی انجام گیرد، تا سیه روی شود، هر که در او غش باشد!

دفاعیه بطور مفصل، مستدل، منطقی و با روحیه نیرومند انقلابی مطابق به خصوصیت آنزمان، نوشته شده بود.

صدور حکم اعدام در مورد من:

مدتی دیگر سپری گردید و خبری نشد تا اینکه پس از گذشت ماه دوم یک ورقه اطلاعیه توسط یکتی از معتمدین رژیم، درحالیکه قوماندان زندان نیز همراه بود برای ما سه تن باین مفهوم ابلاغ گردید:

« محکمه اختصاصی انقلابی نهائی، تقاضای حارنوالی اختصاصی انقلابی نهائی را مبنی بر اعدام سلطان علی کشتمند و عبدالقادر و بیست سال حبس برای محمد رفیع، تأیید مینماید. حکم پس از طی آخرین مرحله آن اجرا خواهد شد. »

اگرچه این باصطلاح اطلاعیه بمنابیه پیام مرگ، سیلی محکم یأس بر تمام آرزوهای ما به‌خاطر زندگی بود، ولی ما را از پانینداخت. جرقه های امید همچنان به قلب من گرمی میداد. من معتقد بودم که جفاپیشگان روزگار نمیتوانند همیشه به تمام آرزوهای ناپاک خویش، دست یابند. هست نیروی عدالت، بازگیرنده طاغوت و تأمین کننده پیروزی حق بر باطل که در آخرین مراحل باین یا آن نحو، دیر یا زود، عمل مینماید.

بخش ششم

روزگار ناهنجار

حفیظ الله امین براریکۂ قدرت

گزینه ای نمادین از این بخش:

« صرف نظر از آنکه حفیظ الله امین در ابتداء ظاهراً و از لحاظ رسمیات دومین شخص قدرتمند در رژیم شمرده میشد یا اینکه پس از دومین و سومین کودتاهای خویش علیه حزب دموکراتیک خلق افغانستان رسماً تمام قدرت را قبضه کرد، پیوسته ابتکار عمل و فرماندهی در دست وی بود.

در تحت فرمان امین متأسفانه، با گذشت هر روز، گردانندگان رژیم مغرورتر و اشتباهات آنان بیشتر میگردد و همه چیز سرخ تر جلوه داده میشد. از سوسیالیزم و ساختمان جامعه سوسیالیستی حتی یکمذت کوتاه، از انقلاب پرولتاری نسوره، از دکتاتوری پرولتاریا و از طرحهای بلند پروازانه بزرگ با صراحت و به کرات صحبت بعمل میآمد.

اعلامیه ها، بیاتیه ها، نشرات، تبلیغات و مجموعه فعالیتهای رژیم بر نیات و اعمال رژیم توتالیترینوع افغانی و شرقی گواهی میداد که نیروی برانگیزنده و محرکه آنرا گرایشهای نیرومند برتری خواهی تشکیل میکرد.

خصیصه دیگر گردانندگان رژیم اعتقاد به زور و اتکاء به نیروی نظامی بود. در نظرایشان قدرت نظامی حلال تمام مشکلات شناخته میشد. باینجهت آنان بیشترین توجه را به تقویت ارتش و دلجوئی از افسران طرفدار خویش مبذول میکردند و سربازان را مجریان بیچون و چرای منویات و دستاویز صاحب منصبان میشمرند. در مجموع، روحیه نظامیگری در آن دوران بنا بر دلایل چندی تسلط داشت: اولاً اینکه قیام بوسیله نظامیها به پیروزی رسیده بود. ثانیاً نیروی نظامی بمنابه یگانه تکیه گاه انقلاب تلقی میگردد. ثالثاً روحیه مسلط در میان نظامیان با روان مجموعی مغالطه میشد. باینجهت رهبران، به استثنای خلقیهای وفادار بر هیچ شخص، نیرو یا گروهی از مردم و سازمانها و گروه ها اعتماد نداشتند و این سیاست انزوا طلبانه موجب تجرید هرچه بیشتر رژیم از مردم میگردد.

	بجای پیشگفتار:
۴۷۷	برداشت‌های گوناگون از قیام نظامی بود:
۴۷۸	"نظریات شاگرد وفادار" درباره قیام نظامی:
	فصل اول:
۴۸۰	ادعاهای و ادامه اشتباهات رژیم:
۴۸۱	دلزدگی مردم از آنهمه شعارهای سرخ:
۴۸۲	فاتحین مغرور:
	فصل دوم:
۴۸۹	پیگرد و اختناق:
	فصل سوم:
	غصب کامل و انحصاری قدرت بر وسیله رژیم:
۴۹۶	تصفیه‌ها و بیرحمیها در برابر برجمیها:
۵۰۵	برجمیهای زندانی شده:
	فصل چهارم:
	برخی نتیجه‌گیریها و تحلیلالات در رابطه به
۵۱۰	رفورمهای بلند پروازانه در عرصه‌های اجتماعی و اقتصادی:
۵۱۱	درباره الغای قانون اساسی سال ۱۹۷۷:
۵۱۲	درباره نشان و بیرقی دولتی:
۵۱۳	درباره سلب تابعیت:
۵۱۳	درباره الغای سود و سلم:
۵۱۵	درباره مهریه و الغای طویانه و مصارف عروسی:
۵۱۸	درباره اصلاحات ارضی:
۵۲۷	درباره مواد آموزشی:
۵۲۷	پآمدهای اصلاحات و سیاستهای اقتصادی و اجتماعی:

فصل پنجم:

تشدید مخالفت‌های مردم، آغاز مقاومتها،
فعالتهای مسلحانه - سرکوب خونین آنها:

۵۳۱

مبارزات آزادیخواهانه:

۵۳۷

پرچمها در دوران اختفاء:

۵۳۹

فصل ششم:

تشدید اختلافات در میان خلقیها و کودتای درون قصر:
سومین کودتای حفیظ الله امین و

۵۵۱

یکباردیگر غصب انحصاری قدرت:

۵۵۴

فصل هفتم:

وضع من در زندان بلچرخی پس از ابلاغ حکم اعدام:
آخرین دیدار با محمد ظاهر بدخشی در زندان:

۵۶۵

۵۶۷

فصل هشتم:

نتیجه گیریها و تحلیلها از اوضاع پدید آمده
در آخرین ماه ها و روزهای سال ۱۹۷۹

۵۷۴

در تحت حاکمیت حفیظ الله امین:

فصل نهم:

تقاضا برای اعزام سپاهیان شوروی
و ورود قطعات نظامی آنکشور به افغانستان:

۵۷۷

فصل دهم:

خاطره هایی از سه ماه اخیر زندان ورهائی از زندان بلچرخی:

۵۹۹

اطلاع از مطالبی که بمشکل باورم میشد:

۵۹۹

استماع زجه ها و ناله ها:

۶۰۰

کسب اطلاع از تخفیف جزای اعدام به حبس ابد:

۶۰۲

استماع فریادهای مسرت بخش نیمه شب:

۶۰۴

مشاهده افسران افغانی

و سربازان شوروی در محوطه زندان:

رهائی:

ملاقات با هیأت رهبری:

۶۰۶

۶۰۸

۶۰۹

بجای پیشگفتار

برداشتهای گوناگون از قیام نظامی ثور

من قیام ثور را نه بحیث انقلاب و نه بحیث کودتا میشناسم. من آنرا در این یادداشتها و خاطرات قیام نظامی نامیده ام. زیرا اقدام متذکره یک عکس العمل نظامیان در برابر سیاستهای ارتجاعی رژیم محمد داؤد در رابطه به مجموعه ارتش و در برابر مردم بود. اگر این اقدام ماهیت محض کودتائی میداشت، با محاسبات مختصری که در صفحات قبل این یادداشتها بعمل آمده امکان پیروزی آن وجود نداشت، باوصف اینکه نحوه اقدام به قیام، شباهتهای زیادی به یک کودتای نظامی میرسانید. طوریکه گفته شد این اقدام خصلت و خصوصیت انقلاب را نیز حایز نبود و توده های مردم نه تنها در آن دخالت و شرکت نداشتند، بلکه هنوز در خواب دیرین بی اطلاعی و عدم آگاهی سیاسی و اجتماعی بسر میبردند. معینا، قیام یک دگرگونی واقعی بود و هرگاه از همان آغاز و هله بسوی گمراهی چپروانه سوق نمیگردید، امکانات آن وجود داشت که به یک تحول انقلابی واقعی مبدل گردد.

قیام مسلحانه نظامی ثور را طرفداران آن از یکسو و نویسندگان، خبرنگاران، تاریخ نگاران و ناظران سیاسی از سوی دیگر بگونه های خوشبینانه، بدبینانه و بیطرفانه به عنوان صفات گوناگون نامیده اند. برخی از این صفات خوب و بد را دستگیر پنجشیری در اثر خویش بنام "ظهور و زوال حزب دموکراتیک خلق افغانستان"، جلد اول (ص ج) فهرست کرده است. براساس آن، وی اصطلاحات زیرین را یادداشت کرده است:

«انقلاب کبیر ثور»، «انقلاب ثور»، «انقلاب ملی ثور»، «انقلاب دموکراتیک ثور»، «انقلاب نجات بخش ثور»، «انقلاب شکوهمند ثور»، «انقلاب

برگشت ناپذیر نور" انقلاب ظفر آفرین نور، "نور ظفر آفرین"، "آغاز انقلاب دموکراتیک - ملی"، "انقلاب شکست ناپذیر نور" و غیره و غیره.

دستگیر پنجشیری مینویسد که آنرا برخی‌های دیگر چنین خوانده اند: "رویداد نور"، "تحول سیاسی نور"، "حادثه نامیمون نور"، "حادثه خونین نور"، "آغاز ترازوی تاریخ معاصر"، "کودتای نور"، "دستبرد نور"، "کودتای تصادفی نور"، "حادثه شوم"، "فاجعه نور"، "مصیبت نور" و عامل اصلی همه کشمکش‌های خونین، جنگها، ویرانیا، خودسریها و افراط کاریهای مستبدانه.

"نظریات شاگرد وفادار" درباره قیام نظامی:

حافظ الله امین بمثابة شاگرد وفادار اظهار میداشت که چگونه راه رسیدن به یک "مدل جدید انقلاب" را "از طریق عملیات مختصر نظامی" یا "راه کوتاه نیل به انقلاب" را آموخته بود. او میگفت که این راه مختص به افغانستان بوده و استثنائی میباشد. او حتی ادعا میکرد که با پیروزی "انقلاب کبیر نور" در افغانستان، راه جدیدی برای انجام "انقلابات آزادیبخش و پرولتری" گشوده شده است و در گنجینه تجارب انقلابی جهان "فصل نویی" آغاز گردیده است!

حافظ الله امین که پس از قیام به تئوری باف نیز مبدل گردیده بود، میگفت:

«حزب که پیش‌آهنگ طبقه کارگر بود، اردو را با سلاح ایدئولوژیک مسلح ساخت که نقش پرولتاریا را ایفاء نماید و انقلاب را به پیروزی برساند». او متعاقباً اظهار میداشت که:

«انقلاب نور یک انقلاب پرولتری است».

ولی، او درک نمیکرد که ارتش هرگز نمیتواند جاگزین طبقه کارگر شود. بنا برآن، ارتش قیام نظامیان را به پیروزی رسانده بود، نه انقلاب پرولتری را!

هرگاه اصطلاح انقلاب ملی و دموکراتیک را که در نخستین روزهای پس از قیام بکار برده میشد، می پذیرفتند قاحدودی معقولیت داشت.

حفیظ الله امین بر پایه همین بااصطلاح استدلالات خویش نخستین سنگ پایه های کیش شخصیت را بنامهای رهبر کبیر خلق، آموزگار بزرگ و نابغه شرق گذاشت. چنانکه او میگفت:

« ما هم بحیث پیروان صدیق رهبر کبیر خود در پیروزی انقلاب کبیر نور و حفظ دستاوردهای آن چنان با هم متحد و همیشه دور رهبر پرافتخار خود جمع شده ایم و دسپلین حزبی خود را احترام گذاشته می‌گوئیم:

حزب و تره کی جسم و روح اند:

جسم و روح از هم جدا شده نمی‌توانند که از حزب سخن می‌زنیم، سخن از تره کی است. که از تره کی سخن می‌زنیم، سخن از حزب است.»

(اقتباس از سالنامه ۱۹۷۸، ص ۷۶۱)

(فصل اول)

ادعاهای و ادامه اشتباهات رژیم

صرف نظر از آنکه حفیظ الله امین در ابتداء ظاهرًا و از لحاظ رسمیات دومین شخص قدرتمند در رژیم شمرده میشد یا اینکه پس از دومین و سومین کودتاهای خویش علیه حزب دموکراتیک خلق افغانستان رسماً تمام قدرت را قبضه کرد، پیوسته ابتکار عمل و فرماندهی در دست وی بود.

در تحت فرمان امین متأسفانه، با گذشت هر روز، گردانندگان رژیم مغرورتر و اشتباهات آنان بیشتر میگردد و همه چیز سرخ تر جلوه داده میشود. از سوسیالیسم و ساختمان جامعه سوسیالیستی طی یکمدت کوتاه، از انقلاب پرولتری شور، از دکتاتوری پرولتاریا و از طرحهای بلندپروازانه بزرگ با صراحت و به کرات صحبت بعمل میآید. گفته میشد که طی یکزمان کوتاه همه بی مردم با سواد و صاحب نان، لباس و خانه خواهند شد. شعار: "کشور، کالی، دودی" برای همه (!) ورد زبان همه بی چپروان و چپ نمایان رژیم گردیده بود. حفیظ الله امین دریانیه عوامفریبانه خویش "درباره خاطره شهدای سوم عقرب" به تاریخ ۲۵ اکتوبر ۱۹۷۸ چنین اظهارداشت:

« اینست ای شهدای قهرمان! تحت رهبری حزب پرافتخار شما بیرق سرخ و گلگون را که شما به آرمان آن جان سپردید، بدست رهبر کبیر و قهرمان خلق رفیق نور محمد تره کی در فضای انقلاب افغانستان برافراشته شد و تاریخ پرشکوهی را بخود ثبت نمود. اینست حزب پرافتخار شما شهدای قهرمان انقلاب خلقی را انجام داده و بخاطر تحقق کامل زمینه اعمار جامعه بدون استثمار فرد از فرد مطابق قوانین عام و خاص، ابدیالوژی دوران ساز طبقه کارگر با سربلندی و اطمینان به پیش میرود و بزودی تحت شعار از هر کس مطابق استعدادش و به

هرکس مطابق کارش زندگی خواهد کرد تا بنحاطر تحقق شمار از هرکس مطابق استعدادش و به هرکس مطابق نیازش مبارزه نماید.» (اقتباس از سالنامه ۱۹۷۸، ص ۶۶۰)

اینچنین اظهارات غیرمسئولانه نمایانگر سطح نازل درک از شناخت جامعه و لاف زنیها و بلند پروازیهای لاقیدانه بود. وی در بیانیه متذکره خویش ساختمان جامعه سوسیالیستی و گذار به جامعه کمونیستی را گویا تحت پوشش شعارهای مغرور مارکسیستی پنهان کرده بود و در یکی از بیانیه های دیگر خویش مطلب را چنین بی پرده بیان نمود:

«ما میخواهیم که با از بین بردن پایه های سیاسی، اقتصادی و ایدئولوژیکی فیوذالیزم مستقیماً اعمار جامعه سوسیالیستی را در افغانستان آغاز کنیم. در این هیچ ابهامی وجود ندارد و کاملاً واضح است که خلق ما به اعمار جامعه فاقد از استثمار فرد از فرد در افغانستان و درجهت جامعه فاقد طبقات به پیش میروند.»

(اقتباس از سالنامه ۱۹۷۸، ص ۹۱۴)

دلزدگی مردم از آنهمه شعارهای سرخ:

مردم واقعا از آنهمه شعارهای انقلابیگرانه، از آنهمه سرخگرائیها و سرخنمائیها، از آنهمه انقلابی نمائیها، از آنهمه حرفهای بیمایه و از آنهمه ادعاهای بی پشتوانه بسته آمده بودند. همچنان مشاهده اعمال برخی از نمایندگان رژیم در اینجا و آنجا، نفرت و مخالفت مردم را بر میانگیخت.

تلویزیون که تازه به فعالیت آغاز کرده بود، علاوه بر رادیو، روزنامه ها و جراید، بوسیله آله و مله بی برای خودستانی رهبران استعمال میشد. این وسیله مؤثر که قاعداً باید برای ترویج اخلاقیات اجتماعی و تفریحات سالم، اشاعه دانش و فرهنگ انسانی و وسیله پرورش ذوق هنری در میان مردم قرار میگرفت، برعکس متدرجاً به مظهر فرهنگی در جامعه مبدل میگردد.

ستیزهای کنفرانسهای مکتبی و مناظرات علمی مکاتب جای خود را به مسکوه‌های رقص میدادند و بی بند و باری در میان جوانان ترویج میگردد. جالب اینکه همه بی این اعمال تحت نام ترقی و پیشرفت، تحت عنوان کار و مبارزه بخاطر سوسیالیسم و ساختمان جامعه سوسیالیستی انجام میگرفت.

تمام عمر رژیم مجموعاً بیست ماه بود و من مدت هفده ماه آنرا در زندان بسر بردم. ماهیت و برخی اقدامات رژیم را طی سه ماه اول که شخصاً شاهد بودم در بخش چهارم این یادداشتها و خاطرات نوشتم. همچنان در بخش پنجم که حاوی خاطرات من از زندان میباشد، در رابطه به ماهیت، هویت و سیاستهای رژیم مطالبی آمده است. محتویات و مندرجات هر دو فصل پیشین این بخش یادداشتها و خاطرات، عمدتاً چشم دید و تجارب شخصی من اند. باینمناسبت بیشتر مطالب آنها خاطرات شخصی اند و کمتر متکی به مدارک و شواهد استفاده شده از دیگران. ولی بطور کلی با نظرات مشاهدان و شاهدان آگاه همسان اند.

بنابراین، در این بخش بطور کلی مطالبی مطرح بحث و بررسی قرار خواهند گرفت که حین وقوع آنها من در زندان بودم. باینجهت برای نوشتن این بخش بیشتر به شنیدگیها و مآخذ اتکاء خواهد شد.

فاتحین مغرور:

با مطالعه اکثریت قریب به اتفاق یادداشتها و نوشته های مشاهدان و تاریخنگاران داخلی و خارجی باین عقیده میتوان رسید که حلقات رهبری خلقیها، بویژه طرفداران امین پس از پیروزی قیام نظامی ثور نه تنها ژست در میآوردند، بلکه جداً باور داشتند که چون کار عظیمی انجام داده اند و بقایای مؤسسه سلطنت را از پا در آورده اند، بنابراین برتر و بالاتر از جامعه و مردم قرار دارند. ایشان تصور میکردند که حق دارند به گونه و شیوه دلخواه خویش حکومت نمایند، تمامی ارکان جامعه را از بنیاد دگرگون سازند و مسأله مرگ

وزندگی مردم کشور را دردست خویش بگیرند. به یاد می‌آورم گفته‌های مکرر امین را که اظهار میداشت:

«ما یکبار انقلاب کردیم و به یکبارگی حقوق مردم را اداء نمودیم، اکنون دیگر آنان بالای ما حق ندارند».

افزون بر آن، ایشان ابراز میداشتند که با انجام "انقلاب" در افغانستان گویا رژیم دارای حق بزرگی بر مجموع سیستم جهانی سوسیالیزم و بخصوص بر اتحاد شوروی میباشد. ایشان نه تنها با اصطلاح خود را عضو جدید در آن خانواده می‌پنداشتند، بلکه باین تصور اشتباه آمیز بودند که گویا در گنجینه انقلابات جهانی تجارب نوی را افزوده اند. مدعی این امرییش از همه حفیظ الله امین بود که وی میگفت "انقلاب ظفر آفرین ثور" برای نخستین بار این امکان را بوجود آورد که حزب طبقه کارگر از طریق قیام نظامی میتواند قدرت سیاسی را در یک کشور بدست گیرد و این مطلبی بوده است که وی همیشه درباره به رهبر کبیر اطمینان میداده است! چنانکه وی دریانیه خویش بمناسبت سالگرد اولین کنگره ح د خ ۱ مؤرخ اول جنیوری ۱۹۷۹ چنین ابراز داشت:

«رهبر محبوب ما در جامعه رو به انکشاف افغانستان درک کردند که بامجهز ساختن اردوی کشور با ایدئالوژی علمی طبقه پرولتاریا و متشکل ساختن آن در سازمانهای حزب طراز نوین طبقه کارگر میتوان انقلاب کارگری را به انجام رساند که در آن، اردو نقش سرنگون ساختن دولت ستمگر را که بدوش پرولتاریا تصور میشد نیز ایفا نماید».

سپس او ادامه میدهد:

«اردو را باید خلقی و انقلابی ساخت. رفیق کبیر ما چنین کرد و طبق آن حزب را رهبری کرد تا انقلاب کبیر ثور به پیروزی رسید».

(اقتباس از سالنامه ۱۹۷۸، ص ۶۱۲)

در رابطه به مطلب فوق ضرورت به اظهار موجود ندارد. علم و عمل، هر دو نادرستی آن "تئوری" امین را به اثبات میرساند.

وی به ادامه تئوری باقیهای خویش در جای دیگری اظهار میدارد:

«آن یک (لنین) رهبر کبیر پرولتاریای جهان و این دیگری (تره کسی) رهبر کبیر خلق زحمتکش افغانستان است، هر دو رهبر کبیر دواقلاب کارگری را رهبری کردند که در تاریخ بشریت از آغاز خود انقلابات پرولتری بودند و قدرت سیاسی را از آغاز پیروزی خود به طبقه کارگر انتقال دادند، آن یکی انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتوبر و این دیگر انقلاب کبیر خلقی نور بود. انقلاب کبیر اکتوبر جهان را به لرزه آورد، اما اینک به تعقیب انقلاب کبیر نور، این منطقه آسیا به حرکت آمده است.»

(اقتباس از سالنامه ۱۹۷۸، ص ۷۶۱)

از حرفهای بالا بدون تبصره میگذرم. البته ادعاهای و حرفهای پرطمطراق دیگر ذهنیگرانه هر روز بوسیله امین و گروهی از طرفداران وی بنیان کشیده میشد. ایشان باین طریق نه تنها تمایل واشتیاق خود را به تعظم و خورد بزرگ بینی اقناع میکردند، بلکه به کشورهای سوسیالیستی و بخصوص اتحاد شوروی وانمود میساختند که باید از سیاستهای آنها، هر چه باشد، پشتیبانی کنند. آنان مجموعه کشورهای سوسیالیستی و جنبشهای رهاییبخش ملی را بدهکار خود می پنداشتند. اعلامیه ها، بیانیه ها، نشریات، تبلیغات و مجموعه فعالیتهای رژیم برنیات و اعمال نظام توتالیتیر نوع افغانی و شرقی گواهی میداد که نیروی برانگیزنده و محرکه آنها گرایشهای نیرومند برتری خواهی تشکیل میکرد.

خصیصه دیگر گردانندگان رژیم اعتقاد به زور و اتکاء به نیروی نظامی بود. در نظرایشان قدرت نظامی حلال تمام مشکلات شناخته میشد. باینجهت آنان بیشترین توجه را به تقویت ارتش و دلجوئی از افسران طرفدار خویش مبذول میکردند و سربازان را مجربان بیچون و چرای منویات و دستاویز صاحب منصبان میشمردند. در مجموع، روحیه نظامیگری در آن دوران بنا بر دلایل چندی تسلط داشت: اولاً اینکه قیام بوسیله نظامیها به پیروزی رسیده بود. ثانیاً نیروی نظامی بمشابه یگانه تکیه گاه "انقلاب" تلقی میگردید. ثالثاً روحیه مسلط در میان نظامیان با روان مجموعی مغالطه میشد. باینجهت رهبران، به استثنای خلقیهای وفادار بر هیچ شخص، نیرو یا گروهی از مردم و سازمانها و گروه ها اعتماد

نداشتند و این سیاست انزوا طلبانه موجب تجرید هر چه بیشتر رژیم از مردم میگردید.

امین باین اندیشه نادرست بود که گویا میتواند بشیوه های تجربه شده پیشین مبتنی بر استبداد خشن در سرتاسر کشور حکمرانی کند و هرگونه صدای اعتراض را قبل از آنکه از گلوئی مردم بر زبان رانده شود، خفه سازد. باینلحاظ، ابزار و دستگاه های مشابه ترور و اختناق را از جمله به نامهای اگسا، کام و غیره برای جواسیس پروریها، دسیسه سازیها، بازداشتها، بازجوییها، شکنجه دادن، سربه نیست کردن، ناپدید ساختن و اعدامها بوجود آورد. او و طرفدارانش تضيیقات علیه بخشهای باصلاح غیر پرولتری مردم را مترادف با دکتاتوری پرولتاریا میشمردند. چنانکه امین در صحبتهای خویش میگفت:

«انقلاب و دکتاتوری پرولتاریا هنگامی به پیروزی کامل میرسد که هرگونه مخالفتی و مقاومتی در برابر آن درهم شکسته شود و هر مخالفی از سر راه آن برداشته شود!»

او معتقد بود که: «برای ساختمان افغانستان نوین (۱) ضرورت به نفوس زیاد نیست. سه - چهار ملیون پرولتاریا و نیروی کار وفادار به آرمانهای انقلاب شور کافی است که جامعه را دگرگون سازند و سوسیالیزم را در کشور به پیروزی برسانند!»

فرد هالیدی، پروفیسور مناسبات بین المللی در مکتب اقتصاد لندن وابسته به دانشگاه لندن، شرق شناس و افغانستان شناس در اثر خویش بنام افغانستان، اسلام گرایی و اثرات جنگ سرد چنین مینویسد:

«رهبر خلقیها، حفیظ الله امین، در برابر مستمعین حزبی خویش باغرور اظهار داشت: «ما افغانها مخالفین خود را با گلوله نمی زنیم. ما کله های آنان را با تورپ به هوا می برانیم.»

برپایه اینچنین عقاید و گفتار و کردار بیرحمانه، افزون بر بی اعتبار جلوه دادن و بدنام ساختن مفاهیم سوسیالیزم و دکتاتوری پرولتاریا، اجازه ازین بردن مخالفین بالفعل و بالقوه، دشمنان خیالی ضد انقلاب و مرتجعین تصوری از

قبل صادر گردیده بود. بعنوان یک نمونه از میان چنین افراد یکی هم سید عبدالله قوماندان زندان پلچرخ بود که به دستور خویش زندانیان را شکنجه میکرد و سربه نیست میساخت. وی به کرات میگفت:

« دولت خلقی به افراد مخالف ضرورت ندارد، کافی است که یک میلیون از وفاداران خلقی وجود داشته باشند تا چندین میلیون افراد بیکاره مرتجع و ضد انقلاب (!)»

سیاستهای ضد دموکراتیک و بیرحمانه رژیم نه تنها در داخل کشور بگونه روزافزون مورد انتقاد و اعتراض مردم قرار میگرفت، بلکه در خارج از کشور نیز موجب واکنشهای تند میگردد. حتی رهبری حزبی و دولتی اتحاد شوروی که بدون تردید رژیم را همه جانبه مورد عنایت و حمایت خویش قرار میدادند، از سیاستهای نادرست و ناکام، خوشنیتار و اختناق آمیز وازی کفایتها، اشتباهات و غلطیهای رهبری رژیم قاراضی و شاکی بودند.

بوریس گروموف، قوماندان قوای نظامی شوروی در افغانستان، در اثر خویش تحت عنوان "ارتش سرخ در افغانستان" اینچنین موارد را از میان اسناد محرم حزب کمونیست اتحاد شوروی سابق نقل کرده است. از جمله او تذکار میدهد: در یادداشت مؤرخ ۱۸ مارچ ۱۹۷۸ که از جانب اندره گرومیکو وزیر امور خارجه، پوری اندروپوف رئیس کمیته امنیت دولتی، دیمیتری اوستینوف وزیر دفاع و بوریس پونوماریوف رئیس شعبه مناسبات بین المللی حزب برای اعضای بیروی سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی تهیه شده بود (ص ۵۴) چنین ابراز گردیده است:

« نقطه ضعف دولت انقلابی اینست که این دولت تاکنون برای خود تکیه گاهی واقعی در ارگانهای اداری، سیاسی، ولایتی، شهری و روستائی ایجاد نکرده است، تا زحمتکشان از طریق آنها در اداره امور دولت، هم در مرکز و هم در روستاها سهیم شوند... حزب تاکنون نتوانسته است آن معافل جامعه افغانی را که میتواند بسوی انقلاب متمایل گردانید، زیر تأثیر خود بیاورد، مانند: روشنفکران، کارمندان دولتی، خرده بورژوازی و لایه های زیرین روحانیون».

در ادامه منند متذکره (ص ۵۵ - ۵۶) چنین آمده است:

«... روشن است که پس از پیروزی انقلاب اپریل هنگام حل و فصل ناهنجاریهای درون حزبی و مسایل دولتی اکثراً لغزشها، اختناقهای ناموجه و تسویه حسابهای شخصی صورت گرفته و در روند بازرسی دوسیه های بازداشت شدگان از خثوت استفاده شده است. نارضایتی از خثوتهای بیدلیل به ارتش که تکیه گاه مهم رژیم بوده و هست، نیز سزایت کرده است و این امر بعیزان چشمگیری وظایف ضد انقلاب را در زمینه بی اعتبار ساختن نظام نوین نه تنها در درون کشور، بلکه در خارج هم تسهیل کرده است. بسیاری از فرماندهان با مشاهده اینکه همکاران شان بازداشت شده و ناپدید میگردند، احساس بی اعتمادی کرده، از بازداشت شدن میترسند. این مسأله را رخدادهای هرات - جاییکه نه تنها بخش قابل ملاحظه ای از اهالی، بلکه جزو تانهای جداگانه ای از ارتش به ابتکار فرماندهان شان به شورشیان پیوسته اند - نیز تأیید کردند. رخدادهای هرات همچنان ضعف کارکرد سیاسی و تبلیغی حزب دموکراتیک را در میان مردم نشان داد».

پس در مندهتذکره گفته میشود:

«رهبران شوروی چندین بار توصیه ها و مشورتهای لازم را به رهبران جمهوری دموکراتیک افغانستان در عالی ترین سطح داده اند و توجه شانرا باین اشتباهات و لغزشها معطوف گردانیده اند؛ ولی رهبران افغان با نشان دادن انعطاف پذیری سیاسی بسیار اندک و بی تجربگی، در کمتر موردی به این مشورتهای گوش فراداده اند».

محمود قاریف رئیس آکادمی علوم نظامی فدراسیون روسیه در اثر خویش تحت نام افغانستان پس از بازگشت سپاهیان شوروی (ص ۱۷) مینویسد:

«پیروزی سهل بر دولت محمد داؤد، گردانندگان انقلاب اپریل را سرمت از باده بی پیروزی ساخته و چپ گرایی و گرایشهای افراطی را بر آنان چیره گردانیده بود. ناسازگاری برنامه های انقلابی با روح جامعه، تلاش برای

تحمیل این برنامه‌ها با روشهای ستمگرانه و زور، تنشها و مبارزه آشتی ناپذیر میان گروهی در حزب و پیدادگری‌های گروهی در برابر روحانیون و لایه‌های گسترده مردم، نیروهای انقلابی را در چشمان توده‌ها هرچه بیشتری ارج میگردانید. امین و شماری دیگر از رهبران حزب میکوشیدند در یک کشور نیمه فئودالی بی‌سرعت سوسیالیسم را در یکسال را با خشونت‌بارترین روشهای زورگویانه و جابرانه پیاده سازند».

(فصل دوم)

پیگرد و اختناق

دست اندرکاران طراز اول رژیم در گرما گرم حوادثی که عبود بوجود می‌آوردند، بی‌باک و بی اعتناء نسبت به عواقب اعمال خویش سیاست پیگرد و اختناق را اعمال میکردند. سرمستی قدرت و ترس از دست دادن آذ موجب شده بود تا آنان نسبت به هر حرکت و هر شخصی بدگمان شوند. برپایه ترس از هر کس و از همه چیز و با تصور کوچکترین بدگمانی و شکاکیت‌های پیدلیل به دستگیری و نابودی اشخاص میپرداختند. آنان آشکارا اعلام میداشتند که افراد فعال و گروه‌های مربوط به "اشراف زاده‌ها" (یعنی پرچمیها)، "سکریست‌ها و ناسیونالیست‌های تنگ نظر" (یعنی سازائیه‌ها، سفرائیه‌ها...)، "ماجراجویان چپ‌رو" (یعنی مائوئیست‌های شعله جاوید و "اخوان الشیاطین" (یعنی اخوان المسلمین) را یکسره نابود خواهند کرد.

رژیم امین برپایه این سیاست خویش، شماری از شخصیت‌های معروف غیرسازمانی در حیات ملکی و نظامی را ازمیان برداشت. چنانکه به دنبال قتل فجع محمد داؤد، خانواده و شماری از وزراء و مسئولین مقامات بالارته وی در امور نظامی و ملکی، عده‌ای از کارمندان عالیرتبه سابق چون محمد موسی شفیق، آخرین صدراعظم قبل از رژیم جمهوری محمد داؤد، بدون هیچ موجبی کشته شد. همچنان رژیم خود شایعه ایرا اشاعه داد که گویا نوراحمد اعتمادی صدراعظم دو دوره‌ای سابق افغانستان دهه دموکراسی، بعنوان رهبر کدام دولت ائتلافی تعیین خواهد شد. برپایه چنین افواه بی بنیاد، رژیم که اعتمادی را تا آنگاه دردست خود در زندان نگهداشته بود، بیرحمانه به قتل رساند.

بر طبق نظر گروه کثیری از تاریخ نگاران، پژوهشگران، وقایع نگاران و خبرنگاران، رژیم امین به وسیله سرکوب انسانها مبدل گردیده بود.

میگویند که فهرست محلات و خانه هائی که مورد یورش رژیم قرار گرفته اند، فهرست اشخاص و افراد بیشمار بانام و گمنام که بوسیله رژیم اهانت و اذیت، نابود و سر به نیست شده اند، فهرست بیرحمیها و مظالم رژیم امین خیلی طولانی، سهمگین و اندوهبار است که امکان بازگو کردن آنها برای من وجود ندارد. درباره، صرف اقتباسها و نقل قولهای خیلی کوتاه از برخی از نویسندگان و تاریخ نگاران که آثار ایشان از شهرت کافی در میان روشنفکران افغانی برخوردار میباشد، ذیلاً تذکار مییابد:

بنابه گزارش سازمان عفو بین الملل، شمار زندانیان سیاسی در سال ۱۹۷۸ به هزاران تن تخمین زده شده بود که هر شب در حدود پنجاه یا یکصد نفر آنان اعدام میگرددند. گزارش دیگری از این سازمان با اعتبار مدافع حقوق بشر مشعر است که شوکهای برقی، شلاق زدن، ناخن کشیدن و غیره، شکنجه های معمول رژیم را تشکیل میداد.

یوری گروموف قوماندان قوای اتحاد شوروی در افغانستان در اثر خویش تحت عنوان: "ارتش سرخ در افغانستان" استخراج از یک سند بیرونی سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی از قول الکسی کاسگین صدراعظم آنکشور (ص ۱۲) چنین نقل کرده است:

«فکر میکنم که ما باید لغزشهایی را که تره کی و امین طی دوره زمامداری مرتکب گردیده اند، مستقیماً به آنان خاطرنشان سازیم. در واقعیت امر تا همین اکنون تیرباران مخالفان ادامه دارد».

در همین سند از زبان کریلنکو عضو بیروی سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی (ص ۲۷) چنین نقل قول میگردد:

«ما برای افغانستان همه چیز دادیم، اما نتیجه چیست؟ این آنها بودند که انسانهای بیگانه را تیرباران کردند».

وی چنین ادامه میدهد:

«دشواری اینجاست که بسیاری از فرماندهان را در ارتش یا بازداشت و یا تیرباران کرده اند و این امر تأثیر منفی و بزرگی بر جا گذاشته است». در عین سند آمده است که اندره گرومیکو عضو بیروی سیاسی و وزیر امور خارجه اتحاد شوروی چنین اظهار داشته است:

«... بی تعارف باید گفت، رهبران افغانی اشتباهات زیادی را مرتکب شده اند و پشتیبانی مردم خویش را نتوانسته اند کسب نمایند».

برخی از گفته های بالا را دیگو کوردوویز سابق معاون سرمنشی سازمان ملل متحد و نماینده خاص ملل متحد برای افغانستان و سلیگ هریسن مؤلف و ژورنالیست معروف امریکائی متخصص در امور آسیای جنوبی نیز در کتاب مشترک خویش نقل قول کرده اند. این اثر مشترک تحت عنوان «آنسوی افغانستان - داستان درونی خروج شوروی» در سال ۱۹۹۵ به زبان انگلیسی به نشر رسیده است. این اثر به زبان فارسی تحت عنوان «حقایق پشت پرده تهاجم اتحاد شوروی بر افغانستان» بوسیله عبدالجبار ثابت برگردانده شده است. در اثر مذکره چاپ پشاور (ص ۶۲) چنین آمده است:

«نیت خوبی را که مردم در مرحله اول در مقابل رژیم از خود نشان دادند، با پیشرفت اصلاحات (منظور الفاء عجولانه سود و تعیین حق مهر) و با بوجود آمدن حالت اختناق آمیزی که زاده فعالیت‌های بیرحمانه پولیس مخفی تحت ریاست برادرزاده امین، اسدالله امین بود، به تدریج از بین رفت و به دشمنی مبدل گردید. محاکم نظامی انقلابی بدون اینکه به متهم حق دفاع بدهد بصورت عجولانه فیصله صادر مینمود و زندان بلخرخی به سبب شکسته ای که به مخالفین رژیم در آن داده میشد و هم به سبب اعدام های اشخاص مهم مخالف که در آن اجرا میگردد، شهرت خیلی بدی بنحود کسب کرد».

جورج آرانی در کتاب خود تحت عنوان «افغانستان: اهمیت قاطع کشوری در چهار راه» که برگردان آن به زبان فارسی افغانستان گذرگاه کشور گشایان نام گرفته است، (ص ۸۵) چنین مینویسد:

«اکثر زندانیان سیاسی بدون کدام مجوز قانونی دستگیر میشدند و هرگونه تماس شان با برون قطع میگردد و به سادگی از بین میرفتند».

میرمحمد صدیق فرهنگ در جلد دوم اثر خویش تحت عنوان افغانستان در پنج قرن اخیر، دوران حاکمیت رژیم را به تفصیل مورد بررسی قرار داده است. وی (ص ۱۰۰) مینویسد:

«دولت مصمم بود که بعضی از قشرهای اجتماع را جسامت از میان بردارد. بنابراین دایره گیر و گرفت گسترش یافته، اشخاص مختلف از ماموران دولت تا محصلان و شاگردان مکاتب، صاحب منصبان، متقاعدان، تجار، دکانداران و اهل کسبه حتی دوره گردان بی بضاعت در شهرها و خوانین، ملاکان، زمینداران، دهقانان بی زمین و بازمین در روستا، به نام پرسش و تحقیق به وزارت داخله و دوایر پولیس و مراکز ولایات و ولسوالی ها جلب شده، در ضمن استنطاقی بی مدرک مورد شکنجه های غیر انسانی و دور از کرامت بشری، مانند: لت و کوب، گرسنگی، تشنگی، بیخوابی، کندن ناخنها، تکان برقی، شکنجه افراد خانواده و بی حرمتی به ایشان، قرار گرفتند و تعداد دیگر سراسر است در کابل به پولیگون پلچرخی و در ولایات به کشتارگاه های همانند فرستاده شدند، برخی تیرباران و بعضی دیگر زنده در زیر خاک دفن گردیدند».

محمد نبی عظیمی در اثر خویش تحت عنوان اردو و سیاست در سه دهه اخیر افغانستان (ص ۱۶۷) مینویسد:

«... اعضای نظامی و ملکی پرچم و تعداد بیشمار مردم عادی، رجال سابق، عناصر غیر وابسته، روحانیون، متفکرین، روشنفکران و هر کس که سرش به تنش می ارزید بدون هیچگونه دلیل، سند و مدرکی گرفتار گردیده، به زندان پلچرخی افکنده میشدند و با بدون محاکمه در شبهای سیاه و ظلمانی در پولیگون پلچرخی اعدام میگرددند و در چغوریه های قبلا آماده شده سر به نیست میگرددند».

وی به ادامه مینویسد:

«دولت برای سازمان بخشیدن هرچه بهتر سیاست ترور و اختناق خویش سازمان پولیسی موسوم به اگسا را که دارای تشکیلات خاصی بود، برنیاد ریاست ضبط احوالات گذشته ایجاد کرد و یکی از چهره های قسی القلب و خون آشام بنام اسدالله سروری را در رأس آن مقرر نمود».

محمود قاریف رئیس اکادمی علوم نظامی فدراسیون روسیه در اثر خویش تحت عنوان "افغانستان پس از بازگشت سپاهیان شوروی" که بوسیله عزیز آریانفر به زبان فارسی برگردانده شده است، در باره پیدادگریهای رژیم (ص ۱۸) چنین مینویسد:

«آزادیهای سیاسی تنها ظاهراً اعلام گردیده بود. مگر در عمل همه یی آنانیرا که حتی در کد امین مورد با مشی دولت جدید سازگار نبودند، در شمار دشمنان قلم میزدند. سرکوبهای گروهی پیداد میکرد. درسا از موارد همه باشندگان روستا هارا تیر باران میکردند. حاکمیت ساختارهای جدید دولت به ویژه در دوره فرمانروائی دیکتاتوری امین با روشهای بس خشونتبار و توتالیتر تحکیم مییافت که منجر به اعتراض حتی کسانی که در آغاز از اندیشه های انقلاب اپریل پشتیبانی میکردند، شد».

هنری برادرش تاریخ نگار امریکائی در اثر خویش بنام "افغانستان واتحاد شوروی" از قوله بروتس امستوتز گزارشگر و دپلومات امریکائی که از سال ۱۹۷۹ تا سال ۱۹۸۴ شارژدافیرسفارت ایالات متحده امریکا در کابل بود، اظهار میدارد که امین مستقیماً مسئول قتل احتمالا شش هزارتن از مخالفین سیاسی بوده است. ولی، وی با رقم بالا عدم موافقت خویش را ابراز داشته و اظهار میدارد که نامبرده مسئول اعدام خلیها بیشتر از شش هزار تن افزون بر تعدادیشمار مرگ در جنگ داخلی است که او نقش عمده در شروع آن داشته است. وی به ادامه اظهار میدارد که وزارت امور خارجه ایالات متحده امریکا محتاطانه گزارش کرده است که اعدام ها بشمار هزاران میرسید و سازمان عفو بین الملل گزارشهایی را تائید مینماید مبنی بر اینکه: پس از اعلام رسمی

فهرستهای هزاران تن بحیث کشته، هنوز ۹ هزار تن بدون شمار باقی مانده‌اند. در این ارتباط لازم به تذکر است: امین پس از آنکه تمام قدرت حزبی، دولتی و نظامی را به دست خویش متمرکز ساخت، فهرست دوازده هزار تن از کشته شدگان بوسیله دژخیمان خویش را در عقب دروازه‌های وزارت امور داخله نصب نمود.

راجا انور ژورنالیست پاکستانی و مؤلف اثر "ترازوی افغانستان" که وی خود از سالهای ۱۹۸۰ تا ۱۹۸۳ در زندان پلیجرخی زندانی و با شماری از وزرای سابق خلقیها هم صحبت بود، مینویسد که پس از امحای پرچم، روشن بود که خود خواهی‌های بی انجام این انقلابی‌ها (۱) به زودی کشتی ایرا که چنان نامطمئنانه میراندد، غرق خواهند کرد.

میرعنایت الله سادات، مؤلف "افغانستان سرزمین حماسه و فاجعه" چنین مینویسد:

«حفیظ الله امین اقدامات خونین خود را حتی خود در الری بنام "انقلابی‌لبار" و قلمی که خود نقش هیرورا در آن بازی کرد، یکایک تشریح نموده است».

کورت لوهبک ژورنالیست امریکائی در اثر خویش بنام "جنگ مقدس، پیروزی نامقدس - شاهد عینی جنگ مخفی سیا در افغانستان"، می‌نویسد که در جریان ماه‌های تابستان و خزان ۱۹۷۸ بصرحمی رژیم جدید به ابعاد دیوانه‌واری رسید. حفیظ الله امین، مسئول وحشتناکترین اعمال تروریستی و شکنجه بود. بازداشت‌های کتلوی در سراسر کشور صورت گرفت و زندان پلیجرخی به سرعت از زندانیان سیاسی پرگردید.

رژیم هرروز و هرشب تبلیغ مینمود، کسانی که در برابر باصطلاح اقدامات انقلابی آن مخالفت نمایند گویا براساس فتوای کدام ملای مسجد "مباح الدم واجب القتل" شمرده میشوند (۱) و برپایه آن بادیست آزاد آدم میکشند.

امین در بیانیه‌های خویش آشکارا، برملا و باغرور به کرات میگفت:

«آنانیکه در تاریکی توطئه نمایند ما آنها را در تاریکی از میان میبریم».

چنانکه وی (حفیظ الله امین) در بیانیه خویش بتاريخ ۲ سپتمبر ۱۹۷۸ در حرمی بو هنتون چنین گفت:

« ما به تاسی از هدایات و رهنمائیهای درخشان رهبر کبیر و پرافتخار خود به صراحت اعلام میداریم، آنانیکه بحیث وسیله اغراض شوم دشمنان ما در تاریکی علیه ما توطئه می‌چینند بهترین حکمیت عادلانه در آن است که در تاریکی ازین برده میشوند و مسئولیت آن بدوش عمال نوکر صفت امپریالیزم و ارتجاع است.»

(اقتباس از سالنامه ۱۹۷۸، ص ۶۱۲)

امین گویا برای رفع مسئولیت از خود، در چنین مواردی از رهنمائیهای رهبر کبیر حرف میزند.

همچنان میگویند که شعار گونه بزرگی به رنگ سیاه برجسته در روی پارچه بزرگ سرخی نوشته شده و در پیشانی عمارت وزارت امور داخله آویزان شده بود که چنین خوانده میشد:

« آنانیکه در تاریکی توطئه میکنند در تاریکی ازین برده میشوند.»

(فصل سوم)

غصب کامل و انحصاری قدرت بوسیله رژیم
تصفیه ها و بیرحمیها در برابر پرچمیها

تلاش رهبری رژیم به سرمداری امین برای غصب کامل قدرت سیاسی، نظامی و دولتی در کشور پایانی نداشت. ایشانرا هیچ چیزی در این راستا راضی ساخته نمیتوانست بجز در وهله اول و عمدتاً ادامه تصفیه های پی در پی پرچمیها و زنجیری پایانی از گرایشهای افراطی تا اینکه خود به پرتگاه نابودی و تباهی رسیدند.

در این شکی نیست که حفیظ الله امین توانست از راه توطئه و فریب به قدرت برسد. او محرک و فرمانده تمام تصفیه های خونین، کجرویها و ناهنجاریها به ۹۵ ویلی شماری از گروه رهبری و فعالان حزبی بودند که وی را برای رسیدن به آرزوهای آزمندانه اش کمک کردند. ایشان در برابر عمل خود سرانه کسب قدرت بشیوه کودتائی، در برابر بکار گرفتن روشهای غیرمجاز اجباری، در برابر نقض خشن اصل مرکزیت دموکراتیک و رهبری دسته جمعی، در برابر شکستن وحدت حزبی و راه دادن به توطئه های امین، به گذشته ها و سازشهای غیراصولی تن دردادند. راه دادن به تبارز کیش شخصیت، تبانی با اعمال غیراصولی، دفع الوقت کردن و ترس از دست دادن مقامات خویش، بکار گرفتن حسادتها و رقابت های بیمورد و زیان بخش با پرچمیها، موجب آن گردید که امین بتواند تمام قدرت را به دست خویش متمرکز بسازد.

در نتیجه موافقت با مشی ماجراجویانه و تنگ روانه و تسلیم طلبی در برابر خودخواهی ها، انحصارگریها، یکدندگیها، خودپرستیها و زد و بندها، شیرازه وحدت حزبی درهم شکست و راه برای ادامه فرمانروائی امین و

دارودسته وی هموار گردید. به ادامه آن: سیاستها و برخورد‌های اجتماعی در سطح فوق العاده نازل خودستانی و تعظم شخصی و گروهی پائین آمد؛ شعارها و عملکردها چپ و چپروانه تر گردید؛ واقعه‌های عینی جامعه و حقایق درهمه عرصه‌ها نادیده گرفته شد و تحریف گردید؛ نسبت به سنن و معتقدات مردم بی احترامی صورت گرفت؛ قانونیت و اصولیت انقلابی بنحو خشنی زیر پا شد؛ بازداشتها و شکنجه‌ها، بیرحمیها و اعدامهای افراد بیگناه و از جمله عمدتاً پرچمیها انجام یافت.

رهبران، فعالین و اعضای حزب که خلقی یا پویژه خلقی وفادار به امین نبودند، مشمول تصفیه‌های پی در پی از حزب، دولت و حاکمیت نظامی قرار گرفتند. این تصفیه در اردو از نخستین روزها آغاز شده بود و در حیات ملکی پس از عزیمت رهبران پرچمی به خارجه آغاز و شدت گرفت.

تا روزهاییکه من بوسیله رژیم بازداشت و زندانی شدم، تصفیه نظامیان پرچمیها که تا حدود زیادی شناخته شده بودند، از اردو تکمیل گردیده بود و ایشان در حیات ملکی صرف دربرخی مقامات کم اهمیت باقی مانده بودند. بخاطر تصفیه کامل و بدست آوردن بهانه، رژیم گویا توطئه کودتا را بوسیله پرچمیها در روزهای عید فطر باصلاح دستاویز قرار دادند. البته هیچکسی از ناظران نمیتوانست این اتهام را باور نمایند. همه در اینمورد متفق القول بودند که این بجز بهانه‌ای برای سرکوب پرچمیها چیز دیگری نبوده است.

رهبری پرچمیها هرگاه در آنزمان در اندیشه کودتا و کودتا بازی برای کسب قدرت سیاسی بودند، پس چرا تبعید از کشور را پذیرفتند و به تصفیه‌های پیهم رژیم میدان دادند و آنگاه که تمامی امکانات را در درون رژیم از دست داده بودند، چگونه میخواستند و میتوانستند که گویا از راه پاکستان یا ایران به کابل بیایند و کودتای خیالی را قیادت نمایند؟ چگونه در روزهای رخصتی عید، جزو تآم‌های اردو به فرماندهی افسران پرچمی که خود هیچکاره شده بودند، دست به فعالیتهای نظامی کودتائی بزنند؟ چگونه در روزهای رخصتی عید،

محصلان و شاگردان و روشنفکران میتوانند تجمع نمایند و در تحت رهبری پرچمها و سازمان زنان دست به تظاهرات بزنند و بی نظمی ایجاد نمایند؟ البته که این تصورات مضحک را بجز توطئه برای برچیدن آخرین بقایای پرچمها، هیچ انسان آگاه نمیتوانست قبول نماید. ولی در بُعد تبلیغاتی چنان از این توطئه خویش با دهل و کرنا برای خود مفتضحانه استفاده نمودند که با اصطلاح گوش فلک را کر میکرد!

میر محمد صدیق فرهنگ، مؤلف افغانستان در پنج قرن اخیر، جلد دوم، ابراز میدارد که ادعای دسیه اصلاً حقیقت نداشت. وی مینویسد (ص ۹۱):

« دولت خلقی کوشید تا با کلان نشان دادن موضوع، از یکسو پرچم را بحيث سازمان سیاسی و نظامی بکلی از میان بردارد و از دیگر سو، به این بهانه رژیم ترور و دهشت را به گونه شدید تر در کشور برقرار سازد. شامل ساختن نام دو تن از شخصیتهای غیر سازمانی جنرال شاهپور احمدزی و دوکتور میرعلی اکبر نیز مؤید این ادعا است؛ زیرا نخستین یک صاحب منصب غیر سازمانی و دومین علاوه بر عدم ارتباط با حزب و مرام آن به گرایش قوی مذهبی در مذهب شیعه اثنی عشری شهرت داشت. چون هیچ دلیلی موجود نیست که اینان بفکر همکاری با پرچم بوده باشند به گمان غالب مقصد دولت از تذکار نام ایشان این بود که از یکسو صفوف پرچم را بر رهبران آن بدگمان سازند و از دیگر سو بهانه ای برای قلع و قمع مخالفان شان در اردو و درین اهل تشیع بدست آرند... اما کار در اینجا پایان نیافت. به دنبال گزارش تره کی (به تاریخ ۲۸ نوامبر ۱۹۷۸) صدها تن از اعضای پرچم و تعداد بزرگ دیگر از مردم غیر وابسته به ادعای شرکت در دسیه بازداشت شده، بعضی بدون محاکمه ازین بهره شدند و عده ای دیگر تحویل زندان گردیدند. »

در سرتاسر ماه های اکتوبر و نومبر افسانه های "پلان عید" از مطبوعات رسمی و رادیو و تلویزیون پخش میگردد. شعبه روابط بین المللی حزب که

رئیس آن نیز امین بود به تاریخ ۲۸ اکتوبر گزارشی را مبنی بر تصمیم رهبری حزب و دولت برای تصفیه کامل پرچمها اشاعه داد.

بغاطر باصطلاح موجه نشان دادن توطئه خویش، رژیم افسانه هائی از قبیل اینکه: رهبران پرچمها در غرب بسر میبرند و بوسیله امپریالیستها بصورت مخفی به کشور باز میگردند؛ دوکتور علی اکبر و شاهپور احمد زی و عبدالقادر نیز پرچمی بودند؛ قرار بود که دوکتور عبدالواحد حقوقی قاضی القضاة سابق بحیث صدراعظم بوسیله پرچمها تعیین گردد؛ پاچاگل وفادار عضو کمیته مرکزی سابق جمهوری محمد داؤد که اصلاً وفادار به خلقیها بود، نقش دوگانه بازی میکرد و با کارمل نزدیک شده بود و اطلاعات را به تره کی صاحب میرسانید... و حرفهای دیگری از این قبیل که سرهم بندی کرده بودند. رژیم میگفت که پرچمها توطئه امریکائی - چینیانی را سازمان داده بودند و در آن حقوقی و میرعلی اکبر نماینده های امپریالیزم امریکا هستند و محمد طاهر بدخشی وابسته به چین میباشد و لااطائلات دیگر از این قبیل. امین میگفت که کارمل با امریکا و چین در تئانی است. چنانکه او در نومبر ۱۹۷۸ با خبرنگار پراودا در مصاحبه ای در اینمورد حرف زد. خبرنگار از وی پرسید:

«آیا شما درباره مداخله منابع و حلقهات خارجی اسناد و مدارکی در

دست دارید؟»

امین با پرونی جواب داد:

«بیش از آنکه شما تصور کرده بتوانید!»

پس از گزارش مؤرخ ۱۸ نومبر رهبری رژیم به کمیته مرکزی. حتی اعضای باقیمانده پرچمها که به خلقیها پیوسته بودند و چون دگر به درد نمیخوردند، از کمیته مرکزی و بیروی سیاسی اخراج و شماری از ایشان زندانی شدند. هر عضو حزب که پرچمی تشخیص میشدند، فوراً بازداشت میگردیدند. هزاران تن از پرچمها بازداشت، شکنجه و زندانی شدند و هزاران تن دیگر ایشان به شهادت رسیدند. در دورانی که باید پایه های پروسه انقلابی در کشور تحکیم می یافت، گروه هائی از درون رژیم مصروف توطئه در برابر پرچمها بودند.

درواقعیت امر دارودسته امین یکی از بسزرگترین بیرحمیهای تاریخ را علیه پرچمها اعمال کردند. هزاران تن از بهترین فرزندان کشور: دوکتوران، انجیران، افسران، فرهنگیان، هنرمندان، کارگران، محصلان و شاگردان را از میان نمایندگان ملیتهای گوناگون مسکون در کشور کثیرالمله ما، قربانی هوسها، رقابتها، حسادتها، تکتازیها، برتری خواهی ها و جاه طلبی های خویش ساختند. تن های پاک هزاران جوان آگاه، با درد و آرزومند با دلهای آکنده از دوستی به وطن و مردم خویش، بدست جلادان امین، آغشته به خون شدند. شمار پرچمیائیکه در دوران حاکمیت رژیم، ناپدید، تیرباران و سر به نیست شدند به چندین هزار تن میرسد.

فهرست اعدام شدگان پرچمی و وطنپرستان دیگر مشتمل برده ها هزارتن بود که بازماندگان ایشان برپایه قانون: "حقوق خانواده های شهداء"، در سالهای ۱۹۸۰ حقوق خویش را دریافت میداشتند. ولی اکثریت خبرنگاران و حتی پژوهشگران و تاریخ نگاران در سالهای متذکره (دهه هشتاد) که تحت ظلم تبلیغات یکجانبه غربی قرار گرفته بودند، واقعیتهای عینی را در مورد پرچمها نادیده می گرفتند و حتی بعضیها دوران حاکمیت غصبی و خونین حفیظ الله امین را دولت قانونی میخواندند. قضاوتهای شمار بیشتر ایشان در شرایط حضور نیروهای اتحاد شوروی در افغانستان، در ارتباط به گذشته و حال پرچمها، از قبل معلوم، یعنی بطور کورکورانه بدینانه بود. با وصف آن، شماری از آگاهان سیاسی گوشه هایی از حقایق را در رابطه به ظلم بزرگی که از جانب رژیم به سردمداری امین در برابر پرچمها صورت گرفته بود، بازگو کرده اند. در اینجا صرف برخی از گفته ها بگونه نمونه تذکار مییابد:

سلیگ هریسن روزنامه نگار معروف و تاریخ نگار امریکائی مینویسد:

«تره کی و امین در یک مجادله نهایت شدید درون حزبی رقیب خویش (پرچمها) را مغلوب ساختند و به نام انقلاب پیروزمند خلق قدرت را بصورت انحصاری در دست خویش گرفتند... این بود آغاز تراژدی افغانها!»

انتونی هایمن در اثر خویش بنام "افغانستان در زیر سلطه شوروی"

مینویسد:

«...عبدالقادر همراه بقیه افراد پرچم بازداشت شدند. با اعمال شکنجه از بازداشت شدگان اقرار گرفته شد... وزیر برنامه ریزی سلطان علی کشتمند و یکی از قهرمانان انقلاب نور محمد رفیع از کابینه اخراج شدند... بنا بر این ازین پس دولت یک دولت مؤتلفه نبود و بجای آن حزب خلق بصورت دکتاتوری در کشور مسلط شد.»

بروتس امستونز شارژدافیر سفارت ایالات متحده امریکا در کابل (۱۹۷۹-۱۹۸۴) در کتاب خویش تحت عنوان "افغانستان: پنج سال نخست اشغال شوروی" مینویسد:

«در جریان ۲۰ ماهیکه فراکسیون خلق بر کابل حکومت کردند... ایشان آنچه را انجام دادند که بعداً "حاکمیت وحشت" نامیده شد. ایشان ۱۷۰۰۰ تن از افراد مورد شک بحث مخالفین بشمول بیش از ۵۰۰ تن از اعضای فراکسیون پرچم را اعدام کردند.»

جورج آرنی خبرنگار رادیو بی بی سی در افغانستان در اثر خویش بنام "افغانستان گذرگاه کشور گشایان" چنین مینویسد:

«خلقها آغاز به تصفیه اداره، مؤسسات تعلیمی، حرفه ها و ارتش کردند تا پرچمها و دیگر مخالفین بالقوه را ریشه کن سازند. عده زیادی از کار برکنار ساخته شدند، شمار زیادی زندانی گردیدند و شماری دیگر شکنجه شدند تا نام های پرچمهای دیگر را افشاء نمایند... این آغاز تصاحب تمام قدرت بدست خلقها بود که بنام مردم (از لحاظ لفظی برای اینکه کلمه خلق بمعنی مردم است) حکمروائی داشتند.»

بورس گروموف قوماندان قوای اتحاد شوروی در افغانستان در اثر خویش تحت عنوان "ارتش سرخ در افغانستان" بر پایه یک سند سری بیروی سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی از برخی از رهبران

شوروی نقل قول کرده است. در این سند (ص ۱۲) از قول الکسی کاسگین صدراعظم آن کشور گفته میشود:

«ایشان (رهبران خلقی) تقریباً تمامی رهبران نه تنها زده بالا، بلکه حتی زده متوسط گروه پرچم را نابود کرده اند».

در این سند (ص ۳۵) آمده است که بوریس پونوماریوف عضو بیروی سیاسی و منشی کمیته مرکزی که ریاست مناسبات بین المللی حزب کمونیست اتحاد شوروی را برعهده داشت، چنین اظهار میدارد:

«رفیق تره گئی ورفیق امین اشتباهات جدی را در برخورد با اعضای حزب پرچم مرتکب گردیده اند ورفقای زیادی را از این حزب تیر باران کرده اند».

همچنان بوریس گروموف سند دیگر سری را که برای مطالعه بیروی سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی پوشیده اندروپوف رئیس کمیته امنیت دولتی، گرومیکو وزیر امور خارجه، اوسینوف وزیر دفاع و پونوماریوف رئیس شعبه مناسبات بین المللی حزب کمونیست بتاریخ اول اپریل ۱۹۷۹ تهیه شده بود، در کتاب خویش اقتباس کرده است. در بخشی از آن سند (ص ۳۴) چنین آمده است:

«...برجسته ترین رهبران گروه پرچم یا نابود شده یا از کارهای حزبی برکنار گردیده و یا از ارتش و دستگاه دولتی رانده شده اند».

مطلب زیر گزینشی از یک سند اشد محرم حزب کمونیست اتحاد شوروی است که عنوانی ازیش هونیکر رهبر جمهوری دموکراتیک آلمان نگاشته شده است. این سند، مؤرخ ۱۲ اکتوبر ۱۹۷۸، اخیراً بر روی شبکه انترنت پخش گردیده است و برگردان آن از زبان انگلیسی به زبان فارسی بقرار زیرین است:

«برطبق دستور کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی، عضو علی البدل بیروی سیاسی کمیته مرکزی بوریس پونوماریوف از ۲۵ تا ۲۷ سپتمبر امسال از کابل دیدار بعمل آورد...هدف عمده مسافرت این بود تا به

پیگرد کتلوی که بمقیاس فزاینده ای پس از انقلاب افغانستان اجراء میگردد، بشمول پیگردها علیه جناح "پرچم" که به امر برانداختن رژیم استبدادی سهم گرفتند، پایان داده شود. در جریان صحبتها از جانب ما تأکید ویژه ای بر مسأله اختناقها و تضییقات غیر موجه در جمهوری دموکراتیک افغانستان، بعمل آمد. افزون بر آن، خاطرنشان گردید که ما ایلرا از روی نگرانیهای برادرانه خویش بنحاطر سرنوشت انقلاب افغانی ابراز میداریم و بهخصوص اینکه افشای برخی از جهات حوادث در افغانستان مستقیماً بر اتحاد شوروی و حزب کمونیست اتحاد شوروی تأثیر میگذارد.

در آغاز حین به رسمیت شناختن وضع جدید در افغانستان، اتحاد شوروی همبستگی خویش را با افغانستان درانظار تمام جهان ابراز داشت. این موضع یکبار دیگر با قدرت بیشتر دربیانه ل. ا. برژنف دریاکو تأکید گردید. همه کس میدانند که ما به هر طریق حکومت جدید را کمک و پشتیبانی مینمائیم. در تحت چنین شرایطی تبلیغات خصمانه هم در داخل افغانستان و همچنان در خارج از مرزهای آن، در جریان است اینکه نشان بدهند که گویا همه یی رویدادها در افغانستان - بریزه جهات منفی این رویدادها - به اشتراک مستقیم یا غیر مستقیم اتحاد شوروی وابستگی دارد.

توجه رهبری افغانی به این حقیقت جلب گردید، در این اواخر پیگردها که مقیاسهای کتلوی را پیروز گرفته است، بدون توجه به حقوق و قوانین نه تنها علیه دشمنان طبقاتی رژیم جدید ("آخوان المسلمین"، حامیان سلطنت و غیره) انجام میگیرد، بلکه علیه اشخاصی که ایشان میتوانند بسود انقلاب کار نمایند؛ این امر موجب ناراضی عمومی مردم میگردد، موقف حکومت انقلابی را لطمه میزند و منجر به تضعیف رژیم جدید میگردد.

نظریات ما با توجه شنیده شد، ولی با تشنج آشکار، بدون مواجهه مستقیم با آنها، رهبران افغانی کوشیدند که سیاستهای خود را با متهم کردن پرچمیستها (اعضای جناح "پرچم" که آنان همراه با جناح "خلق" وحدت حزب

دموکراتیک خلق افغانستان را در سال ۱۹۷۷ تأمین کردند) به فعالتهای ضد دولتی توجیه نمایند.

نورمحمد تره کی اظهار داشت که حتی قبل از انقلاب ما به پرچم اعتماد نداشتیم و وحدت با پرچمها جدا یک امر تشریفاتی بود.»
در پایان سند مذکور چنین نتیجه گیری میشود:

«ملاقاتها با ن. تره کی و ج. امین این انتباه را بوجود آورد که پیگرد پرچمها قبل از همه نتیجه مبارزه درونی بین الجناحی و خصوصتهای شخصی است. افزون بر آن، رهبری افغانی به تأثیر منطقی پیگردها که بر اوضاع عمومی در کشور و بر احساسات درون ارتش و حزب وارد مینماید، آشکارا کم بهاء میدهند.»

مطلب زیرین نیز گزینشی از یک سند محرم پخش شده بر روی شبکه اینترنت است که رویداد جلسه مؤرخ ۲۲ مارچ ۱۹۷۹ بهیروی سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی را درباره ملاقات رهبران شوروی با هیأت افغانی تحت ریاست نورمحمد تره کی که بتاريخ ۲۰ مارچ ۱۹۷۹ در مسکو انجام گرفته بود، بیان مینماید. در این جلسه بر ژنرال به اعضای بهیروی سیاسی درباره ملاقات گزارشی ارائه نمود. وی در بخشی از گزارش خویش چنین اظهار داشته بود:

«بادر نظر داشت اینکه رهبری افغانی درباره پیگردها مرتکب اشتباهات کم نشده اند، در مذاکرات توجه به این حقیقت جلب گردید که در وهله نخست باید وسایل سیاسی و اقتصادی نقش عمده را در امر جذب افشار گسترده بی مردم ایفاء نماید تا رژیم موجود را پشتیبانی کنند. من مستقیماً به رفیق تره کی گفتم که تفسیقات یک سلاح بران است و آن باید نهائناً و نهائناً با احتیاط تطبیق گردد و آنهم صرف در صورتیکه موجبات جدی قانونی برای آن وجود داشته باشد... ما در عین زمان رهبری افغانی را درباره خطر افراطی گری و درباره کم بهاء دادن به کار سیاسی توده بی آگاه ساختیم.»

در مورد فشارهای جانکاه و پیگردهای خونین، رنجهای سهمگین و شکنجه‌های عسوت‌نبار، کشتارها و اعدام‌هایی که طی سالهای ۱۹۷۸ - ۱۹۷۹ بر پرچمیها تحمیل گردید، در سالهای ۱۹۸۰ حقایق وارقسام زیادی افشاء و بر ملاء گردید که خیلیها غم انگیز است.

دربارهٔ پرچمی‌هاییکه در دوران رژیم خونبار امین شهید شده‌اند، مطالبی به استناد نوشته‌ها و گفته‌های دیگران در بالا ارائه گردید. ولی واقعیتها در رابطه با این فصل اندوهبار، خیلیها تکاندنده است. خانواده‌های شهداء اظهار میدارند که شمار بزرگی از پرچمیها نه تنها تیرباران شدند بلکه به شیوه‌های بیرحمانه‌ای چون از بالا‌ها از هلیکاپتر به زمین افکندن، به دریاها انداختن و به شیوه‌های دیگری سر به نیست ساخته شدند. در مورد شهداء، سر به نیست شده‌ها و ناپدید شده‌ها، فهرستهای لز سوی تاریخ نگاران و از جمله میر محمد صدیق فرهنگ در "افغانستان در پنج قرن اخیر"، ص ۱۷۵-۱۷۹، ارائه گردیده است. همچنان در گزارشها و اسناد دولتی دهه هشتاد اسمای شهیدان ثبت است. ولی من از یکسو در شرایط کنونی به آنها دسترسی نیافتم و از سوی دیگر، لازم ندیدم تا اندوه خانواده‌ها و دوستان ایشان تازه گردد. روان ایشان شاد باد!

پرچمیهای زندانی شده:

دربارهٔ پرچمیهای زندانی و شمار آنان در بالا تذکراتی ارائه گردید و اینک شماری چند از ایشان بگونه مشخص تذکار می‌یابد. ولی قبلاً باید یادآور شوم که اسمای شماری از زندانیهای آن دوران بوسیله میر محمد صدیق فرهنگ در اثر ایشان "افغانستان در پنج قرن اخیر"، جلد دوم، ص ۱۷۹-۱۸۱ درج گردیده است. همچنان در آثار دیگر و در اسناد دولتی دهه هشتاد اسمای زندانیان ثبت است. من در اینجا فهرست مختصری از شماری از پرچمیها را که زندانی رژیم بودند، به سختی شکنجه شده و سرانجام جان سلامت بردند، نمونه وار ارائه مینمایم. البته این فهرست به هیچصورت کامل نیست. زیرا دسترسی به اسناد

در شرایط کنونی برای من میسر نبود. بنابراین، این فهرست صرف آنانی را شامل	
میشود که در حافظه من و چند تن از رفقا باقی مانده بود و عبارتند از:	
عبدالقادر (بدون گرایش جناحی)	غلام حضرت همگر
محمد رفیع (افسر)	عبدالشکور کشتکار
عبدالصمد الظہر (افسر)	فاروق مباحیل (افسر)
محمد سرور منگل	نبی شوریده
نجم الدین کاویانی	دوکتور حیدر مسعود
ثریا (پرلیکا)	دوکتور رحمت الله همدرد
محمد نبی (افسر)	عبدالجلیل پرشور
محمد عثمان راسخ	عبدالستار پردلی
نورالحق علومی (افسر)	محمد اکبر کرگر
نظام الدین تہذیب	سید طاہر شاہ بیکارگر
حبیب منگل	محمد عوفی نبی زاده
محمد افضل لودین (افسر)	محمد عظیم شہباز
آدینه سنگین	دوکتور خلیل احمد اہری
محمد عزیز مجید زاده	محمد عارف صخرہ
حشمت الله کیهانی	مفتاح الدین صافن
دوکتور سید امیر ذرہ	دوکتور عبدالسمیع غفاری
انجنیر نعمت الله	حیات الله زیارمل
نصر الله منگل	سید مجتبی
فاروق (افسر)	امین افغانپور
محمد حکیم سروری (افسر)	ظاہرہ دادمل
حسام الدین حسام	دوکتور اسدالله حبیب
محمد آصف الم (افسر)	محمد نبی کارگر
اسدالله کاوش	نواز علی سرود
محمد اسماعیل محشور	محمد یعقوب کمک

هدایت الله حبیب

محبوب الله سنگر

یحیی هارون

وحید الله کشتمند

توریالی کارمل

سرفراز مهمند

حمید کارگر

محرم علی

محمد ظاهر طنین

دوکتور مجاور احمد زیار

انجنیر محمد عزیز

سید زرین شاه

محمد بشیر کریمزاده

نجم الرحمن موج

محمد عزیز کوشان

سید شریف

مهر علی بلوچ

بصیر

محمد حسن نوایی

محمد آصف

عادل کارگر از بغلان

غفور رزمجو

حفیظ الله مصدق

وکیل پیکار جو

عالمه

رسول مرید

محمد عمر نادی

عبدالجلیل نورستانی

عبدالودود وفامل

صالحه اچکزی

حسن رشاد

فقیر محمد (افسر)

عبدالواحد نستوه

ذبیح الله زیارمل

محمد اسماعیل جهش

شیراقا سرشک

عبدالرشید وزیری

فاضله دلزاده

کریمه کشتمند

عبدالرحمان کوچی

محمد عظیم لمر

دوکتور محمد فاروق

محمد امین

غلیجی

جلال رزمنده

محمد حسن سپاهی

دوکتور شهبان نجیمی

سیمین

عبدالله فقیرزاده

مسحور جمال

احمد مرید

علی آقا رادمهر

محمد یعقوب	مهرچند ورما
علی احمد احمدیار	عبدالفار حمیدی
جان باز (افسر)	حمید برنا
مرتضی کیوان	صدیق وفا
فقیر شاه	صلاح الدین ژوبین
داؤد سرلولی	شکوری
محمد نبی غروال	امین علمیار
سید کاظم (افسر)	ظاهر وردک
نور علی گنجعلی	محمد فریدعلی
محمد ابراهیم	محمد اسرار
محمد سلیم الم	محمد غنی (افسر)
محمد ابراهیم دلزاده	حقیقت‌الله اشرفی
دوکتور عبداللطیف	محمد اسلم دادمل
احمد فهیم معروفی	محمد عمرروند
احمد شاهین	عبدالله سپنتگر
محمد نبی کوشا	محمد سالم فخری
متین	صدیق کاوون
سمیع‌الله سپهر	فیض‌الله ذکی
احسان (افسر)	جمشید پاینرد
ستار (افسر)	رحمت‌الله اخگر
بابه رزاق	خلیل‌الله زمر
محمد کاتب تگین	محمد یاسین
حیدری	حیات‌الله کریم
صمد نور	محمد صبور رکین
صدیق (افسر)	سلیمان لایق
باقی (افسر)	خان محمد

محمد سرور یورش	صلاح الدین
عبداللہ صدیق	نجیب اللہ امینی
حفیظ اللہ (افسر)	اختر (افسر)
اسلام الدین	محمد نسیم سحر
محمد صدیق نظام	دین محمد (افسر)
خواجہ سلیمان صدیقی	فضل احمد هراتی
خواجہ ذکریا صدیقی	محمد نسیم پیلوت
چوپان (افسر)	غلام نبی (افسر)
تاج محمد	محمود علی
محمد بشیر رویگر	احمد رهنورد
جمیل پیلوت	نور اللہ اورنگ
سید غنی	رحم علی
عنایت اللہ نصیری	حنیف (افسر)
عبید اللہ نصیری	فضل احمد (افسر)
میر خلیل اللہ نصر	ضیاء الدین وحدت
محمد عزیز حبیب	جان آقا (افسر)
محمد نسیم فورملی	داد محمد (افسر)
غلام سخی اتمر	دوکتور لعل پاچا ژوندون
محمد عزیز (افسر)	فضل محمد (افسر)
عبدالرزاق لالا	حمید اللہ
ضیا عبادی	فضل اللہ (افسر)...
محمد عزیز پرهیز	محمد رفیق هما
	و دیگران

برچمبها، به رغم تمام دشواریهای ناهنجار، بیدادگریها و دست اندازیهایی
پایان رژیم ترور و اختناق امین و دارودسته اش، برای یک لحظه از پا نشستند و از

پیکاری پر خروش آشکار و پنهان بر پایه آرمانهای عادلانه خویش دست نکشیدند. این کارزار پر تلاطم، خود فصل درخشانی از حماسه‌ها و رشادهای فراموش ناشدنی به رهبری کمیته مخفی حزب است که جای ویژه‌ای در تاریخ حزب دموکراتیک خلق افغانستان دارد. فقط بر همین بنیاد با همکاری بخشی از خلقیها، بموازات مقاومتها و غیظهای توفنده مردمی و کمک اتحاد شوروی بود که ظلم دم و دستگاه امین از هم پاشید و موجب قروپاشی شیرازه نظام خدعه و ستم او و سرنگونی شخص وی گردید.

(فصل چهارم)

برخی نتیجه‌گیریها و تحلیلات در رابطه به رفورمهای بلند پروازانه در عرصه‌های اجتماعی و اقتصادی

برراریکه در فصل قبلی تذکار یافت درباره تدابیر اصلاحی یا انقلابی رژیم بحث‌های داغ از همان نخستین روزهای پیروزی قیام نظامی در میان هیأت رهبری حزب دموکراتیک خلق افغانستان انجام میگرفت.

در رابطه بمسائل مطروحه نظریات رهبری پرچمها با پیشنهادات و نظریات رهبری خلقها نه تنها یکسان نبود، بلکه از بنیاد تفاوت داشت. ولی از آنجا که بعد از تصفیه و طرد پرچمها از حاکمیت، بر پایه فرامین جداگانه شورای انقلابی مفردات "اصلاحات" تاحدودی جنبه تطبیقی یافت، در اینجا پیرامون مباحث و نتایج تطبیق آنها بحث‌های مختصری بعمل می‌آید. بدینقرار، مباحثات و نظریات متفاوت میان پرچمها و خلقها در رابطه به "اصلاحات" قبل از تطبیق و نتیجه‌گیریها بعد از تطبیق، مطرح بحث قرار گرفته است.

قبل از آنکه به بحث پیرامون نتایج منفی فرامین متذکره بپردازم، شایان یادآوری میدانم که بر طبق دستور حقیقت‌الله امین پلان پنجساله جدید انکشاف اقتصادی و اجتماعی پس از بازداشت من، بسرعت باصطلاح تکمیل و در آن طرح‌های بی بنیاد و هوایی از جمله در رابطه به اصلاحات ارضی، مبارزه با یسواد و احداث پروژه‌های صنعتی پیشینی گردید. طرحها غیر واقعی، احساساتی و بلند پروازانه بودند. هدف بیشتر عوامفریبی بود تا توجه به رشد اجتماعی و اقتصادی کشور. باینطریق گردانندگان رژیم عطش تصنی خویش را بخاطر رشد و انکشاف اقتصادی و اجتماعی کشور بگونه ذهنیگرانه‌ای آرزومندی برای بهبود زندگی مردم، جازدند.

فرامین شورای انقلابی جمع مسأله مبارزه با بیسوادی که در جریان سال ۱۹۷۸ اعلام گردید و به شتاب بی نظیری در عمل مجال تحقق یافت، واکنشهای منفی تندی را در جامعه سنتی افغانستان خلاف انتظار و توقع خلقیها بوجود آورد. زیرا فرامین مذکوره درباره یکرشته مسایل عمده و حیاتی در عرصه های اقتصادی و اجتماعی کشور اصداریافته بود و در ظاهر امر خیلی ضروری و امری نکو در مطابقت با منافع و خواسته های اساسی مردم شمرده میشدند. فرامین عمده مذکوره عبارتند از: فرمان شماره چهارم مؤرخ چهاردهم جون درباره "نشان و بیرق دولتی؟" فرمان شمار ششم مؤرخ دوازدهم جولای درباره "تخفیف وalfای طلب ملاکان بردهقانان؟" فرمان شماره هفتم مؤرخ ۱۷ اکتوبر درباره "مهر و مصارف عروسی؟" فرمان شماره هشتم مؤرخ ۲۸ نوومبر درباره "اصلاحات ارضی؟" وظایف مندرج در بیان انکشاف اجتماعی و اقتصادی درباره "حل مسأله مبارزه با بیسوادی". در ارتباط به هریک از فرامین و اقدامات دولت خلقی نتیجه گیریهای زیرین بعمل میآید:

دربارهalfای قانون اساسی سال ۱۹۷۷:

برجمیها معتقد بودند کهalfای کامل قانون اساسی از لحاظ قانونی خلای بررگی را در کشور بوجود میآورد. به نظر ایشان تا هنگام تدوین قانون اساسی جدید که زمان خیلی طولانی را دربر خواهد گرفت، صرف میتوان برخی از فقرات آنرا پس از طی مراحل قانونی تعدیل نمود. ایشان میگفتند که قانون اساسی موجود باید کماکان بطور کل مرعی الاجرا باقی بماند. ولی به این استدلالها از سوی خلقیها نه تنها واقعی گذاشته نشد، بلکه این مورد بهانه دیگری برای برچسپ زدن وابستگی ایشان گویا به اشرافیت و طبقات حاکمه در دست داد. بنابر آن خلقیها بوسیله یک فرمان، قانون اساسی را یکسره منفی اعلام کردند و بدینگونه خلای قانونی را در کشور بوجود آوردند.

درباره نشان و بیرق دولتی:

پرچمها اظهار میداشتند که سه رنگ عنعنوی سیاه، سرخ و سبز بیرق دولتی دارای پس منظر و مفاهیم قبول شده در جامعه سنتی و عنعنوی ما است و بالاتر از همه اینکه مورد پسند مردم افغانستان قرار دارد. به نظر ایشان هیچگونه ضرورتی برای تعدیل و تغییر آن وجود نداشت. ایشان درباره تغییر نشان محراب و منبر در بیرق نیز مخالف بودند و بعقیده ایشان تعدیل بیرق یک مسأله شکلی شمرده میشد و نباید در اینمورد سر و صداهای بیمورد تحریک میگردد. پرچمها پیشنهاد میکردند که صرف میتوان تغییرات و تعدیلات کوچک شکلی را از لحاظ مقیاسها در رنگهای بیرق و از لحاظ ترکیب در نشان وجود آورد.

معهذا، به تأسی از سیاست مسلط در رهبری حزب، بنا به پیشنهاد امین، پرچم سرخ و نشان "خلق" در وسط آن بمثابة بیرق دولتی، به رغم مخالفت شدید پرچمها، مورد تصویب قرار گرفت. کارمل آنرا مثال دیگری از ماجرایی چپروانه خواند و با تأکیدات فراوان متذکر شد که تغییر بیرق عنعنوی سه رنگ افغانستان و نشان محراب و منبر، بزرگترین اشتباه تاریخی خواهد بود و عواقب خیلی وخیم در پی خواهد داشت و در جلسه بیروی سیاسی صرف اناهیته، نور و من نظریات وی را تا پایان در اینمورد پشتیبانی کردیم و دیگران در بیروی سیاسی و شورای انقلابی بخاطر "سرخ ساختن" و "خلق ساختن" بیرق رأی دادند. برنیاد آن، به تاریخ ۱۲ جون ۱۹۷۸ فرمان شماره ۴ درباره نشان و بیرق دولتی جدید صادر گردید. تجربه نشان داد که اقدام به تغییر رنگ بیرق عنعنوی سه رنگ افغانستان و نشان دولتی محراب و منبر و برافراشتن بیرق سرخ خلقی در واقع یک اقدام احساساتی، تحریک آمیز و اشتباه بزرگ و جبران ناپذیر بود.

جورج آرنی خبرنگار رادیو بی بی سی در افغانستان در اثر خویش که برگردان آن به زبان فارسی "افغانستان: گذرگاه کشور گشایان" نام گرفته است (ص ۸۴)، مینویسد:

«درباره برخی مسایل که بیروی سیاسی انقلابی در دوماه اول پس از کودتا

جلسه میکرد، تنشها میان ببرک کارمل و امین بشکل اختلافات در بیرون

ظاهر میگردید. یکی از نخستین مظاهر اختلاف نشان میداد که از انشعاب حزب دموکراتیک خلق افغانستان در سال ۱۹۶۷ تا آنگاه اندک تغییراتی بوقوع پیوسته بود. در یک رویداد که یادآوری کننده اعتراض بوبرک کارمل درباره سرخط هر شماره جریده حزبی (خلق) به رنگ سرخ یک دهه قبل بود، رهبر پرچمها در برابر پیشنهاد خلقها در ارتباط به جاگزینی بیرق تمام سرخ به عوض بیرق سه رنگ، به شدت مخالفت ابراز داشت. این مخالفت خیلی وارد بود هنگامیکه رژیم دریافت که بیرق جدید با اعتراضات گسترده مردم مواجه شد.

درباره سلب تابعیت:

پرچمها اصلاً با این طرح از جانب خلقها شدیداً مخالفت میورزیدند. ایشان باین عقیده بودند که سلب تابعیت از اعضای خانواده سلطنتی عملی احساساتی و کینه توزانه تلقی میشود و اقدام به آن در واقع هیچ مشکلی را نمیتواند سهل سازد، بلکه بز مشکلات میافزاید. افزون بر آن، با الغای قانون اساسی گذشته هیچگونه بنیاد و پایه حقوقی برای آن وجود ندارد و اصلاً حق تابعیت هیچکسی را که حق طبیعی و نسبی ایشان شمرده میشود، نمیتوان بسادگی سلب نمود.

درباره الغای سود و سلم:

گردانندگان اصلی رژیم چنان سرمست باده غرور و پیروزی بودند که میپنداشتند هرکاری بکنند حق با ایشان است و میتوان هر مسأله ایرا با اصدار فرامین حل کرد. از نخستین روزها دو مسأله بطور حاد در جلسات مطرح میگردد و آنها عبارت بودند از: برانداختن ستم ملاکان و سود خواران بر دهقانان تهیدست و برچیدن ستم خانواده ها بردختران و زنان که شوهر اختیار مینمایند. باینقرار، مشخصاً الغاء سود و سلم از یکسو و مهریه و طویانه از سوی دیگر، مطرح نظر بود. اکثریت قاطع اعضای کمیته مرکزی با شور و شغف از این پیشنهادات پشتیبانی نمودند.

مداخله در این دو پدیده بی‌روبنائی، صرف نظر از جوانب عاطفی آنها، بمثابة نخستین تکانه‌ها در ساختار اجتماعی جامعه عنعنوی افغانستان، واکنش سریع در میان مردم پدید آورد. عده‌ای از دهقانان که زیر بار قروض سود خواران بودند، بنحو بسیار محتاطانه بی‌از آن دلخوش کردند، ولی تشویش عدم دریافت هیچگونه وامی برای خرید تخمیان و کود و نیازهای عاجل دیگر کشاورزی بردل ایشان نشست. زیرا جاگزین کردن هیچگونه بنیاد مالی دیگر برای دستگیری عاجل از دهقانان، پیشینی نگردیده بود. بانک زراعتی اصلاً برای مقیاسهای بزرگ کمکهای مالی و پولی برای دهقانان نه پیشینی و نه امکانات داشت و تأسیس کوپراتیفهای دهقانی هنوز در تئوری بود.

الغاء سود و سلم دهقانی، مناسبات دوجانبه میان دهقانان و ملاکان را که طی سده‌ها تأسیس گردیده بود، برهم زد و دهقانان دست خالی باقی ماندند. زیرا، اکثریت قاطع سود خواران و سلم گیران همان ملاکان محل بودند. نه تنها وام برپایه سود ملفی گردید، بلکه قروض قبلی ملاکان بر دهقانان نیز "سخت‌و‌تمندانه" بخشیده اعلام گردید و این ضربه سختی بر ملاکان بود.

سود عبارت از ربح یا تکانه سالانه قرضه‌ای بود که ملاک یا سود خوار برای تدارک مایحتاج کشاورزی یا برای ضروریات عاجل خانوادگی از قبیل عروسیها، مرده‌دارها و غیره به دسترس دهقانان میگذاشت. البته فیصدیهای ربح بالنسبه بلند بود و بعضاً تا پنجاه و شصت فیصد میرسید، زیرا ریسک آن نیز زیاد و تضمین نشده بود. دهقانان معمولاً با جمع‌آوری محصولات کشاورزی و فروش بخشی از آنها قروض و سود آنها را تادیه میکردند و بعضاً حتی چیزی برای خوراک خود و حیوانات ایشان باقی نمی‌ماند.

سلم یا پیش خرید بر آن معامله قرضه اطلاق میشد که ملاک یا صاحب پول یکمقدار قرضه به دهقان میداد و شرط میگذاشت که حین جمع‌آوری محصول، بخشی از آنرا به قیمت معین پالینتر از قیمت روز در اختیار وی بگذارد. باینقرار هر دو طرف معامله بنحو مفهوم شده قبول میکردند که در نتیجه تفاوت قیمت‌های محصول در واقع ربح قرضه تادیه و گرفته میشود. بعضاً صاحبان پول از نیاز شدید

دهقانان سوء استفاده میکردند و قیمتهای بسیار پائین را شرط میگذاشتند. ولی در هر حال، چرخ زندگی دردهات افغانستان به کندی میچرخید و با صدور فرمان الغاء سود و سلم این چرخ کندتر شد و بمثابة یکمامل بالنسبه باز دارنده، تأثیر معکوس بر سطح تولید زراعتی وارد آورد.

در این امر تردیدی وجود نداشت که در افغانستان فقیر، دهقانان بیزمین در شرایط فوق العاده دشوار، کار و زندگی میکردند. آنان وابسته به زمین و تابع خصوصیات ارباب رعیتی بودند. برایشان غالباً شرایط نیمه بردگی تطبیق میگردد و غرق تاگلو در مقروضیت بسر میبردند. ولی راه خروج از این وضع، شتاب و بازهم بر خوردهای احساساتی نبود.

در رابطه به اینکه: تدابیر قبلی اتخاذ گردد تا شبکه های بانکی قرضه دهی ایجاد شود، مسأله رهن (گرو) اراضی که با الغای قروض، سیستم آن کاملاً بجهت یک نوع تضمین مالی از میان برداشته میشد، حل گردد، سنجشهای لازم بعمل نیامده بود.

قروض سر سود به دهقانان غالباً با گرو (رهن) زمین همراه بود. غالب زمینداران کوچک تا پایان زیر بار قروض باقی میماندند و صرف میتوانستند سالانه سود را بپردازند نه اصل قرضه را. بنا بر آن، اهداف الغای طلب ملاکان بر دهقانان هرگاه همانطوریکه پیشبینی گردیده بود، تحقق می یافت شمار زیادی از خانواده های دهقانی از زیر بار قروض و سود آنها رهایی حاصل میکردند. ولی آن پیش بینیا تا حدود زیادی در عمل تحقق نیافتند و اضافه روی های زیادی در زمینه صورت گرفت.

درباره مهریه و الغاء طویانه و مصارف عروسی:

فرمان الغاء مهریه و طویانه در میان اقشار مختلف مردم بخصوص در دهات کشور، نه با عکس العمل چندان مساعد که از جانب گردانندگان رژیم توقع برده میشد، بلکه با واکنش بالنسبه منفی روبرو گردید. این رواج یا عتعه که ریشه های عمیق اجتماعی و اقتصادی دیرپا داشت، باید با تأنی در طول زمان جای خود را به

شیوه‌های دیگر مناسبات میان خانواده‌ها و زن و شوهر، خالی میکرد. چنانکه دوشهرها و در میان اشارزوشن‌فکر در طول زمان بایبداش تغییرات معین در ساختار اجتماعی زندگی شهری، تغییرنسی در مناسبات تولید و آگاهی دختران و زنان جوان از موقف اجتماعی خویش، باین عنعنه پشت پا زده شده بود.

مهریه عبارت از مبلغ معین پول، اشیای قیمتی منقول یا ملکیت معین بود که حین نکاح میان خانواده‌های عروس و داماد درباره آن توافق بعمل می‌آمد، حق مهر نامیده میشد و درج نکاح خط میگردد. این رسم نه تنها عنعنه است، بلکه خصلت مذهبی دارد و کماکان مرعی الاجرامیباشد. نهایتاً در سالهای اخیر در شهرها و در میان برخی از خانواده‌های روشنفکر و تجدد پسند زیاد سخت گرفته نمیشد و غالباً معادل همان چند درهم شرعی، در نکاح خط درج و حک میگردد. ولی در غالب خانواده‌ها این امر را سخت میگرفتند، زیرا تضمینی بود برای اینکه شوهر خانم خود را بی‌وجوب طلاق ندهد، فرزندان را از وی جدا نسازد و اگر طلاق بدهد حق مهر درج شده در نکاح خط را به وی بدهد که حد اقل جبران مالی برای راندن او از خانه مشترک نکاحی و دوری اجباری از فرزندان وی باشد. منطق مسأله در آن بود که چون زن حق گرفتن طلاق را نداشت یا با اصطلاح این حق در شاخ آهو بود و آهو نیز بسادگی دستگیر شده نمیتوانست، لهذا باید بنحوی حمایت قانونی وجود میداشت. زیرا این مرد است که هر گاهی خواسته باشد، میتواند طلاق بدهد و قانوناً اطفال مشترک را از مادر ایشان جدا بسازد و نزد خود نگهدارد.

طویانه که خصلت مذهبی و قانونی نداشت و صرف یک عنعنه بدعت پسندانه بود، منشأ خود را از اجبارهای زندگی و فقر اقتصادی میگرفت. باین معنی که فرزندان پسر خانواده، دستیار پدر برای کار و تأمین معیشت خانواده شمرده میشد و علاوه بر مهر فرزندی و خصوصیت معنوی، تا پایان در کنار والدین باقی میماند و برای ایشان یک سرمایه مادی نیز بود. ولی دختر تا آنگاه که در منزل والدین بود در کارهای منزل دست پیشی نمینمود و از لحاظ اقتصادی نیز عضو مفید و عزیز خانواده بود. ولی، از هنگامیکه وی تن به ازدواج میداد، دیگر به خدمتگذار خانواده شوهر مبدل میشد و خانواده پدری عملاً او را از دست میدادند. بگونه

مفهوم شده در وجود این رسم یعنی طویانه تاحد کوچکی ارزش اقتصادی دختر که بخانه شوهر میرود، نهفته بود و این رواج قبول شده تلقی میگردید و در میان خانواده ها بطور کلی رعایت میشد. زیرا علاوه بر جهت اقتصادی مسئله اهمیت انسانی آن نیز مطرح بود. زیرا باین طریق وانمود میگردید که دختر، یک عضو اضافی خانواده نیست و برای بار آوردن و بزرگ کردن وی والدین زحمت کشیده اند. باینمناسبت طویانه را در زبان ادب شیر بهاء نیز میگفتند. افزون بر آن، هر خانواده ای اگر عروس یا عروسیها بمنزل میآورد، دختر یا دختران خویش را شوهر میداد و بدینسان بگونه یی محاسبات اقتصادی نیز، در جامعه تاحدودی متعادل میگردید.

قابل تذکار است که علیه شیر بهاء یا به زبان عامیانه مردم ما طویانه، از سالهاییکه نخستین نشانه های بیداری اجتماعی و فرهنگی پدید آمد، مبارزه آغاز گردید. شاعران، نویسندگان و سایر روشنفکران برضد آن در مراحل مختلف به مبارزه برخاستند و آنرا مترادف یا معادل انسان فروشی دانستند. باینجهت در سالهای اخیر مطالبه طویانه بخصوص در شهرها از بین رفته بود یا تحت رسوم دیگر تغییر اسم داده بود. مثلاً رواج گذاشتن یکمقدار پول بجای پتنوس شیرینی دامادی. باینمعنی: خانواده داماد در پتنوس بجای شیرینی نامزدی یک مبلغ پول میگذارند و آنرا به خانواده عروس باز میگردانند. خانواده عروس از آن پول برای بخشی از مصارف شیرینی خوری و تحایف برای داماد و خانواده او و تهیه جهیزیه برای عروس استفاده مینماید. جهیزیه مصارف قابل توجهی دربردارد. مادر عروس تقریباً تمام مایحتاج یک خانه برای زن و شوهر را که تازه به زندگی جدید آغاز مینمایند قبل از عروسی تدارک مینمید.

در دهات نیز در سالهای اخیر تقریباً طویانه از میان رفته بود و کدام معضله بزرگ نبود که به هیاهو بیارزد. میتوان گفت که بطور کلی رسوم و رواجها به وضع اقتصادی و سطح فرهنگی جامعه و مردم تعلق دارد و با فرمان و احساسات نمیتوانست تغییر نماید یا لغو شود. اگرچه پس از صدور فرمان الغاء مهریه و طویانه، فعالان حزبی و کارمندان دولتی بارها به خانه های مردم تاختند، در مراسم عروسی سرزده وارد شدند، دیگهای پخته شده غذاها برای مهمانان را بر زمین ریختند و مراسم

خوشی مردم را به غم مبدل ساختند، ولی کدام تأثیر مشخص مبنی بر ترک این رسم پیموده نرسید.

بنابر آن، برخورد به مسأله حقوق زنان و الغای طویانه در جامعه پی عمیقاً سنتی افغانستان، احساساتی و بیشتر عاطفی صورت گرفت. انجام این اقدام برپایه اعتقادات ایدئولوژیک جمع جهات عوامفریبانه آن ضروری شمرده شد. سنجشهای لازم صورت نگرفته بود که آیا تصمیم مذکوره ضمانت اجرایی داشت یاخیر وعواقب آن چگونه میتواند باشد؟

البته در این شکی وجود نداشت که حقوق زنان در خانواده تلف میگردید و آنان فاقد آزادیهای طبیعی خویش در رابطه به ازدواج بودند، ولی تدابیر زیربنایی اقتصادی باید راه را برای حل اینگونه مسائل روئانی عاطفی هموار میساخت. مثال ساده وطنی در چنین موارد صدق مینماید که میگویند: "اول خانه را پرارزن کن و بعد فکر زن (گرفتن)"!

از اضافه رویهای مجریان فرمان در زمینه جلو گیری از ازدواجها و رسوم و رواجها، از یکسو مخالفین رژیم وسیعاً بهره برداری کردند و از سوی دیگر برخیها از سهولتهای آن سوء استفاده نمودند و خلاف توافق زن قبلی، زن دومی و سومی... گرفتند.

درباره اصلاحات ارضی:

یکی از سیاستهای اصلی رژیم، مسأله اصلاحات ارضی بود. اگرچه در شرایط آنزمان کاملاً موجه به نظر میآمد که اصلاحات ارضی باید بسود دهقانان ییزمین و کمزمین انجام شود و این مسأله در واقع ستون فقرات مرامنامه حزب دموکراتیک خلق افغانستان و برنامه خطوط اساسی وظایف انقلابی را تشکیل میکرد. در رابطه باین مسأله که اصلاحات باید صورت بگیرد، میان رهبری خلقیها و پرچمیها توافق نظر وجود داشت، ولی درباره شیوه اجرا و زمان اجرای آن، تفاوت های بزرگ موجود بود. رهبری خلقیها با شور و هیجان مطرح میساختند که زمین متعلق به کسانیست که روی آن کار مینمایند، یعنی زمین از آن دهقانان است. ایشان استدلال مینمودند که عادلانه خواهد بود تا تمام اراضی زراعتی در کشور

مصادره گردد و ملی اعلام شود و سپس بخشی از آن بطور مجانی به دهقانان توزیع گردد و بخش دیگری به فارمهای زراعتی دولتی مبدل گردد. این عین برخورد ستالین در رابطه به زمین بود منفی اینکه در شرایط افغانستان به دهقانان بیچاره نیز توجه صورت میگرفت و برای ایشان نیز یکپارچه زمین اعطاء میگردد. یعنی خورده مالکیت خصوصی در دهات در وهله اول برسمیت شناخته میشد. سپس گویا بطور داوطلبانه دهقانان کمزمین گردهم آمده و کوپراتیفهای زراعتی را تشکیل میدادند و باین طریق خورده مالکیتهای خصوصی جای خود را به مالکیت دستجمعی میداد. یعنی مؤسسات شبیه کلهوزها و سوخوزهای نوع ستالینی که اصلاً در افغانستان نه تنها امکانپذیر نبود، بلکه برای اقتصاد ناتوان زراعتی در کشور، کشنده شمرده میشد. چنین طرح های ناشی از هیجانات انقلابی به تخیل بیشتر میماند تا به واقعگرایی.

در مقابل، زهری پرچمیها استدلال میکردند که نخست تحول سیاسی در افغانستان فشری است و این تحول جمع سطح آگاهی نازل سیاسی و اجتماعی و از لحاظ طبقاتی غیر سازمان یافته هنوز نمیتواند توده های دهقانی را بسوی خویش جلب نماید تا با دولت در امر انجام اصلاحات ارضی بنیادی همکاری کنند و در یکمبارزه دوامدار که سخت خواهد بود، شرکت نمایند. بملاحظه عقب ماندگی اجتماعی دهقانان و خصوصیات سنتی ایشان، اصلاً انتظار آنکه آنان در امر اصلاحات ارضی فعالانه شرکت نمایند، توقع بیجا بود.

افزون بر آن، آمارهای دقیق در دسترس نبود تا بتوان ساحت زمینداری را در سرتاسر کشور معین ساخت و زمینهای زراعتی را به ملیونها پارچه کوچک تقسیم کرد. پرچمیها باین عقیده بودند که مازاد زمینهای ملاکین به قیمت های عادلانه به اقساط از ایشان خریداری گردد و در برابر این اقساط دولت میتواند به زمینداران کود کیمیاوی، تخمهای بذری، ادویه ضد آفات زراعتی، تراکتور و سایر سامان آلات تخنیکی زراعتی بفروش برساند و باین طریق عده ای از دهقانان بیزمین صاحب زمین شوند و همچنان مسأله رشد و توسعه کشاورزی مطرح باشد. علواناً مالیات بر اراضی بصورت تصاعدی وضع گردد و از این مدرک قیمت زمینهای خریداری شده و توزیع شده به دهقانان تدارک گردد.

پرچمها حد نصاب زمینداری را پنجاه جریب، معادل ده هکتار، پیشنهاد میکردند و استدلال مینمودند که ساحه زمینداری نباید بیش از یک حد معین کوچکتر شود، زیرا از لحاظ اقتصادی صرفه نخواهد داشت و بخصوص باغها و تاکستانها، فارمها و مزارع نباتات تخنیکی ویران خواهند شد. از لحاظ ایشان منطقی شمرده میشد تا به خانواده های دهقانی که امکانات کاررادراند بطور داوطلبانه بیست جریب، معادل چهار هکتار زمین دربرابر یک قیمت معین توزیع شود و قیمت زمین به اقساط از ایشان حصول گردد و از این مدرک نیز قیمت زمینهای خریداری شده از زمینداران بزرگ تکافو گردد. از نظر ایشان مسأله اساسی در حال جلب یا لااقل حفظ رضایت زمینداران و دهقانان متوسط بود تا علاقمندی خویش را نسبت به کشت و زراعت ازدست ندهند و سطح تولید محصولات زراعتی پایان نافتد.

حلقهها دربرابر استدلال پرچمها به ایشان اتهام میزدند که چنین پیشنهاداتی سازشکارانه است و عین نظریات محمد داؤد در رابطه به اصلاحات ارضی او میباشد که وی حتی حاضر نگردید آن طرحهای نیم بند خویش را در عمل اجراء نماید. واقعیت اینست که طرحهای پرچمها شباهتهای معینی با جهات منطقی طرح اصلاحات ارضی محمد داؤد داشت و این تصادفی نبود. زیرا نظریات پرچمها از طریق اعضای آن در وزارت های مالی و زراعت حکومت محمد داؤد، در آن طرح تاحدود معینی بازتاب یافته بود، ولی بهیچوجه عین طرحها نبود.

چون از اصلاحات ارضی دوران جمهوری محمد داؤد یادآوری گردید، بيمورد نخواهد بود که در اینجا درباره برخی از جهات آن که در بخش قبلی مورد بررسی قرار گرفته است، از نگاه دیگری توضیحات کوتاهی ارائه گردد:

در سالهای اخیر حکومت جمهوری محمد داؤد، کمیسیون متشکل از متخصصین امور زراعت و امور مالی مؤلف گردید تا طرح اصلاحات ارضی را در افغانستان آماده نمایند. در کمیسیون و شورای عالی بخاطر تطبیق اصلاحات ارضی دوتن از همکاران حزبی، دوکتور محمد کبیر و فضل رحیم مهمند عضویت داشتند و ایشان مشوره های مقامات رهبری حزب و از جمله نظریات اینجانب را بکار میگرفتند. طرح ارائه گردید و مشتمل بر دو مرحله بود: مرحله اول، طرح مالیات

جدید بر زمین (مالیات ارضی قدیمه در افغانستان بنا بر نفوذ نظام فئودالی، خیلیها ناچیز و غیر عادلانه بود و آنهم بنا بر همین عامل افزون بر فساد اداری بخصوص از زمینداران بزرگ اعم از فئودالها و بوروکراتها جمع آوری نمیگردید). مرحله دوم، خریداری زمین از زمینداران به قیمتهای دولتی معین بیش از حد نصاب یکصد جریب (بیست هکتار) و توزیع آن به دهقانان به اقساط معینه سالانه در برابر قیمت.

مرحله اول در عمل آغاز گردیده و براساس آن مالیات بر زمین بصورت مترقی و تصاعدی وضع گردیده بود. مالکین کمتر از ده جریب زمین اصلاً از تادیه مالیات معاف بودند و مالیات ارضی تا یکصد جریب به فیصدهای معین ارتقاء مییافت و مالکین بیش از یکصد جریب زمین مالیات تصاعدی بزرگ میپرداختند. هرگاه وضع باینمنوال ادامه مییافت بود مالکین بزرگ بود که اراضی بیش از حد نصاب یکصد جریب خویش را داوطلبانه بفروشد تا مالیات گدازد بپردازند. بدینسان امکان داشت که اصلاحات ارضی بطور داوطلبانه و در یک حد مطلوب انجام گیرد و یکمقدار سرمایه بفرص سرمایه گذاری در رشته های صنعتی، خدماتی و فرهنگی فراهم آید. طوریکه بملاحظه میرسد، این طرح در شرایط افغانستان دارای معقولیت لازم بود، ولی بطور کامل فرصت تحقق نیافت. اداره ایکه برای این منظور مجهز با وسایل، وسایط و محاسبات معین بوجود آمده بود، بعداً برای انجام اصلاحات ارضی رژیم خلقی مورد استفاده قرار گرفت.

خلقها حدنصاب زمینداری را سی جریب زمین درجه اول یا معادل آن (شش هکتار) و حدود توزیع زمین آبی را برای هر خانواده دهقانی از پنج الی دوازده جریب (معادل یک الی اندکی بیش از دو هکتار) پیشینی میکردند. بر اساس چنین سیاست ارضی، زمینهای بیش از نصاب باید از تمام زمینداران اعم از مالکین متوسط یا بزرگ بدون تادیه قیمت مصادره میگردد و بصورت مجانی به دهقانان توزیع میشد.

رهبران خلقی در رابطه به انجام اصلاحات ارضی انگیزه ها و نیروی بزرگ مذهب را در جامعه سنتی افغانستان و همچنان خصوصیات یک جامعه عنعنوی، محافظه کار، روستائی و قبیله‌ای را نادیده انگاشتند. زمینهای زیاده از نصاب بدون

پرداخت قیمت آنها، ولو محدود و نامنهاد، به دهقانان بیزمین از قرار تخمین ده جریب برای هر خانواده بصورت رایگان توزیع گردید. ولی گفته میشود که برخی از دهقانان پس از دریافت زمین، از تصاحب آن که بدون تادیه قیمت و جلب رضایت مالک، مال غصب و حرام شمرده میشود، دست کشیدند. ملاحا و رهبران مذهبی که بعضاً خود زمیندار یا تابع و یا طرفدار و همکار ملاکان بودند، فتوای غصبی بودن و حرام بودن زمینهای توزیع شده را صادر کردند و حتی ملاحائیکه از این امر خود نفع بردند، ولی با شیوه تطبیق آن، مخالفت ورزیدند. قبل از انجام اصلاحات، همانگونه که صالح محمد زیری، وزیر زراعت و اصلاحات ارضی پیشینی میگردد که در حدود ۸۰ درصد جمعیت روستاها مستقیماً از آن نفع خواهند برد، هرگاه بدرستی انجام میشد، تصمیم درست بود. ولی در عمل چنین نشد و بویژه شیوه های تطبیق آن فاجعه آمیز بود. بزرگترین کمبود این بود که اصلاحات از بالا تطبیق گردید و کمیته ها یا واحدهای دهقانان بیزمین ایجاد نشده بود که خود در اصلاحات شرکت میکردند. باید قبل از انجام اصلاحات ارضی کار بزرگ سیاسی و تهیجی میان دهقانان صورت میگرفت و سازمانهای سیاسی و حرفه ای مناسب در میان روستائیان بوجود میآمد تا به پایگاه ها و نهاد های تحقق اصلاحات مبدل میشدند.

کمیته های اصلاحات ارضی مستقیماً در تحت رهبری منشیهای کمیته های حزبی، والیا و ولسوالها فعالیت میکردند که فاقد تجارب در این زمینه پیچیده بودند. افزون بر آن، کارمندان محلی حزبی بخشی از بهترین اراضی را به خانواده، دوستان خانوادگی و شخصی، عشیره و قبیله خویش بخشیدند. برخی از دهقانان که در جاه های دیگر - صدها کیلومتر دورتر از محلات سکونت قبلی خویش زمین بدست آوردند، خود را در برابر زمینهای لم یزرع و فاقد تسهیلات اساسی برای کشت و کار و بود و باش یافتند و غالباً ناگزیر شدند که به موطن اصلی خویش، فقیرتر از پیش برگردند.

حین انجام اصلاحات ارضی، آمادگیهای لازم برای کشت تیرماهی و بهاری از جانب دولت در نظر گرفته نشده بود، درحالیکه توزیع زمین همه چیز نبود

و در واقع زمین ارزش کمتر داشت و آنچه مهم بود دسترسی به آب، تضمینانه، کود، گاوهای قلبه ای، ابزار کار دهقانی و خدمات دیگر زراعتی بود که تا قبل از اصلاحات معمولاً بوسیله مالکان و سود خواران تهیه میگردید. آنچه بزرگترین اشتباه یا نقص عمده در امر انجام اصلاحات ارضی شمرده میشود، شیوه های خشونت‌باری است که بکار گرفته شد. جوانان و هواداران احساساتی باهیجان‌ات، با سخنرانیهای تند و پرطمطراق، با تبلیغات مبالغه آمیز و تکرار برکات...، با هورا و هیاهو در محلی وارد میشدند و با شتاب زیاد زمین را بگونه ناقص پیمایش و فوراً اسناد ملکیت را به دهقانان توزیع میکردند. هرگاه ملاها یا ملاکان اعتراض مینمودند، به شدت و با خشونت مورد سرزنش و ملامت، اذیت و اهانت قرار میگرفتند.

میر محمد صدیق فرهنگ در ارتباط به انجام اصلاحات ارضی در اثر تاریخی خویش "افغانستان در پنج قرن اخیر"، جلد دوم (ص ۹۵)، چنین یادداشت کرده است:

«اگر مالک زمین یا شخص دیگری از اهل قریه به ارجحرات ایشان خورده میگرفت یا نواقص کار را بازگو مینمود، بدون گوش دادن به دلیل و برهان او را در محل مورد لت و کوب قرار داده... اعتراض کننده را در پیش چشم افراد خانواده و قوم و خویش او با بی عزتی به قتل میرساندند».

اهانت و تحقیر زمینداران یا اقدامات خشونت آمیز، دهقانان را شدیداً برانگیخته میساخت. غالباً دهقانان با ملاکان محل رابطه قومی و خویشاوندی، دوستی و همسایگی داشتند یا لاف‌ل ایشان را بحیث محاسن سپید، رئیس قوم، سابقه دار و بزرگ قریه و روستای خویش به چشم احترام میدیدند.

این اندیشه که الغای قروض و اصلاحات ارضی، دهقانان تشنه و گرسنه زمین را راضی و خوشحال خواهد ساخت و آنان را در کنسار انقلاب و به دفاع از آن قرار خواهد داد، درست به اثبات نرسید. در این رابطه، میر محمد صدیق فرهنگ در اثر تاریخی خویش "افغانستان در پنج قرن اخیر"، جلد دوم (ص ۹۵)، مینویسد:

«...اما این تصور دولت و حزب هنگامی به خاک برابر شد که درجیب و کمر روستائانی که به مقابله با دولت برخاسته، کشته یا دستگیر میشدند، اسناد توزیع زمین به دست آمد و معلوم شد که از جمله کسانی میباشند که از دولت زمین دریافت کرده اند».

جورج آرنی خبرنگار رادیو بی بی سی در افغانستان در اثر خویش این موضوع را از روی مصاحبه ایکه شخصا داشته است، چنین بیان مینماید:

«هم محافظه کاری دهقانی وهم سروصدای اصلاحگران در مطلبی که بوسیله یک افسر نظامی خلقی در یک محفل عروسی در بلخ گفته شد، بخوبی ترسیم گردیده است. قطعه او اخیراً در یک حمله، "دارودسته ضد انقلابی" ابرا بقتل رسانید و هنگامیکه آنان رفتند تا اجساد کشته شدگان را معاینه نمایند، دولت ایشان اسناد ملکیت زمین را درجیبهای خویش داشتند. تبصره افسر خلقی چنین بود: این مردم جاهل را ببینید، ما به ایشان زمین دادیم و ایشان علیه ما جنگیدند».

صرف نظر از آنکه نتیجه گیریهای فوق مبنی بر اینکه عمدتاً دهقانانی که تازه زمین دریافت کرده بودند به مخالفت با رژیم پرداختند، صحیح باشد یا خیر، ولی حقیقت این است که بخشی از اقشار دهقانی به صفوف مقاومت پیوستند. به عقیده من این دهقانان متوسط الحال و زمینداران میانه و بالائی بودند که ستون فقرات مخالفت و نیروهای مقاومت در برابر رژیم را تشکیل میکردند، نه دهقانان قبلاً بیزمین که تازه زمین دریافت نموده بودند.

بر اساس تخمینات متعددی که صورت گرفته است، در حدود ۴۰۰ خانواده زمیندار بزرگ در کشور وجود داشت و معلوم است که افزون بر آنان، دیگران در صفوف مخالفان در دهات، عمدتاً متشکل از اقشار متوسط دهقانی بودند. البته شمار معینی از دهقانان بیزمین نیز در اینجا و آنجا بوسیله باند گروپها اغوا یا استخدام شده بودند و یا جبراً به مقاومت واداشته و کشانیده میشدند. همچنان تعداد بی شماری از دهقانان که زمین دریافت کرده بودند بوسیله باند گروپهای مسلح کشته شدند، یا تهدید و تخویف گردیدند و یا تحت فشارهای گوناگون قرار گرفتند.

طوری‌که معلوم است بیش از هشتاد فیصد جمعیت افغانستان در روستا ها زندگی مینمایند و اینهم معلوم است که نیروهای مخالف دولت به گروه های متعددی در مناطق مختلف کشور تشکیل و منقسم شده بودند. گفته میشد که تعداد افراد گروه های مسلح در اواخر حاکمیت خلیفه ها به هشتاد هزار تن میرسید. البته همه بی این افراد مشتمل بر فئودالها و خوانین و سایر طبقات و اقشار صاحب امتیاز و ثروتمند نبودند، بلکه صفوف آنها را عمدتاً اقشار دهقانی و بخصوص دهقانان متوسط الحال، تشکیل میکردند. چنانکه در سال ۱۹۷۸، وزارت زراعت و اصلاحات ارضی ارقامی را انتشار داد مبنی بر اینکه در حدود ۸۳ درصد مالکین میان ۱۰ تا ۳۰ جریب زمین داشتند. بر پایه این ارقام بیشترین بخش اقشار دهقانی را دهقانان متوسط الحال تشکیل میدادند که در حدود ۹۵ درصد زمینداران را احتوا میکردند.

در سال ۱۹۷۹ اعلام گردید که اصلاحات ارضی در افغانستان، کشوری بالنسبه پهناور به وسعت ۶۵۲۰۰۰ کیلومتر مربع، در طی هشت ماه تطبیق گردیده است. ادعاشد که اراضی به مساحت ۲۹۷۱۰۰۰ جریب، معادل ۵۹۴۰۰۰ هکتار به ۲۴۸۰۰۰ خانواده دهقانی (بطور متوسط در حدود ۱۲ جریب برای هر خانواده) توزیع گردیده است. سوال در اینجاست که چگونه ممکن بود با فقدان دفاتر ثبت املاک و عدم موجودیت احصائیه های دقیق ساحه زمینداری، تخمین سه ملیون جریب زمین مازاد نصاب را در یک مدت کوتاه کمتر از یکسال توزیع کرد؟ (ارقام بالا مأخوذ از اثر "افغانستان در پنج قرن اخیر" میباشد)

علاوه بر آن، چند عامل دیگر را نیز در این راستا باید در نظر گرفت. عامل کوهستانی بودن کشور که در حدود هشتاد فیصد ساحه را کوه ها و تپه ها و زمینهای ناهموار تشکیل میدهد. عامل دومی دست نخورده باقی گذاشتن زمینهای شمار زیادی از زمینداران بزرگ بر پایه مناسبات قومی و قبیله‌ای در بخشهایی از شمال و غرب کشور. عامل سومی اینکه در بخشهایی از کشور عملاً ناآرامیها و مقاومتها تازه آغاز گردیده بود و سرعت جان میگرفت.

واقعیت اینست که توزیع زمین قسماً بر پایه ارقام وفاکتهای بسیار ناقص استفاده شده و جمع‌بندی شده از دوران حکومت جمهوری محمد داؤد، ولی بدون

نتیجه‌ها و محاسبات دقیق اقتصادی و قسماً بدون در نظر گرفتن روحیه و روان، عادات و عینیات، خصوصیات و آمادگیهای زمینداران و دهقانان با اتخاذ تصمیم عجولانه در هر محل، بدون پیشینی نتایج و عواقب آن، صورت گرفت.

نصاب زمینداری سی جریب (شش هکتار) تعیین گردیده بود و گفته میشد که در حدود ده جریب برای هر خانواده دهقانی توزیع گردیده است. البته حد نصاب بر روی کاغذ تعیین گردیده بود و در عمل تمام اراضی در برخی از مناطق کشور بشمول زمینهای کم آب و لا مزروع و همچنان تاکستانها و باغستانهای کمتر از حد نصاب سی جریب، پارچه پارچه گردید و توزیع شد. باینقرار، شمار زیادی از خانواده های دهقانی که توانستند صرف ده جریب زمین خویش را برای خود حفظ نمایند در زمره خانواده هائیکه زمین دریافت داشته اند، حساب شدند.

افزون بر آنکه چنین اصلاحات از لحاظ اقتصادی صدمه بزرگ بر تولید کشاورزی، باغداری و دامپروری وارد آورد، دهقانان میانه حال را که اکثریت دهقانان و زمینداران متوسط را در دهات تشکیل میکردند از لحاظ سیاسی بشدت ناراضی ساخت و در برابر رژیم قرار داد. از میان این اقشار دهقانی و روستائی میانه حال و ناراضی بود که نیروهای مقاومت و پابند گروهها سرباز گیری کردند. البته، بخشی از زمینداران متوسط و بزرگ که زمینها و امکانات خویش را از دست دادند، کشته یا فراری شدند، ولی برخی از ایشان با دادن رشوه های بزرگ و نسبت های قومی پابرجا باقی ماندند و عملاً به دشمنان رژیم مبدل گردیدند.

معلوم است که از جمله ۶۵ میلیون هکتار ساحه افغانستان، صرف ۱۲ درصد آن قابل زرع بود، ولی از آنجمله در حدود ۶۰ درصد تحت کشت قرار نگرفته بود و دلیل عمده آن کمبود آب بود. البته عوامل دیگر از قبیل عدم علاقمندی زمینداران متوسط به کشت و عدم دسترسی زمینداران کوچک به وسایل کشت، تخمیان و غیره، خاره باقی ماند.

بدینقرار، اصلاحات ارضی شتابزده نظم قدیم را در روستاهای افغانستان برهم زد و مناسبات دیرین را، از هم پاشید. افزون بر عامل سیاسی، از لحاظ اقتصادی نیز دهقانان متوسط الحال که صرف زندگی خویش را به پیش میبردند با از دست

دادن بخشی از بهترین قسمت‌های زمین خویش، مایوس و دل‌سرد شدند و به کشت و کار علاقتمندی و دل‌بستگی پیشین خود را از دست دادند.

دهقانان بیزمین که تازه پارچه‌های کوچک زمین را بدون دستیابی به وسایل دیگر تولید و از جمله آب و ابزار کار، حاصل کرده بودند، نتوانستند که بالای زمین بدرستی مستقر شوند و بگونه مؤثر کار نمایند.

چنین بود نخستین نتیجه اصلاحات ارضی گویا بسود دهقانان که ایشانرا علیه رژیم برانگیخت و دومین نتیجه و غیم آن بطور کلی لامالک شدن و خاره ماندن بهترین بخشهای زمینهای زراعتی و پالین آمدن شدید محصولات کشاورزی و دامداری در کشور، بود.

برنامه سواد آموزی:

به‌عنوان اقدامات اصلاحی دیگر، بی توجهی به رسوم و خصوصیات عنعنوی مردم در برنامه سواد آموزی رژیم نیز انعکاس یافت که بخصوص موجب برانگیختن واکنشها و حساسیتهای جدی در میان اقشار روستائی مردم گردید. احساسات طغیانگرانه جوانان خلقی برای با سواد ساختن مردم دردهات نیز سرایت کرد. بعضاً شماری از داوطلبان سواد آموز دردهات و درمساجد، زنان رانیز درجامعه عمیقاً سنتی افغانستان وادار به حضور در کورسهای سواد آموزی میساختند. این امراضات مردم را برانگیخت. این همه شتاب برای آنکه: ادعا شده بود که در طی سه سال یک میلیون انسان خواندن و نوشتن خواهند آموخت و در طی یک پلان پنجساله یسواد از کشور که ۹۰ درصد مردم یسواد بودند، ریشه کن خواهد شد! ولی این ادعای بلند پروازانه بعد از هجده ماه به پنجسال دیگر تمدید گردید.

پیامدهای اصلاحات و سیاستهای اقتصادی - اجتماعی رژیم:

بقراریکه بملاحظه میرسد، بدون در نظر گرفتن بغرنجیها، پیچیدگیها و دشواریهای کار در رابطه به طرح و تطبیق مندرجات فرامین متذکره در فوق بگونه

احساساتی عمل گردید. باین طریق احکام جزمی و عام انقطاب جامعه روستائی به دهقانان فقیر و اربابان فئودال ساده ساخته شده بود.

میتوان گفت که با طرح و تطبیق ناقص اصلاحات در واقع به قلب جامعه غنیموی افغانستان دست اندازی گردید و باشیوه های اجرای آنها ناخواسته موجبات مخالفت و تحریک مردم فراهم گردید. در نتیجه توده های فقیر مردم که اکثریت جامعه را تشکیل میکردند و باید بر ضد دشمنان طبقاتی خویش بر میگشتند، در برابر اصلاحگران به مبارزه برخاستند.

سیاستهای نادرست رژیم بسیاری از نیروهای مخالف را در یک پلا تفرم جمع کرد. رژیم پس از هر مقابله مردم با سیاستهای عجولانه و ناصحیح آن، بعوض تصحیح آنها به تقابل پرداخت و خشونت را تشدید کرد که باز هم موجب تشدید مخالفتها گردید. تولید کشاورزی که بخش اعظم تولید ملی را تشکیل میکرد در اثر اشتباهات در تطبیق اصلاحات ارضی و نا آرامیها در روستاها، شدیداً صدمه دید. با وصف آن، رژیم اظهار میداشت که حاصلات زراعتی و بخصوص گندم قناعت بخش است. چنانکه امین در سال ۱۹۷۹ اعلام داشت که حاصلات خیلی خوب بوده است و در طی چند سال آینده افغانستان از لحاظ تولید گندم متکی بخود خواهد شد. ولی، ارقام واقعی مؤید آن بود که در سال ۱۹۷۸ از جمله ۱۵/۶ میلیون جریب زمین آماده کشت صرف ۱۳ میلیون جریب زمین واقعاً کشت شده بود. در نتیجه محصول گندم از ۲۹۳۶ هزار تن در سال پیشین (۱۹۷۷) به تخمین ۲۵۵۰ هزار تن (۶/۸ درصد) در سال ۱۹۷۸ پائین آمد. کاهش در تولید پخته ۳۰ درصد و در تولید کشمش ۴۰ درصد بود. در مجموع محصولات زراعتی در سال ۱۹۷۸ بمقایسه سال ۱۹۷۷ به اندازه ۹ درصد کاهش یافت. در سال ۱۹۷۸ سهم صنایع در تولید ناخالص ملی صرف ۱۵ درصد و تجارت و صادرات ۶ درصد بود. ولی صرف صدور گاز به اتحاد شوروی بزرگترین قلم صادراتی و درآمد اسعاری کشور را تشکیل میکرد.

باید در نظر گرفت که حکومت شوروی مقدار یکصد هزار تن گندم اضافی به افغانستان متعهد شد و تره کی شخصاً بنا بر صدمه شدید زراعت مقدار یکصد

هزار تن دیگر از آنکشور تقاضا نمود. مجموعاً ۳۵۰ هزار تن گندم در سال ۱۹۷۸ به کشور وارد گردید. هرگاه کمکهای شوروی در عرصه عرضه مواد خوراکی وجود نداشت، مسلماً قلت و قحطی شدید مواد غذایی در افغانستان بوقوع می پیوست. این وضع در رابطه به تولید محصولات زراعتی در کشور در سال ۱۹۷۹ خیلیا بدتر و وخیمتر بود. چنانکه در سال متذکره اراضی زیر کشت ۹ درصد کمتر شد و محصولات گندم ۱۰ درصد کاهش یافت.

در نظر بود که تجارت خارجی کشور ملی اعلام گردد، ولى بنا بر عدم موجودیت منابع دولتی از آن صرف نظر بعمل آمد و در عوض محدودیتهای غیر ضروری و زیان آور برای تجارت کشور وضع گردید. ولى، برخی از تاجران منبع باج دهی برای برخی از صاحبان زور در رژیم شمرده میشدند. سرمایه داران خود از سرمایه های خویش در عرصه های تجارت، ترانزپورت و خدمات وسیعاً سود میبردند، ولى حاضر نبودند که در امور تولیدی سرمایه گذاری نمایند.

مالیات بر زمین خیلی ناچیز بود و سهم آن در مجموع مالیات ملی ۳،۵ درصد را تشکیل میکرد. صاحبان اراضی بزرگ تحت نام اینکه اصلاحات ارضی صورت گرفته است از تادیه مالیات فرار کردند. تمام عواید از مدرک مالیات غیر مستقیم و عمدتاً از عواید گمرکی بدست میآمد. از لحاظ اقتصادی، افغانستان یکی از عقب مانده ترین کشورهای جهان شمرده میشد و فقر از در و دیوار آن میبارید.

طوریکه بمشاهده میرسد در سالهای ۱۹۷۸ - ۱۹۷۹ در طرح و تطبیق سیاستهای اجتماعی و اقتصادی از اصول اساسی و مشی قبولشده حزبی انحراف بعمل آمد. همچنان احکام مندرج در برنامه حزب که در سال ۱۹۶۶ در جریده "خلق" اعلام شده بود و تا اپریل ۱۹۷۸ وسیعاً تبلیغ میگردد و روحیه خطوط اساسی و ظایف انقلابی اعلام شده مؤرخ ۹ می ۱۹۷۸، عملاً اغماض گردید.

روح مرام یا برنامه حزب منتشره جریده خلق را ایجاد قدرت دموکراتیک در کشور متکی بر شرکت توده های مردم و جلب رضایت ایشان تشکیل میکرد. این قدرت باید بر جبهه متحد ملی متشکل از تمام نیروهای ملی، مترقی و دموکراتیک

اعم از کارگران، دهقانان، روشنفکران، پیشه‌وران، زمینداران متوسط، تاجران کوچک و متوسط، متبشین و صاحبان سرمایه‌های ملی استوار می‌بود.

ولی رهبران رژیم، پس از پیروزی قیام نظامی، ارزیابی‌های نادرستی ارائه می‌دادند. حفیظ الله امین و همکاران او باغ‌رور از رهبری طبقه کارگر و ساختمان جامعه سوسیالیستی حرف می‌زدند. چنانکه او در یکی از بیانیه‌های خویش چنین اظهار داشت:

«رفیق ارجمند ما (نورمحمد تره‌کی) که حزب را رهبری میکرد، از آغاز مبارزات حزب پرافتخار خود روی مبارزات کارگری بخاطر دکتاتوری پرولتاریا بشدت تأکید میکرد، بادر نظر داشت شرایط جامعه ما معتقد نبود که در مرحله اول باید رهبری را جنبش دموکراتیک به هریک از اقشار و یا طبقات غیر پرولتری داد، بلکه از آغاز مبارزات حزبی خود علاقمند رهبری طبقه کارگر به نمایندگی از آن حزب دموکراتیک خلق افغانستان در مبارزات انقلابی بود و بشدت بالای اتکای اطمینان بخش بر حزب طبقه کارگر فشار وارد میکرد»

(اقتباس از سالنامه ۱۹۷۸، ص ۷۵۸)

او در یک بیانیه دیگر خویش (مؤرخ ۷ نوامبر ۱۹۷۸) گفت:

«انقلاب کبیر نور در کشور ما افغانستان عزیز در حالی به پیروزی رسید که نظام اقتصادی اجتماعی فئودالی بکلی مسلط بود و خلق ما با استقرار دولت خلقی دوران فئودالی را عقب می‌گذارد، بدون پیمودن دوره پرازنج سرمایه داری بسوی اعمار جامعه سوسیالیستی به پیش می‌رود.»

(اقتباس از سالنامه ۱۹۷۸، ص ۶۸۰)

نقص اساسی در اینجا بود که وظایف غیر قابل اجرا، مغایر با شرایط عینی اجتماعی و اقتصادی موجود در افغانستان، قبل از وقت پیش کشیده شد و از خصلت قیام نظامی اپریل بعنوان یک انقلاب سوسیالیستی و پرولتری ارزیابی نادرست بعمل آمد.

(فصل پنجم)

تشدید مخالفت‌های مردم، آغاز مقاومت‌ها، فعالیت‌های مسلحانه - سرکوب خونین آنها

در برابر بیدادگری‌های رژیم پس از سه - چهار ماه نارضایتی‌های شدید، تنش‌ها و مقاومت‌های مردمی آغاز گردید. نخستین یورش علنی مردمی بر مقامات ستمگر رژیم در ولسوالی کشم در نیمه ماه جولای ۱۹۷۸ انجام گرفت که به بهانه آن، رژیم عبدالقادر وزیر دفاع را بازداشت کرد و شرح آن در فصل پیشین آمده است. میر محمد صدیق فرهنگ، مؤلف افغانستان در پنج قرن اخیر مینویسد که اولین برخورد نظامی در ۲۰ جولای ۱۹۷۸ در مقام فلوگی در دره پیچ رخ داد. در همین زمان در جدران پکتیا در برابر رژیم مقاومت مسلحانه صورت گرفت. وی مینویسد:

« در زمستان سال ۱۹۷۸ و ۱۹۷۹ هنگامی که راه‌های رفت و آمد در نقاط کوهستانی بر اثر بارش برف بسته شد مردم نورستان، هزاره جات، بدخشان، کنر و سایر مناطق دشوار گذار نیز حکام و کارمندان دولت را ازین برده با از منطقه بیرون کردند و زمام امور را بدست خود گرفته و آزادی مناطق مذکور را از تسلط رژیم کابل اعلان نمودند».

در ماه مارچ ۱۹۷۹ قیام عمومی در شهر هرات انجام گرفت. بوریس گروموف در اثر خویش بنام "ارتش سرخ در افغانستان" (ص ۵ - ۶) چنین مینویسد: «در بهار سال ۱۹۷۹ کاملاً روشن گردید که در افغانستان بمفهوم واقعی کلمه جنگ داخلی در گرفته است. پانزدهم ماه مارچ در ولایت هرات خیزش‌های ضد دولتی آغاز گردید».

وی صورت جلسه مؤرخ ۱۷ مارچ بیروی سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی را در کتاب خویش اقتباس کرده است؛ اندره گرومیکو وزیر خارجه شوروی در گزارش خویش به جلسه متذکره (ص ۶) چنین ابراز داشته بود:

«بر پایه آخرین گزارشاتی که ما از افغانستان چه بشکل رمز و چه از طریق گفتگوهای تلفونی بدست آورده ایم، اوضاع در افغانستان به شدت وخیم گردیده است و اکنون ولایت هرات در مرکز نا آرامیها قرار دارد. درهوات بگونه ای که از تلگرامهای پیشین بر میآید، فرقه ۱۷ ارتش افغانستان مستقر است. اکنون اطلاع گرفته ایم که این فرقه از هم پاشیده است. نیروی توپچی و برخی از نیروهای پیاده که در ساختار این فرقه شامل بودند، به جانبداری از شورشیان برخاسته اند. باند های خرابکاران که از قلمرو پاکستان رخنه کرده و نه تنها بکمک دولت پاکستان، بلکه چین و هم ایالات متحده امریکا و ایران آموزش دیده و مسلح گردیده اند، در هرات راه سرکشی در پیش گرفته اند. ضد انقلابیون داخلی به این شورشیان رخنه کرده از پاکستان و ایران پیوسته اند. رهبران توده ها نیز رویهمرفته شخصتهای مذهبی اند. تخمین شمار شورشیان دشوار است؛ اما رفقای ما میگویند که سر به هزاران میزنند، درست هزاران...»

شورش یا جنبش مردمی در هرات با قساوت بی نظیری از جانب رژیم سرکوب خونین گردید و به تاریخ ۲۰ مارچ پایان یافت. گروموف (ص ۵) مینویسد:

«یکروز بعد در فرقه جلال آباد توطئه دیگری کشف گردید که در آن بیش از دوصد و سی و سه سرباز به جرم اقدامات ضد دولتی بازداشت گردیدند. این رخدادها موجودیت رژیم انقلابی در کابل را تهدید نموده و در عالیترین سطح در مسکو مطرح شد.»

به تاریخ ۲۱ مارچ ۱۹۷۹ مردم، جاده موتر رو میان جلال آباد و کنرها را قطع کردند و در نتیجه غند کوهی اسما و قوای نظامی در بریکوت را در محاصره قرار دادند. رژیم در برابر این عمل بنحو انتقامجویانه ای به قتل عام مردم پرداخت.

میگویند که به دستور نظامیان امین شمار زیادی از اهالی اعم از زن، مرد، کودک و پیر و جوان را به دریای کتر افکندند.

در هزارستان رژیم به عمل تحریک آمیز اهانت، اذیت و کشتار رهبران مذهبی، بغاظر از عاب مردم دست زد. مردم در مناطق مختلف، بمقابله برخاستند و رژیم که قادر به اعزام نیروهای نظامی در کوهستانات نبود، به محاصره اقتصادی هزارستان متوسل گردید. در نتیجه آن، اهالی به کمبود جدی اموال مورد نیاز اولیه از قبیل آرد، جای، شکر و نمک مواجه شدند، ولی تسلیم نگردیدند.

شورشهای مردمی در ماه‌های اپریل و می ۱۹۷۹ در دره صوف ولایت سمنگان و سرکوب خونین آنها به دست نظامیان رژیم در تاریخ معاصر کشور صفحه ای است که در بخش اولی آن با خطوط برجسته ایستادگی و پایمردی مردم در برابر ظلم و زورگویی عمال رژیم و در بخش بعدی با خون، بیرحمی انتقامجویانه جنگ سالاران دولتی گویا درج شده باشد.

بموازات قیامهای مناطق مختلف و ملیتهای دیگر کشور، برای نخستین بار، اهالی هزاره نشین دره صوف در ولایت سمنگان در برابر زورگوییهای رژیم ابراز ناراضی و ایستادگی کردند و جواب ایشان با سر نیزه و کشتار خونین داده شد. قوای نظامی دولت به فریب و نیرنگ نوع امیر عبدالرحمن خانی، داخل دره صوف گردیده و مردم را غافلگیرانه گروگان گرفتند. آنان هزاران تن از هزاره‌ها را کشته و در کاریزها زنده بگور ساختند و خانه‌های ایشان را ویران کردند.

این عمل رژیم در برابر مردم دره صوف موجب واکنش و انزجار شدید در میان مجموع هزاره‌ها گردید. از اینجا مقاومت و ایستادگی هزاره‌ها آغاز شد و در سرتاسر هزارستان پخش گردید.

پس از آن مقاومت در سرتاسر هزارستان همه گیر گردید و در آغاز اداره امور هزارستان بدست سازمانی موسوم به شورای اتفاق افتاد و بعدها سازمانهای متعددی از میان هزاره‌ها بوجود آمدند تا اینکه شورای ائتلاف و سپس حزب وحدت اسلامی تشکیل یافتند.

نخستین مقاومت در برابر رژیم ترور و اختناق در شهرها، پس از حادثه هرات از چنداول در شهر کابل توسط هزاره های مسکون در این ناحیه و سایر شیعیان اعم از قزلباشها و سادات آغاز گردید. دلیل قیام، بیدادگریها و بیرحمیهای رژیم بخصوص علیه شیعیان بود، چنانکه صدها تن از شخصیتهای مذهبی، اجتماعی و سیاسی و روشنفکران ایشان، مانند هزاران تن از شخصیتها و روشنفکران و اهالی ساده ملیتهای دیگر، ناپدید و سر به نیست ساخته شدند.

من در زندان وحشتناک رژیم بودم که خبر قتل عام کردن هزاره ها در چنداول، در درون زندان رخنه کرد و شگفت انگیزتر اینکه بوسیله یکتی از محافظین حتی بگوش من نیز که بشدت در بی اطلاعی محض نگهداری میشدم، رسید. حادثه به چشم دید شاهدان عینی و ثبت آن در تاریخ افغانستان در پنج قرن اخیر تألیف میر محمد صدیق فرهنگ و شمار دیگری از تاریخ نگاران و وقایع نگاران داخلی و خارجی، از اینقرار بود:

این حادثه در پی اذیتها و اهانتها، بازداشتها و ناپدید ساختنهای گروهی از بهترین و معروفترین علماء، خطباء و مبلغان مذهبی و دانشمندان، فرهنگیان، روشنفکران و شخصیتهای میرز سیاسی و اجتماعی جامعه شیعه کابل که بوسیله عمال رژیم انجام میگرفت، رخ داد. مردم چنداول دست به تظاهرات اعتراض آمیز زدند و در جریان آن برخوردهای خشونت آمیز میان مردم در مقابل با نیروهای پولیس و نیروهای نظامی مسلح صورت گرفت. رژیم با شدت و خشونت بی نظیری بنحو کین توزانه و انتقامجویانه به قتل عام مردم چنداول و نواحی اطراف آن پرداخت. شمار کشته شدگان مردم مظلوم و بیگناه در اثر این قتل عام به ده هزار تن تخمین گردیده است.

شرح مختصر حادثه چنین است: به تاریخ ۲۳ جون ۱۹۷۹ عده یی که عمدتاً هزاره ها بودند در چنداول تجمع نمودند، نخست ناحیه حزبی را اشغال کردند و سپس با چوب و جماق در دست و شعارهای ضد رژیم برزیان، از مقابل سینمای پامیر در جاده میوند به تظاهرات آغاز کردند. در طول این جاده طویل هزاران تن از اهالی تشیع چنداول و مردم دیگر شهر کابل به صفوف تظاهر کنندگان پیوستند.

رژیم به زودی قوای مسلح خویش را گسیل کرد و در اثر تیراندازی صدها تن را بقتل رسانید و عده بیشماری را زخمی ساخت. عده ای که از این معرکه جان به سلامت برده بودند در کوجه های چنداول متواری شدند. ولی آنان مورد تعقیب مسلحانه قرار گرفتند و عده زیاد دیگری در کوجه ها و خانه ها به شهادت رسیدند و جراحت برداشتند.

دلایل قیام چنداول را بگونه های مختلف نقل کرده اند. اینکه این قیام به تحریک و وعده همکاری یکی از تنظیمهای اسلامی مقیم پشاور سازمان داده شده بود (طوری که میر محمد صدیق فرهنگ نیز در افغانستان در پنج قرن اخیر چنان ابراز نظر کرده اند)، یا به انتقام بمباردمان سنگین مناطق هزاره نشین غزنی بوسیله رژیم و یا تشویق جمهوری اسلامی ایران که رژیم مدعی آن بود و غیره، ولی واقعیت اینست که اهالی چنداول از مظالم رژیم چنان بستوه آمده بودند که به چنان اقدام انتحارگونه دست زدند.

در پی این حادثه هزاران تن از هزاره ها بدون تشخیص بقتل رسیدند و شماری باقیمانده از شخصیتهای هزاره و تشیع ناپدید، سر به نیست و اعدام شدند. این حادثه یکبار دیگر ماهیت ضد مردمی و از جمله ضد هزاره و ضد تشیع رژیم را بر ملا ساخت.

رژیم امین بنحو بیمارگونه ای با هزاره ها خصومت میورزید؛ چنانکه همه بیاد دارند که عبدالله امین برادر حفیظ الله امین، اهالی پغمان را هنگامیکه گرد آورده و برای جنگ به بامیان تشجیع و اعزام مینمود، در سخنرانی خویش، آشکارا این شعار معروف امیر عبدالرحمن را تکرار کرد:

«سر مردم هزاره از ما و مال و ناموس شان از آن شما!»

بورس گروموف در اثر خویش بنام "ارتش سرخ در افغانستان" تحت عنوان "گاهنامه رویدادها" و "ماهنامه رویدادها" (ص ۵۹ - ۶۳) برخوردهای نظامی، شورشها و قیامهای مردمی را طی ماه های اپریل و می ۱۹۷۹ ضبط کرده است. برپایه گزارش وی در ماه اپریل ۱۶ حادثه و در ماه می ۴۵ حادثه از قبیل رویدادهای

متذکره بالا در میان جزو تاهای اردو و در میان اهالی با خصلت توده یی در مناطق مختلف کشور، رنج داده بود.

به ادامه رخدادهای فوق، در تابستان ۱۹۷۹ شورشا و بر خوردهای مسلحانه شکل سراسری کشوری را بخود گرفت. اینگونه رخدادها که اشکال اعتراض، مقاومت‌های مسلحانه و فعالیت‌های خرابکارانه را بخود گرفته بود، رژیم را در تنگناهای خطرناک قرار داد.

مخالفت‌های آشکار و پنهان، مقاومت‌ها و فعالیت‌های مسلحانه تا بهار سال ۱۹۷۹ عمدتاً در ولایات و روستاها متمرکز بود، ولی پس از آن نه تنها در شهرها بلکه در شهر کابل که پایگاه اصلی رژیم بود نیز سرایت کرد.

در نتیجه سیاست‌های ضد مردمی، خشونت‌بار و تحریک آمیز رژیم، از نارضایتی شدید مردم در برابر رژیم و از قیام‌های ایشان که در آغاز شکل خود بخودی داشت، سازمانها و نیروهای اسلام گرا که عمدتاً در پشاور پاکستان تجمع کرده و تشکیل یافته بودند، وسیعاً بسود خویش استفاده نمودند.

فعالیت‌های گروه‌های مسلح در بهار سال ۱۹۷۹ که کمتر از یکسال از عمر رژیم گذشته بود، در محلات مختلف افغانستان مشهود گردید. نمونه برجسته بهره برداری "جهادین" از قیام اهالی هرات در ماه مارچ ۱۹۷۹ است که شرح آن در بالا گذشت. همچنان در رخداد‌های مسلحانه دیگر اعم در داخل ارتش یا در میان اهالی، کم و بیش اثرات شرکت یا حضور فعال "جهادین" محسوس و مشهود بود.

دامنه مخالفت با اعمال زورگویانه رژیم، در نتیجه اشتباهات سنگین آن، روز تاروز ابعاد وسیع‌تر به خود می‌گرفت. مخالفت‌ها و مقاومت‌های مردمی در میان ارتش و نظامیان بازتاب روشن یافته بود. افزون بر آن، گیسو گرفت‌ها در میان افسران از یکسو و هراس کشته شدن بدست مخالفین و مجاهدین از سوی دیگر برای سربازانی که به بقای رژیم علاقمندی نداشتند، وضع دشواری را در ارتش بوجود آورده بود. افسران افسرده خاطر و سربازان درمانده در این یا آن قطعه نظامی یا فرار را برقرار ترجیح میدادند یا به گروه‌های مسلح تسلیم میشدند و یا به طغیان و شورش دست میزدند. کاروانهای اموال و مهمات با وجود بدرقه نظامی در جاده‌های موتر رو از

سوی برخی از گروه‌های مسلح تاراج و غارت میگردیدند. اعتماد به پایداری رژیم در برابر یورشهای مسلحانه مخالفین در میان ارتش وارتشیان روزتاروز کمتر میگردید و بیم آن میرفت که با یک چرخش تند بحران فراگیر شود و رژیم را از بنیاد براندازد.

مبارزات آزادیخواهانه:

اهمیت مخالفتها، اعتراضات و مبارزات روشنفکرانه علیه رژیم و گرایشهای افراطی آن کمتر از زبانهای مرگباری نبود که قیامها و فعالیتهای مسلحانه برپیکر آن وارد میآوردند. به رغم اینکه افشار روشنفکری، بخصوص محصلان، شاگردان، استادان و معلمان، بنابر فشارهای سیاسی و خصوصیات شهری به فعالیتهای آشکار برانگیزنده و براندازنده پرداخته نمیتوانستند، ولی تأثیرات عظیم روشنگرانه، افشاگرانه و بسیج کننده مردمی آنان در مبارزه علیه رژیم مشهود بود. در این زمینه یکی از مراکز عمده پیکار آزادیخواهانه همانند گذشته ها دانشگاه کابل بود. مهذا، شمار زیادی از بهترین نمایندگان افشار روشنفکری کشور متأسفانه قربانی خود کامگی های گردانندگان رژیم گردیدند.

بقایای پرچمها در تحت رهبری "کمیته مخفی حزب" در داخل کشور در تماس با اعضای رهبری در تبعید، آگاهانه و جانبا زانه علیه حاکمیت ترور و اختناق امین میرزمیدند که فصل درخشان و جداگانه ای را در تاریخ مبارزات آزادیخواهانه ح د خ تشکیل میدهد. احزاب و سازمانهای سیاسی پیشین که از فعالیتهای علنی بازمانده و شیوه های مبارزه مخفی وزیرزمینی را اختیار کرده بودند، در پیکار آزادیبخش در برابر رژیم فعالانه سهم میگرفتند. بقایای احزاب و فراکیونهای رادیکال و چپ در داخل و خارج کشور به یکرشته عملیات و فعالیتها در برابر رژیم دست میزدند. از جمله، سازمانها و فراکیونهای زیرین را میتوان نام برد:

- سزا (سازمان انقلابی زحمتکشان افغانستان)، سزا (سازمان زحمتکشان افغانستان)، سفرا (سازمان فدائی زحمتکشان افغانستان)، کجا (کارگران جوان افغانستان)، سپکجا (سازمان پیشآهنگ کارگران جوان افغانستان)، ساما (سازمان

آزادیبخش مردم افغانستان)، ساوا (سازمان انقلابی وطنپرستان افغانستان)، هجاما (هواداران جنبش انقلابی مردم افغانستان)، سازمان رهائی افغانستان، سازمان جوانان مترقی، گروه اخگر، سازمان پیکار، گروه مستضعفین، گروه نجات، سازمان فدائیان، افغان ملت و شمولودیگری.

همچنان تعداد زیادی نهادها و سازمانها با طیف وسیعی از اشکال و شیوه های مبارزه سیاسی جدیداً تشکیل شدند. غالب سازمانهای متذکره دربالا شاخه های انشعابی از احزاب عمده دوران دهه دموکراسی سالهای ۱۹۶۰ بودند. بگونه مثال: حزب مائوئیستی دموکراتیک نوین (شعله جاوید) تخمیناً به ۳۰ گروه انشعابی تحت نام های جداگانه درداخل و خارج کشور بوجود آمدند و به فعالیتهای گذرا پرداختند.

هدف تمام این سازمانها و جمعیتها اعم از سابق و جدید، پیکار علیه رژیم خودکامه و برانداختن فرمانروائی آن بود. ولی، فعالیتهای اغلب فراکسیونها و جریانات متذکره دربالا بوسیله احزاب بنیادگرای اسلامی معین درداخل و خارج کشور محدود و عقیم گردید، سازمانها و رهبران آنها نابود و کشته شدند. برخی از آنها به خودی خود از بین رفتند. همچنان رژیم نیز با کاربرد سیاست پیگرد بی امان، کشف سازمانها و تشکیلات آنها بوسیله جواسیس پیشمارخویش، مشی خشن قلع و قمع آنها را درپیش گرفت. معیناً، شماری از آنها، دارای گرایشهای ملی و چپ چون: سزا، سزا، سزا، سزا، کجا و شماری دیگر توانستند موجودیت خود را حفظ نمایند. برخی از آنها درطی دهه ۱۹۸۰ در ساختار سیاسی و دولتی همگام با حزب دموکراتیک خلق افغانستان، شرکت کردند.

شایان یادآوری است که از لحاظ سیاسی، از میان تمام جریانات و جنبشها، این بخش پرجمعیت حزب دموکراتیک خلق افغانستان بود که بزرگترین قربانی را متحمل گردید و نقش تعیین کننده را بخاطر برانداختن رژیم خدعه و ستم امین ایفاء نمود.

پرچمها در دوران اختفاء:

در طول زندگی سیاسی بالنسبه کوتاه حزب دموکراتیک خلق افغانستان، بر پرچمها اشکال و شیوه های گوناگون مبارزه تحمیل گردید یا حزب (پرچمها) خود بخاطر رشد و گسترش، تکامل و بقای خویش اشکال متناسب مبارزات سیاسی را آزمایش کرد و دورانهای پرافتخار مبارزه انقلابی و دشواریهای عظیم را از سر گذراند. در میان آنها، دوران مبارزه مخفی پرچمها در سالهای ۱۹۷۸-۱۹۷۹ در تاریخ تکامل و بقای حزب جایگاه ویژه و تعیین کننده دارد. این مبارزه، از یکسو خیلی سهمگین و دشوار و از سوی دیگر، درخشان و افتخار آفرین بود.

پرچمها بمبارزه مخفی متشکل و پرمخاطره هنگامی رو آوردند که سیاست اختناق و پیگرد از سوی رژیم به سرمداری حفیظ الله امین بگونه فزاینده ای تشدید گردید. آنان درک کردند که مسأله مرگ و زندگی، بود و نبود مطرح است. در جریان آن مبارزه، شمار بزرگی از بهترین پیکارجویان از جان گسیخته پرچمی در راه آرمانهای والای خویش برای آزادی و عدالت جان سپردند، زندانی، شکنجه و سر به نیست شدند. در تحت فشار و یورشهای بیرحمانه رژیم، هر آن امکان دستگیری، بازداشت و تیرباران شدن فعالان پرچمی وجود داشت؛ ولی آنان، پرچم مبارزه را برای یک لحظه بر زمین نه نهادند تا آنرا در جریان حوادث آخرین روزهای ماه دسمبر ۱۹۷۹ که خود در آن نقش اساسی داشتند، برافراشتند.

در اینجا بخاطر یادآوری از دوران اختفاء، برخی جهات مبارزه پرچمها را در تحت رهبری "کمیته مخفی حزب در داخل کشور" متذکر میشوم. کمیته رهبری مخفی پرچمها متشکل از شش تن از کادرهای سابقه دار و باتجربه حزبی بشمول یک تن از بانوان مبارز عبارت بودند از: ظهور رژیمجو، جمیله پلوشه، آصف دین، امتیاز حسن، نسیم جويا و دوکتور کریم بهاء.

فعالان حزبی در صفوف این سازمان به هزاران تن میرسید که مشتمل بر کادرهای وفادار، اعم از مردان و زنان، پسران و دختران سابق و اعضای نوین پیوسته در صفوف پرچمها، بودند. گرچه فهرست بندی نامهای فعالان حزبی آن دوران کاریست که باید بوسیله گروهی از مسئولین سابق و محققین انجام گیرد؛

ولی من در اینجا اسمای شماری از فعالان حزبی پرچمی را اعم از مردان و زنان که در آن روند نقش فعال داشتند، به اتکاء یادداشت‌های چند تن از رفقا و بویژه برادریم اسدالله کشتمند و همسرم کریمه کشتمند که خود برغم پیگرد پولیسی رژیم در شرایط اختفاء در سازمانهای مخفی حزبی فعال بودند، نمونه وار بقرار زیر (برخی از این رفقا قبلاً یا بعداً زندانی شدند) ارائه مینمایم:

محمد ولی	داؤد مازیار
نظام الدین تهذیب (سپس زندانی)	وحید کریمزاده
اسدالله رهیاب	نوراحمد سنگر
عبدالحی خروش	حشمت کیهانی
گل آقا (افسر)	شیرآقا سرشک
نظر محمد سرمند	احسان واصل
فرید احمد مزدک	غنی هدفمند
شفیق الله توده ای	انور اینار
یاسین صادقی	سمیع کارگر
شریف رفیق	حفیظ مصدق
اشرف سلو تس	داؤد کرنزی
کبیر خورمن	معصوم سرباز
دوکتور احسان مل	خلیل رخشان
سید اکرام پیگیر	سلیم (افسر)
حشمت اورنگ	محمد نبی عظیمی
داؤد رزمیار	قیام الدین (افسر)
حنیف بکتاش	فتاح (افسر)
عطاءالله رادمرد	منوکی منگل
قادر مل	جلال رزمنده
حکیم سروزی	محمد هاشم زحمت
اسماعیل جهش	حسن آرش

سید عباس	انجنیر جمفر کاظم
احمد شاه راستا	انجنیر دستگیر
اشرف گردیزی	قلندر (افسر)
دوکتور ضمیر مینپور	نسیم صدیقی
دوکتور بصیر رنجبر	میر علی احمد
اسلم اکرم	محمود کارگر
عباس دهانی	حبیب الله مینیار
غلام علی رهش	شیر محمد
محمد اسماعیل راسی	همایون محسن
علی احمد علی	جمال الدین جمال
نبی شوریده	شیر جان
محمد الله نصیری	شریف رزمان
قدیر حبیب	پریت پال
نجیب یونسی	غلام حسن
خلیل عنایت (افسر)	غوث وزیر
اسماعیل کارگر	فریدون رشیدی
صبور ناظری (افسر)	ملک پرهیز
اسماعیل کریم	ولی پرهیز
میر حشمت (افسر)	زلمی افغان
عبدالرحیم لطیف زی	نظربرهان
سلطان محمد	زلمی رزمی
متین هودخیل	امیر کارگر
انجنیر نصیر	صابرالم
دوکتور سید احمد	اسلام الدین (افسر)
انجنیر فضل احمد	شیر محمد سرشک
امان الله صیفی	نثار صدیقی

محمد موسی روستا	نصیر صدیقی
زلمی	لالا ظریف
محمود کارگر	سلطان
محمد حسن کاروان	کرامت الله
محمد عیسی (افسر)	شیر محمد وردک
حاجی نبی لیلانی فروش	عارفی
محمد ناصر تاپست	نور الله احمدزی
حفیظ الله معلم	انور هزاره نظام (افسر)
خدا بخش کارمند	یعقوب منگل
صفر علی معلم	رجب علی
محمد احسان کتابفروش	حمید رحمانی
قمبر علی کارگر	زلمی شهابی
نقش بند چاپگر	خاکی راه از بدخشان
جمال یوسف زی	واسع کارگر
عتیق رحیمی	عارف میهنیار
نعمت زرغون	سید تیمور شاه
حکیم	عبدالرحیم کارگر
فرید مرید	عبدالرحمان زرگر
وکیل پیکارجو... و دیگران	ستار کارگر

شمار زیادی از زنان و دختران، افزون بر مبارزان سرسپرده، مستقل حزبی، عمدتاً مربوط به خانواده‌هایی بودند که شوهران، برادران و پدران ایشان شهید و زندانی شده یا در شرایط اختفاء مبارزه می‌نمودند. نقش حماسه آفرینی را که این پیکارجویان در آن برهه‌ای از زمان ایفاء کردند، با شرکت زنان مبارز در نهضت مقاومت در جریان جنگ جهانی دوم، مقایسه شده می‌تواند. آنان که قبلاً اعضای حزب یا سازمانهای اجتماعی زنان و جوانان بودند، در شرایط اختفاء در سازمانهای

مخفی حزب مبارزه فعال می‌پرداختند. در میان ایشان شمار زیادی از زنان و دختران قرارداداشتند که دارای پیوند قبلی سازمانی نبودند و شمار زیادی از مادران و زنان خانه نیز در صفوف مبارزان پیوستند. شرکت فعال، مبارزه جویانه، سازماندهنده و پرتحرک زنان در این جنبش آزادیخواهانه، از یکسو نمایانگر برخورد دموکراتیک و مساویانه با ایشان و ازسوی دیگر نشاندهنده صلاحیت و آمادگی زنان در کار و مبارزه برابر با مردان، شمرده میشد. اسمای شماری از زنان و دختران مبارز و ازجان گسیخته که در این مبارزه جدی مرگ و زندگی فعالانه شرکت ورزیدند، در اینجا نمونه وار، بقرار ذیل تذکار می‌یابد:

نیتون نجیمی	ثریا (پرلیکا) زندانی
لیلا حبیب	بلقیس تابش
سهیلا شیرزی	نجیبه هوتکی
نسیمه سنگین	نجیبه آرش
فهیمة امیریار	دلجان آرش
کریمه آصف	کبراعلی
محبوبه ذهن	نسیمه غیانی
سائره سرخابی	انیمه واحدی
لینا معلم	سیمما کیهانی
ساجده کاوش	مینا یوسفی
مرضیه جهش	ظاهره دادمل (زندانی)
شفیقه رزمنده	کریمه کشتمند (زندانی)
عایشه نعمت	شهلا نجیمی (زندانی)
امینه احمدی	سیمین (زندانی)
نسرین مفید	عالمه (زندانی)
عزیزه پیوستون	فاضله دلزاده (زندانی)
تورپیکی ماه جان	صالحه (زندانی)
نجیبه مجید زاده	باصره رویگر

عصمت رادمهر از هرات	هاجره مجید زاده
شفیقه از پروان	مستوره دهنشین
سارا نبی	نفیسه پیکارگر
بشیره کریمزاده	سهیلا خلیل
ظرافت	گلچان کبیر
سهیلا	زینب غروال
ملیحه سلام	ماری علیم
ظاهره سلام	مرغلی سرمند
پشتون تهذیب	ماری شهال
سیده مشرف	نورپیکی کشتکار
سهیلا نظر	شیوا
سامعه اخلاص	خیرید جیلانی
جمیله اخلاص	کامله حبیب
ملیحه سرخابی	نورجهان
سهیلا سرخابی	نفیسه انگار از بغلان
رخشانه کریمزاده	سهیلا نجیمی
رحیمه مشخص	حمیده
فوزیه نوری	نفیسه
سهیلا کیانور	جمیله شالیکار
سهیلا ابوی	پروین
رخشانه نجیمی	مرغلری کافیش
پروین هاشم منصور	ملیحه صادقی
سامعه	راحله
شفیقه کارمند	عفیقه
ماهره حکیم	نفس جهد از بدخشان
گلغتی میهنپرست	زینب از تخار

تورپیکي	عالیه نثار
شفیقه حسن	زهرا نثار
راحله دلزاده	عالمه ضیاء
کریمه	و دیگران

در جریان مبارزه مخفی، از میان فعالان حزبی شماری کشف و افشاء میشدند و به بازداشتگاه‌ها و شکنجه گاه‌ها محول میگرددند، ولی بدون تأخیر جای ایشان را داوطلبان دیگر پُر میکردند و این امر بمفهوم دوام مبارزه بود. شیوه‌های کار سازمانی پرچمها در شرایط اختفا مبتنی بر اشکال زیرین بود:

۱. ایجاد سازمانهای مخفی حزبی و حلقات، عمدتاً بشکل مثلثی متشکل از دو عضو و یک تن مسئول گروپ در کابل و ولایات. تمام اعضای وفادار و پایدار پرچمی در این سازمانها و حلقات پیوسته بودند و تا پایان کار و تا پای جان در صفوف آن رزمیدند.

۲. تأمین ارتباط با اعضای سازمانها، حلقات و گروپها از سوی کمیته رهبری برپایه سیستم زنجیری و شفری در کابل و ولایات.

۳. تشکیل حلقات نظامی حزبی بگونه جداگانه با رعایت حد اعظم اصول مخفی کاری در محلات زیست و در گارنیزونها.

۴. پذیرش اعضای جدید حزبی با حفظ حداکثر احتیاط و تشکل آنان در سازمانها، حلقات و گروپهای جداگانه.

وفقاً در شرایط اختفاء، افزون بر کار تشکیلاتی فعال، سازماندهی و تشکل را بعنوان وسایل بُران و محملهای مبارزه برای نیل به اهداف معین بکار می‌گرفتند. هدفهای عمده مبارزه را در شرایط تسلط رژیم ترور و اختناق امین، مسایل زیرین تشکیل میکرد:

- جلب اعضای حزب بمبارزه فعال، ارتقای سطح آگاهی سیاسی و سازمانی ایشان.
- تلاش بغاطر حفظ امنیت اعضای حزب و جلوگیری از پراگندگی فکری و سازمانی آنان.

- افشای ماهیت و سیاستهای ضد دموکراتیک رژیم از طریق کار گسترده تبلیغاتی.
- تضعیف رژیم از طریق برانگیختن احساسات و اعتراضات مردم.
- انجام کار سیاسی و تبلیغی در میان نظامیان اعم از خلبانها و بیطرفها.
- انجام کار تبلیغی افشاگرانه، تهییجی و سازماندهنده بگونه شغاهی و تحریری.

تبلیغ شغاهی تک تک انجام میگرفت و تبلیغ جمعی بوسیله اوراق تبلیغاتی که در آن شرایط، بنام شبنامه ها معروف بود و با آنکه عمدتاً در روز پخش میگردید. شبنامه ها حاوی مطالب زنده و قابل لمس از حوادث روز و افشای سیاستهای رژیم بود. شعارهای برانگیزنده، بخش قابل توجه آنها را تشکیل میکرد که از جمله مردم را در مبارزه برضد رژیم فرامیخواند.

شبنامه ها، از طریق مسئولین بالائی به مسئولین نواحی و از آن طریق به مسئولین گروپها سپرده میشد تا تکثیر و توزیع گردند. منبع مشخص تنظیم و صدور آنها تا پایان ناشناخته و غیر قابل کشف باقی میماند. اوراق تبلیغی هر قدر که از بالای اهرم به قاعده گسترش می یافت، فزونتر میگردید و عرصه پخش آنها گسترده تر میشد. توزیع به شیوه های مختلف انجام میگرفت و در این مورد افزون بر رهنمودهای معین، ابتکارات گوناگون بکار گرفته میشد. اوراق متذکره، بگونه مثال، سحرگاهان در عقب دروازه های خانه ها و اپارتمانها گذاشته میشد یا در درون حیاط خانه ها پرتاب میگردید. همچنان در بس ها، دفاتر، مکاتب، کلینیکها، شفاخانه ها و محلات مزدحم بنحو ماهرانه توزیع میگردید یا در بسته ها کنار دروازه ها و کوریدورهای مراکز رفت و آمد مردم گذاشته میشد. در روزهای با اصطلاح "پایباز" در عقب زندان پلچرخی که بنابر مراجعه اعضای خانواده های زندانی درد رسیده و داغ دیده، هر هفته یکبار محسری برپا میگردید، اوراق تبلیغاتی تک تک و مخفیانه توزیع میشد. بعنوان یک مثال مشخص قابل یادآوری است که باری شمار زیادی از اوراق تبلیغی از فراز عمارت سینمای پامیر بر روی جاده، پر از دحام، پخش گردید.

یکی از شیوه های کار افشاگرانه، اشاعه وسیع برخی از فعالیتها و سیاستها بعنوان شایعات و افواهاات بود که رژیم را دچار سردرگمی و سراسیمگی میساخت. ولی دفاع صریح از سیاستهای اصولی پرچمها و تبلیغ آنها، شیوه اصلی مبارزه بود.

فعالان حزبی در صورتیکه دستگیر و شکنجه میشدند، وفاداری خود را تا پای جان از اصول اعلام شده حزبی، از اعضای رهبری و فعالان زندانی و از اعضای رهبری که در خارج از کشور بحال تبعید بسر میبردند، ابراز میداشتند و چه بسا که شماری از رفقا در تحت شکنجه‌ها، بنام بیرک کارمل و رهبران دیگر حزبی جان سپردند. وفاداری، پایداری، استواری و شکیبایی اصولی اعضای حزب در ادامه مبارزه، نتیجه آموزش و پرورش ایدئولوژیک، معتقدات حزبی و سیاسی ایشان بود که قبلاً در سازمانهای مربوط فراگرفته بودند. در دوران اختفاء نیز، مطالعات سیاسی بمیزان گسترده‌ای صورت میگرفت و عمدتاً آثار دوران نهضت مقاومت فرانسه و نشرات حزب توده ایران دست بدست میگشت. بخاطر همین پختگی، عقیدتی آنان بود که درست‌ترین شرایط اختناق و پیگرد، آنان از راه درست عدول نکردند و تسلیم نادرستیا و امتیازات نشدند و به سازشکاری رو نیاوردند.

کمیته‌های مخفی حزبی در تمام ولایات کشور ایجاد گردیده بود و از طریق زونها با کمیته رهبری سراسری داخل کشور در ارتباط بودند. فعالان حزبی در میان مرکز و ولایات پیوسته حرکت میکردند و اطلاعات و گزارشها، رهنمودها و دستاویز را تبادل می نمودند. بعضاً، برخی از اعضای حزب که بوسیله رژیم شناخته میشدند، برای انجام کار حزبی و همچنان بخاطر مصئونیت شخصی ایشان به ولایات اعزام میگرددند و برخی از فعالان شناخته شده در محیط‌های کوچک ولایات به کابل منتقل میگرددند. غالب اعضای حزب در صورت ضرورت، تغییر قیافه میدادند و با لباس تغییر بگونه مثال: مردان با استفاده از دستار، کلاه، کیش، چین، عینک و ریش و بروت و زنان با چادری، ظاهر میشدند.

برخی از رفقا و بویژه آنانیکه از ولایات میآمدند در منازل رفقای دیگر پناه داده میشدند و بدینقرار اعضای خانواده‌ها در مجموع خصوصیت سیاسی کسب می کردند. کلیه اعضای خانواده‌ها، اعم از جوانان - پسران و دختران، پیرمردان و پیر زنان و حتی کودکان برای انجام کارهای سیاسی و تبلیغاتی و تأمین ارتباطات، سهم میگرفتند. برای رساندن اطلاعات و اوراق تبلیغاتی از وسایل گوناگون استفاده بعمل میآمد و حزب مخفیگاه‌های معینی برای اقامت رفقای در حال اختفا و سازماندهی

امور حزبی در اختیار داشت. منابع درآمد‌های حزبی عبارت از حق العضویت ها و اعانه ها و امدادهای خانواده ها بود. گروهی از رفقا به عنوان گوناگون بخاطر امرار معیشت و کمک به حزب به کارهای شاق و دشوار میپرداختند و گروه دیگر تحت پوششهای گوناگون و نامهای مستعار به کارهای فعال سیاسی مشغول بودند. در این امر تدابیر قبلی سازمانی حزب که در سالهای اخیر حاکمیت جمهوری محمد داؤد اتخاذ شده بود، کمک نمود. مسئولین حرفه ای در تمام ولایات از قبل وجود داشتند و در شرایط اختناق امنیتی، رهبری سازمانهای مخفی حزبی را در دست خویش گرفتند.

همبستگی درون حزبی و روحیه وقف بزرگ که در میان خانواده های رفقا ایجاد شده بود، انجام وظایف خطرناک سیاسی را در شرایط اختناق و پیگرد پولیسی رژیم امکان پذیر ساخت. حزب از خانواده های زندانیان و شهدا مواظبت میکرد و آنها از لحاظ مادی تا حدود امکان کمک میشدند. در مجموع، روحیه فداکاری و از خود گذری مادی و معنوی در میان اعضای حزب و خانواده های ایشان خیلیا بلند و نمونه وار بود که صرف در چنان شرایط و لحظات دشوار از سوی گروهی از مبارزان سرسپرده آزادینخواه متصور بوده میتواند.

رهبری حزبی بخاطر فعالیت و مبارزه اعضا پیوسته رهنمود ها تنظیم میکرد و بخاطر حفظ و ارتقای سطح آگاهی و هوشیاری سیاسی ایشان ابلاغ مینمود. اعضای رهبری در میان خویش تقسیم وظایف و برنامه مشخص داشتند. بگونه مثال: یک تن ایشان وظیفه تأمین ارتباط با گروه ها و سازمانهای دیگر سیاسی و بویژه با بخشی از خلقها را ایفاء میکرد؛ در حالیکه یک تن دیگر وظیفه تأمین ارتباط با سازمانها و اعضای حزب در ولایات را برعهده داشت. به همینگونه، اعضای دیگر وظایف تبلیغاتی، سازمانی، ارتباط با خارجه و عمدتاً با اعضای رهبری در خارج کشور و امور دیگر را انجام میدادند. بخاطر احتیاط، در قدمه های مختلف رفقای مشخص، برای قبول مسئولیتهای معین وجود داشتند. بمجرد یکه برخی از مسئولین افشاء، کاملاً مخفی یا بازداشت میشدند، رفقا در احتیاط، بلاوقفه اجرای وظایف معین ایشان را برعهده میگرفتند.

کمیته رهبری حزبی در داخل کشور، همکاریهای گسترده، فعال و همه جانبه سازمان دموکراتیک جوانان و سازمان دموکراتیک زنان افغانستان را دریوند با سیاستهای حزب، هماهنگ میساخت. اعضای این سازمانها، در همکاری و هماهنگی با مجموعهٔ پرچمیها، در امر تشکیل و اعتلای مبارزات آزادیخواهانه، متحد ساختن نیروهای دیگر بشمول بخشی از خلقیهای مخالف سیاستهای حفیظ الله امین و سازماندهی مقاومت در برابر رژیم، نقش برجسته ای ایفاء کردند.

در گزارشی محرمانه که اخیراً بر روی شبکه انترنت پخش گردیده است، در رابطه به جریان رویدادهای ۲۷ و ۲۸ دسمبر ۱۹۷۹، که از سوی آندره گرومیکو وزیر امور خارجه، یوری اندروپوف رئیس کمیته امنیت دولتی، دیمیتری اوستینوف وزیر دفاع و بوریس پونیماریوف رئیس شعبه مناسبات بین المللی حزب کونیست شوروی، به پیروی سیاسی آن حزب ارائه شده بود، از جمله چنین گفته میشود:

«گروه پرچمی ها در اختفاء کار بزرگی را برای متحد ساختن تمام نیروهای ترقیخواه بشمول حامیان تیره کی از گروه قبلی "خلق" انجام داده بودند.»

پرچمیها بعنوان ادامه دهندهٔ راه مبارزهٔ حزب در دشوارترین مرحله ای از آزمایش زمان، موفق بدرآمدند و تشکیل سازمانی خویش را بعنوان یک سازمان سراسری پویا و پرتلاش حفظ کردند، در حالیکه شماری از سازمانهای دیگر از لحاظ تشکیلاتی از هم پاشیدند یا بوسیله رژیم به انزوا رانده شدند. بدینگونه دست کم، نیمی از بدنه حزب دموکراتیک خلق افغانستان (پرچمیها) بمثابة یک سازمان متشکل، برغم پیگردهای رژیم، نه تنها زنده ماند، بلکه در آستانه سرنوشتی رژیم لکتاز حفیظ الله امین، پرتحرک و نیرومند سربرون آورد و در روند برانداختن رژیم و در تحولات بعدی در جامعه، نقش تعیین کننده ای ایفاء نمود.

(فصل ششم)

تشدید اختلافات در میان خلقیها

و

کودتای درون قصر

پس از آنکه کار تصفیه پرچمیها یکسره گردید و نیروهای دیگر سیاسی و شمار زیادی از شخصیههای اجتماعی و فرهنگی سر به نیست شدند، اختلافات درونی در میان رهبری خلقیها بروز کرد، شدت گسترش یافت، تشدید گردید و به خصومت آشبی ناپذیر مبدل گشت. یکبار دیگر تکروریها، جاه طلبیها و آزمندیهای بی لجام حفیظ الله امین حتی نزدیکترین افراد نسبت به وی را، در برابرش برانگیخت. او به هیچ چیز قناعت نمیکرد، بجز حکمرانی مطلق خودش و تسایعیت بیچون و چرا از جانب دیگران و هنوز هم چیزهای بیشتر میخواست. تضاد های آشکار - در منافع و مواضع، در طرز دید و برداشت از مسائل، در شیوه های برخورد و در ملاحظات سیاسی - گروهی از رهبران و فعالان خلقی را در برابر امین قرار داد. ولی او پیوست به گذشته سیاست های حیل، توطئه، تحریک، مقابله، تضعیف، خشونت و تشدد را متناسباً در مقابل آنان بکار گرفت.

هنوز بیش از چند روزی از عزیمت رهبران پرچمی به خارجه نگذشته بود که در ماه جولای ۱۹۷۸ محمد اسلم و طنجار از سمت معاون صدراعظم اضافه بست گردید و بعیت وزیر امور داخله تعیین گردید. بعد از آن امین و وطنجار آشکارا در مبارزه و مخالفت - بخاطر کنترل ارتش قرار گرفتند. تری کی شدت خواهان آن بود که وطنجار اداره وزارت دفاع را برعهده خویش بگیرد، ولی امین حاضر نبود که این مقام را به کسی واگذار نماید. سرانجام تری کی وادار گردید که به یک سازش غیر طبیعی تن در دهد و آن اینکه: خود او وزیر دفاع باشد و امین معاون وی.

در حالیکه این پست برای تره کی نامی بیش نبود و تمام اداره امور بدست امین، کماکان متمرکز باقی ماند. دیری نگذشت که وطنجار از وزارت داخله نیز برکنار گردید و بار دیگر بحیث وزیر معابر، ولی بدون سمت معاون صدراعظم، تعیین گردید.

پس از حوادث هرات، در جلسه مؤرخ ۱۷ مارچ ۱۹۷۹ در جلسه شورای انقلابی وضع معشوشی بوجود آمد. امین از جانب وطنجار و سید محمد گلابزوی مورد سوال قرار گرفت مبنی بر اینکه: چرا چنان حوادث در فرقه ۱۷ هرات رخ داد، در حالیکه او رهبری وزارت دفاع را عملاً در دست دارد؟ در این جلسه سازش دیگری صورت گرفت. وطنجار بحیث وزیر دفاع تعیین گردید و امین به حیث صدراعظم تحت عنوان "لمری وزیر". ولی امین نه تنها نفوذ خویش را در ارتش حفظ و توسعه داد، بلکه دو تن از نزدیکان خویش: محمد یعقوب و اقبال وزیری را بالترتیب بحیث قوماندان عمومی ارکان حرب و رئیس عمومی امور سیاسی اردو، به صفت معاونین وزیر، مقرر کرد.

باینگونه علایمی مبنی بر اختلاف میان تره کی و امین از بهار ۱۹۷۹ پدید گردید و در مطبوعات جهانی راه یافت. راجا انور در اثر خویش موسوم به "تراژدی افغانستان" اظهار میدارد:

«باوصف اینکه تره کی در مارچ ۱۹۷۹ گفت: "میتوانم بگویم که من و امین چون گوشت و ناخن هستیم که از هم هرگز جدا نمی شوند"، ولی اختلافات چنان جلدی بود که با این حرفها ماست مالی شده نمیتوانست. در واقع تاریخ ۲۶ مارچ آخرین فصل مناسبات پدری و پسری یا استاد و شاگردی میان تره کی و امین بود».

تا تابستان سال ۱۹۷۹ اختلافات میان وطنجار و امین شدت گرفت. راجا انور مینویسد:

«وطنجار با استفاده از مقام خویش بحیث وزیر دفاع قوماندانان را نزد تره کی میآورد تا پیوند های شخصی میان آنان تأمین گردد. ولی امین که از اپریل ۱۹۷۹ یکن از وفادارترین افراد خویش، سید داؤد تلون را بحیث قوماندان گارد

ارگ و پادی گارد تیره یکی تعیین کرده بود، بوسیله وی از تمام جریان‌ات مطلع می‌گردد. امین روز دیگر قوماندانان را مورد عنایت و تفقد خویش قرار می‌داد و کارهای کرده جانب مقابل را ناکرده می‌ساخت. علاوه بر آن، تمام کلیدهای قدرت اعم از نظامی و ملکی بدست امین بود.

امین دریانیه های خودبه تکرار می‌گفت: کسانی که در ماحول تیره کی قرار دارند، از وی بخاطر اهداف خود استفاده مینمایند. او بعد ها آنان را کنجکی ها مینامید و می‌گفت که ایشان دشمنان طبقه کارگر هستند. به تاریخ ۱۴ جولای سالگرد تولد تیره کی چنان پرمصرف و پرباهو برپاگردید که در یک کشور فقیر و جنگ زده مانند افغانستان، خارج از تصور بود و پیرامون آن شایعات زیادی بوجود آمد. سعی میشد که در ظاهر همه چیز عادی نشان داده شود ولی در عمق خلیها پر تنش بود. می‌گویند که آن سالگرد به آنگونه از جانب امین برپا شده بود تا وفاداری خویش را به استاد نشان بدهد، ولی در واقع برای تخفیف مقام وی باین امر مباردت ورزیده بود.

امین کم و بیش عین شیوه هائیرا که برای طرد پرچمیها از شرکت در حاکمیت بکار برده بود، در برابر رفقای خلقی خود نیز بکار گرفت. او قدم بقدم با کسب اکثریت در مقامات رهبری مواضع خود را تحکیم مینخشد و مخالفین خویش را در تنگناها قرار میداد. در جریان مبارزه برای قدرت او بتاريخ ۲۸ جولای باردیگر ظاهرا بحیث معاون تیره کی در وزارت دفاع موضع سابق خود را بدست آورد و دوتن از مخالفین وی: وطنجار باردیگر بحیث وزیر داخله و شیرجان مزدویار بحیث وزیر سرحدات و قبایل مقرر گردیدند و در عین زمان دوتن از وفاداران شخصی امین، بیرک شنواری و محمد فقیر، بفرض نظارت بر فعالیتهای آنان بحیث معینان وزارتخانه های متذکره گماشته شدند. امین پست قبلی اولی خود، وزیر امور خارجه و معاون صدراعظم را به شاه ولی واگذار گردید. او با تعیین سالم مسعودی بحیث وزیر تعلیم و تربیه و عبدالرشید جلیلی بحیث وزیر مشاور، افزون بر محمود سوم و منصور هاشمی، در واقع تیم چهار نفری خویش هنگام تحصیل در امریکا را دوباره تشکیل کرد.

میگویند که یکی از خصلتهای دیگر امین براه انداختن جنگ روانی و برانگیختن مخالفین خویش بود تا برای سرکوب یا تجرید آنان بهانه بدست آورد. او در برابر مخالفین خلقی خویش اصطلاحات "باند چهارنفری" (محمد اسلم و طنجار، اسدالله سروری، شیرجان مزدوریار و سید محمد گلابزوی) و "کنجکی ها" (صالح محمد زیری، دستگیر پنجشیری، عبدالکریم میثاق) را آنقدر به تکرار بکار میبرد تا ایشان از جا درروند.

در جریان ماه اگست ۱۹۷۹ اختلافات درونگروهی شدت اختیار کرد و مناسبات شخصی میان تره کی و امین تیره گردید تا اینکه پس از بازگشت تره کی از کیوبا علنی شد. تره کی به تاریخ ۴ سپتمبر ۱۹۷۹ در رأس هیأتی جهت شرکت در کنفرانس کشورهای غیرمنسلک منعقدۀ هاوانا مسافرت نمود و در راه بازگشت بنا بر ژنف رهبر شوروی ملاقات نمود. میگویند که اکثریت اعضای هیأت او بشمول سید داؤد تلون آشکارا از وفاداران امین بودند. صرف نظر از آنکه داستانهای زیادی گفته شده است مبنی بر اینکه حین پذیرائی از تره کی در میدان هوایی کابل اسدالله سروری میخواست که امین را ترور نماید و عزیز احمد اکبری، خواهر زاده اش از این پلان به امین خبر کشی کرده بود یا اینکه سید داؤد تلون از صحبت‌های تلفونی اسدالله سروری با تره کی حین اقامت در کیوبا برای امین خبرچینی کرده بود، واقعیت اینست که بی اعتمادی شدیدی میان دو جناح خلقیها به خصوصت آشکار مبدل شده بود. شایان یادآوری است که صرف هنگامی خلقیها متوجه زیانها و خطرات شدید اعمال حفیظ الله امین شدند که لبه نیز شمشیر وی علیه خود آنان برگشت.

سومین کودتای حفیظ الله امین ویکبار دیگر غصب انحصاری قدرت:

تنش میان هردو جناح، بویژه پس از بازگشت تره کی شدت اختیار کرد. در مورد اینکه گفته میشود در مسکو گویا رهبران شوروی تره کی را علیه امین برانگیخته باشند، چندان مؤثق نیست. همچنان این ادعا که ببرک کارمل و نورمحمد

تره کی، به وساطت شورویها دوسکو ملاقات کرده باشند، حقیقت ندارد زیرا تشدید تنش میان دوجناح خلقی مسأله تازه ای نبود که با بازگشت تره کی بوجود آمده باشد یا شورویها چنان ملاقات تحریک آمیزی را سازمان داده باشند که نتایج آن پیشینی شده نمیتوانست و امین حتماً از آن مطلع میگردد.

در رابطه به تنش میان تره کی و امین موضع رهبری اتحاد شوروی از روی دو سند سری ایکه اخیراً بر روی شبکه انترنت پخش گردیده است، به روشنی آشکار میگردد.

برگردان یکی از اسناد متذکره (گزیده شده از فیصله جلسه مؤرخ ۱۳ سپتمبر ۱۹۷۹ پیروی سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی) از زبان انگلیسی به زبان فارسی بقرار زیر است:

« رهنمود زیرین به سفیر در کابل تصویب است.

اول) سفیر شوروی موظف میگردد که با تره کی و امین ملاقات نماید و عاجلاً این آرزومندی را ابراز بدارد که هردوی ایشان در برابر انقلاب احساس مسئولیت از خود نشان بدهند. به نام نجات انقلاب، ایشان باید باهم کنار آیند و درهماًنگی از یک موضع اتفاق نظر کار نمایند. دوبارچگی در رهبری برای آرمان انقلاب و برای مردم افغانستان کشنده خواهد بود.

هرگاه امین به ملاقات مشترک با تره کی موافق نباشد، بنابر آن با توافقی تره کی با امین جداگانه ملاقات بکن و عین پیام را به وی برسان.

بمنابه سند دوم، متن زیرین از پروتوکول نمبر ۱۰۶ نقطه ۵ اشد محرم، کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی پخش شده بر روی شبکه انترنت، برگرفته شده است:

« برطبق اطلاعات واصله از تمام مجاری درباره اوضاع در رهبری افغانستان، رویدادها در روزهای اخیر در امتداد خطوط زیرین انکشاف کرده است:

با بازگشت از هاوانا، به تره کی از جانب امین اخطار داده شد که کارمندان خیلی نزدیک به تره کی - وزیر امور داخله (اسلم) وطنجار، وزیر معابرات (سید محمد) گلابزوی، وزیر امور سرحدات (شیرجان) مزدوریار و رئیس ارگانهای

امنیت دولتی (اسدالله) سروری - از کار برکنار شوند و به بهانه اینکه در یک "توطئه امپریالیستی" علیه امین دست داشته اند، مورد مجازات قرار گیرند.

تلاشهای تره کی مبنی بر اینکه امین را قانع سازد تا از تقاضاهای خویش دست بردارد و در رهبری وضع را عادی بسازد، بجائی نرسید. تمام شواهد مؤید آنست که امین با استفاده از غیابت تره کی زمینه های تضمین متمرکز کردن تمام قدرت واقعی را بدست خویش بشمول ارتش و ارگانهای امنیت دولتی مساعد ساخته بود.

با تشخیص سیر حوادث، تره کی سرانجام در آستانه تصمیم بود که امین را از رهبری برکنار نماید، ولی او عدم قاطعیت و دودلی از خود نشان داد و شاید هم به کمبود نیروی کافی برای انجام نیت خویش دچار بود.

پیام نیروی سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی که از تره کی و امین تقاضا مینمود تا نیروهای خویش را یکجا سازند و موضع برونی یکپارچه اتخاذ کنند، بوسیله آنان و دیگران بخوبی استقبال گردید، ولی برغم آن، امین برای نیل به هدفهای خویش فعلاً نه به کار ادامه میداد و تره کی مانند گذشته قاطعیت نداشت و آشکارا قادر به پایان بخشیدن به فعالیتهای امین نبود. در نتیجه تمام اهرم های قدرت واقعی اکنون در دستهای امین است. او رهبری نیروهای مسلح، ارگانهای امنیت دولتی و ارگانهای امور داخله را نظارت مینماید. در این جریان، امین تره کی را بطور کامل با استفاده از نیرو تجربید کرده است؛ هیچگونه دسترسی به وی حتی برای نمایندگان ما ممکن نیست. بخصوص با بهره گیری از دامتان تبادله آتش در اقامتگاه تره کی که دوتن بشمول محافظ جان امین کشته شدند، امین آشکارا تقاضا نمود تا تره کی تمام مقامهای خود را ترک بگوید.

بر طبق آخرین اطلاعات که در جریان یک مذاکره با امین از سوی نمایندگان ما حاصل گردیده است، در نظر است که یک پلنوم کمیته مرکزی ح د خ ا به تاریخ ۱۶ سپتمبر دایر گردد. به تره کی گفته خواهد شد که داوطلبانه از تمام مقامات خود بر اساس بیماری دست بکشد و حتی اگر او موافقت نکند، تصمیمی در این باره اتخاذ خواهد شد.

امین تقاضاهای رفقای ما را مبنی بردادن آگاهی به وی که چنین اقدامی نتایج و غیم هم برای حزب و هم برای کشور به بار خواهد آورد، نادیده گرفته است. در تحت چنین شرایطی، موضع ما در این مرحله مطابق به خطوط زیرین خواهد بود:

اول) بادر نظر داشت وضع واقعی امور که اکنون انکشاف کرده است، ما نباید از ارتباط با امین و رهبری تحت ریاست وی ایا ورزیم. در عین زمان ما تلاشهای ممکن را بکار بندیم تا از وارد آوردن تضییقات بر حامیان تره کی دست بگیرد. ما باید از تماسهای خود با امین استفاده نمائیم تا از دید سیاسی و نیات وی تصور روشن و دقیق بدست آوریم.

دوم) مشاورین نظامی مستقل در نیروهای افغانی و همچنان مشاورین ما در ارگانهای امنیت دولتی و امور داخله باید در جاهای خود باقی بمانند، وظایف مستقیم خویش را در ارتباط به آمادگی و پیشبرد عملیات رزمی در برابر دسته بندیهای شورشیان انجام بدهند، ولی البته بدون هیچگونه سهمگیری در اقدامات اختیاری آمیز علیه مردم که مورد بی عنایتی امین قرار گرفته اند و در صورتیکه به واحدهای ارتش دستور انجام چنین اقدامات داده شود.

سوم) ارسال سلاحها و تجهیزات نظامی شوروی به افغانستان تا حدودی قطع گردد، عمدتاً به ارسال پرزه جات و مهمات مورد ضرورت در مبارزه علیه شورشیان، محدود شود.

چهارم) ما باید از امین تقاضا نمائیم و نظر خویش را ابراز بداریم، هرگاه تره کی از مقامات خود برکنار شود، ضرورت به انجام اقدامات اختیاری آمیز در برابر وی و یا انجام نوعی محاکمه او نمیشد.

در مورد اینکه آیا چهارتن از اعضای رهبری خلیفهای طرفدار تره کی پیشدستی میکردند که امین را از میان بردارند و یا امین بازرنگی خاصی زمینه سازی نمود تا خود باردیگر ابتکار را در دست بگیرد، بجای خودش باشد. مسأله اینست که مخالفت میان دوجناح، خلیفها و خاتم کسب نمود و در این میان خبرچینان که نقش دوگانه ایفاء مینمودند، آتش خصومت را نیز تر کردند. تقاضا از پوزانوف سفیر

شوروی برای پادرمیانی جهت تخفیف تشنج میان تره کی و امین نه تنها به این امر کمک نکرد، بلکه موجب تشدید تنش میان آن دو گردید. زیرا با کشیدن پای سفیر به این ماجرا که خصومت در آخرین نقطه اوج خود رسیده بود، گویا امین شاهد با اعتباری برای سلب قدرت از تره کی بدست آورده بود.

قضیه از اینقرار بود که تره کی و امین دیگر تحمل دیدن یکدیگر را به تنهایی نداشتند. قرار معلوم تره کی از سفیر شوروی تقاضا بعمل آورده بود که میان او و امین میانجی گری نماید. به تاریخ ۱۴ سپتمبر، ساعت ۴ بعد از ظهر، درحالیکه پوزانوف نزد تره کی در حرمسرای ارگ بود، از امین نیز تقاضا بعمل آمد که نزد ایشان بیاید. ظاهراً بمجرد ورود امین، محافظین تره کی از بالای زینه های عریض و طویل حرمسرای گویا بر او آتش کرده باشند و در اثر آن بجای امین، سید داؤد تلون کشته شد و نواب مجروح گردید و شهنشام در شفاخانه جمهوریت بنحو مرموزی بقتل رسید. اینکه آیا نخست محافظین تره کی از بالا آتش گشودند یا نفرات امین از پائین تحریکات عمدی بوجود آوردند، معلوم نیست. غیر قابل یاور به نظر میرسد که باحضور پوزانوف بحیث شاهد، محافظین تره کی آگاهانه از فاصله دور درحالیکه امین پس از دقایقی در تیررس ایشان قرار میگرفت، آتش کرده باشند. به هر حال، این حادثه برای امین بهترین بهانه بدست داد که تره کی را فوراً خلع ید نماید. محافظین تره کی به دستور امین فوراً کشته شدند. امین تره کی را در ارگ زندانی ساخت که سه هفته دیگر زندگی خویش را در آنجا سپری نمود و تلون و نواب را بمنابه قهرمانان چندین مرتبه ای تجلیل کرد.

کودتای سوم امین و اینبار بر ضد خلقیها به تاریخ ۱۴ سپتمبر ۱۹۷۹ به تحقق رسید. شایان تذکر است که کودتای اولی امین علیه محمد داؤد، کودتای دومی وی علیه پرچمیها و کودتای سومی اش علیه تره کی و بخش بزرگ خلقیها به انجام رسید. از این تاریخ به بعد خلقیها به دو بخش یا دو جناح، آشکارا تقسیم شدند. امین در همین روز، چهارتن از وزراء (وطنجار، گلابزوی، مزدوریار و سروری) را از مقامات ایشان سبکدوش نمود. فردای آن در جلسه کمیته مرکزی، او تره کی را به سوء قصد علیه خویش محکوم ساخت و به تاریخ ۱۶ سپتمبر وی را تحت عنوان

دلایل بیماری مستعفی و خود را بجایش منشی عمومی کمیته مرکزی حزب اعلام نمود. پس از آنکه او تمام قدرت را بدست خود گرفت، بر طبق عادت پیشین خود، نزدیکترین افراد وفادار به خویش را در پستهای کلیدی گماشت. او برای اینکه دیگر رقیبی در رهبری نداشته باشد، دو کتور شاه ولی را بحیث چهره دوم در حزب و دولت، بحیث معاون صدراعظم، وزیر امور خارجه و منشی کمیته مرکزی تعیین نمود.

اگرچه شاید قبول این تغییرات برای اکثریت اعضای کمیته مرکزی خلقی کارسبلی نبود، ولی شاید ناگزیر برای حفظ جان خویش بآن تن دردادند و آن‌عه از فعالان حزبی که باین با آن طریق ابراز نارضایتی کردند یا علیه امین بمبارزه برخاستند، بلاد رنگ بازداشت شدند یا سر به نیست گردیدند. ولی از همینجا تقم بدینی، نفرت و مخالفت نسبت به امین در میان اکثریت اعضای رهبری و فعالان خلقی به جوانه زدن آغاز کرد. چهارتن از وزرای معزول شاید راه دیگری نداشتند جز این که به سفارت اتحاد شوروی در کابل پناه ببرند. مقامات شوروی نیز شاید راه دیگری نداشتند جز این که آنانرا بپذیرند. در غیر آن ایشان با شکنجه های فجیع و مرگ حتمی از جانب امین روبرو میشدند و این امر موجب بدنامی شوروی میگردد. درنومبر ۱۹۷۹ پوزانوف از افغانستان بازخواسته شد، ولی او قبل از عزیمت خویش سه تن از پناهندگان (وطنجار، گلابزوی و سروری) را در یک طیاره ترانسپورتی به شوروی انتقال داد.

ملاحظه اعمال خودپرستانه امین، توطئه ها و بیباکیهای وی که دیگر حدود و ثغور نمی شناخت با آخرین شیوه پرازدسیه دستیابی کامل به قدرت، مسلمان مقامات مسئول شوروی را تکان داده و نفرت و خشم ایشانرا برانگیخته بود. شوروی در سیاستهای افغانستان از مسالهای پیشین و بمثابة فصل نویسی از مناسبات بویژه در مسالهای با اصطلاح "انقلاب خلقی" سخت درگیر شده بود و سهولت نمیتوانست خود را از این مخمصه نجات بدهد. دولت خلقی چه در زمان تره کی و چه امین چنان به شوروی چسبیده بود که ناگزیر در این یا آن مسأله باین یا آن طریق پای آن کشانده میشد. یکبار دیگر به رعایت عنعنه مناسبات میان کشورهای همسایه، این شوروی بود

که باید جاگزینی دسیسه آمیز و زور گویانه امین را بحیث نخستین کشور تبریک میگفت. چنانکه، اگر چه با تمل، ولی به تاریخ ۲۹ سپتمبر این تشریفات دپلوماتیک را انجام داد. پس از آن همسایه های دیگر و برخی کشورهای دیگر اعم از شرقی و غربی چنین رسم معمول دپلوماتیک را بجا آوردند.

پس از آنکه امین از تحکیم قدرت خویش در ارتش، حزب و دولت اطمینان حاصل نمود، به تاریخ ۱۶ اکتوبر همر و شماری از نزدیکان خانواده تره کی را به زندان پلجرخی منتقل ساخت. به تاریخ ۱۹ اکتوبر از طریق رادیو و تلویزیون بعنوان یک خبر عادی اعلام گردید که تره کی در اثر بیماری وفات کرده است. ولی در نخستین روزهای سال ۱۹۸۰ معلوم شد که او در شب ۱۹/۸ اکتوبر بوسیله یک بالش در یک اتاق کوچک زیر زینه کوتی باغچه ارگ بر روی یک تخت بی پایه بگونه فجیعی خفه شده بود. قاتلین عبارت بودند از: روزی آمر سیاسی گارد، شایسته افسر گارد و اقبال قوماندان گارد.

مناسبات میان رژیم امین و اتحاد شوروی بگونه کج دار و مریز ادامه داشت. امین تلاش مینمود که آن مناسبات را عادی و حتی دوستانه تر از گذشته جلوه دهد. نقاط نظر اتحاد شوروی در ارتباط با رژیم امین درمند سری زیر، پخش شده بر روی شبکه انترنت، مشخص گردیده است. این سند گزارشی است که از سوی گرومیکو، وزیر امور خارجه - اندروپوف، رئیس کمیته امنیت دولتی - اوستینوف، وزیر دفاع - پونیماریوف، رئیس شعبه مناسبات بین المللی حزب کمونیست اتحاد شوروی به کمیته مرکزی آن حزب به تاریخ ۲۹ اکتوبر ۱۹۷۹ ارائه گردیده است.

(اشد محرم، پرونده ویژه)

«به کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی،

وضع در افغانستان به دنبال رویدادهای ۱۳ - ۱۶ سپتمبر امسال که در نتیجه آن تره کی از قدرت برانداخته و سپس جساما از میان برداشته شد، فوق العاده بهرینج باقی مانده است.

تلاشها برای تحکیم مواضع قدرت امین بموازات چنان حرکات تصنعی مانند آغاز به تجدید کار طرح قانون اساسی و آزادی برخی افرادیکه قبلاً زندانی شده بودند، درواقع میزان پیگرد درحزب، ارتش، دستگاه دولت و سازمانهای ملکی گسترش یافته است...

برطبق اطلاعات دست داشته ما، درحال حاضر اعداد گروهی از اعضای بیروی سیاسی (زیری، میناق، پنجشیری) که متهم به فعالیت جناحی "ضد حزبی و ضد انقلابی" هستند، برنامه ریزی گردیده است. درپلنوم کمیته مرکزی ح د خ ا که اخیراً انجام گردید، امین درمقامات رهبری حزب اشخاصی را که پیش ازهمه به وی وفادار هستند، بشمول شماری از خویشاوندان خویش را گماشته است...

اخیراً نشانه های مشخص این حقیقت وجود داشته است که رهبری جدید افغانستان درنظر دارد که یک "سیاست متوازن" را دررابطه به نیروهای غربی درپیش بگیرد. بخصوص تشخیص گردیده است که نمایندگان ایالات متحده امریکا براساس تماسهای خویش با افغانها درباره امکانات تفسیر درمشی سیاسی افغانستان درمستی که موجب خورسندی واشنگتن میگردد، به نتیجه رسیده اند.

مناسبات رژیم امین با ایالات متحده امریکا پس از هجوم بیابکانه کماندوهای امین بر اختطاف کنندگان سفیر امریکا در کابل و کشته شدن ادلف دابس سفیر به تاریخ ۱۴ فبروری ۱۹۷۹، لرزان شده بود. امین درحالیکه چهارده مرتبه قبلاً دابس را ملاقات نموده و مناسبات خوبی با وی تأسیس نموده بود، ولی جاه طلبی های آویخته با تعصبات وی اجازه نداد که درحادثه اختطاف وی بسا معقولیت عمل نماید. پس از آن، وی آشکار و پنهان خلیجها تلاش بخرج داد تا خود را به آنکشور نزدیک بسازد. او بارهای دیگر شارژدافیر سفارت امریکا را در کابل ملاقات نمود و پیام های حسن نیت ارسال داشت، ولی دیگر عمرسیاسی وی کفایت نکرد که به آخرین آرزوی خویش، یعنی بازی آشکار روی دیگر سکه شخصی دست یابد.

امین از گذشته ها خود را یکتا از وفادار ترین مهره های طرفداران مسأله پشتونستان میشمرد. او تره کی را پس از سبکدوشی وی که چرا با جنرال ضیاء

الحق، رئیس جمهور پاکستان درهاوانا ملاقات کرده است، به سازش با مقامات آنکشور روی این مسأله متهم گرد. اما، او خود پس از غصب کامل قدرت به کلید آن قفلی که در دست پاکستان بود، دست انداخت، ولی دست خالی ماند. زیرا او در این مسأله مانند هرامرد دیگری برای بقای قدرت خویش عجولانه عمل کرد. در رابطه به تلاشهای رژیم امین جهت نزدیکی با پاکستان، کلیه تاریخنگاران که بمسایل مربوط به آنزمان افغانستان پرداخته اند، نظریات مشابه دارند. میرمحمد صدیق فرهنگ در پنج قرن اخیر درافغانستان مینویسد:

«راجع به اقدامات امین در جهت نزدیکی با کشورهای غربی و همکاران آن در منطقه در "اسناد لانه جاسوسی" آمده است که پس از رسیدن امین به مقام اول، وزیر خارجه او شاه ولی در ملاقات با نیرو سام معاون وزارت خارجه امریکا به او خبر داد که: "جنرال ضیاء و آغاشاهی رئیس دولت و وزیر خارجه پاکستان هر دو به کابل دعوت شده اند و حکومت (افغانستان) می خواهد اختلافات خود را با پاکستان رفع کند».

در مورد آمادگیها برای پذیرائی آغاشاهی وزیر خارجه پاکستان با پای انداز های سرخ قالینی در میدان هوایی کابل و تغییر مسیر او به بهانه هوای خراب، حرفها و حدسیات گوناگون وجود دارد. در واقع، طوریکه یکن از آگاهان یادداشت کرده است، امین از ضیاءالحق و آغاشاهی مشاور او در امور سیاست خارجی پاکستان دعوت بازدید از افغانستان را بعمل آورد. قرار بود که به روز ۲۲ دسمبر آغاشاهی به کابل وارد گردد. برای او در میدان هوایی قالین سرخ انداخته شد و شاه ولی در میدان انتظار او را میکشید. ولی طیاره او فضای کابل را عبور و مستقیماً بسوی ایران پرواز کرد. به کابل اطلاع دادند که نسبت خرابی هوا، نشست طیاره ممکن نبود.

امین برای تره کی کیش شخصیت بوجود آورده بود تا در ورای آن سپر، نخست پرچمها را بکوبد و جنگالهای خود را به جان حزب و دولت سخت بجسپاند و پس از آن تمام گناهان خود را برعهده وی افکند. اگرچه عکس العملهای معینی از جانب خلقها در اینجا و آنجا صورت گرفت، ولی از جانب امین سرکوب گردید.

میگویند که قرار بر این بود که به تاریخ ۲۰ اکتوبر قیامی نظامی از جانب طرفداران تره کی انجام گیرد، ولی برای انجام آن آمادگی و هماهنگی لازم وجود نداشت و صرف فرقه ۸ ریشخور به اقدام آغاز کرد که یک قیام خشونت‌بار بود و ۲۴ ساعت دوام کرد. امین برای راه گم کردن، غلام محمد فرهاد رهبر حزب سوسیال دموکرات (افغان ملت) را مسئول آن شمرد و وی را زندانی ساخت.

امین خیلی تلاش کرد تا چهره "دموکرات" و قابل قبول برای خود در میان مردم، بگیرد، ولی چنین یک فریب پزرگ و آشکار را هیچکسی نمیتوانست بپذیرد. او شعار خویش "مصنویت، عدالت، قانونیت" را قرار داد. او اظهار میداشت که تره کی مشتاق کیش شخصی خویش بود، درحالیکه از نظر هیچکسی پوشیده نیست که امین خود ایجاد کننده و تشویق کننده این کیش بود. او بیرحمی‌های سازمان جهنمی اگسا را اعتراف نمود و برای فریب اسم آنرا "کام" گذاشت؛ یعنی کارگری اطلاعاتی مؤسسه و برادرزاده و دامادش، اسدالله امین را در رأس آن قرار داد. اسدالله امین در گذشته نیز دوش بدوش با اسدالله سروری در اگسا همکاری میکرد و در فن شکنجه دهی و آدمکشی استاد شده بود. درباره "کام" باید گفت که این کلمه فارسی دری بمعنی مراد و مقصود آمده است و بهمین معنی عبدالرحیم مجید، پسر عبدالمجید زابلی شرکت تولید نوشابه‌های غیر الکهوولی خویش از قبیل کوکو کولا، فانتا، اسپریت را بنام کام مسمی ساخت. امین بدون توجه به آن مخفف دستگاه شکنجه و ترور خویش را نیز کام نام نهاد و به شرکت هدایت داد که بصورت فوری اسم آنرا تعویض نماید. رئیس شرکت ناگزیر این کار را کرد، ولی در سال ۱۹۸۰ بار دیگر اسم شرکت خویش را کام گذاشت. البته این یک نمونه خیلی عادی است، ولی نشاندهنده خودخواهی امین بود که هر چه را هوس میکرد باید انجام میگرفت. نمونه بارز تر در این ردیف: امین نام‌های تاریخی شهرهای پرباقه، معروف و قدیمه افغانستان چون لشکرگاه را بنام "نواب شار" و شهر جلال آباد را بنام "تلون شار" در پی کشته شدن آنها در حادثه تیراندازی در ارگ که شرح آن قبلاً گذشت، از نو نام گذاری نمود. این دیگر واقعا به مسخره گرفتن و بازی با تاریخ بود!

لشکرگاه نام شهر معروف دوران سلاطین غزنوی است که بخصوص در زمان حاکمیت سلطان مسعود غزنوی از اهمیت بزرگ نظامی و استراتژیک برخوردار بود. جلال آباد در عصر بابرهای بنا نهاده شده بود و بویژه در دوران سلطنت جلال الدین اکبر از شهرت و عظمت بهره مند بود. ولی در هر حال، میگویند که در مجموع مردم اشتباه نمی کنند، ایشان هرگز آن نامگذاریهای خودسرانه را نپذیرفتند و پس از سقوط حاکمیت امین در نخستین روزهای سال ۱۹۸۰ رسماً نام های گذشته تاریخی دوشهر متذکره اعاده گردید.

امین ترکیب کمیته مرکزی حزب و نیروی سیاسی آنرا مورد تجدید نظر قرار داد و دو تن دیگر: عبدالرشید جلیلی و عبدالحکیم شرعی را بحیث اعضای جدید شامل ساخت. ترکیب اعضای نیروی سیاسی چنین بود:

۱. حفیظ الله امین

۲. شاه ولی

۳. صالح محمد زیری

۴. غلام دستگیر پنجشیری

۵. محمود سوما

۶. عبدالکریم میثاق

۷. عبدالرشید جلیلی

۸. عبدالحکیم شرعی

برای فریب، یک کمیته پنجاه نفری برای تسوید قانون اساسی بوجود آمد و شماری از زندانیان بحیث "حسن نیت" رها شدند، ولی در جریان قدرت کوتاه او بر شمار زندانیان بگونه قابل ملاحظه ای افزایش بعمل آمد.

(فصل هفتم)

وضع من در زندان پلچرخی
پس از ابلاغ حکم اعدام

مقاومت برای زنده ماندن و امید را تا آخرین لحظه از دست ندادن از یکسو و تسلیم به مرگ و مایوس شدن از سوی دیگر، نبرد سخت دشواری بود که در درون من میگذشت. واقعا مبارزه میان دلیری و هراس درونی در چنین لحظات خصلت تعیین کننده دارد؛ یا انسان را تا آخرین لحظه که امکانپذیر باشد، زنده و سرپا نگهدارد و یا قبل از فرارسیدن لحظات مرگ واقعی انسان را از پا میاندازد و میکشد. همچنان انتظار مرگ را کشیدن خیلیها دشوار است و فقط با تصور نمیتوان سختی آنان را فهمید! باوجود این، اگر انسان در عین زمانیکه امید را از دست ندهد، از مرگ زیاد نترسد، میتواند زحمت این انتظار را بهتر تحمل نماید.

بدون هرگونه تبارز خودخواهی و مبالغه گری باید اظهار بدارم که من در محاذله میان تسلیم شدن قبل از وقت به مرگ و هراس نداشتن از مرگی که ناگزیر باشد، در وجود خودم غلبه اراده به دوام زندگی بر تسلیم قبل از وقت بمرگ را شاهد بودم.

باری امکان دست داد که بکمک یک سرباز محافظ که مردی سخت شرافتمند و اهل ولایت فارس بود، یادداشتی را روی چپه کاغذ سگرت رفیع بنویسم و بخارج از زندان بفرستم. در آن یادداشت توطئه علیه خود و رفقا را افشاء نموده و از صدور حکم اعدام اطلاع داده بودم. یادداشت بدست همسرم رسید و بوسیله وی به کمیته مخفی مبارزان پرچمی در حال اختفاء در داخل و به رفقای رهبری در خارج کشور ارسال گردید. من خیلی سپاسگذارم که رفقا با تحرک زیاد به دفاع از من و سایر رفقا برخاستند. هدف من از ارسال یادداشت این بود که

خانواده، رفقا و دوستان قبل از مرگ من بدانند که قربانی یک توطئه شده بودم. من در یادداشت متذکر شده بودم که تا آخرین رمق حیات به آرمانهای انسانی خویش، به رفقا، دوستان، به مردم و وطن خویش وفادار باقی خواهم ماند. این یادداشت نزد چندتن از رفقا وجود دارد.

اگرچه دوماه ونیم پس از اعلام تصمیم مبنی بر اعدام در اینحالت باقی ماندم و کوچکترین خبر و اشاره دیگری نیامد، ولی مانند گذشته زندگی میکردم. در این جریان امکان دست داد که با دوست عزیزم محمد طاهر بدخشی دیدار و مصاحبت داشته باشم. روزها با بدخشی با تمام قلب، احساس و وجدانم صحبت مینمودم و شب‌ها را با آرامش خاطر میخوابیدم.

خیلی خوب بخاطر دارم که طاهر بدخشی از اطلاعیه مبنی بر اعدام من بشدت تکان خورد و اظهار داشت که:

«هرگاه سرکردگان رژیم به چنین جنایتی دست بزنند، یارجنایات و گناه‌های آنها هنوز هم خیلیها سنگین تر، خواهد شد».

زیرا پس از سالهای زیاد، به قول بدخشی:

«مردم فقیر و ستمدیده هزاره فرزند دیگری بر جود آورده اند و او هم قربانی بیشرمانه ترین توطئه گردد، چه جنایت بزرگ!»

من با همان اوراق کاغذها و نیچه‌های قلم خود کار پنهانی که در دست داشتم و گاهگاهی برخی از خاطره‌ها و گفته‌ها را یادداشت میکردم، اینبار وصیت نامه پراحساسی برای همسر و فرزندانم نوشتم مبنی بر اینکه در زندگی هرگز از راه شرافتمندانه انحراف نروژند و به رفقا و دوستان برسانند که تا آخرین لحظه پیاد ایشان بوده‌ام. کاغذ را با چند لایه درپارچه‌ای پیچیدم و طاهر بدخشی آنرا در گوشه‌ای از چین پخته‌ای خویش در زیر استریا تار و سوزن دوخت.

اینک میپردازم به توضیح مختصر آخرین دیدار با بدخشی در زندان پلجراحی و اینکه وی را چگونه در پیش دیدگان من بردند و به شهادت رساندند. برای من در زندان، مسأله خیلی با اهمیت، فرصت نیکو و درعین حال بسیار دردناک و حسرت‌آور، دیدار با دوست گرامی و شخصیت بیمانندی که نام و خاطره اش

جاودان باد، با محمد ظاهر بدخشی بود. در اینباره بعنوان آخرین دیدار با آن دوست عزیز، سطور زیرین را یادداشت مینمایم:

آخرین دیدار با محمد ظاهر بدخشی در زندان:

روزی، در ساعات شام قوماندان محبس در زندان کوچک ما آمد و اتاقهای ما را در اطراف عین همان دهلیز مربع شکل که تعریفش قبلاً گذشت، تعویض نمود. باینقرار او یک اتاق را که در آستانه درآمد بود تخلیه کرد. ما حدس زدیم که شاید انسان مهم و "خطرناک" دیگری برای رژیم، در آن انتقال داده شود. بدینلحاظ تمام نیمه اول شب را گوش به آواز بودیم تا اینکه سروصدا و رفت و آمد مختصری صورت گرفت و خاموش شد. یکبار دیگر نیز قبلاً چنین اقدامات بعمل آمده بود و فردای آن من از جای کلید قفل دروازه دریافتم که نظام الدین تهذیب، یکن از اعضای رهبری "پرچمی" ها را آنجا آورده بودند. ما مختصراً از عقب در باهم دوستانه صحبت و درد دل نمودیم، ولی به زودی وی را بجای دیگری در زندان انتقال دادند.

اینبار سختگیرها بیشتر بود. فردای آن شب که در آن باره در بالا صحبت کردم، و روزهای دیگر هر قدر از سربازان محافظ پرسیدم و جستجو کردم، حرفی نگفتند. پس از گذشت یک هفته فرصت مختصری دست داد تا از سوراخ کلید قفل داخل اتاقی را بنگرم. دیدم که مردی نورانی با ریش بزرگ دقیقاً تنظیم شده برنگ خرمائی روشن در برابر چشمانم قرار گرفت و پس از مکث مختصری شناختمش. دهن را بهوض چشم در سوراخ کلید گذاشتم و صدا زدم:

«ظاهر، ظاهر، بدخشی!»

وی فوراً در عقب دروازه آمد و پرسید که: «کشمند هستی؟»
گفتم: «بلی! چطور دانستی که منم».
گفت: «از سربازان پرسیده بودم».

چندین روز دیگر گذشت و گاهگاهی که فرصت دست میداد از عقب دروازه چند کلمه ای میان ما تعاطی میگردید. متدرجا سربازان دانستند که ما هر دو نه تنها دوست، بلکه خویشاوند نیز هستیم. همچنین ایشان تحت تأثیر شخصیت و حرفهای صمیمانه انسانی بدخشی قرار گرفتند و اجازه دادند که بعضاً باهم دیدار و صحبت داشته باشیم. روزهای بعد ساعتها باهم می نشستیم، صمیمانه و با ذهن باز، آکنده از احترام و دوستی متقابل، باهم صحبت میکردیم.

این دیدارها و صحبت‌های تقریباً همه روزه برای ما مایه تسلی، خورسندی و متقابلاً آموزنده بود. از گذشته‌ها، از دوستی‌ها و رفاقتها و از اینکه بالاخره خویشاوند هم شده بودیم، یاد آوری میکردیم و بعضاً از گذشته اظهار ندامت که چرا ما در تحت شرایط سیاسی وقت فریب خوردیم و هر دو که از لحاظ احساس، دید سیاسی و اندیشه‌های خویش نزدیک بودیم و خواهرم جمیله همسر وفادار، همکار و همفکر وی بود، از همدیگر برای مدتی دورماندیم. البته صحبت‌های ما عمدتاً خلصت سیاسی و انسانی داشت و از موارد خانوادگی نیز یادآوری‌هایی بعمل می‌آمد.

بدخشی در سالهای اخیر زندگی خویش نیز چه در زندان رژیم امین (هنگامیکه در دهمزنگ زندانی بود) و چه قبلاً در زندان محمد داؤد، فرصت یافته بود تا بطور مخفی کتاب بدست آورد و مطالعه نماید. وی همچنان فرصتهایی را که دربرون از زندان بود، افزون بر مبارزات عملی سیاسی، همه را عمدتاً وقف مطالعه مفید آثار کلاسیک و ادبیات نوین زبان فارسی کرده بود. معلومات فرهنگی وی درمورد قدما، حکما، شعرا و دانشمندان فرهنگ فارسی خیلی غنی بود. او بخشهای بزرگ مثنوی معنوی مولانا جلال الدین بلخی را به حافظه سپرده بود و از شعرای بزرگ دیگر این زبان برای هر موردی اشعار ناب و بیجا از یاد میخواند. او خیلی خوب مینوشت، ولی افسوس و صد افسوس که این امکان را از وی گرفته بودند.

در زندان پلچرخی، بدخشی مانند من، امکانات دسترسی به کتب، قلم و کاغذ نداشت، ولی روح جستجوگر وی آرام نمیگرفت. او اندیشه‌های خود را بعضاً روی لوله‌های کاغذ تشناب می نوشت و برای من میداد که مطالعه نمایم و من هم با نیجه قلم خود کار که در دسترم بود برای او برخی مطالب از اندیشه‌های

خویش را مینوشتیم. محمد طاهر بدخشی در زندان پلچرخ‌خی قرآن شریف را حفظ کرده بود و به آخرین بخش‌های آن رسیده بود که دشمنان انسانیت، فرهنگ و دانش، دیگر به او مجال ندادند و شهیدش کردند.

محمد طاهر بدخشی شخصیت کمیاب سیاسی و اجتماعی، مبارز، دانشمند، پژوهشگر، ادبیات‌شناس و از لحاظ شخصیت انسانی خویش عمیقاً با فرهنگ و مهربان بود. او در بدخشان مردپروور که گوئی روح و ذهن مردم ساده آن با فرهنگ و دانش عجین گردیده است، در میان یک خانواده متوسط الحال و برخوردار از علوم مروج مردمی متولد گردیده بود. وی که استعداد خداداد سرشار داشت نمیتوانست در محیط کوچک بدخشان پابند باقی بماند. او پس از چند سال درس مکتب در آنجا به کابل آمد و به لیسه حبیبیه شامل گردید. وی هنگامیکه هنوز خود شاگرد مکتب بود، از خویشتن مکتب سیاسی و راه و روش بخصوص داشت. او همیشه لباس وطنی به تن میکرد و خیلی مخالف غرب زدگی جوانان بود و به اندیشه رهائی ملت‌های تحت ستم دودسته جنگ زده بود.

بدخشی پیوسته با فضلاء دانشمندان، اهل عرفان، شخصیت‌های علمی و ادبی، با صاحب دلان و صاحب قلمان نشست و برخاست داشت. او انسانی حق‌شناس بود. وی پیوسته از شاعر و صوفی وارسته دهقان کابلی که از مصاحبت با وی فیض برده بود، با احترام بزرگ و به نکوئی فراوان یادآوری میکرد. بدخشی پس از فراغت از لیسه حبیبیه، بخت محصل به دانشکده حقوق پذیرفته شد و از زوی حسن تصادف من هم در همان سال شامل آن دانشکده شدم. خیلی زود ما باهم آشنا، دوست، برادر و همفکر شدیم. پس از دو سال تحصیل من علاقمند در رشته اقتصاد بودم و او نیز، علیرغم تمایل به تحصیل حقوق، رشته اقتصاد را ترجیح داد. سال‌های زیادی که در دانشکده تحصیل و در وزارت معادن و صنایع باهم کار میکردیم در رابطه بمسائل سیاسی و فرهنگی اندیشه‌های مشترک داشتیم.

سال‌های مطالعه، مبارزه سیاسی را یکجا پشت سر گذاشتیم تا کار برای تدارک تشکیل حزب دموکراتیک خلق افغانستان و کنگره مؤسس آن آغاز گردید.

وی بزودی بنابر استعداد سرشار و دانش سیاسی اش بحیث عضو کمیته تدارک برای تأسیس حزب پذیرفته شد. نقش او در تشکیل حزب و کنگره اول آن برجسته بود. محمد ظاهر بدخشی و من در نتیجه شرکت در نخستین تظاهرات بزرگ خیابانی پس از سالها سکوت سیاسی، در اکتبر سال ۱۹۶۵ دستگیر و زندانی شدیم. در نتیجه ادامه اعتصابات و مقاومت شدید محصلان و روشنفکران، حکومت دوکتور محمد یوسف سقوط کرد و ما نیز از زندان رهائی یافتیم.

از نخستین روزهای برگشت اسرار آمیز حقیقت‌الله امین از ایالات متحده امریکا و تحمیل وی بر حزب، محمد ظاهر بدخشی با او بنابر اندیشه های شورنستی اش مخالفت میورزید. در انشعاب به دو جناح خلق و پرچم در سال ۱۹۶۸ آه محمد ظاهر بدخشی به جناح خلقها پیوست و من پرچمی شدم. از اینجا جدائی فکری میان من و بدخشی پدید گردید. تفاوت های فکری میان بدخشی و امین بخندی تشدید گردید که راه دیگری باقی نماند تا اینکه انشعاب دیگری در درون حزب خلقها بوجود آمد. در نتیجه آن بدخشی و علاقمندان وی از خلقها جدا شدند و پس از مدتی وی سازمان انقلابی زحمتکشان افغانستان (سازا) را بنیاد گذاشت. این سازمان به زودی بنام "ستم ملی" معروف گردید. زیرا که در سرلوحه مرام سازمان متذکره مبارزه علیه ستم ملی در افغانستان، نقش شده بود.

محمد ظاهر بدخشی در دوران حاکمیت رژیم جمهوری محمد داؤد برای مدت هجده ماه در زندان بسر برد و شرایط دشوار و شکنجه ها را متحمل گردید.

من و بدخشی در یک تاریخ، در یک روز بازداشت و زندانی شدیم. من صبح روز اول سنبله و بدخشی شام همانروز، بازداشت گردید. با وصف اینکه اتهامات وارده بر من و بر بدخشی کاملاً از هم متفاوت بود و مادتون در آزمون از لحاظ اندیشه اهرم جدا بودیم، معلوم نشد که چرا تاریخ دستگیری را عین روز تعیین کرده بودند. طوریکه بدخشی خود توضیح داد، در آغاز وی را دروزارت امور داخله به سختی شکنجه کردند و سپس به محبس دهمزنگ انتقالش دادند. باریگر وی را در مرکز آگسا بردند و توأم با شکنجه ها بازجویی نمودند و پس از آن، او را به بلاک دوم زندان پلچرخ منتقل ساختند. بعداً او را در زندان کوچک

ما در درون زندان بزرگ پلجرحی انتقال دادند. سرنوشت او تا آخرین لحظه نا معلوم بود و رژیم حتی وی را در محاکم قلابی خویش مورد محاکمه قرار نداد.

ما چهارتن: بدخشی، قادر، رفیع و من در زندان "خاص" خویش کاملاً بسی اطلاع از آن بودیم که در برون و از جمله در میان قصر نشینان خلقی چه می‌گذرد. ولی شام یکی از روزها صداهای گریه، ناله و زجه عده ای از خانمها و اطفال چنان در درون زندان پیچید و بالا گرفت که حتی بگوش‌های ما نیز رسید. پس از آن ما نیز دریافتیم که مرگ تور محمد تره کی از جانب رژیم امین اعلام گردیده است. سربازان محافظ گفتند که:

«سروصداها از همسر و برادر زاده های تره کی صاحب بوده است که در بلاک یک زندان پلجرحی زندانی شده بودند».

یکی - دوروز از این حادثه گذشته بود، در خالیکه بدخشی، قادر و رفیع نیز در اتاق من بودند و ما باهم جای مینوشتیم، سربازان محافظ ابلاغ کردند که همه سرعت به اتاق های خویش برگردند و دروازه های اتاقها قفل گردید. عزیز اکبری در حدود ساعت دو بعد از ظهر، همراه با قوماندان زندان وارد اتاق من شد. او پس از احوالپرسی مختصری گفت:

«شاید اطلاع نداشته باشید که اخیراً در کنادر رهبری حزب و دولت تغییراتی بوجود آمده است».

وی اظهار داشت:

«اکنون امین صاحب بعیت منشی عمومی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان و رئیس شورای انقلابی انضام وظیفه مینمایند!»
وی با غرور اضافه نمود: «شمار دولت انقلابی مصونیت، قانونیت و عدالت است».

من گفتم: «خدا کند!»

و خیره و سرد بوی وی نگریستم. او دوسیه کاغذی را که در دست داشت، باز کرد و طوریکه به نظر می‌آمد در یک فهرست علامتی گذاشت و اتاق را ترک

گفت. گفتند که وی بعداً به اتاقهای دیگر نیز رفته و مانند اینکه در فهرست دست داشته خویش علامت گذاری کرده باشد.

فردای همانروز، بدخشی وصیتنامه مرا که در داخل چپن وی دوخته شده بود، از لای استرآن برون کشید و بدستم داد و گفت:

« مثل اینکه من این اهانت شمارا بجائی رسانده نمیتوانم! »

گفتم: « چرا؟ خیر باشد! »

بدخشی توضیح کرد که حفیظ الله امین با او شدیداً خصومت میورزید و فکر نمیکند که وی را زنده نگهدارد. من بخاطر تسلی وی حرفهایی گفتم. او در حالیکه میدانست، حرفهای خوشینانه من در مورد آینده وی اثری ندارد، ولی بخاطر رعایت من موافقت کرد که در اینباره زیاد ناندیشد. او اشعار زیبایی مناسب همان حال و احوال از شعرای بزرگ چون مولانا جلال الدین بلخی، سعدی، حافظ، فردوسی، خیام و جامی زمزمه کرد. در واقعیت امر او شخصیتی نکته سنج و آگاه و یکی از چهره های استثنائی در شهامت و شجاعت بود.

ولی آه و افسوس، درد و اندوه که بدخشی، آن شخصیت شرافتمند و اندیشمند، آن مبارز نستوه و آزادیخواه فرهیخته بدست آغشته بخون دژخیم، به شهادت رسید.

فردای همان نیمه شبی که خفاشان او را با جمع دیگری از انسانهای خوب جامعه ما بردند و شهید کردند، من، قادر و رفیع سحرگاه، عقب دروازه اتاق بدخشی رفتیم، ولی از سوراخ کلید جای او را خالی یافتیم. ما همه همانروز خیلی گریستیم و برای او از ته قلب گریستیم. یادش گرامی، خاطره اش همیشگی و روانش شاد باد!

در همان نیمه شب ماه قوس ۱۳۵۸ خورشیدی، همراه با بدخشی، شاهپور احمدزی، دوکتور علی اکبر، دوکتور کریم زرغون و جمع دیگری را به قربانگاه بردند و شهید کردند. شاهپور احمد زی را من ندیده بودم، میگویند که او انسانی حلیم، متواضع و شرافتمند بود. سربازان مؤظف میگفتند که در اثر شکنجه ها، حواس وی پرت گردیده بود. درباره دوکتور علی اکبر قبلاً نوشته ام ولی در مورد

دوکتور زرغون باید گفت که او یکن از وفادارترین افراد مکتب خلقیها و از دوستان وفادار نورمحمد تره کی بود. امین با وی و گروه طرفدارانش شدیداً خصومت میورزید.

(فصل هشتم)

نتیجه گیریها و تحلیل ها از اوضاع پدید آمده در آخرین ماه ها و روزهای سال ۱۹۷۹ در تحت حاکمیت حفیظ الله امین

اوضاع افغانستان پس از غصب کامل قدرت بوسیله حفیظ الله امین بتاريخ ۱۶ سپتمبر ۱۹۷۹ به پیمانه زیادی آشفته تر و بفرنج تر از گذشته ها شده بود. جنگ داخلی در نتیجه سیاستهای ضد مردمی و "اصلاحات از بالا" بشکل مقاومت مسلحانه از نخستین ماه های ۱۹۷۸ آغاز گردیده و در سال ۱۹۷۹ شدت یافته بود. مداخلات آشکار پاکستان و سازماندهی "مقاومت" و "جهاد" از جانب استخبارات نظامی آنکشور مجاهدین را به نیروی کمی و کیفی قابل ملاحظه ای مبدل کرده و اوضاع سیاسی را در افغانستان خیلیها پیچیده ساخته بود.

بنا بر آن، این ادعاها که گویا درواکنش به ورود قوای نظامی شوروی و باصطلاح "اشغال" افغانستان بوسیله آنکشور، "جهاد" و "مقاومت" آغاز گردیده باشد، قطعا حقیقت ندارد. این امر بر هیچکسی پوشیده نیست که تنظیم های گروه های مسلح بنیاد گرای اسلامی در پاکستان حتی در سالهای ۱۹۷۳ - ۱۹۷۸ علیه حکومت رئیس جمهور محمد داؤد، به تنویق و حمایت آنکشور تشکیل شده بود و گروه های مسلح مربوط این تنظیم ها آشوبهایی را در کندهار، پکتیا، لغمان، لوگر، بدخشان و پنجشیر بوجود آوردند. مجاهدین بتاريخ ۲۳ جولای ۱۹۷۵ بر پنجشیر حمله کردند و آنرا از نیمه شب تا ساعت ۱۰ روز در تصرف خود داشتند. ایشان از همان زمان از کمکهای مالی و تسلیحاتی کشورهای عربی و برخی سازمانهای غربی برخوردار بودند.

گروه‌های مسلح مجاهدین در ماه می، یکماه بعد از قیام نظامی اپریل ۱۹۷۸، بیش از پیش فعال شدند و به دریافت کمک‌های مالی و تسلیحاتی از خارج موفق گردیدند. در اکتوبر ۱۹۷۸ نخستین حملات مسلحانه آنها در بخش‌های مختلف کشور آغاز یافت.

در ماه جنوری سال ۱۹۷۹ کنفرانس سرکردگان تنظیم‌های بنیادگرا در پاکستان تشکیل گردید و کمیته مبارزه^۱ بوسیله آن ایجاد شد. در این کنفرانس زمان حملات مسلحانه تعیین گردید و مسأله مناسبات با "دولت‌های دوست" مورد بررسی قرار گرفت. همین کمیته مبارزه، شورش وسیعی را در ماه مارچ ۱۹۷۹ درهرات سازماندهی کرد. همچنین یک تن از سران تنظیم‌ها در یک سطح بلند در وزارت امور خارجه ایالات متحده امریکا درواشنگتن پذیرفته شد و یک هیأت نظامی چین در همین سال از سرحد پاکستان با افغانستان در خیبرباز دید بعمل آورد. راجا انور زورنالیست پاکستانی در اثر خویش بنام "تراژدی افغانستان" مینویسد:

«تاسال ۱۹۷۸ در پاکستان اردوگاه تربیت ایجاد شده بود که در آنها اداره استخبارات نظامی آنکشور مهاجرین ساده افغانی را به جنگجویان چریکی برمیگرداندند. برطبق منابع غربی از جمله افراد تربیت شده در این اردوگاه‌ها و مسلح با اسلحه چینی متشکل از ۵۰۰۰ تن جنگجو در تحت رهبری حزب اسلامی به ولایت کنرها وارد شدند و به اسد آباد مرکز آن ولایت حمله بردند و سپس لوی کوهی اسمار را به تصرف خویش درآوردند. قوماندان لوی بنام عبدالرؤف به مجاهدین پیوست.»

راجا انور چنین ادامه میدهد:

«در سال ۱۹۷۸ شمار زیاد ناراضی‌ها از سیاست‌های رژیم به پاکستان فرار کردند و در آنجا از جانب حکومت نظامی و در مرکز کار، اداره استخبارات نظامی آنکشور، به آغوش باز استقبال گردیدند. این امر بهانه و وسیله مهمی برای گروه نظامیان و ذرئاس ضیاءالحق بود که مواضع خویش را در داخل پاکستان، تحکیم بخشند. باوصف دشوارها، حکومت پاکستان برای مهاجرین کمک پولی تعیین

میکرد و این کمکهای «مخاوتمندان» برای آن صورت می‌گرفت تا هر چه بیشتر فراری های افغانی جلب شوند. در سال ۱۹۷۸، بر طبق ارقام رسمی پاکستان، هشتاد هزار مهاجر افغانی به پاکستان سرازیر شدند.

یکتن از خبرنگاران پاکستانی به تاریخ ۲۷ جنوری ۱۹۷۹ ضمن مصاحبه ای با حفیظ الله امین چنین اظهار داشت: «شب گذشته بی بی سی خبر داد که یکی از خبرنگاران آن در پاکستان از یکی از کمپهای تعلیمی نزدیک سرحد افغانی در خاک پاکستان در علاقه خیبر باز دید کرد که در آنجا گوریلاهای حزب اسلامی به منظور اعزام شان به افغانستان تحت تربیه نظامی قرار گرفته اند. گفته شده که این چنین پایگاه های دیگر نیز در خاک پاکستان وجود دارد که توسط صاکر پاکستان محافظت میشوند.»

(اقتباس از سالنامه ۱۹۷۸، ص ۹۱۴)

تعداد مهاجرین در پاکستان در سال ۱۹۷۹ به صدها هزار تن میرسید. رژیم دراول میگفت که داستان مهاجرین حقیقت ندارد و کسانی که به پاکستان میروند کوچیها اند و بعداً که وجود آنان را بر سمیت شناخت، اعلام داشت که مهاجرین به وطن باز میگردند! ولی تنظیم های مجاهدین میگفتند که این امر حقیقت ندارد و این کوچیها اند که به افغانستان بطور عادی باز میگردند. البته روشن بود که هر دو جانب حقیقت را نمی گفتند.

در حالیکه کمکها بجز از شوروی بر روی رژیم قطع گردیده بود، در عوض از جانب ایالات متحده امریکا، جمهوری مردم چین، عربستان سعودی، پاکستان، جمهوری اسلامی ایران و کشورها و سازمانهای متعدد غربی و طرفداران منطقه ای آنها کمکهای بی حساب بسوی مخالفین مسلح سرازیر میگردد و آنان هر چه فزاینده تر و گسترده تر در نبرد علیه آن تشویق و تشجیع میشدند. در واقع رژیم در تنگنا قرار گرفته و در گرداب دشواریهای سیاسی و مالی گیر افتاده بود. وضع چنان مینمود که تند بادی پیرامون رژیم بر پا گردیده و به زودی به توفان همه گیر برای آن مبدل گردد.

(فصل نهم)

تقاضا برای اعزام سپاهیان شوروی
ورود قطعات نظامی آن کشور به افغانستان

شواهد و مدارک انکار ناپذیری در دست بود که رهبران رژیم برای دفع و طرد گروه‌های مقاومت مسلح نفوذ داده شده از خارج کشور بخصوص پس از حوادث هرات بارها از مقامات شوروی تقاضای اعزام نیروهای نظامی آن کشور را به افغانستان بعمل آورده بودند و این تقاضا ها بارها رد شده بود. ولی در شرایط جدیداً پدید آمده، هنگامیکه حفیظ الله امین کودتای دولتی درون قصر را در ماه سپتمبر ۱۹۷۹ علیه نور محمد تره کی و طرفداران او انجام داد، این مسأله جدیت کسب نمود.

در واقع، امین بوسیله این سومین کودتای خویش که اینبار ماهیت ضد خلقی داشت، قدرت سیاسی و نظامی را محکمتر و فشرده تر بدست خود متمرکز ساخت. قابل تذکار است که او قبلاً دو کودتای خونین دیگر را انجام داده بود، یکی در برابر دولت محمد داؤد و دیگری در برابر پرچمپها. یکی از نتایج این کودتا اینکه، مسأله اعزام قوای شوروی به افغانستان از یکسو مورد تقاضای مجدد و مکرر امین و از سوی دیگر مورد مطالبه مجدد شوروی قرار گرفت. اسناد منتشره سری از آرشیف های کمیته مرکزی حزب کمونیست و دولت اتحاد شوروی در سالهای اخیر که قسماً در آثار برخی از پژوهشگران بازتاب یافته است، نمایانگر این حقیقت است که رهبران رژیم خلقی، بویژه امین بکرات ورود قوای شوروی را به افغانستان، پیشنهاد و تقاضا نموده بود. در این مورد صرف از چند اثر معروف و مستند نام میبرم:

"ارتش سرخ در افغانستان" اثر بوریس گروموف قوماندان قوای نظامی شوروی در افغانستان؛ "توفان در افغانستان" اثر الکساندر لیاخوفسکی مشاور نظامی در افغانستان؛ "افغانستان پس از بازگشت سپاهیان شوروی" اثر محمود قاریف رئیس اکادمی علوم نظامی فدراسیون، روسیه و مشاور نظامی نجیب الله رئیس جمهور افغانستان؛ "برون از افغانستان" که در زبان فارسی زیر نام "رازهای نهان" برگردانده شده است، اثر مشترک دیگو کوردویز سابق معاون سرمنشی سازمان ملل متحد و نماینده خاص آن سازمان برای افغانستان و سلیگ هریسن روزنامه نگار معروف امریکائی.

بوریس گروموف مینویسد که براساس یک گزارش محرمانه به جلسه مؤرخ ۱۷ مارچ ۱۹۷۹ بیروی سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی، رهبری رژیم خلقی پس از حوادث هرات، ۱۴ بار از مقامات شوروی خواهان اعزام قوای نظامی آن به افغانستان گردیده بودند.

حفیظ الله امین پس از سومین کودتای خویش در نتیجه تشدید جنگ و خاتمت وضع سیاسی - نظامی در کشور، دست پاچه شده بود و برای حفظ قدرت، خود را به هردر و دیوار میزد. وی به ایالات متحده امریکا مراجعه نمود و آشکارا پیامهایی را بجانب آنکشور مبنی بر پشیمانی از گذشته و وفاداری در آینده "مخابره" میکرد و اینکه در صحبت های متعدد خصوصی و از طریق نمایندگان قابل اعتماد خویش در خارجه چه ها گفته و تعهد کرده باشد، معلوم نیست. ولی بقرار معلوم، امریکائیه پس از مرگ دابس سفیر آنکشور در کابل نسبت به حرفهای امین اعتناء و اعتماد نکردند. امین همچنان سرگشاده باب سازش با مقامات پاکستانی را باز کرد. یک ژورنالیست امریکائی موسوم به کورت لوهیک در کتاب خویش تحت عنوان "جنگ مقدس، پیروزی نامقدس - چشمبدها از جنگ مخفی سی، آی، ای در افغانستان" اظهار میدارد که ضیاءالحق رئیس جمهور پاکستان گفته بود که حفیظ الله امین میخواهد از شورویها بیژد ولی راه آنرا نمیداند.

امین به سلسله تلاشهای خود، از قرار معلوم با گلبیدن حکمتیار، رهبر حزب اسلامی تماسهای نزدیکی را برقرار کرده بود. این امر در شرایط نامساعد برای امین

و بنا بر خصلت وی نمیتوانست دوران واقع باشد و معلوم است که حکمتیار نیز در سواش دست دراز داشت و میتوانست بسادگی با امین کنار بیاید. سید محمد گلابزوی وزیر امور داخله جمهوری دموکراتیک افغانستان بتاريخ ۲۱ جنیوری ۱۹۸۰ در یک کنفرانس مطبوعاتی متن تند مهمی را افشاء کرد که پرده از روی توطئه امین بر می‌دارد و ابراز میدارد که چرا بتاريخ ۲۷ دسمبر ۱۹۷۹ برای برانداختن وی اقدامات نظامی به اشتراک پرچمها و خلقهای ضد امینی و بکمک قوای شوروی، بعمل آمد.

بر طبق این سند، قرار بود که حفیظ الله امین چهارمین کودتای خویش را علیه بقایای حزب دموکراتیک خلق افغانستان و ایجاد یک دولت مشترک با دستیاری حزب اسلامی بتاريخ ۲۹ دسمبر ۱۹۷۹، انجام بدهد. بر پایه اطلاعات ارائه شده، درستند گفته میشد که در اواخر ماه سپتمبر ۱۹۷۹ نماینده امین در پاکستان با گلبدین حکمتیار ملاقات نمود و ضمن آن "پیرامون قطع مقابله و ایجاد همکاری ممکن" موافقت بعمل آمد. در همین روزها، عبدالله امین برادر بزرگ حفیظ الله امین که فعالانه برای تأمین چنین ارتباطی با استفاده از شناختهای قبلی خویش، همکاری میکرد، چنین اشاره نمود:

«بیانید تا انقلاب بازی را خاتمه بدهیم، خوشاوندان و وفاداران خود را به مقامات عالی دولتی مقرر نمائیم».

به تاریخ ۴ اکتوبر ۱۹۷۹، امین در کابل جلسه سری مشورتی را با وفاداران شخصی خویش تشکیل کرد و در آن شرایط "اتحاد" با حزب اسلامی را مورد بررسی قرار داد. در این جلسه فیصله شده بود که از شعارهای انقلاب نور صرف نظر گردد؛ حزب دموکراتیک خلق افغانستان از بین برده شود؛ فهرستهائی برای از میان برداشتن مجموعه مخالفین اعم از اعضای زهری و فعالین حزبی، پرچمی و خلقی، در برون و درون زندان تهیه گردد؛ در دولت جدید مقام رئیس جمهور برای حفیظ الله امین حفظ گردد و نقش صدراعظم به حکمتیار واگذار شود.

همچنان در اطلاعیه ارائه شده بوسیله گلابزوی گفته میشد که در اواسط دسمبر ۱۹۷۹ نماینده شخصی امین بوسیله طیاره مخصوص متعلق به شرکت

هوایمانی آریانا از کابل بسوی پاریس - روم - کراچی پرواز کرد تا اطلاعات لازم را بمراجع مربوط درباره "تغییر در دولت" برساند. از تاریخ ۲۲ تا ۲۴ دسمبر نماینده خاص امین در پشاور، پاکستان مسافرت کرد. گلابزوی همچنان با اطلاع رسانید که بر طبق سند متذکره بتاريخ ۲۶ دسمبر، امین حکم اعدام حداقل ۱۳۰۰ تن از اعضای پرچمی حزب را در درون و برون زندان و شماری از خلقیها را امضاء کرده بود که به پیشواز کودتای جدید به تاریخ ۲۹ دسمبر باید انجام میگرفت و به آن توفیق نیافت (اقتباس از منابع دولتی).

اینکه چرا عاجلاً به تاریخ ۲۷ دسمبر ۱۹۷۹ درائر عملیات مشترک کمیته مخفی پرچمیها، خلقیهای ضد امین و قوای شوروی، امین از اریکه قدرت برانداخته شد، توضیح روشن آن اطلاعات مؤثق فوق بود، در غیر آن سه یار دیگر قبلاً به تاریخهای ۱۴ اکتوبر، ۲۷ نومبر و اول دسمبر ۱۹۷۹ پلان اقدام برای برانداختن رژیم امین از سوی کمیته مخفی پرچمیها تنظیم گردیده و در حلقات معین مخفی بگونه سری اطلاع داده شده بود. در هر سه مرتبه پلان قیام به تعویق انداخته شد، ولی حرکات پرچمیهای ستر و اخفاء شده شکهایی را در دستگاه امین ایجاد کرده بود که متعجبانه بازداشتها و شکنجه های برخی از فعالین گردید.

واقعیست اینست که در هر سه بار پلانهای قیام از منجشها و پختگیهای لازم بادر نظر گرفتن تناسب نیروها، برخوردار نبود و در آنها جوانب احساساتی و عاطفی بر ضمانت اجرایی، غلبه داشت. بهمین جهت ارزیابیها دقیقاً نشان میداد که اقدام از جانب کمیته مخفی به تنهایی، به نتیجه قابل اطمینانی منتج نمیگردید.

در رابطه به اینکه قوای شوروی چرا و چگونه وارد افغانستان گردید تذکرات معینی لازمی شمرده میشود. ولی قبل از همه باید به این سوال پاسخ گفت، در حالیکه امین به ایالات متحده امریکا و به پاکستان به اشارات پیام همکاری میداد و با حزب اسلامی حکمتیار بطور مشخص به توافقات معین رسیده بود، چگونه ورود قوای شوروی را به افغانستان دعوت کرد یا اجازه داد؟

آشنائی با خصوصیات حفیظ الله امین، نیرنگها و زرنگیهای او پاسخ گفتن به این سوال را تا حدودی سهل میسازد. امین شاید با کنار آمدن با حکمتیار اصلاً

میخواست که به مقاومت مسلحانه علیه دولت خویش پایان بخشد و او نیز شاید میخواست بوسیله امین نخست "کمونیستها" را از سرراه بردارد و سپس در رقابت‌های میانگروهی از سران دیگر نیروهای مسلح رقیب مستقر در پاکستان پیشی بجوید و سرانجام بگونه انحصاری به قدرت برسد.

مسئله آن هردو، امین و حکمتیار، نمیتوانستند که تا پایان بر همدیگر اعتماد داشته باشند. بنا بر آن، هردو باید ریزرقها و احتیاط‌های قبلی خویش را برای خود محفوظ نگه میداشتند. پشতوانه حزب اسلامی مبارزه نیروهای مسلح خود او در میدان نبرد و گروه‌های مسلح دیگر بود که در صورت پایان سازش میتوانست آنها را بسادگی به مبارزه مسلحانه برانگیزد. ولی امین چنین امکانات را در دست نداشت. زیرا اولاً در تجربه ثابت شده بود که نیروهای مسلح وی توانائی مقابله با نیروهای مسلح فزاینده نفوذ داده شده و تحریک شده از پاکستان را نداشت و ثانیاً این نیروها رو به ضعف و همپاشیدگی بود و در ائتلاف جدید پیش از پیش تضعیف میگردد. بنا بر این، امین به نیروئی خارج از دولت او بمثابة قوت الظهر شدیداً نیاز داشت. با این لحاظ او شاید در نظر گرفته بود که موجودیت شمار محدودی از قوای نظامی شوروی میتواند در حالات غیرعادی و ضروری به دفاع از حاکمیت وی برخیزد و در هر حال بحیث "مترسک" دیگران را سر جای شان بنشانند. در این رابطه، این عامل مهم ذهنی را نیز باید در نظر گرفت که همکاران و بویژه افسران نظامی امین بطور کل علائق دوستانه نسبت به اتحاد شوروی داشتند و ایشان بدون تأیید و حضور آن کشور، هیچ نیروی دیگری را در ائتلاف نمی پذیرفتند.

گر کتر و سیاست‌های امین تپییک بود، او در حالیکه جلب کمک از غرب و بویژه از ایالات متحده امریکا را برای بقای خویش لازمی میشمرد، در عین زمان از نیروهای شوروی دعوت بعمل میآورد که از وی عملاً پشتیبانی نمایند. این روش و عمل خام امین با برخی جهات سیاست‌های محمد داؤد شباهت داشت که وی در بعضی موارد نزدیکی با غرب را برای کسب کمک بیشتر از اتحاد شوروی مورد استفاده قرار میداد و از نزدیکی بیشتر با شوروی غرب را میترساند. مثال معروفی

درباره این سیاست محمد داؤد وجود دارد که میگویند: او سگرت امریکائی را با گوگرد روسی روشن میکرد.

امین دریازی دوگانه خود، مناسبات خویش را با شوروی خیلی گرم نگه داشته بود و از طریق مشاوران پیشمار نظامی و ملکی و نمایندگان بالارتهب آنکشور که در رفت و آمد بودند با ارسال نامه ها و صحبت‌های تلفونی پیامهای حسن نیت و "رفیقانه" به رهبران شوروی میفرستاد و کماکان از ایشان کمک "برادرانه" نظامی و اقتصادی مطالبه میکرد. او بموازات دریافت کمکهای بزرگ تسلیحاتی از آنکشور بغرض سرکوب گروه های مسلح و دفاع از دستاوردهای "انقلاب"، تقاضاهای خویش را مبنی بر اعزام دسته هایی از سربازان شوروی به افغانستان تکرار میکرد. بر پایه همین تقاضاها و "بازیها" دسته هایی از قوای نظامی شوروی خیلیها قبل از ۲۷ دسمبر ۱۹۷۹ به افغانستان وارد گردیده بود.

در هر حال، هرچه محرک امین بوده باشد، وی از ماه مارچ ۱۹۷۹ به بعد چهارده مرتبه ورود قوای شوروی را به افغانستان تقاضا نمود. رهبران خلقی مجموعاً ۲۱ بار این تقاضاها را بعمل آورده بودند. امین تنها پس از غضب کامل قدرت ۷ بار تقاضاهای خویش را بگونه مشخص ارائه نمود و صرف در ماه دسمبر سال ۱۹۷۹ وی چهار تقاضا نامه در اینباره به مسکو فرستاد.

بر طبق اسناد مؤثق، رهبری اتحاد شوروی چندین مرتبه مطالبات رهبران خلقی و از جمله امین را درباره ورود قوای شوروی به افغانستان رد کردند. صحبت‌های تلفونی چند مرتبه ای نور محمد تره کی و الکسی کاسگین صدراعظم شوروی در این ارتباط معروف است و همه صاحب نظران درباره اطلاع دارند. این مطلب و حتی متن ثبت شده صحبت‌ها را گنریخ بورویک ژورنالیست معروف روسی، گروهوف قوماندان قوای ۴۰ شوروی در افغانستان، دیگو کوردوویز و دیگران انتشار داده اند. چنانکه در جلسه ای که در حضور لئونید برژنف رهبر حزب و دولت شوروی بتاريخ ۱۹ مارچ ۱۹۷۹ در مسکو دایر شده بود، کاسگین چنین گزارش داد:

« من دیروز دوبار با رفیق تره کی گفتگو کردم. وی گفت که همه چیز

از هم فرو می باشد و لازم است تا ما نیرو بفرستیم».

در این جلسه درباره عدم قبول تقاضاهای رهبران خلقی مبنی بر اعزام نیروهای شوروی حرفهای زیادی گفته شده بود. حتی حرفهای هریک از رهبران طراز اول شوروی آلمان درباره، اکنون افشاء گردیده است. برژنف پس از استماع گزارش با تعجب چنین سوال کرده بود:

«ارتش آنان از هم فرو می باشد، حالا دیگر ما باید وارد جنگ شویم؟!»

اندروپوف چنین اظهار داشت:

«اعزام سپاهیان بمعنای مبارزه بر ضد مردم کشور... است. ما آنگاه در انتظار جهانیان بعنوان متجاوز معرفی خواهیم شد و ما نمیتوانیم دست به چنین عملی بزنیم».

اندروپوف و گرومیکو وزیر خارجه شوروی نیز مخالفت خویش را در ارتباط به اعزام قوا به افغانستان ابراز داشت و چنین گفت:

«با این کار، ما برای خود وضع پس دشواری را در عرصه سیاست خارجی بوجود خواهیم آورد. ما همه آنچه را که با چنین مشقت احیاء نموده ایم و قبل از همه خلع سلاح را به میزانی زیاد به پشت سر خواهیم افکند. گفتگوها پیرامون سالت ۲ (تحدید جنگ افزارهای استراتژیک) نیز برهم خواهد خورد. موافقتنامه ها نیز امضاء نخواهد گردید... به این ترتیب به رغم خرابی اوضاع در افغانستان، ما نمیتوانیم دست به چنین عملی چون اعزام نیرو بزنیم».

وی بار دیگر به تأکید گفت:

«من کاملاً از پیشنهاد رفیق اندروپوف مبنی بر نفی چنین اقدامی چون اعزام نیرو به افغانستان پشتیبانی میکنم».

اوستینوف وزیر دفاع اتحاد شوروی اظهار داشت:

«روشن است که من هم مانند دیگر رفقا اندیشه اعزام نیرو به افغانستان را تأیید نمیکنم».

بر حسب رهنمود جلسه متذکره در بالا، سند تحلیلی سری برای بیروی سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی ترتیب شده بود که از جمله در آن چنین آمده بود:

« بی تجربگی سیاسی رهبران افغانستان در اوج رویدادهای هرات - هنگامی ظاهر گردید که روشن شد که آنان پیامدهای سیاسی ناشی از اعزام سپاهیان شوروی به افغانستان را درک نمی کنند. در این میان، روشن است که به علت بیصفتی عمدتاً داخلی اقدامات ضد دولتی در افغانستان، شرکت سپاهیان شوروی در سرکوب این اقدامات، از سوی زیان جلدی به اتوریته بین المللی اتحاد شوروی وارد آورده و روند تنش زدایی را با کندی مواجه ساخته و از سوی دیگر ضعف موجود دولت تره کی را ظاهر خواهد ساخت و به میزان بیشتری نیروهای ضد انقلاب داخلی و خارج از افغانستان را در زمینه گسترش ابعاد اقدامات ضد دولتی شان ترغیب خواهد کرد... بدین ترتیب تصمیم ما مبنی بر خود داری از بر آوردن خواهش رهبری حزب دموکراتیک خلق افغانستان مبنی بر اعزام نیروهای شوروی به هرات کاملاً درست بوده است. این منی را ناگزیر باید همچنان در صورت بروز غیبتهای تازه ضد دولتی در افغانستان که درست نیست امکان وقوع آن را نفی نمائیم، پیگیری کرد».

بملاحظه حقایق مستند فوق، چگونه باید ارزیابی کرد که رهبری اتحاد شوروی با آنهمه وضاحت و قاطعیت خویش مبنی بر عدم اعزام نیرو به افغانستان چرا به یکبارگی حاضر گردید که در ماه دسمبر ۱۹۷۹ نیروهای خویش را به افغانستان گسیل نماید؟ واقعیت اینست که شوروی در جریان تداوم جنگ سرد بمقیاس عظیم بین المللی، درگیر مسأله افغانستان گردید. معلوم است که آنکشور نه در اندیشه اشغال بود، نه رسیدن به آبهای گرم بحر هند و خلیج و نه دستیابی به منابع نفتی جدید و یا عوامل ذهنی کوچکی چون گرفتن خصومت با امین بنابر اقدامات وی علیه شخص تره کی. ولی، عوامل زیرین شاید موجب گردیده باشد که اتحاد شوروی سرانجام به چنان قمار بزرگی در مورد افغانستان دست بزند که عبارت بودند از: شدت گرفتن و فراگیر شدن سیاستهای ضد مردمی رژیم امین و بویژه زد و بند اخیر وی که جان هزاران تن دیگر از افراد بیگناه و روشنفکران را جداً بمخاطره افکنده بود؛ افزایش کمکهای مادی و تسلیحاتی ایالات متحده امریکا و متحدین غربی و منطقوی آن و همچنان چین برای نیروهای بنیادگرا؛ گسترش ابعاد مداخله

و تجاوز از قلمرو پاکستان و احتمال سقوط رژیم به دست نیروهای بنیادگرای تحت کنترل آن کشور.

با استقرار، طوریکه کارشناسان آن کشور اظهار می‌داشتند در صورت از بین رفتن رژیم کابل سرحدات جنوبی اتحاد شوروی و جمهوریه‌های آسیای میانه و حتی در درون فدراتیف روسیه از ناحیه نفوذ و مداخلات نیروهای بنیادگرای اسلامی که آشکارا و بمقیاسهای بزرگی از جانب غرب پشتیبانی، تحریک و تشجیع می‌گردید، جدا به مخاطره می‌افتاد.

طوریکه بملاحظه می‌رسد در سیاستهای رهبری اتحاد شوروی طی چند ماه، از ماه مارچ ۱۹۷۹ تا پایان آن سال، تغییر دراماتیک در رابطه به اعزام نیروهای نظامی آن کشور به افغانستان، رخ داد. گرنشی مانتور که برای مطبوعات هند از حوادث سال ۱۹۷۹ مطالب تهیه می‌نمود درآلبر خویش تحت عنوان "افغانستان نوین" (۱۳۱) می‌نویسد:

«شوروی ما مدت‌ها از فرستادن سپاهیان خویش به افغانستان ابا ورزیدند... و هنگامیکه دانستند وضع در آن کشور وخامت کسب می‌نماید، آنگاه به تقاضای امین پاسخ مثبت دادند».

بنا به تقاضا و موافقت امین، دسته‌هایی از نیروهای نظامی شوروی قبل از ماه دسمبر به افغانستان وارد گردیده و در برخی از مناطق دارای اهمیت استراتژیک چون میدانهای هوایی بگرام و شیندند، شاهراه سالنگ و جاه‌های دیگر جایجا شده بود.

البته در این شکی وجود ندارد که نیروهای شوروی به دعوت رژیم امین به افغانستان وارد گردیده بود، ولی شاید نه بآن مقیاس بزرگ. معهذا، درباره اینکه در چه زمانی نیرویان شوروی وارد افغانستان شده بودند، بعضاً مباحثاتی وجود دارد. برونس استوتز گاودار (شارژدافیر) سفارت ایالات متحده امریکا از سال ۱۹۷۹ تا سال ۱۹۸۲ دوگابل، درآلبر خویش تحت عنوان "اولین پنجسال اشغال شوروی" (ص ۴۵) اظهار می‌دارد:

«در تاریخ ۲۴ دسمبر صرف سه واحد نظامی شوروی در کشور وجود داشت: یک واحد ۲۵۰۰ سرباز برای کمک جهت محافظت پایگاه هوایی بگرام در شمال کابل، یک واحد زرهی ۶۰۰ تن سرباز برای محافظت تونل کوتل سالنگ و یک واحد کوچک نظامی در میدان هوایی کابل. علاوه بر آن در حدود ۳۵۰۰ تا ۴۰۰۰ تن از مشاورین نظامی و افراد فنی شوروی که در کشور پراکنده بودند».

ولی بیرک کارمل اعلام داشت که شمار واقعی افراد نظامی شوروی قبل از برانداختن امین در افغانستان به پانزده هزار تن میرسد.

فرد هالیدی (شرقی شناس و افغانستان شناس برتانوی و پروفیسور متاسبات بین المللی در مکتب اقتصاد لندن، وابسته به دانشگاه لندن)، در تقریظی برای اثر راجا نور بنام "تراژدی افغانستان" چنین نوشته است:

«این ماجراجویی و سوء اداره رهبران حزب دموکراتیک خلق افغانستان، تره کی و امین بود، نه کدام پلان استراتژیک که نیروهای شوروی را به کابل کشانید».

پروفیسور هالیدی که از منطقه جنوب غرب آسیا و شرق میانه شناخت دارد و با تحولات در این بخش جهان خیلیها آشنا هست، در رساله "ترس از شرق" چنین نوشته است:

«شواهد موجود القاء مینماید که حفیظ الله امین سربازان شوروی را دعوت کرده بود» و مصاحبه ای را نقل مینماید که امین با روزنامه عربی الشرق الوسط بعمل آورده و در آن وی از ورود سربازان شوروی استقبال کرده بود. هالیدی می افزاید:

«غربی ها که اصطلاح "تجاوز" را به کار میبرند مایل هستند که حقایق را مبهم سازند. افراد دست کم دوفند شوروی قبل از دسمبر اخیر در افغانستان جایجا شده بودند؛ این صرف میتواند با فیصله امین صورت گیرد».

میر محمد صدیق فرهنگ در اثر خویش "افغانستان در پنج قرن اخیر"، جلد دوم (ص ۱۵۶) به مصاحبه امین با یک خبرنگار عربی درباره تأیید وی نیز مبنی بر ورود قوای شوروی به افغانستان اشاره نموده است.

مطالبی که در بالا درباره دعوت از نیروهای شوروی، بوسیله امین و ورود بخشی از آنها به افغانستان قبل از ماه دسمبر ۱۹۷۹ به استناد برخی از پژوهشگران نگاشته شده اخیراً با افشای اسناد محرم مقامات رهبری اتحاد شوروی در این رابطه نیز تأیید می‌گردد. مطالب زیر در این ارتباط از میان اسناد سری مقامات رهبری اتحاد شوروی که در سال ۲۰۰۰ بر روی شبکه اینترنت به زبان انگلیسی بخش گردیده است، برگزیده و به زبان فارسی برگردان شده است.

گزینش از گزارش رئیس گروپ مشاورین شوروی در افغانستان، تورن جنرال ل. ن. گوریلوف از ملاقات با ح. امین مؤرخ ۱۴ اپریل ۱۹۷۹، مسکو - عاجل - محرم:

« من به بازدید رفیق امین دعوت نیدم که وی به دستور ن. م. تره کی تقاضا نمود که ما به کلبل در حدود ۱۵ - ۲۰ هلیکوپتر جنگی با مهمات و عملیه پروازی روسی بفرستیم تا در صورتیکه اوضاع در مناطق دور و مرکزی روسیه بحرانی نباشد آنها علیه گروه های اشرازی و قوی‌رست‌ها که از پاکستان نفوذ کرده اند، مورد استفاده قرار بگیرند. در این مورد اطمینان داده شد که ورود آنها و استفاده از عملیه پروازی شوروی منطقی نگه داشته می‌شود. »

اقتباس از گزارش گرومیکو - اندروپوف - اوستینوف - پونیماریوف به کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی درباره وضع دواغانستان، ۲۸ جون ۱۹۷۹ (اشد محرم - دوسمه ماه)

« به کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی،

...دشوارهای اتحاد شده درج ذیل دارای مشخصه عینی اولی می‌باشد. اینها به عقب ماندگی اقتصادی، میزان کمی کوچک طبقه کارگر، ضعف حزب دموکراتیک خلق افغانستان (ح د خ) مربوط میشوند. معهذ، این دشوارها بیشتر در نتیجه دلایل ذهنی تشدید می‌گردد. در حزب و دولت یک رهبری ببادانش کمبود است، تمام قدرت در حقیقت بدست ن. م. تره کی و ح. امین متمرکز گردیده است که هر دو نه نادراست شباهت میکنند و از قانونیت تخلف می‌ورزند... »

پشتیبانی عهده حکومت افغانی در مبارزه باشد انقلاب کماکان ارتش است. اخیراً نیروهای امنیتی، واحدهای مرزی و نیروهای دفاع خودی که جدیداً ایجاد شده اند، آغاز کرده اند که در این مبارزه فعالانه تر شرکت ورزند. معهذاً القصار گسترده مردم در این مبارزه با ارتجاع بگونه غیر کافی شامل اند و نتیجتاً تدابیری را که دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان برای استقرار وضع اتخاذ کرده است، خیلی مؤثر نبوده است...

درباره این اطلاعات وزارت امور خارجه، کمیته امنیت دولتی، وزارت دفاع و شعبه مناسبات بین المللی کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی مقتضی می‌شمارند که:

۱. بنظر کمک به سرمشاور نظامی، اعزام یک جنرال و گروهی از افسران باتجربه به افغانستان تا مستقیماً در میان واحدهای نظامی (در فرقه ها و جزو نام ها) کار نمایند...

۲. بنظر تأمین امنیت و دفاع از واحدهای هوایی شوروی در میدان هوایی بگرام که با موافقت جانب افغانی به جمهوری دموکراتیک افغانستان فرستاده شده اند، اعزام یک کتدک پراشوت تحت پوشش یونیفورم (پلورکل) یک تیم مراقبت تخنیکی - هوایی.

۳. برای دفاع از سفارت شوروی، اعزام یک واحد خاص کمیته امنیت دولتی (۱۲۵ - ۱۵۰ تن) به کابل در تحت پوشش پرسونل خدماتی سفارت.

۴. در شروع ماه اگست، پس از آنکه آمادگیها تکمیل گردد، اعزام یک واحد خاص ستاد ارتش به افغانستان (میدان هوایی بگرام) تا در صورت خرابی سریع اوضاع برای امنیت و دفاع بخصوص تأسیسات مهم دولتی، مورد استفاده قرار گیرد.

اقتباس از سند گزارش مذاکرات میان سفیر شوروی ا.م. پوزانوف و ن.م.

نره کی، ۷ جولای ۱۹۷۹:

«... تره کی از ورود و بکارگیری واحد خاص شوروی در بگرام اظهار رضایت نمود. او همچنان می‌خواهد که با رفقای شوروی درباره تدابیر بغرض تحکیم دفاع مرزی مشورت نماید.»

اقتباس از گزارش (محرّم و عاجل) بوریس پونیماریوف از کابل ۱۹ - ۲۰ جولای ۱۹۷۹:

«... تره کی و همچنان امین مکرراً به مسأله توسعه حضور نظامی شوروی در کشور باز می‌گشتند. ایشان مسأله اعزام تخمین دوقرّه (شوروی) را به جمهوری دموکراتیک افغانستان در اوضاع فوق العاده - در اثر تقاضای حکومت قانونی افغانستان پیش کشیدند.»

گزارش از کابل (سری، عاجل)، ۱۹/۷/۱۹۷۹، پونیماریوف:

«به تاریخ ۱۹ جولای ملاقات دومی با ن.م. تره کی انجام گردید... تره کی یکبار دیگر به مسأله تحکیم پشتیبانی نظامی از جانب اتحاد شوروی، باز گشت. وی در این مورد می‌گفت که در صورت وقوع یک حالت فوق العاده اعزام یک فرقه پراشوت می‌تواند نقش تعیین کننده در سرکوب نیروهای ضد انقلاب در صورت ظهور آنها، ایفاء نماید.»

اقتباس از گزارش سفیر شوروی در ملاقات با ج. امین در ۲۱ جولای

۱۹۷۹:

«امین این تقاضا را بعمل آورد که به افغانستان ۸ - ۱۰ هلیکاپتر با عملیه پروازی شوروی در ارتباط به از کار افتادن هلیکاپترهای 24 - MI که در اختیار دارند، ارسال گردد.»

برگرفته شده از گزارش سر مشاور گروپ نظامی شوروی در افغانستان، نورنجنرال گوریلوف با ج. امین، ۱۱ اگست ۱۹۷۹:

«به تاریخ ۱۱ با امین درائر تقاضای وی مذاکره بعمل آمد. در جریان ملاقات توجه بهخصوص به تقاضای برای ورود واحدهای نظامی شوروی به ج ۱ مبذول گردید. ح. امین قاطعانه از من خواست تا رهبران شوروی را درباره ضرورت اعزام سریع واحد های نظامی شوروی به کابل، اطلاع بدهم. او چندین بار تکرار کرد که "ورود قوای شوروی بگونه بارزی روحیه معنوی ما را بلند خواهد برد، اعتماد بیشتر و آرامش بوجود خواهد آورد».

برگرفته شده از گزارش سترجنرال ایوان پاولوفسکی، معاون وزیر دفاع شوروی در جریان بازدید از افغانستان، ۲۵ اگست ۱۹۷۹:

«به تاریخ ۲۵ اگست به همراهی سر مشاور نظامی (گوریلوف) با امین ملاقات کردم. امین یکبار دیگر مسأله اعزام قوای ما را به کابل مطرح نمود. به عقیده وی این امر یکی از دوفرقه را از گازنیز یون کابل برای جنگ با اشرا فارغ خواهد ساخت».

برگزیده شده از یک سند کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی مؤرخ ۶ دسمبر ۱۹۷۹:

«اشد محرم، دوسیه ویژه

به کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی،

ح. امین، رئیس شورای انقلابی، منشی عمومی کمیته مرکزی ج د خ، و صدراعظم جمهوری دموکراتیک افغانستان اخیراً مصرانه مسأله ضرورت اعزام یک غنند تفنگدار موتوریزه را به کابل برای دفاع از اقامتگاه وی، بلند کرده است. بادر نظر داشت وضع طوریکه آشکاف کرده است و بنابر تقاضای ح. امین ضروری تلقی میگردد که به افغانستان واحد نظامی GRU وابسته به ستاد ارتش که برای چنین اهدافی آماده شده اند با [کمال تقریباً ۵۰۰ تن افراد با یونیفورمی که تعلیمات آنها را به نیروهای اتحاد شوروی آشکار ناسازد، اعزام گردد. امکان اعزام این

واحد نظامی به جمهوری دموکراتیک افغانستان با تصمیم بیروی سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی مؤرخ ۱۹۷۹/۱۲/۶ P156/IX مطابقت دارد. بملاحظه این حقیقت که مسایل مربوط به اعزام واحد نظامی به کابل با جانب افغانی موافقت شده است، ما پیشنهاد مینمائیم که آنان بوسیله هواپیماهای نظامی هوانوردی ترانسپورتی در جریان نیمه اول ماه دسمبر امسال انتقال گردند. رفیق اوستینوف د.ف. در توافق است.

ا.ی. الیروپوف

ن. اوگارکوف ن.

تا اینجا گزیده هائی از اسناد سری آرشیف مقامات رهبری اتحاد شوروی سابق و جمهوری دموکراتیک آلمان سابق که بر روی شبکه انترنت پخش گردیده است، یادداشت گردید. افزون بر آنها از سوی امین تقاضاهای زیرین نیز بعمل آمده بود:

امین در نظر داشت که قوای نظامی خویش را از کابل و از شمال فارغ سازد و به جاه‌های دیگر بفرستد. او بتاريخ دوم دسمبر تقاضا کرد که شوروی یک غنده تقویت شده را به ولایت بدخشان بفرستد. در چهارم دسمبر تقاضا نمود تا جزو نام‌های شوروی در کابل و در نواحی شمال افغانستان اعزام گردد و به تاریخ دوازدهم دسمبر تقاضا نمود تا گازیونی از قطعات نظامی شوروی در شمال کشور مستقر گردد. امین این تقاضاها را عنوانی ماکاماتیف سر مشاور جدید شوروی بعمل می‌آورد و تقاضا مینمود که مستقیماً به شخص برژنف ارسال گردد. امین روی اعزام غندهای تقویت شده پافشاری میکرد.

از یادداشت‌های فرستاده شده عنوانی حزب کمونیست اتحاد شوروی بر می‌آید که امین مؤفق گردید تا تقاضای وی جامه عمل بپوشد. به تاریخ ۱۲ و ۱۷ دسمبر موافقت شوروی برای اعزام قوای شوروی به افغانستان برای امین موافقت کرد. امین برای اعزام قوا ۲۱ تقاضا را از مسکو بعمل آورده بود که از جمله ۷ آن

بوسیله وی پس از بدست گرفتن انحصاری تمام قدرت حزبی، دولتی و نظامی صورت گرفته بود.

در هر حال، آنچه مسلم است اینکه قوت‌های نظامی شوروی به موافقت حفیظ الله امین قبلاً به افغانستان وارد شده بود. در غیر آن نمیتوانست امکانپذیر باشد که آنهمه انتقالات بزرگ بدون توافق وی و درپیش چشم صدها تن از افسران بلند رتبه وفادار به وی و هزاران مشاهد دیگر، انجام گیرد. او درحالیکه در عین روزها مصروف زد و بند های جدی بود، مانند روزهای پیشین بیانیه ها ایراد میکرد و به رادیو و تلویزیون دسترسی کامل داشت. بوریس گروموف در ارتش سرخ در افغانستان (ص ۶۶) مینویسد که در ارتباط به ورود قوای شوروی سفیر شوروی در کابل حفیظ الله امین را از پیش در جریان قرار داده بود. وی می افزاید:

« حفیظ الله امین به ستاد کل نیروهای مسلح افغانستان دستور داد تا با سپاهیان شوروی از هیچ گونه همکاری دریغ نشود. بامداد ۲۵ دسامبر ۱۹۷۹، فرمانده سپاه چهارم، سرلشکر توخارینف، دوبار با سرلشکر بایه جان، رئیس اداره عملیاتی ستاد کل نیروهای مسلح افغانستان و عبدالله امین، برادر بزرگ حفیظ الله امین در شهر کندز در شمال افغانستان دیدار کرد».

ورود قطعات نظامی شوروی به دعوت و اجازه امین به این معنی نیست که ببرک کارمل ورهبری پرچمها در خارج و گروهی از رهبران خلقی ضد رژیم امینی از این امر بی اطلاع بوده باشند. در شرایط سرنوشت سازیکه مسأله بود یا نبود مجموع روشنفکران و مخالفان رژیم و بویژه جان ده ها هزارتن از پرچمهای دیگر و بخش بزرگی از خلقها مطرح بود، در شرایطیکه اشغال کشور بوسیله نیروهای عقب‌گرای وابسته به محافل نظامی پاکستان مسأله روز بود، ابراز توافق، رضایت و تجدید دعوت برای ورود قوای شوروی به افغانستان از جانب ایشان نیز، یک امر طبیعی شمرده میشد.

از تاریخ ۲۴ دسمبر، انتقالات هوایی به کابل و بگرام و از تاریخ ۲۵ دسمبر از طریق زمین ورود ستونهای بزرگ افراد نظامی و نفربرهای زرهی آغاز گردید. این انتقالات چندین روز دوام کرد قبل از آنکه به تاریخ ۲۸/۲۷ دسمبر به

بر انداختن رژیم به رهبری شملوی از رهبران قبلاً تبعید شده پرچمی و شماری از رهبران خلقی هند امین و کمیته مخفی پرچمیها با همکاری قوای متذکره بحیث قوت الظهر اقدام گردد.

امین در همان شب (۲۷ دسمبر) در واقع به پیشواز تغییرات مهمی که در پیش رو داشت (آمادگی برای کودتای چهارم) ولی ظاهراً به اصطلاح بنام "بوریا کوبی" کاخ تپه تاج بیگ، محفل شب نشینی برای نزدیکان و دوستان خویش بشمول شماری از اعضای بوروی سیاسی کمیته مرکزی حزب و خانواده های ایشان، برپا کرده بود.

در مورد اینکه کی ها امین را ازین برده باشد نظریات، حدسیات و ادعاهای گوناگون وجود دارد. ولی، نظر ژوزفالیست مطلع و معروف امریکائی، سلیگ هریس که نوشته است: «شواهد بیشتر گواه بر آنست که وی از جانب یک گروه رقیب سابق وی، طرفداران عمره کی به قتل رسیده است» قرین به حقیقت میباشد (نقل از اثر گریش ماتور بنام "افغانستان نوین" - ص ۱۳۲).

اینکه چرا اقدام به بر انداختن رژیم به تاریخ ۲۷ دسمبر عمل آمد، در حالیکه معلوم است آمادگیهای قبلی بقدر کافی وجود نداشت و در آن شب بدون ضرورت با آتش در هوا، بیش از حد بازی شد. توضیح روشن اینست که باید از یک فاجعه بزرگ دیگر، قبل از تاریخ ۲۹ دسمبر (کودتای چهارم) جلوگیری میشد. با این لحاظ مسأله زمان مطرح بود که شتاب و تقدم را می طلبد نه آمادگیهای کامل را. در این امر هر سه جانب شرکت کننده در اقدام: پرچمیها، خلقیها و شورویها علاقمند بودند. پرچمیها و خلقیهای غیر امینی بخاطر نجات جان خود، رفقاء، دوستان، مردم و وطن از امحای دسته جمعی؛ و شورویها قبل از همه بخاطر جلوگیری از به مخاطره افتادن سرحدات طولانی جنوبی آن با افغانستان.

موضع اتحاد شوروی در قبسال تغییرات مبنی بر بر انداختن رژیم امین و استقرار حاکمیت نوین در سندی توضیح گردیده است که اخیراً بر روی شبکه انترنت به زبان انگلیسی بخشی گردیده است و بخشهایی از برگردان آن به زبان فارسی در اینجا ارائه میگردد. سند متذکره گزارشی است به امضای گرومیکو،

اندروپوف، اوستینوف و یونیماریوف عنوانی کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی درباره رویدادها در جریان ۲۷ - ۲۸ دسمبر ۱۹۷۹ در افغانستان:

« پس از یک کودتا و بقتل رساندن منشی عمومی کمیته مرکزی ج. د خ ا و رئیس شورای انقلابی افغانستان، ن. م. تره کی که در سپتمبر امسال بدست امین انجام گردید، وضع در افغانستان شدیدا وخیم گردیده و تناسیهای بعمرانی را بخود گرفته بود. ج. امین یک رژیم دکتاتوری فردی در کشور بوجود آورده بود...
 بوسیله دساتیر مستقیم امین شایعات ساخته و پرداخته شده در سرتاسر ج د ا پخش گردیده بود تا اتحاد شوروی را بدنام بسازد و بر فعالیت‌های پرسونل شوروی در افغانستان سایه افکند...»

در عین زمان تلاشهایی صورت می گرفت تا مناسبات با امریکا بمثابه بخشی از "استراتژی سیاست خارجی متوازن" اتخاذ شده بوسیله ج. امین بهبود یابد...

ج. امین تلاش میکرد که موضع خود را با رسیدن توافق با رهبران داخلی ضد انقلاب تحکیم نماید. او از طریق افراد مورد اعتماد خویش با رهبران مخالفین بنیاد گرای اسلامی در تماس گردیده بود...

مقیاسهای اختناق سیاسی تناسیهای پیشاقله بخود گرفته و صرف در جریان مدتی پس از رویدادهای ماه سپتمبر بیش از ۶۰۰ تن از اعضای حزب دموکراتیک خلق افغانستان، افراد نظامی و اشخاص دیگر متهم به داشتن احساسات ضد امین بدون بازجوئی یا محاکمه اعدام شدند. در واقع هدف انحلال حزب بود...

شیوه های استبدادی اداره کشور، پیگردها، اعدام های جمعی و پشت پازدن به موازین قانونی نارضایتی گسترده ای در کشور بوجود آورده بود... این نارضایتی در ارتش نیز گسترش یافته ... و در واقع یک جبهه ضد امین در کشور ایجاد شده بود...

گروه پرچمیها در اختفاء کار بزرگی را برای متحد ساختن تمام نیروهای ترقیخواه بشمول حامیان تره کی از گروه قبلی "خلق" انجام داده بودند.
 برپایه موجی از احساسات وطنپرستانه که شمار بزرگی از مردم افغانستان را در ارتباط به استفاده از نیروهای شوروی نیز شامل میگردد... نیروهای مخالف امین

عملیات مسلحانه ای را سازمان دادند که منجر به برانداختن رژیم ح. امین گردید. این عملیات پشتیبانی گسترده ای را از سوی توده های زحمتکش، روشنفکران، بخشهای مهم ارتش افغانی و دستگاه اداره دولت کسب نمود. ایشان تشکیل یک اداره جدید چ داو ج د خ را استقبال کردند.

حکومت جدید و شورای انقلابی بنیاد گسترده مردمی را بشمول نمایندگان جناحهای قبلی، پرچم و خلق، نمایندگان ارتش و اعضای غیر حزبی بوجود آورده است.»

باید دید که بر پایه کدام توافق دولتی افغانستان میتواند از شوروی تقاضای ورود قوای نظامی را بعمل آورد و شوروی چه دلیلی برای چنین اقدامی در دست داشت. در ماه دسمبر ۱۹۷۸ نور محمد تره کی و حفیظ الله امین در رأس یک هیأت بزرگ به مسکو مسافرت کردند. موافقتنامه همکاری و دوستی افغان - شوروی به تاریخ ۵ دسمبر به امضاء رسید. بر اساس فقره چهارم این موافقتنامه، افغانستان میتواند که حین ضرورت کمک نظامی شوروی را تقاضا نماید. متن ماده چهارم موافقتنامه حسن همجواری، دوستی و همکاری میان هردو کشور چنین اعلام میداشت:

«جانین عالیله متعاهد باعمل مطابق با روحیه عنعنوی دوستی وحسن همجواری و همچنین منشور مؤسسه ملل متحد باهم مشوره خواهند کرد وبا موافقت هردوجانب بمنظور تأمین امنیت، استقلال و تمامیت ارضی هردو کشور به اقدامات مربوط متوسل خواهند شد.

آنها به منظور تحکیم قدرت دفاعی جانین عالیله متعاهد به انکشاف همکاری نمود در رشته نظامی برپایه موافقتنامه های مربوط که بین آنها عقد میگردد دوام خواهند داد».

حکومت اتحاد شوروی موضع خویش را دایر بر اعزام نیروهای خویش به افغانستان بنابر خواست جانب افغانی، دفع مداخلات و تجاوز از خارج و کمک به مردم و کشور افغانستان که بقای آنها شدیداً بمخاطره افتاده بود، توضیح نمود.

در اینجا بخشهایی از مصاحبه مؤرخ ۱۳ جنیوری ۱۹۸۰ لئونید برژنف را با روزنامه پراوادا اقتباس مینمایم:

«افغانستان حین مراجعه بما بر اصول صریح معاهده دوستی، حسن همجواری و همکاری که افغانستان با اتحاد شوروی در ماه دسامبر سال ۱۹۷۸ عقد نموده بود، به حق هر دولت مطابق با منشور مؤسسه ملل متحد برای دفاع انفرادی و دسته جمعی از خود، حقی که چندین بار دول دیگر از آن استفاده نموده اند، اتکا نمود».

«برای ما فرستادن قطعات نظامی شوروی به افغانستان تصمیم ساده نبود. اما کمیته مرکزی حزب و حکومت شوروی بادرک کامل مسئولیت خویش عمل میکردند و تمام اوضاع را در نظر گرفتند».

«ما از جانب خود به کسانی که لازم بود اخطار داده بودیم که اگر تجاوز قطع نشود در آن صورت ما خلق افغانستان را در بدبختی نخواهیم گذاشت و قراریکه معلوم است قول ما با عمل ما یکی است».

«مداخله مداوم مسلحانه، دسیسه واضح نیروهای ارتجاعی خارجی برای افغانستان خطر واقعی از دست دادن استقلال خود و تبدیل آن به پایگاه امپریالیستی در سرحد جنوبی کشور ما را بیار آورد».

«بطور دیگر عمل کردن بعضی آن میبود که افغانستان برای پارچه پارچه شدن بدست امپریالیزم گذاشته میشد و به نیروهای تجاوزکار اجازه داده میشد تا چیزی را در اینجا تکرار کنند که مثلاً در جیلی بعمل آوردند که در آنجا آزادی مردم در خون غرق ساخته شد».

«یگانه وظیفه ای که در برابر قطعات شوروی قرار دارد عبارت است از کمک به افغانها در رد نمودن تجاوز از خارج. به مجردیکه علیک رهبران افغانستان را برای خواهش به ورود عساکر شوروی وادار ساختند از بین بروند عساکر شوروی کاملاً از افغانستان برون کشیده خواهند شد».

صرف نظر از آنکه دعوت از ورود قوای شوروی به افغانستان یا باصطلاح تجاوز آن کشور بر کدام پایه ها و دلایل استوار بوده است، این حقیقت را باید در نظر گرفت که شرایط آن دوران با تأسف در بحبوحه جنگ سرد در جهان وقتاً

فوقاً مداخلاتی در اینجا و آنجا صورت می‌گرفت. هرگاه شوروی مانند اقدامات آمریکا در گراتادا، پاناما، هایتی و جاهای دیگر پس از برآورده شدن یک هدف معین، فوراً به عقب نشینی می‌پرداخت، وضع در افغانستان چنان پیچیده نمیشد. یا اینکه هرگاه شرایط جنگ سرد در جهان با چنان شدت مستولی نمی بود، امکانات آن وجود داشت که بعضی قبول بدنامی شوروی بحیث متجاوز در افغانستان مانند کمپوچیا، مبالغه رژیم امین و رژیم پولپوت حتی به توافق جهانی حل می‌گردید. مانند اینکه در رابطه به عراق، یوسنیا، کروشیا، یوگوسلاویا، کوسوو، سیرالیون و جاهای دیگر حتی شدید ترین برخوردهای نظامی برای خود توجیهات بایسته یافت.

قرار معلوم اتحاد شوروی در آغاز جدا در نظر داشت که پس از عادی ساختن اوضاع، مانند هنگری و چکوسلواکیا، فوراً افغانستان را ترک بدهد. ولی شافل از آنکه به چنان عکس العمل شدید و وسیع از لحاظ سیاسی و تبلیغاتی از جانب غرب مواجه گردید که با اصطلاح برای حفظ "پرستیژ سیاسی" خود در جهان، سالها منتظر پیداشدن یک راه "آبرومندانه" باقی ماند. چنانکه بیش از نیم زمان اقامت نیروهای آن کشور در افغانستان در دوران زمامداری میخائیل گریباچوف که جانبدار جدی خروج نیروها بود، باین منظور سپری گردید. افزون بر این عامل ذهنی، امکانات پولی، مالی، مادی، سیاسی، تبلیغاتی و بالاتر از همه تسلیحاتی ایالات متحده آمریکا و متحدان غربی آن با همکاری چین و تحریکات و پیاپی ها در این زمینه موجب گردید که اتحاد شوروی از خود بیموجب "سخت جانی" نشان بدهد. معلوم بود که گروه های مسلح و رهبران آنها مستقر در پاکستان از امکانات مالی و تسلیحاتی بمقیاسهای سرسام آور برخوردار بودند و برای انجام عملیات نظامی در افغانستان تشویق، تشجیع، تحریک، سوق و اداره میشدند. در آغاز تشخیص این حقیقت دشوار بود که چگونه باورود قوای شوروی به افغانستان از لحاظ تبلیغات مذهبی و مسائل وطنی تبرمخالفین مسلح دسته یفت و تبلیغات غرب چگونه ایشان را به "جنگجویان مقدس" و "مبارزان آزادیخواه" شهرت داد. دیگر کوردیویز و سلیگ هرین در باره این مطلب که اداره ایالات متحده آمریکا میخواست افغانستان

را به ویتنام دیگر برای شوروی تبدیل سازی، بحث مفصل در کتاب خویش موسوم به "آئسوی افغانستان" آورده اند.

این تصورات که گویا اتحاد شوروی میخواست از طریق افغانستان به آبهای گرم بحر هند، نیمقاره و خلیج فارس دست یابد از جانب غالب صاحب نظران باطل اعلام گردیده است. ولی واقعیت اینست که اتحاد شوروی در رابطه به تصور حفظ کشور بهناور خود از نفوذ بنیاد گزائی از طریق سرحدات جنوبی با جلوگیری از استقرار یک رژیم با مناسبات خصمانه در همسایگی آنکشور، دچار وسوسه گردید و پای خود را در گل چشپناک افغانستان هر چه عمیقتر فرو برد. سربازان شوروی بی لزوم برای فرار سید ضحویز خروج "آبرومندان"، در افغانستان باقی ماندند. در هر حال حضور دوا مدار قوای شوروی در افغانستان یک اشتباه جدی بود.

تجربه نشان داد که اصلاً قیام اپریل ۱۹۷۸ یک اقدام قبل از وقت بمشابه نوزادی ناقص بود که خیلیها پیش از آنکه به پختگی لازم برسد، متولد گردید. بعداً در تحت نام "انقلاب"، سوسیالیزم و دکتاتوری پرولتاریا ناهنجاریهایی رخ داد که این اندیشه ها را بدنام ساخت. حفیظ الله امین با تعلق خشن از موازین حقوق بشر و اصولیت انقلابی، با سوء استفاده از قدرت علیه تمام موازین قبول شده اخلاق سیاسی عمل کرد. سرانجام "انقلابی" را که خود ایجاد کرده بود، وی را نابود ساخت.

(فصل دهم)

خاطره‌هایی از سه ماه اخیر زندان

و

رهائی از زندان پلچرخ

یادآوری خاطرات دوران زندان نمیتواند برای هیچکسی خوش آیند باشد. ولی از زندان تا به زندان در این با آن کشور و جگونگی زندانی شدن برای اشخاص مختلف، متفاوت است. برای من که به تاحق و بشیوه ظالمانه زندانی عقیدتی بودم، یادآوری خاطرات تلخ آن دوران خیلیها رنج آور است. من خاطراتم را در این مورد در بخش پنجم این یادداشتها نگاشته‌ام. اکنون میخواهم که هفته‌ها و ماه‌های پایانی آن دوره تیره را بنگارم و از چند خاطره از نخستین روز بازداشت و پس از رهائی از زندان که ذهنم را پیوسته بغود مشغول داشته اند، در اینجا یادآوری نمایم.

اطلاع از مطالبی که بمشکل باورم میشد:

بسیار قبل از نگاشته‌ام، در ماه‌های اخیر زندان اندک سهولتهایی در شیوه برخورد با من و دو تن از هم زندانی‌هایم، محمد رفیع و عبدالقادر بوجود آمده بود و آن ناشی از باصلاح‌کهنگی شدن ما بود. سهولتها از اینقرار که قوماندان زندان دیگر کمتر سراغ ما می‌آمد و با استفاده از آن، ما سه تن بیشتر اوقات در جریان روز همدیگر را میدیدیم و شنیدگی‌های خویش را از محافظین باهم در میان میگذاشتیم. شنیدگیها از اینقرار که رژیم از یکسو روزتاروز ناتوان تر میگردد و فرار در میان افسران و سربازان از قشله‌های نظامی و در میان مردم ملکی از داخل کشور سرعت افزایش مییافت و از سوی دیگر دامنه مخالفتها و گروگرفتها وسعت اختیار میکرد. تا اینجا به درستی باورم میشد، ولی آنچه را بمشکل میتوانستم باور نمایم، یکباردیگر

تشدید اختلافات شدید در میان رهبران حزب حاکم و بخصوص در میان نورمحمد تره کی و حفیظ الله امین بود. زیرا من به تجربه خود دیده بودم که در ارتباط به سیاستهای خشن و چپروانه در میان رهبری حزب یگانگی و همبستگی جدی وجود داشت. بویژه مناسبات میان دوتن در رأس اهرم حاکمیت غیر شکننده به نظر می‌آمد. نورمحمد تره کی در طول حیات حزب دموکراتیک خلق افغانستان پیوسته از حفیظ الله امین به چنان شدت حمایت میکرد که هیچکسی نه از شاگرد وفادار و نه از فرزند دوست داشتنی خویش می‌خواهد و میتواند چنان پشتیبانی نماید. این حمایت بیچون و چرا شامل تمام بی اصولیها، چپروپها و خشنوتهای وی میگردد. بعنوان یکی از عوامل عمده یا لافل بعنوان یکی از دلایل اساسی همین حمایت از تمام فعالیتها ی شوونیستی وی بود که سه مرتبه انتصاب عمده در حزب دموکراتیک خلق افغانستان رخ داد و منشأ آنها امین و توطئه های وی بود. در سال ۱۹۶۷ جدائی پرچمیها، در سال ۱۹۶۸ جدائی با اصطلاح ستمیها و در سال ۱۹۷۸ باز هم جدائی پرچمیها از حزب.

از سوی دیگر، حفیظ الله امین همه بی کارها را بنام نورمحمد تره کی انجام میداد، وی را صاحب مکتب تفوریک میدانست و دست کم نامبرده را در قطار ستالین، هائو تسه دون و کیم ال سن مشمرد. باینجهت کیش شخصیت وی را در حد اغراق تبلیغ میکرد و خود را یگانه شاگرد برحق و وفادار به وی میخواند. اگرچه خصوصیات امین در فریکاری، کینه ورزی، جاه طلبی بی لجام، خصومت و خشنونت برای همه و از جمله برای من نیز معلوم بود، ولی اعتراف مینمایم که بمشکل باورم میشد وی تا آن سرحد بیباک باشد.

استماع زجه ها و ناله ها:

در زندان، گوشهایم با فریادهای زندانیان تا حدودی آشنا بود. زیرا از در دستها بعضاً ناله ها و فریادهای افرادی را که شکنجه میشدند و بادر نتیجه شکنجه های وحشتناک قبلی هوش و خواس خود را از دست داده بودند و یا آنانرا که پس از نیمه شبها برای کشتن میبردند، میشنیدم. ولی اینبار، شام روز ۱۰ اکتوبر ۱۹۷۹

عمدتاً آواز زجه‌ها و ناله‌های زنان بگوش مان رسید که تاحدودی بیگانه و غریب بود.

من، عبدالقادر و محمد رفیع در زندان "خاص" خویش کاملاً بی اطلاع از آن بودیم که در بزون و از جمله در میان رهبران خلقی چه میگذرد. ولی آن صداهای گریه، ناله و زجه، چنان در درون زندان پیچید و بالا گرفت که حتی بگوش های ما نیز رسید.

هنگامیکه در عقب کلکینچه آهنین اتاقم قرار گرفتم و گوش و هوش خود را خوب جمع کردم برخی از کلمات و جملات را مانند اینکه: ستاره آسمان را از من گرفتند! و چیزهای دیگر، تشخیص نمودم. فریادها و ناله‌ها پس از لختی به خاموشی گرایید و بار دیگر سکوت و حشتناک و سنگینی بر فضای زندان سایه افکند.

من به چانه رفتن به تشناب در اتاق را کوییدم و محافظ، اینبار اندکی بیشتر از تأخیر و تعلل همیشگی، قفل در را باز کرد. من با عبدالقادر در دهلیز برخوردیم که از تشناب برمیگشت و بهر حال معلوم به صراحت بیشتر صداهای فریادها را شنیده و شناخته بود. افزون بر آن، وی کنجکاو تر، آگاه تر و آشناتر با خصوصیات "رهبران" بود. او با یکجمله به من گفت:

«ناله‌های همسر و برادرزاده‌های تیره کی را شنیدی؟»

گفتم: «بلی تاحدودی! ولی...»

عبدالقادر از کنارم سرعت گذشت. بقیه حرفها را فردای آنشب، ما سه تن باهم گفتیم و شنیدیم. سرایان محافظ گفتند که روز قبل خبر مرگ نورمحمد تیره کی از جانب رژیم امین اعلام گردیده بود و «آن سروصداها از همسر و برادرزاده‌های تیره کی صاحب بوده است که در بلاک یک زندان پلچرخی زندانی هستند».

تمام اطلاعات ما در زندان همینقدر بود، ولی صرف پس از رهایی از زندان عمق آن داستان نیمه تمام و فجیع را دریافتم.

به شهادت تاریخ، در کشورهای گوناگون برای کسب و حفظ قدرت نظامی و دولتی کشتارهای وحشتناک و دسایس بزرگ صورت گرفته است. ولی تاریخ افغانستان از این لحاظ با خونریزیها و بیرحمیهای سهمناکی آغشته است. در طول

تاریخ این قرن می‌خواهیم که پادشاهان و حکمرمایان بر هیچ‌کس وحشی بر اعضای خانواده خویش رحم نکردند و با فجیعترین شیوه‌ها یک دیگر را سربریدند و از سر راه خویش برداشتند. در همین سال‌های اخیر محمد داود و اعضای خانواده او را بر رحمانه قتل عام کردند، نور محمد تره کی را با چنان شیوه خلاف کرامت انسانی کشتند و فجیعتر از همه نجیب الله و برادر جوانش را بگونه‌ای حلق آویز کردند که در تاریخ نمونه آن کمتر سراغ شده می‌تواند. چنین است خصوصیات جامعه افغانی!

کسب اطلاع

از تخفیف جزای اعدام به حبس ابد:

در باره محاکمه کذائی و غیبی خویش بوسیله باصطلاح «حارنوالی و محکمه اختصاصی انقلابی» محکوم کردن من و عبدالقادر به جزای اعدام و محمد رفیع به بیست سال حبس در دؤمرحله ابتدائی و نهائی قبلاً در این یادداشت‌ها مطالبی نوشته‌ام و اینک درباره تخفیف آن حکم:

شام روز ۱۵ اکتوبر ۱۹۷۹ از روی تصادف، محمد رفیع در محوطه باز زندان بود که متن فرمان حفظ الله امین را درباره تخفیف جزای اعدام من و عبدالقادر به بیست سال حبس و تخفیف جزای خود وی از بیست سال به دوازده سال زندان، از طریق اخبار تلویزیونی که برای زندانیان بلاک اول پخش می‌گردید، شنید و آنرا با اطلاع مادر و تن نیز رسانید. بعضی از اعضای حزب و مخصوص ثریا، پرلیکا، سابق رئیس سازمان دموکراتیک زنان افغانستان که در گوشه اخیر بلاک اول زندانی بوده، کلاف می‌کرد تا هر گاه بتواند حین پخش اخبار مهم از طریق تلویزیون، آواز آنرا بلند نماید تا باشد که تصادفاً ماسه تن نیز چیزی بشنوم.

البته، شنیدن این خبر همانقدر که برای ما غیر منتظره و غیر قابل باور می‌نمود، تا حد معینی مسرت بخش و امیدوار کننده نیز بود. به رغم اینکه باور کردن به حرف امین را گناه تلقی می‌کردم و میدانستم که وی در صورت تحکیم موضع خویش هر مخالفی را بشمول من از سر راه خود با بیرحمی تمام بر میدارد، ولی این خبر لااقل تخم امیدی گنگ و آراغشی مؤقتی در ذهنم افشاند. از همنان شب به بعد

لااقل ساعت شماری نمی‌کردم که کدام شب پس از نیمه شب خفاشان می‌آیند و مرا برای اعدام باخود می‌برند. من باخودم عهد بسته بودم که حین بردن من پاهایم نلرزد. بهین جهت شبها تا ساعت سه - چهار صبح بیدار می‌ماندم که مبدا سرزده وارد شوند و من از خواب بپریم و حرکت نادرستی از من سرزنند. زیرا بقریکه قبلاً نگاشته‌ام حکم اعدام را برای من ابلاغ نموده بودند.

من میدانستم که امین به هیچ‌صورت به چنین خطرهایی پابند نبود که برحرف خویش بایستد. او چنان محیل بود که کمتر زمامداری درنیرنگ بازی به پای وی میرسید. قیاس من این بود که وی به این اقدام خویش وانمود سازد که این تنها تره کی بوده است که جزایهای سنگین را اعمال می‌کرده است. دراین باره حدسها و قیاسهای دیگری نیز وجود دارد مبنی براینکه امین در اثر فشار شورویها به این امر مبادرت ورزیده باشد. اگرچه این حدس و قیاس نیز چندان دور از واقعیت نیست، ولی نه بمفهوم فشار شورویها، بلکه بغاطر قریب آنان. زیرا که شورویها در مجموع از رفع خشونت و تأمین وحدت مجدد حزبی جانبداری میکردند.

از زمان اعلام تخفیف، وضع ما در زندان اندکی بهبود یافت، باین معنی که بطور ناگزیر ما سه تن را در یک اتاق اجازه زندگی دادند، ولی بازهم بطور کوته قفلی. ناگزیر باینجهت که از قرار معلوم در مجموع زندان وسیع پلخرخی محل تجرید شده تر، محکمتر و مطمئنتر دیگری بجز زندان ما نداشتند. دو اتاق مارا برای زندانیان جدید از میان کادرهای خلقی که جانبداران تره کی شمرده میشدند، تخلیه نمودند. شمار زیادی از خلقیها را آنجا آوردند و پس از چند روزی گفتند که عده ایرا به قتلگاه بردند و سربه نیست ساختند و عده دیگر باقی ماندند.

برای نخستین بار، پس از پانزده ماه تلاشها، مراجعات مکرر، جستجوها و تقاضاها از جانب خانواده های ما، بایشان اجازه دادند که برای ما لباس و درهر دو هفته یکبار غذا بیاورند. وضع ما از لحاظ جسمی تغییر کرد و فقر عظیم غذایی تا حدودی رفع گردید. پای دوکتور و دوا نیز بیمان آمد. دوکتوران چندین بار ادویه عادی و مسکن ها بدسترس ما گذاشتند و باری مرا از طریق رگ نیز چند پیچکاری نمودند.

استماع فریادهای

عسرت بخش نیمه شب:

از آغاز شب، مؤرخ ۲۷ دسامبر ۱۹۷۹ زندان پلچرخی را آوازه‌های پیهم و بلا انقطاع آتشی سلاح‌های سنگین و انفجارات از بنیاد می‌لرزاند. این وضع در پی چندین روز نشست و برخاست طیارات ثقیل نظامی از میدان هوایی کابل که بالای زندان پلچرخی نیز دور می‌زدند، بوجود آمده بود.

آتش اسلحه و آوازه‌های مهیب انفجارات خمپاره‌ها پیرامون زندان هر آن گسترده تر، سنگین تر و نزدیکتر میشد. تمام شب این وضع ادامه داشت. برای ما درک حقیقت مسأله دشوار بود. ما در آغاز فکر میکردیم که شاید دردزون و برون زندان، زندانبانان انسان‌ها را بار دیگر شکار میکنند. یکبار چنین وضعی بوقوع پیوسته بود که شرح آن در بخش قبلی این یادداشتها گذشت. ولی ادامه بدون توقف آتش اسلحه که گویا انداخت متقابل را تلقین مینمود، اندیشه‌هایی را درباره کدام قیام نظامی، کودتا یا حمله باسقین "مجاهدین" نفوذ داده شده از خاک پاکستان بر زندان بوجود می‌آورد. مهلتا، ساعاتی که از شب گذشت، اندیشه‌های فوق رنگ باخت. زیرا ضرورتی وجود نداشت که در برابر آنهمه مقاومت سرسخت، کودتاچیان آنهمه آتش سنگین را بر زندان متمرکز سازند و "مجاهدین" نیز نه توان آنهمه مقاومت را داشتند و نه زندان برای ایشان هدف شمرده میشد. درک واقعیت مسأله برای ما به معنایی مبدل شده بود.

ساعاتی از شب گذشته بود که کلیا معما بدست ما رسید. چند تن از رفقا و از جمله نرباپرلیکا که در منزل بالائی بلاک یک در همسایگی زندان ما، بسر میبرد با آواز بلند مرا اسم گرفته صدا می‌زدند و میگفتند:

«تبریک! ؛ خانه ظلم خراب شد! ؛ امین از بین رفت! ؛ رفقا برگشته اند!»

ما سه تن بیخبر از همه چیز در داخل اتاق در بسته قفل شده بودیم و حتی در برابر آنهمه تبریکات، صداها و هلهله‌های خوشی پاسخ نگفته نمیتوانستیم. بهت زده و حیران بودیم که چه حوادثی و چگونه رخ داده است. تمام شب را برای یک لحظه نخواهیدیم.

تا صبح همچنان پیرامون زندان گلوله میبارید. واقعیت این بود که اصلاً در عمل هیچگونه مقاومتی در حوالی زندان وجود نداشت. ولی رفقا بخاطر پیشگیری از هرگونه عمل تروریستی و خرابکارانه امین و طرفدارانش در برابر زندانیان که عمدتاً مشتمل بر پرچمها و سایر روشنفکران کشور بود، باین امر مبادرت ورزیدند. همانگونه که بدرستی پیشبینی شده بود باید به امینها هیچگونه مجال برای انتقام جوئی دیگر ندهد. هرگاه چنان با قاطعیت عمل نمیگردید احتمال آن وجود داشت که زندانیان بیرحم امینی بنا بر دستور نظامیان امین از برون یا بنابر انگیزه های انتقام جوینان درونی خویش به کدام عمل تروریستی در برابر همه یا عده ای از زندانیان دست میزدند یا لاقفل ایشان را به گروگان میگرفتند. افسزون بـوآن، اطلاعاتی در دست بود که احتمالاً امین در نظر داشت با یکی از گروه های بنیاد گرای مستقر در پاکستان سازش نماید و از جمله تمام زندانیان را قتل عام کند. باینمناسبت ببر که کارمل و سایر رهبران حزب که از خارجه بازگشته بودند، در رابطه به حفظ جان زندانیان نگرانی جدی داشتند. باری مشوره شده بود که شبهنگام به داخل زندان یورش برند و اداره آنرا بدست گیرند. ولی بخاطر جلوگیری از هرگونه مقاومت بوسیله قطعه مجهز نظامی مسلح با سلاح های سنگین و سبک داخل زندان و بخاطر پیشگیری از بمخاطره افتیدن جان زندانیان، از پلان مذکوره صرف نظر گردید و بوضوح آن ترجیح داده شد که با برپا کردن محسری از تمرکز آتش بی هدف مشخص هر یکی پیرامون زندان هرگونه مجال مقاومت و توطئه علیه جان زندانیان را از سوی امینیه، سلب نمایند. قطعه محافظ برون زندان بدون هیچگونه مقاومتی از همان آغاز آتش گشائی تسلیم و خلع سلاح گردید، ولی با دیدن صبح نیروهای مشترک، به قوماندانی زندان ابلاغ کردند که تسلیم شوند. در آغاز قوماندان و همکاران وی حاضر نبودند و تملل میکردند تا اینکه از طریق بلند گوها ابلاغ گردید که آنان تسلیم شوند و از زندانیان تقاضا بعمل آمد که از اتفاقی خویش برون نشوند، روحیه و آگاهی خود را از دست ندهند. سرانجام قوماندان و همکاران وی تسلیم شدند. قوماندان زندان بنام میر عبدالله که شخصی خلیشه بد زبان و بد اخلاق، خشن و بیرحم بود و مرتکب شکنجه کردن و قتلهای بیشمار به

دستور مقامات بالائی رژیم و به ابتکار (۱) خود شده بود، بازداشت شد و پس از چندین ماه بازجوئی، محاکمه و به حکم محکمه محکوم به اعدام گردید.

مشاهده افسران افغانی

و سربازان شوروی در محوطه زندان:

محرگاهان آتش سلاح‌ها به خاموشی گرائید و متدرجا سکوت سنگینی همه جا را فراگرفت. دقائق و لحظات دله‌ره آور به سختی و کندی می‌گذشت. آفتاب تازه طلوع کرده بود و فضا روشن شده بود. عبدالقادر از محمد رفیع خواست که وی را کمک نماید تا بلند شود و از ورای کلکینچه آهنین به برون نگاهی بیافکند. او فوق العاده شگفت زده شد و درحالی‌که خیلی بهت زده بسوی ما مینگریست، گفت:

«کشتندا میداننی که سربازان شوروی آمده اند!»

من با نا باوری آشکار پرسیدم که چگونه؟ وی اظهار داشت که درمحوطه زندان چندین تن از سربازان شوروی همراه با افغان‌ها ایستاده‌اند و کیشیک می‌دهند. سپس من و محمد رفیع نیز بلند شدیم و از کلکینچه به برون دیدیم و حرف عبدالقادر را تأیید کردیم.

ماخواستیم از اتاق برون شویم. در را کوبیدیم، ولی جوابی نشنیدیم. صدا زدیم و باز هم خبری نشد تا اینکه چند تن از زندانیان جدید خلقی ضد امین که سلول ایشان درهمجواری ما بود عقب دروازه سلول ما آمدند و گفتند که اتاق شما از برون قفل است و محافظین فرار کرده‌اند. ایشان درعین زمان به ما تیریک گفتند و ما نیز به آنان متقابلاً تیریکات اظهارداشتیم.

ساعتی دیگر گذشت، ولی از سربازان محافظ خبری نشد. چند لحظه بعد یکتن از رفقای نظامی پرچمی در عقب در آمد و از ما اسم گرفت و خود را معرفی کرد و اظهارداشت:

«رفقا رفته‌اند که کلید را بیاورند، امنیت شما تأمین است. به زودی بخیر نزد رفقای بزرگ می‌رویم!»

ما برای نخستین بار، پس از آنهمه رنج و دلهره احساس آرامش و اطمینان نمودیم. ما روی جاهای خویش نشسته بودیم و درحالیکه منتظر آمدن رفقا بودیم یاد آوردیم که چگونه روزها و حتی شبهای متوالی از چند روز به آنسو، بویزه از ۲۵ دسمبر ۱۹۷۹، آواز غرش طیارات غول پیکر نظامی که پیهم برای نشستن و برخاستن در میدان هوایی کابل، از بالای زندان پلجریخی نیز دور میزدند، توجه ما را بخود جلب نموده و موجب حدسیات گوناگون در اذهان ما گردیده بود که باهم در میان می گذاشتیم. این آوازه‌های پروازها و نشست های لاینقطع که شب و روز بگوش می‌رسید برای چهار روز ادامه داشت. ما حدس می‌زدیم که آنهمه طیارات شاید مواد کمکی و تجهیزات نظامی برای رژیم امین با خود می‌آوردند. یابند اذعان کرد که غم بزرگی بر دل ما می‌نشست و ما خود می‌گفتیم که ببینید، چگونه شورویهای ظالم (۱) با ارسال چنان کمکهای عظیم، کماکان از چنان رژیمی حمایت مینمایند!

دروازه همچنان بر روی ما قفل و سرباز موظف کلید را برداشته و رفته بود. سرانجام ساعت ۹ صبح وی را یافتند و کلید را آوردند. شماری از رفقای نظامی که تا یکروز قبل خود دراختفاء بسر میبردند، آمدند و ما را از سلول مان برون کشیدند. پس از آن درماشین محاربوی نشسته بسوی شهر رهسپار شدیم. هنگام خروج، از دریچه نفر بر زرهی برای نخستین بار محوطه و دروازه‌ها، دیوارها و برجهای ترصد باستیل پلجریخی را یک نگاه به چشم دیدم.

درحالیکه خودرو با ناراحتی بر روی سرک ناهموار از زندان تا جاده عمومی در حرکت بود، پیادم آمد که چه لحظات دشواری را پس از تحمل شکنجه های غیر قابل تحمل دو زندان ارگ و حرکت بسوی نامعلومی که فاصله ای میان مرگ و زندگی وجود نداشت، سپری کرده بودم و هراسان به زندان مخوف پلجریخی رسیده بودم. درطول راه بخاطرم گذشت که آزادی چه نعمت بزرگی است؛ ولی آزادی برای همه؛ آزادی و زندگی شرافتمندانه و از لحاظ اجتماعی مفید؛ آزادی بمفهوم عام تاحدودی که موجب زیان رساندن به منافع عامه و سلب آزادی دیگران نگردد.

ما سه تن یکروز قبل از سایر زندانیان سیاسی و عقیدتی و سایر بیگناهان از زندان برون شدیم و روزهای بعد دروازه‌های باستیل بلجری بر روی همه زندانیان باز گردید. و هزاران تن زندانی آرزومند که از ظلم رژیم پهل پست گونه جان سلامت برده بودند، رهائی یافتند. در یرون دروازه‌های باستیل بلجری ده ها هزار تن از زندانیان، آزاد شده، خانواده‌ها و دوستان ایشان درهم آمیختند، همدیگر را در آغوش کشیدند و اشک سرور ریختند.

رهاسازی:

هنگامیکه از زندان بسوی شهر کابل و دینار با رهبران حزبی رهپار بودم، باید به صراحت اذعان نمایم که دیگر دل و هوای کار دولتی را نداشتم. زیرا تجربه شخصی من از دوران کوتاه کار و مبارزه در شرایط دستیابی حزب به حاکمیت دولتی، از شکجه‌ها، اهانتها و رنجهای عوم با اصطلاح بدست رفقای دیروزی ام خبیلهای دلگیر، تلخ، ناگوار و مایوس کننده بود. هر لحظه بغا طرم میگذشت که برخی از رهبران و حتی برخی از فعالین حزبی چقدر بد شده بودند، چقدر سقوط کرده بودند و برای دستیابی بقدرت و برای حفظ آن مرتکب چه اشتباهات سنگین، گناه‌ها و بیرحمیها میشدند. ایشان باین بندهار غلط بودند که با سرکوب متحدین دیروزی خویش یعنی پرچمیها و با اعمال خشونت و ترور علیه نازا هیان واقعی و خیالی و با چپ رویها در سیاست، میتوانند بقای خویش را تضمین نمایند.

بیادم میآید که آنهمه رفقای خوبه فداکار، از خود گذر، دلسوز و با احساس دوران مبارزه و ظنپرستانه و آزاد خواهانه دراپوزیسیون، پس از رسیدن بقدرت دولتی و نظامی، سرشار از باده پیروزی سهل، مست و لایعقل شدند و به معتقدات پاک خویش یکسره پشت پا زدند. آنان را قدرت حاکمه غصبی و متغیلا دستگاه اداره دولت را ایشان، فاسد ساختند.

خبیلهای دلم میخواست که راهی بیابم و دیگر از کار دولتی کناره بگیرم. ولی بنا بر اعتماد رفا، من از شب پیش که هنوز در زندان بودم بمنوان معاون شورای انقلابی، معاون صدراعظم و وزیر پلانگذاری تعیین و رسماً باین سمتها اعلام شده

بودم باینسان، در برابر یک عمل انجام شده قرار گرفته بودم و نمیتوانستم که نسبت به اعتماد رفقای خویش شک، تردید بوجود آورم. همچنان نمیخواستم که عدم تمایل درونی من برای احراز پستهای بلند دولتی بمثابة خودخواهی یا ترس و یا سر تکانی از اجرای وظایف تلقی گردد.

غرق چنین اندیشه‌ها و خیالات بودم که وسیله نقلیه من وارد باغی پردرخت و با صفا گردید. پائین جسمم واز راننده و همکار او واز دوتن افسر همراه سپاسگذاری و با ایشان خداحافظی نمودم. آن باغ، کلوب عسکری بود که رویروی سفارتخانه ایالات متحده امریکا و مراکز رادیو و تلویزیون درش درک یا کارته ولی شهر کابل قرارداشت و بیحیث محل فرماندهی مؤقتی هیأت رهبری حزبی ودولتی انتخاب شده بود.

ملاقات با هیأت رهبری:

با ورود در یک اتاق بزرگ دیدم که بیرک کارمل، نوراحمد نور، اناهیتا راتبزاد ومحمد اسلم وطنجار، همه ملبس با لباس کار نظامی افغانی، گرداگرد میزی نشسته ونقشه‌ها ایرا بر روی میز پهن کرده بودند و با دستگاه‌های مخابره مشغول بودند. با دیدن من ایشان چنان به وجد آمدند که اشک ازچشمان همه یی ما سرازیر گردید. ماهمدیگر را برادرانه درآغوش فشردیم وایشان چشمانم را میبوسیدند ومیگفتند که هیچ باور نداشتیم ترا سلامت وبا چشمان روشن ببینیم. ایشان گفتند، از شکنجه‌هایی که دیده‌ای اطلاع داشتیم ونیز از کسی شنیده بودیم که دید چشمانت را ازدست داده‌ای! خدا را شکر گذار که چنین نشد!



سلطان علی کشتمند در بهار سال ۱۹۳۵ در یک خانواده

دهقانی در دهکده ای واقع در حومه کابل متولد گردید. وی

چهار قلمه چهاردهی آموزش ابتدائی و درلیسه غازی آه

دید. او پس از فراغت از دانشکده اقتصاد دانشگاه کابل

سال در رشته اداره صنعتی در وزارت معادن و صنایع کار کرد.

سلطان علی کشتمند در کنگره مؤسس حزب دموکراتیک

خلق افغانستان منعقد کابل، اول جنیوری ۱۹۶۵، شرکت ورزید و

بعنوان یکن از هفت تن اعضای اصلی کمیته مرکزی آن حزب

انتخاب شد. وی در نخستین سالهای دهه نیمه دموکراسی در ۲۵

اکتوبر ۱۹۶۵، در پی حادثه ۳ عقرب برای مدت کوتاهی زندانی

گردید.

سلطان علی کشتمند در سال ۱۹۶۶ ازدواج کرد و همسرش

کریمه کشتمند نیز تا پایان از لحاظ سیاسی و سازمانی و در امور

اجتماعی کار مینمود. ایشان دارای چهار فرزند هستند.

س ع کشتمند از آغاز تشکیل حزب تا سال ۱۹۷۸،

در عرصه ایدئولوژیک و ادبیات سیاسی برای حزب کار میکرد. او

در ماه می ۱۹۷۸ پس از قیام نظامی ۲۷ - اپریل، بعنوان وزیر

پلانگذاری تعیین و برای مدت کوتاهی در این سمت کار نمود.

سلطان علی کشتمند بتاريخ ۲۳ - اگست همان سال

تصفیه ها و بازداشت های پر جرمیها و دیگران از سوی خلقیها.

زندانی سیاسی و بسختی شکنجه شد. او در نتیجه یک ت

که در واقع بوسیله حفیظ الله امین سازمان یافته بود، در

و سپس با تخفیف، به بیست سال حبس، محکوم گردید.

ادامه در پستی این مجلد...



فوتوئی از سلطان علی کشتمند حین ایراد بیانیه

ادامه فشرده ای از زندگینامه نویسنده:

سلطان علی کشتمند در پایان سال ۱۹۷۹ از زندان رهائی یافت و عضویت خویش را در بیرونی سیاسی کمیته مرکزی حزب بار دیگر بدست آورد. او از اول جنوری ۱۹۸۰ تا ماه جون ۱۹۸۱ بعنوان معاون رئیس شورای انقلابی، معاون صدراعظم و وزیر پلانگذاری کار نمود. سپس او تا ماه می ۱۹۸۸ بعنوان رئیس شورای وزیران یا صدراعظم افغانستان کار کرد. وی مدت ۹ ماه بمشابه منشی کمیته مرکزی حزب ایفای وظیفه نمود.

س.ع. کشتمند، همزمان با خروج کامل نیروهای نظامی اتحاد شوروی از افغانستان در ماه فبروری ۱۹۸۹، برای باردوم در مقام صدراعظم افغانستان تعیین گردید. او پس از ۱۶ ماه کار در این

سمت، در ماه می ۱۹۹۱ بعنوان معاون اول رئیس جمهوری افغانستان انتخاب و برای مدت پنجمه در این مقام باقی ماند. کشتمند در ماه جولای ۱۹۹۱ از عضویت هیأت اجرائیه کمیته مرکزی حزب وطن (حزب حاکم) و از عضویت در آن حزب استعفاء کرد.

سلطان علی کشتمند در ماه فبروری ۱۹۹۲ مورد سوء قصد تروریستی در کابل قرار گرفت و بختی مجروح گردید. وی بگونه اعجاب انگیزی از مرگ نجات یافت. در ارتباط به آن جراحت، کشتمند تا کنون پنج عمل جراحی را از سر گذرانده است.

س.ع. کشتمند و خانواده اش از سال ۱۹۹۲ بدینسو در خارجه بعنوان پناهنده سیاسی بسر میبرند.